

# استفتائات قضای (جلد دوم)

## حقوق مدنی

مطابق با فتاوی مرجع عالیقدر  
حضرت آیه الله العظمی حاج شیخ یوسف صانعی

ناشر: انتشارات پرتو خورشید

نوبت چاپ: سوم / اول ناشر / بهار ۱۳۸۶

[www.saanei.org](http://www.saanei.org)  
[www.feqh.org](http://www.feqh.org)

## فهرست مطالب

مقدمه

● کتاب اول: اموال و مالکیت

□ باب اول: احکام و آثار مالکیت

یکم. حرمت تصرف و استفاده از مال غیر، بدون رضایت

دوم. اثبات مالکیت

سوم. مالکیت تبعی

□ باب دوم: اسباب تملك — مباحات

یکم. احیای موات

دوم. آب های مباح

سوم. معدن

چهارم. لقطه

پنجم. مجهول المالك

□ باب سوم: كوجه ها و معابر عمومی

□ باب چهارم: املاك مجاور

□ باب پنجم: حریم — حق ارتفاق

□ باب ششم: سلب مالکیت — ملی کردن

□ باب هفتم: حقوق معنوی — حق التألیف

□ باب هشتم: مالکیت مشاع — تقسیم اموال مشاع

● کتاب دوم: غضب

□ باب اول: حکم استفاده از مال غضبی

□ باب دوم: وجوب برگرداندن مال غضبی

□ باب سوم: پس گرفتن مال غضبی

□ باب چهارم: غضب کتب و آثار هنری

● کتاب سوم: ضمان

□ باب اول: ضمان ناشی از اتلاف و تسبیب

□ باب دوم: ضمان صغیر

□ باب سوم: خسارت معنوی

□ باب چهارم: عدم النفع

□ باب پنجم: سوء استفاده از حق

□ باب ششم: عدم مسئولیت امین (ید امانی)

□ باب هفتم: خسارت تأخیر تأدیه

● کتاب چهارم: وقف

□ باب اول: شرایط صحت وقف

یکم. مالکیت واقف نسبت به مال موقوفه

دوم. مالیت داشتن مال

سوم. نیت «وقف» توسط واقف

چهارم. قصد قربت

پنجم. اجرای صیغه و تنظیم وقف نامه

ششم. قبض

هفتم. سایر شرایط

□ باب دوم: خارج نشدن مال موقوفه از وقفیت (دوام وقف)

□ باب سوم: اثبات وقف — اختلاف در وقفیت

□ باب چهارم: احکام و آثار وقف

یکم. عمل به وقف — مصرف موقوفه

دوم. تصرف در مال موقوفه

سوم. تغییر و تبدیل وقف

چهارم. تغییر در عنوان وقف

پنجم. فروش مال موقوفه

ششم. اجاره موقوفه

هفتم. حکم متعلقات و توابع مال موقوفه

هشتم. احکام متولی و ناظر

□ باب پنجم: وقف خاص

□ باب ششم: حبس مال (تجسس)

● کتاب پنجم: قواعد و مسائل عمومی قراردادها

□ باب اول: اصل آزادی قراردادها

□ باب دوم: مشروعیت جهت در قرارداد

□ باب سوم: قصد و رضا در قرارداد

□ باب چهارم: معاملات ربوی — حيله های فرار از ربا

□ باب پنجم: مشاغل مجاز و ممنوع (مکاسب محرمه)

□ باب ششم: لزوم ثبت قراردادها

□ باب هفتم: الزام آور نبودن تعهدات يك جانبه

□ باب هشتم: اثر تغییر اوضاع و احوال در قرارداد

□ باب نهم: تجارت الکترونیک — قراردادهای چابی

● کتاب ششم: بیع

□ باب اول: لزوم عقد بیع

□ باب دوم: شرایط صحت بیع

یکم. شرایط متعاملین

دوم. شرایط عوضین

سوم. شرایط مربوط به خود عقد

□ باب سوم: بیع فضولی

□ باب چهارم: شرط ضمن عقد بیع

□ باب پنجم: وکالت و نمایندگی در بیع

□ باب ششم: آثار بیع

او



- یکم. مالکیت بایع و مشتری
- دوم. ضمان درك مبیع
- سوم. تکالیف فروشنده و خریدار
- باب هفتم: انواع بیع
- یکم. خرید و فروش اسکناس
- دوم. فروش و تزیل چك
- سوم. خرید و فروش سهام و اوراق بهادار
- چهارم. بیع حق و امتیاز
- پنجم. بیع نقد و نسیه
- ششم. بیع سلف
- هفتم. بیع شرط
- هشتم. بیع کالی به کالی
- نهم. بیع زمانی
- دهم. بیع نقدین
- باب هشتم: توابع مبیع
- باب نهم: وجه التزام در بیع
- باب دهم: قولنامه — وعده بیع
- یکم. دلالی و حق کمیسیون
- باب یازدهم: عقد معاوضه
- باب دوازدهم: بیعانه
- کتاب هفتم: خيارات
- باب اول: خيار مجلس
- باب دوم: خيار حیوان
- باب سوم: خيار تأخیر ثمن
- باب چهارم: خيار غبن
- باب پنجم: خيار عیب
- باب ششم: خيار تدلیس
- باب هفتم: خيار تخلف از شرط
- باب هشتم: خيار رؤیت و تخلف از وصف
- باب نهم: شرط خيار
- باب دهم: خيار تبعض ثمن
- کتاب هشتم: عقد اجاره
- باب اول: اجاره اشیا
- باب دوم: اجاره اشخاص
- باب سوم: شرایط ضمن عقد اجاره
- باب چهارم: سرقتی
- کتاب نهم: مساقات
- کتاب دهم: مضاربه
- کتاب یازدهم: جعاله
- کتاب دوازدهم: شرکت
- باب اول: شرکت های تجاری
- کتاب سیزدهم: ودیعه — عاریه
- کتاب چهاردهم: قرض و دین
- باب اول: شرایط و احکام قرض
- باب دوم: مستثنیات دین
- باب سوم: احکام ربا در قرض
- کتاب پانزدهم: احکام قمار و برد و باخت
- کتاب شانزدهم: وکالت
- کتاب هفدهم: عقد ضمان
- کتاب هجدهم: کفالت
- کتاب نوزدهم: صلح
- کتاب بیستم: رهن
- کتاب بیست و یکم: هبه
- کتاب بیست و دوم: سایر قراردادها
- باب اول: عقد بیمه
- باب دوم: قراردادهای بانکی
- کتاب بیست و سوم: وصیت
- باب اول: شرایط صحّت و احکام وصیت
- باب دوم: شرایط موصی به
- یکم. وصیت به ثلث
- دوم. وصیت به اهدای اعضای بدن
- باب سوم: شرایط موصی
- باب چهارم: شرایط موصی له
- باب پنجم: احکام وصی و ناظر
- باب ششم: وصایت بر صغار
- کتاب بیست و چهارم: ارث
- باب اول: شرایط تحقق ارث
- باب دوم: موانع ارث
- باب سوم: طبقات ارث
- یکم. ارث طبقه اول
- دوم. ارث طبقه دوم
- سوم. ارث طبقه سوم
- چهارم. ارث زوجین
- باب چهارم: اجزاء ترکه
- باب پنجم: دیون ترکه
- باب ششم: احکام حیوه
- باب هفتم: تقسیم ترکه
- باب هشتم: تصرف وراثت در ترکه



- باب نهم: معلوم نبودن تقدم و تأخر مرگ
- کتاب بیست و پنجم: نکاح
- باب اول: خواستگاری — نامزدی (مقدمات نکاح)
- باب دوم: شرایط صحّت نکاح
- یکم. قصد و رضای طرفین
- دوم. اجرای صیغه نکاح
- سوم. بلوغ دختر و پسر — ازدواج صغار
- چهارم. اجازه ولیّ در ازدواج دختر
- پنجم. سایر شرایط
- باب سوم: موانع نکاح
- یکم. قرابت نسبی
- دوم. قرابت سببی
- سوم. قرابت رضاعی
- چهارم. قرابت ناشی از زنا
- پنجم. شوهر داشتن زن
- ششم. در عده بودن زن
- هفتم. زنا با زن شوهردار
- هشتم. کفر
- نهم. لواط
- دهم. طلاق سوم
- یازدهم. ازدواج شیعه و سنی
- دوازدهم. ازدواج با پیروان مکاتب انحرافی
- سیزدهم. ازدواج با زن بدکاره
- باب چهارم: وکالت در نکاح
- باب پنجم: شرایط ضمن عقد نکاح
- یکم. شرط مربوط به روابط جنسی
- دوم. شرط توکیل زن در طلاق
- سوم. شرط مربوط به سکونت و شغل زن
- چهارم. شرط مربوط به ازدواج مجدد مرد
- پنجم. شرایط متفرقه
- باب ششم: ازدواج موقت (متعه)
- یکم. شرایط جواز متعه — جایگاه متعه در اسلام
- دوم. شرایط صحّت متعه
- سوم. عقد ازدواج موقت صغار
- چهارم. اجازه ولیّ در متعه
- پنجم. شرایط ضمن عقد موقت
- ششم. انحلال عقد موقت
- هفتم. وضعیت اولاد ناشی از متعه
- باب هفتم: مهریه
- یکم. جایگاه مهریه در نکاح
- دوم. تعیین مهرالمسمّی — میزان مهریه
- سوم. مهرالسنه
- چهارم. مطالبه مهریه و حقّ حبس
- پنجم. پرداخت مهریه
- ششم. مهرالمثل
- هفتم. احتساب مهریه به نرخ روز
- هشتم. اثر فوت و طلاق در مهریه
- باب هشتم: نفقه
- یکم. مفهوم نفقه و اجزاء آن — وجوب پرداخت نفقه
- دوم. رابطه نفقه و تمکین — نشوز زن
- سوم. نفقه زن در عده وفات
- باب نهم: سایر روابط مالی زوجین
- یکم. جهیزیه زن
- دوم. شیربها
- سوم. حقّ الزّحمه و اجرت المثل خدمات زن در منزل
- چهارم. تنصیف دارایی مشترک
- پنجم. حکم تصرف زن در اموال شوهر
- ششم. مالکیت زن و تصرف وی در اموال خود
- باب دهم: حقوق زوجین
- یکم. مسائل کلیّ حقوق زن
- دوم. اطاعت زن از شوهر
- سوم. تمکین زن
- چهارم. روابط جنسی زن و شوهر
- پنجم. احکام بارداری و جلوگیری از آن
- ششم. تکالیف شوهر در مقابل زن — نشوز مرد
- هفتم. احکام مربوط به اشتغال زنان
- هشتم. لزوم عقد نکاح — اختلاف در نکاح
- باب یازدهم: فسخ نکاح
- یکم. اقسام عیوب موجب فسخ نکاح
- دوم. اثر قابلیت درمان عیوب در حقّ فسخ
- سوم. فسخ نکاح به واسطه خیار تخلف از شرط
- چهارم. فسخ نکاح به واسطه خیار تدلیس
- پنجم. اثر فسخ نکاح در مهر
- کتاب بیست و ششم: طلاق
- باب اول: کلیات طلاق
- باب دوم: شرایط صحّت طلاق
- باب سوم: طلاق رجعی و رجوع در آن
- باب چهارم: طلاق خلع

- باب پنجم: طلاق قضایی  
 یکم. ماهیت، تشریفات و شرایط طلاق قضایی  
 دوم. طلاق به سبب عُسر و حَرَج  
 سوم. طلاق زنی که شوهرش غایب و مفقودالأثر است
- باب ششم: احکام عدّه  
 یکم. عدّه وفات  
 دوم. عدّه طلاق  
 سوم. عدّه متعه  
 چهارم. عدّه زنا  
 پنجم. عدّه وطی به شبهه
- کتاب بیست و هفتم: احکام اولاد  
 □ باب اول: ولایت قهری  
 □ باب دوم: حضانت  
 □ باب سوم: نفقه اولاد  
 □ باب چهارم: فرزند خواندگی  
 □ باب پنجم: تلقیح مصنوعی  
 □ باب ششم: سقط جنین  
 □ باب هفتم: اثبات نسب  
 یکم. حکم مسلمان بودن فرزندان ناشی از زنا
- کتاب بیست و هشتم: حقوق فردی  
 □ باب اول: مرگ مغزی  
 □ باب دوم: تغییر جنسیت  
 □ باب سوم: کالبد شکافی، نبش قبر و...
- کتاب بیست و نهم: حَجَر  
 □ باب اول: اسباب حَجَر  
 یکم. صِغَر (کودکی)  
 دوم. سفه  
 سوم. اعسار و افلاس  
 چهارم. مرض متصل به موت  
 □ باب دوم: قیمومت
- کتاب سی و ام: حقوق متقابل مردم و حکومت و روابط  
 بین الملل  
 □ باب اول: حقوق و آزادی عمومی  
 یکم. مصونیت افراد در زندگی خصوصی  
 دوم. آزادی افراد در زندگی خصوصی  
 سوم. آزادی تعلیم و تعلم  
 چهارم. حقوق اقلیت ها
- باب دوم: وظایف مردم در نظام اسلامی  
 یکم. امر به معروف و نهی از منکر  
 دوم. پرداخت مالیات  
 سوم. رعایت مقرّرات دولتی  
 □ باب سوم: مالکیت دولت  
 یکم. استفاده از اموال دولتی و بیت المال  
 □ باب چهارم: رعایت مقرّرات بین الملل  
 یکم. زندگی مسلمانان در کشورهای غیر اسلامی

## مقدمه

مجموعه دوم استفتانات قضایی که پیش روی دارید به احکام مدنی اختصاص یافته است. در این مجموعه نیز که همانند بخش نخست در مسائل و مناسبات اجتماعی و حقوقی از اهمیت خاصی برخوردار است، طی سی و یک کتاب با فتاوا و دیدگاه های فقهی حقوقی فقیه والا مقام حضرت آیه الله العظمی حاج شیخ یوسف صانعی (دام ظلّه) آشنا می شویم. «مالکیت و احکام و آثار آن»، «مسائل حقوقی «غصب»، «وقف»، «وصیت»، «ارث» و «حجر» از جمله این کتاب هاست. مباحث مبسوط که به مسائل حقوقی و گسترده خرید و فروش می پردازد و همچنین احکام و حقوق خانواده، شامل نکاح و فسخ و طلاق، با توجه به گستره نیاز جامعه و مجامع حقوقی و قانونگذاری به آن، در این جلد دارای جایگاه ویژه ای می باشد. این نکته آن گاه اهمیت می یابد که ملاحظه کنیم در این مجموعه، هم طیف وسیعی از پرسش های شرعی و پاسخ های فقهی روز که شرایط اجتماعی جدید و مناسبات حقوقی کنونی پیش آورده منعکس شده، و هم نگاه اجتهادی جامع و روش بین حضرت آیه الله صانعی با بهره جستن از راهگشایی ها و ظرفیت های تفقه شیعی و اجتهاد صاحب جواهری و با الهام از روش فقهی و شیوه اجتهادی فقهای بزرگی چون محقق اردبیلی و امام خمینی (سلام الله علیهما) بر ارزش فقهی و راهگشایی و واقع بینی و عمق آن افزوده است؛ بویژه که معظم له به روش مألوف بزرگانی چون فقیه فرزانه میرزای قمی (قدس سره)، به اقتضای مسائل مطرح شده و فضای محدود بحث، حتی الامکان به ارائه اجملی مبانی و ادله فتاوا نیز پرداخته اند.

یکی از بخش هایی که به خوبی می تواند گویای نگاه کلی ایشان در مسائل عمومی و اجتماعی باشد، بخش پایانی کتاب است که از جمله به حقوق و آزادی عمومی و وظایف مردم در نظام اسلامی و مسئله مقررات بین الملل پرداخته است. این علاوه بر ده ها مسئله ای است که در سراسر کتاب، برای علاقه مندان به دقت های فقهی و نوآوری های مبتنی بر موازین اجتهادی، چشم نوازی می کند.

تنها مروری بر فهرست مسائل مطرح شده در دو جلد استفتانات حقوق کیفری و مدنی که طی سال ها فراهم آمده با دو ویژگی یادشده، یعنی توجه به نیازهای روز و جامعیت و روش بینی، نشان می دهد، مجموعه ای از این دست که برای نخستین بار توسط مؤسسه فرهنگی فقه الثقلین با تلاش چند نفر از فاضلان حوزه درس حضرت آیه الله صانعی و با اشراف معظم له تقدیم مقلدان و علاقه مندان به مسائل شرعی از يك سو، و فرهیختگان و صاحب نظران حوزوی و دانشگاهی و آشنایان به مسائل و مبانی حقوق از سوی دیگر، می شود، چقدر می تواند مفید و در موارد متعددی راهگشا باشد.

در اینجا ضمن آرزوی سلامتی و طول عمر برای مرجع عالی مقام آیه الله العظمی آقای صانعی، و با سپاسگزاری از کلیه فاضلان و برادرانی که در کار دشوار آماده سازی مجموعه دو جلدی استفتانات قضایی شرکت جستند، از خدای تبارک و تعالی درخواست می کنیم به ما توفیق دهد دیگر آثار گسترده فقهی اصول معظم له را تقدیم فرزندگان حوزوی و دانشگاهی و دیگر علاقه مندان به علوم اسلامی کنیم.

**نهضت ترجمه**  
Translation Movement  
JMS

## کتاب اول: اموال و مالکیت

### باب اول: احکام و آثار مالکیت

یکم. حرمت تصرف و استفاده از مال غیر، بدون رضایت او

(س ۱) شاخه و برگ درخت میوه دار خانه همسایه به داخل منزل ما آمده است. آیا استفاده از میوه آن مقدار از شاخه که در خانه ماست، بدون اجازه صاحب درخت، حلال است یا نه؟

ج — بدون اجازه صاحب درخت، حق استفاده از میوه های آن را ندارید و مال غیر است که محتاج به اجازه است؛ لیکن می توانید از صاحب درخت بخواهید که شاخه را یا به خانه خودش ببرد و یا قطع نماید؛ چون آمدن شاخه درخت غیر، در خانه انسان، تصرف در ملک غیر است و بدون اجازه، حرام است. آری، طرفین می توانند با هم به توافق برسند که شاخه ها باشد و صاحب منزل که مالک درخت نیست، از آن استفاده نماید. به هر حال، بودن شاخه درخت در خانه دیگران، حرام است و خوردن میوه درخت دیگران، ولو از شاخه ای که به خانه دیگری آمده نیز حرام است و حلیت هر دو، احتیاج به اجازه دارد. ۷۷/۳/۲۶

(س ۲) اگر داخل باغی شوم و میوه هایی را که از درخت، جدا شده و روی زمین افتاده، بخوریم، حلال است یا حرام؟

ج — خوردن بدون اجازه، حرام و تصرف در مال غیر است. ۷۷/۳/۳۰

(س ۳) شخصی در مسجد محل که مورد تأیید همه است، برای خادم مسجد، پول جمع آوری می نماید و مردمی که پول می دهند، همه برای خادم پول می دهند. شخص دیگری نیز هست که اکثراً در مسجد حاضر است و اگر خادم نیاید، کارهای مسجد را انجام می دهد. آیا از این پولی که برای خادم مسجد جمع آوری می شود، می توان به او داد یا نه؟

ج — به غیر از شخصی که پول برای او گرفته شده و برای او پول داده اند، نمی توان وجه جمع شده را به دیگری پرداخت نمود و پرداخت به دیگری، تصرف در مال غیر، بدون رضایت است. ۷۶/۱۱/۹

(س ۴) شخصی در مجلسی کفشش را می بَرند و به جای آن، کفش دیگری می گذارند. آیا استفاده از این کفش، جایز است؟ و آیا گرفتن وضو در موقعی که این کفش در پای اوست، جایز است یا خیر؟

ج — اگر اطمینان حاصل شود که کفش به جا مانده، برای کسی است که کفش او را برده است، استفاده از آن تا صاحبش مراجعه نماید، از باب تقاض، مانعی ندارد؛ وگرنه تصرف در آن، غیر جایز است و حکم مجهول المالك را دارد و ناگفته نماند به نظر این جانب، آنچه شرط صحت وضوست، غصبی نبودن آب است؛ و اما غصبی بودن مکان و یا کفش و امثال آن، گرچه حرام و معصیت است؛ اما عدم غصبیت آنها شرط صحت وضو نیست. ۷۷/۴/۱۴

(س ۵) اگر به مغازه ای برویم و از اجناس خوراکی آن مغازه، چیزی بخوریم و ندانیم که صاحب آن، قلباً رضایت دارد یا نه، چه حکمی دارد؟

ج — احراز رضایت، لازم است و با شك در رضایت، تصرف در مال مردم و حرام است. ۷۸/۷/۲۷

(س ۶) وسایلی که استفاده حرام از آنها می شود (مثل آلات قمار، نوارهای ترانه ...)؛ آیا می توان بدون اجازه صاحب آن، آن را برداشته و مثلاً از نوارهای مبتذل، استفاده صحیح و شرعی نمود؟

ج — تصرف در چیزهایی که شرعاً و عرفاً مالیت دارد، بدون اجازه صاحبش، غیرجایز و حرام است و حکم مورد سؤال هم از این بیان حکم کلی، معلوم می شود. ۷۹/۱۲/۳

(س ۷) در کتابی خواندم که وقتی میهمان، سرزده وارد خانه می شود و غذا میل می کند، برای او حکم سرقت را دارد. آیا چنین چیزی درست است؟ در مورد فامیل های نسبی زوجین، به چه کیفیتی است؟

ج — اگر احتمال عدم رضایت صاحب خانه و میزبان در کار باشد، نباید در خانه و غذاهای آنها تصرف نمود و خوردن غذاهایشان غیرجایز است و باید اجتناب نمود؛ چون اصل در مورد شك در رضایت و عدم رضایت دیگران بنا بر مشهور، بر احتیاط و اجتناب است نه بر اباحه و حلّ، به هر حال، تصرف در اموال دیگران که از اقوام درجه يك نباشند (مانند پدر، مادر، اولاد، برادر، خواهر، عمه، عمو، دایی، خاله و دوستان)، منوط به احراز رضایت صاحب مال است. ۷۹/۸/۱۷

۱. عبور کردن از زمین یا باغی که نمی دانیم صاحبش راضی است یا نه، حکمش چیست؟

۲. اگر شخصی از زمینی که صاحبش راضی نبود، عبور کرد و مثلاً به بازار رفت و وسایلی خرید، آیا در آن وسایل، اشکالی وارد می شود؟

۳. عبور کردن از زمینی که صاحبش قبلاً راضی نبوده و نمی دانیم حالا راضی است یا نه چگونه؟

ج ۱ — در صورتی که محصور نباشد و عرف و عادت محل بر عبور کردن از آن است، عبور کردن مانعی ندارد.

ج ۲ — بیع، باطل نمی شود و صحیح است.

ج ۳ — جایز نمی باشد و استصحاب عدم رضایت، قطع نظر از وجوب احتیاط در اموال مردم، محکم است. ۸۰/۱۱/۱۳

(س ۹) در زمان برگ ریزان درختان (پاییز) بدون اجازه صاحبان باغات ده، گوسفندان را برای چرا به این باغها می بریم، آیا اشکال دارد یا خیر؟

ج — با عدم منع مالکان و صاحبان باغ، مانعی ندارد، چون وقتی که صاحبان باغها با فرض اینکه متوجه بردن گوسفند و احشام در

باغهایشان در فصل خزان و برگ ریزان می باشند و اعلام عدم رضایت نمی نمایند و مانع نمی شوند، اماره بر رضایت است. ۷۸/۲/۲۲

(س ۱۰) در برخی از دبیرستان ها از کمک های مردمی که بعضاً به اجبار از دانش آموزان هم گرفته می شود مقداری چای یا صبحانه تهیه می کنند

و در زنگ های تفریح از معلمان و دبیران، پذیرایی می کنند؛ آیا کسانی که می دانند مقداری از این پول ها جبری گرفته شده است، باید از صرف چای، خودداری کنند؟ (شایان یادآوری است که بودجه های سرانه دولتی برای امور مدرسه نیز با این کمک های مردمی مخلوط است).

ج — در فرض مذکور اگر بدانید مقداری جبری گرفته شده، استفاده جایز نیست، و اگر مقدار جبری هم جزء همه پول هاست و با آنها

مخلوط شده، استفاده از آن پول ها برای کسانی که عالم به غصب می باشند، حرام است. ۷۶/۵/۲۱

(س ۱۱) شخصی از ملك يك غير مسلمان مقداری هیزم برداشته و حال اینکه صاحبش را نمی تواند پیدا کند، تکلیف چیست؟

ج — با فرض یأس از پیدا کردن او و وارثش — که ظاهراً در مورد سؤال هم چنین است — ، احتیاطاً به مقدار پول آن هیزم ها به قیمت

فعلی برای صاحبش به مستمندی صدقه بدهد و ان شاء الله برائت ذمه حاصل می شود. ۷۷/۱/۱۱

(س ۱۲) این جانب به عنوان کارمند بانک، چندین سال تحویلدار بانک بودم. مردم پولشان را به من می سپردند تا بشمارم، اگر زیاد بود برای خودم

بر می داشتم؛ چون اگر کسری می آوردم باید جوابگوی آن باشم. چون کار بانک به این صورت بود که اگر اضافه می آوردم به بانک تحویل می دادم و

اگر کسری می آوردم بایستی خودمان جبران کنیم. حالا پول آن افرادی را که برای خود برداشتم، بعضی ها را می شناسم و بعضی ها را شک دارم و

دسترسی ندارم. کلاً در این چند سال کارم این بوده و چون بعضی از مشتریان، پول من را می بردند و پس نمی دادند من نیز این چنین کارهایی را انجام

می دادم و این را هم از اول می دانستم که «حق الناس» است، ولی چون ضرر می دیدم و حقوقم را در این راه می دادم، پس مجبور بودم و آن را توجیه

می کردم. لطفاً حکم شرعی مسئله را بیان فرمایید. همچنین می خواهم بدانم آیا کار کردن در بانک حرام است یا حلال؟

ج — نسبت به افرادی که می شناسید باید رضایت آنها را — به هر نحو ولو با پرداخت وجه زیادتر باشد — جلب نمایید؛ اما اگر اعلام به

آنها مفسده دارد — که ظاهراً هم در شرایط شما، اوضاع و احوال، چنین است — باید به هر نحو می توانید ولو با ریختن در حساب آنها یا

راه دیگر، به آنان بپردازید هر چند به آنها اعلام نشود؛ و اگر نتوانید، مجازید به مقدار حقشان که یقین دارید (یعنی اگر شک بین ده و

دوازده است همان ده که یقین است) برای آنها صدقه بدهید، و همین اجازه و حکم به تصدق نسبت به کسانی که آنها را نمی شناسید هم

جاری می باشد و خداوند هم به حکم رحمان و رحیم و مهربان بودنش می گذرد؛ و کار کردن در بانک های جمهوری اسلامی، حلال

است؛ اما در بقیه بانک ها محتاج به تفصیل است. ۷۷/۵/۱۸

(س ۱۳) از يك انبار لوازم یدکی، يك بلبرینگ برداشتم و فروختم و پول آن را خرج کردم، چون صاحب آن انبار آشناست نمی توانم بروم و بگویم

که من يك بلبرینگ به شما بدهکارم. آیا لازم است برای جبران خسارت به آن شخص اطلاع دهم یا نه؟

ج — نسبت به بلبرینگ در فرض سؤال، قیمت فعلی آن را بدهکارید و اگر به حساب او بریزید یا به طوری در مال او قرار دهید که به

دست او برسد، کافی است و گفتن به او لازم نمی باشد. ۷۶/۷/۱۲

(س ۱۴) وارد شدن بدون اجازه به باغی که حصار ندارد و مشخص نیست که خصوصی است یا اینکه بدون صاحب است، چه حکمی دارد؟

خوردن میوه از آن چگونه؟

ج — باغ، مثل جنگل نیست که صاحب خصوصی نداشته باشد، بنابراین ورود به هر باغی بدون اذن صاحبش، جایز نیست و حرام

است. ۷۷/۳/۳۰



## دوم. اثبات مالکیت

(س ۱۵) این جانب کاسب هستم و با افراد زیادی سر و کار دارم، بعضی اوقات افرادی که خود کاسب و معتبر هستند، کالایی جهت فروش به مغازه بنده می آورند که قیمت آن خیلی مناسب و ارزان است. آیا حق دارم مشکوک شوم و تجسس نمایم یا خیر؟

ج — تحقیق لازم نیست، ید و تصرف برای کسانی که اموال و کارهای حلال دارند، نشانه مالکیت است. ۷۶/۶/۲۵

(س ۱۶) اگر زمینی به شخصی واگذار شود و تمامی مراحل قانونی آن سپری گردد و بعد از صدور سند، شخص معارضی پیدا شود و ادعای مالکیت زمین مزبور را داشته باشد، در صورتی که هیچ سند مالکیتی در این خصوص در دست وی نباشد، چه حکمی دارد؟

ج — اگر از حرف او اطمینان به ملکیت او حاصل شود یا اینکه بینه داشته باشد، ملک باید به او مسترد گردد و یا رضایتش جلب شود؛

ولی اگر از حرف او اطمینان به ملکیت، حاصل نگردد و بینه هم نداشته باشد، زمین مال کسی است که به او واگذار شده است. ۲۴

۷۹/۷/

(س ۱۷) زیدی مدعی صوری بودن معامله مالی که در مالکیت عمرو بوده و همچنین نقل و انتقال آن مال است، در حالی که سالیان سال به صورت رسمی در ثبت شرکت ها و دفترخانه اسناد رسمی به ثبت رسیده است و اداره ثبت، عمرو را مالک می شناسد، و حتی دادگاه نیز بر اساس مالکیت عمرو، حکم به پرداخت خمس داده و عمرو نیز خمس آن را پرداخته است و زید هم پس از ادعا، اعدام گردیده است و در دسترس نیست. بفرمایید که آیا چنین ادعایی از نظر شرعی معتبر است؟

ج — ید و تصرف مالکانه، دلیل و اماره مالکیت است، مگر خلاف آن با حجت شرعی ثابت گردد. ۷۵/۹/۵

(س ۱۸) قطعه زمینی است که در حدود هجده سال قبل، عده ای در آن خانه ساخته اند و با احداث خیابان و کشیدن آب و برق و گاز به مرور، آن را آباد کرده اند. آنها زمین را بایر یافته و از اینکه مالک دارد یا نه بی خبر بوده اند. این افراد در این خانه ها سال های سال زندگی کرده و به واسطه آباد شدن و ترقی ملک مربوطه، قیمت آن نیز نسبت به هجده سال پیش، افزایش پیدا کرده است. بعضی از این خانه ها نیز چند دست خرید و فروش شده اند. با این توضیحات بفرمایید:

۱. اگر شخصی ادعا کند که صاحب این زمین بوده است، از نظر شرعی ادعای او تا چه حد نافذ است؟

۲. اگر مدعی مالکیت زمین از نظر شرعی، مالکیت خود را اثبات نماید، تکلیف ساکنین منازل واقع در آن زمین چیست؟

۳. اگر زمین، مجهول المالك باشد، تکلیف ساکنین منازل واقع در آن چیست؟

۴. در حالت کلی، مصادره این زمین از مدعی مالکیت، توسط دادگاه و واگذاری آن به شخص ثالث، چه حقی برای شخص ثالث ایجاد کرده و

تکلیف صاحبان منازل که آباد کنندگان زمین مربوطه می باشند، چیست؟

ج ۱ — ادعای مالکیت کسی که متصرف و ذی الید در جایی نیست احتیاج به اثبات دارد، و تا مالکیتش ثابت نشود، ذی الید و متصرف، حق تصرف مالکانه را شرعاً دارد.

ج ۲ — مالکیت هر کس اثبات شود، آثار مالکیتش بر آن بار می شود، و تصرف غیر مالک شرعاً منوط به خواست و اجازه او می باشد.

ج ۳ — هر مجهول المالكی، اگر به صاحب شرعی آن دسترسی نبود، باید خود آن مجهول المالك یا قیمتش را برای صاحبش صدقه داد و احتیاطاً در صدقه دادن از مجتهد هم باید اجازه گرفت.

ج ۴ — از خود دادگاه و مسئولین مربوط به آن سؤال شود، چون خصوصیات هر حکمی را باید از همان محکمه جویا شد. ۸۰/۵/۱۳

## سوم. مالکیت تبعی

(س ۱۹) شخصی در زمین خودش درخت تبریزی و غیره غرس نموده و آن نغال، بزرگ شده و ریشه آن در کنار نهر آب — که حریم زمین همسایه است — واقع شده. آیا ریشه مذکور، مال صاحب درخت است و یا به صاحب حریم زمین تعلق دارد؟

ج — ریشه درخت مال کسی است که نغال، ملک او می باشد، لیکن مالک زمین، محیر است بین اجازه ابقاء مجاناً یا مع الاجرة و یا

درخواست قلع و بردن ریشه به ملک خودش (یعنی مالک نغال)، خلاصه وجود ریشه در ملک غیر، تصرف در مال دیگران است. ۹/۱۶/

۷۶

(س ۲۰) شخصی درختی در بالای زمین شخص دیگری می‌کارد و آن درخت را قطع می‌کند، ولی از ریشه آن درخت، نهال در زمین دیگری سبز می‌شود. آیا آن درخت از آن صاحب اصلی درخت است یا صاحب زمین؟ همچنین شخصی درختی در بالای زمین خودش غرس می‌کند و ریشه آن به زمین شخص دیگری می‌رسد و از آن، نهال می‌روید. آیا نهال مذکور، از آن صاحب زمین می‌شود یا صاحب درخت؟

ج — درختی که از ریشه درخت دیگری است، مال کسی است که اصل درخت، ملک اوست؛ لیکن اگر درخت در ملک و زمین غیر است، مالک زمین، مختیر است بین اجازه ابقای مجانی و یا اجرت گرفتن و بین درخواست قلع و کندن و بردن آن درخت به ملک خودش (یعنی صاحب درخت)، به خاطر اینکه نهال روییده شده از ریشه درخت دیگری در ملک غیر، تصرف در مال دیگران است، هر چند نهال، مال مالک و صاحب ریشه است. آری، اگر صاحب نهال از نهالش اعراض کند و صاحب ملک، عالم به این اعراض باشد، می‌تواند با تصرف، مالک نهال بشود. ۸۰/۲/۱۸

(س ۲۱) آیا انسانی که مالک باغ یا زمینی است، نسبت به علف‌های خود در آن باغ ملکیت دارد یا خیر؟

ج — آنچه که در باغ می‌روید، متعلق به مالک باغ است. ۷۵/۲/۲۰

(س ۲۲) قطعه زمین دیمی، مورد اختلاف دو نفر می‌باشد، یکی از آن دو، زمین را شخم زده و دیگری بذرش را پاشیده است، محصول، متعلق به کدام یک می‌باشد؟ اگر اولی زمین را اجاره داده باشد و مستأجر، زمین را شخم زده و مدعی مالکیت، بذرش را پاشیده باشد، چه حکمی دارد؟

ج — حاصل، ملک صاحب بذر است «فانّ الزرع للزارع و لو كان غاصباً»؛<sup>۱</sup> لیکن اجرت المثل زمین را به مالک، اگر مالکیتش ثابت شود و یا مستأجر، باید پردازد. ۷۴/۴/۱۹

## باب دوم: اسباب تملك — مباحات

یکم. احیای موات

(س ۲۳) شخصی در زمان حیات خود، قطعه زمینی را احیا و در آن زراعت می‌کند و مادام که زنده بوده و بر روی زمین مذکور به عنوان مالک خود کار و زراعت می‌کرده است، هیچ کس ادعایی بر زمین مذکور، مطرح نمی‌کند؛ ولی پس از فوت وی، شخصی به همراه فرزندان خود مدعی مالکیت زمین مذکور شده و پس از چند سال با تشبث، زمین را تصرف می‌کند. با این توضیح که پس از فوت متصرف اول، فرزند وی تا دو سال در همین زمین زراعت می‌کرده ولی به اجبار و عدوان از زمین رانده می‌شود. حکم مسئله چیست؟

ج — احیا، موجب ملکیت می‌باشد و ادعای دیگری احتیاج به اثبات دارد. ۷۷/۵/۱۷

(س ۲۴) در روستایی قطعه زمینی که در کنار ده و نزدیک به رودخانه واقع شده، به صورت دیم توسط گروهی از آنان کشت می‌شده است، سپس همه اهالی که جمعاً ۴۴ خانوار بوده اند چنین توافق می‌کنند که اقدام به جدول کشی کنند و زمین را به صورت آبی کشت کنند و به صورت مساوی (یعنی ۴۴ سهم) تقسیم شود، که کار جدول کشی، بعد از انعقاد قرارداد به مدت دو ماه، ادامه پیدا کرده و در این هنگام، یکی از کدخدایان محل نیز ادعای سهم نموده و به این خاطر، کار جدول کشی ادامه پیدا نکرده و زمین به صورت کشت دیم در دست آن گروه خاص باقی مانده است و حالا با کمک دولت، تصمیم به پمپاژ و جدول کشی را دارند و اهالی ده، ادعا دارند که زمین مذکور، باید طبق قرارداد ۱۳۴۳ بین ۴۴ خانوار، تقسیم شود. اولاً آیا اهالی ده از زمین حق می‌برند یا نه؟ ثانیاً حق کارکرد آنها چه می‌شود؟

ج — اگر کشت افراد در زمین دیم، موجب آبادانی و احیای آن گردد و باعث تفاوت قیمت شود، آن زمین، ملک احیاگر و کشت کننده است؛ لیکن به شرط آنکه زمین، حریم قریه؛ یعنی مرتع و محل مرافق آن قریه نباشد، و الاً زمین، حق همه مردم قریه است و فقط احیا کننده که منع نشده، طلبکار مابه التفاوت قیمت زمین است که با توجه به درآمد حاصل از آن زمین و تفاوت قیمت، محاسبه می‌شود و کاتّه، حق ریشه ای طلبکار است. ۷۶/۴/۸

(س ۲۵) در سال ۱۳۵۷، قطعاتی از زمین های موات را تحویل عدّه ای از کشاورزان روستایی داده اند که افراد پس از تحویل گرفتن، با کدّیمین و عرق جبین، آنها را احیا و آباد نموده اند و حیات زمین های تحویلی نیز به عهده خود کشاورزان بوده است و برای آباد نمودن آنها، زحمات بسزایی کشیده اند و از زمان تحویل تا به حال، در این زمین ها مشغول کشاورزی هستند و در آن، تصرف مالکانه دارند. آیا کشاورزان یاد شده، طبق موازین شرعی دین مبین اسلام مالک اند یا خیر؟

۱. وسائل الشیعة ۲۵: ۳۸۷، باب «للزارع زرع و لصاحب الأرض كراء»، حدیث ۲.

ج — اراضی مواتی که قبل از حکومت اسلامی احیا شده، به حکم سببیت احیا برای مالکیت، شرعاً ملک محیی است؛ و اما اگر بعد از پیروزی انقلاب با اجازه دولت بوده، تابع مقررات حکومت است. ۷۶/۶/۲۴

(س ۲۶) چند قطعه زمین، در حدود هشتاد سال می شود که تقسیم شده است. بعضی از وارثان، قسمتشان هیچ جای گسترش و وسعت نداشته و به حال خود باقی مانده است و بعضی های دیگر که جای وسعت دادن داشته، زمینشان خیلی زیاد شده که دو برابر تقسیم های دیگر شده است. آیا وارثان اینها می توانند این زمین ها را دوباره تقسیم کنند یا خیر؟

ج — اگر کسی زمین مواتی را احیا کند، مالک آن می شود و کسی که در احیای زمین، شریک نبوده، هیچ گونه حقی در زمین ندارد. ۷۹/۱/۲۹

(س ۲۷) ملک بایری متعلق به چند نفر بوده است. بعد از چند سال، یکی از مالکان، مبادرت به احیا و عمران اراضی می نماید و پس از چند سال، اقدام به حفر چاه عمیق می کند که در این موارد، هیچ کدام از مالکان شرکت نمی کنند و بعد از حدود بیست سال، یکی از مالکان، مدعی می شود. آیا این شخص، تنها در ملک شرکت دارد و سهم است یا اینکه در چاه عمیق هم شریک است؟

ج — چاه حفر شده در ملک افراد، متعلق به مالک آن ملک هاست و حفرکننده هم اگر بدون رضایت حفر نماید، چون تصرف در ملک غیر و غصب است، مستحق اجرت المثل عمل هم نیست و در تبعیت چاه نسبت به مالک زمین، فرقی بین يك مالک و یا زیادتر نیست. ۷۸/۱۱/۵

(س ۲۸) پدری همراه فرزندان ذکور مشغول کار هستند، اما حضور پدر در حد نظارت و حضور فرزندان در حد انجام کار است، زمین موات را احیا می نمایند. با توجه به اینکه پدر در قید حیات هست، آیا زمین احیا شده تنها ملک پدر هست یا فرزندان هم در آن حق دارند؟ در صورتی که فرزندان حق داشته باشند، آیا می توانند از پدر، مطالبه حق کنند یا خیر؟

ج — به طور کلی کسانی که همراه دیگری در زمین موات کار می کنند و آن را آباد و زنده می نمایند، اگر هر کس برای خودش کار کند و احیا کند، طبعاً به حکم سببیت احیای موات برای ملکیت، مالک می شود و اگر برای غیر، کار کند، غیر، مالک می شود؛ لیکن کارگر اگر قصد تبرع و مجانبیت محرز نشود، مستحق اجرت المثل است؛ و در صورت اختلاف و شک در نیت افرادی که کار می کنند، رفع اختلاف نیاز به مرافعه شرعیه دارد. ۷۷/۸/۱۸

(س ۲۹) بیست و پنج سال قبل يك حلقه چاه حفر شده است که به مرور زمان به علت نداشتن پروانه و شکایات مردم، اراضی، درختان و چاه مذکور موات شده و موتور چاه نیز فروخته شده است، ولی قبل از موات شدن، مقدار شش ساعت از آب چاه به زیدی فروخته شده که مدتی بعد از فروش، موات شده است. چند سال قبل اعضای اصلی که چهار نفر هستند با پیگیری های مداوم، توسط دولت پروانه بهره برداری از آب چاه برای آنان صادر شده است. حال بعد از احیای چاه و صدور پروانه، زید ادعای شش ساعت از آب چاه را دارد. با عنایت به اینکه چاه سابق موات شده و موتور آن نیز فروخته شده و مشارالیه، سهمی در احیای چاه آب و دریافت پروانه نداشته، آیا حقی نسبت به آن دارد یا خیر؟

ج — اگر چاه حفر شده، در زمینی بوده که قبلاً کشت می شده است و بعد موات شده و زید مالک آن زمین بوده چه به صورت مشاع و چه به تبع مالکیت زمین، مالک چاه نیز هست، لیکن چون پروانه به نام اشخاص دیگری است می توانند رضایت او را به دست آورند، کما اینکه می توانند پروانه را باطل کنند. به هر حال، زید نسبت به پروانه، حقی ندارد و اگر چاه حفر شده در زمین موات بالاصالة یا زمینی بوده که ربطی به زید نداشته، هیچ گونه حقی برای او وجود ندارد. ۷۵/۹/۸

## دوم. آب های مباح

(س ۳۰) چشمه هایی به صورت خودجوش از رودخانه ای در جریان است و املاک چهار روستا از آب آنها مشروب می شود و روستایی پانزده کیلومتر پایین تر قرار دارد و تا کنون، معمول بر این بوده که روستای پایین از مازاد آب این چشمه ها استفاده می کرده است، چون روستای پایین، دارای قنوات است و اخیراً سدّی هم برای جمع آوری آب برف و باران زمستان احداث گردیده و اکنون به علت خشک سالی، آب چشمه های فوق بسیار کم شده است، اکنون بفرمایید که:

۱. کدام يك از روستاها حق اولویت استفاده از آب را دارند؟

۲. چون چشمه ها خودجوش بوده و هیچ کس برای به وجود آوردن آنها پولی خرج نکرده، آیا می توانند آب آن چشمه ها را به صورت ساعتی بفرروشند؟

ج ۱ — در صورتی که آب برای همه کفایت کند، زمین هایی که از آب مباحی مثل چشمه های در مفروض سؤال، آبیاری می شوند، همه آنها حق استفاده را دارند و کسی حق ندارد که با کشیدن نهر در بالا دست، همه آب را تصرف کند و بقیه را محروم نماید؛ اما در صورتی که آب کفایت نکند، زمین هایی که زودتر احیا شده اند، به حکم قاعده من سقی، مقدم اند و اگر تقدم و تأخر، معلوم نباشد، الأعلى فالأعلى و الأقرب فالأقرب به سرچشمه مقدم است و بعد از آبیاری، به مقدار متعارف در آب دادن، برای نفر بعدی می فرستد.

ج ۲ — کسانی که حق آب داشته اند، می توانند حق آب خود را بفروشند. ۷۹/۶/۲۳

(س ۳۱) ۱. املاکی که بر آب مباح چشمه مجتمع می باشند، چنانچه مالکین و حقایق بران اثمار نزدیکتر به سرچشمه و مبدأ، بیش از نیاز واقعی و محاسبه شده آب بگیرند و باعث نرسیدن آب به اثمار پایین دستی و اضرار بر آنها شوند، از نظر شرعی چه حکمی دارد؟  
۲. با فرض اینکه مالکین و صاحبان نهرهای بالادست و نزدیکتر به سرچشمه، با توجه به خشک سالی و کم آبی فعلی، با همان روش های آبیاری سنتی — که موجب اتلاف آب بیشتری می شود — زمین های خود را مشروب نمایند و باعث نرسیدن آب به نهرها و زمین های پایین دست (دورتر از چشمه) بشوند، به لحاظ شرعی حکمش چیست؟

ج ۱ — بیش از مقدار محاسبه و حق آبشان، گرچه مستلزم ضرر به اثمار پایین دستی هم نشوند، حرام می باشد، چون تصرف در حق دیگران است، چه رسد به صورتی که باعث ضرر و زیان به آنها بشود که هم حرام و هم موجب ضمانت ضررهای رسیده می باشد.

ج ۲ — ضرر خشک سالی را باید همه کسانی که حق آب داشته اند به نسبت تحمل نمایند؛ چون با فرض حق آب، همه در آب های موجود به قدر السهم عرفاً حق می باشند. ۸۰/۵/۲۶

سوم. معدن

(س ۳۲) چنانچه در زمین های مزروعی دیم که سالیان دراز، کشت گردیده است و کشاورزان، دارای سند آن زمین ها هستند معدنی کشف گردد، آیا کشف این معدن زمین ها را از ملکیت کشاورزان خارج می کند و متعلق به دیگری می گرداند یا در ملکیت کشاورز باقی می ماند؟

ج — زمین از ملکیت مالک، خارج نمی شود و معدن هم تابع ملکیت مالکش می باشد، لیکن معادن بزرگ، تابع ملک نیستند و در فرض سؤال، برای جمع بین الحقیقین یعنی حق مالک و حکومت، باید ملک مزبور را حکومت یا کسی که از طرف حکومت اجازه استخراج می گیرد، اجاره کند، و یا ملک را با رضایت مالک از او خریداری نماید. ۸۵/۱۱/۲۸

(س ۳۳) چنانچه معدن دار به زمین مزروعی خسارت وارد کند، آیا باید خسارت را بپردازد یا نه؟ و خسارت وارد شده به اراضی دیگران از نظر شرعی چگونه است؟

ترجمه  
۷۵/۱۱/۱۲  
Translation Movement

ج — خسارت وارد شده بر زمین ها را ضامن است. ۷۵/۱۱/۱۲

(س ۳۴) شخصی از ملک دیگری با مجوز قانونی و بدون اجازه مالک، معدن استخراج می نماید. آیا به غیر از خسارت زمین، مالک زمین نسبت به معدن، ذی حق است؟

ج — اگر معدن از معادن موجود در عمق زیاد زمین، مانند معادن نفت مستخرجه امروز نباشد، بلکه در سطح زمین و در عمق های کم باشد، قطعاً به حکم تبعیت، ملک صاحب زمین است؛ و متصرف غیر ماذون از قبل مالک بعلاوه از ضمان نسبت به خسارت باید مواد مستخرجه را نیز به مالک برگرداند. ۷۱/۶/۲۸

(س ۳۵) با توجه به اصل ۴۵ قانون اساسی که معادن جزء اموال عمومی محسوب و مواد ۱۸ و ۱۹ قانون معادن، نحوه استخراج و بهره برداری از معادن را مشخص و صریحاً استخراج بدون مجوز ماده معدنی را تصرف در اموال عمومی و دولتی تعیین و اعلام نموده:

۱. اگر استخراج ماده معدنی در مناطقی که جزء منابع ملی (تپه، کوهستان، اراضی ملی شده) مشخص گردیده، بدون مجوز بهره برداری انجام گیرد و مواد معدنی را بفروش برسانند — جهت شخص و بدون پرداخت حقوق دولتی — آیا از نظر شرعی کسب معاش از این طریق اشکال شرعی دارد یا خیر؟

۲. برداشت و استخراج مواد معدنی به عنوان شغل و بدون اخذ پروانه و خلاف قانون چه حکمی دارد؟

ج — مقررات قانونی، لازم الاتباع است و رعایت حقوق آن به عنوان بیت المال مسلمین واجب می باشد و تضييع آن، تضييع حقوق همه است. با توجه به اینکه برای تمام موارد ذکر شده در سؤال، قانون و مقرراتی وضع شده است، لذا تخلف از آنها از باب تخلف از مقررات نظام جمهوری اسلامی، حرام است و پولی که از فروش مواد معدنی کسب می کنند ظاهراً مالک نمی شوند، و خریدار هم اگر بداند که مال غیر است، مالک نمی گردد و حق تصرف در مواد معدنی را ندارد. ۸۰/۵/۱۲

## چهارم. لقطه

(س ۳۶) اگر دینی بر گردن انسان باشد، مانند پیدا کردن کالایی، و از پیدا کردن صاحب آن اکنون مأیوس باشد و کالا را بر اثر بی توجهی، مصرف کرده باشد، چه راه های دیگری به جز پرداخت قیمت آن برای صدقه (برای صاحب آن) وجود دارد؟

ج — غیر از صدقه برای صاحبش — که بهترین راه رسیدن صاحب مال به مالش می باشد — راه دیگری وجود ندارد، هر چند احتیاط مستحب آن است که با اجازه مجتهد جامع الشرائط که ولی غایب است، باشد. ۷۷/۵/۲۵

(س ۳۷) با توجه به تعریف «لقطه»، آیا اعلان و تعریف، با نوشتن در روزنامه و یا زدن اعلامیه به دیوار حاصل می شود؟ و اگر از اول از پیدا کردن صاحبش مأیوس باشد چه کند؟

ج — لقطه با رعایت شرایطی که در رساله عملیه آمده به هر شکلی که اعلان شود و به اطلاع مردم محل برسد، ولو در روزنامه و اعلامیه، کفایت می کند؛ و اگر از اول از پیدا شدن صاحب آن مأیوس شود، می تواند به اذن مجتهد به مستمندی صدقه بدهد تا ثوابش برای صاحبش باشد، و اگر احیاناً پیدا شد، صدقه دهنده ضامن است. ۷۶/۴/۹

(س ۳۸) شخصی مبلغی پول خارجی (دلار و پوند) پیدا کرده است و از پیدا شدن صاحب پول، ناامید است و یا طبق موازین شرع، آن را تعریف کرده است؛ لیکن صاحب پول، پیدا نشده و پول پیدا شده، زیاد و مورد توجه است و می خواهد آن را از طرف صاحب پول به چند نفر، صدقه بدهد. این پول پیدا شده، دو نوع قیمت و ارزش دارد (قیمت دولتی و قیمت به اصطلاح آزاد). آیا این شخص، شرعاً مجاز است این پول را برای این منظور به پول ایرانی تبدیل نماید و در صورت جواز، قیمت قانونی و دولتی آن را صدقه بدهد یا باید قیمت آزاد آن را به فقرا پرداخت نماید؟

ج — پول خارجی و مانند آن از اشیا بی که نشانه ندارند، بعد از یأس از پیدا شدن صاحبش با اجازه از مجتهد، باید برای صاحبش صدقه داد و چون مال مردم است، لازم است به بالاترین قیمت که خریداری می شود، بفروشند و ناگفته نماند هر زمان که صاحبش پیدا شد، اگر مطالبه نمود، صدقه دهنده ضامن است و ثواب به خودش بر می گردد و در کیفیت صدقه دادن، باید توجه داشت که صدقه، از مصادیق خیر و معروف باشد، نه از مصادیق شر و منکر، مانند صدقه ای که سبب تنبلی و گداپروزی و کوییدن شخصیت افراد گردد.<sup>۲</sup> ۷۶/۹/۱۰

(س ۳۹) چنانچه لقطه، جنس قیمتی مانند (طلا و ساعت و...) باشد، پیدا کننده طبق حکم شرع آن را تعریف نموده و یا از پیدا شدن صاحب جنس، ناامید بوده است. آیا پیدا کننده آنها شرعاً مجاز است به کارشناس و خبره مراجعه کرده، طبق تعیین قیمت آنان، این اجناس را بفروشد و یا خودش به همان قیمت تعیین شده، آنها را بردارد و پولش را به فقرا بدهد، و یا باید خود جنس را به یک نفر فقیر بدهد؟ (لازم به یادآوری است که منظور از این فروش، بردن سود شخصی نیست).

ج — باید یا عین جنس به عنوان صدقه به فقیر داده شود و یا قیمت واقعی که در بازار خرید و فروش می شود. ۷۶/۹/۱۰

(س ۴۰) آیا در لقطه، اذن مجتهد شرط است؟ در مورد مجهول المالك و رد مظالم چگونه؟

ج — احتیاط در مجهول المالك، لقطه و مظالم عباد، اخذ اجازه از مجتهد در صدقه دادن برای صاحبانش می باشد. ۷۶/۵/۱۷

(س ۴۱) مسافری ناآشنا به منزل ما آمد و بعد از مدتی فهمیدیم که يك عدد انگشتر عقیق به جا مانده است. حالا چه باید کرد؟ انگشتر به همین وضع؛ یعنی بدون صاحب اصلی، باقی بماند؟ آیا ممکن است تا هنگام پیدا شدن صاحب اصلی، مورد استفاده شخصی قرار داد، در این صورت چگونه؟

ج — اگر نشانه ای نداشته باشد که به واسطه آن، صاحبش پیدا شود، احتیاط واجب آن است که از طرف صاحبش صدقه بدهد؛ و اگر نشانه داشته باشد و قیمت آن از ۱۲/۶ نخود نقره سکه دار کم تر است و صاحب آن معلوم باشد، نمی تواند بدون اجازه او بردارد، و اگر صاحب آن معلوم نباشد می تواند به قصد اینکه ملك خودش شود بردارد، و اگر نشانه دار باشد و قیمت آن به ۱۲/۶ نخود نقره سکه دار برسد، باید تا يك سال اعلام کند، اگر صاحبش پیدا نشد می تواند ملك خود قرار دهد، به این نیت که هر وقت صاحبش پیدا شد، عوض آن را به او بدهد و می تواند برای صاحبش نگهداری کند و یا به نیت او برایش صدقه بدهد و در صورتی که صاحبش پیدا شود، ضامن است و ثواب صدقه به خودش بر می گردد. در صورتی که مال پیدا شده نشانه دار باشد و به قیمت فوق برسد ولی از اول بداند که به واسطه اعلان، صاحب آن پیدا نمی شود، می تواند از همان روز اول آن را از طرف صاحبش صدقه بدهد. ۷۶/۱۲/۷

(س ۴۲) این جانب راننده کامیون هستم. در بیابان نزدیک غروب گوسفندی را دیدم که از گله جا مانده بود. به خاطر اینکه حیوانی آن را از بین نبرد، آن را گرفتم و چند کیلومتر بعد به یک پاسگاه ژاندارمری تحویل دادم، آنان گفتند ما گله دارها را می شناسیم. اگر گوسفند به دست صاحبش نرسیده باشد، تکلیف بنده چیست؟

ج — اگر اطمینان ندارید که به صاحبش مسترد شده باشد، ضامن هستید و باید به قیمت روز، برای صاحبش صدقه بدهید. ۷۴/۲/۱۰  
(س ۴۳) راننده اتوبوس هستم که در خارج از شهر کار می کنم. گاهی چیزهایی از لوازم مسافران جا می ماند. صاحبانشان را نمی شناسیم، تکلیف چیست؟

ج — اگر جایی برای این گونه لوازم، معین شده، باید اشیای پیدا شده را به آنجا سپرد و گرنه با یأس از پیدا شدن صاحب، از طرف او باید به فقرا و مستمندان صدقه داد. ۷۱/۱۱/۱۷  
(س ۴۴) برای تعمیر ماشین خود به تعمیرگاه مراجعه کردم. بعد از تعمیر ماشین و آمدن به خانه، درون ماشین یک آچار پیدا کردم. به همان جا مراجعه کردم صاحب تعمیرگاه گفت مال ما نیست. تکلیف بنده چیست؟

ج — لقطه است و حکم پول را دارد که هر زمان از پیدا شدن صاحبش مأیوس شدید، برای او صدقه بدهید، و مجاز هستید قیمت کنید و پولش را برای او صدقه بدهید. ۷۵/۲/۱۳  
(س ۴۵) در سال ۱۳۵۶ در یک کارخانه آسفالت سازی مبلغ چهل و دو هزار تومان پیدا کردم. رئیس کارخانه اعلام کرد مبلغ گم شده، مربوط به فلان کارگر افغانی است، ولی من نگفتم که آن را پیدا کرده ام و پول را خرج نمودم. بعد از انقلاب از کار خود پشیمان شدم، ولی آن کارگر افغانی را پیدا نکردم. اکنون وظیفه بنده چیست؟

ج — اگر با آن پول، چیزی مانند منزل و ماشین خریداری نموده اید و فعلاً موجود است، به نسبت پولی که از آن مسلمان افغانی بوده، معامله فضولی است و به اعتبار مصلحت در امر غایب، باید به همان نسبت برایش صدقه بدهید؛ و اگر چیزی خریده اید که مصرف شده، مانند مواد غذایی، باز هم باید ملاحظه کرد، در آن روز با آن پول چه مقدار مواد غذایی می شد خرید، و الآن به همان مقدار باید محاسبه و پول آن را برای صاحبش صدقه بدهید، و ناگفته نماند که صدقه را به افراد مستمند بدهید نه مصارف امور خیریه دیگر. ۷۱/۱۲/۱  
(س ۴۶) مقداری طلا در کمربندی جاده قم — اصفهان به ارزش تقریبی پنجاه هزار تومان پیدا شده است، آیا نیاز به اعلان دارد، با اینکه محل قابل اعلان و آگهی کردن نیست؟ آیا می توان آن را به فقیر صدقه داد؟

ج — برای مدتی در اماکن نزدیک به آن محل به صورت اعلامیه در حد قدرت، اعلام گردد و با اطمینان به پیدا نشدن صاحب آن — که در این گونه موارد هم اطمینان سریع حاصل می شود — مجاز هستید برای صاحبش به فقیر صدقه بدهید و یا اینکه پولش را به قیمت روز، صدقه دهید. ۷۴/۷/۱۳

(س ۴۷) چیزهایی که پیدا می شود، در چه صورتی برای پیدا کردن صاحبش باید تلاش کرد، و در چه صورتی لازم به اعلام نیست؟ در زمان ما وضعیت چگونه است؟

ج — اگر قیمت چیز پیدا شده از یک درهم کم تر باشد (۱۲/۶) نخود نقره سکه دار) تعریف آن لازم نیست و می تواند تملک نماید، کما اینکه می تواند برای صاحبش صدقه بدهد؛ و اما اگر قیمت آن از مقدار مذکور بیشتر است و دارای نشانه است، باید تا یک سال، تعریف نماید و کیفیت تعریف هم به نحوی باشد که بگویند یک سال تعریف کرده و در بوته فراموشی سپرده نشده، و یکی از مصادیق تعریف، آن است که از روز یافتن آن تا یک هفته هر روز، و بعد تا یک سال هر هفته یک بار، در محل اجتماع مردم اعلان کند و بعد از آن می تواند تملک نماید، و یا برای صاحبش صدقه بدهد، لیکن برداشتن لقطه ای که اطمینان به پیدا کردن صاحبش را ندارد، مکروه است. ۷۴/۶/۲۴

(س ۴۸) لقطه ای که قابل تعریف نیست، مثل یک اسکناس صد یا هزار تومانی که بدون ظرف و علامت دیگری است که بتوان تعریف کرد، حکمش چیست؟

ج — باید صدقه داده شود و تملک، جایز نیست. ۸۳/۵/۲۴

پنجم. مجهول المالك

(س ۴۹) کتاب هایی که در فرودگاه جدّه طی سال گذشته توسط مأموران سعودی از زائران خانه خدا اخذ و ضبط گردیده، اکنون به سازمان حج و زیارت، عودت داده شده است، در حالی که اکثر کتاب ها مشابه اند و صاحبان آنها در بین هفتاد هزار زائر سال گذشته، نامشخص است و تشخیص

کتاب‌ها حتی از سوی صاحبان آنها هم کاری دشوار است و گاهی غیر ممکن و مراجعه صاحبان آنها به سازمان برای دریافت کتب، موجب عُسر و حَرَج است. حکم شرعی در مورد این کتاب‌ها چیست؟

ج — نسبت به امثال مفتاح و مناسک و غیر آنها از کتبی که نُسخ زیاد و مشابه دارد و شاهد حال و رضایت و طیب نفس، در دادن آنها به کتاب‌خانه‌ها و یا هبه به افرادی که مورد مطالعه قرار می‌دهند، وجود دارد، تصرف در آنها به این نحو جایز است، و اما نسبت به معدود کتبی که به این نحو نیستند، احتیاط به اعلام، ولو در یک روزنامه کثیرالانتشار و قرار دادن مدتی که توان مراجعه برای صاحبان آنها باشد، مطلوب، بلکه شاید لازم باشد و با عدم مراجعه به حکم مجهول المالك بودن، مجاز در صدقه دادن برای صاحبانش هستید. ۱/ ۷۶/۴

(س ۵۰) تکلیف وسایل به جامانده از دانش آموزان در مدرسه، مثل کُت، کاپشن، چتر و قلم چیست؟ اگر اعلام شود و صاحب آنها نیاید، چه باید کرد؟

ج — با یأس از پیدا شدن صاحب آنها، مجازید برای آنها صدقه بدهید. ۲۱/۵/۷۶

(س ۵۱) این جانب با کسی نزاع داشتم و به دلیل همین اختلاف، وی موتور بنده را به اداره آگاهی تحویل داده است. بعد از چندی سند ارائه دادم، ولی موتور بنده نبود، آنان گفتند می‌توانیم یکی از موتورهای که در انبار است را به شما تحویل بدهیم. بنده یقین دارم که این موتور، مجهول المالك است، آیا شرعاً حق گرفتن آن را دارم؟

ج — اگر مطمئن باشید که موتور از آن خودتان نیست، تصرف در مال غیر است و جایز نیست؛ مگر آنکه مجهول المالك باشد و با مجوز شرعی به شما فروخته شود و یا آنکه مطمئن باشید موتور از کسی است که موتور شما را برده است. ۱/۸/۷۴

(س ۵۲) آیا شخص فقیر می‌تواند ردّ مظالم خود را به زوجه یا اولاد خود بدهد؟

ج — به شرط اینکه زوجه و یا اولاد، فقیر باشند، می‌تواند به آنها بدهد و آنها مالک می‌شوند و می‌توانند دوباره به آن مرد ببخشند، و او اگر بخواهد باز ردّ مظالم بدهد تا دینش ادا شود، مانعی ندارد. ۲/۹/۷۲

(س ۵۳) آیا غیر سید می‌تواند ردّ مظالم را به سید بدهد؟

ج — در صدقات مندوبه و واجبه همچون مظالم و کفارات و غیر آنها، بین سید و غیر سید فرقی نیست، و تنها عدم جواز صدقه غیر سید به سید، مختص به زکات واجب است. ۱۴/۵/۷۰

## باب سوم: کوچه‌ها و معابر عمومی

(س ۵۴) در روستای ما عده‌ای در کوچه‌ها و خیابان‌های روستا درختان میوه می‌کارند و چون این کوچه‌ها عمومی و محلّ گذر عام است و آب آن نیز از آب عمومی استفاده می‌شود، آیا استفاده از میوه آنها اشکال شرعی دارد یا نه؟

ج — مانعی ندارد، چون ظاهر غرس و کاشت آنها در معابر عمومی، بدون اعلام عدم رضایت نسبت به استفاده از میوه‌های آن، دلیل بر عدم کراهت و وجود رضایت است، بعلاوه که چون معابر عمومی برای همگان است، غرس درخت برای استفاده شخصی، غضب است، گرچه میوه اش ملك مالك درخت است. ۲۲/۲/۷۸

(س ۵۵) احتراماً به استحضار می‌رساند که با توجه به تبصره ۱ بند ۲ ماده ۵۵ قانون شهرداری که مقرر می‌دارد: «سّد معابر عمومی و اشغال پیاده‌روها و استفاده غیرمجاز آنها برای کسب و یا سُکنی و یا هر عنوان دیگری ممنوع است و شهرداری، مکلف است از آن جلوگیری کند و در رفع موانع موجود و آزاد نمودن معابر و اماکن مذکور به وسیله مأمورین خود رأساً اقدام کند»، عده‌ای از مغازه‌داران با گم‌کردن وسایل خود در خارج از مغازه و پیاده‌روها، مشکلاتی همچون مشکل رفت و آمد عابران محترم پیاده را ایجاد نموده‌اند. نظر حضرت عالی در مورد گذاردن وسایل در خارج از مغازه و پیاده‌روها با توجه به مشکلات آن چیست؟

ج — هرگونه تصرف در معبر، در صورتی که مزاحمت برای عابران داشته باشد، نباید انجام گیرد و انسان باید از آن اجتناب نماید. ۱۱/ ۷۷/۱۱/

(س ۵۶) درخت‌های میوه دار، از جمله توت، که در معابر عمومی و کنار جاده‌ها و پارک‌ها موجود است، خوردن میوه‌شان چه صورتی دارد؟

ج — استفاده از میوه درختان کنار جاده‌ها و معابر که محصور نمی‌باشد، مانعی ندارد، چون ظاهر وضع آنها اماره بر اباحه و جواز تصرف است. ۸/۴/۷۶

(س ۵۷) هدایت کردن فاضلاب اماکن به معابر عمومی که بهداشت محیط را به مخاطره می‌اندازد، چه حکمی دارد؟

ج — حرام است و هدایت کننده هم ضامن خطر هاست، چون «من أضر بشيء من طريق المسلمين فهو له ضامن»<sup>۳</sup> ۷۸/۹/۲۲

(س ۵۸) کوچه ای بن بست که دارای چند خانه در حال ساخت است و چون احتیاج به برق دارد می بایست یکی از صاحب خانه ها داوطلب شود، برای وصل برق به اداره مراجعه و تقاضای برق نمایند. بازرسی باید از محل بازرسی کنند تا دستورات لازم را بدهند، لذا پس از بررسی، آنها اعلام نمودند که باید مبلغی را به اداره واریز کرده و فیش آن را تحویل دهید تا نسبت به نصب تیر و کشیدن سیم، اقدام نمایند. این جانب داوطلب شدم و پول را به حساب، واریز و برق را در آن کوچه وصل نمودم پس از وصل برق، اداره اعلام نمود که از نظر مقررات قانونی باید این مبلغ را که بابت تیر و سیم پرداخت نموده اید به دولت جمهوری اسلامی واگذار نمایید و اگر واگذار نکنید، برخلاف قانون است؛ بنده نیز آن را طبق قانون واگذار کردم. سؤالی که از جناب عالی دارم این است که: آیا به نفر بعدی که (از همسایگان) می باشد و می خواهد برق آماده را نصب کند، می توانم بگویم که من راضی نیستم تا حق السهم پول تیر و سیم را بدهید، یا اینکه این مبلغ از دستم رفته است و هیچ گونه حقی ندارم؟

ج — تابع مقررات است، یعنی اگر مقررات اداره برق بر حق داشتن شما است، نسبت به برق کشی دیگران عدم رضایت شما در حرمت، مؤثر است، والا فلا، چون شما حقی ندارید و عدم رضایت بدون حق، بی فایده است. ۷۸/۲/۲۵

(س ۵۹) شخصی پشت منزلش به کوچه بن بست منتهی می شود، با توجه به اینکه از کوچه دیگری رفت و آمد می کند، آیا می تواند بدون اطلاع و رضایت اهالی کوچه بن بست، اقدام به گشودن در یا پنجره ای به سوی این کوچه نماید؟

ج — باز کردن در و پنجره در کوچه های بن بست، برای کسانی که در خانه شان در آن کوچه قرار ندارد، بدون رضایت و اجازه اهل آن کوچه جایز نیست. ۶۹/۱۰/۵

(س ۶۰) این جانب ساکن روستا هستم و یک باب منزل مسکونی دارم. به هنگام بارندگی، آب های جاری شده از نزولات آسمانی از کوچه های محله بالا از طریق آبراه باریکی سرازیر می شود و برای ما که در پایین هستیم، زیان هایی را به همراه می آورد. لازم به یادآوری است که در گذشته، آب های جاری محل از سه مسیر مختلف، عبور می کرد؛ اما در سال های اخیر، صاحبان منزلی که مسیر آب از کوچه آنها عبور می کرده، با بالا آوردن سطح کوچه ها جلوی مسیر آب را گرفته و عبور تمامی آب های جاری را فقط به مسیری باریک به سوی منزل حقیر جاری کرده اند. خواهشمند است حکم شرعی مسئله را بیان فرمایید.

ج — تصرف افراد در کوچه ای که شارع عام است و محل عبور آب ساختمان های سابق بوده و با تغییر در محل آن، باعث ضرر به عابرین و یا خانه و افراد شود، جایز نیست و حرام است. ۷۵/۲/۱۰

## باب چهارم: املاک مجاور

(س ۶۱) همسایه ای دارم که کل زمینش را ساختمان نموده و مقدار چهار متر از بر ساختمان ما که حیاط ساختمان ماست، جلوتر رفته و سه طبقه بالا رفته و موجب شده که نور ساختمان ما کم و فضای آن گرفته شود و از همه مهم تر، بر ساختمان ما مشرف گردیده است. کارشناس دادگستری نیز نظر داده که باعث کاهش قیمت ساختمان ما شده است. خواهشمند حکم شرعی مسئله را بیان فرمایید.

ج — ضرر زدن به همسایه و در مشکل قرار دادن و ایجاد خرج نمودن برای او به وسیله ساختمان های چند طبقه که نور و روشنائی خانه همسایه را بگیرد و یا قیمتش را تنزل دهد و یا باعث اشراف و یا غیر آنها گردد، همه و همه، حرام و غیر جایز است. ۷۸/۹/۷

(س ۶۲) حکم تکلیفی و وضعی احداث «در» در ملک و دیوار اختصاصی خود به ملک غیر، بدون قصد عبور از ملک غیر چیست؟ در صورتی که قصد عبور داشته باشد، آیا فقط می توان مالک «در» را به عدم عبور (مثلا با گذاشتن مانع) ملزم نمود یا اینکه می توان وی را به قلع در احداثی ملزم کرد؟ در این صورت، هزینه آن و ترمیم دیوار بر عهده کیست؟

ج — باز کردن در و یا پنجره در ملک خود که موجب اذیت و آزار و ضرر زدن به همسایه گردد، حرام و غیر جایز است و باید به نحوی باشد که به خانه غیر، اشراف نداشته باشد؛ و اما باز کردن در یا فرض عبور از ملک غیر، حرمتش واضح است و با فرض عدم عبور، اگر نفس گذاشتن در، موجب اضرار باشد نیز حرام است، و مخارج قلع و قمع هر چیزی که برای همسایه ضرر دارد، به عهده بازکننده است که سبب اذیت و ضرر شده است. ۷۸/۳/۱۰

(س ۶۳) شاخ و برگ و ریشه های درختی باعث آسیب دیدن همسایه شده است، آیا وی حق دارد ریشه ها و یا آن قسمت از شاخه ها که بر زمین او سایه انداخته و باعث ضررش شده را قطع نماید؟



ج — در مفروض سؤال، صاحب زمین (همسایه) می تواند ریشه و شاخه درخت را بعد از آنکه به مالک درخت رجوع کرد و وی ترتیب اثر نداد و قطع نمود، قطع نماید، به شرط اینکه باعث اختلاف نشود؛ وگرنه باید به مسئولان قانونی مراجعه نماید. ۷۴/۱۱/۲۹

(س ۶۴) آیا مالک ملک مجاور می تواند سبب ضرر و اذیت و باعث مزاحمت همسایه شود یا خیر؟

ج — همسایه نه تنها از جهت حق الجوار و انصاف نباید سبب ضرر به همسایه شود، بلکه شرعاً تصرف همسایه در ملکش به نحوی که موجب ضرر و یا جرح و یا فساد در خانه و ملک همسایه شود، حرام و غیر جایز و موجب ضمان است، و نمی تواند و نباید چنین تصرفاتی را در ملکش انجام دهد و سلطه ناس بر اموال که یک قاعده شرعی عقلائی است، اگر خود، منصرف و غیر شامل از چنین تصرفاتی نباشد، محکوم قاعده لاجرح و لا ضرر و نفی فساد است. ۸۱/۴/۴

## باب پنجم: حریم — حق ارتفاق

(س ۶۵) آیا فرد یا ارگانی بدون جلب رضایت اهالی و کشاورزان روستا می تواند در حریم آن روستا تحت هر عنوانی، چاه آب حفر نماید؟ (با توجه به اینکه صرفاً حریم روستا چراگاه گوسفندان روستا محسوب می شود).

ج — چراگاه های هر قریه جزء حریم آن قریه است و تصرف مانع از استفاده مردم قریه از حریمشان، غیر جایز است. ۷۷/۱/۲۷

(س ۶۶) آیا افراد غیر بومی می توانند از کوه هایی که به عنوان مرتع حیوانات اهلی محلی است و اهالی به آن نیازمند هستند، استفاده نمایند؟ در صورت عدم جواز، آیا نسبت به مراتع استهلاک شده نسبت به اهالی محل، ضامن اند؟

ج — اگر حریم قریه باشد و خود اهالی به آن نیاز داشته باشند، دیگران نمی توانند آن را تصرف نمایند و اگر تصرف کردند، ضامن اند.

۷۹/۳/۲۴

(س ۶۷) معیار در کوه های عام که باید مورد استفاده اهالی روستا قرار گیرد، چیست؟ نفوس، آب رفت و یا سایر نیازمندی های دیگر؟

ج — حدّ چراگاه هایی که حریم قریه است، به مقدار حاجت اهالی است به حسب عادت، به طوری که اگر دیگران تصرف کنند، اهالی

قریه در عسر و حرج واقع می شوند و این معنی با کثرت اهالی و مواشی ... فرق می کند. ۷۹/۳/۲۴

(س ۶۸) کوه های عمومی که به عنوان مرتع حیوانات همه اهالی یک منطقه محسوب می شود، آیا کسی می تواند صرفاً به دلیل نزدیک بودن به زمینش آن را تصاحب کند و زیر کشت ببرد؟

ج — اگر جزء حریم منطقه مذکور باشد، کسی حق تملک ندارد و اگر خارج از حریم باشد، تملک آن با احیاء، مانعی ندارد. ۷۹/۳/۲۴

(س ۶۹) در برخی قریه ها و مناطق، چنین رسم است که صحرا و کوه عام را در بین خود، حدود بندی می کنند که حریم قریه، مشخص باشد. هر کدام در حدود خود، محصول دیمی می کارند و علف آن را جمع می کنند. شخصی برای زمستان مواشی خود و افراد دیگر، از حدود شخص دیگری علف جمع می کند و آن افراد که حدود، متعلق به آنها بوده، آن علف را می گیرند. آیا این کار، شرعاً جایز است یا خیر؟ بعضی از مردم از شخص دیگری پول می گیرند و اجازه می دهند که از حدودی که متعلق به آنهاست، علف جمع آوری کند. آیا گرفتن پول برای آن افراد، شرعاً جایز است یا خیر؟

ج — حدود مشخص شده، در حکم ملک برای صاحبان آن حدود است و همه آثار ملکیت — از جواز تصرف صاحب و خرید و فروش علفه اش و عدم جواز تصرف دیگران در محدوده دیگری به هر نحو از آنها — بر آن بار می شود؛ و باید دانست هر قرارداد و حیل ای برای رفع نزاع و اختلاف و مشخص شدن حدود حریم و چراگاه ها مقرر می شود، به حکم حدّ و تقسیم و قرارداد بودن از طرف من لهّ

الحق، رعایتش واجب است و تخلف از آن، حرام. ۷۷/۵/۱۸

(س ۷۰) آیا با مسلوب المنفعة شدن قنات و چاه های آن که در زمین های افراد دیگر قرار گرفته است، حق حریم چاه ها و مظهر قنات و مساحت چاه ها برای مالکان قنات به عنوان حق ارتفافی، به قوت خود محفوظ است؟

ج — همه آنچه قبل از بایر شدن چاه و قنات و قبل از مسلوب المنفعة شدن آنها حریم محسوب می شده — اگر هنوز صاحبان قنات و چاه ها می خواهند آن را آباد کنند و از نظر مقررات دولتی هم اجازه داده می شود — حریم ها به قوت حریم بودن باقی است؛ یعنی تصرفاتی که مانع از رفتن و سرکشیدن به قنات و چاه ها و لایروبی آنها باشد، جایز نیست؛ اما اگر قنات و مظهر آب، از حیث استفاده افتاده و دیگر قابل آباد شدن نیست و یا مقررات، اجازه آن را نمی دهد و حریم هم جزو اراضی موات بوده و به تبع قنات، حریم شده و مالک قنات هم نمی خواهد روی آن قنات و حریم، ساختمان و یا کار دیگری انجام دهد، حریم به موات قبلی خود برمی گردد. ۷/۱۶/۷

(س ۷۱) آیا شرعاً برای چاه ها و قنات ها، حریم در نظر گرفته شده است؟

ج — حریم جوی ها و مجاری آب و چاه ها به قدری است که بتوان رفت و آمد نمود و در لایروبی و کشیدن گل چاه ها، جایی برای ریختن گل ها و بردن آنها باشد و به هر حال، مقداری از اطراف چاه و قنات که مورد نیاز آنهاست، حدّ حریم است؛ و اما حریم چاه ها از حیث منبع آب بودن تا جایی است که حفر قنات دیگری برایش ضرر نداشته باشد. ۷۸/۷/۱۶

(س ۷۲) از لحاظ شرعی، حقّ حریم چاه های قنات در زمین های مجاور و متعلق به غیر، چقدر است؟

ج — تابع سبق ملکیت قنات و ملکیت حریم است؛ یعنی اگر ملکیت قنات قبل از ملکیت حریم بوده، نتیجتاً زمین مجاور، قبلاً حریم شده، و اگر ملکیت زمین مجاور از قبل بوده، حریم شدنش منوط بر رضایت آنهاست. ۷۸/۷/۱۶

(س ۷۳) شخصی در روستایی در حریم زمین دیگران، ساختمان می سازد. در ابتدا از اهل روستا، کسی از ساختمان سازی او جلوگیری نکرده است؛ اما بعد از تکمیل شدن ساختمان، صاحبان آنها ادعای حق می کنند. حکم شرعی آن چیست؟

ج — تصرف و احیای حریم املاک شخصی و یا روستاها بدون اجازه صاحبان و اهالی روستا، جایز نیست و با احیا و ساختمان سازی، مالک نمی شود و صاحبان املاک و اهالی روستا می توانند کسی را که در حریم آنها ساختمان ساخته، مجبور به برداشتن ساختمان و یا اجاره حریم نمایند و اگر راضی به شرکت هم بشوند، مانعی ندارد. به هر حال، جواز تصرف، منوط به رضایت صاحبان حریم است. ۷۸/۷/۱۸

۸۰

(س ۷۴) چنانچه شخصی، در حریم رودخانه یا محلّ سنگلاخ، بدون مجوز قانونی، اقدام به ساخت و ساز بنا و یا غرس درخت میوه نماید، مالکیت چنین عملی از نظر شارع مقدّس اسلام چگونه است؟

ج — اگر حریم رودخانه یا سنگلاخ، جزء غرقگاه های حکومت باشد و حکومت، حسب مصالح جامعه با نظر نمایندگان مردم، ساخت و ساز و درختکاری در آنها را ممنوع کرده است، کسی که اقدام به بنا یا غرس درخت نموده است، مالک زمین نمی شود و حکم تصرف در مال غیر را دارد. ۷۹/۴/۲۵

(س ۷۵) با توجه به اینکه وقف، حبس کردن عین و تسبیل منفعت آن است، آیا می شود املاک موقوفه (وقف) را حقّ ارتفاق برای ملک غیر، قرار

داد؟

ج — بعد از تحقق وقف، کسی حق ندارد زمین موقوفه را مرافق قرار دهد و جایز نیست، زیرا تصرف بر خلاف نظر واقف است و جایز نبوده «الوقوف علی حسب ما یوقفها اهله»، ولی اگر ابتداءً به عنوان مرافق وقف شود، استفاده مرافق نمودن از آن، جایز و درست است و احکام وقف بر آن مترتب است. ۸۰/۱۰/۲۲

## نهضت ترجمه

### باب ششم: سلب مالکیت — ملی کردن

(س ۷۶) ۱. چنانچه در يك طرح عمرانی، ملکی در مسیر واقع شود و مالکین آنها هم به هیچ قیمتی حق قیمت کارشناسی، راضی نشوند، تکلیف چیست؟ ضمن اینکه خیابان مورد نظر هم از نیازهای اساسی شهر می باشد.

۲. راجع به مسجد و حسینیه ای هم که در مسیر است چه باید کرد؟

ج ۱ — با پرداخت قیمت واقعی (نه قیمت کارشناس رسمی که معمولاً کم تر از قیمت واقعی است) که مردم معمولاً با آن خرید و فروش می نمایند، نمی توان گفت که تخریب حرام است.

ج ۲ — حسینیه و مسجد هم حکم ملک شخصی را دارد، با این تفاوت که باید در جای نزدیکتر به آنها همانند همان مسجد و حسینیه ساخته شود و به نام آنها وقف گردد. ۸۰/۱۰/۲۲

### باب هفتم: حقوق معنوی — حقّ التّألیف

(س ۷۷) آیا شرعاً جایز است کسی مطالب سخنرانی فردی را ضبط یا یادداشت نماید یا مطالب خطبه ها و موعظه ها و یا دروسی را که استاد تدریس می کند، جمع آوری نماید و بدون ذکر مأخذ و منبع و بدون اجازه سخنران و واعظ و استاد، انتشار دهد؟ و اموالی که از این راه به دست می آورد، چه حکمی دارند؟

ج — جایز نیست؛ چون نحوه سرقتی محسوب می شود، مگر در رابطه با مطالب متفرقه ای که سیره بر نقل آنها بوده و احتیاج به اجازه از نظر عرفی ندارد. ۷۶/۹/۱۳

(س ۷۸) تکثیر نشریات و کتب علمی و متعلق به دیگران به همان زبان و شکلی که چاپ شده، از طریق چاپ و عکسبرداری (افست) به قصد فروش و بهره برداری مادی، چه حکمی دارد؟ همچنین حذف و یا تغییر نام مؤلف در چاپ اثر، چگونه است؟

ج — تا منع نموده باشند، مثل اینکه پشت کتاب بنویسد «حق طبع و نشر محفوظ» و یا بنای عرفی و عقلایی بر عدم جواز نشر و تکثیر آن نباشد، مانعی ندارد؛ والا چون تصرف در امور متعلق به غیر است و مشمول حدیث «لا یجوز دم امریء مسلم ولا ماله الا بطیبة نفس منه»<sup>۴</sup> به ضمیمه الغای خصوصیت از مال به حقوق معنوی می باشد، بعلاوه که بنای عقلا هم بر عدم جواز تصرف در حقوق معنوی دیگران همانند حقوق مادی آنها است. ۷۶/۹/۱۳

(س ۷۹) آیا کسی که کتاب چاپ شده را از بازار خریداری نموده، می تواند بدون اجازه مؤلف، آن کتاب یا بخشی از کتاب را به صورت نرم افزار رایانه ای درآورد؟ و در صورتی که پولی هم در مقابل عرضه این برنامه ها گرفته نشود، آیا اجازه مؤلف لازم است؟

ج — اگر بین مردم و صنف مطبوعات و مؤلفان بنا بر منع وجود نداشته باشد، مانعی ندارد و جایز است؛ و در صورت منع مؤلف یا بنای مؤلفان بر منع، به حکم تصرف در حقوق متعلق به غیر، جایز نیست. ۸۳/۹/۲۵

(س ۸۰) آیا استفاده از برنامه های کاربردی رایانه ای دیگران در تولید نرم افزارهایمان و فروش برنامه های جدید، مستلزم جلب رضایت و اجازه آنهاست؟

ج — معیار در این گونه امور، همان بنا و قرارداد عملی که منع ضمنی است، می باشد که مورد قبول و پذیرش عقلا و مردم است و همین معیار، کفایت می کند و موجب حق است. ۷۸/۵/۲۹

(س ۸۱) تکثیر بدون اجازه برنامه های رایانه ای که توسط مسلمانان و یا کفار ذمی تولید شده باشد، چه حکمی دارد؟

ج — اگر بنا، بر عدم تکثیر است، جایز نیست و خود بنا، ایجاد حق می نماید و فرقی هم بین مسلمان و ذمی و غیر ذمی نیست؛ چون حقوق و اموال همه انسان ها محترم است. ۷۸/۵/۲۹

(س ۸۲) اشخاص و مؤسسات با صرف هزینه های هنگفت، مبادرت به تهیه و تولید برنامه های مفید و سودمند رایانه ای می کنند که هم اکنون این گونه برنامه ها نقش بسزایی در اشاعه و رواج فرهنگ دینی و تعالیم اهل بیت (علیهم السلام) در سراسر جهان دارند؛ لیکن بعضی افراد سودجو، بدون تحصیل رضایت پدیدآورندگان و مالکان معنوی این محصولات، با استفاده از وسایل و ابزارهای نوین، با کم ترین هزینه و زحمت اقدام به نسخه برداری و تکثیر این برنامه ها و فروش آنها در بازار می کنند که چه بسا موجب دلسردی پدیدآورندگان آنها می شوند. با توجه به مقدمه فوق، نظر حضرت عالی در مورد مسائل ذیل چیست:

۱. آیا افراد می توانند علی رغم منع و شرط عدم تکثیر از جانب پدیدآورندگان اصلی این محصولات، جهت کسب منفعت و سود، اقدام به تکثیر و توزیع این محصولات کنند؟

۲. آیا افراد مجازند که با تغییرات مختصری در تمام یا بعض مطالب یا ظواهر این برنامه ها، بدون آنکه خلایقیت و نوآوری ای از خویش داشته باشند، آنها را جهت فریب و اغوای دیگران، به نام خود منتشر و عرضه کنند؟

۳. در صورتی که اعمال فوق حسب مقررات و قوانین دولت جمهوری اسلامی و در زمان بسط ید حاکم اسلامی، ممنوع باشد و یا تحت شرایطی مضبوط شده باشد، آیا تبعیت از این قوانین و مقررات، لازم است؟

ج ۱ و ۲ — اقدام و تکثیر آثار دیگران که مورد منع آنهاست، حرام و غیر جایز است: «لا یجوز مال امرء مسلم الا بطیبة نفس منه»<sup>۵</sup> و چگونه امر ارزشداری که عرفاً مربوط به دیگران است و مال آنها حساب می شود، تصرف در آنها بدون جلب رضایت صاحبان آنها مباح باشد! و فرقی بین عین خارجی و یا منفعت؛ چون همه و همه آنها از نظر عرف و عقلا، مال مرتبط به دیگران و امر با ارزش و مضاف به آنهاست. پس جواز تصرف به هر شکل، منوط به طیب نفس و رضایت صاحبان آنهاست.

ج ۳ — با توجه به آنچه ذکر شد، تبعیت، لازم و تخلف از آنها حرام است؛ چون سبب تصرف در مال دیگران، بدون رضایت آنهاست. بعلاوه که از حیث مقررات حکومتی هم به اعتبار لزوم رعایت حدود و مقررات اجتماعی، تبعیت از آنها لازم است. ۷۹/۴/۱۶

(س ۸۳) آیا مخترع نسبت به اختراع خود، دارای حق خاصی است، به صورتی که دیگران نتوانند از روی آن الگوبرداری و مونتاژ نمایند؟

۴. وسائل الشیعة ۵: ۱۲۰، أبواب مکان المصلی؛ باب ۳، حدیث ۱.

۵. وسائل الشیعة ۲۱: ۱۰، أبواب القصاص فی النفس، باب ۱، حدیث ۳.

ج — هر کسی نسبت به اختراع و آثار فکری و علمی و تجربی خودش، سلطه و حق دارد و تصرف در آنها تصرف در حق غیر است که بدون رضایت و اجازه اش حرام و غیر جایز است، که «لا یجوز مال امرء مسلم إلا بطیبة نفس منه». ۷۶/۹/۱۳

(س ۸۴) آیا حق تألیف، حق مشروعی است یا نه؟ اگر مشروع است، قابل واگذاری و انتقال به غیر هست یا نه؟

ج — گرفتن حق الزحمه یا حق التألیف برای در اختیار قرار دادن کتاب و نسخه اصل و یا اثر هنری، مانعی ندارد و شخص می تواند برای همیشه از چاپ منع نماید و یا به غیر، واگذار نماید؛ چون انسان بر مال خودش مسلط است و تصرف دیگران در مال او — که چاپ، مستلزم چنین تصرفی است — بدون رضایت، حرام است و عمل مسلمان، محترم و با ارزش است و چه بسا افراد حقیقی و یا حقوقی ای که برای ارزشمند بودن اثر یا کتابی مایل اند آن اثر یا کتاب، منحصر به فرد باشد. ۷۹/۱۰/۲۵

(س ۸۵) در مورد کتب و یا آثاری که شامل نقاشی، طراحی، خوشنویسی، برنامه های رایانه ای و... که زاینده ذهن و ذوق هنرمندان است، آیا هنرمند و صاحب اثر می تواند برای همیشه نسبت به چاپ یا ممانعت از چاپ، صاحب حق باشد؟ اگر منع نکند چگونه؟

ج — برای همیشه می تواند از چاپ و رایت برنامه های خود منع نماید؛ چون انسان بر مال خودش مسلط است و تصرف دیگران در مال او — که چاپ و رایت، مستلزم چنین تصرفی است — بدون رضایت، حرام است و عمل انسان، محترم و با ارزش است و چه بسا افراد حقیقی یا حقوقی که برای ارزش اثر یا کتابی مایل اند، آن اثر یا کتاب، منحصر به فرد باشد؛ و اگر منع نکرده ولی بنا بر عدم چاپ و تکثیر است نیز جایز نیست و خود بنا، ایجاد حق می نماید. ۶۸/۱۲/۶

(س ۸۶) آیا نوشتن عباراتی چون «حق چاپ و نشر برای ناشر یا مؤلف محفوظ است»، حقی را برای آنان ایجاد می کند؟ آیا چنین شرطی از نظر شرعی صحیح است؟

ج — آری، موجب حق می باشد، چون به عنوان یک شرط و قرارداد بین خودش و مشتری می باشد و شرط، صحیح و لازم الوفاست و تخلف از آن — قطع نظر از آنکه گناه و معصیت است — به حکم لاضرر، موجب ضمان نیز می باشد. ۸۴/۳/۲۰

(س ۸۷) چاپ از روی کتب خارجی بدون تغییر و ترجمه و بدون اجازه از ناشر خارجی، چه حکمی دارد؟  
ج — اگر ناشر یا مؤلف منع نکرده باشد، مانعی ندارد، مگر آنکه دولت جمهوری اسلامی، به خاطر قوانین بین المللی که به آنها تعهد نموده است، آن را منع نماید. ۶۸/۱۲/۶

(س ۸۸) برنامه های کامپیوتری اعم از فیلم، برنامه های آموزشی و سرگرمی که امروزه ساخته می شود را روی سی دی و یا دیسکت ذخیره می کنند و شخص با صرف هزینه ای بعضاً گزاف، اقدام به ساختن برنامه کامپیوتری می کند و بعد از ساختن برنامه کامپیوتری، شخص برنامه ساز به چند صورت ممکن است عمل کند که عبارت اند از:

الف. روی خود برنامه، کاری انجام می دهد که به اصطلاح، برنامه قفل می شود و نمی شود از CD کپی برداشت و فقط با CD اصلی می توان از برنامه استفاده کرد. اما جدیداً با یکسری ترفندها می توان قفل برنامه را شکست و از CD اصلی به اصطلاح رایت یا کپی برداشت.

ب. قفل، روی برنامه نمی گذارد، اما اعلام می دارد که حق چاپ و تکثیر ممنوع است.  
ج. اصلاً نه قفل می گذارد و نه اعلام می دارد که حق چاپ و تکثیر ممنوع است، و به عبارتی اعلام موضع نمی کند؛ با توجه به این توضیحات بفرمایید:

۱. آیا زمانی که روی برنامه قفل می گذارد، می توان کپی برداری کرد؟  
۲. آیا زمانی که در داخل برنامه ذکر می کند که «حق چاپ و تکثیر ممنوع است» این نوشته نافذ است و شرط ضمن عقد حساب می شود. در این صورت کپی کردن چه حکمی دارد؟

۳. آیا وقتی که اعلام موضع نمی کند و روی برنامه ذکر نکرده که «حق چاپ و تکثیر ممنوع است»، می توان کپی برداری کرد؟  
ج ۱ و ۲ — چون ساخت برنامه حاصل زحمات و تلاش و هنر خودش می باشد و این اثر به عنوان مال او محسوب می گردد، بنابراین تصرف دیگران در مال او — که کپی و چاپ، مستلزم چنین تصرفی است — بدون رضایت او حرام است.  
ج ۳ — اگر عدم ذکر این مطلب، دلالت به رضایت او دارد، مانعی ندارد. ۸۰/۱۰/۲۴

(س ۸۹) ۱. آیا نقض حقوق مؤلفین و پدیدآورندگان نرم افزارهای رایانه ای (شکستن و ارائه نسخه تقلبی از آن) خلاف شرع می باشد؟  
۲. آیا نقض حقوق پدیدآورندگان نرم افزارهای رایانه ای، از مصادیق بارز دزدی محسوب می گردد؟ و از نظر شرعی، حکم متخلفین و ناقضین حقوق پدیدآورندگان نرم افزارهای رایانه ای چیست؟

۳. حکم کسانی که مبادرت به زایل نمودن حق دیگران با شکستن قفل، عرضه محصول قفل شکسته و استفاده از نسخ قفل شکسته می نمایند، چیست؟
۴. آیا عرف شدن يك موضوع که منجر به زایل نمودن حق دیگران می گردد، می تواند ملاک تعدی و نقض حقوق دیگران (و پدیدآوردنندگان نرم افزارهای رایانه) قرار گیرد، و حکم کسانی که با این ملاک، مبادرت به نقض حقوق مؤلفین نرم افزارهای رایانه ای می نمایند چیست؟
- ج ۱ — تصرف و دخالت در همه اموری که به افراد ارتباط دارد، چه ارتباط تولیدی و فکری و نظری و یا اختراع خارجی و مادی و یا نشر و طبع کتاب و امثال آن، همه جزء حقوقی است که به حکم «عدم جواز تصرف در مال دیگران مگر با رضایت آنها» محکوم به عدم جواز دخالت و تصرف است.
- ج ۲ — در صورت داشتن قفل و یا منع از کپی کردن، کپی کردن آنها جایز نیست و کپی کننده ضامن خسارت های وارد شده نیز می باشد.
- ج ۳ — شکننده قفل و نیز عرضه کننده به مشتری در صورت علم به کپی غیر مجاز، ضامن خسارت های وارد شده به صاحب حق می باشند.
- ج ۴ — خیر، معروف شدن تعدی به حقوق دیگران، مجوزی برای تعدی و نقض حقوق دیگران نمی باشد و متعدی، ضامن خسارت های وارد شده می باشد. ۸۱/۵/۳۱

### باب هشتم: مالکیت مشاع — تقسیم اموال مشاع

- (س ۹۰) در مرز بین دو زمین که هر کدام به يك مالك تعلق دارد، درختی خود به خود روییده است، صاحبان هر يك از زمین ها ادعای مالکیت درخت مذکور را دارند. این درخت مربوط به کدام يك از آن دو می باشد؟
- ج — اگر درخت در مرز مشترك روییده باشد، هر دو شریک اند. ۷۴/۱۱/۲۹
- (س ۹۱) دو یا چند نفر، ملك مشاعی را به طور شراکتی ساخته اند. به نسبت مشاعی، دو نفر از آنها، به قدر سهم خودشان از ساختمان استفاده کرده اند و يك نفر دیگر به علت اختلاف با معمار آن ملك، تا به حال از سهم خود استفاده نکرده است و حالا از آنهاي که از سهم مشاعی خودشان استفاده کرده اند، اجاره طلب می کند. در صورتی که ساختمان های سهمی او تا به امروز خالی مانده است، آیا می تواند طلب اجاره کند یا خیر؟
- ج — اگر تمام شریک ها از اجازه ای که در تصرف مال یکدیگر داده اند، برگردند، هیچ کدام نمی توانند در مال شرکت، تصرف کنند و اگر یکی از آنان از اجازه خود برگردد، شریک های دیگر، حق تصرف ندارند. البته اگر عدم رضایت آنها موجب ضرر و زیان دیگر شرکا نسبت به حق شرکت خودشان باشد، بی فایده و بی اثر است و مالکیت فرد نمی تواند سبب ضرر برای دیگری شود. بنابراین، در صورتی که با توافق، قسمتی از مال مشترك، برای یکی از شرکا قرار داده شده و ایشان با اختیار خود از آن استفاده نموده و یا عدم رضایت او موجب ضرر بر بقیه شرکا باشد و شرکا به نسبت سهم خودشان استفاده نموده اند نه بیشتر، آن فرد ثالث، استحقاق مطالبه اجرت چیزی را که در آن تصرف نشده و یا بقیه برای ضرر ندیدن مجبور به تصرف جزئی در آن و یا مجبور به تصرف در مقدار سهمشان به طور مشاع بوده اند، ندارد، و ناگفته نماند که اجرت المثل، مربوط به تصرف غاصبانه در مال غیر است و اجرت المسمی هم تابع عقد اجاره است. ۷۸/۱۱/۸
- (س ۹۲) یکی از همسایگان ما چند سال است که در منزل موروثی پدرش زندگی می کند، سهم ارث چند نفر از ورثه را از این منزل شرعاً خریده، اما سهم سه نفر از ورثه را نه خریده و نه اجاره کرده، و آن سه نفر ورثه، بارها اعلام کرده اند که ما راضی به سکونت ایشان (همان ورثه ای که در منزل زندگی می کند) در خانه ای که از پدرمان به ارث مانده، نیستیم و رضایت هم نداریم که کسی در خانه ای که شرعاً و قانوناً در آن شریک هستیم قدم بگذارد، مگر آنکه تکلیف سهم ما معلوم شود. با این توضیحات بفرمایید:
۱. آیا آن وارثی که در منزل زندگی می کند، تا قبل از تعیین تکلیف سهم سه نفر شریک دیگر، حق تصرف در خانه موروثی را دارد یا نه؟ تکلیف نماز و عبادت های او در خانه یاد شده چه می شود؟
۲. وارث ساکن در منزل، ماهانه مجلس روضه خوانی در همان خانه به شرح بالا برگزار می نماید و ما را هم که همسایه او هستیم دعوت می کند و ما هم به واسطه رودربایستی از ایشان، در مجلس شرکت می کنیم. با توجه به اینکه علم داریم ورثه دیگر در این خانه اعلام کرده اند که ما رضایت نداریم، تکلیف ما در مورد وارد شدن به خانه مزبور چیست؟
- ج ۱ — تصرف در مال موروثی بدون رضایت و اجازه بقیه ورثه، جایز نیست.

ج ۲ — در حرمت تصرف در مال مشترک بدون اجازه بقیه، فرقی بین افراد نمی باشد و تصرف بدون رضایت مالک هر چند برای عبادت مشروط به اباحه مکان است، حرام می باشد. ۷۶/۱۱/۲۴

(س ۹۳) املاک کشاورزی بین دو نفر به صورت مشاع، موجود می باشد که هنوز در بین شرکا تقسیم و تفکیک شرعی و قانونی صورت نگرفته است.

۱. اجاره دادن کلیه املاک مشاع توسط یکی از شرکا بدون رضایت شریک دیگر، چه حکمی دارد؟

۲. چنانچه یکی از شرکا قبل از اینکه تقسیم و تفکیکی شرعی و قانونی بین آنها صورت گرفته باشد، بدون رضایت شرکا قسمتی از ملک مشاع را بفروشد، چه حکمی دارد؟

۳. اگر یکی از شرکا، افرادی را که هیچ گونه مالکیتی در اراضی نداشته و صرفاً با پرداخت بهره مالکانه برای اراضی، تصرف زارعانه دارند به عنوان مالک معرفی نماید، مشمول چه حکمی است؟

۴. تصرف افراد فوق (زارعین) بر املاک مشاع فروخته شده توسط یکی از شرکا بدون رضایت شریک دیگر، چه حکمی دارد؟

ج ۱ — تصرف شریک در مال مشترک بدون اذن شریک و رضایت شریک دیگر، جایز نیست و نافذ نمی باشد.

ج ۲ — مانعی ندارد، آری مسئله حق الشفعه برای شریک دیگر، مسئله دیگری است و مربوط به بعد از فروش می باشد.

ج ۳ — معرفی، سبب ملکیت نمی شود و ملکیت نیازمند اسباب خود همانند خرید و فروش، ارث، هبه و احیا و... می باشد.

ج ۴ — تصرف در اموال مشاع، احتیاج به رضایت همه صاحبان سهام و شرکا دارد و اگر رضای به تصرف نمی باشند، باید یا با رضایت طرفین، تقسیم گردد و یا محکمه شرکا را مجبور به تقسیم نماید. ۸۱/۶/۱۷

(س ۹۴) آیا تقسیم (در بحث شرکت) ماهیتاً عقد است یا تمییز حق؟ اگر عقد باشد لازم است یا جایز؟

ج — تمییز حق است و خود، امر مستقلی است و تحت هیچ یک از عناوین عقود نمی باشد و قصد هیچ کدام آنها هم در آن اعتبار نشده و آثار و لوازم آنها را هم ندارد، و چون تمییز حق است؛ یعنی مال مشاع به وسیله قیمت، تبدیل به مفروز می شود، جایی برای عنوان لزوم و جواز ندارد و تصرف بعد از قسمت، تصرف در مال غیر است و منوط به رضایت و اذن مالک می باشد. ۷۶/۶/۴

(س ۹۵) قطعه زمینی مشاع که ابتدا توسط شهرداری با متراژ مساحت ۱۵۶ متر مربع تعیین گردیده، سپس توسط دو شریک توافق نامه تقسیم بر روی زمین مذکور منعقد می گردد، یک ماه بعد، شهرداری متراژ جدید را ۱۶۸ متر مربع اعلام می کند (یعنی حدود ۱۲ متر مربع به مساحت زمین اضافه می شود). آیا با تغییر متراژ زمین، موضوع توافق نامه اعتبارش شرعاً از بین می رود یا خیر؟

ج — زمین تقسیم شده اگر معین بوده و بدون رد و بدل پول، تقسیم گشته و اشتباه شهرداری در تعیین متراژ بوده، تقسیم به قوت خود باقی و توافق نامه معتبر می باشد؛ چون اشتباه و غفلت تأثیری در حق طرفین علی المفروض نداشته؛ اما اگر مقدار اضافه شده به آن زمین در تقسیم قبلی نبوده و یا پولی به اعتبار متراژ قبلی رد و بدل شده، اگر طرفین فعلاً رضای به آن تقسیم نباشند باید دوباره تقسیم نمود، چون تغییر متراژ در هر دو صورت، معلوم می شود که تقسیم در حق واقعی و بر حق واقعی نبوده است. ۸۰/۲/۸

(س ۹۶) در زمین باغی دو نفر شریک بوده اند و با تصور اینکه این باغ در طرح یا مسیر خیابان نیست و شهرداری نیز اعلام نموده که در مسیر نیست و اجازه تفکیک داده، اقدام به تفکیک نموده اند و بین شرکا، به قید قرعه، توافق گردیده، غافل از اینکه باغ مذکور، در طرح عبور خیابان بوده و هر دو مالک و حتی شهرداری، از موضوع عبور خیابان از باغ غافل بوده اند. اکنون پس از گذشت حدود یک سال، باغ مذکور در مسیر عبور خیابان قرار گرفته و عبور خیابان به گونه ای است که اکثر پلاک های یکی از شرکا را کاملاً گرفته و در مسیر واقع شده است. آیا این تقسیم ناآگاهانه، منصفانه و شرعی است یا خیر؟ و آیا مجدداً مقدار باقی مانده باید منصفانه تقسیم گردد؟

ج — هر تقسیمی که مبنیاً بر امری انجام بگیرد که در قیمت و مالیت موارد قسمت، مؤثر است، اگر بعداً کشف خلاف شود، من رأس، باطل است، چون آنچه مورد رضایت در قسمت بوده، غیر از چیزی است که قسمت شده؛ علاوه بر اینکه مسئله ضرر به افراد هم مطرح است. بنابراین، قسمت در مورد سؤال، حسب مفروض، باطل است و ملک به اشاعه قبلی باقی است. ۷۹/۹/۸

(س ۹۷) شخصی که به نحو مشاع، مالک مقداری از سهام ملکی است و از ده ها سال قبل به اعتبار این مالکیت و اینکه اگر ملک، مشاعی شود، بیش از این مقدار زمین به وی نخواهد رسید، مبادرت به غرس درختان و احداث اعیانی و مستحذات، حفر چاه، نصب موتور پمپ و کشیدن برق و آب می نماید. شخص و اشخاصی دیگر نیز به همین اعتبار، در ملک تصرفاتی داشته اند و بعضاً سهام خود را مورد نقل و انتقال قرار داده اند. سؤال این است که آیا شرعاً مالک یا مالکان مشاعی دیگر می توانند به ادعای آنکه ملک، مورد تقسیم قرار نگرفته، بعد از این مدت طولانی و بدون توجه به متصرفات خود، نسبت به این مالک، ادعای خلع ید مشاعی و مطالبه اجرت المثل و قلع و قمع مستحذات بنمایند؟

ج — اگر حکم عرف و عادت محل بر تحقق تقسیم به وسیله تصرفات ذکر شده باشد، یعنی مردم، متصرفان در ملک مشاع را به نحو مرقوم، مالک ملک مفروز می دانند و تصرفات که در دید و مرأی و منظر بقیه بوده را موجب تقسیم دانسته و آن را تقسیم می دانند، تقسیم، محقق شده و حق رجوع، ساقط است؛ و اما اگر آن را فقط اذن می دانند، نتیجتاً تقسیم، محقق نشده و املاک به اشاعه باقی است و تصرف ها هم چون با اذن بوده، صحیح و نافذ و ملک متصرف است و مالیت آنها از متصرف است؛ و اما اگر اختلاف در حکم عرف و عادت است، رفع اختلاف، نیاز به مرافعه شرعیه دارد. ۷۸/۱۲/۱

## کتاب دوم: غضب

### باب اول: حکم استفاده از مال غضبی

(س ۹۸) شخصی دو حلقه لاستیک ماشین دست دوم از شخصی آشنا خریداری نموده است. لذا پس از گذشت چند روز، از طریق دوستان می شنود که آن شخص فروشنده، لاستیک های سرقت شده را به قیمت کم تر می فروشد. لذا خریدار، مدت يك سال است از لاستیک ها به علت مشکوک بودن، استفاده نکرده است و از طرفی هم به فروشنده نمی تواند برگرداند؛ چون از زمان خرید آن، بسیار گذشته و حال می خواهد از لاستیک ها استفاده نماید. خواهشمند است حکم استفاده از آنها را مرقوم فرمایید؟

ج — اگر به دزدی لاستیک های خریداری شده، یقین ندارد، تصرف، جایز است؛ وگرنه باید قیمت آن را برای صاحبش صدقه بدهد و مجاز در صدقه نیز هم هست. ۷۶/۱۱/۲۴

(س ۹۹) رفتن به مکانی که معروف است زمین آن غضبی است، چه حکمی دارد؟

ج — اگر شیاع به قدری است که اطمینان به غضبی بودن آن مکان پیدا می شود، رفتن و تصرف، جایز نیست. ۷۹/۷/۱۴

(س ۱۰۰) آیا برداشتن مال کفار (اعم از اهل کتاب و غیر آن) جایز است یا نه؟

ج — جایز نیست و نباید انجام گیرد. ۷۴/۹/۱۰

(س ۱۰۱) استفاده از خودروهای مسروقه کشف شده به وسیله نیروی انتظامی با اجازه قاضی و بدون اطلاع صاحبان آنان، چه حکمی دارد؟ با توجه به اینکه در هوای نامساعد فرسوده می شوند و اگر از آنها استفاده شود، از فرسودگی جلوگیری می شود.

ج — در مفروض سؤال، جایز نیست، مگر آنکه حفظ مال غیر، از تلف شدن و نقصان قیمت، منوط به تصرف و متوقف بر آن باشد که در این صورت، با شرط ضمان و قدرت طرف بر ادای مال الخساره، و توان اخذ از او، با اجازه قاضی مانعی ندارد. به هر حال مسئله ضرورت است و «الضرورات تنقذ بقدرها»، و رعایت احتیاط مال غیر و حق الناس، امری مطلوب و در برخی از موارد، واجب است. ۷۳/۷/۱۶

(س ۱۰۲) چند خانه و باغ محروبه از سالیان دور کنار روستای ما وجود دارد، آیا می توانیم در آنها تصرف نموده و آباد کنیم؟

ج — خرابه های بی صاحبی که در مجاورت آبادی وجود دارد، گرفتن آنها بدون اجازه مجتهد، غضب است. ۷۵/۴/۱۰

(س ۱۰۳) اگر گاوی از ملک دیگران تغذیه کند و مالک راضی نباشد آیا شیر و ماست حاصل از آن تغذیه، حلال است یا حرام؟

ج — گوشت و شیر، متعلق به صاحب گاو است؛ لیکن صاحب گاو در برابر علفه و آذوقه ای که گاو از بین برده، مدیون است و حق الناس به گردن اوست. ۷۵/۲/۲۰

### باب دوم: وجوب برگرداندن مال غضبی

(س ۱۰۴) اگر فردی (یعنی مرد) قبل از رسیدن به سن تکلیف چیزی را غضب کند و حالا بعد از رسیدن به سن تکلیف، آن شیء غضبی موجود باشد، تکلیف چیست؟

ج — در صورتی که دسترسی به مالک آن داشته باشد، باید به او برگردانده شود و در صورتی که مالک از دنیا رفته باشد، باید به ورثه او پرداخت شود، و در صورتی که دسترسی به مالک و یا ورثه او نباشد، مجازید از طرف مالک به فقیری که خود می شناسید صدقه بدهید. ۸۰/۱۱/۱۳

(س ۱۰۵) فردی در شرکت ها و ارگان های مختلف مشغول به کار بوده و متأسفانه طی این سال ها وسایل و اثاثیه های مختلفی را از محل کار خود سرقت کرده، حالا وسایل متعددی از اموال مذکور در خانه اش موجود می باشد و بعضی از آنها هم معلوم نیست که از اموال کدام شرکت یا ارگان است. وظیفه او در قبال اثاثیه های مسروقه چیست؟ اگر خود به وظیفه شرعی خود عمل نکرد، وظیفه وراثت او چیست؟

ج — آنچه که صاحبان آنها معلوم می باشد، باید حتماً به آن مراکز برگردانده شود و تصرف در آنها هم حرام است، و آنچه که صاحبانش نامعلوم است و منحصر در جاهایی که بتوان صاحبانش را راضی کرد نمی باشد، باید عین مال یا قیمت فعلی آن، و در صورت تلف شدن، قیمت زمان تلف را برای صاحبانش صدقه دهد، مگر آنکه از مال التجارة باشد که باید بالاترین قیمت آن اجناس را از زمانی که نزد او بوده تا به حال، صدقه بدهد، و تا قبل از تعیین تکلیف اموال، به رد کردن و یا تحصیل رضایت صاحبان و یا صدقه دادن، تصرف در آنها حرام می باشد؛ و ناگفته نماند که در مواردی که عین آنها موجود است و بناست صدقه داده شود، رعایت اصلحیت و انفعیت به حال فقرا در صدقه به عین یا به قیمت، مطلوب و مرغوب است. ۷۸/۲/۸

(س ۱۰۶) در جوانی بدون اجازه پدرم، چیزی از مال او می فروختم و بدون اینکه بفهمم، پولش را برای خودم بر می داشتم و اکنون متوجه خطای خود شده ام. تکلیف من چیست؟

ج — احتیاطاً مقداری برایش صدقه بدهید که ثواب صدقه را پدر برد و صدقه را به خانواده های مستمند اقوام و اقارب بدهید و چه نیکو، بلکه لازم است که آن مقدار از پولی که یقینی است تخلف شده، به ورثه پدر بدهید. ۷۹/۹/۱۲

(س ۱۰۷) اگر از نوجوانی که به سن تکلیف نرسیده، خطایی سر زده باشد و مثلاً از مغازه ای یا جایی دیگر، چیزی را برداشته باشد و به صاحب آن نرسانده باشد و صاحب آن را بشناسد و در موردی دیگر آن را نشناسد، چه کار باید بکند. همچنین مثلاً ۲۵ سال پیش، ارزش آن دو ریال بوده است. الان چه مقدار باید به جای آن بپردازم؟

ج — به قدر قدرت خرید همان دو ریال در آن سال بدهکارید و صاحبش اگر شناخته شده است، باید ولو هم نفهمد، به او برگردانید، و گرنه برای صاحبش باید صدقه داد. ۷۷/۷/۵

(س ۱۰۸) اگر کسی چوبی را غصب کند و با آن در یا دیوار بسازد و یا در بدنه کشتی به کار برد و مالک، همان چوب را طلب کند، چه باید کرد؟

ج — همان عین را رد کند، اگر چه موجب ضرر کلی بر غاصب شود.

(س ۱۰۹) شخصی حدود هفتاد سال قبل در يك سرقت شرکت می کند و حدود شصت تومان سهم وی می شود، حال فرزند ذکور آن مرحوم قصد دارد پدر خود را بریء الذمه نماید، چگونه باید عمل کند؟ قابل توجه اینکه فرزند او مبلغ دو هزار و چهارصد تومان به نام رد مظالم به همین منظور پرداخت کرده است.

ج — در صورتی که صاحب مال را می شناسید، باید مال را با قیمت فعلی آن به او یا وارثش بپردازید؛ و گرنه به مقدار قیمت روز، برای صاحب مال صدقه بدهید، و ناگفته نماند که شما قیمت آنچه را سهم او شده باید بپردازید. ۷۲/۹/۱۳

(س ۱۱۰) شخصی انگشتری را که غصبی بوده است به کسی هدیه داده است. مدتهاست که آن انگشتر دائماً در دست شخص اهدا شده می باشد. اکنون اهداکننده از این کارش پشیمان شده و قدرت در آوردن انگشتر از دست او را ندارد. اگر صاحب انگشتر را بشناسد، آیا لازم است که پول را به خود او بدهد؟ مثلاً اگر از لحاظ اجتماعی و ترس از آبرو نتواند این کار را بکند، آیا می تواند پولش را به فقیر برساند؟

ج — چون مالک انگشتر معلوم است، باید به خود او برگردانده شود یا رضایتش جلب شود. ۷۵/۹/۲

(س ۱۱۱) شخصی به کسی وکالت داده که اموال او را بفروشد و برایش بفرستد. وکیل، اموال را فروخته و در پول او تصرف عدوانی کرده است. در موقع مصرف، دینار عراقی صد تومان بوده، ولی اکنون دینار عراقی پنج ریال ارزش دارد، این تصرف عدوانی چه حکمی دارد؟

ج — ذمه او به قدرت خرید پول در زمان فروش، ولی متأسفانه با جریانی که پیش آمده بود و دستم خالی بود، بنا به پیشنهاد دوستی مجبور شدم با

(س ۱۱۲) این جانب در سال ۱۳۷۵ تصادف کردم و مقصر هم بودم و خسارت زیادی به خودم و خسارت کمی هم به طرف مقابل وارد شد که خسارت طرف مقابل را با بیمه خود حل کردم؛ ولی متأسفانه با جریانی که پیش آمده بود و دستم خالی بود، بنا به پیشنهاد دوستی مجبور شدم با صحنه سازی مبلغی در حدود ۲۷ هزار تومان از بیمه دریافت کنم. با توجه به اینکه اصلاً راضی نبودم، ولی متأسفانه این کار صورت گرفت و از همان موقع در فکر برگرداندن این مبلغ بودم؛ چرا که در خودم احساس دین بزرگی می کردم. بفرمایید که اکنون همان مبلغ را باید برگردانم یا به این مبلغ چیزی هم اضافه می شود؟



ج — همان مبلغ بدون تأخیر به اداره بیمه مسترد شود و یا در موقعی که مخارجی را از بیمه طلبکار هستید، به جای آن حساب نمایید و از بیمه نگیرید. ۷۷/۱۱/۳۰

## باب سوم: پس گرفتن مال غصبی

(س ۱۱۳) زمین هایی را که قومی از قوم دیگر و ملیتی از ملیت دیگر، در اثر تحولات سیاسی، غصب کرده و مصادره نموده، آیا قوم مغضوب می تواند زمین های خویش را از قوم دیگر باز ستاند و در صورت عدم امکان، به هر نحو تقاض نماید؟

ج — اگر پس گرفتن اموال مغضوبه از غاصب، ممکن نباشد، کسی که اموالش غصب شده، می تواند از اموال غاصب به مقدار اموال غصب شده، تقاصاً بردارد، نه از اموال کسی که غصب نکرده، ولو با غاصب از يك فامیل یا طایفه باشد. ۷۹/۳/۲۴

(س ۱۱۴) ملکی متعلق به من و چند مالك مشاعی قهری می باشد که شخصی به طور غاصبانه، ملك فوق الذکر را غصب کرده بود که این جانب امر را از طریق دادخواهی در مراجع قضایی مطرح کردم و خواستار خلع ید غاصبانه غاصب نسبت به سهم خودم از کل ملك مشاعی شده بودم که مستند به ماده ۴۳ از قانون اجرای احکام مدنی، به علت غاصب بودن خوانده پرونده یعنی محکوم علیه، از کل ملك، محکوم به خلع ید گردید.

۱. بعضی از قضات محاکم معتقدند که محکوم علیه به قدر سهم من یعنی محکوم له از ملك، محکوم به خلع ید شده است و هنوز از کل ملك خلع ید نشده است، چون دیگر مالکین مشاعی، تقاضای خلع ید غاصب را نکرده اند و من با غاصب در ملکی که او به عنوان غاصب شناخته شده است شریک هستم. به نظر شما چطور می شود من با غاصب ملك مغضوبی که با عنایت به ماده ۴۳ از قانون اجرای احکام از او خلع ید شده است، در ملك شریک باشم؟

۲. چون غاصب در مدت غصب خود در ملك مشاعی ما مبادرت به کاشت درخت کرده است و بنده به استناد حکم بدوی که محکوم علیه از کل ملك محکوم به، نسبت به سهم این جانب خلع ید شده است، قلع و قمع اشجاری را که توسط غاصب، غرس شده است خواستار شده ام، و چون حکم و قانونی در این مورد موجود نیست و رأی وحدت رویه ای هم پیدا نکردیم، نظر و فتوای شما در مورد نحوه قلع و قمع اشجار غرس شده توسط غاصب در املاک مشاعی، به خواسته قلع و قمع احدی از مالکین مشاعی به چه صورت است؟

۳. این جانب به مدت غصب غاصب در املاک مشاعی که من در آن سهم دارم، اجرت المثل مدت تصرف غاصب را خواستار شده ام، و چون در این خصوص قانون و یا رأی وحدت رویه ای وجود ندارد، نظر و فتوای شما را در خصوص محاسبه اجرت المثل زمان تصرف غاصب خواهانم؛ چون بعضی از محاکم معتقدند که باید اجاره هر سال غصب را بر مبنای قیمت همان سال اجاره محاسبه کرده و بعد با هم جمع کنند؛ یعنی اجاره ۲۰ سال پیش اگر برای اجاره يك سال ده هزار تومان بوده و بعد به تدریج تا به امروز به مبلغ یکصد هزار تومان رسیده را با هم جمع کنند و به عنوان اجرت المثل ۲۰ سال محاسبه کنند؛ ولی چطور معقول و ممکن است که مبلغ اجاره ۲۰ سال قبل به عنوان بدهی امروز محاسبه بشود و این در حالی است که برای مثال ۲۰ سال پیش با ده هزار تومان می شد ۵۰ مثقال طلا خرید ولی حالا حتی يك مثقال طلا هم نمی توان خرید.

ج ۱ — با یقین به غصب، غاصب، مالك نمی باشد تا با شما شریک باشد و شریک شما، مالکان اصلی هستند.

ج ۲ — باید به شرکا مراجعه نمایید، اگر آنها نسبت به احقاق حق خود از غاصب حرکتی انجام ندهند و یا به شما وکالت برای خلع ید غاصب ندهند، باید سهم خود را با آنها جدا کنید و نسبت به سهم خود حق دارید غاصب را مجبور به قلع درخت ها نمایید یا اینکه از او اجاره بگیرید و درخت ها را باقی بگذارید، و اگر شرکا راضی به افزایش سهم او نشدند، به محکمه صالحه مراجعه و تقاضای افزایش نمایید.

ج ۳ — ذمه غاصب به قدرت خرید پول اجرت المثل در سال های تصرف عدوانی، مشغول می باشد، مثلاً اگر ۲۰ سال پیش اجرت المثل ده هزار تومان بود، قدرت خرید ده هزار تومان را الآن بدهکار می باشد، نه خود ده هزار تومان را، چون ده هزار تومان امروز به خاطر تورم، قدرت خرید گذشته را ندارد. ۸۰/۱۲/۱۷

## باب چهارم: غصب کتب و آثار هنری

(س ۱۱۵) فردی خود را بر خلاف واقع، مؤلف يك کتاب و خالق يك اثر هنری معرفی کرده و اقدام به تکثیر و چاپ آن اثر نموده است. اموالی را که از این طریق بدست می آورد، شرعاً چه حکمی دارد؟

ج — تصرفاتش نسبت به مقداری که مربوط به حق غیر است، حرام و غصب و عقود بر آن، فضولی است. ۷۶/۹/۱۳

## کتاب سوم: ضمان

### باب اول: ضمان ناشی از اتلاف و تسبیب

(س ۱۱۶) ضوابطی برای احداث ابنیه جهت جلوگیری از تخریب هنگام زلزله در ایران وضع شده است که رعایت آن در مناطق زلزله خیز الزامی می باشد، ولی متأسفانه برخی از صاحبان املاک و مهندسان و پیمانکاران رعایت نمی کنند و باعث کشته شدن عده زیادی از مردم در هنگام وقوع زلزله می شوند:

۱. اگر صاحب ملک به جهت صرفه جویی در هزینه ها، رعایت ضوابط ساخت و ساز را از مهندس و پیمانکار نخواهد، آیا در صورت بروز زلزله، ضامن فوت ساکنان آینده ساختمان می باشد؟

۲. اگر صاحب ملک اعمال ضوابط را از مهندس و پیمانکار نخواهد ولی آنان در رعایت ضوابط کوتاهی کنند، آیا ضامن هستند؟

۳. اگر مهندس ناظر مسئول مربوطه در شهرداری یا پیمانکار به درخواست صاحب ملک در اعمال ضوابط کوتاهی کنند، آیا ضامن هستند؟

۴. اگر صاحب ملک اطلاعی از ضوابط نداشته باشد و در نتیجه رعایت آنها را از مهندس و پیمانکار نخواهد، آیا قصور مهندس و پیمانکار در اعمال ضوابط، موجب ضمان آنان می شود؟

۵. اگر فردی به قصد فروش، ملک خود را که در منطقه زلزله خیز قرار دارد بدون آگاهی یا از روی نیرنگ بگوید که در ساخت بنا رعایت ضوابط شده است، آیا ضامن است؟

ج ۱ — با عدم اعلام فروشنده ملک به وضعیت ساختمان از حیث رعایت و عدم رعایت اصول ایمنی در مقابل زلزله، نمی توان او را ضامن خسارت مالی و یا جانی زلزله دانست و چون فروشنده، نه مباشر و نه سبب اقوی بوده، بلکه معدّ با مقدمات خیلی بعیده بوده است و اگر گفته شود که سبب بوده نیز ضامن نمی باشد به خاطر آنکه ضمان سبب در جایی است، که اقوی از مباشر باشد و نسبت فعل به او حداقل اقوی و روشن تر از مباشر در نظر مردم و عرف جامعه باشد که در مفروض و مورد بحث و سؤال چنین نمی باشد، بلکه نسبتش به زلزله، روشن و اقوی از نسبت آن به مالک و فروشنده است، و ظاهراً در این جهت بین مالک و مهندس و معمار و غیر آنها از افراد دخیل در ساختمان فرق زیادی وجود ندارد. آری، اگر فروشنده با کذب و دروغ، اعلام به رعایت ضوابط نمود که در نتیجه خریدار مطمئن به رعایت شد و با اعتماد به قول او، از استعمال صرف نظر نمود به حیث که گفته شود خریدار مغرور شده است و فریب سخن مالک و فروشنده را خورده است، ظاهراً اعلام کننده از راه قاعده غرور و فریب، ضامن می باشد، چون «المغرور یرجع إلی من غره»<sup>۶</sup> و شاید قاعده غرور هم برگردد به قاعده اقوائت سبب از مباشر. به هر حال غرور و فریب، سبب ضمان می باشد؛ و ناگفته نماند که اعلام او به دروغ، موجب حق فسخ هم می شود، کما اینکه اگر رعایت ضوابط امتیث در مقابل زلزله در همه جا یا جای معینی به صورت يك عادت و جریان عادی و معروف در آمد، به نحوی که احتیاج به گفتن نداشت، خود عرف و عادت به جای اعلام فروشنده می باشد و آثار اعلام لفظی بر آن مترتب است و شرط متوی به منزله شرط ذکری می باشد، و بالجمله ضمان فروشنده و مالک در امثال موارد یا از راه اقوائت سبب از مباشر و یا قاعده غرور، ثابت می گردد.

ج ۲ — از جواب قبل روشن است و آنها به خاطر تقصیر و تخلفشان ضامن می باشند، و مالک به وظیفه خود عمل نموده و ضامن نیست.

ج ۳ — مهندس گرچه نادرست انجام داده، اما ضمان و عدم ضمان — بر حسب آنچه در پاسخ سؤال قبل بیان شد — مربوط به مالک و فروشنده است.

ج ۴ — در مواردی که رعایت ضوابط بر مهندس و پیمانکار لازم است و اصول علمی و مقررات مهندسی و پیمانکاری و جریان عادی و عقلایی اقتضای رعایت را می نماید و عدم رعایت از طرف آنها بی مبالاتی و بی احتیاطی و تقصیر شمرده می شود، ضمان و جبران خسارت مالی و جانی، به خاطر قاعده مستفاد از روایات و فتاوا در موارد مختلف که بی مبالاتی و تقصیر و قانون شکنی موجب ضمان می باشد، بر عهده آنان است.

ج ۵ — ضامن می باشد، به خاطر قاعده غرور که از جواب قبل معلوم شد. ۷۷/۱/۱۶

۶. مستند الشیعه ۱۴: ۲۹۶، عموم قوله (علیه السلام) دارد، لیکن در کتب دیگر به صورت قاعده ذکر شده است و صاحب جواهر در کتاب غصب

قوله (علیه السلام) دارد، ولی در کتب حدیثی به این عبارت یافت نشد.

(س ۱۱۷) هرگاه اشتباه موجب خسارت گردد:

۱. مطالبه خسارت چه حکمی دارد؟

۲. خسارت را چه کسی باید متحمل شود؟

۳. اگر اشتباه از ناحیه وکیل یکی از طرفین صورت گرفته باشد، خسارت بر عهده کیست؟

ج — باید دانست که در باب ضمان، اصل در ضمان مباشر است، یعنی کسی که خسارت را وارد نموده؛ و سبب خسارت و دخیل در

آن، ضامن نیست، مگر آنکه سبب اقوی از مباشر باشد به نحوی که عرفاً گفته شود او ضرر زد. ۷۹/۸/۶

(س ۱۱۸) شخصی تعمیر کار تلویزیون است، فردی مراجعه کرده و اظهار می دارد تلویزیون من خراب است، شخص تعمیر کار جهت تعمیر، یک قطعه یدکی به مبلغ سه هزار تومان خریداری می نماید و پس از تعویض، مشخص می گردد قطعه سوخته است و عیب از قطعه یدکی نو بوده و دوباره قطعه دیگری خریداری می نماید و تلویزیون درست می شود، حال تعمیر کار باید پول دو قطعه یدکی را از مشتری دریافت نماید یا پول یکی از قطعات را، چرا که تعمیر کار پول دو قطعه را داده است؟

ج — تعمیر کار فقط در قبال جنس سالم تحویل شده و کاری که انجام داده حق مطالبه دارد. بنابراین، پول یک قطعه یدکی را که سالم تحویل

داده طلبکار می باشد نه زیادتر. ۷۶/۶/۴

(س ۱۱۹) شخص حقوقی زمین و مجوزهای لازم را جهت احداث پارک بازی به شخص حقیقی تحت عنوان قرارداد مشارکت مدنی واگذار می نماید، پس از واگذاری زمین و صدور مجوزهای لازم از طرف شخص حقوقی و احداث و بهره برداری پارک بازی از طرف شخص حقیقی، شخص ثالثی جهت تفریح با خانواده اش به آن جا می رود و سوار یکی از دستگاه های پارک (چرخ فلک) می گردد و از آن سقوط می نماید و جان می سپارد با توجه به مواد ۶، ۱۰ و ۱۲ قرارداد مذکور که مقرر می دارند:

ماده ۶: ید شریک نسبت به ماشین آلات، ید امانی است، چنانچه در اثر تعدی و تفریط، خسارت مالی و جانی وارد شود مسئولیت آن با شریک است. رعایت نکات فنی و ایمنی کار و مقررات حفاظتی به عهده شریک می باشد که بایستی رعایت کلیه نکات فنی و ایمنی را در بهره برداری از موضوع شرکت به عمل آورد و چنانچه در اثر عدم رعایت نکات فنی و ایمنی، حادثه یا خسارت مالی و جانی برای کارگران و یا مراجعه کنندگان و یا اسباب و وسایل پیش آید، مسئولیت مستقیم تأمین آن به عهده شریک می باشد.

ماده ۱۰: تأمین بروز هر گونه خسارت ناشی از سوانح و حوادث و خسارات کارگری و نظایر آن به عهده شریک می باشد.

ماده ۱۲: مسئولیت های ناشی از مدیریت شهریازی از هر لحاظ به عهده شریک بوده و نامبرده در مقابل کلیه اشخاص ثالث، اعم از کارگران و مشتریان و غیره پاسخگو می باشد.

سؤال این است که ضمان حاصله از فوت افراد ثالث به عهده کیست، شخص حقوقی یا حقیقی (شریک) یا کارگر دستگاه مربوطه؟

ج — حسب بندهای قرارداد که شرط ضمن عقد می باشد، صاحب زمین در مفروض سؤال ضامن خسارت ها و دیه و همه آنچه در بندها آمده و شرط شده نمی باشد، و اما در مفروض سؤال که آیا شریک ضامن است یا کارگر دستگاه مربوطه، بحث و توضیح کیفیت قرارداد و مقررات را می طلبد؛ و چنانچه قرارداد خاصی بین شریک و کارگر مسئول دستگاه نباشد، ضامن کسی است که تقصیر او به نظر کارشناسان، موجب قتل گردیده و قتل منتسب به او می باشد، بنابراین اگر کارگر مسئول دستگاه در وظیفه خود کوتاهی کرده، قتل منتسب به اوست و ضامن می باشد، و اگر کارفرما در ایجاد حفاظ و ایمنی دستگاه، کوتاهی کرده باشد، وی مسئول می باشد، و اگر هر دو مقصر شناخته شدند، به نسبت تقصیرشان ضامن می باشند. ۷۷/۱۲/۲۲

(س ۱۲۰) ۱. هرگاه چند سبب در فاصله زمانی متفاوت باعث ورود خسارت مالی یا معنوی به فردی شوند از دیدگاه فقهی چه راه حلی در کشف

مسئول اصلی و جبران خسارت وجود دارد؟

۲. هرگاه چند سبب در فاصله زمانی هماهنگ باعث ورود خسارت مالی یا معنوی به فردی شوند، کدام یک مسئول است و مسئولیت به چه نحو بین

آنها تقسیم می شود؟

ج ۱ — گرچه سؤال ابهام دارد؛ لیکن به هر حال اگر همه دخیل در خسارت باشند، هر کدام به نسبت شان در وارد کردن خسارت، ضامن می باشند و همه آنها مسئول جبران خسارت به قدر ضررشان هستند؛ چون باب جبران خسارت، باب ضمان است و قاعده باب ضمان، ضمانت هر کس به نسبت سهم خودش در ضرر است و اگر یکی از آنها دخیل بوده و معلوم نباشد، باید ظاهراً خسارت وارد شده بین آنها به صورت مساوی تقسیم شود. آری، هر کسی که از آن افراد بتواند خود را تبرئه نماید و از اطراف علم اجمالی و شبهه بیرون برود طبعاً مسئول نمی باشد.

ج ۲ — از جواب «یک» معلوم می شود، و ناگفته نماند آنچه مرقوم شد مربوط به غیر باب قتل نفس است که خود، مسئله و بحث دیگر را می طلبد. ۸۰/۵/۱۵

(س ۱۲۱) اگر معلّمی در تصحیح اوراق امتحانی سهل انگاری نماید و یا مسئولان مدرسه در انتقال نمرات او سهل انگاری نمایند و بر اثر آن، دانش آموزی مردود گردد، آیا معلّم یا مسئول مربوطه نسبت به خسارات مادی و معنوی دانش آموز در طول يك سال عقب افتادگی ضمانی دارند یا نه؟  
ج — هر ضرری، چه به جان و چه به مال و چه به شخصیت و معنویت، از هر راهی، ولو با سهل انگاری در تصحیح اوراق، موجب لزوم جبران و ضمان است، منتها کیفیت جبران در بعضی از معنویات به جبران مالی است و در برخی از آنها به نحو دیگر، باید دید عقلاً و کسی که ضرر دیده، به چه امری حاضر است که خسارتش جبران شود. ۷۹/۷/۱۹

(س ۱۲۲) شخصی در روستایی زراعت می کند و مرغان خانگی آن روستا تخم زراعت او را می خورند. صاحب زراعت برای جلوگیری از آسیب وارد کردن مرغ ها دانه های را مسموم می کند و مرغ ها آنها را می خورند و تلف می شوند. ضمناً صاحب زراعت، بعضی از صاحبان مرغ ها را از سمپاشی با خبر می کند که از ورود مرغ هایشان به زمین او جلوگیری نمایند، چرا که زراعت، سمپاشی شده است. آیا تاوان مرغانی که توسط زهر پاشی صاحب زراعت تلف می شوند، شرعاً در ذمه صاحب زراعت می شود یا خیر؟

ج — نسبت به مرغ های کسانی که به آنها نگفته است که گندم هایش را ستمی کرده است و آنها هم در حفظ و نگهداری حیوانات خود کوتاهی نکرده باشند، و صاحبان مرغ ها و حیوانات، در حدّ متعارف و لازم از رفتن آنها جلوگیری نموده باشند، به نحوی که رفتن آنها با فرض همان جلوگیری، امری لابدّ منه است و دیگران رفتن آنها را مربوط به صاحبان نمی دانند، بلکه يك امر طبیعی و متعارف محسوب می شود و صاحبان، بی تقصیر معرفی می شوند، ضامن است؛ چون وظیفه او حفظ زرع خود بوده نه حفظ زرع با کشتن حیوانات دیگران؛ ولی نسبت به حیوانات کسانی که به آنها اطلاع داده گندم ها را ستمی کرده و آنها به حرف او توجه نکرده اند، ضامن نیست؛ چون خود آنها در نگهداری حیواناتشان کوتاهی کرده اند و خود، سبب ضمان و ضامن هستند. ۸۰/۲/۱۸

(س ۱۲۳) چنانچه شخصی در تنگنا بوده و احتمال مرگ او وجود داشته و فردی خواسته او را نجات دهد و در حال کمک به او، زیانی به همسایه برسد. پس از نجات یافتن، آیا خسارت همسایه را باید کمک کننده بپردازد یا نجات یافته؟ و اگر موفق به نجات نشود، چه کسی ضامن ضرر وارده است؟  
ج — مسئول جبران خسارت، شخصی است که خطر متوجه او بوده و منتفع شده، نه نجات دهنده، زیرا که او محسن است و (مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ)،<sup>۷</sup> و نباید به او برای ادای تکلیف واجب، ضرر برسد که ضرر و ضرار در شرع، منفی است. ۷۴/۴/۱۸

(س ۱۲۴) شخصی ماشین خود را جهت صافکاری و رفع پوسیدگی نزد صافکار می برد و صافکار متعهد می شود در مقابل مبلغ معینی تمام کار ماشین را که مربوط به اوست به نحو احسن انجام دهد. در پایان به نظر کارشناس، کارش ناقص بوده؛ آیا اجرت معلوم شده را طلبکار است یا اینکه ضامن عیب می باشد و باید از قیمت، کسر گردد؟

ج — هر صانع و صافکاری، ضامن عیب و فساد کار خویش می باشد، و کاری را اگر معیوب انجام داد، نه تنها مستحقّ اجرت نمی باشد، بلکه ضامن خسارت وارذ شده به جنس هم می باشد؛ چون عملش بدون رضایت و اذن بوده و صاحب جنس، جنس را داده که اصلاح نماید نه افساد. ۷۵/۸/۲۶

## باب دوم: ضمان صغیر

(س ۱۲۵) با توجه به اینکه والدین مکلف به حضانت از صغار و مجانین هستند، بنابراین ۱ — در صورتی که آنها در انجام حضانت، مرتکب قصور و اهمال گردند و از این بابت صغار و مجانین، خسارتی به افراد ثالث وارد نمایند، آیا موجب ضمان والدین می شود؟ ۲ — در مواردی که اشخاصی چون دایه و پرستار، وظیفه نگهداری و مراقبت آنها را به عهده دارند و خسارتی از جانب افراد تحت نظارت متوجه دیگران شود، آیا مسئولیتی متوجه دایه و پرستار می شود؟ ۳ — در مواردی که صغار و مجانین مجهول الهویه خسارتی به دیگران وارد نمایند خسارات وارذ شده به چه طریق باید جبران گردد؟ آیا می توان خسارت را از بیت المال پرداخت نمود؟

ج ۱ — نه تنها والدین، بلکه هر کسی که مسئول حفاظت و حضانت از آنهاست، با اهمال و کوتاهی و تقصیرش ضامن می باشد «عمد الصبی خطأ تحمله العاقله».

ج ۲ — از پاسخ اول معلوم شد و با تقصیر و اهمال، ضامن می باشند.

ج ۳ — حکومت باید جبران نماید؛ چون در دنیای امروز حکومت را مسئول جبران می دانند و اسلام هم حکومت را قبول دارد تا هرج و مرج لازم نیاید و حقوق مردم حفظ شود، بنابر این بر حکومت است که از خزانه مملکت جبران نماید. ۸۵/۱۱/۲۵

(س ۱۲۶) وظیفه دانش آموزان در مورد حفظ اموال و ساختمان مدرسه چیست؟ در صورت عدم رعایت در حفظ، تکلیف چیست؟

ج — حفظ اموال و ساختمان های عمومی، مانند اموال و املاک خصوصی، بر همگان فرض و واجب است و اتلافش همانند افراط و تفریط، موجب ضمان می باشد، کما اینکه جلوگیری از رسیدن ضرر و زیان و خسارت و اتلاف آنها بر همگان در حد قدرت و بدون اذیت و آزار نمودن نیز واجب است، و ضمان حتی نسبت به غیر رشید هم در مال خودش می باشد که ولی و قیم باید بپردازد، و اگر ندارد یا ولی و قیم نمی خواهد از مال او بپردازد، خودش ضامن است و به هر حال ولی باید خسارت را جبران کند؛ چون او دخیل و بلکه سبب به خاطر آوردنش به مدرسه و مراکز عمومی می باشد. ۷۶/۸/۱۷

(س ۱۲۷) اگر طفل ممیز، مال غیر را از بین ببرد، چه حکمی دارد؟

ج — ضامن است و باید بعد از تکلیف، از عهده آن بر آید.

### باب سوم: خسارت معنوی

(س ۱۲۸) آیا خسارات معنوی قابل جبران است؟ مثلاً کسی به دیگری افترای دزدی یا بی عفتی می بندد و مفتتری در محکمه، به مجازات جرم افترا محکوم می شود علاوه بر این، آیا کسی که مورد افترا قرار گرفته، می تواند به خاطر اینکه اعتبارش در جامعه مورد خدشه واقع گردیده و به عفت وی لگه وارد شده، ادعای جبران آن را بنماید؟

ج — هر ضرری، چه به جان و چه به مال و چه به شخصیت و معنویت، موجب لزوم جبران و ضمان است. منتها کیفیت جبران در بعضی از معنویات به جبران مالی است و در بعضی از آنها به نحو دیگر، و باید دید که عقلاً چه نظری دارند و کسی که ضرر دیده، به چه امری حاضر است که جبران شود. ۸۱/۳/۱۰

(س ۱۲۹) تسبیب در اضطراب موقت شخص که ناشی از ترس و وحشت باشد، آیا موجب ارش می شود یا خیر؟

ج — مقتضای قاعده ضمان که دیه و ارش هم از باب همان قاعده است، ضمان نسبت به هر نحو خسارتی است که به انسان وارد شود، چه خسارت بدنی باشد و چه روحی و عصبی. بنابراین، اگر کسی به نحوی از انحاء، سبب اضطراب و تشویش خاطر کسی گردد، به نحوی که از نظر پزشکان اعصاب و روان، ضرر و خسارت محسوب شود، کسی که سبب آن شده باید آن خسارت را حسب نظر اهل خبره جبران نماید. ۷۸/۳/۲

## نهضت ترجمه

Translation Movement

### باب چهارم: عدم النفع

(س ۱۳۰) آیا عدم النفع نیز خسارت است و قابل مطالبه می باشد؟

ج — عدم النفع اگر بر گردد به تلف شدن منافع شیء در موارد ضمان عین، تلف آن منافع، موجب ضمان است. ۷۸/۲/۲۵

(س ۱۳۱) چنانچه فردی به اشکال مختلف، شخص دیگری را از منافع اموال یا اعمالش محروم کند، آیا محروم کردن دیگران از منافع مورد انتظار اموالشان، شرعاً ضمان دارد؟ و آیا بین منافع محقق الحصول یا محتمل الحصول تفاوت وجود دارد؟

ج — آنچه از منافع از بین رفته، ضامن اجرت المثل آن است و ضمان نسبت به عمل و منافع حرّ هم وجود دارد، و قاعده اتلاف و حرمت عمل و امور دیگر، مقتضی ضمان است و بین منافع، تفاوتی وجود ندارد، مگر آنکه منافع محتمل الحصول، احتمالش ضعیف باشد که منفعت حساب نشود. ۷۸/۱۱/۵

(س ۱۳۲) اگر شخصی کسی را غیرقانونی توقیف کند یا کس دیگری را آسیب رساند و او را راهی بیمارستان کند یا مال دیگری را تخریب یا تصرف غیرقانونی و یا غصب کند، نظر حضرت عالی در مورد منافع کاری که مجتبی علیه در مدت توقیف یا بستری شدن در بیمارستان از آن محروم شده یا منافع مالی که تا مدت ترمیم، تخریب شده یا با تصرف غیرقانونی از بین رفته و مالک از آن منتفع نشده است، قابل جبران است یا نه؟ (در فرض اخیر، متصرف غیرقانونی یا غاصب از منافع آن مال منتفع نشده است). با توجه به مسائل فوق، آیا از دست دادن منافع ممکن الحصول (عدم نفع) ضرر است یا نه؟ و آیا از دست دادن منافع ممکن الحصول (عدم نفع) قابل جبران است یا نه؟ اگر قابل جبران است، بر اساس کدام قاعده است؟ و استدلال حضرت عالی در این مورد چیست؟ و آیا قاعده لاضرر شامل ضرر عدمی هم می شود؟

ج — آنچه را از اموال افراد، که تخریب یا غصب یا حبس نموده، اگر تلف شده، ضامن اصل آن، و آنچه از منافع از بین رفته، ضامن اجرت المثل آن است، و ضمان نسبت به عمل و منافع حرّ هم وجود دارد و قاعده اتلاف و حرمت عمل و قاعده ید و ابنیه عقلائیّه، مقتضی ضمان منافع است، ولو مورد استفاده ضامن قرار نگرفته باشد. و مسئله، ارتباط چندانی به قاعده لاضرر ندارد، مگر آنکه گفته شود حکم شارع به عدم ضمان در منافع، مثلاً حکم ضرری است و قاعده لاضرر، آن را نفی می کند، پس حکم شرعی، ضمان است.

۸۳/۵/۲۶

### باب پنجم: سوء استفاده از حق

(س ۱۳۳) از صدها سال قبل یکی از مشاغل مردم جنوب کشور، صید و خرید و فروش پرندگان شکاری بوده و اسنادی که در دست است به ۳۰۰ سال قبل می رسد و محل صید به نام «کوخت» شهرت دارد و هر «کوخت» دارای سند مالکیت با مشخصه حدود اربعه آن می باشد و مورد خرید و فروش قرار می گرفته است. اما بعد از انقلاب، به خاطر افزون طلبی عده ای، ارزش ملکیت این امر خدشه دار شده و هر کس در زمین خود اقدام به ساخت «کوخت» کرده است، در حالی که در سند «کوخت» که به دست عالمان دین نوشته شده، حدود اربعه آن باب «کوخت» مشخص شده و سنت جاریه در بین مردم چنین بوده که جایز نمی شمردند کسی در محدوده يك «کوخت» دارای سند، «کوخت» دیگری بسازد و قیمت هر «کوخت» غیر از زمین ملکی است که آن «کوخت» در آن قرار دارد و ممکن است زمین و «کوخت» متعلق به دو نفر باشد و زمین چند هکتاری هزار تومان خریده شده باشد و يك باب «کوخت» در همان زمین به پنج هزار تومان، لذا خواهشمند است بیان فرمایید صید پرندگان شکاری و خرید و فروش آن از نظر شرعی چگونه است؟

ج — ضرر زدن و مشکل پدید آوردن مسلمان نسبت به مسلمان دیگر، ولو به تسبیب آن، حرام و ممنوع است، هر چند در ملك خودش باشد. بنابراین، اگر کسی در ملك خودش جایی را برای صید پرندگان و یا حیوانات دیگر آماده و تهیه نموده، بر دیگری جایز نیست که در ملك خودش وسیله ای مانند وسیله او و یا غیر آن تهیه نماید که سبب سقوط محلّ قبلی از ارزش به خاطر نرفتن صیدها در آنجا و رفتنشان به محل دوم شود، و چگونه می توان حکم به جواز ساختن شبکه دوم با فرض اینکه سبب ضرر و زیان فاحش ساختمان و وسیله قبلی می شود داد، با اینکه اگر ارزان فروشی به صورت افراط و زاید در حدّ متعارف توسط يك کاسب موجب ضرر فاحش به کاسب دیگر شود، جایز نیست و چنین سلطه ای بر مال خویش ندارد. ۷۶/۶/۱۹

### باب ششم: عدم مسئولیت امین (ید امانی)

(س ۱۳۴) این جانب چوپان هستم، يك رأس گوسفند مفقود گردیده، در صورتی که بنده از ابتدای کار کمال مراقبت را داشته ام، حالا صاحب گوسفند آمده قیمت گوسفندش را از من مطالبه می کند. بنده هم وضع مالی مناسبی ندارم. آیا واجب است تاوان و قیمت گوسفند مفقود شده را بپردازم و آیا گرفتن تاوان برای آن شخص، اشکال شرعی ندارد؟

ج — چوپان چون امین و اجیر است ضامن نیست، مگر آنکه تعدّی و تفریط یا بی مبالائی نموده باشد. ۷۸/۴/۴

(س ۱۳۵) ۱. آیا وسیله نقلیه دولتی که در اختیار استفاده کننده برای امور اداری قرار می گیرد، با عنایت به اینکه اتومبیل دارای استهلاك می باشد، جزء اموال امانی محسوب می شود یا خیر؟

۲. چنانچه هیچ گونه تعدّی و تفریطی نسبت به وسیله مزبور از سوی استفاده کننده صورت نگرفته باشد و خدای نخواستہ خسارت یا آسیبی که خارج از اقتدار استفاده کننده باشد به عمل آید، آیا استفاده کننده، ضامن تلف یا خسارت ناشیه می باشد یا خیر؟

ج ۱ — آری، جزء اموال امانی است که به طرف، اجازه تصرف داده شده و استهلاك هم چون با اجازه است، مربوط به صاحب و مالك حقیقی یا حقوقی می باشد.

ج ۲ — اگر شرط ضمان نشده باشد، ضمان ندارد؛ چون امین بدون تعدّی و تفریط ضامن نیست، مگر با شرط ضمان. ۷۷/۵/۲۹

(س ۱۳۶) شخصی از صاحب مغازه يك جنس شکستنی تحویل گرفته تا آن را ببیند و در این هنگام از دستش افتاده و شکسته است، چه کسی ضامن است؟

ج — چنانچه مشتری در حفظ آن افراط و تفریط نکرده باشد و با اجازه مالك برداشته، به خاطر آنکه یدش ید امین و غیر غاصب است، ضامن نیست. ۷۳/۴/۱۱

(س ۱۳۷) این جانب به اتفاق والدین و برادرم با اتومبیل شخصی خویش به مسافرت رفتم و چون همسرم همراه ما نیامد، اتومبیل را به برادرم سپرد تا به مسافرت برویم و هیچ گونه صحبتی راجع به حفظ و نگهداری ماشین نکرد، در آنجا برای تفریح به پارک رفتیم و با اینکه پارکینگ عمومی وجود داشت، ماشین را در محل پارکینگ ممنوع که با تابلو راهنمایی مشخص شده بود، پارک نمودیم. بعد از یکی دو ساعت که بازگشتیم متوجه شدیم اتومبیل ما به سرقت رفته است. مستدعی است نظر خود را در مورد ضمانت شرعی یا عدم ضمانت بیان فرمایید؟

ج — ضمانت شخص یا اشخاصی که ماشین را در محل غیر متعارف، پارک کرده اند، چون تقصیر و تفریط در حفظ محسوب می شود بعید به نظر نمی رسد؛ چون صاحب ماشین که اجازه می دهد، نمی خواهد ماشینش در آنجا پارک شود به خاطر رعایت موازین شرعی یا به خاطر جریمه، پس تصرف خارج از مورد اجازه است و ضمان، ثابت می گردد. ۸۵/۱۱/۲۷

## باب هفتم: خسارت تأخیر تأدیه

(س ۱۳۸) فروشنده ای کالا را به مشتری تحویل و در قبال آن یک فقره چک به مبلغ بالاتر از فاکتور دریافت می کند تا سر موعد مقرر، مشتری مراجعه و پول را پرداخت و چک خود را دریافت نماید؛ ولی سر موعد مراجعه نمی کند و فروشنده مکرر به مشتری مراجعه ولی مشتری توجه نمی کند، آیا فروشنده مجاز است چک امانی را به قیمت کم تر به شخص دیگر واگذار نماید و آن را خرج نماید یا خیر؟

ج — اگر در هنگام قرارداد و عقد شرط شود که مقدار اضافه در چک به عنوان خسارت در تأخیر می باشد، وصولش برای فروشنده با فرض تأخیر و تحقق شرط، جایز است. ۷۶/۶/۴

(س ۱۳۹) در فروش اقساطی قراردادها با طرف معامله شرط است که در طول مدت بدهکاری (۱۵ ماه) بیش از سی روز دیرکرد نداشته باشد؛ اما افرادی هستند که یا عمداً یا به علت ناتوانی، بدهی خود را به موقع بپردازند و می گویند که دیرکرد آن را به صورت پول اضافی می پردازیم. آیا می شود از آنها پول دریافت نمود؟ در غیر این صورت چه حکمی دارد؟

ج — شرط خسارت تأخیر تأدیه مانعی ندارد. ۷۷/۳/۳۱

(س ۱۴۰) این جانب ملکی را در سال ۱۳۷۰ به مبلغ پنجاه و هفت میلیون و سیصد هزار تومان فروختم و مبلغ بیست و پنج میلیون آن را دریافت کردم، خریداران به جهت درخواست تنظیم سند به دادگاه شکایت کردند و بدین جهت از پرداخت بقیه ثمن خودداری نمودند، چهار سال طول کشید و ارزش ملک پنج، برابر شد، خریداران، ملک را مال خود می دانستند و از بقیه ثمن هم به نحو مطلوب استفاده می کردند، چون دارای یک شرکت منظم و فعال و از بزرگترین پیمانکاران شرکت نفت می باشند و به طور حتم و یقین آن مبلغ هم چند برابر شده، با توجه به آنچه گفته شد آیا خریداران باید خسارت ناشی از تورم را هم اضافه از اصل باقی مانده ثمن بپردازند یا خیر؟

ج — چنانچه فروشنده از انتقال سند استنکاف نماید و خریدار به خاطر تضمین معامله و جلوگیری از تصحیح حقیق مابقی ثمن را پرداخت نکرده باشد، ضرر افزایش تورم که در موقع ادا به فروشنده می رسد، چون ضرر مقدم است نمی توان آن ضرر را به عهده خریدار گذاشت، و قاعده لاضرر، مربوط به ضررهایی می باشد که خود انسان، سبب و دخیل در آن نباشد. آری، اگر تأخیر در ادا سبب خریدار بوده و ماطله نموده، مسئول آثار و عواقبش — از ضرر و زیان به وسیله افزایش تورم و پیدا شدن خیار تخلف شرط، برای فروشنده با فرض تحقق موضوعش و غیر آنها — می باشد. ۷۷/۳/۱۸

## کتاب چهارم: وقف

### باب اول: شرایط صحت وقف

یکم. مالکیت واقف نسبت به مال موقوفه

(س ۱۴۱) شرایط کلی اراضی قابل وقف چیست؟

ج — شرایط چیزی که وقف می شود عبارت اند از ۱. عین باشد نه منفعت، ۲. قابلیت برای ملکیت داشته باشد و ملک صاحب وقف باشد، ۳. در صورت انتفاع از آن، عینش باقی بماند؛ مثلاً نان را نمی شود وقف کرد، ۴. اقباض و تحویل دادنش به کسانی که برای آنها وقف شده، برای واقف ممکن باشد، ۵. دارای منفعت مقصوده حلال باشد، ۶. متعلق حق غیر نباشد.

س ۱۴۲) ۱. آیا جنگل ها و مراتع ملی را که جزء انفال است اشخاص می توانند قبل از تملک قانونی، وقف نمایند؟

۲. مراتعی که قبلاً با این شرایط وقف گشته اند، چه تکلیفی دارند؟

ج — وقف نمودن چیزی که ملک شرعی انسان نیست، صحیح نمی باشد و مراتع و جنگل ها چون در اختیار و ملک شخصی نمی باشد و مربوط به امام است، نمی شود وقف نمود و اگر وقف کرده باشند، وقف باطل است، مگر آنکه مراتع را تبدیل به مثل باغ نموده باشند که به نحوی احیا و آبادانی غیر مرتعی حساب شود، با فرض اینکه حق چنین کاری را هم واقف داشته باشد. ۷۶/۴/۱۲

س ۱۴۳) اعضای هیئتی ساختمانی را از بایع خریدند و ثمن را کلاً تأدیه نمودند. بعد از خروج ساختمان از قید مالکیت بایع، آیا وقف کردن بایع

مزبور مشروعیت پیدا می کند یا خیر؟

ج — از نظر حکم کلی فقهی و شرعی، وقف در غیر ملک و در آنچه از مالکیت انسان به وسیله بیع و یا عقد لازم دیگر خارج شود، صحیح نبوده و وقفش بی اثر و بی فایده است و وقف حتماً باید در ملک و مورد اختیار انسان باشد، و ناگفته نماند که بیع از عقود لازمه است و بعد از تحقق آن؛ یعنی بعد از فروش مبیع و جنس فروخته شده، ملک مشتری است و ثمن، ملک بایع، و فروشنده حقی به مبیع ندارد کما اینکه مشتری هم حقی به ثمن ندارد. ۸۱/۱/۱۱

س ۱۴۴) قطعه زمینی است که صاحبش از دنیا رفته و یک ورثه در خارج از کشور دارد که دسترسی به ایشان نیست، مدت سی سال است که

این زمین بلا استفاده مانده است با توجه به سابقه شرکت مالک در امور خیر و موقوفات فراوان ایشان، آیا می شود در این زمین تصرف کرد و برای امور خیریه (مسجد و درمانگاه) از آن استفاده کرد؟

ج — حکم کلی این گونه مسائل روشن است؛ یعنی تصرف در املاک دیگران احتیاج به رضایت آنها دارد و با گناه و تصرف حرام، نمی شود کار خیر انجام داد؛ چون همان طور که در روایت آمده، آب آتش را خاموش می کند نه آتش، و (إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ)<sup>۸</sup> و به هر حال رعایت موازین شرعیه، آن هم مخصوصاً در کارهای خیر، لازم است و نباید انسان خود را گرفتار گناه و معصیت مخصوصاً در رابطه با امور خیریه نماید، و از همه اینها گذشته رعایت احتیاط در شبهات مالی هم خود لازم است و غیر از حقوق الله است که احتیاط در شبهاتش غیر لازم است، و اعمال دیگران یا بلااستفاده بودن محل و یا نیاز به کار خیر، هیچ یک از آنها فی حدّ نفسه مجوز تصرف در مال دیگران نبوده و نیست. ۸۰/۹/۱۱

س ۱۴۵) در یکی از نواحی روستایی، بیش از هزار هکتار زمین خشک و دیم وجود دارد که به نام مالکین، ثبت است. یکی از مالکین سهم خود را

از این زمین وقف کرده است. ما کشاورزان با وسایل قدیم، دیم کاری می کردیم و اگر محصول می داد، مالکین از ما یک پنجم حق مالکانه می گرفتند. اینک ما با دریافت کمک از دولت جمهوری اسلامی و با استفاده از موتور آب، زمین ها را کشت می کنیم و بهره مالکانه هم نمی دهیم، آیا این اراضی را که با دسترنج خودمان آباد کرده ایم به ما تعلق دارد؟ در این صورت، وقف آن چه حکمی دارد؟

ج — زمین موات، یعنی زمینی که کشت نشده، ملک کسی نیست و وقف آن نادرست است و هرکسی که آن را آباد کند، چه به صورت دیم و چه به صورت غیر دیم، مالک است. آری، اگر در زمان دایر بودن یا بایر بودن، وقف شود، وقف درست است و نسبت به سهم وقف، باید اجاره اش پرداخت شود. ۷۴/۱۲/۲۸

## دوم. مالیت داشتن مال

س ۱۴۶) هر گاه شخصی مبلغ یک میلیون تومان در مؤسسه خیریه، به صورت قرض الحسنه بگذارد و مالیت آن را برای پرداخت وام

قرض الحسنه به دانشجویان با شرط وثیقه که سرمایه حفظ شود، وقف کند. آیا وقف اعتبار و مالیت اسکناس کافی است؟

ج — وقف مالیت شیئی که مورد سؤال است به نظر این جانب تبعاً للسیّد فی ملحقات العروه<sup>۹</sup> و قضاءً للعمومات و العقود، صحیح است و نافذ می باشد و بعد از تمام شدن شرایط وقف، چون وقف لازم است کسی حق اعتراض ندارد. ۷۶/۱۰/۲۰

س ۱۴۷) هرگاه کسی اعتبار دو میلیون تومان را به مؤسسه نشر کتاب دینی وقف کند برای نشر تألیفات واقف و سود نشر را حداقل بگیرد، یعنی

یک دهم سود چاپ بگیرد و به ارحام فقیر بدهد، در صورت اشکال در وقف مالیت اسکناس، آیا از اصل میراث کم می شود یا از ثلث میت؟

ج — وقف مالیت، حسب اطلاقات و عمومات وقف و عقود و شروط، صحیح و نافذ است و تابع بقیه شرایط وقف می باشد، و فقیه

یزدی(قدس سره) هم در ملحقات عروه<sup>۱۰</sup> وقف مالیت پول را صحیح دانسته است. ۷۶/۱۰/۲۰

۸. مانده، آیه ۲۷.

۹. ملحقات العروه فی بقیة شروط العین الموقوفة: ۲۰۶، مسئله ۵.



(س ۱۴۸) شرکت سهامی خاصی طبق ضوابط قانون شرکت ها تشکیل شده، و بعد از مدتی سهام آن شرکت که تعدادی از آن متعلق به يك مؤسسه عمومی بوده، بدون داشتن اموال متعلق سهام، توسط کلیه سهام داران، طبق اساسنامه و موازین قانونی مربوط، وقف عام شده و عین موقوفه به تصرف وقف (قبض متولی) داده شده، و پس از فعالیت های مشروع اقتصادی، اینک شرکت موقوفه دارای اموالی اعم از منقول و غیر منقول است؛ ولی عده ای معتقدند که وقف سهام، باطل بوده و اصولاً وقف، محقق نشده است و کلیه اموال به دست آمده متعلق سهام باید به سهام داران سابق مسترد گردد. مستدعی است حکم شرعی در مورد صحت یا بطلان وقف سهام شرکت مزبور را بیان فرمایید.

ج — هر چیزی که ارزش و مالیت داشته باشد و در تملك شخص یا اشخاص باشد، می تواند آن را وقف نمایند، همان طور که می توانند خرید و فروش نمایند؛ و وقف بعد از قبض، لازم است و در این جهت فرقی بین سهام و غیر آن نیست. ۷۹/۱۰/۲۳

(س ۱۴۹) آیا امتیاز تلفن را به تنهایی و بدون اینکه چیز دیگری همراه آن باشد می توان وقف کرد؟

ج — جایز و صحیح است. ۷۴/۴/۶

### سوم. نیت «وقف» توسط واقف

(س ۱۵۰) اگر اشیایی مانند فرش، یا پول اشخاص مختلفی، مشترکاً خریداری شود و نیت بعضی از افرادی که پول داده اند، وقف بوده و نیت بعضی تملیک، آیا وقف حساب می شود یا تملیک؟

ج — باید موقوفه حساب نمود. ۷۴/۸/۱۱

(س ۱۵۱) اشیایی که به مسجد داده می شود، ممکن است گاهی با عنوان وقف و گاهی با عنوان تملیک باشد، آیا احکام شرعی هر کدام از این دو مورد، مختلف است؟ لطفاً فرق آنها را به طور کلی در مورد مسائل فرق الذکر مرقوم فرمایید.

ج — ظاهراً فرقی نباشد، چون نظرها غالباً، بلکه دائماً بر وقف است. آری، اگر کسی با توجه به تفاوت، ملک مسجد نماید، ثمره اش در معامله، فروش و تبدیل به چیز دیگر با اجازه مجتهد عادل، ظاهر می شود و منوط به مسوغ هایی که در وقف، معتبر است، نمی باشد. ۱۷

۷۴/۱/۱

(س ۱۵۲) چیزی که قبلاً به مسجد داده شده است، اگر ندانیم که وقف مسجد شده یا تملیک، چه باید کرد؟

ج — مقتضای احتیاط، ترتیب آثار وقفیت بر مسجد است. ۷۴/۸/۱۱

### چهارم. قصد قربت

(س ۱۵۳) شخصی به منظور محروم کردن وراثت، زمین و باغ های خود را وقف امام حسین (علیه السلام) کرده است. آیا این وقف، تحقق پیدا می کند یا خیر؟ آیا در وقف خاص یا عام، قصد قربت لازم است، با توجه به اینکه واقف با هدف محرومیت وراثت از ارث، چنین وقفی را انجام داده است؟

ج — اگر شرایط وقف که یکی از آنها قبض می باشد، تحقق پیدا کند، وقف صحیح است؛ گرچه خلاف مرتکب شده، یعنی ورثه را محروم نموده است. آری، اگر وصیت به وقف نماید، نسبت به زاید بر ثلث، احتیاج به اجازه ورثه دارد؛ و در وقف، قصد قربت شرط نیست. ۷۷/۳/۱

### پنجم. اجرای صیغه و تنظیم وقف نامه

(س ۱۵۴) آیا لازم است صیغه وقف را به عربی یا فارسی بخوانند؟ یا صرف قصد و نیت بر وقف کافی است؟

ج — در وقف خواندن صیغه به فارسی یا عربی شرط نمی باشد و همین قدر که نیت وقف نموده باشد و عملی مناسب با وقف، با اجازه واقف و یا ناذر مثل نماز در مسجد، یا عزاداری در حسینیه، یا روی فرشی که برای عزاداری تهیه شده انجام بگیرد، کافی است. ۳/۲۸

۷۸

(س ۱۵۵) اگر کسی مال خود را به سبب وصیت، وقف مستمندان کند، آیا تحقق چنین وقفی منوط به قبول حاکم است یا خیر؟

ج — قبول در وقف، هر چند برای جهات عامه شرط نیست، لیکن وقف بدون قبض، مانند عقد جایز است و نسبت به مازاد بر ثلث، قبل از قبض، منوط به اجازه ورثه است. ۷۴/۲/۱۰

(س ۱۵۶) حدود صد سال قبل قطعه زمینی جهت دفن اموات مسلمین تعیین شد و بیش از پنجاه سال است که میت در آن دفن نمی شود. طبق شیاع اهالی محل و فتوای بعضی از مراجع، قبرستان مورد نظر، وقف معاطاتی است. در قسمتی از قبرستان در سنوات گذشته مدرسه ای احداث گردیده، با توجه به اینکه قبرستان موقوفه، متروک گردیده است و آثار قبور از بین رفته است و با عنایت به نیاز اهالی به مسجد برای انجام فرایض الهی، آیا اهالی می توانند در گورستان مذکور يك باب مسجد احداث نمایند یا خیر؟ اگر نمی توانند آیا با پرداخت قیمت گورستان، احداث مسجد درست است یا نه؟

ج — وقف معاطاتی مانند وقف با صیغه، درست و صحیح است، لیکن به طور کلی، اگر عین موقوفه ای از حیث انتفاع در آنچه برای آن وقف شده افتاد — همانند مفروض در مورد سؤال و یا مثل آب انباری که مورد استفاده قرار نمی گیرد — متولی موقوفه می تواند آن عین را اجاره دهد و اجرتش را در غرض واقف مصرف نماید، و اگر متعارفاً اجرت آن ناچیز است یا افراد اجاره نمی کنند، می تواند آن را بفروشد و در مورد غرض واقف مصرف نماید. ۸۳/۸/۲۹

(س ۱۵۷) ۱. آیا وقف نامه های عادی نافذ است یا خیر؟

۲. افرادی که پس از اجرای مفاد وقف نامه و تصرف به وقف، ادعای وراثت و یا اعتراض دارند، ادعا و اعتراض آنها چه حکمی دارد؟

ج — هر چیزی که وقف بودنش و به قبض وقف دادن آن با اطمینان و حجّت شرعیّه ثابت گردد، اعمّ از اینکه دارای وقف نامه عادی باشد یا غیر آن، همه آثار وقف بر آن بار می شود و خود واقف و دیگران نمی توانند آن را بفروشند و کسی هم از آن ارث نمی برد، مگر در موارد خاص که فروختن آن اشکالی ندارد و عادی بودن وقف نامه و یا وقف کتبی، مضرّ به وقفیت نمی باشد. ۸۰/۵/۲۹

ششم. قبض

(س ۱۵۸) شخصی که دارای زن و چهار فرزند، يك پسر و سه دختر بوده فوت کرده، شخص مزبور دارای خود را که به نرخ روز دو میلیون تومان می باشد هشتاد درصدش را وقف اولاد ذکور نموده که از درآمد آن فقط در بعد از ظهرهای نیمه شعبان هر سال روضه خوانی نمایند که هزینه روضه خوانی پنج هزار تومان بیشتر نیست. وصیت نامه شخص فوت شده پس از گذشت هجده سال از طرف پسر به رؤیت مادر و خواهران رسیده که مورد اعتراض و اختلاف در بین آنان گردیده است. آیا شخص فوت شده با داشتن زن و فرزند می توانسته بیش از هشتاد درصد اموال خود را وقف کند یا خیر؟ ضمناً فرزند ذکور شخص فوت شده بعد از گذشت چهار روز از مرگ پدر در محل حاضر گردیده و در زمان حیات پدر هم در محل نبوده که مطابق با وصیت نامه، املاک پدر در اختیارش قرار گیرد یا به قبض او در آید و هیچ امضا و اثر انگشتی در ذیل وصیت نامه از او دال بر تحویل وقف نیست، حکم شرعی را مرقوم فرمایید؟

ج — چون در صحت وقف، قبض موقوف علیهم یا متولی آن شرط است، بنابراین، اگر در هنگام حیات واقف به قبض متولی وقف یا متولیان داده نشده باشد و تحویل آنها نگردیده و خود میت هم در زمان خودش عمل نموده، وقف من رأسه باطل است، و اما اگر وصیت نموده که بعد وقف نمایند، وصیت او نسبت به يك سوم از اموالش نافذ است و بقیه، حقّ ورثه می باشد. ۷۸/۲/۲۷

(س ۱۵۹) اهالی شهرکی جهت احداث مسجد از اداره اوقاف، زمینی درخواست نمودند. شهرداری نیز قطعه زمینی را برای احداث مسجد بنام مبارکه حضرت زهرا(علیها السلام) هدیه نموده، مشروط بر اینکه در مدت قرارداد، اهالی شهرک نسبت به شروع عملیات ساختمان مسجد اقدام نمایند. به همین منظور توسط امام جمعه موقت، کلنگ زده شد و با حضور مسئولین شهر و اهالی شهرک افتتاح انجام گردید و پی کنی و خاک برداری صورت گرفته است و به علت فصل زمستان و عدم فصل کاری به همان صورت باقی مانده است. آیا با این عمل، زمین مورد نظر، مسجد محسوب می شود یا خیر؟ و یا شهرداری می تواند لغو قرارداد نماید یا خیر؟

ج — اگر کسی ملکی را وقف مسجد نماید، بعد از آنکه واقف یا کسی که صاحب اختیار شرعی آن می باشد به قصد واگذار کردن، اجازه دهد که در آن نماز بخوانند، همین که يك نفر در آن نماز بخواند، وقف صحیح و محقق شده است؛ و محض کلنگ زدن و ایجاد ساختمان برای مسجدیت، وقف با آن لازم نگشته و واقف می تواند برگرداند؛ چون در لزوم وقف، قبض و اقباض معتبر است که آن هم یا باید با قبض حاکم باشد و یا متولی وقف و یا شخصی در آن مکان با اجازه واقف نماز بخواند تا نماز در مسجد خوانده شده باشد و قبض، محقق شده باشد. ۸۳/۵/۲۹

(س ۱۶۰) در تحقق وقف، قبض را شرط می دانند. در وقف باغ یا نخل خرما برای امام حسین(علیه السلام)، قبض چگونه تحقق پیدا می کند؟

ج — قبض وقف به قبض متولی است، و با نبود متولی، قبض حاکم شرع یعنی مجتهد جامع الشرائط معتبر است. ۷۷/۳/۱

(س ۱۶۱) شخصی دو دانگ مشاع از ملکی را وقف عام نموده، و تولیت آن را در زمان حیات برای خود قرار داده است و شش سال بعد از تاریخ وقف نامه فوت نموده است. واقف در زمان حیات خود عواید ملك مزبور را شخصاً استفاده نموده و هیچ گاه صرف موضوع وقف ننموده است. آیا می توان بدین اعتبار، قبض را محقق ندانسته و با توجه به فوت واقف، آن را باطل فرض کرد؟

ج — در وقفی که واقف خود را متولی مادام الحیات قرار داده، گرچه عدم تحقق قبض وقف — با فرض عمل نمودن به وقف و صرف نمودن عواید آن در مصارف وقف مخصوصاً در وقف بر جهات عامه که شرطیت قبض آن، محل بحث است — مشکل به نظر می رسد بلکه ممنوع است؛ چون عدم عمل غایه الامر می تواند کاشف از عصیان باشد، کما اینکه می تواند کاشف از عدم قصد قبض عین به عنوان متولی هم باشد. اما احتمالی که در این گونه موارد وجود دارد شبهه عدم وقفیت است، و اینکه غرض واقف، وقف بعد از موت بوده و فکر می کرده با انشای وقف فعلی، وقف در آن وقت؛ یعنی زمان بعد از موت محقق می شود. بنابراین، رضایت به وقف در زمان حیات نداشته و رضایت، متعلق به زمان بعد از حیات بوده؛ پس وقتی که به وقف در آن، راضی بوده انشا نشده، و وقتی که به وقف آن انشا نموده، مورد رضایت نبوده و در وقف، رضایت جزء شرایط صحت است، کما اینکه با شبهه هم به دلیل عدم احراز وقف صحیح، آثار آن بار نمی شود؛ قضائاً لزوم احراز الشرط و اصالة بقاء المال علی ملك المالك و اصالة عدم الوقیة، و بالجمله شبهه مخالفت با قاعده «العقود تابعة للقصد» وجود دارد و اگر کسی از نحوه برخورد واقف متولی — که منافع وقف را صرف در مصارفش ننموده — اطمینان به عدم مطابقت چنین وقفی با «العقود تابعة للقصد» پیدا کرد، آثار وقف را نمی تواند مترتب نماید، کما اینکه با شك در این معنا هم به حکم اصول گذشته، وقفیت ثابت نمی شود. ۷۸/۹/۶

(س ۱۶۲) این جانب در حالت عصبانیت، که بر اثر درگیری با فرزندانم برایم پیش آمده بود، خانه مسکونی ام را وقف کردم، اما بعد از مدتی پشیمان شدم، البته صیغه وقف جاری شده و سند هم به نام اوقاف صادر شده است، آیا این وقف صحیح است یا خیر؟

ج — عصبانیت مانع از صحت وقف نمی باشد، چون آنچه در امثال وقف از عقود و ایقاعات، معتبر است، اختیار و رضایت به مثل وقف می باشد؛ یعنی رضایت به عقود و ایقاعات، نه طیب نفس که در جواز اکل، معتبر است خلاصه آنکه دو نحو رضایت در فقه داریم:

۱. رضایت به عقد و تجارت و معامله و وقف، ولو با طیب خاطر نباشد؛
۲. رضایت در جواز تصرف دیگران در مال غیر، معتبر است و آن رضایت و طیب نفس به تصرف می باشد، و لذا گفته شده: «المأخوذ حیاً کالمأخوذ غصباً» و در امثال مفروض سؤال یعنی وقف یا هر معامله دیگر با عصبانیت، رضایت معتبر وجود دارد. آری، رعایت بقیه شرایط وقف، امر دیگری است که لازم است. ۷۸/۷/۱۶

هفتم. سایر شرایط

(س ۱۶۳) در محدوده گورستان عمومی شهری، افرادی باغی را به عنوان گورستان در مکانی نزدیک به مناطق مسکونی در نظر گرفته و اقدام به دفن اموات نموده اند، که این اقدام آنان موجب نارضایی ساکنین محل شده است. با عنایت به مخالفت شهرداری با احداث این گورستان و عدم موافقت مردم با آن، خواهشمند است نظر مبارک را در مورد احداث این گونه گورستان ها و تدابیر اموات در آنها بیان فرمایید.

ج — وقف زمین برای گورستان که باعث اذیت و صدمه خوردن به افراد ساکن در اطراف آن باشد، به حکم لاضرر و لاضرار، باطل است، و قصد و نیت خیر افراد، نباید موجب ضایع شدن حقوق دیگران مخصوصاً همسایه ها گردد. آری، اگر زمین قبلاً وقف گورستان شده و مرده نیز در آن دفن شده، ساخت و سازهای بعدی که با توجه به گورستان بودن زمین مزبور انجام شده، نمی تواند مانع از عمل به وقف شود، چون صاحبان ساختمان ها و ساکنین محل، خود اقدام به ضرر نموده اند. به هر حال رعایت مقررات شهرداری ها که به نفع جامعه و جلوگیری از ضرر و زیان به افراد باشد، لازم است و تخلف از آن به خاطر نظم جامعه و عدم تضییع حقوق دیگران، حرام است. ۷۹/۴/۱۶

## باب دوم: خارج نشدن مال موقوفه از وقفیت (دوام وقف)

(س ۱۶۴) در باب احداث يك باب مسجد، ایهاماتی موجود است که راهنمایی و ارشاد حضرتعالی راه گشا خواهد بود. در اردیبهشت سال ۱۳۵۸ در حضور مالک و اهالی محل، قطعه زمینی به شماره پلاک ثبتی ۲۲۲ به مساحت ۶۳۰ متر مربع جهت احداث مسجد تخصیص داده شد و صیغه وقف هم صادر گردید، لیکن عملاً به لحاظ اینکه سازمان زمین شهری، پلاک مذکور را برابر ماده ۱۲ قانون زمین شهری موات اعلام نموده بود و مالک آن هم در ایران نبود تا بتواند به موقع اعتراض نماید، لذا سند مالکیت به نام دولت صادر شد و احداث مسجد در پلاک موصوف، مقدور نگردید. در مهر ماه همان

سال، اهالی و مالکین همان محل پلاک ۳۸۴ به مساحت ۴۰۵۳ متر مربع را برای احداث مسجد و دو باب مدرسه، منظور و در همان سال ۱۳۵۸ مسجد و یک باب مدرسه و سه مورد تجاری با کمک اهالی ساخته شد که اینک بوسیله اداره اوقاف و هیئت امنا اداره می شود. اداره اوقاف به دلیل اینکه مالک زمین پلاک ۲۲۲ نبود تا بتواند به نظریه کمیسیون اعتراض نماید، و از طرفی برای احداث ساختمان اداری به قطعه زمین مزبور نیاز داشت، لذا پس از یک سلسله مذاکره با سازمان مسکن و شهرسازی، پلاک ۲۲۲ را به مبلغ بیست و یک میلیون و پانصد و هشتاد هزار ریال خریداری نمود. اینک با عرض مراتب فوق سؤال شرعی از حضورتان این است:

۱. با اعلام نظریه کمیسیون ماده ۱۲ قانون زمین شهری و صدور سند مالکیت به نام دولت و اعلام موات بودن زمین پلاک ۲۲۲، آیا موضوع وقفیت آن منتفی گردیده است یا خیر؟

۲. در صورت منتفی بودن مسئله وقفیت، آیا احداث ساختمان اداره اوقاف در زمین مذکور، با اشکال شرعی رو به رو است یا نه؟

۳. در صورت بقای زمین به وقفیت، با توجه به اینکه جهت وقف و نظر واقف، ساختن مسجد در محل بوده و هفده سال است مسجد در نزدیکی همان محل ساخته شده است، از زمین نامبرده چه استفاده ای مقدور است و تکلیف معامله خرید زمین چه صورتی دارد؟

ج — زمینی که از طرف مالک برای مسجد وقف گردد و صیغه وقف خوانده و به قبض مجتهد جامع الشرایط داده شود، و یا ولو یک نماز در آن به عنوان مسجد خوانده شود و یا متولی، قبض نماید، اگر زمینی دایر (محمیات) و یا بایر بوده، هیچ چیزی وقفیت آن را از بین نمی برد و تصرف برخلاف وقف در آن هم، غیر جایز است و «الوقوف تکنون علی حسب مایوقفها اهلها»<sup>۱۱</sup> و اگر صیغه، خوانده شده؛ ولی قبض به یکی از انحای سه گانه مذکوره تحقق پیدا نکرده، زمین به ملک مالک باقی می باشد و آثار مال غیر بر آن مترتب است، چون قبض در وقف، شرط صحت آن است، پس بدون آن وقف حاصل نشده و ملک به ملکیت صاحبش باقی است، لذا کله در زمین زنده و بایر؛ و اما اگر زمین موات بوده و حیازت هم نشده، وقف آن هر چند برای مسجد باشد باطل است، چون در اختیار او نبوده تا بتواند وقف نماید، اما اگر حیازت کرده بوده، در حکم ملک است و وقفش صحیح می باشد، و ناگفته نماند که تشخیص انواع مذکوره با مکلفین و متصرفین است و هر کسی با تشخیص مورد، حکمش را از احکام کلیه مذکوره می یابد. ۷۶/۱۰/۱

(س ۱۶۵) در خصوص قریه موقوفه ای که یک قسمت آن، مرتع و زمین موات بوده بفرمایید آیا قسمت های دایر و احیا شده که مطابق نظر کارشناس بعداً به موات تبدیل شده و به صورت موات بالعرض می باشد، از شمول وقفیت خارج گردیده یا خیر؟

ج — موات بالعرض، حکم قبل از موات آن را دارد و موات آن بالعرض، سبب تغییر نمی گردد. آری، اعراض مالک باعث خروج از ملک او می باشد. ۷۶/۸/۲

## باب سوم: اثبات وقف — اختلاف در وقفیت ترجمه

(س ۱۶۶) مؤسسه ای به نام مهدیه با ترکیبی از مسجد، دارالایتم، درمانگاه، به کمک عموم ساخته شده و قبل از انقلاب مورد استفاده عموم بوده، ولی اکنون جمع قلیلی می خواهند به نام خود سند بزنند و می گویند وقف نیست، اما در مقابل، جمع کثیری از همان افراد می گویند وقف می باشد. با توجه به اینکه تا کنون از این مؤسسه در زمینه اهداف مزبور استفاده شده بفرمایید آیا وقف محسوب است یا خیر؟ و آیا می توانند سند به نام عده قلیلی از آن جمع کثیر بزنند یا نه؟

ج — جواز تصرف در هر مالی تابع ملکیت است و ظاهر حال در مفروض سؤال، مهدیه با ترکیبی از مسجد و دارالایتم برای وقفیت است، و وقفی که به قبض موقوف علیهم داده شود و در تصرف وقف در آمده است، واقف هم نمی تواند تغییر دهد چه رسد به دیگران.

۸۱/۵/۲۳

(س ۱۶۷) قناتی همراه با مقداری زمین کشاورزی موجود می باشد که توسط پدران صاحبان فعلی آنها آباد شده است. از حدود پنجاه سال پیش تا کنون، اداره اوقاف با استناد به اینکه اینجا وقف حضرت علی (علیه السلام) می باشد، هر ساله مبالغی به عنوان مقرری از مردم دریافت نموده، لیکن حدود دوازده سال پیش وقتی به اداره اوقاف مراجعه کردیم تا سند وقف نامه این املاک و قنات را نشان بدهند، متوجه شدیم که هیچ سندی مبنی بر موقوفه بودن ملک فوق، موجود نیست و تنها گفته اداره اوقاف این است که چون قبلاً حکم وقف را داشته، اکنون هم موقوفه می باشد، با این توضیحات بفرمایید:

۱. آیا املاک و قنات مذکور، مجهول المالك می باشد یا متعلق به کشاورزان است؟

۲. تا زمان تعیین تکلیف به چه صورت می توانیم از این املاک استفاده نماییم؟ آیا اجازه حاکم شرع یا اداره اوقاف لازم است یا خیر؟

ج — ید اداره اوقاف در زمان های سابق که با گرفتن مقرری هر ساله ثابت است، حجت بر وقفیت می باشد؛ و باید حسب نظر متولی یا اجازه از مجتهد جامع الشرایط و یا نماینده او ولو در اوقاف، اجاره و مورد تصرف قرار گیرد. ۷۷/۳/۲۹

(س ۱۶۸) اراضی موقوفه و قبرستان های قدیمی که به نحوی اسناد وقفی آنها از بین رفته است، آیا وقفیت موارد فوق با شهادت مردم ثابت می شود؟

ج — اگر موجب اطمینان باشد، کفایت می کند و وقفیت ثابت می گردد.

(س ۱۶۹) با توجه به اینکه اکثر موقوفات، مربوط به زمان های گذشته است، بعضی از آنها وقف خاص است و بعضی موقوفات عام، صحت شرعی این گونه موقوفات چگونه مشخص می شود؟ آیا موقوفاتی که اصل وقف نامه یا اجاره نامه [آن] به تأیید علمای شیعه رسیده و سازمان اوقاف و امور خیریه نیز آن را تأیید نموده، محکوم به صحت است یا نه؟

ج — آنچه را که مردم به عنوان وقف تلقی می نمایند وقف می باشد، و شهرت بین مردم همانند مهر و امضای علما و افراد مورد اعتماد، برای اثبات وقفیت کافی است. ۷۷/۱۲/۲۴

(س ۱۷۰) قطعه زمینی از فردی خریدم که در آن ساختمان بسازم و فروشنده به بنده گفت که زمین وقفی نیست و الآن او فوت کرده، بعضی می گویند زمینی که از فلاں خریده ای وقفی می باشد (البته يك قسمت آن وقفی است یعنی تمام زمین وقفی نمی باشد)، با این توضیح، بفرمایید آیا می توانم در آن زمین ساختمان بنا کنم یا خیر؟

ج — هر چیزی که در اثر شهادت دیگران یا از طریق دیگر یقین به وقف بودنش پیدا شد، فقط تصرفاتی که واقف برای آن جهات، وقف نموده با اجازه متولی وقف در آن جایز می باشد که «الوقوف تکون علی حسب ما یوقفها اهلها»<sup>۱۲</sup> و تصرفات دیگر، غیر جایز و حرام است. ۷۸/۶/۱۱

(س ۱۷۱) در یکی از ادارات اوقاف وقفنامه ای پیدا شده مبنی بر اینکه خانمی ۱۲۷ سال قبل، دویست هکتار زمین را با جهات معین وقف کرده است، البته بعضی از خطوط وقفنامه خوانا نیست. حدود ۲۷ سال قبل چند نفر استشهاد محلی نوشتند و شهادت دادند که زمین تحت تصرف افراد، آن طور که از پدرانشان شنیده اند وقف است و الآن بعضی از شاهدان در قید حیات هستند، لیکن کسانی که ملک در تصرف آنهاست، منکر وقف هستند. ضمناً دولت حدود سی سال قبل همین زمین را به افرادی فروخته و سند داده است. آیا وقفیت زمین با وجود وقفنامه و شهادت افراد به اینکه از پدرانشان شنیده اند که زمین وقف بوده، ثابت است یا نه؟

ج — هر چیزی که وقف بودنش با اطمینان یا حجت شرعی ثابت گردد، همه آثار وقف بر آن بار می شود و خرید و فروش آن هم باطل و کَانَ لَمْ یَكُنْ می باشد و باید اجرت المثل را در جهتی که واقف، معین کرده صرف نمود که «الوقوف تکون علی حسب ما یوقفها اهلها»، و ضمانت وقف هم به عهده کسی است که متصرف در آن بوده است، و اگر از دنیا رفته، بدهکار می باشد و مانند بقیه دیون، بر ارث و وصیت، مقدم است، و حکم محکمه هم واقع را تغییر نمی دهد. بنابراین، عالم به وقف باید به وظیفه خودش عمل نماید؛ و ناگفته نماند که محض گفتن افراد، تا اطمینان نیآورد، حجت شرعی بر وقف بودن نیست. ۷۵/۲/۲۰

## باب چهارم: احکام و آثار وقف

یکم. عمل به وقف — مصرف موقوفه

(س ۱۷۲) از عایدات زمین موقوفه ای، سالی ۲۷ کیلوگرم گندم بین نه نفر خادم حسینیه تقسیم می کرده اند. اخیراً متولی وقف اعلام نموده که پول آن را به صندوق صدقات داده است. آیا پرداخت وجه مذکور به صندوق خیریه و صدقات، اشکال دارد یا خیر؟

ج — چنانچه واقف، مصرف موقوفه را معین نموده و موقوف علیهم موجود هستند، متولی وقف حق تغییر و تبدیل ندارد و نظر واقف محترم است «الوقوف تکون علی حسب ما یوقفها اهلها» و اگر متولی وقف خیانت کند و عایدات آن را به مصرفی که معین شده نرساند، توییش ساقط است و باید متولی دیگری منصوب شود. ۷۷/۹/۲۴

(س ۱۷۳) شخصی بیست سال قبل تعدادی نخل خرما را وقف نمود تا درآمد آن صرف عزاداری امام حسین (علیه السلام) شود. در حال حاضر درآمد حاصل از آن بیشتر از مخارج مراسم عزاداری در آن روستاست. آیا می توان مبلغ باقی مانده را در ساخت حسینیه متروکه هزینه کرد؟ یا باید در جاهای دیگر خرج مراسم عزاداری نمود؟

ج — باید در جاهای مجاور آنجا خرج عزاداری شود؛ چون اقرب به غرض واقف است. ۷۶/۱۲/۱۸

(س ۱۷۴) ملکی متعلق به مرحوم پدر این جانب بوده که مدت سی سال اجاره آن را وقف مراسم عزاداری امام حسین (علیه السلام) نموده است، که پس از بیست و دو سال از اجاره آن، این ملک توسط شهرداری تخریب گردیده است. آیا در خصوص هشت سال باقی مانده، با توجه به دریافت وجه ملک از شهرداری چیزی بر ذمه وراثت می باشد یا خیر؟

ج — باید حداقل مال الاجاره فرضی آن ملک در مدت باقی مانده، هر سال به مصرف معین شده برسد؛ چون عمل به تحبیس در حد قدرت، واجب می باشد و «مالایدرک کله لایترک کله»، و نمی توان با فرض اینکه پول ملک خراب شده را که نحوه ای از وجود اعتباری ملک است و دارای منافع می باشد نادیده گرفت و نمی توان چنین فرض نمود که ملک محبوس به طور کلی از بین رفته باشد. ۱۲/۱۴/

۷۶

(س ۱۷۵) بلندگویی وقف مسجد شده است، به علت تعمیر مسجد، بلندگو را به خانه آوردم تا تعمیر مسجد تمام شود. آیا می توانم در خانه با آن بلندگو اذان بگویم؟

ج — جایز نیست؛ چون وقف بر اذان گفتن در مسجد است. ۷۷/۳/۱

(س ۱۷۶) روستایی دارای یک صد خانوار است، با کمک اهالی روستا، کتابخانه کوچکی تأسیس نمودم. تا مدتی قبل که جمعیت روستا زیاد بود و جوانان ساکن بودند، از کتب و قرآن ها استفاده می کردند؛ ولی به علت مهاجرت روستاییان، مخصوصاً جوانان با سواد و اهل مطالعه، الان کتاب ها بدون استفاده باقی مانده و کسی نیست تا از آنها استفاده کند. با توجه به اینکه کتب فوق وقف برای کتاب خانه مسجد می باشد، آیا می توان آنها را به مسجد روستا یا شهری که نیاز به کتاب دارد، انتقال داد؟ آیا می توانم برای استفاده به کتاب خانه شخصی خودم انتقال دهم؟

ج — انتقال به کتاب خانه مسجد دیگر نه تنها مانعی ندارد، بلکه به خاطر ضایع نشدن وقف، لازم است؛ اما انتقال به کتاب خانه شخصی ولو برای مطالعه باشد، جایز نیست؛ چون وقف برای کتاب خانه مسجد بوده است. ۷۶/۷/۱۴

(س ۱۷۷) آیا خارج نمودن مهرهایی که در مساجد وجود دارد برای اقامه نماز جماعت در منزل، جایز است؟

ج — جایز نیست. ۷۷/۵/۹

(س ۱۷۸) شخصی درآمد باغ خود را وقف نموده تا در بیست و هشتم صفرالمظفر به اهالی روستا که ۱۵۰ خانوار هستند، نهار داده شود. اکنون درآمد باغ از مخارج نهار بیشتر است. بفرمایید درآمد مازاد را در چه راهی باید مصرف نمود؟

ج — باید کیفیت وقف معلوم شود که آیا قصد و نیت واقف این بوده که تمام درآمد به مصرف نهار برسد، و یا فقط مخارج نهار آن روز از درآمد باغ تأمین گردد؛ که در صورت اول تمام درآمد باید در ایام سوگواری و لیالی بیست و هشتم ماه صفر و ایام بعد از آن صرف نهار و شام گردد و در صورت دوم، مازاد بر مخارج معین شده مربوط به ورثه واقف است. ۷۷/۲/۲۰

(س ۱۷۹) آیا استفاده از وسایل هیئت عزاداری امام حسین (علیه السلام)، برای مصارف شخصی (مراسم ترحیم یا عروسی) جایز است یا خیر؟ آیا برای این عمل احتیاج به گرفتن اجرت (کرایه) می باشد یا خیر؟ لازم به یادآوری است که اشیای وقفی و اهدایی به هیئت، قابل تفکیک نیست.

ج — جایز نیست. آری، می توان نسبت به آنچه در آینده تهیه می شود، تذکر داد که برای اعم از عزاداری وقف شود، هر چند با شرط اجرت برای مجالس غیر عزاداری باشد. ۷۷/۳/۲۶

(س ۱۸۰) آیا می توان از ظروفی که افراد خیر برای مسجد و به منظور برگزاری مراسم عزاداری تهیه نموده اند، در منازل نزدیک مسجد که مجالس مختلفی دارند، مورد استفاده قرار داد؟ همچنین آیا جایز است از بلندگوی مسجد در مراسمی که در خارج از مسجد برگزار می گردد، استفاده نمود؟

ج — اگر برای عزاداری در مسجد باشد، جایز نیست، کما اینکه بلندگوی مسجد هم که برای مسجد است، نمی توان در جای دیگر از آن استفاده نمود. ۷۷/۵/۹

(س ۱۸۱) قرآن هایی که مردم وقف مساجد می کنند، آیا می توان در مراسم احیای شب های قدر مورد استفاده قرار داد؟

ج — استفاده از قرآن هایی که داخل مساجد است برای مراسم احیا در داخل مساجد، مانعی ندارد؛ هر چند واقف برای مجلس ترحیم وقف کرده باشد. ۷۸/۵/۲۸

(س ۱۸۲) اجناسی که برای مسجد خریداری و یا به صورت هدیه و نذر و وقف داده می شود، آیا می توان در مناسبت های مختلف (نماز عید فطر و نماز ظهر عاشورا...) در خارج از مسجد و در محدوده مسجد مثل خیابان استفاده کرد؟

ج — آری، می توان، چون استفاده در محدوده وقف است. ۷۸/۳/۲۸

(س ۱۸۳) باغی با ۴۰ اصله درخت خرما وقف امام حسین (علیه السلام) شده است. در جریان جنگ تحمیلی، تمام این نخل ها سوخته و از بین رفته است. لطفاً وظیفه متولی را در قبال زمین مورد وقف بیان فرمایید.

ج — اگر بتوان با احیا، غرض واقف را تأمین نمود، باید احیا نمود؛ و گرنه با اجاره دادن و صرف مال الاجاره در غرض واقف، وظیفه شرعی انجام گرفته است. ۷۷/۳/۱

(س ۱۸۴) فرد خیری قطعه زمینی را برای حسینیّه وقف نموده است. اکنون با توجه به اینکه آن منطقه، علی رغم جمعیت زیاد، فاقد درمانگاه است، هیئت امنای این حسینیّه قصد دارند این زمین را در سه طبقه بنا کنند و طبقه همکف را حسینیّه و زیرزمین را درمانگاه و طبقه فوقانی را کتابخانه نمایند. حکم شرعی آن چیست؟

ج — ساختن طبقات متعدد، برای استفاده های گوناگون در زمینی که وقف برای حسینیّه شده است، اگر به صورتی ساخته شود که مزاحم عزاداری و جلسات روضه خوانی و بقیّه امور عزاداری نباشد، جایز است؛ لیکن باید در اسناد، مدارک، و زبان ها، تابلو و...، عنوان حسینیّه بر همه طبقات اضافه شود؛ به این نحو که مثلاً به طبقه درمانگاه گفته شود: درمانگاه حسینیّه؛ ناگفته نماند اضافه شدن عنوان حسینیّه به عناوین طبقات برای آن است که معلوم باشد همه چیز حق حسینیّه است و در مسیر وقف برای حسینیّه این گونه امور انجام گرفت. ۷۶/۳/۱۶

(س ۱۸۵) بیش از یک صد سال قبل زمینی در محدوده شهری به منظور مصارف خیریه مانند بیمارستان، مدرسه، زائر سرا و... وقف عام شده؛ ولی در حال حاضر از وضعیت کشاورزی به ساختمان های مسکونی تبدیل شده است. اهالی مسجدی را در حدود سی سال قبل با خشت و گل و چوب ساخته اند که در اثر برف و باران و متروک ماندن، تخریب شده و از صحن و حیاط همان مسجد، جهت احتراز از تعریض خیابان، مسجد جدید و آبرومندانه ای تجدید بنا و تأسیس گردیده است. با توجه به اینکه مسجد قبلی فعلاً به صورت نامناسبی قرار گرفته و زمین آن نیز به منظور امور دیگری وقف شده، آیا می توان پس از عقب نشینی و تعریض خیابان، در قسمت باقی مانده زمین، برای امور خیریه همین مسجد، تأسیساتی ایجاد کرد یا خیر؟

ج — آری، چون همه تصرفات حلال و جایز در مساجد، تا مزاحم نمازگزاران نباشد جایز است؛ لیکن زمین مسجد از مسجد بودن در فرض مذکور خارج نشده و احکام مسجد را دارد. ۷۶/۵/۵

(س ۱۸۶) قطعه زمینی وقف گردیده تا در آمد حاصل از آن، به مصرف سوخت بخاری حسینیّه اختصاص یابد. بعد از گذشت سی سال از عمل به وقف، هیئت امنای مسجد متقاضی پرداخت هزینه برق مصرفی مسجد شده اند. آیا می توان به جای پرداخت پول برای خرید نفت، قبض برق حسینیّه را پرداخت نمود؟

ج — چنانچه امروزه زمینه مصرف سوخت نفت وجود ندارد و روشنائی حسینیّه به وسیله برق و گاز تأمین می شود، پرداخت پول برای قبض برق و گاز مصرفی، مانعی ندارد. ۷۷/۹/۲۴

(س ۱۸۷) آیا از پولی که برای امور خیریه وقف شده، می توان در مسائل فرهنگی مثل کلاس های قرآن، اردوی زیارتی قم و مشهد و... استفاده کرد یا خیر؟

ج — با فرض اینکه امور خیریه می باشند، مصرف نمودن جایز است. ۷۶/۵/۲۹

(س ۱۸۸) در مدرسه علمیه موقوفه واقع در طبقه فوقانی مسجدی، حدود هجده سال است فعالیت هایی از قبیل خیاطی، گلدوزی، عکاسی، قالی بافی، تزریقات و... به عمل می آید. نظر به اینکه در وقف نامه مکان ذکر شده برای مدرسه علوم دینی وقف شده است، آیا چنین فعالیت هایی مشروع بوده است؟ همچنین استمرار فعالیت های ذکر شده چگونه است؟

ج — عمل بر خلاف وقف جایز نیست، و اگر جایی برای مدرسه علمیه وقف شده، استفاده برای گلدوزی و غیر آن، غیر جایز است و مانند بقیّه مدارس باید در اختیار طلاب علوم دینی قرار گیرد. ۷۶/۷/۴

(س ۱۸۹) آیا برای تأسیس و بنای مراکز تفریحی — ورزشی مورد نیاز جامعه، از مال زکات، موقوفات عامّه و یا وجوهات شرعیّه می توان هزینه کرد؟

ج — از زکات مانعی ندارد؛ چون یکی از مصارف آن مطلق امور خیریه و عام المنفعه است، اما از موقوفات، تابع وقف نامه و مستفاد از عبارات آن با توجه به قرائن و دخالت زمان و مکان در آن می باشد؛ و اما از وجوهات، تابع اجازه از مجتهد جامع الشرائط است. ۹/ ۷۸/۵

(س ۱۹۰) آیا می توان یک قسمت از شبستان واحد را برای مسجد و قسمت دیگر آن را برای حسینیه در نظر گرفت؟

ج — مانعی ندارد و تابع کیفیت وقف از سوی واقف در ابتدای کار است؛ «الوقوف تکون علی حسب ما یوقفها اهلها ان شاء الله». ۲۷/ ۷۸/۲/

(س ۱۹۱) سال ها قبل جدّ ما مقداری از ملک خود را وقف نموده، لیکن وقف نامه ای وجود ندارد، در حال حاضر، وراثت ضمن قبول وقف ملک مورد اشاره، قصد عمل به وقف را دارند. آیا می توانند با نیت واقف اولیه، به تنظیم وقف نامه اقدام کنند؟ با توجه به اینکه قصد واقف و نحوه عمل به آن مشخص نیست، آیا می توانیم نحوه عمل به وقف را به دلخواه خود تعیین کنیم؟ (البته در طول این مدت، درآمد ملک وقفی را صرف امور خیریه نموده ایم و ملک در تصرف خودمان بوده). آیا با شرایط فوق تعیین یکی از وراثت به عنوان متولی با توافق همه، صحیح است؟ همچنین با توجه به اینکه زمان وقف، قصد تولیت واقف و عمل به وقف و تحقق آن مشخص نیست، این ملک وقف محسوب می شود یا نه؟ ضمناً در صورتی که وقف نامه تنظیمی با نیت واقف مغایر باشد، آیا وقف محقق می شود؟

ج — هر ملکی که وقف بودنش با اطمینان یا حجّت شرعی ثابت گردد، همه آثار وقف بر آن بار می شود و محض گفتن افراد تا اطمینان نیارود، حجّت شرعی بر وقف بودن نیست؛ و اگر همه وراثت و واقفیت چیزی را قبول کردند و هیچ گونه جهتی هم برای مصرف از طرف واقف، معین نشده باشد، اختیار با خود ورثه است، و هرگونه که بخواهند می توانند وقف نامه را تنظیم و متولی برای ملک وقفی تعیین نمایند و درآمد ملک را در جهتی که احتمال می دهند به مقصود واقف نزدیک تر است مصرف نمایند، و اگر چنین احتمالی نمی دهند در هر موردی که خود صلاح بدانند، مصرف نمایند. ۲۱/۱/۷۹

(س ۱۹۲) زمینی خریداری شده و وقف مسجد شده و به مسجد ضمیمه شده است و چند سال نماز نیز در آن خوانده شده، عده ای به نام هیئت عزاداری، قسمتی از آن مکان را جدا کرده و به عنوان آبدارخانه قرار داده اند و با این کار، در آن قسمت نمی توان نماز خواند. حکم این کار را بیان فرمایید؟

ج — هرگونه استفاده غیر عبادی و تغییر در ساختمان مسجد که با نظر واقف و وقف مخالف باشد، جایز نیست «الوقوف تکون علی حسب ما یوقفها اهلها». آری، اگر واقف در نظرش در وقت وقف بوده است که در قسمتی از زمین مسجد، آبدارخانه که از شئون مسجد است ساخته شود و مزاحمتی هم برای نمازگزاران ندارد، ساختن آبدارخانه مانعی ندارد، لیکن احکام مسجد بر آن مترتب است، چون در زمین مسجد ساخته شده است. ۱۳/۱۱/۸۰

(س ۱۹۳) شخصی املاکی را وقف نموده که درآمد و عایدات آن به مصرف پرورشگاه دختران و پسران برسد. عین عبارت وقف نامه این گونه است که «عایدات آن به مصرف دو مؤسسه خیریه مذکور برسد». و در مورد اذن متولی، عبارت وقف نامه این گونه است: «رأی صوابنمای متولی وقف، نسبت به کیفیت و کمیت ترتیب مخارج و مصارف از هر حیث مستقلاً درون دخالت غیر، مطاع و متّبع و مجری خواهد بود». با توجه به اینکه مطلق مصرف آمده و ظاهراً شامل مصرف فوری بلاواسطه و مصرف با واسطه، مثل خرید ملکی و وقف مجدد و مصرف در همین مورد می شود، باید به مصرف دو محل برسد. متولی موقوفه از عایدات، ملکی خریداری و با شرایط همین وقف، وقف کرده است، آیا این وقف صحیح است یا خیر؟

ج — اگر همه مخارج لازمه مورد موقوفه داده شود و زاید بر آن برای خرید ملکی که منافع آن صرف در همان موقوفه گردد، استفاده شود، مانعی ندارد، چون این نحو از اعمال و خریدها نحوه ای از صرف در موقوفه می باشد که اطلاق تولیت او را هم مانند بقیه اعمال شامل می شود. ۱۰/۱۲/۷۲

(س ۱۹۴) چند سال قبل شخصی باغ خود را وقف نموده تا آن را بفروشند و برای تعمیر ساختمان امامزاده ای مصرف کنند، ولی به علت تعمیر نشدن آن امامزاده، باغ، تحویل یکی از مؤمنین است. آیا درآمد باغ از مال الاجاره آن در چند سال گذشته، به امامزاده تعلق دارد یا ورثه واقف؟

ج — ظاهراً اجرت و درآمد ملک تا فروش نرفته از ورثه است؛ چون وصیت به فروش عین و صرف قیمت آن در تعمیر مکان خاصی (مانند امامزاده که در سؤال آمده است) باعث خروج ملک و عین از ملک مالک، قبل از فروش نیست و نماء و درآمد هم تابع اصل است. ۶/۵/۷۳

(س ۱۹۵) به استحضار می رساند که در برخی از وقف نامه های بقاع متبرکه، اصلاح کلی مرمت و یا عمارت بقعه آمده است. در شرایط فعلی با توسعه محدوده اماکن مذهبی، ساختمان ها بزرگتر شده است و روشنایی شمع به برق و بوریا به فرش تبدیل شده است. با تغییرات انجام شده، آیا لفظ



عمارت بقعه، شامل کلیه مخارج آن آستان مقدس در شرایط فعلی می شود یا شامل آن ساختمان کوچک هنگام تنظیم وقف نامه می شود که در بیشتر جاها از آن ساختمان هم خبری نیست و ترکیب فیزیکی آن عوض شده است؟ خواهشمند است این اداره را ارشاد فرمایید.

ج — اگر نگوییم که عمارت و تعمیر نمودن که به طور مطلق باشد، اعم از تعمیر بنای ساختمان است و شامل هر عملی است که سبب کثرت زائرین و جلب آنان می شود — که آباد کردن معنوی است — و یا اگر نگوییم غرض واقف، هر دو را شامل می شود و اغراض، بر ظواهر الفاظ، مقدم است، لااقل از این جهت که صرف وقف، در مورد وقف امکان ندارد و یا لزومی ندارد، حسب قاعده، صرف در موارد مذکور به خاطر اقریبیت به غرض واقف، مانعی ندارد و جایز است. ۷۵/۴/۲۴

### دوم. تصرف در مال موقوفه

(س ۱۹۶) شخصی در زمین وقفی که چند سال در اختیار داشت، نهالی کاشته بود و الآن این نهال به درختی قابل استفاده تبدیل گشته است و زمین وقفی مذکور از طرف این شخص در اختیار فرزندش قرار داده شده است. آیا این درختان باید صرف امورات وقفی گردد یا خیر؟

ج — اگر خود زمین، وقف بوده که ظاهراً سؤال و مقتضای شک در وقفیت غیر از آن نیز همین می باشد، اشجار غرس شده، ملک غارس و ذی الید است، یعنی ملک کسی که درخت را کاشته و در تصرفش بوده می باشد و مربوط به وقف نبوده؛ لیکن کسی که درخت را غرس نموده باید اجرت زمین را مصرف وقف نماید. آری، اگر ثابت شود که درخت غرس شده هم وقف است و کسی که آن را کاشته خواسته وقف باشد، در آن صورت باید صرف وقف شود. ۷۷/۴/۱

(س ۱۹۷) شخصی یک قطعه زمین را با ۱۰۰ اصله نخل خرما وقف مراسم عزاداری امام حسین (علیه السلام) نموده، در جریان جنگ تحمیلی متولی این وقف که صاحب حسینییه نیز هست، حسینییه و خانه اش در زمین فوق بوده که در طرح قرار گرفته و نخل های وقف هم از بین رفته است. ایشان بدون اطلاع و نظر واقف، خانه و حسینییه را در زمین مورد وقف ساخته است. واقف می گوید من زمین را وقف کرده ام، و متولی مجاز به ساختن خانه و حسینییه نبوده. لطفاً حکم شرعی در مورد متولی و وضعیت ساختمان خانه و حسینییه را بیان فرمایید.

ج — تصرف و عمل بر خلاف وقف، جایز نمی باشد، و مانند تصرف و عمل در مال دیگران بدون رضایت است. ۷۷/۳/۱

(س ۱۹۸) بنده زمین موقوفه ای را با رضایت متولی و ترک مزایده نماینده اوقاف و انجام کارشناسی و تعیین اجاره و پذیره و پرداخت بخشی از پذیره تعیین شده، جهت ایجاد مکان ورزشی در اختیار گرفته و اعلام آمادگی کتبی برای تنظیم سند و پرداخت بقیه پذیره نموده ام و در آن زمین ایجاد مستحدثات و مغروسات کرده ام که تماماً با اطلاع مدیران وقت اوقاف انجام پذیرفته است. حال مالکیت حقیر بر عرصه و اعیان با توجه به رعایت موارد فوق، شرعی است یا خیر؟ آیا این جانب متصرف عدوانی بوده ام؟

ج — هر گونه تصرف در ملک غیر، چه ملک شخصی و چه وقف، اگر با اجازه و رضایت آن غیر (مالک شخصی یا متولی امر شرعی آن) انجام گیرد، جایز و غیر عدوانی است؛ و اگر به قصد تبرع نباشد، نسبت به عمل مستحق اجرت المثل و نسبت به اعیان و مستحدثات، مالک آن می باشد که باید قیمت آن اعیان به او پرداخت شود و یا اجرت زمین را تصرف کننده بپردازد. ۸۰/۲/۲۵

(س ۱۹۹) در مواردی که دستگاه های دولتی بدون اذن متولی شرعی موقوفات و بدون پرداخت حقوق وقف، مبادرت به حفر چاه و ایجاد شبکه لوله گذاری در اراضی و املاک موقوفه می نمایند، آیا ضمانت شرعی پرداخت حقوق وقف، متوجه مصرف کنندگان و مشترکین است یا دستگاه مجری طرح؟ با علم به عدم پرداخت حقوق وقف، انجام وضو و غسل با چنین آبی چه حکمی دارد؟

ج — گرچه ضمانت برای هر دو می باشد از باب تسبیب و مباشرت؛ لیکن نباید سراغ مباشرین رفت که نیازمند به آب شرب و وضو و غسل می باشند و حکومت باید تأمین نماید؛ بلکه باید سراغ مجریان و سبب ها رفت و چون انسان نمی تواند با قوی برخورد کند، نباید سراغ ضعیف رفت، و مسئله وضو و غسل را هم خود آنها باید دنبال حکمش برونند، و تا توجه به مسائل موضوعی غصب ندارند، اعمالشان صحیح است، و بالجمله همیشه باید فکر رفاه و حال مردم و رضایت آنها بود، مخصوصاً در مثل بسیاری از وقف ها که جنبه حق الله دارند نه حق الناس. ۷۶/۵/۳

(س ۲۰۰) درخت گردویی در کنار ملک کسی به منظور یادبود و فاتحه و کسب ثواب، وقف سرخاک شده است، که این نوع وقف در بعضی نقاط رایج است؛ اگر بعضی از شاخه های این درخت برای ملک کسی یا همسایه ضرر برساند، آیا می تواند به متولی وقف بگوید شاخه ها را ببرد و اگر شاخه ای مورد استفاده باشد، می توان از آن بهره برد و به قصد کسب ثواب برای واقف، فاتحه قرائت نمود؟

ج — می تواند برای قطع شاخه هایی که به ملک او ضرر می رساند به متولی وقف تذکر دهد که یا آن شاخه ها را جمع کند یا قطع نماید، و اگر متولی عمل نکرد، خودش می تواند آنها را جمع یا قطع نماید؛ و استفاده از ملک موقوفه بدون اذن متولی ملک، اگر متولی دارد و یا

مجتهد جامع الشرائط، اگر متولّی خاص ندارد، جایز نیست. آری، اگر وقف برای استفاده عموم باشد و متولّی هم معین نکرده باشد، استفاده در جهت وقف، بلامانع است. ۷۹/۶/۱۶

(س ۲۰۱) هنگام تشرّف به مکه معظمه در مسجداحرام به یکی از خادمین حرم، انگشتر عقیقی هدیه دادم و او نیز قرآن بزرگ نفیسی به من داد. پس از واریس قرآن مزبور، مشاهده کردم مهر کوچکی که حاکی از وقف قرآن برای مسجداحرام است، در انتهای قرآن حک شده است. از آن خادم پرسیدم، ایشان گفتند اگر در ابتدای صفحه اول، مهر بزرگی حاکی از وقف زده شده بود، جزو کتب وقفی محسوب می شد. بنده نیز این کتاب را با خود آوردم. بفرمایید آیا برگرداندن این کتاب شریف به مسجداحرام، بر بنده لازم است یا خیر؟  
ج — احتیاط، اگر نگوییم اقوی، آن است که به مسجداحرام برگردانده شود؛ چون اگر وقف هم نباشد، اعراض صاحبش ثابت نشده است. ۷۴/۱۱/۱۶

### سوم. تغییر و تبدیل وقف

(س ۲۰۲) شخصی مال معینی را برای مراسم عزاداری امام حسین(علیه السلام) وقف نموده تا در دهه محرم عزاداری شود، و فرد خاصی را به عنوان متولّی تعیین کرده که متولّی بعد از مدتی که به وقف عمل کرده، موقوفه را تبدیل کرده است. آیا تبدیل موقوفه بدون مجوز شرعی، جایز است؟ در موارد تحقیق مجوز، آیا تغییر و تبدیل آن، منوط به اجازه حاکم شرع است؟ در این صورت، آیا فرقی بین وقف عام و خاص وجود دارد؟ اگر موقوفه، زمین شالیزار باشد و به باغ مرکبات تبدیل گردد، حکم درختان مذکور در هر يك از صور اذن و عدم استیذان از حاکم شرع در صورت لزوم استیذان، چیست؟ آیا درختان، تحت مالکیت متولّی می باشد یا جزء موقوفه؟ در صورت تحقیق شرایط تبدیل، آیا تبدیل اقرب به غرض واقف، ضروری است؟ در صورت جواز، در فرض تبدیل شالیزار به باغ مرکبات، آیا ملاک فوق وجود دارد؟

ج — از مفروض سؤال چنین استفاده می شود که زمین، موقوفه بوده تا درآمد آن، صرف وقف گردد. بنابراین تغییر در روش استفاده و بهره برداری از زمین به نحوی که بهتر و انفع برای وقف است یا مساوی با روش گذشته است مانعی ندارد و آنچه در آن زمین کشت می شود ملک زارع است، و در این جهت فرقی بین زراعت محصول دار از قبیل حبوبات یا غرس اشجار نیست و اشجار هم مثل محصول، ملک کشاورز است نه وقف. خلاصه آنکه در این گونه وقف ها غرض، اختصاص مال الاجاره به مصرف وقف است. آری، اگر کسی زمین را وقف نمود به شرط آنکه الی الابد برای زراعت حبوبات از آن استفاده شود، نمی توان به نحو دیگری استفاده کرد؛ لیکن چنین قیدها و شرط ها ثابت نیست، و لذا استفاده به هر نحو از زمین موقوفه برای منافع وقف، مانعی ندارد. بدین ترتیب پاسخ همه سؤال ها از این جواب معلوم می شود یعنی بعد از آنکه کشاورز زمین را اجاره نمود مالک همه درخت هایی می باشد که خودش کاشته است. ۱/۱۹/۷۸

(س ۲۰۳) اگر واقف شرط مصلحت وقف را به تشخیص متولّی وقف قرار دهد و متولّی، مصلحت وقف را در تبدیل محلّ وقف به احسن بداند، برای مثال اگر محلّ وقف فرسوده و تقریباً غیر قابل استفاده مفید باشد، آیا متولّی وقف می تواند آن را به ساختمان جدید تجاری تبدیل کند؟  
ج — تمام شرایطی که واقف در حین عقد وقف قرار داده، لازم العمل و شرط مورد سؤال هم از آن جمله است. آری، شرط خلاف شرع یا خلاف مقتضای عقد وقف، باطل و غیر نافذ است. ۷۶/۱۰/۲۰

(س ۲۰۴) زمینی وقف امامزاده بوده و از این عمومیت وقف استفاده شده و برای احداث مسجد، با اجازه آیات و مراجع وقت و تمام مقدمات و مؤخرات مسجد بودن انجام شده است. آیا بعد از احداث و تحقق وقف و گذشت بیست سال، می توان مسجد را خراب کرد و برای امور دیگر مثل قبرستان، حسینیه، مدرسه یا فضای سبز استفاده کرد؟ و اگر عدواناً تخریب شد، آیا باید به صورت اولی برگردد (مسجد) یا می توان هر گونه استفاده دیگری کرد؟

ج — هر زمینی که وقف برای مسجد شده باشد و نماز هم، ولو يك نماز با اجازه واقف، در آن خوانده شود، محکوم به مسجدیت است و تغییرش حرام و غیر جایز است و همه احکام مسجد بر آن مترتب می باشد. ۷۷/۱۱/۱۲

(س ۲۰۵) شخصی تعداد هجده نخل خرما را برای امام حسین(علیه السلام) وقف نموده، که درآمد آن را خرج مراسم تعزیه و عزاداری نماید، و الآن چون خودش پیر شده و قدرت رسیدگی به آنها را ندارد و احتمال می دهد که این نخل ها از بین برود، یا مقدار ناچیزی از درآمد آن خرج مجالس عزاداری شود آیا می تواند نخل های وقف شده را بفروشد و به جای آن تعداد بیست نخل خرما در محلّ سکونت خود وقف نماید تا فرصت رسیدگی بهتر به آنها را داشته باشد؟

ج — تغییر و تبدل وقف جایز نیست، مگر اینکه وقف، مورد تحریب و از بین رفتن قرار گیرد؛ اما تبدل آن به نحوی که انفع باشد در مثل مفروض سؤال، جوازش بعید نیست. ۷۶/۱۲/۱۸

(س ۲۰۶) زمین وقفی که حدود بیست سال است کشت نمی شود ولی می توان خاک آن را بیرون برد و کشت کرد، و نزدیک آن، زمین وقف دیگری است که پنجاه سال است کشت نشده و کویر شده، قابل کشت هم نیست چون آب نمی گیرد. آیا می توان خاک این زمین وقف را در آن زمین وقف ریخت یا خیر (واقف هم دو نفرند)؟ و یا در بیابان ریخت که وقف نیست؟

ج — جواز ریختن خاک ها در زمین وقف دیگر، گرچه آن زمین فعلاً قابل زراعت و کشت نمی باشد، محل اشکال است و خلاف احتیاط است؛ چون اگر فرض کنیم آن زمین، مالک شخصی داشت، متعارفاً راضی به این معنی نمی شد «وَأَمْرُ الْوُقُوفِ أَنْ لَا يَكُنْ أَشَدَّ مِنَ الْمَلِكِ الشَّخْصِيِّ كَمَا هُوَ الْمَعْرُوفُ بَيْنَ الْأَصْحَابِ وَالْمُؤْمِنِينَ فَلَا أَقْلَ مِنْ أَنَّهُ يَكُونُ مَسَاوِيًا لَهُ». ۸۳/۵/۲۹

(س ۲۰۷) قناتی که بخشی از آن وقفی است، به علت خشکسالی و غیره، سدالماء گردیده است. مالکان این قنات، اعم از وقفی و غیر وقفی برای احیای آن از سازمان مربوطه امتیاز حفر چاه عمیق می گیرند و آن را حفر می کنند. با توجه به اینکه امتیاز حفر چاه عمیق به قنات مورد بحث اختصاص دارد و چاه عمیق هم در حریم قنات مذکور، حفر شده است، آیا بخشی از این چاه و آبی که از آن استخراج می شود مانند خود قنات به همان نسبت وقفی خواهد بود؟

ج — چون عین موقوفه به طور کلی از بین رفته است، چاه عمیق حفر شده به موقوفه بر نمی گردد. آری، اگر در زمین موقوفه چاهی حفر شود، به وقف ارتباط پیدا می کند، کما اینکه اگر متولیان امور وقف هم در چاه عمیق سرمایه گذاری نمایند، به اعتبار آنکه چاه در حریم قنات است، نمی توان مانع آنها شد و وقف هم حکم بقیه املاک قنات را دارد. ۷۷/۳/۲۷

(س ۲۰۸) در سال ۱۳۶۰ زمینی وقف گردید تا مسجد الزهراء در آن ساخته شود و دیوار اطراف آن ساخته شد و بعد در سال ۱۳۶۳ در همان محله زمین دیگری وقف گردید تا مسجد امام حسین (علیه السلام) در آن بنا گردد، دو سوم کار در این مسجد انجام شده بود که يك نفر کویتی تصمیم گرفت يك مسجد بنام الزهراء احداث کند، لذا توسط شخصی، پول فرستاد و نام مسجد امام حسین (علیه السلام) را به نام مسجد الزهراء تغییر دادند. با توجه به اینکه صیغه وقف برای هر دو مسجد خوانده شده، آیا می توان نام مسجد را تغییر داد یا خیر؟

ج — هرگاه واقفین ساختمان مسجدی نام خاصی را در متن صیغه، شرط نموده باشند، تغییر نام جایز نیست چون «الوقوف تكون علی حسب ما یوقفها اهلها»، و گرنه جایز است؛ و باید توجه داشت که زیاد در کارهای مذهبی دیگران نباید دقیق شد و اصالة الصحه در اعمال آنها را باید مورد توجه قرار دهیم و از اختلاف بین خودمان جلوگیری نماییم. ۸۰/۱۰/۲۲

(س ۲۰۹) ملك موقوفه ای با قدمت شصت سال در حال تحریب است و برای اینکه این ملك از بین نرود، بنا شده که خود ملك، به صورت سرقفلی فروخته شود و به جای آن، ملك دیگری خریداری شود تا باز زیر نظر اداره اوقاف، درآمد آن صرف امور خیریه گردد. با توجه به اینکه طبق وصیت نامه میت می باید از درآمد حاصل صرف امور خیریه کنند و به صورت پشت در پشت باید آن را اداره نمایند، متمنی است بفرمایید آیا می توانیم سرقفلی این ملك مخروبه را تبدیل به مکان دیگری کنیم تا علاوه بر اینکه باعث جلوگیری از ضایع شدن موقوفه است، بتوانیم طبق وصیت نامه میت عمل کنیم تا درآمد حاصل، صرف امور خیریه گردد؟

ج — مانعی ندارد، چون سبب از بین رفتن عین موقوفه و خروج از وقف بودن آن نیست و با گرفتن سرقفلی، اجاره داده می شود؛ اما مصرف سرقفلی در خرید جای دیگر، ظاهراً مانعی ندارد، بلکه باید در جای دیگر ملكی خریداری شود؛ چون سرقفلی از شئون عین موقوفه است نه از درآمد مورد نظر واقف. ناگفته نماند مدارك وقف باید محکم باشد و این گونه دخل و تصرف ها باید زیر نظر متولی باشد و اگر متولی ندارد، با اجازه از مجتهد عادل انجام گیرد. ۷۲/۱۲/۱۸

(س ۲۱۰) چون در نظر است در يك منطقه محروم، يك باب مدرسه کودکان استثنایی تأسیس گردد و قطعه زمینی به مساحت ۲۵۰۰ متر مربع مربوط به یکی از خیرین محترم برای این منظور مد نظر قرار گرفته است، ایشان اعلام نموده که زمین مزبور قبلاً با نیت احداث دبیرستان دخترانه وقف و در اختیار آموزش و پرورش استان قرار گرفته است و لذا تغییر نوع کاربری آموزشی آن، منوط به اذن مراجع عظام می باشد، با توجه به اینکه هم اکنون دبیرستان دخترانه در محل دیگری دایر بوده و نیاز کودکان استثنایی به دلیل داشتن فضای استیجاری بسیار نامناسب، در اولویت می باشد، خواهشمند است حکم شرعی مسئله را بیان فرمایید.

ج — مانعی ندارد، چون در مفروض سؤال تبدل به أنفع و أعود می باشد و تبدل به أنفع و أعود، وقتی نسبت به عین موقوفه — همان طور که شیخ مفید (قدس سره) فرموده و حق هم همان است — مانعی ندارد، پس تبدل کاربری وقف به طریق اولی مانعی ندارد، بعلاوه که

بعید نیست در تعارض بین ظهور لفظ و بین غرض و نیت واقعی واقف، غرض و نیت بر ظهور لفظ، مقدم باشد و فقیه بزرگوار یزدی (قدس سره) در ملحقات عروه، ج ۱، ص ۲۶۲، مسئله ۴۵ مفصل آن را بیان نموده است. ۸۳/۵/۲۹

(س ۲۱۱) اگر زمینی در یک قسمت از صحرا وقف حمام یا مسجدی باشد، آیا تعویض آن با قطعه زمین دیگر که مشابه و اندازه آن باشد، در قسمت دیگر صحرا، جایز است یا نه؟

ج — جایز نیست. ۷۵/۱۰/۲۳

#### چهارم. تغییر در عنوان وقف

(س ۲۱۲) هیئتی، ملکی را جهت احداث حسینیه قبل از انقلاب خریداری کرده اند و سال هاست که مراسم مذهبی در آن برگزار می گردد. فروشنده بعد از اخذ کل وجه معامله، ملک فوق الذکر را که از تصرف خارج و متعلق به هیئت نامبرده بوده است، بدون وکالت از طرف اعضای هیئت، شخصاً وقف نامه ای را به نام «حسینیه» تنظیم کرده و افرادی را به نام هیئت امنا معرفی نموده است. آیا فروشنده مجاز به این کار بوده یا نه؟

ج — زمینی که خریدار آن و پرداخت کننده پولش آن را برای مصرف خاصی خریداری نموده، مثلاً برای زینبیه گرفته، تغییر آن به نام حسینیه مثلاً با رضایت پرداخت کننده پول هم مشکل است؛ چون صدقه در راه خدا لازم است و قابل رجوع نمی باشد، چه رسد به حالت عدم رضایت که قطعاً جایز نمی باشد، چون یا رجوع در صدقه است و یا عمل بر خلاف وقف و هر دو غیر جایز است. باید توجه داشت که فروشنده بعد از فروش نسبت به مورد معامله، مانند بقیه افراد بیگانه و غیر مالک زمین می باشد و حق تصرف در آن را ندارد.

۷۷/۶/۳

(س ۲۱۳) یک قطعه زمین ملکی موروثی و متصرفی به متراژ ۳۶۰۰ متر، وقف ساختن مهدیه ای به نام صاحب الزمان (عج) شده است و به این نیت، مقداری پول توسط عده ای از اهالی خیر محل، جمع آوری و جهت تهیه و خرید مصالح ساختمانی هزینه شده است. با این توضیح بفرمایید:

۱. آیا وقفیت این ملک و مصالح را می توان تغییر داد؟

۲. در غیر این صورت، آیا فقط نام این بنا را می توان تغییر داد و به جای مهدیه، حسینیه یا محل اجتماعات و... بگذاریم؟

ج ۱ — نمی توان تغییر داد و «الوقوف تکون علی حسب ما یوقفها اهلهما».

ج ۲ — تا احراز عدم خصوصیت اسم در نظر واقف و پرداخت کنندگان پول نشود، تغییر نام، خالی از اشکال نیست و خلاف احتیاط؛ بلکه اقوی عدم جواز آن می باشد؛ چون نام گذاری از شئون و حقوق واقف و خیرین است و تصرف در آن بدون رضایت، جایز نیست. ۷۸/۱/۲۴

## نهضت ترجمه

#### پنجم. فروش مال موقوفه

(س ۲۱۴) این جانب قطعه زمینی به مساحت هزار متر داشتم که در سال ۱۳۵۸ به چهار قسمت تقسیم نموده و هر قسمت را به نام فرزندانم با قبایله عادی جهت ساختن خانه مسکونی واگذار نمودم. یک قسمت از آنچه که برای یکی از فرزندانم بود به عنوان بخشی از مهریه، پشت قبایله دفترچه محضری به همسرش واگذار نموده بود و فرزندم در سال ۱۳۶۱ به جهه رفت و در یکی از نامه هایش نوشته بود چنانچه از جهه برنگشتم و همسر رضایت داشته باشد قطعه زمین را وقف نمایم. نامبرده مفقودالاثرا گردید و این جانب تمام حقوق همسرش را که با فرزند دیگرم ازدواج نمود پرداخت کردم و قصد دارم قطعه زمین شهیدم را به فروش برسانم و جهت ساختمان مسجد که نیاز به کمک دارد، مصرف نمایم. آیا می توانم زمین مذکور را بفروشم؟

ج — چون زمین نامبرده نه تنها وقف لازم نشده، بلکه اصل وقف در مفروض سؤال انجام نگرفته و تنها یک درخواست نسبت به وقف نمودن از طرف شهید بزرگوار، محقق شده، و با فرض اینکه رضایت زوجه با پرداخت عوض و خرید آن حاصل گردیده، فروش آن زمین و صرف نمودن پولش در مسجد و کار خیر تا ثوابش به شهید هم برسد، مانعی ندارد. ۷۷/۱/۲۴

(س ۲۱۵) آیا جنسی را که وقف خاص است می توان به جنس دیگری تبدیل کرد یا خیر؟

ج — بیع و فروش وقف و تغییر آن غیر جایز است و «الوقوف تکون علی حسب ما یوقفها اهلهما». ۷۷/۱۲/۱۱

(س ۲۱۶) فرد خیری آب انبار (حوض آب) ساخته و وقف کرده است، بیش از سی سال است که این حوض آب، مخروبه شده و فرسوده است، بازسازی هم بشود استفاده کننده ای ندارد، تنها راهی که می توان استفاده نمود فروش زمین آن است. این آب انبار که مساحت آن حدود یکصد متر است، در حال حاضر در وسط مزارع کشاورزی قرار گرفته و مشتری دارد، آیا می توان زمین را فروخت و وجه آن را در کار خیر دیگری به نام واقف صرف کرد؟

ج — زمینی که برای آب انبار و حوض و یا غیر آنها وقف بوده و امروز از حیث انتفاع افتاده، اگر با اجاره دادن نتوان پولی و منفعت معتد به، به دست آورد — ولو نتوانستن به خاطر احتمال از بین رفتن وقف باشد — می توان آن را فروخت و مجاز هستی؛ لیکن پولش باید مصرف در امری که به غرض واقف نزدیک تر و اشبه است بشود، مثلاً پول زمین آب انبار خرج آب دادن به مردم و سقاخانه بشود. ۷۸/۴/۵

(س ۲۱۷) در پی اجرای وصیت مرحوم مادرم اقدام به ساختن مسجدی نمودم. پس از شروع به کار، به طور غیر مترقبه مسجد جامعی در فاصله بسیار نزدیک آن، بنا کردند. از آن جا که ضرورت ادامه کار، بی حاصل بود، ساخت مسجد موقوفی، حدود بیست سال کاملاً متوقف و نیمه کاره مانده است. با توجه به اینکه ساختمان مذکور به محل انباشت زباله تبدیل شده و افراد خلافکار به آن وارد می شوند و برای همسایه ها مزاحمت ایجاد می کنند، آیا می توانم وقف مذکور را به موارد مشابه مثل حسینیه، کتاب خانه، پژوهشکده دینی و... که مورد نیاز اهالی محل است اختصاص دهم، یا آنکه آن را بفروشم و خرج مسجد جامع نمایم؟ ۷۸/۵/۹

(س ۲۱۸) یک قطعه زمین مزروعی وقفی سالیان متوالی در تصرف شخصی می باشد که آگاه به مسائل موقوفات نیز هست. آیا می توان زمین مذکور را از وی خریداری نمود؟ و چنانچه متصرف، به موقوفات عمل نکند و خریدار قصدش این باشد که بعد از خرید زمین به وقف عمل کند، در این صورت چه حکمی خواهد داشت؟

ج — ظاهراً غرض سائل محترم اجاره زمین وقفی است با پرداخت پول و وجهی به عنوان حق السبق و حق الاختصاص، نه خرید و فروش عادی؛ و به هر حال فروش و خرید وقف مطلقاً غیر جایز است، مگر در موارد خاصه که عمل نکردن متصرف، جزء آنها نمی باشد، چه رسد به عمل نمودن او به وقف؛ کما اینکه اجاره آن از متولی یا مستأجر با رضایت متولی و یا حق داشتن مستأجر در اجاره دادن به غیر، مطلقاً جایز است. ۷۷/۱/۲۶

(س ۲۱۹) در سال ۱۳۲۸ موقوفه ای شامل دو باب طاحونه (آسیاب) و زمین آن از طرف اداره اوقاف و متولی وقت در دفتر اسناد رسمی به وزارت دارایی وقت فروخته می شود (به دلیل تصرف وزارت دارایی جهت خانه سازی برای کارمندان خود) و مبلغ آن نیز یک صد و پنجاه هزار ریال در حساب بانک ملی به نام اوقاف و متولی تودیع می گردد تا بعداً در مورد آن، تصمیم مقتضی اتخاذ شود. در همان روز متولی وقف، زمینی به مساحت ۵۰۰۰ متر در محل دیگری در دفتر اسناد رسمی از وزارت دارایی خریداری و به نام خود ثبت می کند. حال متولی فعلی مدعی است که چون این دو معامله در یک تاریخ صورت گرفته، زمین خریداری شده معوض دو باب طاحونه موقوفه محسوب می گردد. با این توضیحات بفرمایید آیا فروش وقف توسط اداره اوقاف (بدون مراجعه به حاکم شرع) صحیح بوده یا خیر؟ همچنین ادعای متولی فعلی مبنی بر معوض بودن زمین مذکور شرعاً پذیرفته است یا خیر؟

ج — فروش وقف جایز نیست، مگر در موارد معینه، آن هم با اجازه حاکم شرع، و تقارن خرید زمینی از طرف متولی وقف با زمان فروش وقف — گرچه فروش آن هم شرعی باشد — دلیل بر وقفیت آن زمین نیست که وقفیت باید با حجت شرعی ثابت گردد تا جایی که فقها — قدس الله اسرارهم — فرموده اند به مجرد وجود نوشته ای پشت کتاب و قرآن، مبنی بر اینکه آن کتاب و قرآن وقف است، حکم به وقفیت نمی شود. ۷۶/۶/۲۳

(س ۲۲۰) آیا اموال وقف، قابل خرید و فروش است؟ آیا قبرستان می تواند وقف باشد؟ اگر قبرستانی وقف بود، آیا متولی آن می تواند قبور آن را بفروشد؟

ج — عدم جواز فروش اموال وقفی، ظاهر و روشن است و نیازی به سؤال ندارد و قبرستان هم می تواند وقف باشد، و فروش قبور، تابع شرایط وقف و نظر واقف می باشد. آری، گرفتن مقداری پول برای حفظ آن قبرستان و رعایت نظافت و بهداشت و بقیه امور مربوط به آن با اکتفای به حداقل زیر نظر متولی، مانعی ندارد. ۸۳/۵/۲۹

(س ۲۲۱) هیئت امنای مسجد روستایی به منظور برگزاری مراسم یادبود اموات، فرش های ماشینی وقف مسجد نموده اند که تعدادی اضافه است، ضمناً فرش های دستیابی که قبلاً اهدا شده به علت گذشت زمان، کهنه و پوسیده شده است، اما خریدار دارند. آیا می توانیم فرش های کهنه شده را بفروشیم و در مخارج دیگر مسجد هزینه کنیم؟

ج — فرش های اضافه که مورد استفاده نمی باشد و یا فرسوده شده، که به علت فرسودگی از نظر اقتصادی، استفاده از آن به صرفه نمی باشد، اگر مسجدهای مجاور به آنها احتیاج دارند، احتیاط در آن است که در آن مساجد، مورد استفاده قرار گیرند، و گرنه فروش آنها و استفاده در کارهای لازم دیگر مسجد، تا واقف ثواب ببرد و در حد مقدور، غرضش تأمین شده باشد، مانعی ندارد. ۷۷/۱۰/۱۳

(س ۲۲۲) يك قطعه زمین که دارای سند مالکیت بود و احتمالاً وقفی بوده را خریداری نمودم و چون طبق گواهی برخی افراد، زمین موصوف، قسمتی از قبرستان موقوفه محل بوده که بعداً تفکیک گردیده و با توجه به اینکه با خرید این زمین، مشکلاتی در زندگی برایم فراهم آمده و موجب اکراه و کدورت خاطرم گردیده، خواهشمند است نظر شریف را در مورد برگشت به وقف یا ابقا به حالت موجود بیان فرمایید.

ج — از نظر شرعی اگر اطمینان به وقف دارید، باید به حال وقف برگردد، وگرنه برگرداندن لازم نمی باشد، اما در خصوص زندگی، خود باید تصمیم بگیرید که اگر احتیاط را مراعات نمایید، زندگی شما متلاشی نمی شود، احتیاط فرمایید؛ و چه نیکو است که مشکلات زندگی خود را با برگرداندن آن زمین برای قبرستان و یا صرف منافعش در قبرستان، مرتفع سازید. ۷۶/۱۲/۲۳

(س ۲۲۳) ملکی وقف روضه خوانی بوده، متولّی برای جلوگیری از مصادره توسط عمال دولت وقت، آن را فروخته است و پس از آنکه به عدم جواز فروش اموال وقفی آگاه شده، دو دانگ منزل خود را وقف کرده است. اکنون پس از فوت وی، ورثه می خواهند خانه را بفروشند، تکلیف مال وقفی چه می شود؟

ج — دو دانگ خانه، وقف می باشد و بیعش غیر جایز است. آری، می توانند بقیه خانه را بفروشند و دو دانگ را اجاره دهند که منافعش صرف در غرض واقف شود؛ و ناگفته نماند که باید مدارك وقف از استحکام خاص برخوردار شود تا وقف از بین نرود و ضایع نگردد و در ملک دیگران داخل نشود. ۸۳/۵/۲۹

(س ۲۲۴) چند سال پیش، افرادی دو باب منزل مسکونی خود را جهت حسینیّه وقف نمودند، از مکان اولی در ابتدا به صورت مدرسه استفاده شده و مدتی بعد که آموزش و پرورش مکان دیگری برای مدرسه ساخت، شرکت مخابرات آن مکان را تخریب و دفتر مرکز مخابرات را در آن ساخته و مکان دوم در چند سال قبل، گاهی برای روضه خوانی مورد استفاده قرار گرفته و بعداً مخروبه گردید و هم اکنون نیز بدون استفاده باقی است. در همین حال در جوار مسجد کنونی روستا مکانی وجود دارد که اگر خریداری شود با حیاط جنب مسجد می توان حسینیّه ای بزرگ ساخت و برای تعزیه داری و سینه زنی بنا احداث کرد. با این توضیحات بفرمایید:

۱. آیا می شود مکان حسینیّه مزبور را فروخت و یا معاوضه کرد و در جوار مسجد، حسینیّه ساخت؟

۲. با توجه به مسئله بالا آیا مخابرات می تواند از مکان حسینیّه موقوفه استفاده نماید؟

ج ۱ — اگر نمی شود از مکانی که جهت حسینیّه وقف شده، استفاده نمود و از حیّز انتفاع برای آن افتاده و معمولاً در زمان بعد هم چنین انتظاری وجود ندارد، فروش و تبدیل آن به جای دیگری که اصلح و احسن است، مانعی ندارد؛ لیکن باید با اجازه روحانی محل باشد، چون بیع و تبدیل وقف در موارد جواز، نیاز به اجازه از مجتهد جامع الشرائط هم دارد.

ج ۲ — تصرف در وقف در غیر هدفی که برای آن وقف شده و مانع از عمل به وقف باشد، حرام است. ۷۸/۵/۹

(س ۲۲۵) در جوار زمین کشاورزی بنده، يك زمین مزروعی وقفی وجود دارد که به خاطر اعمال سلیقه و اینکه زمین این جانب و زمین وقفی، مستقیم باشد با توافق متصرف می خواهم حصارکشی کنم. آیا می توانم ملک خود را با ملک وقفی مبادله نمایم؟

ج — با فرض انفع و اعود بودن به حال وقف، همان طور که برای شما — چنانکه مفروض دانسته اید — انفع است، مانعی ندارد. ۱/۲۶/

۷۷

(س ۲۲۶) مسجدی از طرف مردم روستا بنا گردید و پس از مدتی که مورد استفاده قرار گرفت، اهالی آن روستا نقل مکان کرده اند و هیچ فردی به هیچ عنوان از این مسجد استفاده نمی کند و مسجد در حال تخریب است و بر اثر خراب شدن، به این مکان مقدس بی حرمتی می شود. آیا می توان مقدار مصالحی که دارد به مسجد دیگری که نیازمند است منتقل نمود یا خیر؟ در صورتی که مجاز به انتقال نباشند، تکلیف چیست؟

ج — اگر امید مورد استفاده قرار گرفتن آن مسجد برای سال های بعد هم وجود ندارد و گفته می شود این مسجد هیچ فایده ای ندارد، در این صورت با اجازه روحانی مسجد دیگر، بردن مصالحش به آن مسجد مانعی ندارد. ۷۶/۷/۱۸

(س ۲۲۷) شخصی زمینی را برای حمام وقف کرده است. پس از مدتی حمام خراب شد و حمام قدیمی روستا بازسازی شد و حمام دوم به صورت مخروبه در آمد که محلّ تجمع افراد فاسدالاخلاق است. با توجه به اینکه این محل از حیّز انتفاع خارج شده، آیا می توان این محل را از اوقاف خریداری کرد؟

ج — چون مورد وقف از حیّز انتفاع در وقف افتاده، اگر اجاره دادن زمین حمام عقلایی باشد، مثلاً اگر با اجاره دادن برای کاری مثل ساختن منزل و یا مغازه و امثال آن نتوان مشکل را حل کرد یا کسی که اجاره کند پیدا نمی شود و یا اجرت المثل آنقدر کم است که اجاره دادن در مقابل فروش، هدر دادن مال، یعنی زمین حمام است، خرید و فروش آن مانعی ندارد و مجاز در خرید آن می باشید و پولش

هم باید صرف حمام همجوار آن بشود و اگر حمام هم نیاز ندارد، در نظافت و تمیز شدن محیط روستا و محل زندگی مردم محل باید مصرف گردد. ۷۸/۳/۲۵

(س ۲۲۸) شخصی مکانی را جهت نمازخانه قرار داده است و الآن محروبه شده و به گفته وراثت ایشان، کسی در آن مکان نماز نخوانده است. ضمناً، مقداری پول توسط مردم جهت آن مکان نذر شده است، آیا می توان آن مکان را — که تعبیر به مسجد از آن نشده و فقط برای نمازخانه معین شده است — فروخت و پول آن و پول های منذور را جهت حسینیّه جدیدالاحداث در همان محل صرف کرد؟

ج — اگر نماز در آن مکان خوانده باشند که وقف بر نمازخانه بودن، محقق شده باشد؛ تا زمینه خواندن نماز در آن مکان وجود دارد و قابل استفاده برای غرض واقف است، نمی توان فروخت. آری، اگر قابل استفاده برای نماز نباشد و غرض واقف تأمین نگردد، فروش آن با اجازه مجتهد جامع الشرایط مانعی ندارد، کما اینکه اگر نماز در آن مکان خوانده نشده و در نتیجه وقف، محقق نگشته، با رضایت ورثه فروشش بلامانع است. ۷۸/۳/۲۹

(س ۲۲۹) ساختمانی که زمین آن به نیت صندوق قرض الحسنه خریداری گردیده است و مردم با کمک های مالی و بدنی بلاعوض و یا نذر در احداث ساختمان مذکور کمک نموده اند و دقیقاً افراد کمک کننده را هم نمی شناسیم تا از آنها اجازه بگیریم و از طرفی آن ساختمان جدیدالاحداث می باشد و از حیث انتفاع برای امری که ابتدا احداث شده خارج نگردیده است و هنوز هم مبلغی بدهکاری دارد، ضمناً طبقه فوقانی آن برای زینبیه ساخته شده است و مورد استفاده قرار می گیرد، در این صورت بفرمایید:

۱. آیا واگذاری کل ساختمان برای اداره ثبت احوال، جایز است یا خیر؟

۲. آیا واگذاری طبقه تحتانی — که متعلق به صندوق است — به اداره مذکور جایز است؟

۳. اگر حاضر شوند زمینی را در مقابل ساختمان صندوق بدهند، آیا معاوضه جایز است؟

ج — جایز نمی باشد؛ چون تخلف از وقف است و «الوقوف تکنون علی حسب ما یوقفها اهلها». آری، امثال این گونه وقف ها که مسجد نیستند و برای صندوق قرض الحسنه و زینبیه و امثالهم وقف شده اند، هر چند وقفیشان با معاطات و به تصرف داده شدن باشد، در زمانی که قابل انتفاع معتدبه در جهت موقوفه نباشد، بیعش با اجازه متولّی و یا مجتهد عادل، جایز است و در غیر این صورت جایز نمی باشد، و بر فرض تحقق مجوز بیع که ذکر شد، ثمنش را باید صرف در امثال و مشابه موقوفه نمود، و اگر آن هم امکان نداشت، صرف در امری که به غرض واقف نزدیکتر است. ۷۷/۵/۱۸

(س ۲۳۰) آب انباری است که مدت سی سال بدون استفاده بوده و اطراف آن نیز ساختمان شده و اکنون محلّ انباشت زباله است و چون همجوار زمین های بنده بوده، آن را تصرف نموده ام، آیا می توانم در آن ساختمان بسازم؟

ج — جواز تصرف در هر مالی تابع ملکیت است و ظاهر حال آب انبار عمومی و قفیت است، و لذا باید با اجازه از مجتهد جامع الشرایط یا کسی که از طرف مجتهد، اجازه تصرف در امور حسبیّه دارد، یا زمین را اجاره نمود و یا خرید و اجرت و پولش را صرف در کار ثابت مربوط به آب دادن و یا در صورت اجاره، صرف کار مقطعی آب دادن نمود و به هر حال در حدّ قدرت باید غرض واقف حفظ شود.

۷۷/۳/۲۶

(س ۲۳۱) شخصی می خواهد یک دستگاه آپارتمان و سایر اموال منقول خود را جهت احداث یک باب مدرسه و نمازخانه و تعزیه داری حضرت زینب(علیها السلام) به شرح زیر وقف نماید:

اولاً، در حال حاضر، سند وقفیت آپارتمان را در دفتر اسناد رسمی تنظیم و خودش در زمان حیات، متولّی باشد و به عنوان متولّی هم موقوفه را قبض نماید.

ثانیاً، در زمان حیات خود از آپارتمان موقوفه به صورت مسکونی استفاده نموده و اجاره آن را به عنوان حقّ التولیه و قسمتی را برای تعزیه داری به مصارف مربوطه برساند.

ثالثاً، پس از آنکه ندای حق را لبیک گفت و به سرای باقی شتافت، متولّی بعدی که در نظر است مدیریت وقت اداره کل اوقاف استان باشند، «ضمن اینکه ترتیب انجام مراسم تدفین و غیره را به نحو احسن خواهند داد، مأذون باشند بلافاصله و بدون اینکه کسی در آپارتمان سکونت نماید، آن را به ازید قیمت بفروش رسانیده و نُه دهم همین معامله را در هر کجا در اطراف تهران صلاح بدانند و مورد نیاز باشد، یک باب مدرسه و نمازخانه احداث و وقف نمایند و یک دهم بقیه را به انضمام وجوهی که از فروش اموال منقول و موجودی بانکی پس از انجام مراسم تدفین باقی ماند، به ترتیبی که مقررات اجازه دهد به صورت وقف نگاهداری و سود حاصله سالیانه را به مصارف تعزیه داری حضرت زینب(علیها السلام) در نزدیکی مدرسه احداثی و یا هر جا

که صلاح بود برسانند؛ اینک چنانچه انجام مراتب بالا از نظر شرعی و قطعیت امر وقف، بلااشکال و مورد تأیید آن جناب است، وقف نامه رسمی در دفتر اسناد تنظیم گردد.

ج — چون بند ثالثاً، به انقطاع وقف و وصیت به وقف مجدد بر می گردد؛ لذا اگر زاید بر ثلث باشد، نفوذش احتیاج به اجازه ورثه دارد. آری، می تواند همه نه دهم را در حال حیات، وقف نماید و قبض و وقف هم با همان نحو که مرقوم شده انجام گیرد، لیکن جواز بیع و تبدیل به چیز دیگر را در ضمن عقد وقف، شرط بنمایید که در حقیقت بعد از مرگ، عین موقوفه به وقفیت باقی می ماند و فقط حق فروش وقف و تبدیل به دیگری، به آن تعلق می گیرد. و راه دیگری هم مانند وقف مالیت وجود دارد که شاید محاضر انجام ندهند و لذا مرقوم نشده و نسبت به یک دهم هم وصیت کنید تا حسب مقررات وصیت عمل شود و وصیت تا ثلث از اموال نافذ و مازاد بر آن موقوف به اجازه ورثه می باشد و آنچه بیان شد مربوط به فقه و حکم کلی مسئله است؛ و اما نسبت به تولیت و مسائل موضوعی، به فقه مربوط نمی شود، بلکه به مصلحت اندیشی خودتان و وثوق به عمل کردن به وقف و وصیت مربوط است. ۷۷/۷/۲۲

(س ۲۳۲) یک هیئت مذهبی، متشکل از تعدادی از جوانان است که محل سکونت اکثر اعضای آن در یک محدوده و نزدیک یکدیگر می باشد. فرد خیرخواهی در مکانی دورتر از محل یاد شده، قطعه زمینی به مساحت ۱۷۰ متر به هیئت اهدا نموده که با کمک افراد نیکوکار، حسینیه ای در سه طبقه ساخته شده است. اکنون به علت دوری راه و مشکل ایاب و ذهاب، حسینیه از رونق افتاده و موجب حسرت اعضا شده است. لذا اعضای هیئت پیشنهاد نموده اند حسینیه را بفروشند و با پول آن، حسینیه دیگری در محل مناسب بسازند. آیا با توجه به شرط فوق می توان حسینیه را فروخت؟ در صورتی که فروش حسینیه جایز نباشد، آیا می توان آن را به درمانگاه تبدیل نمود و از محل درآمد آن، حسینیه دیگری در مکان مناسب تر ساخت؟

ج — با توجه به اینکه زمین برای احداث حسینیه اهدا شده و مردم نیز برای ساختن آن، وجوهی را داده اند و به صورت حسینیه ساخته شده، فروش و اجاره دادن آن — که خلاف نظر واقف و افراد خیر می باشد — حرام و غیرجایز است؛ و مشکل رفت و آمد اعضای یک هیئت جزء مجوزهای تغییر وقف نمی باشد، و استفاده سایر مردم محل، حسینیه را از بی نفع بودن خارج می نماید و باید حسینیه در اختیار عزاداران قرار گیرد. آری، اگر وقف حسینیه (بر فرض بسیار بعید) وقف خاص بوده، یعنی به عزاداران یک هیئت به عنوان شرط ضمنی، وقف شده باشد و آن هیئت نتواند در آن مکان عزاداری نماید، مسئله دیگری است و پاسخ دیگری می طلبد. به هر حال، امر تبدیل حسینیه و یا اجاره دادن برای منافعش کاری بس خطیر و مشکل است و لذا به طور کلی باید از آن صرف نظر نمود؛ و باید تلاش کرد تا مکان هایی که به عنوان حسینیه ساخته شده، باقی بماند و افراد خیر و نیکوکار و واقفین را دلسرد نکیم و روح عالی و بلند خودمان را نسبت به حسینیه ها بی اهمیت و بی قید نسازیم. ۷۹/۵/۱۱

(س ۲۳۳) با هدف برپایی مراسم جشن و چراغانی به مناسبت تولد حضرت ولی عصر (عج)، مقداری پول از مردم جمع آوری شد و سپس وسایل لازم نیز خریداری شد و تابلویی ساخته شده است. با توجه به اینکه مسجد محل، در مرحله بازسازی قرار دارد و نیاز مبرم به پول می باشد، آیا می توان این تابلو را فروخت و پول آن را صرف هزینه های مسجد نمود؟ (شایان یادآوری است که تابلو به نیت اینکه در مسجد، مورد استفاده قرار گیرد طراحی و ساخته شده است).

ج — فروش تابلویی که برای مراسمی مانند جشن و چراغانی نیت شده و صرف پول آن در بازسازی مسجد، جایز نیست؛ آری، اگر تابلو به طور کلی پس از استفاده در مراسم چراغانی، غیرقابل استفاده شود، می توان فروخت و پول آن را در مراسم چراغانی خرج نمود. به هر حال نیت ها و حدود و مرزها در اسلام، محترم است و تخلف از آنها، گناه و معصیت است. ۷۹/۳/۱۱

(س ۲۳۴) املاکی وقف بوده که متولّی، قسمتی از درآمد سالانه آنها را به مصارف عمومی برساند و مازاد را بین ورثه واقف به عنوان حق الارتفاق تقسیم نماید. دو یا سه نسل پیش، علی رغم نیت واقف، مرتزقین با هم توافق کرده و عین املاک را بین خود تقسیم نموده اند و در نتیجه، مصارف عمومی وقف، متوقف و فراموش شده است. ورثه آنان نیز سهم خود را در تصرف دارند و حتی بعضی به فروش اراضی مبادرت کرده اند. خریداران نیز به نیت اراضی اقدام کرده و سند مالکیت گرفته اند. با توجه به مراتب فوق مستدعی است اعلام فرمایید:

۱. وظیفه متصرفین فعلی اراضی مربوط به این موقوفه اعم از مرتزق یا خریدار چیست؟ آیا باید اجاره اراضی متصرفین را به اداره اوقاف بپردازند؟ و حق الارتفاق خود را بگیرند؟

۲. آیا خریدار یا مرتزق می تواند از این اراضی که به صورت باغ، خانه مسکونی یا مغازه در آمده اند به منظور و نیت دیگری وقف نماید و در صورت انجام چنین کاری حکم آن چیست؟

ج ۱ — هر چیزی که وقف بودنش با اطمینان یا حجت شرعی ثابت گردد، همه آثار وقف بر آن بار می شود و خرید و فروش آن باطل و کان لم یکن می باشد و باید اجرت المثل را در جهتی که واقف، معین کرده صرف نمود «الوقوف تکنون علی حسب ما یوقفها اهلها» و



منافعی که باید صرف موقوف علیهم گردد، به عهده کسی است که متصرف در آن بوده است و اگر از دنیا رفته بدهکار می باشد و حکم بقیه دیون میت را دارد.

ج ۲ — وقتی که به قبض موقوف علیهم داده شده و در تصرف وقف در آمده است را واقف هم نمی تواند تغییر دهد چه رسد به دیگران. ۸۱/۷/۵

(س ۲۳۵) آیا فروختن مقداری از اموال موقوفی و وصیت شده، جهت استیفای حق و رفع تجاوز توسط وصی یا متولی، جایز است یا خیر؟ و اگر افراط و تفریط توسط وصی قرار بگیرد، آیا خودش ضامن است یا خیر؟

ج — اگر رفع تجاوز از ملک موقوفه نیازمند هزینه مال است و وصی یا متولی وقف نمی توانند از منافع ملک، مخارج و هزینه هایی که جهت استیفای حق، لازم است بپردازند و متبرعی هم پیدا نمی شود که آن را پرداخت نماید، فروختن مقداری از زمین ها یا دادن آنها به کسی که ملک موقوفه را از متجاوز می گیرد، مانعی ندارد، و اگر وصی در کار وصایت، افراط و تفریط نماید، خودش ضامن و مسئول است. ۸۰/۵/۱۲

ششم. اجاره موقوفه

(س ۲۳۶) آیا می توان وسایل، اشیا و ظروفی که متعلق به مسجد است را به متقاضیان که مراسم سوگواری و یا جشن دارند اجاره داد و اجاره آن صرف هزینه های مسجد گردد؟

ج — اگر از ابتدا چنین اغراضی نیز مد نظر بوده و امام جماعت مسجد هم اجازه بدهد، مانعی ندارد. ۷۸/۹/۵

(س ۲۳۷) آیا می توان برای تأمین هزینه های مسجد (از قبیل هزینه آب، برق، مستمری خادم و...) قسمتی از زیرزمین مسجد را که جنب خیابان است، به عنوان مغازه تجاری به افراد اجاره داد؟

ج — چون خلاف وقف است، جایز نیست. ۷۲/۷/۳

(س ۲۳۸) آیا زمین وقفی را بدون دریافت حق اختصاص و امثال آن — که امروزه در شهرهایی مانند قم و مشهد متعارف است — می توان اجاره داد؟ اگر مستأجری حاضر به پرداخت چنین اجاره ای باشد، آیا می توان به مستأجری اجاره داد که حاضر به پرداخت حق اختصاص نیست؟ در صورتی که اجاره، بدون دریافت حق اختصاص انجام گرفته باشد، این نوع اجاره صحیح است یا باطل؟

ج — چون در اجاره زمین، متولی و یا شخص دیگری که اجاره می دهد باید مصلحت واقف و وقف را رعایت کند، بنابراین اجاره دادن بدون دریافت حق اختصاص — با فرض وجود مستأجری که حاضر به پرداخت وجه باشند — غیر جایز و باطل است، و فرقی بین اجاره گذشته و حال نیست و رعایت مصلحت وقف و واقف بر مصلحت دیگران مقدم است. ۷۶/۱۱/۱۲

(س ۲۳۹) هیئت امنای مسجدی برای تأمین هزینه های مسجد (از قبیل هزینه آب، برق، گاز، مستمری خادم و...) اقدام به چاپ قبض مراسم ترحیم نموده و از کسانی که برای اموات خود مراسم ترحیم برگزار می کنند، مبلغی دریافت می کنند. آیا گرفتن این پول جایز است یا خیر؟

ج — گرفتن این گونه پول ها، برای امثال اموری که در سؤال ذکر شده، با رضایت امام جماعت مسجد، مانعی ندارد. ۷۴/۳/۳۰

(س ۲۴۰) قطعه زمینی وقف اولاد ذکور می باشد و قرار است در آن بنای مصلی احداث شود. آیا اولاد ذکوری که هم اکنون موقوف علیهم محسوب می شوند، می توانند با عقد اجاره به مدت ۹۹ سال، زمین را برای احداث مصلی در اختیار بانیان آن قرار دهند؟ و اگر در مدت مذکور، موقوف علیهم فوت کنند، با فرض وجود اولاد ذکور صغیر، تکلیف اجاره چه می شود؟

ج — اگر متولی وقفی با رعایت مصلحت وقف و موقوف علیهم، عین موقوفه را برای مدت طولانی اجاره دهد، اجاره نسبت به نسل های بعدی هم صحیح و لازم است، چون رعایت مصلحت آنها نیز شده؛ اما اگر طبقه ای از موقوف علیهم، وقف را به مدت زیادتر از زمان حیاتشان اجاره دادند، اجاره نسبت به نسل بعدی فضولی می باشد، که اگر اجازه دادند، صحیح و گرنه باطل است، و در ساختن مصلی که مورد سؤال قرار گرفته، جهات مذکور در حکم شرعی باید مورد توجه قرار گیرد. ۷۶/۶/۳۰

(س ۲۴۱) شخصی ملکی را وقف نموده تا از عایدات آن برای مردم حلیم تهیه کنند و در اختیار مردم قرار دهند. متولیان قبلاً از منافع ملک، دو بار در این زمینه اقدام نموده اند و در حال حاضر ملک فوق در اجاره مستأجر است که مبلغ آن سالیانه هفت هزار تومان است. لطفاً تکلیف مستأجر در زمینه عمل به وقف را بیان فرمایید.

ج — در این گونه موارد که مال الاجاره هر سال، پاسخ گوی عمل به وقف نیست، یا باید در صورت مساعدت مردم و با کمک آنها این عمل انجام شود، و یا مال الاجاره چند سال را کنار گذاشته تا زمانی که برای عمل به وقف، کافی باشد و در آن زمان اقدام شود، به هر حال در حدّ توانایی باید نیت و غرض واقف، مورد توجه و عمل قرار گیرد. ۷۶/۱۰/۴

(س ۲۴۲) کاشتن زمین موقوفه چه حکمی دارد؟

ج — کاشتن زمین وقفی مانعی ندارد، به شرط آنکه حقّ الاجاره که از طرف متولّی وقف معین شده، پرداخت گردد. ۷۷/۲/۲۸

(س ۲۴۳) باغی موقوفه حضرت ابا عبدالله الحسین (علیه السلام) می باشد و برابر شواهد عینی به علت خشکسالی و عدم رسیدگی متولیان، مکان فوق مخروبه و به زباله دانی تبدیل شده است. اکنون اداره آموزش و پرورش منطقه، به منظور احداث فضای آموزشی نیاز به زمین دارد و تا کنون نتوانسته زمین مناسبی پیدا کند. آیا این اداره مجاز است برای احداث مدرسه در مکان فوق و رعایت مفاد وصیت نامه (روضه خوانی و پذیرایی از مردم در دهه اول) با نصب تابلو در محل ورودی مدرسه اقدام نماید؟

ج — عمل مرقوم در سؤال که عمل به وقف می باشد، چون منافع زمین صرف عزاداری می شود که زمین هم وقتی که باغ بوده مفروض آن است که برای عزاداری و روضه خوانی و پذیرایی از مردم وقف شده، مانعی ندارد و جایز است، بلکه احیای وقف می باشد و مرغوب فیه است؛ لیکن لازم است که زمین، مورد اجاره قرار گیرد و یا منافع چند ساله آن مورد مصالحه قرار گیرد که در نتیجه یا اداره آموزش و پرورش، مستأجر زمین و یا طرف صلح منافع باشد؛ و عقد اجاره و یا صلح باید با رضایت متولّی و با فرض نبودش و یا عدم دسترسی، با رضایت مجتهد جامع الشرائط انجام گیرد؛ و نصب تابلو برای ابقای وقف، امری مطلوب و لازم است. به هر حال هدف، تأمین غرض واقف و امری است که وقف برای آن بوده است. ۷۷/۳/۶

#### هفتم. حکم متعلقات و توابع مال موقوفه

(س ۲۴۴) در يك قریه، موقوفه ای وجود دارد که يك قسمت آن مرتع و زمین موات است، آیا قسمت های موات و مرتع بالاصالة که هم اکنون مشتمل بر ده ها هکتار زمین مسکونی و واجد اعیانی می باشد، جزء موقوفه محسوب می گردد یا خیر؟ به عبارت دیگر، آیا واقف مجاز به وقف مراتع و اراضی موات بوده یا خیر؟

ج — هر مقدار از اراضی که از مراتع و حریم آن قریه بوده (یعنی جاهایی را که مردم قریه برای چرانیدن گوسفندان یا جا دادن آنها و غیر آن از مرافق قریه که معمولاً مورد نیازشان می باشد) تابع وقف است، و دیگران را نمی رسد که در آن تصرف نموده و احیا نمایند و حقّ احیا برای وقف، ثابت است و مازاد بر آن حکم بقیه مراتع و موات را دارد که از انفال می باشد؛ و ناگفته نماند که هر چند وقف غیر مملوک از مباحات و موات، صحیح نمی باشد، اما حریم وقف مثل حریم ملک، تابع آن است و دیگری را نمی رسد که احیا نماید و ملک خود قرار دهد. ۷۶/۸/۲

(س ۲۴۵) از زمان های قدیم، قراء و مزارع موقوفه اکثراً دارای اراضی زیر کشت، بایر، چراگاه و تپه بوده اند که کلاً به طور شش دانگ از اراضی و چراگاه و مرتع به طور طبیعی بهره برداری می شده است. در مورد مراتع واقع در موقوفات که جزء لاینفک موقوفه می باشد در سال ۱۳۶۷ از محضر مبارک امام راحل (قدس سره) استفتایی شده است که در پاسخ مرقوم فرموده اند: «راضی مذکور تابع اراضی موقوفه است، هر چند که موات باشد و احیای آن جایز نیست». همچنین در این مورد مطابق ماده ۱۰ آیین نامه قانون ابطال اسناد فروش رقبات آب و اراضی موقوفه، که به وسیله این سازمان و وزارت کشاورزی تنظیم و در تاریخ ۶۳/۹/۷ به تصویب هیئت وزیران رسیده و تا تاریخ ۷۱/۱۱/۲۵ مورد عمل و اجرا بود. قسمتی از اراضی موقوفه که در اجرای ماده ۵۶ در قیل از انقلاب، به عنوان مراتع ملی اعلام گردیده، به وقفیت خود اعاده و در اختیار متولیان و اداره اوقاف قرار گرفته است، اینک با توضیح اینکه مورد اقدام متولیان و اداره اوقاف، هیچ گاه در جنگل ها و مراتع مستقل نبوده، بلکه اراضی وقفی است که در محدوده موقوفات — که از توابع لازم و ضروری وقف است — قرار دارد و قسمتی از رقبات مندرج در وقف نامه ها می باشند و این نوع موقوفات سال هاست مورد عمل بوده است. آیا اراضی مورد تعلق و مراتع و اراضی زیر کشت این موقوفات، کلاً جزء موقوفه می باشد یا خیر؟

ج — اراضی ذکر شده (چراگاه، مرتع، تپه و غیر آنها) که از توابع قریه محسوب می شود، تابع وقف است و جزء موقوفه می باشد، و تصرف در آن برای دیگران، ولو به احیا، غیر جایز و حرام و تصرف غاصبانه در وقف است. ۷۵/۶/۲۵

(س ۲۴۶) آیا افراد حقیقی یا حقوقی، بدون اجازه از متولّی موقوفات، می توانند از زمین قبرستان قبلی که وقف معاطاتی است، استفاده نمایند یا

خیر؟

ج — نظر متولّی شرعی، شرط است و کسی حقّ مزاحمت برای او ندارد. ۷۶/۲/۲۰

(س ۲۴۷) اشیای عتیقه و اموال قیمتی که در اراضی موقوفه و اطراف حرم امامزادگان (علیهم السلام) کشف می شود، مربوط به وقف است یا مقابر متبرکه؟

ج — درباره اشیای عتیقه و اموالی که در مکان موقوفه پیدا می شود، باید به مسئولین مربوطه موقوفات جمهوری اسلامی مراجعه نمود. ۲۹  
۷۷/۵/

### هشتم. احکام متولی و ناظر

(س ۲۴۸) در سال های گذشته بعضی از مالکین، املاک بزرگی را که گاهی شامل چندین روستا و آبادی می شد، وقف نموده اند. با عنایت به اینکه قبل از وقف شدن املاک، در این روستاها حمام، اشجار، پل، تپه، قبرستان، مسجد و امامزاده وجود داشته که وقف نامه ای برای آنها تنظیم نشده و اگر هم بوده، فعلاً در دسترس نیست؛ آیا متولی موقوفات می تواند به استناد وقف نامه تنظیم شده، ادعای در خصوص اماکن عمومی موجود، قبل از تنظیم وقف نامه داشته باشد یا خیر؟

ج — ادعای متولی قریه بر تولیت نسبت به موارد مذکور در سؤال — که محکوم به وقفیت زمان قبل بوده و ظاهر حال بر آن شهادت می دهد — مسموع نیست و احتیاج به اثبات دارد، و مالک قریه حسب ظاهر، مالک اماکن عمومی مرقومه در سؤال نبوده تا وقف و جعل تولیت وی شامل آنها نیز بشود. ۷۶/۶/۳۱  
(س ۲۴۹) حدود و اختیارات متولی یک موقوفه را بیان فرمایید.

ج — تابع وقف نامه و قرارداد واقف است. ۷۷/۱/۲۵  
(س ۲۵۰) آیا مباشرت شخص متولی در انجام تمام امور موقوفه لازم است، یا اینکه متولی می تواند از وجود وکیل مطلع و دلسوز در اداره موقوفه استفاده نماید؟

ج — کمک گرفتن متولی برای اعمال تولیت مانعی ندارد، مگر آنکه واقف منع نموده باشد. ۷۷/۴/۹  
(س ۲۵۱) این جانب متولی آب موقوفه ای هستم که باید درآمد آن را در مجالس عزاداری امام حسین (علیه السلام) صرف نمایم. در حالی که قسمتی از این آب به مصرف کشاورزی و باغبانی می رسد که باید از باغ ها حق شرب گرفته شود. با توجه به تورم و بالارفتن قیمت ها، صاحبان باغ ها همچنان حق شرب قدیم را می پردازند و بنده هم نمی توانم آنان را به این امر، متقاعد نمایم. حال تکلیف بنده چیست؟ آیا باید به مراجع ذی صلاح شکایت کنم و یا از عمل کردن به وقف و روضه خوانی صرف نظر کنم؟

ج — بر متولی است که با شکایت و مراجعه به محاکم صالحه، حق وقف را استیفا نماید و در حد قدرت، غرض واقف و روضه خوانی سیدالشهدا (علیه السلام) باید تأمین گردد. ۷۸/۱/۱۲  
(س ۲۵۲) واقف محترمی مصرف عواید موقوفه خود را برای استفاده طلاب علوم دینی قرار داده و سهمی از عواید آن را نیز به عنوان حق التولیه برای متولی مقرر داشته است. در صورتی که انجام تکالیف امر تولیت توسط خود متولی یا وکیل او، مستلزم صرف هزینه هایی باشد، آیا متولی می تواند هزینه های مزبور را از سهم موقوف علیهم کسر نماید، یا باید از محل حق التولیه خود متولی پرداخت گردد؟

ج — آنچه از مخارج که مربوط به متولی و اعمال حق التولیه است، مانند صرف وقت یا کرایه وسیله برای رسیدگی به وقف و سایر امور مربوطه به آن از حق التولیه کسر می شود و اما آنچه که برای وقف یا برای موقوف علیهم مصرف می شود، از عواید موقوفه کسر می گردد؛ چون مخارج وقف به عهده کسی نمی باشد. ۷۶/۱۰/۱۱

(س ۲۵۳) آیا متولی موقوفه ای به علت کهولت سن و عدم توانایی انجام وظایف محوله به دلیل عارضه قلبی و اینکه پزشکان او را از فعالیت زیاد ممنوع کرده اند، می تواند به شخص اصلح و اتقایی که از نسل مرحوم واقف باشد و غیر منصوص در وقف نامه — که در آینده نیز تولیت به او می رسد — وکالت بلاعزل قانونی جهت اداره امور وقف بدهد؟ پس از اعطای وکالت، چنانچه وکیل موصوف با دقت و مراقبت کامل به نحو احسن، امور وقف را انجام دهد و بر اساس وقف نامه و به نیابت مرحوم واقف عمل نماید، آیا کسی می تواند وکالت بلاعزل را فسخ کند یا وکیل همچنان وکیل بلاعزل موکل در امور وقف است؟

ج — اگر تولیت متولی، مطلق باشد و مشروط به مباشرت نباشد، توکیل در آن نافذ است و در موارد صحت وکالت، فرقی بین وکالت مطلقه و یا وکالت به شرط عدم عزل نمی باشد، و در وکالت بلاعزل نمی توان وکیل را عزل نمود. ۷۷/۷/۷

(س ۲۵۴) طبق وقف نامه بعد از وضع شرایط متولی موقوفه چنین مقرر داشته: چنانچه در وقتی از اوقات، ارشد اولاد، صالح و متقی نباشد و اصلح اولاد، رشید نباشد، متولی، فرزند ارشد می باشد که به نظارت و صلاح و صواب دید اولادی که اصلح می باشد، به آنچه واقف، هنگام وقف، قرارداد

فرموده عمل نماید و باید متولی در هر طبقه از طبقات، منافع و مداخل عین موقوفات را بعد از وضع اخراجات ملکی و ملکی آنها از حقوق سلطانی بقیه را به ده سهم منقسم نموده و دو سهم آن را به صیغه حق التولية در صورتی که ارشد و اصلح باشد، متصرف شود و چنانچه متولی، اصلح نباشد يك سهم آن را خود تصرف نموده و يك سهم دیگر را در وجه اولاد اصلح که ناظر موقوفات می باشد لحاظ نماید (الخ) چنانچه متولی فعلی موقوفه به دلیل کهولت سن و عدم بینایی و عدم استشعار لازم، خود قادر به انجام امور موقوفه نباشد، و کیلی انتخاب نموده که آن وکیل نیز در انجام مقررات واقف خیر، تخلفاتی ورزیده و موارد تخلف به تأیید بازرسان سازمان اوقاف نیز رسیده باشد، استدعا دارد نظر شرعی را بیان فرمایید:

۱. آیا از متولی فعلی با توجه به مراتب فوق و تخلفات مسلم وکیل وی و شرایط مندرج در وقف نامه، سلب صلاحیت و ارشیدیت و نتیجتاً سلب تولیت می گردد یا خیر؟

۲. با توجه به سؤال قبل در صورتی که سلب تولیت از متولی فعلی نشود، آیا ضرورت انتخاب ناظر وجود دارد یا خیر؟

ج ۱ — اگر خلاف های وکیل متولی — که بر خلاف مصالح وقف است — به متولی اعلام شد و متولی هم آنها را خلاف می داند در عین حال او را عزل نکرد، متولی خود به خود به حکم عدم رعایت مصلحت وقف، منعزل می گردد، و با اختلاف بین متولی و دیگران نسبت به اعمال وکیل، باید به محاکم صالحه مراجعه و مسئله در آنجا حل گردد.

ج ۲ — با عدم سلب صلاحیت از متولی، ضم ناظر، به دست حاکم شرع است. ۷۶/۶/۶

(س ۲۵۵) در وقف نامه معتبر موجود، در خصوص تعیین متولی در نسل های بعدی — نسل بعد نسل و بطناً بعد بطن — تصریح شده است، آیا در حال حاضر رعایت این شرط در صورتی که در نسل مقدم، متقاضی واجد شرایط وجود داشته باشد، بایستی رعایت گردد یا نه؟ و آیا از نسل مؤخر کسی می تواند به دلیل طی مدارج علمی بالاتر برخلاف نظر واقف، مدعی حقی گردد و خود را متولی بداند؟ آیا مسئله کبر سن برای کسی که در نسل مقدم، متقاضی احراز سمت تولیت است، مانع و رادعی محسوب می گردد یا نه؟ آیا سابقه بیماری جسمی معالجه شده برای کسی که واجد سلامت فکری و روانی می باشد و در طبقه مقدم هم قرار دارد، می تواند مانع امر تولیت شود؟

ج — در وقتی که واقف، متولی را به صورت نسل بعد نسل قرار دهد، با بودن واجد شرایط در نسل قبل، نوبت به نسل بعد نمی رسد، هر چند نسل بعد، از جهت مدارج علمی و تقوایی در حد بالایی باشد، کما اینکه کبر سن در نسل قبلی و یا بیماری هم مانع از تولیت و عمل به وقف نمی باشد. ۷۷/۴/۹

(س ۲۵۶) چنانچه ناظر تعیین شده در وقف نامه، خلاف مفاد وقف نامه و وظیفه محوله عمل کند، وظیفه و تکلیف متولی چیست؟

ج — اگر ناظر به وظیفه خودش عمل نکند و غیر امین گردد، محکمه به حکم قانون می تواند او را عزل نماید و یا شخص امینی را با او همراه نماید تا کارهای متولی را زیر نظر داشته باشند؛ و اگر وظیفه ناظر، صرف اطلاع است، متولی مستقلاً به وظیفه خودش عمل می کند و اگر صرف اطلاع نیست، متولی بدون ناظر نمی تواند در موقوفات تصرف نماید و باید به محکمه مراجعه نماید تا محکمه به وظیفه قانونی اش عمل نماید. ۸۰/۵/۲۹

(س ۲۵۷) باغی از پدرم به من ارث رسیده است. قبل از اینکه ایشان آن باغ را از دیگری خریداری کند، مقداری از آن وقف امام حسین (علیه السلام) بوده و فعلاً تولیت آن به دست بنده است و چند سالی بر این متوال گذشته، حالا برادر بزرگترم می گوید باید تولیت آن با من باشد، چون مال پدرمان بوده است. با وجود اینکه وقف، قبل از خرید باغ بوده است، بفرمایید فعلاً چه کسی متولی است؟

ج — تولیت موقوفاتی که متولی اش معلوم نیست — که ظاهراً مفروض سؤال چنین است — با مجتهد جامع الشرائط است و هرکسی را که او نصب نماید، متولی خواهد بود و فرزند بزرگتر بودن تأثیری ندارد. ۶۹/۹/۶

(س ۲۵۸) آیا متولی وقف، طبق مصلحت می تواند قسمتی از وقف را اجرا نکند یا وقف را مقید به زمانی خاص کند؟

ج — دخل و تصرف های متولی به منظور استفاده بهتر از موقوفه به نحوی که سبب از بین رفتن موقوفه و اغراض واقف نباشد، مانع ندارد. ۸۰/۱۱/۱۵

(س ۲۵۹) آیا تولیت، قابل انتقال است؟

ج — تولیت، قابل انتقال نیست، اما متولی می تواند غیر را وکیل کند، مگر در وقفنامه، انتقال، پیش بینی شده باشد. ۶۸/۷/۵

(س ۲۶۰) ۱. از نظر شرعی ضابطه تشخیص ارشیدیت در تولیت موقوفه چیست؟

۲. اگر ارشد اولاد طبقه ذی نفع، به لحاظ توانایی و امکان وی بر رعایت صلاح، صرفه و غبطه موقوف علیهم، اسن نباشد، آیا بر اسن و یا اسن عاجز، اولویت ندارد؟

ج ۱ — ارشیدیت، ظهور در ارشیدیت فکری و درایتی دارد، مخصوصاً که با کلمه اسن همراه است و ارشد اولاد، غیر از اکبر آنهاست.

ج ۲ — اولویت دارد، چون ارشادیت، اوفق به وقف و عمل به وقف است. ۸۱/۵/۳۱

(س ۲۶۱) آیا متوکی بعد از گذشت چندین سال و چندین نسل، می تواند از ملك موقوفه بدون اجازه واقف، به نفع خود و اولادش مستثنیات قرار دهد یا خیر؟

ج — متوکی طبق اختیارات در وقف نامه می تواند عمل کند و بیش از اختیارات در وقف نامه، جایز نیست. ۷۵/۳/۲۸

(س ۲۶۲) در اطراف شهری موقوفه ای است که بالغ بر دو هزار قطعه زمین دارد که تماماً در اجاره طبقه متوسط و کم درآمد است و به صورت خانه و فروشگاه از آن استفاده می شود و اعیان احدائی، متعلق به مستأجرین است که سالیانه اجاره معینی طبق نظر کارشناس رسمی دادگستری و با تنظیم سند رسمی پرداخت می نمایند و از محل درآمد حاصل، نظر واقف خیراندیش در جهت خیرات و میرات به طرز شایسته و مناسبی تحقق می یابد. حقوق اوقافی از مستأجرین اکثراً نقدی وصول می شود، ولی مستأجرینی هستند که قادر به پرداخت بدهی خود نیستند و تقاضا می نمایند که به اقساط ماهیانه حقوق مذکور از آنان وصول شود. اخیراً ناظر موقوفه پیشنهاد نموده که به علت نقصان ارزش ریالی در باره اقساط مذکور، اگر يك ساله باشد، پانزده درصد اضافه بر نظر کارشناس، و دو ساله سی درصد و سه ساله چهل و پنج درصد علاوه بر اصل اجاره منظور و وصول شود؛ اما متوکی موقوفه به لحاظ مساعدت با مستأجرین و با عنایت به سرشت موقوفه بودن اراضی، علاقه مند است که اقساط بدهی به عنوان قرض الحسنه منظور و وجهی به عنوان جبران نقصان ارزش ریالی به آن اضافه نگردد، به نظر حضرت عالی از نظر شرعی اصلح کدام نظر است؟ (با عنایت به اینکه در اجاره نامه فیما بین، در باره این مبلغ اضافی اصولاً ذکر نشده است).

ج — اگر در وقف نامه معلوم باشد که ناظر برای محض اطلاع است و نظارت، نظارت استطلاعی است، نظر متوکی، متبوع و مستقل در انتخاب و اجراست و اگر معلوم باشد که نظارت به خاطر مصلحت اندیشی و اظهار نظر است، که نظارت، نظارت استصوابی است، در این صورت نظر ناظر، محترم و متبوع است، و اگر هیچ يك از این دو در وقف نامه معلوم نشد و نظر واقف روشن نگشت، نیز باید نظر ناظر را عمل نمود و به اطلاع او هم رساند تا در عمل نمودن به وقف یقین حاصل شود و نظر واقف علی ای حال، تأمین گردد. ۶/۱۳/۷۵

(س ۲۶۳) ملكی تصرف عدوانی شده و مالك برای اینکه دست او را کوتاه کند، مبادرت به وقف ملك کرده است. در حال حاضر تولیت آن ملك به عهده اولاد ذکور است، و چون تعداد اولاد ذکور زیاد است و واگذاری تولیت به یکی از آنان غیر ممکن و مفسده به دنبال دارد، آیا می تواند ملك فوق را بفروشد و پول آن را خرج مورد وقف نماید؟

ج — فروش موقوفه، غیر جایز است و تعیین تولیت به دست مجتهد جامع الشرائط است. ۷۳/۱/۲۷

## نهضت ترجمه

### باب پنجم: وقف خاص

(س ۲۶۴) در وقف خاص که واقف، اولاد ذکور را موقوف علیهم قرار داده، بعضی از مستأجرین موقوفه مدعی هستند که چنین وقف های مشروعیت ندارد و احیای سنت جاهلیت است، از این رو، از پرداخت مال الاجاره خودداری می نمایند. آیا این موقوفات از نظر شرعی صحیح است یا نه؟

ج — وقف بر اولاد ذکور، مانند بقیه وقف ها صحیح است. ۷۲/۱۰/۲۱

(س ۲۶۵) شخصی مزرعه ای را با این عبارت: «بر اولاد ذکور، و از اولاد ذکور، و اولاد ذکور از اولاد ذکور خود، ما تعاقبوا و تناسلوا بطناً بعد بطن و نسلاً بعد نسل و عقباً بعد عقب» وقف می کند. آیا با وجود طبقه عالی، طبقه دانی نیز جزو موقوف علیهم محسوب می شود؟ چنانچه یکی از افراد طبقه عالی فوت نماید، آیا فرزندان ذکور متوقفاً با بودن عموهایی که در قید حیات هستند، جزو موقوف علیهم محسوب می شوند؟

ج — طبقه بعدی مطلقاً با وجود طبقه قبلی، از وقف سهمی نمی برند، و ظاهراً جمله نسلاً بعد نسل، مخصوصاً با جمله قبلی (بر اولاد ذکور «ما تعاقبوا و تناسلوا») در ترتیب وقف بر موقوف علیهم است؛ و ناگفته نماند که اگر اختلاف کردند. چون اختلاف در ظهور لفظ است، باید مرافعه شرعیه نمایند و یا با مصالحه و داوری حل نمایند. ۷۴/۶/۱۸

(س ۲۶۶) در وقف خاص، مانند وقف زمین های يك قریه بر اهالی ذکور آن قریه، چنانچه وقف نامه از بین برود، آیا مورد وقف و مقصود واقف به گواهی اهالی محل و موقوف علیهم ثابت می گردد؟

ج — اهالی محل که می خواهند شهادت برای موقوفه خاص بدهند، اگر خود آنها موقوف علیهم باشند، شهادت آنها برای موقوفه خاص خود آنها قبول نمی شود؛ ولی اگر از بین اهالی کسانی باشند که در موقوفه شریک نباشند، در صورت اطمینان و یا عدالت، شهادت آنها پذیرفته می شود. ۷۱/۱/۲۵

(س ۲۶۷) ملکی وقف اولاد ذکور از نسل های قبل تا حال می باشد. واقف، چهار فرزند پسر داشته که یکی از آنان در زمان حیات وی فوت نموده و یک پسر از او باقی مانده است. اکنون پس از فوت واقف، آیا نوه پسری او نیز از ملک وقفی سهم می برد یا خیر؟

ج — باید وقف نامه یا جملات واقف ملاحظه گردد که اگر وقف بر اولاد ذکور است نسلأ بعد نسل، نتیجتاً فرزند یکی از ذکور که با عموهایش هست از وقف، نمی برد و همه وقف، مربوط به عموهاست. آری، اگر در وقف، تصریح شده که فرزند یکی از ذکور با نبود پدرش همراه عموها در وقف سهیم است، در اینجا سهم پدر را می برد. ۷۶/۹/۲۲

(س ۲۶۸) در متن وصیت نامه ای در خصوص نحوه مصرف عواید ثلث باقی مانده چنین نوشته شده است: «وصی، ملک معلوم را وقف نماید به این صورت که منافع آن بعد از مخارج لازمه ملک، برای تزویج اولاد عزب و بی بضاعت نسلأ بعد نسل و هر یکی را که متولی، مقدم دارد ذکوراً و اناثاً هزینه گردد، و قرائت قرآن در هر روز و تعیین هر مصرف منوط به نظر متولی می باشد». اینک با توجه به توضیحات یاد شده بفرمایید:

۱. آیا وقف مذکور عام است یا خاص؟ اگر در بین اولاد در سنواتی موجبات ازدواج فراهم نباشد، آیا درآمد آن سال را می توان بین اولاد تقسیم نمود یا خیر؟

۲. قرائت قرآن به نحو یاد شده در هر روز، عام است یا خاص؟ ضمناً در تعیین میزان آن غیر از متولی، آیا مراجع دیگر هم می توانند دخالت نمایند یا نه؟

ج ۱ — وقف خاص است نه عام، چون وقف، مربوط به طایفه و نسلأ بعد نسل است. آری، اگر منظور، عزب ها و بی بضاعت های همه طوایف باشد که در نتیجه مراد از نسلأ بعد نسل، دوام آن باشد، در این صورت وقف عام است؛ لیکن این احتمال بر خلاف ظاهر و قابل اعتنا نمی باشد؛ و اگر موجبات ازدواج فراهم نشد، باید سهم ازدواج چند سال را روی هم گذاشت و در سالی که موجبات فراهم شد، به وقف عمل شود.

ج ۲ — ظاهر «تعیین مقدار هر مصرف، منوط به نظر متولی می باشد» آن است که اختیار در مقدار و ایام، در دست اوست و غیر از متولی که واقف تعیین نموده، دیگران دخالتشان جایز نیست و بر خلاف وقف می باشد. ۷۷/۱۰/۱۵

(س ۲۶۹) فردی که از نوادگان سلاطین صفوی بوده، در سال ۱۰۵۴ هجری رقباتی را در مناطق مختلف وقف نموده که در زمان حیات، خودش متولی بوده و پس از خود، فرزندش را متولی قرار داده که نسلأ بعد نسل تولید در خانواده اش تا یوم القیامة استمرار یابد و درآمد حاصله از املاک هم به این نحو است که ده درصد با اختیار متولی صرف تعمیر و آبادانی و تنفیذ قنوات و مرمت عمارات دهکده (مساجد، حمامات واقع در محل) و نود درصد مابقی را هم بابت حق التولیه و حق الاشراف، متولی یا متولیان تصرف نمایند، و تأکید نموده هیچ کس حق دخالت و حساسی از متولیان را ندارد و از بدو وقف که قبض و اقباض شده متولیان همان ده درصد را هم صرف تعمیرات و مرمت به نحو مرقوم نکرده اند و کلّ عایدات حاصله را خود تصرف نموده اند و هزینه شخصی کرده اند و در این مدت ۳۶۶ سال به طور موقوفه خاص عمل کرده اند و حتی به نام موقوفه خاص ثبت نموده اند و شیاع به علم محلی هم دال بر خاص بودن موقوفه است. لازم به یادآوری است که این موقوفه، مشمول اصلاحات ارضی قرار گرفته و متولیان وقف، موقوفه را به عنوان اینکه وقف خاص بوده به کشاورزان محل فروخته اند و به کشاورزان سند مالکیت داده اند و الان بیش از سی سال است که کشاورزان از این مزارع بهره برداری می کنند و خیلی ها هم فروخته اند و دیگران مالک شده اند. اکنون بعد از گذشت این همه سال و این همه تغییر و تحول، متولیان وقف آمده اند و ادعا می کنند که وقف عام بوده و ما آن موقع اشتباه کرده ایم و فروخته ایم و از این جهت، کشاورزان را به زحمت انداخته اند، لذا درخواست می شود تکلیف کشاورزان و زارعان را از لحاظ شرعی مشخص فرمایید.

ج — محض ادعای اشخاص بر وقف عام بودن، مثبت و قییت عام نیست، و هر ادعایی احتیاج به اثبات در محکمه شرعی و یا اطمینان به آن دارد؛ و نیز ناگفته نماند که پرداخت مال الاجاره وقف و صرف آن در آنچه که برای آن وقف شده، موجب صحت تصرفات و زراعت زارع است، گرچه روشن است که بیع وقف، مطلقاً — چه وقف خاص چه وقف عام — فی حدّ نفسه، جایز نیست. ۷۸/۶/۱۱

### باب ششم: حبس مال (تحبیس)

(س ۲۷۰) شخصی مقداری سهام به نام فرزندان خود خریداری کرده ولی به آنها تحویل نداده و حبس ابد نموده، که پس از ده سال از منافع آن استفاده کنند، و خيار فسخ هم برای خود قرار داده است. آیا به صرف ثبت محضری کردن بدون تحویل به محبوس علیهم و با خيار فسخ برای خودش، محبوس علیهم با توجه به تصریح حابس بر عدم تملیک، می تواند ادعایی کند؟

ج — نظر حابس معتبر است، تا خلاف آن ثابت شود. ۷۶/۸/۲۱

(س ۲۷۱) به نظر حضرت عالی در وقف خاص، مثل وقف بر اولاد، یا وقف شخص، مثل امام حسین (علیه السلام)، با مدت معین ده روز که وقف منقطع الآخر می باشد، ورثه واقف به صورت ملک غیر طلق، مالک ملک می شوند یا خیر؟

ج — وقف محلی برای آنکه مدتی در سال در آنجا مثلاً روضه خوانی شود، به حبس می باشد، و اصل ملک در تملک مالک باقی است؛ لیکن منفعت آن در زمان معین شده برای همیشه، مربوط به مورد حبس است. ۷۹/۲/۴

(س ۲۷۲) شخصی منزل خود را به مدت ده روز معین به عنوان حسینیه وقف نموده و تولیت آن را برای اولاد خود یا برادر ارشد، به صورت نسل بعد از نسل برادر ارشد قرار داده است. آیا پس از پایان روضه خوانی و عزاداری، منزل از وقفیت خارج شده و به تملک ورثه بر می گردد یا خیر؟

ج — اصل ملک که منافع آن وقف شده، حتی در زمان وقف هم در تملک مالک آن باقی است، چه رسد به زمانی که منافعت هم برای مالک می باشد. ۷۹/۲/۴

(س ۲۷۳) با توجه به وقف مؤبد و حبس محلد در مورد منزل واقف در ایام دهه محرم — که فقط برای تعزیه داری و روضه خوانی بدون اطعام صورت گرفته است — آیا این گونه وقف بر اشخاصی مثل امام حسین (علیه السلام) وقف عام محسوب می شود یا وقف خاص؟

ج — هر چند ثمره ای بین حبس عام بودن یا خاص بودن به نظر نمی رسد، اما در مفروض سؤال، حبس عام محسوب می شود. ۷۹/۲/۴

## کتاب پنجم: قواعد و مسائل عمومی قراردادها

### باب اول: اصل آزادی قراردادها

(س ۲۷۴) این جانب تصمیم دارم تعدادی مصنوعات چوبی بازی تفریحی فوتبالی دستی دایر کنم که طرز کارش بدین شرح است: نوجوانان که بیشترین مشتریان این گونه بازی ها هستند، سکه ای یکصد ریالی داخل صندوق مربوط می اندازند و پنج عدد توپ با فشار یک شاستی خارج می شود که با آن توپ ها در فوتبال دستی چوبی، بازی می کنند و در صورت گل شدن، توپ ها را باید با انداختن سکه یکصد ریالی دیگر به دست آورند. شایان یادآوری است که شرط بندی هم ممنوع است. لطفاً حکم شرعی در مورد این نوع کسب و نیز نصب بازی های رایانه ای را بیان فرمایید؟

ج — به نظر می رسد که این گونه اعمال، قرارداد و عقد جدیدی است و مشمول ادله صحت عقود است، و غرر نسبت به مدت هم مضر نیست و همانند مدت توقف در حجام است. ۷۷/۶/۱۵

(س ۲۷۵) اگر شخصی مبلغی پول را به یک مؤسسه (خصوصی، دولتی یا نیمه دولتی یا فرد) بدهد و قرار بگذارد که در مقابل هر یک میلیون تومان، ماهیانه، سی هزار تومان به شخص بدهد، آیا از نظر شرعی اشکالی دارد یا خیر؟

ج — قرار سود معین در معامله روی پول دیگران برای مالک پول، هر چند مضاربه نیست، چون در مضاربه باید به نحو کسر مشاع باشد، لیکن قرارداد جدیدی است و مشمول عموماً صحت عقود و محکوم به صحت است و ضرر و زیان، حسب قاعده به عهده مالک و از مال اوست نه عامل؛ مگر آنکه در ضمن عقد، شروط جبران خسارت و ضرر و زیان بر عامل بشود. بنابراین، این گونه قراردادها مضاربه نیست و همین قدر که با هم قرارداد ببندند و شرط تضمین خسارت بر عامل بشود، درست است و فرقی بین مؤسسه دولتی یا غیر آن نیست و تمام ملاک صحت، کارکردن با پول است؛ گرچه می توانند به نحو قرض به شرط سود هم قرارداد نمایند، به شرط اینکه کسی که پول را می گیرد، برای نیاز و رفع احتیاج زندگی و فقر نباشد، بلکه برای کار و فعالیت اقتصادی باشد، که به آن قرض استنتاجی گفته می شود، و برای اطلاع بیشتر به فصل ربا مراجعه شود. ۷۸/۱/۱۷

(س ۲۷۶) اگر فردی مقداری پول به شخصی بپردازد تا وی با آن پول کار کند به شرط اینکه ماهیانه مبلغی به عنون سود به صاحب سرمایه بپردازد. آیا این سود از نظر شرعی مشمول ربا می شود یا خیر؟

ج — اگر طرفی که پول را می گیرد (عامل) با آن سرمایه، کار و فعالیت انجام می دهد تا روی پول، سودی به دست آورد و مقداری از آن سود را به صاحب پول بپردازد و بقیه را برای خودش بردارد، این قرارداد هر چند مضاربه نیست، اما یک قرارداد عقلایی است و صحیح می باشد و مشمول اتصالات و عموماً صحت عقود است، لیکن باید شرایط صحت عقود که از آن جمله است تعیین مدت قرارداد و تعیین مقدار سود که بنا است به صاحب پول داده شود، مراعات گردد؛ و ناگفته نماند که اگر گیرنده پول از باب فقر و لا بدیت و گرفتاری اقتصادی بخواهد پول را با این حيله بگیرد، قرارداد، غیر جایز و حرام و عقوبت ربا را دارد. ۸۳/۶/۲

## باب دوم: مشروعیت جهت در قرارداد

(س ۲۷۷) در صورتی که فروشنده نوار خام کاست ضبط و ویدئو بداند که خریداران نوار کاست، در منزل شخصی خود روی نوارها ترانه مبتذل یا فیلم مبتذل ضبط می نمایند، آیا در گناه آنان شریک است یا خیر؟

ج — فروش آنها اگر به انگیزه صرف مشتری در حرام نباشد که معمولاً هم چنین انگیزه ای وجود ندارد، جایز می باشد و تعاون بر اثم محسوب نمی گردد تا در گناهش شریک باشد، لیکن به هر حال ترکش اولی و احوط است و بیع آن مکروه. ۸۳/۵/۳۱

(س ۲۷۸) چنانچه معامله صوری باشد لیکن به قصد فرار از دین نباشد، آیا به لحاظ فقدان قصد، باطل است یا خیر؟

ج — در عقود و ایقاعات، قصد انشاء و ایجاد عقد به شرط آنکه جدی باشد نه به صورت هزل و شوخی، کفایت می کند، هر چند داعی بر انشاء، تحقق عقد به طور موقت باشد که ظاهراً مراد از قصد صوری در سؤال نیز همین است. ۷۶/۱۲/۲۱

(س ۲۷۹) بنده جوان با استعدادی هستم و قادر به تعمیر لوازم خانگی می باشم و بعضی از اقوام و همسایگان برای تعمیر وسایلشان از من کمک می طلبند که برای مشکلاتی ایجاد می کند. برای مثال افتادن در غرور، انجام ندادن به موقع واجبات، آگاهی از بعضی مسائل داخلی خانواده ها. آیا بنده می توانم در مقابل آنها اظهار ناتوانی کنم و بگویم نمی توانم و اگر کسی را از خود ناراحت کنم، آیا توفیقی از من سلب شده است؟ و چنانچه تصمیم به تعمیر وسیله ای (مثلاً ویدئو) بگیرم که از آن استفاده غیرمشروع می شود، آیا اجازه تعمیر دارم؟

ج — کار برای دیگران خوب است تا جایی که برای خود انسان، ضرر نداشته باشد و اگر به حال خودتان ضرر دارد، برای شما غیر جایز است و لوازمی را که درست می کنید، چون به انگیزه صرف در حرام نیست، جایز است؛ لیکن ترکش اولی و احوط و فعلش مکروه است؛ و گفتن «نمی توانم» در صورتی که ضرر و صدمه ای بر آن مترتب نگردد، مانعی ندارد، چون دروغ گفتن برای ترک مکروه است و حرمت دروغ در امثال این گونه موارد یعنی برای ترک مکروه، ثابت نیست و ادله حرمت آن قاصر است از اینکه حرمتش را — حتی با فرض اینکه برای ترک مکروه انجام می گیرد — اثبات نماید، والا اگر حرمتش مطلق بود هیچ گاه نمی توان حرامی را برای ترک مکروهی انجام داد مثل اکرام ضیف به اطعام مال حرام و غصبی. ۸۳/۵/۳۱

(س ۲۸۰) بعضی از افراد مسلمان در باغ انگور کار می کنند و اطلاع دارند که انگورها برای شراب سازی مورد استفاده قرار می گیرد و اگر از کار خود استعفا دهند، به عُسْر و حَرَج می افتند. وظیفه آنان چیست؟

ج — هر چند اجتناب از این گونه اعمال، فی حدّ نفسه، مطلوب و مرغوبّ فیه است؛ لیکن اگر شراب هایی که از آن انگورها به دست می آید، مورد استفاده کسانی از کفار است که آن را حلال می دانند، یا شک داریم که مورد استفاده آنهاست یا مورد استفاده مسلمانان، حرمت کارکردن در آن باغ ها معلوم نیست و اصل بر برائت است؛ اما اگر مورد استفاده مسلمانان قرار می گیرد، کار کردن در آن باغ ها حرام است و عُسْر و حَرَج و مشقّتی رافع حرمت آن است که قابل تحمّل نباشد و راه اعاشه و اداره زندگی منحصر به آن باشد. ۷۷/۹/۵

Translation Movement

(س ۲۸۱) ۱. معاملات حقیقی غیر معوضی که مدیون غیر محجور، نسبت به اموالش به قصد فرار از تأدیه تمام یا بخشی از دین یا دیون انجام می دهد،

آیا نافذ است یا خیر؟

۲. حکم مسئله درباره معاملات حقیقی معوض این مدیون که به قصد پنهان کردن و نامرئی نمودن اموالش و نهایتاً فرار از تأدیه دین صورت می گیرد چیست؟

۳. اصولاً حضرت تعالی تحت چه شرایطی معاملات مدیون غیر محجور را نافذ نمی داند؟

ج ۱ و ۲ — اگر تصرفات و معاملات او به خاطر فرار از ادای دین باشد و نداند که در وقت ادای دین می تواند مالی را که با آن ادای دین نماید به دست آورد، عقد و معامله باطل است — چه معامله معوضه و چه غیر معوضه — به خاطر نفی ضرر از غرماء، و انصراف ادله صحّت عقود از موارد فرار از ادای دین و قصد اضرار به غیر، و اکل مالی که برای فرار از ادای دین باشد، اکل مال به باطل است.

ج ۳ — اگر حاکم، مدیون را مجبور نکرده و او هم قصد دادن مال غرماء را دارد، معاملات و عقود — چه معوض و چه غیر معوضش — صحیح می باشد. ۸۰/۱۰/۳۰

(س ۲۸۲) شخص کلاهبرداری با قصد خوردن مال دیگری (نه بیع) به يك مغازه دار مراجعه کرده و با وانمود کردن اینکه قصد خرید فرش نفیس او را دارد، با دادن چک های جعلی، فرش را از تصرف او خارج می کند. با توجه به اینکه صیغه بیع و شراء ظاهراً خوانده شده، آیا می توان گفت که



عقد بیع واقع شده است یا خیر؟ و چنانچه واقع شده، برای فروشنده که متضرر شده چه حقی ایجاد می شود؟ و اگر شخص کلاهبردار به جای اینکه چک های جعلی بدهد چک بلا محل از حساب خودش صادر کند، حکم چیست؟

ج — معامله به قصد کلاهبرداری و خوردن مال غیر و ندادن ثمن، نادرست و غیر صحیح و اکل مال به باطل است؛ و در بطلان، فرقی نیست بین اینکه مدارک را (چک) از خودش بدهد یا دیگری؛ و مناط بطلان، قصد خوردن مال غیر و کلاهبرداری است. ۷۴/۶/۴

## باب سوم: قصد و رضا در قرارداد

(س ۲۸۳) آیا در تعهداتی که الزام آور است اختیار متعهد و عدم اکراه او شرط است یا خیر؟ چنانچه فرد یا ارگانی، شخصی را مجبور به سپردن تعهدی خاص نماید — به گونه ای که اگر وی آن تعهد را ندهد، ضرر مالی یا معنوی قابل توجهی به او می رسد و در نتیجه وی با اکراه تعهد دهد — آیا شرعاً موظف است به آن تعهد عمل نماید؟

ج — هر تعهدی که همراه با تهدید و توعید از طرف شخص حقیقی یا حقوقی حاصل شود، تعهدی است و لزوم وفا و صحت ندارد، و شرطیت اختیار در مقابل جبر و اکراه، از مسلمات شرایط عقود و عهود و ایقاعات است. آری، جبرها و اضطرابها که از ناحیه تهدید انسانی نباشد، بلکه مربوط به خود انسان باشد — هر چند به وسیله جهات خارجی — موجب بطلان نیست. ۷۸/۶/۱۱

(س ۲۸۴) شخصی از دیگری طلبکار است، بدهکار را تهدید می نماید که چنانچه مالی را به رهن او نگذارد، به او ضرر مالی یا جانی وارد خواهد کرد. در صورتی که این شخص خانه اش را در رهن او قرار دهد، حکم عقد رهن چیست؟

ج — طلبکار، هر چند حق گرفتن وثیقه و رهن را دارد، اما اگر همراه با اکراه باشد، مانند بقیه معاملات اجباری، محکوم به بطلان است. ۷۳/۱۱/۱

(س ۲۸۵) شخصی در خدمت دیگری کار می کند. به دلیل قدرت مطلقه و نفوذ ناروای ناشی از قدرت این شخص، در مقابل درخواست او مبنی بر فروش مالی تسلیم می شود؛ حکم عقد بیع چیست؟

ج — معامله ای که با اکراه همراه باشد — که مورد سؤال هم ظاهراً چنین است — باطل است. ۸۳/۵/۳۱

## باب چهارم: معاملات ربوی — حيله های فرار از ربا

(س ۲۸۶) تقاضای دریافت وام مضاربه تعمیر مسکن از بانک را نمودم (با بهره حدود بیست درصد)، لیکن بانک به دلیل نداشتن بودجه از اعطای وام امتناع ورزید، اما یکی از آشنایان که شخصی مذهبی و متدین می باشد، پرداخت مبلغ مورد نیاز با بهره ای کم تر از سود بانک را به بنده عنوان نمود. این جانب نیز بنا به تقاضای ایشان و با میل شخصی سودی تقریباً معادل نوزده درصد (پایین تر از نرخ بهره بانکی و تورم) برای آن تعیین و برای رفع شبهه اشکال شرعی، قراردادی را تنظیم نمودم که طی آن محل اقامت فعلی بنده که متعلق به پدرم می باشد به عنوان رهن در ازای وجه پرداختی در اختیار ایشان قرار گرفته و اجاره ماهیانه آن از این جانب به عنوان مستأجر توسط رهن کننده (وام دهنده) دریافت گردد. سؤالاتی که مطرح است به شرح ذیل می باشد:

۱. آیا با توجه به نیاز مبرم این جانب به مبلغ مزبور، توافق صورت گرفته برای هیچ یک از دو طرف، اشکال شرعی ایجاد نمی کند؟

۲. در صورت اثبات کثی از اتاق فعلی به منزل مسکونی خودم، ادامه قرارداد به چه شکلی می تواند تمدید گردد؟

۳. با عنایت به اینکه معتقد به بازگرداندن اصل مبلغ وام می باشم و اضافه پرداخت صورتی را — که با احتساب نرخ تورم اعلام شده از سوی بانک مرکزی برابر باشد — حق مسلم وام دهنده و تکلیف شرعی وام گیرنده می دانم، آیا می توانم در این خصوص با اطمینان و علم خودم اقدام نمایم؟ و آیا راهکار و روش دیگری برای حل این مسئله وجود دارد؟

ج — راه مرقوم، صحیح نمی باشد؛ چون منافع ملك رهن گذاشته شده از رهن گذار یعنی از وام گیرنده است، بنابراین اجاره کردن، بیوجه، و اجاره ملك خود می باشد که اصلاً عقلایی نمی باشد چه رسد به شرعی؛ و راه فرار از ربا در امثال موارد ذکر شده که وام گیرنده از گرفتن وام ضرری نمی نماید، بلکه به وسیله آن صاحب خانه می شود و از جهت اقتصادی نیز، اقتصاددانان آن وام را برای طرفین، اقتصادی می دانند، خرید و فروش پول است، یعنی مثلاً می خواهد يك میلیون تومان بگیرد يك ساله، به جای ماهی پانزده هزار تومان در اینجا وام دهنده يك میلیون تومان نقد را می فروشد به يك میلیون و یکصد و هشتاد هزار تومان نسیه که مشتری، ثمن را به اقساط دوازده ماهه، هر ماه پانزده هزار تومان پرداخت نماید و الباقی یعنی يك میلیون و پانزده هزار تومان را در برج دوازدهم بپردازد.

(س ۲۸۷) یکی از معاملاتی که به منظور فرار از ربا شاید صورت پذیرد، اجاره سکه طلا می باشد، دارنده سکه طلا سکه های خود را به متقاضی داده و در قبال آن ماهانه اجاره دریافت می نماید و اجاره کننده، موظف است طبق قرارداد در موعد مقرر، عین سکه ها را «از نظر نوع» عودت دهد، مثلاً اگر دویست سکه بهار آزادی اجاره کرده است، باید عیناً همان تعداد سکه بهار آزادی از بازار با همان مشخصات بانکی یا غیر بانکی بودن تهیه کند و به صاحب سکه ها بدهد. نظر شما در این مورد چیست؟

ج — اجاره دادن سکه به نحو مفروض در سؤال باطل است، چون در اجاره شرط است که عین مستأجره با فرض انتفاع از آن، باقی بماند و بعد عین آن مسترد شود و در اجاره سکه به نحو مرقوم، عین آن از بین می رود. بنابراین، اگر ما حيله در باب ربای محرم را هم مجاز بدانیم و آن را در امثال مورد، کارساز، به خاطر عدم تحقق حيله و بطلانش، حيله بی فايده است. ۷۶/۱۲/۱

(س ۲۸۸) دریافت و پرداخت ربا به کفار و بانک های اسلامی، چه حکمی دارد؟

ج — به طور کلی زیاده و ربا دادن و زیاده و ربا گرفتن در قرض ربوی استنتاجی — که باعث جلوگیری از معروف و تجارت و کسب و کار نمی شود، بلکه وسیله ای برای رونق بازار و اقتصاد سالم می باشد — عدم حرمتش خالی از قوت نمی باشد و در این قسم فرقی بین کافر و مسلمان نمی باشد، کما اینکه در جایی که باعث فقر زیادتیر ربا دهنده باشد نیز در حرمت، فرقی بین کافر و مسلمان نمی باشد. ۸۱/۲/

### باب پنجم: مشاغل مجاز و ممنوع (مکاسب محرمه)

(س ۲۸۹) همان گونه که مستحضر هستید امروزه استفاده از وسایل ارتباط جمعی از قبیل رادیو و تلویزیون، سینما، اینترنت، ماهواره و... امری بدیهی است، اما غربی ها چنین وانمود می کنند که مسلمانان فاقد شناخت لازم در بهره برداری از این گونه وسایل هستند. بر همین اساس در صدد برآمدیم تا نظر مراجع عظام تقلید را در این خصوص جویا شویم؛ لذا از حضرت عالی استدعا داریم دیدگاه اسلام را در مورد هنر بیان فرمایید. (شایان یادآوری است که این دیدگاه ها در کنفرانسی که در خارج از کشور در ارتباط با همین موضوع برگزار خواهد شد، مطرح می گردد).

ج — اقسام هنرهای قلمی و صوتی و تجسمی و غیر آنها، از صدا و سیما گرفته تا بقیه هنرها، همه و همه، فی حدّ نفسه به حکم اسلام، حلال و جایز است؛ بلکه تکلم و سخن گفتن همانند آنها نعمتی از نعم الهی است و وقتی که در مسیر و برای هدفی عقلایی و مفید برای جامعه مورد استفاده قرار گیرد، محکوم به حکم همان هدف است؛ یعنی ممکن است واجب و یا مستحب گردد، و چگونه می توان به اسلام عزیز نسبت داد که هنر را فی حدّ نفسه حرام دانسته، با اینکه برای حضرت سلیمان، حسب منطق قرآن،<sup>۱۳</sup> مثال ها و صورت ها می ساخته اند؛ یعنی هنر نقاشی و یا تجسمی، همچنین از خطّ زیبا در فرهنگ مسلمین، تعریف شده و خداوند به قلم و سطرها سوگند یاد نموده. آری، هر چه وسیله فساد و تباهی جامعه باشد، عقلاً و شرعاً حرام است، بدون تفاوت بین هنر و یا غیر آن، پس مناط حرمت،

فساد و تباهی و مناط جواز، عدم آنهاست. ۷۹/۳/۲۷

(س ۲۹۰) با بررسی و دقت در روایات و کلمات علمای فریقین، می یابیم که ملاک و مناط حرمت مجسمه سازی و نقاشی موارد ذیل است:

۱. همانندی به خلق خدا و مثل آفریده های الهی: «يُشَبِّهُونَ بَخْلِقِ اللَّهِ»<sup>۱۴</sup> و «يُضَاهَوْنَ بَخْلِقِ اللَّهِ»<sup>۱۵</sup>؛

۲. همانندی به خالق و رویارویی با خدا: «مَنْ مَثَلَ مِثْلًا»<sup>۱۶</sup> و «مَنْ صَوَّرَ صُورَةً...»<sup>۱۷</sup>؛

۳. شگفت آور بودن مجسمه؛

۴. همانندی به بت پرستان و مشرکان؛

۵. تعظیم و گرامیداشت مجسمه که در راستای احترام و تکریم هیاکل عبادت و بت های مورد پرستش مشرکان است.

با توجه به اینکه این موارد، در حال حاضر هدف سازندگان مجسمه و نقاشی نیست، بلکه امروزه تصویرگری به عنوان يك هنر در دنیا مورد طرح و

بررسی است و عنوان دیگری به خود گرفته است، لطفاً حکم شرعی در این خصوص را بیان فرمایید.

۱۳. سبأ، آیه ۱۳.

۱۴. سنن البیهقی ۷: ۲۶۷.

۱۵. همان: ۲۶۹.

۱۶. وسائل الشیعه ۵: ۳۰۶، ابواب مساکن، باب ۳، حدیث ۱۰.

۱۷. وسائل الشیعه ۱۷: ۲۹۷، ابواب مساکن، باب ۹۴، حدیث ۶.

ج — هر چند مجسمه سازی یا نقاشی با هدفی که در سؤال آمده جایز است؛ لیکن نه به خاطر جهت ذکر شده که آن، مربوط به يك دسته از روایات تجسیم و تصویر است؛ بلکه به جهت دلیل فقهی و استدلالی است که در جای خود، بیان و تحقیق گشته و خلاصه اش عدم دلالت اخبار بر حرمت است؛ چون نه وعده عذاب اخروی در احادیث معتبر بیان شده و نه نهي که دال بر حرمت باشد. ۵/۲۴

۷۶

(س ۲۹۱) گرفتن و دادن رشوه برای کارهای اداری چه حکمی دارد؟

ج — رشوه دادن و رشوه گرفتن، ولو در کارهای اداری، حرام است. لعن الله الراشي والمرتشي ومن بينهما یشي! ۷۶/۹/۲۵<sup>۱۸</sup>

(س ۲۹۲) در جریان برگزاری مزایده ها و مناقصه ها برخی از شرکت کنندگان به بعضی از مسئولان، مقداری رشوه تحت عنوان عیدی و شیرینی و... پرداخت می کنند. گرفتن این وجوه چه حکمی دارد؟

ج — رشوه، فی حدّ نفسه حرام و از حیث آکل مال به باطل نیز حرام است و عناوین طاریه مذکور، رافع حرمت نیست. ۷۶/۱۲/۲

(س ۲۹۳) بعد از تمام شدن مرافعه و صدور حکم، آیا قاضی می تواند هدیه یکی از اصحاب دعوی را قبول کند یا خیر؟ و به طور کلی، قبول هدیه برای قاضی چگونه است؟

ج — اگر غرض از هدیه ای که می دهند، جلب علاقه قاضی است که شاید در مواقع دیگری به نفعش حکم کند، حرام و رشوه است.

۷۶/۹/۱۳

(س ۲۹۴) نظر حضرت عالی در مورد اجناس قاچاقی که در داخل کشور بین شهرها جا به جا می شود و به مأموران بین راه، جهت عبور دادن اجناس قاچاق، رشوه داده شود، چه حکمی دارد؟ ۷۷/۱۲/۱۴

(س ۲۹۵) ۱. آیا به منظور ترغیب مخاطبان می توان از چهره زنان برای تبلیغ کالا استفاده نمود؟

۲. آیا تبلیغ کالاهای خارجی جایز است؟

۳. اگر تبلیغ کالاهای خارجی، موجب ضرر به صنایع داخلی شود، چه حکمی دارد؟

۴. آیا تبلیغ کالاهایی که سرمایه داران جهانی و شرکت های چند ملیتی را تقویت می کند، جایز است؟

۵. تبلیغ کالاهای مضر مثل سیگار و... چه حکمی دارد؟

۶. دروغ های تبلیغاتی برای مصرف کالا در دو صورت زیر، چه حکمی دارد؟

الف. دروغ های واضحی که همه از دروغ بودن آن آگاه اند؛

ب. دروغ های که غیر از افراد خبره، کسی از آن آگاهی ندارد.

۷. آیا به کار بردن عبارت های مبالغه آمیز و تبلیغاتی که مصداق دروغ نیست اما از حالت اطلاع رسانی پا را فراتر گذارده و به قصد تشویق مردم به مصرف بیان می شود، جایز است؟

Translation Movement

ج ۱ — اگر موجب فساد و هتک حرمت مقام زن باشد، حرام و غیر جایز است.

ج ۲، ۳ و ۴ — تبلیغ به هر شکلی که استقلال کشور را به خطر بیندازد و یا موجب تقویت بیگانگانی شود که دشمن مسلمانان می باشند، به حکم (وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا)<sup>۱۹</sup> حرام است، کما اینکه هرچه موجب تضعیف صنایع داخلی و صنعت گران محترم کشور گردد؛ چون موجب پدید آمدن ضرر مالی و بیکاری و مفساد دیگر می شود نیز حرام است.

ج ۵ — تبلیغ کالاهایی که استفاده از آنها شرعاً حرام است، از باب تبلیغ منکرات، حرام می باشد؛ ولی کشیدن سیگار را فی حدّ نفسه نمی توان حرام دانست.

ج ۶ — دروغ در قسم اول، چون حقیقت دروغ، تحقق پیدا نمی کند و مفسده ای هم بر آن بار نمی شود، حرام نیست؛ اما دروغ به نحو قسم دوم که موجب فریب دیگران و دارای مفسده است و تدلیس می باشد، حرام است.

ج ۷ — تبلیغ برای فروش کالا به هر لفظ و عبارتی باشد؛ اگر مصداق دروغ و یا فریب و غش نباشد و صرف تشویق و ترغیب باشد، فی حدّ نفسه منعی ندارد. ۸۰/۹/۶

(س ۲۹۶) خریدن لباس و منزل از پول رشوه چه حکمی دارد؟ خوردن غذا یا پوشیدن لباسی که از پول رشوه تهیه شده، چه حکمی دارد؟

۱۸. مستدرک الوسائل ۱۷: ۳۵۵، حدیث ۸.

۱۹. نساء، آیه ۱۴۱.

ج — چون رشوه را گیرنده، مالک نمی شود و معامله با آن پول، باطل است، اموال و اشیائی که به وسیله آن، مورد معامله و خریداری قرار می گیرد، به ملکیت مالک قبلی باقی است و انواع تصرفات در آنها، نشستن و نماز خواندن و خوردن و آشامیدن و... همه و همه، تصرفات در مال غیر بدون اذن مالک می باشد و حرام و گناه و معصیت است. ۷۶/۹/۲۵

(س ۲۹۷) آیا شعبده بازی، احضار ارواح و هیپنوتیزم جایز است؟ این کارها در چه صورتی حرام است؟ شغل قرار دادن آنها و کسب درآمد از این طریق چه حکمی دارد؟ پول دادن به شعبده بازان که بعضاً در مجالس عروسی نمایش می دهند، چه حکمی دارد؟

ج — شعبده بازی که دارای غرض عقلائی مانند تفریح و یا تعلیم باشد و همراه با ارتکاب حرام نباشد، مانعی ندارد و اجرت و کسب آن هم حلال است و پول دادن، تابع اصل عمل است؛ یعنی این گونه اعمال، در همان گونه مجالس که مجالس شادی است، اگر همراه با حرام نباشد، جایز است و پول دادن برای آن هم مانعی ندارد؛ اما احضار ارواح و غیر آن، اگر به خاطر مصالح مهم، مانند معالجه و غیر آن باشد، به قدر ضرورت، حرام نیست. ۷۸/۵/۹

(س ۲۹۸) به خدمت درآمدن یک مسلمان در کشورهای لائیک، مخصوصاً در بخش های فرهنگی آن کشورها چه حکمی دارد؟ پرداخت مالیات و فرستادن فرزندان به مدارس دولتی که شئون غیراسلامی بر آنها حاکم است، چه؟

ج — کارکردن مسلمان برای غیرمسلمان، فی حدّ نفسه مانعی ندارد؛ و اما کار حکومتی و شرکت در امور کشوری و لشکری که از شأن خاصی برخوردار است، چنانچه در حفظ حکومت غاصبانه و ظالمانه آنها مؤثر باشد، حرام و غیر جایز است؛ و فرستادن کودکان به مدارس و مراکز فرهنگی و کار فرهنگی انجام دادن، به خاطر سببیت و تأثیر در انحراف از افکار و آداب و عقاید اسلامی نیز غیر جایز و حرام است. ۷۷/۱/۱۷

(س ۲۹۹) آیا می توان از اشخاص حقیقی و یا حقوقی در جهت تبلیغ و یا ایجاد کار، مبلغی به عنوان حقّ الزحمه دریافت کرد؟

ج — با قرارداد، مانعی ندارد و اجرت المسمی را طلبکار می باشد و بدون قرارداد، اگر با رضایت و خواست طرف باشد، عامل و مبلغ، مستحقّ اجرت المثل است. ۸۰/۱۱/۲۵

(س ۳۰۰) این جانب از افسران نیروی انتظامی هستم که بنا بر وظیفه شغلی در محلی خدمت می کنم که روزانه از مردم، مقادیری کالا به عنوان قاچاق، کشف و ضبط می نمایم و از محلّ کشف همین کالاها مبلغی به عنوان حقّ الکشف به ما تعلق می گیرد. با توجه به اینکه کالاها یادشده به وفور یافت می شود، آیا در حقّ مردم ظلم نمی شود و آن مبلغی که به عنوان حقّ الکشف، دریافت می کنیم، چه حکمی دارد؟

ج — با رعایت حال افراد ضعیف و برخورد منصفانه با آنها و قانونی بودن مسئله که در سؤال آمده، نمی توان گفت که کار و اجرت و حقّ الکشف قانونی، حرام است، هر چند رعایت احتیاط در حقوق الناس و حقّ دولت، مطلوب است. ۷۹/۹/۲۱

(س ۳۰۱) شرکت در مجالس سیرک و بندبازی و نیز موتورسواری و دادن وجه در مقابل تماشای آنها چگونه است؟

ج — پول دادن برای کارهای مباح و تفریح مشروع که در آن انحراف فکری و دیگر محرّمات نباشد، مانعی ندارد و تشخیص موضوع نسبت به موارد مرقوم، با خود مکلف است و اصل بر حلیت اشیا و اعمال است، مگر حرمتش ثابت شود. ۷۷/۱۲/۲۰

(س ۳۰۲) آیا دریافت پول در مقابل فروش خون جایز است؟

ج — دریافت پول در مقابل خون جایز است؛ اگر چه بهتر است که پول را در مقابل حقّ اختصاص یا در قبال اجازه خون گرفتن، دریافت کند. ۸۰/۵/۲۹

(س ۳۰۳) آیا رمالی، فالگیری و قاشق زنی، جایز است یا خیر؟

ج — نباید در پی این کارها رفت و آن را وسیله کسب روزی قرار داد و باید چنین اعمالی را ترک نمود، برخی از این کارها نیز یقیناً حرام است. ۷۵/۱۱/۸

(س ۳۰۴) آیا اجرت گرفتن برای تراشیدن ریش، جایز است یا خیر؟

ج — جایز است. ۷۵/۴/۲۰

(س ۳۰۵) اساتید و معلمان که به استخدام دولت در آمده اند و دروسی چون فقه، قرآن و دینی تدریس می کنند و قسمت های زیادی از واجبات

شرعی را که در این درس ها وجود دارد تدریس می کنند، حقوق گرفتن آنها چه حکمی دارد؟

ج — مانعی ندارد؛ چون اولاً اجرت تدریس درس ها در آنجا مطرح است و ثانیاً نمی توان اجرت بر واجبات غیر تعبّدی را حرام دانست.

۷۵/۱۰/۴

(س ۳۰۶) با توجه به اینکه استفاده طلا برای مرد، حرام است، آیا کسب حاصل از فروش و ساخت زیورآلات مردانه نیز همین حکم را دارد یا خیر؟

ج — زیورآلات (طلا) مردانه که به حَسَب معمول و متعارف، مردان از آن استفاده حرام می نمایند، بیعش حرام و باطل است. آری، اگر در جامعه ای متعارف باشد که خریدن این چنین زیورآلات، تنها به عنوان یادگاری به مرد داده می شود و او هم به همین جهت می گیرد، بیعش جایز است، و یا آنکه خریدار خاصی است که انسان می داند که برای این جهت اتباع می کند. ۷۵/۱۲/۲۴

### باب ششم: لزوم ثبت قراردادها

(س ۳۰۷) آیا دولت جمهوری اسلامی می تواند به علت مصالحی مهم، صحت بعضی عقود، یا ایقاعات (مثل ازدواج یا طلاق) را به ثبت در دفاتر رسمی کشور یا به گذراندن مراحل خاص، منوط کند؟

ج — صحت و بطلان عقود و ایقاعات گرچه در اختیار حکومت ها و دولت ها نمی باشد، ولی هر دولتی حسب قانون به خاطر رعایت نظامات و مصالح اجتماعی ملت ها می تواند برای ثبت نمودن عقود در محاضر، مجازات قرار دهد، کما اینکه می تواند شرایطی را نیز حسب قانون و مصالح جامعه برای ثبت اموری که در اختیارش می باشد قرار دهد؛ برای مثال می تواند از ثبت عقد غیر بالغ ها، ولو با اجازه ولی، جلوگیری نماید. ۸۳/۶/۱

### باب هفتم: الزام آور نبودن تعهدات يك جانبه

(س ۳۰۸) شخصی از روی اکراه و اجبار، متعهد می شود، قطعه زمینی را به اشخاص دیگری تمليك و واگذار نماید، قطع نظر از آنکه تسلیم زمین از طرف مالك به این اشخاص از روی میل و رغبت نبوده است، و بر فرض آنکه از روی رغبت ایجاد شده باشد، با توجه به اینکه يك جانبه بوده و در ضمن عقدی از عقود لازمه ایجاد نشده است؛ آیا عدول برای شخص مالك شرعاً جایز است یا خیر؟

ج — تعهد به واگذاری قطعه زمین در صورتی که از روی رضا و رغبت باشد و شرط ضمن معامله در کار نباشد — که بیش از يك وعده و قول نیست — قابل الزام و اجبار به تعهد نیست، و وعده هم لزوم وفا ندارد. ۷۴/۹/۱۷

(س ۳۰۹) آیا تعهدات يك جانبه الزام آور است یا خیر؟ مثلاً شخصی تعهد انجام معامله یا پرداخت وجهی را بنماید، و در تعهدنامه فقط امضای متعهد بوده و متعهدله امضایی نداشته باشد؟

ج — الزام آور نیست، لیکن امضا و عدم امضا، دلیل بر تعهد و عدم تعهد است نه خود تعهد. ۷۴/۴/۱۶

### باب هشتم: اثر تغییر اوضاع و احوال در قرارداد

(س ۳۱۰) تأثیر تغییر اوضاع و احوال در لزوم قرارداد چیست؟ توضیح اینکه در صورتی که حوادث پیش بینی نشده، اجرای يك قرارداد را سخت و مشکل نماید به طوری که متعهد را با مشقت زیاد روبه رو نماید؛ ولی به حد قوه قاهره نمی رسد، آیا بروز این حوادث در عدم اجرای تعهد تأثیر دارد یا خیر؟ برای مثال اگر کسی خانه ای را ماهیانه به مبلغ ده هزار تومان و برای ده سال اجاره کند و در ضمن عقد، شرط شود که هزینه سوخت موتورخانه به عهده صاحب ملك باشد و هزینه آن در يك ماه دو هزار تومان باشد، اما بعد از دو سال مواد سوختی بقدری گران شود که هزینه سوخت موتورخانه به ماهی پانزده هزار تومان برسد، آیا این تغییر قیمت می تواند دلیل بر عدم اجرای قرارداد باشد؟

ج — به نظر می رسد این گونه شرط ها غرری است و نه تنها خودش فاسد و باطل است؛ بلکه چون غرر در این گونه شرط ها به غرر در اجاره و اجرت هم بر می گردد، موجب بطلان اجاره نیز می باشد و غرر در مثل بیع و اجاره موجب بطلان است و «نهی النبی عن الغرر او الغرر فی البیع». بعلاوه که قراردادهای با جهل و خطر و ضرر از نظر مالیت نزد عقلا معتبر نمی باشد. آری، اگر مقدار هزینه سوخت، مقدار معینی از نظر متعارف دارد که شرط محول به آن گردد، به نسبت همان مقدار، شرط، صحیح و لازم الاتباع است. ۵/۵/

## باب نهم: تجارت الکترونیک — قراردادهای چایی

(س ۳۱۱) آیا خرید و فروش ارزهای خارجی و کالاهای مجاز شرعی در خارج از کشور از طریق رایانه (تجارت الکترونیک)، با دریافت اعتبار از طریق پرداخت ودیعه دلاری به مؤسسات و شرکت های مالی و اعتباری خارجی برای معامله در بازار جهانی ارز و کالا جایز است؟

ج — تجارت و قرارداد و عقود با هر وسیله که ابراز و اظهار و انشا شود — چه با لفظ، و چه با معاطات، چه با کتابت، چه با الکترونیک و یا هر وسیله دیگر که نزد مردم و عقلا و بازار تجارت برای عقد قرارداد کافی باشد — صحیح و نافذ است و مشمول ادله صحت عقود و شروط و تجارة عن تراض می باشد. ۸۱/۷/۲۹

(س ۳۱۲) در قراردادهای چایی که از قبل تهیه شده و طرفین معامله بدون توجه به شرایط آن، آن را امضا نموده اند، آیا عمل به آنها لازم است و مثلاً در صورت غبن می توانند معامله را فسخ نمایند؟

ج — معامله بر اساس توجه و تفهیم و ملتزم شدن طرفین، معتبر است و به آنچه ملتزم نشده اند، حقوقشان باقی است و صرف امضای قرارداد چایی، التزام واقعی به محتویات آن نمی آورد، لیکن حسب ظاهر امر حکم به التزام می باشد. ۷۷/۳/۲۹

## کتاب ششم: بیع

### باب اول: لزوم عقد بیع

(س ۳۱۳) چنانچه معامله ای انجام گیرد و پس از آن، سند قطعی صادر شود، آیا فروشنده پس از گذشت یکسال می تواند قیمت مورد معامله را افزایش داده و یا طلب استرداد عین مورد معامله را نماید؟ (لازم به یادآوری است قبل از انجام معامله، فروشنده اقدام به اخذ نظر کارشناس دادگستری نموده است).

ج — هر معامله ای که قطعی شده است و خيارات را طرفین، اسقاط نموده اند، فسخ معامله و مطالبه افزایش، مخالف با لزوم عقد است و بی اثر می باشد. آری، اقاله هر معامله با رضایت طرفین، امری مطلوب و مستحب است نه واجب. ۷۷/۱۱/۳۰

(س ۳۱۴) فروشنده ای يك باب منزل مسکونی را که بر اساس سند مالکیت، مالک آن می باشد به سه نفر از خریداران به نحو مشاع با نوشتن يك مبایعه نامه — که دارای مشخصات فروشنده و خریدار و مورد معامله و ثمن آن می باشد — معامله می نماید و ذیل آن را همگی امضا می کنند و ایجاب و قبول تحقق می یابد. در مبایعه نامه مذکور شرط می شود که فروشنده باید دو ماه بعد از تاریخ انعقاد معامله در دفتر خانه مشخصی حاضر شود و سند رسمی معامله را بنام خریداران نماید و ما بقی ثمن را از خریداران دریافت کند، خریداران بعد از دو ماه از انعقاد معامله در روز موعود در دفترخانه مشخص شده در مبایعه نامه حاضر می شوند و ما بقی ثمن را آماده می کنند، اما فروشنده حضور پیدا نمی کند و عدم حضور او را سردفتر گواهی می کند. با تحقیقی که خریداران انجام می دهند معلوم می گردد که يك ماه بعد از انعقاد معامله، فروشنده به اتمام چند فقره چک پرداخت نشدنی زندانی است و طلبکاران او در قبال مبلغ چک ها متولی را که فروشنده با مبایعه نامه عادی فروخته است در اداره ثبت توقیف و بازداشت می نمایند تا بدین وسیله، طلب خود را وصول نمایند.

نظر به اینکه تاریخ انجام معامله توسط سه نفر از شهود گواهی شده است و اداره ثبت هم تاریخ توقیف و بازداشت ملک را بعد از تاریخ مبایعه نامه اعلام نموده است و با عنایت به مسئله مطروحه، نظر مبارك را در خصوص موارد ذیل، مرقوم فرمایید.

۱. معامله فروشنده و خریداران، جزء کدام يك از عقود می باشد و آیا وفای به آن لازم است؟

۲. آیا خریداران، مالک مورد معامله می باشند یا خیر؟

۳. آیا طلبکاران فروشنده، حقی نسبت به ملکی که فروشنده قبلاً با سند عادی فروخته است دارند یا خیر؟

ج ۱ — با فرض تحقق ایجاب و قبول که در سؤال ذکر شده، وفای به آن از جهت لزوم وفای به عقود لازمه، لازم می باشد.

ج ۲ — با فرض تحقق عقد، خریداران، مالک مثنی و بایع، مالک ثمن می باشد و بیع، مبادله مال به مال است.

ج ۳ — طلبکاران، طلب خود را حق دارند و می توانند از بقیه ثمن، استیفا نمایند، مگر آنکه محرز شود که بیع، فرار از دیون بوده، که مسئله در این صورت، حکم دیگری پیدا می کند. ۷۶/۵/۱۰

(س ۳۱۵) چند سال قبل يك قطعه زمین از پدرم که جزء صحن حیاط وی بود خریدم که حدود بیست روز بعد پول زمین را پردازم، ولی نتوانستم بعد از بیست روز پول پدرم را پرداخت کنم. بعد از چند مدت، پول زمین را دادم و پدرم هم قبول کرد. خود وی باقی مانده صحن حیاط که مقداری مانده بود به من فروخت و مقداری پول گرفت و مقداری از پولش نیز ماند که خود وی گفت: در آینده، کارگاه و صحن حیاط باقی مانده که به من فروخته بود را برای خودت منزل مسکونی بساز، بعد از گذشت مدتی در نبودن من پول زمین را آورده و به همسر بنده داده بود. بعد از چند روز که با او صحبت شد گفت که می خواهد، بعد از مردن هم به تو ارث برسد؛ ولی من در زنده بودم به تو می دهم و زمین مال خودت باشد و پولش را نمی خواهم و حتی موقع ساختن خانه به تو کمک می کنم، بعد از چند سال در نبودن من و بدون اجازه از من کارگاه مرا خراب کرده و از در و آجر و آهن آن استفاده کرده و باقی مانده صحن حیاط — که در اصل من خریده بودم و خودش پولش را بخشیده بود — را منزل مسکونی کرده است. حال از حضرت عالی استدعا دارم بفرمایید زمین، متعلق به کدام يك از ما می باشد؟ ۷۷/۱۲/۲۴

(س ۳۱۶) شخصی رادیو و ضبط می فروشد و در زمان فروش، با مشتری قرار می گذارد که پس از فروش، پس گرفته و تعویض نمی شود؛ اما مشتری پس از مدتی کالا را مرجوع می کند و فروشنده هم اظهار می دارد که مرجوع نمی کنم؛ ولی کالای شما را به قیمت کم تری خریداری می کنم. آیا این نوع معامله شرعاً جایز است؟

ج — جایز است. ۷۶/۵/۲۱

(س ۳۱۷) این جانب سرفقلى مغازه ای را از شخصی که قبلاً از صاحب ملک، سرفقلى داشته، خریداری کرده و مبلغی را به صورت نقد و مبلغ دیگر را به صورت چک، تحویل او داده ام که بعضی از آنها را وصول نموده و رضایت صاحب اصلی ملک را با مبلغی پول نیز جلب نموده ام. حال پس از چند روز از وصول چک، فروشنده اظهار پشیمانی نموده است و از تخلیه مغازه، خودداری می نماید، و طبق سندی که دارد ادعای فروش مال غیر را می کند، و حال آنکه دخترش که مالک است به او وکالت فروش داده است. تصرف این شخص در مغازه، چه حکمی دارد؟

ج — وفای به معامله و قرارداد و عقد، واجب است و تخلف از آن حرام و معصیت است؛ و می توان با مراجعه به دادگاه، فرد را ملزم به عمل به قرارداد نمود. ۷۵/۱۰/۳

(س ۳۱۸) این جانب صاحب چاپخانه ای بودم که دو سال قبل يك دانگ آن را برای خود باقی گذاشتم و دو دانگ آن را به یکی از کارکنان همان چاپخانه و سه دانگ دیگر را به شخص دیگری فروختم. از این سه دانگ اخیر، پول دو دانگ را گرفتم و به ازای يك دانگ، سه قسط دو ماه، چهار ماه و شش ماه چک گرفتم. هنوز تاریخ سررسید چک اول نرسیده بود که به خریدار اطلاع دادم فقط همان دو دانگ را فروختم و این يك دانگ دیگر را نمی فروشم، اما ایشان قبول نکرد و حقیر نیز موقع سررسید تاریخ چک ها به بانک مراجعه نکردم. بعد از حدود بیست ماه از این قضیه، قرار شد آن يك دانگ که پولش را نگرفته بودم به قیمت روز و به مبلغ چهار صد و شصت هزار تومان اضافه تر از مقداری که فروخته بودم، مجدداً خریداری کنم. شایان یادآوری است که ایشان پول موجود در بانک را از حساب خود خارج نموده و سهم يك دانگ چاپخانه را نیز به قیمت روز به بنده فروخته است. بفرمایید آیا این پول اضافی که از بنده گرفته شده، شرعاً صحیح است یا خیر؟

ج — فسخ روی معامله (يك دانگ) با توجه به اینکه سبب فسخ و موجب خیار در کار نبوده و فقط به خاطر پشیمانی فروشنده نسبت به آن مقدار بوده، محقق نشده و معامله نسبت به يك دانگ مانند بقیه، نافذ و لازم است؛ و در نتیجه معامله دوم (فروش يك دانگ خریده شده به بایع قبلی) درست است و تصرف خریدار نسبت به پول موجود در بانک، بعد از سررسید چک ها و عدم مراجعه کسی که چک را در دست داشته و طلبکار بوده، ضرری به صحت معامله نمی زند. آری، چه نیکو و مستحب است که هر يك از طرفین معامله، هرگاه پشیمان شود و بخواهد فسخ نماید، دیگری هم فسخ او را قبول و اقاله نماید که در حدیث آمده است: «ایما عبد اقل مسلماً فی بیع اقاله الله عشرته یوم القیامه». ۷۰/۷/۷

(س ۳۱۹) شخصی زمینی را خریداری می کند و فروشنده، وجه کامل آن را دریافت می کند. بعد از مدتی به علت افزایش قیمت زمین، فروشنده معامله را فسخ نموده است. فرد دیگری که از این معامله اطلاع داشته یا حتی در فسخ معامله اول نقش داشته، زمین را خریداری می نماید. بفرمایید آیا فروشنده حق فسخ داشته و معامله دوم صحیح است یا خیر؟

ج — معامله اولی تحقق پیدا کرده است و افزایش قیمت زمین موجب حق فسخ نمی شود؛ و اگر خریدار اول معامله را فسخ نکند، ملک از آن اوست و بدون رضایت او، هیچ کس حق خریدن آن ملک را ندارد. ۷۵/۵/۲۲

## باب دوم: شرایط صحت بیع

## یکم. شرایط متعاملین

(س ۳۲۰) شخصی توسط دادگاه های انقلاب اسلامی، ممنوع معامله می گردد و آگاهانه یا ناآگاهانه، در آن زمان اقدام به فروش متزلزل طبق مبیاعه نامه رسمی و جاری شدن صیغه عقد شرعی می نماید و بخشی از ثمن معامله را دریافت می دارد. آیا وی در زمانی که ممنوع معامله بوده، مالک اموالش هست یا خیر؟ و آیا صرف ممنوعیت معامله از طرف دادستانی انقلاب، مالکیت نامبرده را بر اموالش زایل می نماید یا خیر؟

ج — ممنوع شدن مالک از معامله روی ملکش، سبب سلب مالکیت او نمی گردد؛ لیکن اگر معامله را انجام داد و مشتری، عالم به ممنوعیت او نبود، معامله صحیح است؛ لیکن مشتری هر زمان که متوجه ممنوعیت شد، می تواند معامله را فسخ کند و می تواند تا تعیین تکلیف، صبر کند، کما اینکه مشتری اگر عالم هم باشد، معامله او صحیح است و بعد از رفع ممنوعیت، هیچ حقی برای ممنوع نسبت به عین و بیع روی آن نیست و به هر حال، در هر دو صورت، بیع از طرف ممنوع، لازم و تمام است و ملزم به رفع ممنوعیت و تحویل عین به مشتری می باشد؛ ناگفته نماند که این ممنوعیت از راه حجر شرعی نمی باشد؛ چون مورد سؤال دادگاه انقلاب است که منع از معامله، به جهت احتمال مثل اختلاس و بردن ثروت های ملی می باشد. ۷۶/۷/۳

(س ۳۲۱) معامله با بھائیان چه صورتی دارد؟

ج — معامله با آھائی که حکومت اسلامی اموالشان را محترم شمرده، مانعی ندارد، مگر آنکه معامله و خرید و فروش با آنها موجب تقویت آنان باشد که در این صورت، حرام است. ۷۰/۸/۱۴

(س ۳۲۲) اگر کسی غیر از ولی، مال کسی را که خوب و بد را نمی فهمد، بدون اجازه اش بفروشد، چنانچه صاحب مال بعد از فروش آن مال بفهمد و راضی نشود، حکم چیست؟

ج — در فرض سؤال، معامله باطل است و در معامله، رشد طرفین، علاوه بر بلوغ، شرط است. ۷۶/۴/۹

(س ۳۲۳) زنی مقداری زمین به عنوان ارث، از پدرش گرفته یا مال شخصی خودش بوده است. شوهرش اقدام به معاوضه آن زمین کرده است؛ اما هیچ گونه مدرکی دال بر رضایت همسرش در این زمینه ندارد و خریدار نیز هیچ گونه مدرکی که دال بر فروش یا معاوضه این زمین باشد، ندارد و معامله آنها به صورت شفاهی انجام گرفته است. اکنون بعد از چند سال، زن به طور علنی، عدم رضایت خویش را اعلام نموده. معاوضه یا خرید و فروش آن چه حکمی دارد؟ همچنین اگر قبلاً رضایت داشته، ولی مدرک کتبی یا گواهی ای در این زمینه نباشد و اکنون هم اعلام کند که همان موقع هم راضی نبودم و اگر هم راضی بودم، الآن شما مدرکی در این مورد ندارید و عدم رضایت خود را اعلام می دارد، چه حکمی دارد؟ همچنین اگر به معاوضه یا فروش راضی باشد، اما به قیمت بیشتر یا زمین بیشتر در مقابل آن. مثلاً در مقابل یکصد متر، یکصد و پنجاه متر از زمین دیگری که با زمینش معاوضه شده می خواهد، چه حکمی دارد؟

ج — معیار در صحت معامله بین خود و خدا و به طور کلی، رضایت مالک است و هر عملی و معامله ای روی مال غیر بدون رضایت مالک، غیر صحیح و باطل است و رضایت مالک باید احراز شود و با شك در رضایت، حکم به بطلان می شود؛ و خلاصه آنکه حجت شرعی بر رضایت مالک برای احراز صحت واقعی معامله، لازم است و اطمینان بر رضایت، از هر راهی که حاصل شود، کافی است؛ چه از راه گفته باشد و چه نوشته. ۷۸/۷/۱۴

(س ۳۲۴) آیا معاملات روزمره و جاری با فروشندهگان اهل کتاب، صحیح است یا خیر؟

ج — معامله با آھائی که دولت جمهوری اسلامی اموالشان را محترم می شمارد، مانعی ندارد. ۷۵/۱۰/۳

## دوم. شرایط عوضین

(س ۳۲۵) بیعی بین بایع و مشتری صورت پذیرفته و ثمن بیع، چک نقدی بوده که آن چک، در روز معامله، محل نداشته است. آیا این بیع به این صورت، صحیح است یا اینکه چون ثمن داده نشده است، باطل است؟

ج — ظاهراً چنین معامله ای باطل است، به خاطر آنکه خریدار، به اعتماد مبلغ چک معامله نموده در حالی که می دانسته مبلغ را در بانک ندارد و این، اکل مال به باطل است نه تجارت عن حق و عن تراض، و این گونه معامله ها، مانند معامله (ولو به صورت کلی) با اعتماد و پشتوانه مال غصبی است که باطل است. ۷۶/۱۱/۱۹



(س ۳۲۶) طی معامله ای که قبلاً صورت گرفته، ۱۲ قطعه زمین مزروعی به طور یک جا و با یک قولنامه محضری به نام خریدار واگذار شده است. در این قولنامه فقط به ذکر شماره پلاک ها اکتفا شده و بعد از آن نوشته شده است: «محدوده مشخصه هر یک از پلاک ها طبق پرونده ثبتی مربوطه» و در پرونده ثبتی مربوطه محدوده دقیق کلیه پلاک ها ذکر شده است. لیکن در پایان قولنامه چند سطر به آخر، عبارتی به چشم می خورد که مورد اِهام واقع شده است، آن جمله این است: «و به عبارۀ اخری، هر آنچه را که فروشنده در اراضی محله... مالک و متصرف می باشد به موجب این سند انتقال داد به خریدار اعم از اینکه در این سند ذکر شده یا نشده باشد».

۱. در هنگام معامله، نصف یکی از پلاک های مذکور با حد و حدود مشخص شده در پیش نویس سند، مورد معامله واقع شده است، حال که نصف زمین مذکور با حد و حدود مشخص معامله شده، آیا ورثه خریدار می توانند با استناد به جمله «هر آنچه داشت فروخت» نصف دیگر پلاک را به تصرف خود در آورند؟

۲. همچنین در فرض مسئله سؤال دیگر اینکه آیا جمله کذایی ذیل سند «و به عبارۀ اخری هر آنچه داشت فروخت» از نظر شرعی، عقلی، ادبی کارایی این را دارد که دایره مورد معامله را توسعه داده و نسبت به زمین یا زمین هایی هم که در سند معرفی نشده مورد استناد قرار گیرد؟ چون در عبارت آمده: «اعم از اینکه در این سند ذکر شده یا نشده باشد» و یا اینکه اصولاً این جمله لایعنی به و غیر عالمانه است؟

۳. آیا اشیای غیر منقول، مثل زمین که باید با حد و حدود یا متراژ، مورد معامله قرار گیرد را می توان با عبارت «هر آنچه داشتم فروختم» مورد معامله شرعی قرار داد؟

ج — چون در معامله، ثمن و مثن باید مشخص و معلوم باشد و از عبارت هم بر می آید آنچه که از فروشنده معلوم و دارای سند و مذکور است، مورد معامله قرار گرفته است. بنابراین، آنچه در قولنامه ذکر نشده مورد معامله نیست و اگر جمله «آنچه در این سند ذکر شده یا نشده» از روی قصد بوده، به دلیل مجهول بودن مثن، اصل معامله باطل است، مگر اینکه آنچه که داشته، برای خریدار، معلوم و منظور فروشنده هم بوده، اگر چه در سند ذکر نشده باشد؛ و ناگفته نماند آنچه مرقوم شد بیان حکم کلی مسئله با توجه به دو جمله نقل شده در سؤال است که فیما بین خود و خدا حجت می باشد و اما اینکه طرف مدعی مالکیت، دلیلی از عبارات قولنامه و یا شواهد دیگر دارد یا نه و آیا آنچه که داشته برای خریدار معلوم بوده یا نه و امثال این امور از قضایای شخصیه اختلافی می باشد و رفع اختلاف در آنها احتیاج به مرافعه شرعیۀ دارد. ۸۰/۱۲/۱۱

(س ۳۲۷) در معامله ای اگر از اول شرط بگذاریم که پنج ماهه هزار تومان اضافه دریافت می کنیم و چنانچه تأخیر در ادا صورت گیرد، به همان نسبت اضافه تر باید بپردازیم و خریدار نیز قبول کند، چه حکمی دارد؟

ج — این چنین معامله ای به خاطر غرر و جهل به ثمن و مدت، باطل است. ۷۷/۱/۲۱

(س ۳۲۸) آیا می توان موارد زیر را به عنوان راهبردهای شرعی برای امر مبادله و خرید و فروش مطرح کرد؟

۱. کلیه کالاهای رقیب می باید از نظر وزن، مشابه باشند و تولید کنندگان، موظف اند کالاها را در اوزان مشابه تولید کنند و به عبارت دیگر، هر کالا یک یا چند استاندارد وزنی خواهد داشت و مقدار وزن به صورت برجسب بر کالا نصب می شود.

۲. کالاها می باید دارای برجسب شرح مواد متشکله مصرفی در تولید باشند. بدین وسیله، کیفیت هر کالا برای خریدار آشکار می باشد و لذا عمل مقایسه بین کالاها امکان پذیر می باشد.

ج — علم به وزن در موزون و کیل در مکیل، به نحو متعارف، در صحت بیع کافی است و آگاهی های مرقوم شده در سؤال — که به یک مباحث و مسائل خاص بر می گردد — شرط صحت معامله شرعاً نیست؛ گرچه فی حدّ نفسه مطلوب است؛ و ناگفته نماند که اخبار بایع و صاحب کالا به خصوصیات مورد معامله، در صحت معامله کفایت می کند و هر نحو قید و بند و سلب آزادی در معاملات و امور

مردم، محتاج به قانونی شرعی و مصوب است. ۷۸/۲/۱۴

(س ۳۲۹) شخصی قصد فروش زمینی را به شخص دیگر داشته و قراردادی هم در این زمینه تنظیم شده است، ولی در این قرارداد، ثمن این معامله نامعلوم و مجهول است و هیچ گونه توافقی هم در مورد ثمن معامله در خارج، واقع نشده است. چنانچه در ماده ۳ قرارداد مذکور، مقرر شده باشد که: «ثمن مبلغ... ریال است که ضمن نظر اعلام شده به شماره... مورخ... آقای...، کارشناس رسمی دادگستری که طرفین مبیعه نامه، نظر ایشان را به عنوان ثمن قطعی و لازم التأدیۀ بشمار آورده اند، مبلغ مزبور بر ذمه خریدار است و طبق شرایط ضمن این عقد، مکلف به تأدیۀ است» و تا به امروز هم ثمن، کارشناسی نشده است، لطفاً بفرمایید با توجه به مجهول بودن ثمن معامله و عدم توافق ثمن معامله در خارج و عدم اعلام نظر کارشناسی تا به امروز، چنین قراردادی دارای اعتبار هست یا اینکه به خاطر غرری بودن، چنین قراردادی باطل است؟



(س ۳۳۷) خریدن عروسک و مجسمه حیوانات که به صورت عروسک درست می کنند چه حکمی دارد؟ آیا خریدن عروسک و مجسمه حیوان، اشکال دارد؟

ج — مانعی ندارد. ۷۹/۱۰/۲۴

(س ۳۳۸) خشک کردن حیوانات و نگهداری آنان در منازل و خرید و فروش آنها، چه حکمی دارد؟

ج — اگر تزیین و اسراف نباشد، مانعی ندارد. ۷۸/۹/۲۲

(س ۳۳۹) فتوای جناب عالی درباره استعمال مواد مخدر و کلیه مقدمات آن از قبیل کشت، تولید، وارد کردن، صادر کردن، نگهداری، حمل، اختفا، توزیع، خرید و فروش و استعمال آن، دایر کردن محل استعمال، تشویق افراد به استعمال، و همچنین پیشگیری و بازداشتن اشخاص از استعمال، تولید آلات و ادوات استعمال، مخفی کردن افرادی که مرتکب اعمال فوق شده اند و از بین بردن آثار مرتکبان به آنها چیست؟

ج — با توجه به تبعات بسیار سوئی که استعمال مواد مخدر در فرد، خانواده و جامعه دارد و در نزد عرف و عقلا از مصادیق واضح امور مضرّه و مفسده دار به حال فرد و جامعه محسوب می گردد، استعمال آن در هر شکل و به هر طریق، حرام و معصیت کبیره است و کلیه اموری که به نحوی در قبیّه و توزیع آن دخالت دارند، اعم از کشت، تولید، وارد کردن، صادر کردن، نگهداری، حمل، اختفا، توزیع، خرید و فروش، دایر کردن محل برای استعمال، تشویق افراد به استعمال و هر آنچه در توسعه آن دخالت دارد، خلاف شرع و غیر جایز است. علاوه بر اینکه آنچه از مواد مخدر که سکرآور باشد، همانند بنگ نیز به عنوان مصداق مُسکر بودن حرام است، و نیز مخفی کردن مرتکبان موارد مذکور و از میان بردن آثار جرم و ارتکاب، با توجه به اینکه موجب توسعه و رشد استعمال مواد مخدر و مفسده و آثار سوء آن می باشد، جایز نیست، کما اینکه پیشگیری و بازداشتن اشخاص از استعمال مواد مخدر و جلوگیری از قبیّه مقدمات آن، از موارد دفع منکر و فساد است که باید به وظیفه شرعی مقرر، طبق آن عمل کرد. لازم است در جهت ریشه کن کردن این عامل خانمانسوز و ضدّ بشری که موجب فساد و تباهی حرث و نسل است، با مسئولان مربوط، همکاری لازم صورت گیرد. خداوند تعالی، جامعه بشری، بویژه بلاد مسلمین را از این مفسده بزرگ که به دست دشمنان بشر و عوامل سودجو تحقّق یافته و می یابد و موجب خسارت های جبران ناپذیری می گردد، نجات عنایت فرماید و به همه دست اندرکاران و تلاشگرانی که در دفع و رفع این گونه فسادها سهم دارند و زحمت می کشند، عافیت و اجر در دنیا و آخرت، عنایت فرماید و همگان را موفق بدارد. ۷۸/۲/۱

(س ۳۴۰) در دنیای امروز که عصر فن آوری (تکنولوژی) لقب گرفته است، دستگاه های مختلفی از جمله آنتن ماهواره به بازار آمده است. می دانیم که ماهواره، علاوه بر برنامه های ضدّ اخلاقی، برنامه های دقیق علمی نیز دارد. حالا با توجه به این مطالب، آیا میزان در تشخیص، منفعت غالبه عوام الناس است که غالباً قشر جوان هستند و توجه به فیلم های کاذب دارند یا خود شخص یا قشر جوان فهمیده و تحصیل کرده؟ آیا برای شخصی که ماهواره را برای استفاده علمی می خواهد نه غیر اخلاقی، اشکالی دارد؟

ج — خرید و فروش چنین ابزاری با قصد مفروض در سؤال، مانعی ندارد و معیار در منفعت محلله داشتن که موجب تحقّق مالیت شرعی و صحّت معامله است، متعارف منفعت محلله است، ولو نزد يك دسته از افراد جامعه و همراه با قصد استفاده از منافع محلله آن می باشد.

۷۷/۵/۱۲

(س ۳۴۱) با عنایت به اینکه خوک وحشی (گراز)، حیوانی است که به سرعت تولید مثل می کند و کثرت وجود این حیوان خرابکار در بعضی مناطق استان کرمان، باعث نابودی باغات و مزارع کشاورزان و وارد آمدن ضرر و زیان بسیار زیاد به زارعان می شود، به طوری که به اظهار مسئولان اداره کلّ حفاظت محیط زیست استان، تنها در يك منطقه، پانزده هزار رأس از این حیوان زندگی می کند که اگر پنج هزار رأس آنها در سال جاری شکار و معدوم نشوند، زندگی را برای ساکنان و کشاورزان سخت می کنند و در این خصوص، تقاضای همکاری دارند، بدین جهت، شرکّتی اعلام آمادگی نموده تا با همکاری مسئولان اداره کلّ حفاظت محیط زیست استان و اکیپ هایی از اقلیت های مذهبی غیر مسلمان هموطن، نسبت به شکار، آماده سازی و صدور گوشت این حیوان به کشورهای غیر مسلمان، به منظور استحصال ارز — به صورتی که افراد مسلمان هیچ دخالت و دسترس به آن نداشته باشند — اقدام نماید. لذا خواهشمند است فتوای خویش را در این خصوص، بیان فرمایید.

ج — به نظر این جانب، شکار و تولید فرآورده ها از گوشت گراز و امثال آن برای فروش به غیر مسلمانان، با فرض قابل استفاده بودن برای آنها و حلال بودن به نظرشان که در سؤال آمده، جایز است و منع شرعی ندارد؛ چون مبیع برای آنها دارای منافع است و معامله، عقلائی است و حرمت انتفاع، نسبت به غالب و متعارف آنها، اگر نگوییم همه آنها، به خاطر عدم آگاهی و قصورشان، فعلیت و تنجّز ندارد؛ پس حرام فعلی نیست و حرام انشایی و صوری است؛ چون تنجّز و فعلیت، مستلزم عقاب بر غیر مقدور و عقاب بلا بیان است که عقلاً ممنوع است. پس مبیع برای آنان دارای منافع غیر محرّمه است و عقلائی است و چنین بیعی، مشمول اطلاقات و عمومات صحّت

عقود بوده و هست. بنابراین، حتی شکار امثال حیوانات ذکر شده به وسیله مسلمانان و فروش به غیر مسلمانان که در سؤال آمده، فی حدّ نفسه، جایز است، چه رسد به اینکه شکار کننده هم غیر مسلمان باشد. آری، مسئله محیط زیست و سیاست کلی نظام، لازم الرعاية است و نتیجتاً اگر منع قانونی به جهت محیط زیست و یا سیاست و یا جهات دیگر در کار نباشد، شکار و فروش آنها به نحو مرقوم در سؤال، گرچه مضرّ هم نباشد و گرچه سود اقتصادی هم نداشته باشد، و گرچه مسئولان لازم ندانند، شرعاً جایز و مباح و فروش آن هم صحیح است. ۷۹/۱۰/۱۲

(س ۳۴۲) این جانب به منظور تأمین معاش و استفاده بهینه از منابع طبیعی، قصد دارم که در منطقه جنوب کشور با استفاده از دام، از خوک های وحشی منطقه صید کنم و توله های آنان را پرورش دهم و به کشورهای دیگر که برای گوشت این حیوان حرمت قائل نیستند، ارسال کنم. مسئولان محترم اجرائی از پیشنهاد بنده خرسند شده اند و اجازه این امر را به ارائه مجوز شرعی، موکول کرده اند. لذا از حضرت عالی تقاضا دارم که فتوای خویش را در این خصوص، بیان فرمایید.

ج — با فرض اجازه مسئولان ظاهراً حرام نیست؛ چون برای آنها به حکم عدم فعلیت حرمت، منفعت محلّه دارد و تجارت، تجارت عقلایی است و مشمول عموماً عقود است و اصل در اعمال هم بر حلیت و اباحه است. ۷۸/۱/۱۵

(س ۳۴۳) خانواده ای فقیر، قرار است بچه بدینا نیامده خود را، یک ماه دیگر به خانواده دیگری بدهند که (بچه دار نمی شوند) و در مقابل مبلغی هم از آن خانواده بگیرند. البته نیت، فروش انسان نیست، ولی قرار قبلی گذاشته و انجام آن را منوط به وجه شرعی آن دانسته اند. لطفاً این خانواده را راهنمایی فرمایید.

ج — کار غلط و نادرست و حرام است. ۸۱/۴/۲۶

(س ۳۴۴) اگر شخصی خبری را در قبال مبلغی پول در اختیار یکی از جراید داخلی قرار دهد، چه حکمی دارد؟

ج — فی حدّ نفسه اگر خبری دروغ نباشد و منع قانونی و شرعی نداشته باشد، مانعی ندارد و خرید و فروش خبر و مطلب است و در بیع لازم نیست که مبیع عین باشد؛ بلکه هر چه فروشش عقلایی و از محرّمات نباشد، صحیح است و مشمول اطلاعات و عموماً صحّت بیع و تجارت و عقود است. ۸۱/۶/۲۷

(س ۳۴۵) اگر کسی نجس العینی مثل خمر را خرید و فروش نماید یا امری که در قانون اساسی جمهوری اسلامی ممنوع معامله است، مثلاً تریاک را خرید و فروش نماید، در صورتی که معامله به نحو شرعی و با تمام قیود آن صورت گیرد، آیا اکل ثمن آن حرام است یا خیر؟

ج — خرید و فروش خمر و مشروبات الکلی مست کننده، حرام و بیعش باطل و نادرست است؛ و اما خرید و فروش تریاک که به قصد قاچاق فروشی و برای جمع ثروت و ایجاد فساد و اعتیاد و ترویج آن باشد، از باب فساد، معامله اش حرام و باطل است. ۸۰/۶/۲۳

(س ۳۴۶) آیا خرید و فروش «کلیه» در حال حیات و «چشم» بعد از فوت، جایز است یا نه؟

ج — فروش «کلیه»، در صورتی که ضرر نداشته باشد، هر چند نمی توان گفت حرام است؛ ولی بهتر است که این کار را در شرایط فعلی انجام ندهند که موجب تبلیغات سوء دشمنان، علیه نظام جمهوری اسلامی می گردد و فروش «چشم» بعد از مرگ با تمام شدن شرایط لازم در دادن چشم میّت، حکم همان فروش کلیه در حال حیات را دارد و جهات ذکر شده باید مراعات گردد. ۷۴/۱۲/۲۴

(س ۳۴۷) اگر بتوان جنس کهنه را رنگ کرد، به طوری که ظاهر و باطن آن با جنس نوتفاوتی نکند، آیا فروشنده می تواند آن جنس را به جای جنس نو و با همان قیمت به مشتری بفروشد؟

ج — نمی تواند به آن قیمت بفروشد، مگر آنکه نوع جنس را به خریدار بگوید و او هم راضی به خرید باشد. ۶۹/۷/۱۱

(س ۳۴۸) در بعضی از کشورها به طور قانونی و در برخی دیگر به صورت قاچاق، اقدام به فروش کودکان، بخصوص دختران می نمایند. چنانچه مسلمان نباشند، آیا می توان آنها را خرید؟ در این صورت آیا آنان حکم کنیز و غلام را دارند یا خیر؟ و آیا بین کافر، اهل کتاب و مسلمان در این جهت تفاوتی هست؟

ج — خرید و فروش آنها غیر جایز است؛ و غلام و کنیز شدن، شرایط خاصی دارد که در مفروض سؤال وجود ندارد. ۷۵/۶/۳۰

(س ۳۴۹) خرید و فروش آلات موسیقی، چه حکمی دارد؟

ج — خرید و فروش آلات و ادوات موسیقی که امروزه معمولاً دارای منافع محلّه و محرّمه است اگر به قصد و انگیزه استفاده در حرام باشد، حرام و بیع آن باطل است، و الاً صحیح و حلال می باشد. ۷۴/۶/۱۲

(س ۳۵۰) خرید و فروش آلات مختصه و مشترکه که فعلاً رایج است، چه حکمی دارد؟

ج — خرید و فروش آلات مختصه حرام، غیر جایز است، اما آلات مشترکه به قصد استفاده حلال از آن، مانعی ندارد. ۶۹/۵/۲۵

(س ۳۵۱) حکم خرید و فروش پاسور و بازی کردن با آن و نشستن در جلسه ای که افرادی مشغول بازی هستند و شخص فقط نگاه می کند را بیان فرمایید؟

ج — به نظر اخیر این جانب تبعاً لبعض الاعلام من الفقهاء (قدس سرهم) بازی با آلات قمار همانند غیر آلات قمار، برای سرگرمی و بدون برد و باخت، حرام نیست؛ اما اگر برای غیر سرگرمی و همراه با برد و باخت باشد، مطلقاً حرام است؛ و ناگفته نماند اگر حضور در آن مکان ها صدق شرکت در جلسه قمار کند نیز حرام است و انسان باید از زمینه های گناه و ترویج آن به هر نحو، خودداری کند. ۲۰  
۸۴/۲/

(س ۳۵۲) آیا خرید و فروش کتب ضالّه، جایز است؟

ج — خرید و فروش کتب ضالّه جایز نیست، مگر برای کسانی که اهل تحقیق هستند و برای پاسخگویی مطالعه می کنند. ۷۵/۱۱/۶  
(س ۳۵۳) آیا کتاب هایی که در زمینه هیپنوتیزم و احضار روح نوشته شده، خلاف اسلام و جزو کتب ضالّه است؟ چرا؟  
ج — چون ممکن است انسان را از صراط مستقیم و راه راست منحرف کند و به دروغ و امثال آن وادار نماید، لذا باید خواندن چنین کتاب هایی را ترک نمود. ۷۵/۴/۸

سوم. شرایط مربوط به خود عقد

(س ۳۵۴) شخصی کالایی را بر اساس سفارش شخص دیگر و طبق قراردادهای شفاهی برای وی می فرستد و در تمامی صورت حساب ها و فاکتورهای ارسالی قید می نماید: «لطفاً پس از دریافت این صورت حساب، مبلغ فوق الذکر را به حساب شماره... این شرکت نزد بانک... شعبه... واریز فرمایید. مادامی که کل مبلغ پرداخت نشده است، اجناس، تحت تملک این شرکت باقی خواهد بود».

پس از ارسال کالا و دریافت آن بوسیله سفارش دهنده، بدون آنکه وجه کالا به حساب اعلام شده (صاحب کالا) واریز شود، گیرنده کالا تمامی کالا را به فروش می رساند و متعاقب آن هم وجهی به ارسال کننده نمی پردازد.

۱. آیا عمل گیرنده کالا (فروش کالا) بدون اذن صاحب کالا، از نظر شرعی و قضایی جرم محسوب می گردد یا خیر؟

۲. چنانچه جرم محسوب می گردد، چه نوع جرمی است؟

۳. چنانچه فروشنده کالا، غیر ایرانی و غیر مسلمان ولی از پیروان ادیان صاحب کتاب باشد، آیا تصرف مال وی به شرح فوق، وجه شرعی دارد یا خیر؟

ج ۱ و ۲ و ۳ — تصرفات گیرنده کالا به خاطر مالک نشدن، حرام و غیر جایز و تصرف در ملک غیر است، و در این جهت فرقی بین آنکه فروشنده کالا و مالک آن مسلمان باشد یا غیر مسلمان نیست؛ و ناگفته نماند شرط ذکر شده در صورت حساب به معنای تحقق بیع و ایجاب از طرف مالک است اگر پول واریز شود، و گرنه ایجاب، محقق نشده و بیع، غیر حاصل است، و این گونه شرط ها باعث تعلیق در بیع نیست، بلکه مربوط به قبل از آن و شرط تحقق است. ۷۶/۱۰/۲۷

(س ۳۵۵) شخصی مقداری از املاک خویش را با اختیار به نام نوه پسرزی خود می نماید. بعد از فوت وی، پدر این بچه، ملک فرزندش را با انتقال صوری برای چند لحظه جهت مجوز قانونی برای فروش، به نام پسر بزرگترش می نماید، و بعد به صورت بیع شرط به شخص ثالثی می فروشد و چون به شرط عمل نمی کند، بیع به صورت لزوم در آمده و ملک منجزاً در اختیار مشتری باقی می ماند، پس از انقلاب، با ثبوت بطلان این گونه معاملات، ملک از مشتری پس گرفته شده است. بفرمایید در حال حاضر این ملک مال چه کسی است؟

ج — ملک هر کسی به ملکیت او باقی است، و تغییرهای صوری و نقل و انتقال لحظه ای ظاهری، سبب انتقال به غیر نمی گردد.

بنابراین، شرعاً در فرض سؤال، ملک از آن کسی است که پدر بزرگ به او بخشیده است. ۷۱/۱۰/۹

(س ۳۵۶) فردی قطعه زمینی را برای ساختمان دانشگاه خریداری می کند، فروشنده نیز به تقاضای خریدار برای شرکت در این امر خیر، دو بار برای خریدار، تخفیف قائل می شود، ولی خریدار علی رغم آنکه هنگام معامله شرط نموده که زمین را برای ساختمان دانشگاه، مورد استفاده قرار دهد، پس از معامله از تصمیم و شرط خود صرف نظر نموده و زمین را به منظور خانه سازی، قطعه بندی کرده و به چند برابر قیمت به افرادی فروخته است. آیا فروشنده اکنون می تواند معامله را فسخ نماید یا خیر؟ در صورت فسخ معامله، خسارتی که خریداران زمین جهت خانه سازی متحمل خواهند شد، به ذمه چه کسی خواهد بود؟

ج — دواعی و اغراض در خرید و فروش، اگر به صورت شرط ضمن عقد لازم باشد، چه به صورت ذکر در عقد و یا بناءً بر آن، لزوم وفا دارد و تخلفش موجب خیار فسخ است؛ و اما اگر چنین نباشد، چون شرط نشده، موجب خیار فسخ نمی شود و به هر حال ضررهایی

که افراد متحمل می شوند به عهده کسی است که دانسته یا ندانسته سبب ضرر شده، نه کسی که برای گرفتن حقیقش معامله را فسخ می کند. ۷۵/۱/۳۰

## باب سوم: بیع فضولی

(س ۳۵۷) شخصی مالی را به رسم امانت یا برای استفاده معین و مشخص، تحویل امین می دهد، هر گاه امین، مال مذکور را به فروش برساند، آیا این فعل امین، در حکم تلف مال محسوب می شود و به این ترتیب، صاحب مال، حقیق مراجعه به امین و مطالبه مثل یا قیمت مال را دارد، یا اینکه هرگاه عین مال نزد خریدار باشد، می تواند به خریدار مراجعه کند و عین مال خود را طلب نماید؟ هرگاه دسترسی به خریدار میسر نباشد و یا به آسانی نتواند او را پیدا کند، برای احقاق حقیق خود چه کار باید بکند؟

ج — فروش هر مالی بودن اجازه مالک، فضولی است که صحیحش نیاز به اجازه مالک دارد و با فرض عدم اجازه، عین مالش را نزد هر کس یافت، می تواند اخذ و دریافت نماید؛ چه اینکه می تواند مثل یا قیمت آن را اگر طرف خواست بپردازد، اخذ نماید. ۷۸/۶/۱۱

(س ۳۵۸) شخصی در سال ۱۳۴۶ زمین ارثی خودش را می فروشد و تعهد می کند که در صورت کشف خلاف، تا پنجاه سال ضامن خسارات وارد شده خواهد بود. بعد از سی سال معلوم می شود که او در تاریخ ۱۳۳۰ این زمین را به شخص دیگری فروخته است، حال با توجه به تعهدی که فروشنده ذیل سند داده است، آیا مشتری می تواند ادعای غرامت نماید؟ آیا افزایش های زمین از تاریخ تنظیم سند یعنی حدود سی سال قبل، شامل حال خریدار می شود، یعنی های کنونی زمین محاسبه شود یا های سی سال پیش؟

ج — قطع نظر از اینکه غرامت در متن عقدی شرط شده و شرط، لزوم وفا دارد، فروشنده عالم به عدم مالکیت، ضامن خسارت ناشی از افزایش قیمت زمین است؛ چون سبب ضرر و زیان بوده و همانند غار و مکروه و مدلس و غیر آنها از موارد اقوانیت سبب از مباشر، ضامن می باشد و قیمت زمین را در حال حاضر به مضمون له بدهکار است و مقدار ثمن که مسترد می شود از آن کسر می گردد. خلاصه کلام هر ضرر زننده در هر سبب اقوای از مباشر، به حکم قاعده عقلائی و شرعیه که از امضای آن قاعده عقلائی و دلالت روایات و ضوابط در موارد مختلفه ثابت است، ضامن می باشد. ۷۷/۱۱/۳

(س ۳۵۹) اگر در معامله فضولی ای که مشتری جاهل به مالکیت غیر بوده، ولی با گذشت چند سال و افزایش چند برابر قیمت، بدون آنکه مشتری هزینه ای در مورد معامله کرده باشد، توسط مالک، کشف و رد شود، فضول در رد ثمن، ضامن چه مبلغی است؟ حین معامله یا حین الرد؟ در صورتی که فضول، ضامن ثمن حین معامله باشد، با عنایت به کاهش بیش از حد ارزش پول و تفاوت فاحش ثمن حین معامله و حین الرد، آیا می توان فضول را ضامن مابه التفاوت این دو مبلغ و سایر خسارت ها دانست؟

ج — در فرض سؤال، مشتری باید به فضول مراجعه نماید و ثمن را که بابت بیع به او داده است، از او به نرخ زمان رد، طلبکار است و فضول، ضامن ثمن به ارزش روز است. ۷۹/۸/۲۶

(س ۳۶۰) شخصی بدون هیچ گونه و کالتنامه کتبی یا شفاهی، قطعه زمینی را که متعلق به دیگری بوده، به شخصی فروخته است. با توجه به اینکه آن شخص این معامله را فضولی انجام داده است، آیا مالک موظف به تأیید آن معامله است یا خیر؟

ج — در فرض سؤال، معامله مزبور فضولی است و برای مالک هیچ گونه الزامی به قبول آن نیست، و در صورتی که اجازه بدهد، معامله صحیح است. ۷۳/۲/۲۳

(س ۳۶۱) قولنامه ای بین بایع و مشتری در مورد يك باب خانه شش دانگ تنظیم شده است. سه دانگ متعلق به بایع و سه دانگ متعلق به دیگری. یکی از فروشندگان قولنامه را امضا نموده و فروشنده دیگر امضا نکرده است. پس از گذشت ده سال، هر دو نفر پس از محاسبه، برکه تسویه حساب بابت خانه مذکور را امضا کرده اند. با این توضیح، آیا می توان گفت بیع، نسبت به یکی از آنها که قولنامه را امضا نکرده، فضولی است؟ آیا تسویه حساب مابینه، قولنامه را تثبیت می کند یا نیاز به ایجاب و قبول مجدد و قولنامه جدید دارد؟ چنانچه فروشنده ای که قولنامه را امضا نکرده، در حضور شهود مورد قبول، به دریافت قسمتی از ثمن معامله از خریدار، اقرار کرده باشد، آیا معامله، محقق شده است یا خیر؟

ج — در هنگام تسویه حساب، بیع محقق است؛ چون اگر قولنامه عقد بوده، نسبت به غایب، فضولی بوده و تسویه، اجازه است و سبب لزوم؛ و اگر عقد نبوده و محض قرارداد است، نفس تسویه و اخذ ثمن برای تحقق معاطات، کفایت می کند، و در نتیجه بیع معاطات، محقق و مانند همه بیع های معاطاتی، لازم می باشد. ۷۵/۱/۱۱

(س ۳۶۲) شخصی اجناسی را به دفعات متعدد برای دیگری خریداری می کند و سپس به منظور آنکه سودی عاید صاحب مال شود، به فروش اجناس مذکور مأمور می شود و هر دفعه که اجناس را به فروش می رساند، گزارشی مبنی بر کسب سود، به صاحب مال ارائه می دهد. سرانجام چنین

معلوم می شود که آن شخص اجناس را همیشه زیر قیمت خرید، فروخته است و در نتیجه گزارش کار وی کذب محض بوده است. صاحب مال به خریدار اجناس مراجعه نموده و به وی می گوید، مسئول خرید من، اجناسی را که برایم خریداری نموده، قرار بوده آنها را به گونه ای بفروشد که سودی عایدم گردد، در حالی که با فروش زیر قیمت خرید، به بنده ضرر زده است. بنابراین، چون معامله فضولی انجام شده، باید اجناسی را که خریداری نموده ای، عیناً یا مثلاً یا قیمتاً تحویل دهید و پول های را که به فروشنده پرداخت کرده اید، از وی مطالبه نمایید. خریدار نیز فروشنده را مردی عاقل، بالغ، رشید و متصرف می دانسته و خود را شرعاً و قانوناً پاسخگو و مسئول نمی داند و اظهار می دارد که صاحب مال می تواند خسارت وارد شده بر خود را از نماینده اش وصول کند. با این توضیحات بفرمایید آیا اصل معامله، صحیح و لازم بوده یا باطل و فضولی است؟ و چنانچه بر خریدار ثابت شود معامله فضولی بوده یا ثابت نشود. حکمش چیست؟

ج — معاملاتی که آن شخص انجام داده است، چون بر خلاف گفته صاحب مال عمل کرده است، فضولی است و چنانچه صاحب مال اجازه بدهد، معاملات ایشان صحیح است و گرنه باطل است؛ و فروشنده اموال چون دیگران را فریب داده و دروغ گفته است، علاوه بر خیانت نسبت به پول های که گرفته، ضامن خسارت ها و زیان ها هم می باشد؛ و حکومت هم باید او را به اعتبار ضربه زدن به حاکمیت ید و اعتبار سوق، تنبیه و خریدار آنچه را که می داند فضولی است باید آثار آن را بار نماید و اگر شك دارد، به خاطر قاعده ید، محکوم به صحت است. ۷۲/۷/۱۸

(س ۳۶۳) يك واحد ملك تجاری که متعلق به سازمان مسکن و شهرسازی بوده است، با لحاظ اولویت اشتغال خانواده های گرامی شاهد به مدت پنج سال به صورت استیجاری جهت انتفاع اعیانی با حفظ حقوق مالکیت موجر (سازمان مذکور)، طی قراردادی عادی به خانواده سه شهید واگذار می گردد تا پس از انقضای مدت اجاره، با لحاظ شرایط واگذاری سازمان مربوط، ملك مورد نظر به صورت قطعی با توافق سازمان مسکن در مقام بایع و پرداخت ثمن از سوی مشتری واگذار گردد؛ لیکن مستأجر قبل از انقضای مهلت اجاره، بدون کسب اجازه از موجر، اقدام به انجام معامله ای با غیر نموده که نهایتاً منجر به اختلاف بین متعاملین به دلیل عدم قدرت بایع مبنی بر انتقال رسمی ملك به نام مشتری به جهت عدم تنفیذ معامله از سوی موجر (سازمان مسکن و شهرسازی) می گردد. در نهایت، اختلاف بین متعاملین از جهت الزام و تنظیم سند رسمی و دعوای متقابل بایع از حیث بطلان در مراجع قضایی مطرح است. لطفاً حکم شرعی در خصوص صحت یا بطلان معامله فوق با دو فرض علم و جهل متعاملین به اجاره بودن ملك را بیان فرمایید.

ج — بیع مال غیر؛ یعنی مالی که حسب مفروض در سؤال، ملك سازمان مذکور است، غیر جایز و باطل است، و در بطلان بیع مال غیر، فرقی بین آنکه فروشنده مستأجر باشد یا بیگانه و طرفین معامله، یعنی فروشنده فضولی و خریدار، هر دو عالم به ملکیت بیع برای غیر باشند یا جاهل یا مختلف، نیست. به هر حال صحت معامله، منوط به ملکیت است که «لا بیع إلا فی ملك». آری، مسئله ضمان و جبران خسارت حاصل از بطلان بیع، مسئله دیگری دارد که خود، صوری دارد. ۷۶/۱۱/۲۹

(س ۳۶۴) زید یا وکیل او، زمین مشخصی را در تاریخ مقرری یا قولنامه های عادی و غیر محضری به عمرو و عمرو به بکر و بکر هم به خالد می فروشد. مجدداً همان زید یا وکیل او در معامله درمی، همان پلاک قبلی را در تاریخ مؤخری با قولنامه های عادی به عبدالله و عبدالله به نصرالله و نصرالله به یدالله می فروشد. مستدعی است بفرمایید که شرعاً کدام يك از معاملاتی که زید روی زمین معین انجام داده، مشروع است و خریدار آن، مالک زمین خواهد بود؟

ج — معامله ای که از نظر تاریخ، تقدّم داشته، هر چند به صورت عادی و غیر محضری بوده، معتبر و مشروع است و خریدار، مالک عین می شود و معامله ای که از نظر تاریخ، متأخر است، هر چند در محضر انجام شده، باطل است و فروشنده، ضامن ضرر و زیان وارد شده بر خریدار یا خریداران است، مگر آنکه فروشنده، حق فسخ معامله قبلی را داشته باشد و معامله اول را فسخ نموده باشد که در این صورت، با فرض اثبات، معامله دوم صحیح است. ۷۷/۱۱/۴

(س ۳۶۵) سه برادر و دو خواهریم و مقداری زمین کشاورزی داشته ایم که برادران، بدون اجازه و رضایت ما اقدام به فروش زمین ها نموده اند — که خریداران و نزدیکان آنها، آگاهی کامل بر نارضایتی ما (خواهران) داشته اند، ولی با وجود این، زمین ها را خریداری کرده اند و هیچ گونه حقّ و حقوقی چه از طرف فروشنده یا خریدار به ما نرسیده است — لطفاً حکم شرعی صحت و یا بطلان معامله را بیان فرمایید.

ج — فروش مال غیر و یا تصرف در آن، با عدم رضایت صاحبش، باطل و غصب است و مسترد نمودن آن، واجب است. ۷۸/۴/۱۴

## باب چهارم: شرط ضمن عقد بیع

(س ۳۶۶) این جانب منزل خود را به پیشنهاد پدرم فروختم و شش دانگ ملك تعمیرگاهی را که سرفقلى آن در اختیار پدرم بود خریداری نمودم، مشروط به اینکه طبق قرارداد تنظیم شده فیما بین، سه دانگ سرفقلى تعمیرگاه را پدرم به نام بنده نماید و من هم سه دانگ ملك را پس از خرید به پدرم واگذار نمایم و مطابق بند ۲ قرارداد، این سه دانگ از طرف پدرم بین چهار نفر از برادرانم و خود من به طور مساوی تقسیم شود.

این جانب پس از خرید ملك مزبور با توافق پدرم، سه دانگ ملك را به نام برادرانم ثبت نمودم و بعد از اینکه نوبت به اجرای دیگر بندهای قرارداد — از جمله اینکه مطابق بند ۱ قرارداد، سه دانگ سرفقلى را پدرم به نام بنده نماید و همچنین اجرای دیگر بندهای قرارداد — رسید، آنها از اجرای قرارداد سر باز زدند و مدت شش سال است که مرا بلا تکلیف گذاشته اند، و اگر قرارداد اجرا نگردد، ضرر و زیان زیادی متوجه من می گردد، چون این ملك صرفاً با وجود سرفقلى آن ارزش دارد و بدون سرفقلى، هیچ کس حاضر به خرید آن نمی باشد. آیا پس از گذشت چند سال از امضای قرارداد، شرعاً آنها می توانند قرارداد را یک طرفه فسخ نمایند؟ با توجه به اینکه بنده به تعهدات خودم در قرارداد عمل نموده ام.

ج — عمل به این گونه قرارداد لازم و تخلف از آن، خلاف شرط و شرع است. ۷۸/۱/۲۹

(س ۳۶۷) آیا در ضمن فروش برنامه های کامپیوتری می توان شرط عدم تکثیر نمود؟ و آیا نوشتن این شرط در ابتدای این برنامه ها کفایت می کند یا این شرط، باید حتماً لفظاً و در هنگام فروش باشد؟

ج — می توان شرط نمود و در شرط هم لفظ، معتبر نیست و همان نوشته، کافی است. ۷۸/۵/۲۹

## باب پنجم: وکالت و نمایندگی در بیع

(س ۳۶۸) کارخانه ای کالایی را جهت توزیع، واگذار می کند و مشخص می کند که قیمت این کالا برای مثال، یک هزار ریال است؛ اما پس از مدتی قیمت کالا افزایش می یابد. آیا فروشنده کالا باید کالای موجود از قبل را به قیمت مصوب نرخ قبل بفروشد یا به قیمت جدیدی که کارخانه اعلام نموده است؟

ج — اگر توزیع کننده، وکیل و نماینده کارخانه است، باید حسب مقررات، عمل نماید و فروش بر خلاف مقررات، تصرف در مال غیر، بدون رضایت مالک می باشد که غضب است؛ و اما اگر توزیع کننده، خود خریده است که بفروشد، لیکن کارخانه بر او شرط کرده که به قیمت معینی بفروشد، اگر مطمئن است که قرارداد و شرط کارخانه برای همه زمان هاست، حتی وقتی که کالایی ترقی قیمت کرده و از قبل خریده شده بوده، شامل آن هم می شود و اگر تخلف کرد، تخلف از شرط است و غیر جایز، اما معامله صحیح است؛ و اما اگر اطمینان به شمول شرط و قرارداد ندارد، تخلف نیست و جایز است. ۷۶/۶/۲۶

(س ۳۶۹) افرادی می خواهند خودرو بخزنند. ۱. آیا می توان به آنان پول داد و همین طور وکالت خرید خودرو، تا خودشان خودرو را خریداری نمایند (یعنی بعد از اینکه برای من خریده، طبق وکالت برای خودش از طرف من ایجاب را بگوید) و بعد این جانب، پول پرداختی را به صورت اقساط از آنها دریافت نمایم، به این صورت که یک میلیون تومان بپردازم و پانزده قسط، هر قسطی صد هزار تومان تحویل بگیرم؟

۲. اگر بدون اجازه و موافقت بنده، پول را صرف خرید چیز دیگری غیر از خودرو کند، معامله چه حکمی دارد؟

ج ۱ — در صورتی که خودروی خریداری شده را به صورت اقساط به آنها بفروشید، مانعی ندارد و حکم معامله نسبه است که صحیح است.

ج ۲ — صرف پول در معامله دیگر، فضولی می باشد و صحتش محتاج به اجازه بعدی شما نسبت به آن معامله است، و پس از اجازه اگر خواستید می توانید آن جنس را به اقساط بالاتر بفروشید. ۷۷/۳/۳۱

(س ۳۷۰) شخصی که از طرف شرکت، مأمور خرید کالایی می شود و یا وکالتاً از طرف شخصی یا شرکتی قبول می کند جنسی را بخرد، آیا می تواند به عنوان حق الزحمه مبلغی را روی اجناس بکشد؟

ج — بدون گفتن به طرف مقابل و صاحب پول، حق ندارد و آن زیاده، حرام و اکل مال به باطل است. ۷۳/۱۰/۳



## باب ششم: آثار بیع

یکم. مالکیت بایع و مشتری

(س ۳۷۱) ۱. زید، خانه ای طبق عقد بیع قطعی به عمرو فروخت و قسمت اعظم ثمن را دریافت کرد و خانه را تحویل عمرو نمود، و قرار شد باقی مانده ثمن خانه را در قبال تنظیم سند در محضر دریافت نماید، عمرو خانه مذکور را عیناً و طبق همان عقد بیع به شخص ثالث فروخت، آیا زید حق ادعای مالکیت به خانه یا باقی مانده ثمن را دارد؟

۲. آیا زید حق دارد بدون فسخ یا اقاله عقد بیع اولیه بین وی و عمرو، خانه را مجدداً به شخص ثالث بفروشد؟

ج ۱ — در فرض سؤال در صورتی که تاریخ تنظیم سند معلوم باشد، معامله قطعی است، و زید حق ادعای ثمن را طبق قرارداد فیما بین دارد.

ج ۲ — هر معامله ای که قطعی شده است و طرفین، اختیارات را اسقاط نموده اند، و برای مابقی ثمن که نسبه است مدت معین شده، فسخ بی فایده است و در فرض سؤال، چون معامله قطعی است، فروشنده (زید) حق فروش آن خانه را به فرد ثالث ندارد. ۷۷/۸/۱۲ (س ۳۷۲) شخصی در سال ۶۹، ملک کشاورزی ای را قولنامه می کند (معامله شرعی) و ثمن را کلاً پرداخت می نماید و مقدار مورد معامله، چهل هکتار است که به تصرف مشتری در می آید و حدود نه سال بر روی آن، گندم، جو، یونجه و... کشت می شود، اکنون جهت انتقال سند، نقشه برداری می شود و معلوم می گردد زمین مورد تصرف خریدار، از مقدار چهل هکتار بیشتر است، حال وظیفه خریدار چیست؟ از نظر شرعی آیا بایع حقی در زیاده آن — چه در مثل یا قیمت — دارد یا خیر؟

ج — مقدار زمین زاید بر متراژ معلوم که با هکتار معین شده، ملک بایع است و داخل در ملک مشتری نشده و گذشت زمان، موجب سلب مالکیت بایع نمی شود. ۷۸/۳/۳۱

(س ۳۷۳) شخصی مغازه خود را مدتی به بنده سپرده بود و خرید و فروش می کردم؛ اما گاهی در قیمت ها اشتباه می کردم و جنسی را گران تر می فروختم. آیا معامله هایم صحیح است یا خیر؟ و آن مقداری را که اضافه گرفته ام، چه حکمی دارد؟ مقدارهای اضافی را که دریافت کرده ام نیز نزد خودم است و به صاحب مغازه تحویل نداده ام. آیا باید تحویل او بدهم؟

ج — گران فروشی، گرچه بی انصافی است و موجب بی برکتی در مال و... است؛ اما موجب بطلان معامله نیست، و قیمت های اضافه هم ملک مالک اعیان و جنس های فروخته شده است. نتیجتاً اگر جنس های فروخته شده از خود شما باشد، پول های اضافه، ملک شماست و اگر جنس ها از صاحب مغازه باشد، پول های آن، ملک اوست و به هر حال، چه بهتر که مالک فعلی، پول های آنها را به خانواده مستمندی صدقه بدهد و ثوابش را برای صاحبانش قرار دهد. ۷۹/۲/۷

Translation Movement

IMS

دوم. ضمان درک مبیع

(س ۳۷۴) آیا شرط اسقاط ضمان درک، توسط متعاملین صحیح است؟ در صورت درج چنین شرطی در معامله، آیا ضمان فروشنده نسبت به برگرداندن ثمن و خسارات وارد شده بر مشتری جاهل، در صورت مستحق للغير در آمدن مبیع، از بین می رود؟

ج — چنین شرطی چون ظاهراً به ابرای ذمه از درک و خسارت برمی گردد، مانعی ندارد. ۷۵/۶/۱۷

سوم. تکالیف فروشنده و خریدار

(س ۳۷۵) شخصی ملکی را با دیدن سند و شناخت نسبی از موقعیت منطقه آن با رضایت خود، اقدام به خرید نموده و بهای آن را پرداخته و سند گرفته است؛ لیکن به علت عدم نیاز و یا سهل انگاری، پس از شش سال به سراغ ملک مزبور می رود و می بیند که فرد ثالثی در آن ملک، منزل مسکونی ساخته است. آیا اصل معامله صحیح بوده یا خیر؟ و آیا با فرض گذشت چند سال و تعلل مشتری در تصرف ملک، فروشنده مسئولیت شرعی و قانونی در قبال خریدار دارد یا خیر؟

ج — مسامحه مشتری در تحویل و تحویل ملک خریداری شده، موجب بطلان بیع نیست، و فروشنده فقط ضامن مال غیر بودن مورد معامله است، نه حفظ آن بعد از قبض و اقباض. ۷۷/۹/۲۳

(س ۳۷۶) شخصی در سال ۶۸ مغازه ای را در سه طبقه با آب، برق، سرقفلی، به مبلغ یک میلیون و یکصد هزار تومان به شخص دیگری فروخته که مبلغ یک میلیون تومان آن، در زمان تنظیم سند به فروشنده تسلیم و پرداخت گردیده و مبلغ یکصد هزار تومان مابقی از همان زمان تا کنون جهت پرداخت مالیات دارایی و عوارض شهرداری نزد خریدار باقی مانده است. از طرفی در مبیعه نامه تنظیمی عادی، اعلام شده که کلیه مخارج از قبیل شهرداری و دارایی به عهده فروشنده و خرج محضر به صورت نصف بین خریدار و فروشنده تقسیم می شود. شایان یادآوری است که نه خریدار و نه فروشنده تا قبل از سال ۷۶ پس از گذشت هشت سال، جهت انتقال رسمی اقدام نموده و در سال ۷۶ که خریدار و فروشنده به اتفاق به دارایی مراجعه نموده اند، اداره دارایی مالیات ملک فوق را بیش از مبلغ یک میلیون و دویست هزار تومان ارزش مورد معامله تعیین نموده و میزان عوارض شهرداری هم پس از پرداخت مالیات به دارایی تعیین می گردد، در حالی که ارزش ملک مورد اشاره در سال ۷۶ حدود پانزده میلیون می باشد. آیا فروشنده باید عوارض شهرداری و مالیات دارایی را به نرخ زمان انعقاد عقد معامله در سال ۶۸ بپردازد یا به قیمت سال ۷۶؟ در حالی که قیمت کل مغازه مورد معامله در سال ۶۸ یک میلیون و یک صد هزار تومان بوده، ولی قیمت و میزان مالیات انتقال سند به نام خریدار از سوی دارایی در سال ۷۶ بیش از مبلغ یک میلیون و دویست هزار تومان تعیین شده است. ۷۸/۱/۲۲

(س ۳۷۷) شخصی، جنسی را به صورت نقدی فروخته است، ولی خریدار به علت مشکلاتی که داشته نتوانسته نقداً بپردازد و مدت یک سال و نیم گذشته است. با توجه به افزایش قیمت اجناس مذکور، تکلیف خریدار برای پرداخت وجه آن را بیان فرمایید.

ج — خریدار باید ثمن را به قیمت امروز و قدرت خرید در آن روز بپردازد تا ضرری به فروشنده وارد نشده باشد. ۸۳/۶/۴

(س ۳۷۸) از شخصی (حقیقی یا حقوقی) جنسی را خریده ایم، جنس، تحویل گرفته شده و تمام ثمن معامله پرداخت شده است؛ ولی فروشنده این پول را به حساب بدهی های قبلی ما گذاشته، در حالی که جنس را تحویل داده است و مطالبه بهای جنس فروخته شده را می کند. آیا مجاز بوده است این جا به جایی را انجام دهد یا خیر؟

ج — قصد مشتری چون ادای ثمن بوده، معتبر است و محاسبه دیون قبلی توسط فروشنده، خلاف قصد و حدود سلطنت مشتری بر مالش می باشد و غیر جایز و غیر نافذ است و مشتری، بدهکار ثمن نیست و دیون قبلی به جای خود باقی است. ۷۸/۳/۸

(س ۳۷۹) این جانب در سال ۷۱ تعداد ۲۴ شاخه آهن خریداری کردم و کل وجه آن را به فروشنده پرداخت نمودم، ولی به علت بعضی مشکلات، آهن مذکور، نزد فروشنده به طور امانت، باقی ماند. دو سال بعد، یعنی سال ۷۳، مبلغ یکصد و سی هزار تومان اجناسی شامل میلگرد و نشی و... از آن فروشنده خریداری کردم، ولی مبلغ فوق را پرداخت نمودم و حسابان تا کنون، بالاتکلیف باقی مانده و هیچ کدام ادعای طلب از یکدیگر ننمودیم. حال پس از چند سال، برای گرفتن ۲۴ شاخه آهن امانت و حساب و کتاب قبلی پیش فروشنده رفته ام؛ اما او اظهار می دارد که شما مبلغ یکصد و سی هزار تومان اجناسی را که برده اید باید با نرخ امروز حساب کنید که طبیعتاً بر اثر تورم، مبلغ بیشتری خواهد شد. وظیفه بنده نسبت به ادعای فروشنده چیست، در حالی که ۲۴ شاخه آهن من به مدت شش سال نزد فروشنده بوده و ارزش آن هم از یکصد و سی هزار تومان بدهی من بیشتر بوده است؟

ج — به نظر این جانب، در غیر قرض، بدهکار باید قدرت خرید پول در تاریخ زمان سابق را بپردازد؛ یعنی اگر کسی جنس را در پنج سال قبل به مبلغ یکصد تومان خریده و آن را تا به امروز نپرداخته، باید قدرت خرید یکصد تومان در پنج سال قبل را بپردازد که قیمت همان جنس در امروز، ظاهراً تأمین کننده این معناست. آری، از زمانی که خریدار به فروشنده گفته پول شما حاضر است، لیکن او مسامحه کرده و نگرفته، تفاوت قدرت خرید از آن زمان به بعد را ضامن نیست و نسبت به جنسی که انسان به طور کلی از کسی خریده و وصول نموده، آن جنس را طلبکار است، هر چند قیمت، بالا رفته است. آری، اگر قیمت جنس آن قدر تزلزل کرده که جنس فعلی، مثل سابق حساب نمی شود و تحویل نگرفتن هم به خاطر منع فروشنده از تحویل بوده یا صحیحی نشده، جنس هم حکم همان پول را دارد و به هر حال، مصالحه کردن و جلب رضایت همدیگر را نمودن، مطلوب است. ۷۷/۴/۱۵

(س ۳۸۰) فروشنده ای کالا را به فروش می رساند و یک فقره چک به مدت یک ماهه یا دو ماهه دریافت می نماید. لذا سر موعد، چک وصول نمی شود و فروشنده، شخصی را موظف می کند تا چک را وصول کند، لذا خریدار کالا به طور مکرر وعده می دهد و باز هم خلاف وعده عمل می کند و فروشنده، هزینه بسیاری صرف کرایه وسیله نقلیه و پرداخت حقوق به فرد وصول کننده می نماید تا وجه را دریافت نماید. با توجه به اینکه دریافت خسارت تأخیر، جایز نیست، آیا فروشنده می تواند فقط مبلغ هزینه های انجام شده را دریافت نماید یا خیر؟

ج — به نظر این جانب، هر بدهکاری که با قدرت بر ادای ذین، ماطله و مسامحه در ادا بنماید و سبب ضرر و زیان به طلبکار برای رسیدن به طلبش بشود، مقدار ضرر و خسارت را به خاطر مسبب بودن، ضامن است. بنابراین، مبلغ هزینه شده در مفروض سؤال را طلبکار می تواند دریافت نماید. ۷۶/۶/۴

(س ۳۸۱) شخصی در زمستان که مثلاً یخچال و کولر ارزان تر است، آنها را می خرد و نگهداری می کند و تابستان سال آینده که قیمت آنها گران تر می شود، به فروش می رساند که معمولاً از این راه، مقداری سود عایدش می شود. آیا این طور معامله کردن، حلال است یا خیر؟

ج — حرام نیست. ۷۶/۱۰/۱۸

(س ۳۸۲) این جانب جنسی را به قیمت یکصد تومان می خرم و یکصد و بیست تومان می فروشم. با توجه به تورم بازار، آیا جنس صد تومانی را که مدتی قبل خریده ام و الآن قیمت آن در بازار دویست تومان است، می توانم دویست تومان بفروشم؟

ج — فروش جنس، مطابق قیمت بازار، شرعاً اشکالی ندارد ولی رعایت انصاف در معامله، نیکو و مطلوب است. ۷۱/۳/۶

(س ۳۸۳) میزان سود برای کاسب و مغازه دار، شرعاً و عرفاً در شرع مقدس اسلام، چند درصد است؟ آیا با وجودی که قانون و اتحادیه ۲۴ درصد سود برای فروشندگان تصویب نموده است، اگر کاسب از این مقدار، بیشتر سود دریافت بنماید، حلال و جایز است و یا مقدار اضافی از قانون و عرف، حرام است؟ آیا مغازه داری که از تولیدی، اجناس نسبی دو ماهه و چهار ماهه را مقداری بیشتر از نقدی می خرد، ولی در موقع فروش، همان قیمت نسبی ای را که خریده، به اضافه سود چهل درصد و یا بیشتر، از مشتریان نقداً دریافت می نماید، این نوع معاملات چه حکمی دارند؟ می گویند که معامله به رضایت طرفین است. با توجه به اینکه فروشندگان و مغازه داران، قیمت جنس و سود دریافتی را به مشتری نمی گویند، آیا هر مقداری که سود از مشتریان دریافت بنمایند، جایز و حلال است یا خیر؟

ج — صحت معامله و خرید و فروش نسبت به ارزان و یا گران فروختن و یا سود زیاد بردن، همه و همه، دائر مدار رضایت طرفین است.

آری، رعایت انصاف، امری مطلوب است؛ لیکن خلافش موجب بطلان معامله نیست، و ناگفته نماند که غبن در معامله هم سبب خیار

فسخ است، نه سبب بطلان معامله. ۷۹/۱۰/۱۴

## باب هفتم: انواع بیع

### یکم. خرید و فروش اسکناس

(س ۳۸۴) آیا فروش اسکناس به اسکناس به صورت نقد و اقساط، مثلاً فروش یکصد هزار تومان نقد به یکصد و ده هزار تومان به طور اقساط ده ماهه، صحیح است یا خیر؟ و آیا فرقی هست بین اینکه هدف از این معامله فرار از ربا باشد؟

ج — اگر هدف از فروش، برای فرار از ربای محرم نباشد، بلکه خریدار اقساطی پول، برای فعالیت اقتصادی و سود بردن می خرد و

قدرت بر پرداخت اقساط را هم دارد و این چنین فروش ها نزد عقلا سبب ظلم اقتصادی و استثمار فروشنده و بهره کشی از خریدار

نشود و شبیه مضاربه باشد، تا طرفین سودی ببرند، جایز است؛ بلکه اگر کسی قرض به این نحو را که قرض استنتاجی است نه

استهلاکی، بگوید مشمول ادله حرمت ربا نبوده و باعث تباهی اقتصادی و ظلم نمی گردد، بلکه سبب رواج آن و معروف می باشد،

سخن گراف و بین البطلانی نگفته است. ۷۶/۱۲/۱۴

(س ۳۸۵) خرید و فروش پول چه حکمی دارد، مثلاً اگر یک بسته اسکناس ده تومانی، هر عدد پانزده تومان خرید و فروش شود، آیا جایز است؟

ج — با فرض عقلایی بودن، مانعی ندارد و صحیح است. ۸۳/۶/۴

(س ۳۸۶) تبدیل پول های خارجی به پول رسمی کشور به وسیله صرافان، چه حکمی دارد؟

ج — مانعی ندارد. ۷۸/۱/۱۹

(س ۳۸۷) با توجه به نیاز استفاده از تلفن عمومی، داشتن دو ریالی و پنج ریالی ضروری است و از آن جا که اداره مخابرات و بانک ها از ارائه دو

ریالی و پنج ریالی دریغ می کنند، عده ای دو ریالی و پنج ریالی را به مبلغ ده یا دوازده ریال در میدان های شهر می فروشند. خواهشمند است نظر خویش

را در خصوص فروش دو ریالی به مبلغ بیشتر، بیان فرمایید. همچنین حکم کسی که با توجه به نیاز، آن را جهت استفاده مکالمه تلفنی می خرد، چگونه

است؟

ج — مانعی ندارد و خرید و فروش است و مشمول ادله عقود و شرایط و آنچه از حرمت به زیاده و شرایط دیگر که در معامله نقدین

گفته شده، مربوط به درهم و دینار رایج بوده که از طلا و نقره تهیه شده و موزون هم بوده و ربطی به نقد جاری در امروز ندارد. ۸/

۷۷/۷

(س ۳۸۸) خرید و فروش ارز جهت کسب سود و درآمد، چه حکمی دارد؟

ج — خرید و فروش ارز و تحصیل سود، مانعی ندارد و احکام بیع صرف، همچون طلا و نقره بر آن، مترتب نمی گردد. ۷۹/۹/۱۳

(س ۳۸۹) خرید و فروش اسکناس چه حکمی دارد؟ چک و سفته چگونه؟

ج — اگر این نحو کارها برای حيله و فرار از ربایي که از روی ناچاری و ضرورت باشد، مجوز نبوده و حيله بی فايده و باطل است و گرفتن زياده هم حرام است؛ ولی اگر برای کسب و فعاليت و تجارت و کشاورزی و غیر آنها باشد که باعث چرخش اقتصاد گردد، جایز و صحیح است. ۸۳/۶/۳

دوم. فروش و تزیل چک

(س ۳۹۰) ۱. آیا خرید و فروش چک ها و سفته های اشخاص معتبر به شرط عدم امضای ظهر چک یا سفته توسط فروشنده، از نظر شرعی و قانونی جایز است؟

۲. آیا گرفتن تضمین — اعم از سند رسمی، عادی، چک و... — برای چک و سفته های مورد معامله (مذکور در سؤال فوق) از نظر شرعی و قانونی جایز است؟

ج ۱ — چون فروشنده چک و سفته، ضامن میباید است و لذا شرط عدم امضا که به شرط عدم ضمان میباید بر می گردد، شرط مخالف مقتضای بیع است و باطل و موجب بطلان بیع نیز هست؛ چون شرط، به بیع بلا میباید بر می گردد.

ج ۲ — مانعی ندارد، چون مدرکی است برای ضمانتی که ثابت است که از جواب «یک» معلوم شد.

(س ۳۹۱) شخصی نیاز به پول نقد دارد و چکی به مبلغ یکصد هزار تومان در دست دارد. آیا می توان چک مدت دار وی را به مبلغ کم تر، نقداً خریداری کرد؟

ج — اگر فروش چک از طرف فروشنده به عنوان یک کار تجاری باشد؛ یعنی با این فروش نفعی عاید او می شود و یا لاقلاً گرفتار سوددهی به این نحو نمی گردد، نمی توان گفت حرام است؛ و اما اگر فروشنده نسبه (یعنی فروشنده چک مدت دار) به خاطر رفع گرفتاری اقتصادی می خواهد این کار را انجام دهد، که نتیجتاً هر روزش بدتر از دیروز و به بدبختی کشیده خواهد شد، — همانند رباهای متعارف در دیروز یا امروز — این گونه خریدها حرام و غیر جایز است، و با این حیل، حرمت خوردن ربا بر رباگیرنده حلال نمی شود؛ و چگونه می توان حرامی را که یک درهمش از هفتاد زنا با محارم در کنار خانه خدا شدیدتر است، حلال نمود، و چگونه لغویت قانون حرمت ربا را — که لازمه حلیت با حيله است، با توجه به اینکه هیچ تفاوتی از نظر آثار ندارد — می توان پاسخ داد؟ و بالجمله ربا گرفتن از کسی که به خاطر نابسامانی زندگی — که باید به او انفاق و کمک نمود، نه از او گرفت — حرمتش ضروری و شدید است و با هیچ حيله ای جایز نمی شود؛ اما سود گرفتنی که برای سوددهنده، عقلایی و اقتصادی و معروف باشد، مشمول ادله حرمت ربا نبوده و حسب عموماً عقود و شروط و تجارة عن تراض، صحیح و نافذ است. ۷۹/۴/۸

ترجمه  
Translation Movement

سوم. خرید و فروش سهام و اوراق بھادار  
(س ۳۹۲) دولت برای سرمایه گذاری در طرح های مختلف، اقدام به بخش اوراق بھادار می کند که قیمت هر برگه مثل اسکناس در آن درج شده است. در ازای خرید این اوراق، دولت پرداخت پول درج شده در آن را تضمین می کند و همچنین صاحب اوراق می تواند از جوایز قرعه کشی بهره مند گردد. با این توضیحات بفرمایید:

۱. آیا خرید این اوراق جایز است یا نه؟ همچنین گرفتن چنین جایزه ای چه حکمی دارد؟

۲. اگر قیمت اوراق بھادار در بازار آزاد افزایش یابد و قیمت دولتی آن ثابت بماند، آیا خرید و فروش آنها با قیمت بالاتر جایز است یا خیر؟

ج ۱ — خرید و فروش اوراق بھادار در جمهوری اسلامی به نحو رایج امروز، مانعی ندارد.

ج ۲ — مانعی ندارد، چون یک کسب رایج است و عقلایی می باشد.

(س ۳۹۳) خرید سهام شرکت های تولیدی و صنعتی از نظر حلال یا حرام بودن چه حکمی دارد؟ و آیا سودی که این شرکت ها هر چند وقت یکبار به سهامداران می دهند، حلال است؟ همچنین افزایش قیمت هر سهم در بورس اوراق بھادار آیا حلال است؟

ج — خرید سهام مذکور و سود حاصل از آن و افزایش قیمت سهام، همه و همه حلال است. ۷۶/۱۰/۵

چهارم. بیع حق و امتیاز

(س ۳۹۴) در صورت جواز در سؤال ۳۹۳ چنان که اکثر فقها آن را جایز قرار داده اند، آیا خرید و فروش امتیاز دوم؛ یعنی فقط شرکت در قرعه کشی که عرفاً یک امتیاز و حق محسوب می گردد، جایز است یا نه؟ توضیح اینکه پول صاحب برگه برای خودش محفوظ است و او فقط شماره برگه

را به کسی واگذار می کند و در صورت در آمدن آن شماره در قرعه کشی، جایزه آن را به خریدار امتیاز دوم می پردازد، و در صورت در نیامدن اسم در قرعه کشی هیچ حقی بر فروشنده امتیاز ندارد؟

ج — خرید و فروش حق امتیاز به خاطر حقیقتش و ارزشش، جایز است. ۷۷/۶/۲۹

(س ۳۹۵) کسی که مبلغی را به مدت معینی در بانک گذاشته و امتیاز وامی را به دست آورده، آیا فروختن آن امتیاز به دیگری جایز است؟

ج — مانعی ندارد، مانند حق التحجیر و... است که قابل معامله است. ۷۸/۵/۹

(س ۳۹۶) آیا می توان ورقه های وام را به عنوان اوراق بھادار به فروش رساند [تا جایگزین کارمزد گردد]؟

ج — مانعی ندارد؛ چون برگشت این گونه فروش ها به گران فروختن کاغذ می باشد، یعنی کاغذ را گران می فروشند. ۷۶/۴/۱۱

(س ۳۹۷) آیا حقوق، مثل حق سرقفلی، حق التألیف، حق اختصاص و... و امتیازاتی مثل امتیازات آب، برق، تلفن و... را می توان به عنوان مبیع

قرار داد؟

ج — آری، قابل بیع و مبادله است؛ چون آنچه در مبیع و بیع شرط است، مالیت مثنی و دارای ارزش بودن آن است؛ چه عین باشد و چه حق و چه دین، و چه غیر آنها از اموری که مالیت دارند. وقتی که معامله روی چیزی، عقلایی باشد، لابد دارای مالیت و ارزش است؛

و گرنه عقلایی نیست. ۷۹/۱۰/۱۲

(س ۳۹۸) شرکت مخبرات امتیاز تلفن همراه را پیش فروش می کند که پس از مدتی آن را تحویل دهد. در این موقع قیمت آن مثلاً دو برابر است.

آیا با توجه به فرمایش حضرت امام خمینی (قدس سره) که ربا آن است که پول به جای انسان کار کند، می توان چندین امتیاز تلفن همراه را برای استفاده مالی خریداری کرد؟ و با توجه به اینکه از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که سود تجارت پیشکار خود را — که با فروش گندم به دو برابر قیمت در شهری که محتاج آن بودند، به دست آمده بود — به دور افکند و فرمود: «ما به این گونه پول ها نیازی نداریم»، آیا عمل فوق، صحیح است؟ همچنین مقصود از مال حلال طیب چیست؟ آیا این عمل، سود طیب خواهد داشت؟

ج — خرید و فروش حق امتیاز، به خاطر حقیقتش و ارزشش، جایز است و مسئله انصاف و رعایت آن، که در سؤال آمده، امر دیگری

است که با توجه به مقررات خرید و فروش امتیازها و با توجه به اینکه کار برای فرار از حرام است، امثال کار ذکر شده در سؤال، مشمول آن نیست. از این جهت و یا به جهتی که در آخر سؤال در مورد سود حلال آمده، و سوسه به خود راه ندهید و کار را برای

خود و عائله مشکل نسازید که اسلام، دین سهل و آسانی است و توسعه در معیشت، امری مطلوب و مرغوب است. ۷۹/۳/۱۲

پنجم. بیع نقد و نسیه

(س ۳۹۹) شخصی مقداری پسته را که بنا به اظهار فروشنده در انبار وی موجود بوده، خریداری نموده و ثمن آن را طی چک، تحویل داده و تحویل

پسته مبیعه، عندالمطالبه خریدار بوده است، و متعاقباً فروشنده اولیه، همان پسته مبیعه را که در انبار خود بوده، مجدداً از خریدار اولیه خریداری نموده و ثمن آن را نیز طی چک تحویل داده است و همان طور که عرض شد، حسب الاظهار فروشنده اولیه پسته مبیعه، در انبار خود وی و تحویل مشارالیه بوده است،

بنا به مراتب گفته شده، آیا این نوع معاملات، ربوی محسوب می گردند یا خیر؟

ج — خرید کالا به طور نقد و فروش دوباره به همان فروشنده قبلی به صورت نسیه، اگر برای فرار از ربای محرم، یعنی ربای استهلاکی و

ضروری نباشد، مانعی ندارد؛ و گرنه حرام و نادرست است و حیل شرعی نمی تواند حرمت ربای حرام را از بین ببرد. ۸۳/۶/۳

(س ۴۰۰) این جانب با دو نفر دیگر از همکاران، جمعاً مبلغی حدود سه میلیون و پانصد هزار تومان، قرار داده ایم و با آن، کالای قسطی در اختیار

همکاران قرار می دهیم. شکل کار، بدین گونه است که طبق درخواست همکاران، کالا را نقداً از بازار می خریدم و با همان قیمت، به اضافه کرایه حمل آن با متقاضیان حساب می کنیم، یک سوم قیمت کالا را نقداً دریافت می کنیم و بقیه را به اقساط و سود سه در صد از آنها می گیریم. طبیعتاً هر قدر تعداد

ماه ها بیشتر یا کم تر شود، سود آن نیز تغییر می کند. آیا این نوع کار از نظر شرعی ایراد دارد یا خیر؟

ج — فروش جنس به طور نقد و یا نسیه و اقساط، و یا نقد و اقساط که در سؤال آمده، معامله مشروعه است و مانعی ندارد و همان

طور که در سؤال آمده، باید اقساط و قیمت، هنگام معامله، روشن و معلوم باشد، هر چند زیاده از قیمت نقد محاسبه شود، چون محاسبه

و سود اضافه در معامله، ربا نیست. حرمت ربا و سود اضافه، مخصوص قرض استهلاکی است. ۷۷/۵/۱۴

(س ۴۰۱) این جانب ساکن خانه ای هستم که در سال ۱۳۶۲ پدرم که مالک آن بوده اند به شخص ثالثی فروخته است، کل مبلغ خانه، چهار و

نیم میلیون تومان بوده که خریدار، مبلغ سه میلیون تومان آن را پرداخت می نماید و بقیه آن (یعنی یک و نیم میلیون تومان) را در قرارداد متعهد می شوند

که یک سال بعد بپردازد. به همین منظور، چکی بدون تاریخ به پدرم می دهد؛ اما از آن زمان تا کنون، پانزده سال می گذرد و ایشان، تقاضای تخلیه نموده

است و بدون هیچ دلیلی در دادگاه، وانمود به رهن نموده است، در صورتی که اصلاً مسئله رهن در بین نبوده، بلکه تخلف از شرط نموده است، آیا این معامله از نظر شرعی فسخ می باشد یا خیر؟

ج — معامله ای که به صورت نقد و نسیه مدت دار به طور قطعی انجام بگیرد، نافذ و لازم است؛ لیکن مشتری اگر مبلغ نسیه را در موعدش نپردازد، با بایع، پول نسیه خود را به ارزش زمان تخلف، طلبکار است؛ یعنی در مفروض سؤال، قدرت خرید یک و نیم میلیون تومان چهارده سال قبل را طلبکار است. ۷۸/۴/۳۰

(س ۴۰۲) اگر جنسی را به صورت اقساط و با قیمت بیشتر بفروشیم و خریدار، بعد از پرداخت بعضی اقساط، بخواهد بدهی خود را تسویه نماید، آیا می توان مبلغی را از سود آن کم کرد و باقی مانده را نقداً از او گرفت؟

ج — مانعی ندارد و قسمتی از معامله به نقد تبدیل شده است. ۷۷/۳/۳۱

(س ۴۰۳) فروشنده کالایی که عمده فروشی می کند، در زمان فروش کالا با خریدار طی می کند که قیمت کالا بستگی به مدت خرید دارد و خریدار، قبول می کند و چک آن را پرداخت می کند. لذا سر موعد تاریخ چک اظهار می دارد که هنوز، کالا را نفروخته ام و یا اینکه توانایی پرداخت چک در تاریخ مقرر را ندارم و می خواهم به مدت سه ماه دیگر، تاریخ چک را تمدید کنم و چک قبل را از فروشنده دریافت می کند و یک فقره چک به مبلغ بالاتر می دهد. آیا این نوع معامله جایز است یا خیر؟

ج — با فرض موجود بودن جنس ها، راه شرعی، آن است که معامله قبلی فسخ شود و دو مرتبه از فروشنده به قیمت مورد تراضی طرفین خریداری شود، و راه دیگر آن است که در هنگام معامله قبلی در ضمن معامله، شرط شود که اگر پرداخت ثمن از زمان معین تأخیر افتد، مقدار معینی برای مدت معین از باب ضرر و زیان و خسارت تأخیر تأدیه بدهکار باشد، همانند شرطی که در بانک ها دارند.

۷۷/۱۲/۱۱

(س ۴۰۴) اگر فردی تعدادی قالی یا جنس دیگری را به صورت نقد بخرد و بلافاصله به خود فروشنده به صورت اقساط چند ماهه بفروشد، یا او را وکیل نماید تا قالی ها را به دیگری به صورت اقساط بفروشد، با توجه به اینکه فروش قسطی، مبلغی بر جنس می افزاید — مثلاً قیمت بیست تخته قالی نقداً ششصد هزار تومان است و اقساط، با توجه به ماه ها اضافه می گردد و مثلاً سه ماهه هفتصد هزار تومان به فروش می رود — و در ضمن، ما علم به این مطلب هم داریم که همین جنس یا در مثال، قالی ای که خرید و فروش نموده ایم، احتمال دارد به فرد دیگری نیز به همین صورت یا به صورت عکس مطلب فوق خرید و فروش شده باشد، حکم شرعی مسئله چیست؟

ج — خرید و فروش به نحوی که در فرض سؤال آمده را نمی توان گفت حرام است؛ لیکن نباید به صورت کار و شغل در آید، که در این صورت، اگر حيله برای فرار از ربای استهلاکی باشد، حرام است و جایز نیست. ۷۶/۴/۸

(س ۴۰۵) چنانچه يك فرد یا مؤسسه مالی، ضمن عقد قرارداد فروش اقساطی، شرط نماید که به شرطی برای شخص مقابل، اقدام به خرید نقد و فروش نسیه می کند که این فرد، مبلغی معین را برای مدت مشخص به صورت قرض الحسنه به مؤسسه قرض دهد. این امر چه حکمی خواهد داشت؟

ج — چون این گونه قراردادها برای جرخش اقتصاد است و باعث ییجاری خریدار نمی شود، مانعی ندارد و جزء حیل ربای حرام نمی باشد تا حرام باشد. ۸۱/۱/۲۱

(س ۴۰۶) در قرارداد بیع يك باب خانه چنین قید شده است «توضیح اینکه مبلغ کل مورد معامله فصد و پنجاه هزار مارك، وجه رایج کشور آلمان تعیین شد و توافق گردید که مبلغ بیعانه بر اساس نرخ روز مارك محاسبه و الباقی از معامله به صورت مارك آلمان در روز انتقال قطعی سند در دفترخانه پرداخت خواهد شد». نظر به اینکه تاریخ وقوع عقد، مشخص نیست و مبلغ بیعانه پنجاه میلیون تومان بوده که توسط بایع وصول نشده است و تاریخ تنظیم سند در دفترخانه نیز بین طرفین، مشخص و معلوم نشده است. اولاً، با توجه به عدم تعیین تاریخ حضور در دفترخانه و طبیعتاً نامشخص بودن زمان پرداخت باقی مانده ثمن، آیا جهل به مدت، باعث جهل به میزان ثمن می شود یا خیر؟ و در این فرض آیا معامله مذکور صحیح است یا باطل؟ ثانیاً، نظر به عدم تعیین قیمت مارك در زمان معامله و عدم وجود تاریخ مشخص و نوسان قیمت مارك در هر روز، آیا جهل به قیمت مذکور باعث جهل به ثمن و بطلان معامله خواهد شد یا خیر؟ ضمناً چك پرداخت شده بابت بیعانه که وصول نشده است نیز فاقد تاریخ پرداخت بوده و مبلغ آن مارك، محاسبه نشده تا باقی مانده ثمن معلوم شود.

ج — ناگفته نماند که تعیین قیمت با يك پول خارجی، اگرچه با نوسان قیمت با پولهای رایج دیگر مواجه گردد، از مصادیق جهل به قیمت نیست و سبب غرر در بیع نمی گردد. آری، معین نبودن زمان پرداخت بقیه ثمن به خاطر جهل مدت نسیه، باعث غرر در معامله است و بیع محقق نمی شود. ۸۰/۷/۷

(س ۴۰۷) اگر فروشنده به مشتری بگوید این برنج از قرار هر کیلو ۱۲۰ تومان است و اگر الآن نمی توانید بپردازید در پایان ماه پول آن را کیلویی ۱۳۰ تومان بپرداز، این معامله چه حکمی دارد؟

ج — اگر در هنگام معامله معلوم باشد که جنس، مورد معامله نقد انجام گرفته یا نسیه، مانعی ندارد و ربا هم نیست؛ اما اگر فروشنده و خریدار ندانند که بنا است نسیه باشد و گران تر و یا نقد و ارزان تر، معامله به خاطر غرر و جهالت، باطل است. ۷۱/۶/۱۸

(س ۴۰۸) آیا برنج را مثلاً می توان در تاریخی فروخت و بعد از گذشت چهار الی پنج ماه از تاریخ فروش به قید مفاد قرارداد، قیمت آن را دریافت کرد؟ (با توجه به اینکه در خلال این پنج ماه، نوسان قیمت برنج هم قابل ملاحظه است).

ج — قیمت جنس، هنگام فروش باید معین باشد و نمی توان چیزی را در یک زمان فروخت که بعد، قیمتش معلوم می شود. این گونه معامله، غرری و باطل است. ۷۶/۱/۸

(س ۴۰۹) برخی از افراد اجناسی را از مغازه دار به مرور خریداری می کنند، در حالی که پول آن را نمی پردازند و در مورد قیمت و مدت آن نیز صحبتی نمی کنند، بلکه قرار بر این است که با رضایت طرفین، چند روز بعد، خریدار پول آن را بپردازد. آیا این معامله صحیح است یا خیر؟ اگر مصالحه باشد، چطور؟

ج — اگر مصالحه باشد، صحیح است؛ و اگر بیع هم باشد چون نقد است، لیکن فروشنده راضی به تأخیر است، مانعی ندارد و صحیح است. ۷۵/۱۰/۴

### ششم. بیع سلف

(س ۴۱۰) بعضی از کارخانه جات، در جراید آگهی می نمایند که موتور سیکلت یا ماشین، پیش فروش می کنند و قرار می گذارند ظرف مدت یک سال، تحویل دهند؛ ولی قیمت مورد معامله را مشخص نمی کنند، چرا که در قرارداد ذکر می نمایند قیمت مورد معامله، به قیمت یک سال دیگر است که معلوم نیست چقدر است؛ منتها از قیمت بازار که در یک سال آینده هست، بیست در صد کم تر می دهیم و بابت انجام عقد قرارداد، مبلغی را دریافت می نمایند تا مورد معامله، قطعی شود. آیا این نوع معامله که هنوز مورد معامله تحویل گرفته نشده و همچنین قیمت قطعی آن تا یک سال دیگر معلوم نیست، شرعی و جایز است یا خیر؟

ج — چون ظاهر این گونه معامله ها به صورت مشارکت است نه بیع سلف، مانعی ندارد. ۷۶/۱۰/۴

(س ۴۱۱) حکم معامله سلف، در چه صورتی حلال و در چه صورتی حرام است؟

ج — معامله سلف، شش شرط دارد اگر مراد از معامله حلال، معامله صحیح باشد:

۱. خصوصیتی را که قیمت جنس به واسطه آنها فرق می کند، معین نمایند تا برای مشتری مجهول نباشد.
۲. پیش از آنکه خریدار و فروشنده از هم جدا شوند، خریدار تمام قیمت را به فروشنده بدهد یا به مقدار پول آن از فروشنده طلبکار باشد.
۳. مدت را کاملاً معین کنند.
۴. وقتی را برای تحویل جنس، معین کنند که اطمینان داشته باشند که نایاب نخواهد بود.
۵. بنا بر احتیاط واجب، جای تحویل جنس را معین نمایند؛ ولو اینکه از حرف های آنها جای آن معلوم شود.
۶. وزن یا پیمانه آن را معین نمایند. ۷۸/۱۲/۷

(س ۴۱۲) آیا کسی می تواند به یک بیمارستان خیریه، کلیه ها و قلب و چشم خود را به عنوان بیع سلف بفروشد؟

ج — باطل است؛ چون غرری است و در بیع سلف، مانند نسیه باید مدت معلوم باشد و چه امری مجهول تر از مرگ، متصور است. ۲۰  
۷۶/۱۰/

(س ۴۱۳) شخصی یک واحد آپارتمانی در طبقه سوم یک مجموعه را که هنوز ساخته نشده، اما نقشه آن طرح ریزی شده، به دیگری به عنوان عقد بیع واگذار می نماید. آیا این عقد بیع، صحیح است یا باطل؟ اگر باطل است، آیا می توان تحت عنوان عقد دیگری یا قراردادی دیگر، انتقال را صورت داد که الزام آور باشد یا خیر؟ آیا می توان تملیک مورد معامله (مبیع) را در عقد، به دو ماه یا بیشتر از زمان عقد موکول نمود یا به محض انعقاد عقد، تملیک مورد معامله نیز صورت می گیرد؟ با توجه به فرض سؤال فوق، آیا می توان در عقد بیع، تملیک را موکول به موجود شدن مورد معامله (مبیع) نمود یا خیر؟

ج — سؤال و منشأ شبهه، روشن نیست؛ چون یکی از معاملات صحیح و درست، بیع سلف است در مقابل بیع نسیه؛ و در بیع سلف، مانند بیع عین موجود، همه شرایط صحت بیع از عدم غرر و کمال متعاقدين باید رعایت شود، و تنها تفاوتش در موجود نبودن مضمن است و بنابراین، ملکیت از همان حال تحقق بیع سلف، مانند بقیه بیع ها محقق می شود؛ لیکن ظرف ملک، ذمه فروشنده است. ۷۸/۸/۱۴ (س ۴۱۴) بایعی عهد کرده که در فلان روز، صد تن برنج به مشتری تحویل دهد و ضمناً شرط شد که در صورت عدم تعهد از ناحیه بایع، او مبلغی را بپردازد. بایع با گران شدن برنج به این نتیجه رسیده که اگر به تعهد خود عمل ننماید و وجه التزام را بپردازد، سود کلانی از این صد تن نصیب او می شود و مشتری هم در اثر نقض تعهد بایع، به علل گوناگون، ضررهای زیادی را متحمل می گردد. در این صورت، آیا با تخلف از تعهد باید جبران ضرر مشتری را هم بپردازد یا فقط وجه التزام را بپردازد؟

ج — اگر معامله سلف را با رعایت همه شرایط سلف انجام داده اند و مشتری، پول را به بایع داده و اسقاط خیار هم کرده اند، معامله قطعی است و باید جنسی را که فروخته، تحویل مشتری بدهد و اگر نداد، مشتری حق فسخ دارد و خسارت وارد شده بر مشتری را ضامن است؛ ولی اگر مجرد تعهد بوده، به این معنا که قرار گذاشته اند که بایع بعد از مدتی مبیع را تحویل مشتری بدهد و پول آن را هم بعداً بگیرد، معامله باطل است و مشتری چیزی از بایع، طلبکار نیست. ۷۱/۶/۳۱

### هفتم. بیع شرط

(س ۴۱۵) شخصی زمین موروثی پدری خود را در مدت دو سال به طور بیع شرط فروخته است. بعد از گذشت هشت سال، ادعا نموده که پول را شش سال قبل به مشتری داده و معامله زمین موروثی پدری خود را فسخ می کند. آیا مدعی، حق خیار فسخ را دارد یا خیر؟

ج — سؤال ابهام دارد و به هر حال به نظر می رسد نفس رد ثمن، فسخ معامله است به نحوی که من له الخيار هر زمانی که بخواهد، حق فسخ دارد، مگر آنکه من علیه الخيار تقاضای تعیین تکلیف بیع را نماید؛ و اگر مراد از سؤال، سماع دعوا و عدم سماع دعوا می باشد، دعوا احتیاج به اثبات دارد. ۸۳/۶/۳

(س ۴۱۶) در صحت بیع شرط، پس از انقضای مدت شرط شده، آیا قبض و اقباض و تصرف مشتری در مبیع، شرط است؟ و در صورت نبودن این دو امر، آیا معامله باطل است؟

ج — پس از مدت شرط شده، معامله لازم است، و قبض و اقباض یا تصرف مشتری، شرط نیست. ۶۹/۱۲/۲۱

(س ۴۱۷) این جانب منزل خود را به مبلغ دویست هزار تومان و به مدت دو سال با یک نفر، بیع شرط کردم، مشروط بر اینکه بعد از اتمام مدت قرارداد، پول را پرداخت کنم و منزل را تحویل بگیرم، ولی بعد از گذشت یک سال از قرارداد، مشتری تقاضای صد هزار تومان، یعنی نصف ثمن را کرد و بنده هم مبلغ درخواست شده را با رضایت کامل به ایشان پرداخت نمودم. اکنون بعد از گذشت مدتی، مشتری ادعای لزوم بیع نسبت به کل را دارد، در حالی که نصف ثمن پرداخت شده، حدود پنج سال نزد مشتری باقی مانده و در آن پول تصرف کرده است. آیا مشتری قبل از اتمام مدت قرارداد، حق مطالبه نصف یا کل ثمن را داشته است یا نه؟ و اگر نداشته و طلب کرده و بایع هم پرداخت نموده، آیا این عمل دلیل بر فسخ است یا اینکه فسخ باید با لفظ خاص انجام بگیرد؟ و آیا دلالت بر فسخ کل دارد یا بعضی، و پولی که تا هنگام تخلیه منزل نزد بایع مانده، آیا نزد او امانت است؟ و اگر بایع تا مدت معین نتوانست باقی پول را پرداخت کند، آیا معامله نسبت به نصف، لازم می گردد یا خیر؟

ج — ظاهراً پیشنهاد مشتری به رد نصف پول داده شده، قبل از رسیدن زمان خیار، و قبول بایع، به طور کلی فسخ بیع شرط قبلی است؛ و رضایت به بیع شرط در نصف مدت به نصف ثمن، بیع دیگری است که محتاج به انشای مجدد است که آن هم تحقق پیدا نکرده، و اگر بگوییم انشا با معاطات بوده، حدّ اقل، شرط انشا نداشته است «ما قصد لم ینشأ و ما انشأ لم یقع»، پس بیع دوم، باطل است و پول، نزد بایع امانت است و تصرف وی در آن جایز و خانه نیز در زمان رد نصف ثمن، ملک بایع شده است. ۷۱/۹/۱۵

### هشتم. بیع کالی به کالی

(س ۴۱۸) بیع کالی به کالی چه نوع بیعی است و حکم آن در شرع و حقوق موضوعه چیست؟

ج — در تفسیر آن گرچه اختلاف وجود دارد، ولی بعضی از فقها آن را تفسیر کرده اند به بیع دین ثابت به دین ثابت، و بعضی هم تفسیر نموده اند به بیعی که ثمن و مضمن، هر دو نسیه باشد و به هر حال بیع دین به دین، باطل است؛ و اما بیع کالی به کالی به تفسیر دوم حسب عمومات و قواعد، صحیح است و دلیلی بر بطلانش دیده نمی شود و «نهی النبی عن بیع الدین بالدين» ظاهر است در دین فعلی



حسب ظهور عناوین در فعلیت؛ یعنی چیزی که قبل از بیع و شراء، دین بوده و در بیع کالی به کالی چنین دینی وجود ندارد، گرچه بعد از بیع، بیع الدین بالدین می شود. ۸۳/۶/۶

(س ۴۱۹) شخصی مبلغی بدهکار است و در موعد مقرر از پرداخت بدهی عاجز است، لذا يك فقره چك مشتری را به طلبکار می دهد که ایشان هم قبول می کند به شرط اینکه کم تر محاسبه کند و بدهکار هم راضی می شود، آیا این عمل شرعی است یا خیر؟ حال اگر چك مشتری نباشد و چك شخص بدهکار باشد و آن را برای سه ماه دیگر بدهد، آیا باز هم می تواند آن را به قیمت کم تر محاسبه کند یا خیر؟

ج — چون مبلغ پرداختی در هر صورت، زیاد بر دین است و لذا حسب نص و فتوا ربا محسوب می شود و معامله روی پول ها هم که به عنوان چك انجام می گیرد، دین به دین است و هیچ يك از عوضین نقد نمی باشد، باطل است، و راه فرار و حيله هم نبوده و در این احکام فرقی بین چك شخص بدهکار و دیگری نیست. ۷۷/۴/۶

#### نهم. بیع زمانی

(س ۴۲۰) در بخش عقود، فروش يك ملك به صورت فصلی «زمانی» به چند نفر چه حکمی دارد؛ مثلاً ملكی به چهار نفر فروخته شده و این ملك در هر فصل سال، در اختیار مالك همان فصل باشد که خودش استفاده کند یا اجاره دهد و...؟

ج — عقلائی و صحیح می باشد و مشمول اطلاعات بیع و تجارت و عقود و شروط است. ۸۴/۴/۱۲

#### دهم. بیع نقدین

(س ۴۲۱) بنده مبلغ قابل توجهی طلا را طی حدود چهار سال به فردی فروخته ام و به قیمت نرخ روز طلا، از نامبرده چك دریافت نموده ام، قسمتی از آن طلاها را پس از کسر اجرت، بعد از ۲۴ ساعت — چنان که عرف و روال بازار طلافروشی است — با رضایت فرزندم مجدداً از نامبرده خریداری نمودم و پول آن را نقداً به وی پرداخت کردم و قسمت دیگری از آن طلاها نیز در جاهای دیگر به فروش رسیده است. اکنون بعد از گذشت چند سال، فرد مذکور مرا متهم به معامله نامشروع «رباخواری» نموده است، آیا این معامله ربوی است؟

ج — اگر در ضمن معامله اول، شرط خرید مجدد از او نکرده بودید و پس از فروش طلاها، شما هم به عنوان يك مشتری جدید آن را خریداری نمودید، مانعی ندارد و معامله غیر ربوی و صحیح است. ۸۱/۱/۶

(س ۴۲۲) معامله طلا با طلا با افزایش قیمت، چه حکمی دارد؟ راه حل شرعی این نوع معاملات چیست؟

ج — اگر به منظور خرید و فروش طلا با زیاده باشد، حرام است، راه حل این است که طلا را فروخته و طلای دیگر خریداری شود. ۸۱/۲/۱۱

(س ۴۲۳) آیا معاوضه طلای شمش با طلای ساخته، با اضافه کردن چیزی به عنوان اجرت ساخت، صحیح است یا نه؟

ج — اگر مقدار جنسی را که ارزش و قیمت بیشتری دارد، به جنسی که ارزش و قیمت کمتری دارد، بفروشد، به صورتی که این گونه معامله، باعث رکود اقتصادی و ورشکستگی مالی و عرفاً منکر و باطل و ظلم بر کسی که اضافه پرداخت کند، باشد، ربا و حرام است؛ و گناه يك درهم ربا بزرگتر از آن است که انسان، هفتاد مرتبه با محرم خود، زنا کند و در معامله ربوی فرقی نمی کند که از دو جنس باشند، مثل طلا و نقره و یا از يك جنس باشند، مثل طلا. ۷۹/۱۰/۴

#### باب هشتم: توابع مبیع

(س ۴۲۴) در منطقه ای در جنوب خراسان، قبل از انقلاب اسلامی، املاک، اصلاحات ارضی شده؛ ولی بعد از انقلاب، املاک به صاحبانش برگشته و فعلاً آن را در اختیار دارند. در کنار املاک روستا، املاک دیگری وجود دارد که به صورت جلگه در محدوده همین روستاست و با چاه عمیق، مشروب می شود که فعلاً شرکت سهامی زراعی مدیریت آن را به عهده دارد و برای مالکین محل، به اندازه مالکیت آب روستا، از جلگه برایشان سهم قائل شده اند و هر ساله، مبلغی به عنوان سود سهام، از طرف شرکت سهامی زراعی به آنها پرداخت می گردد. اگر شخصی مقدار پنج فینجان آب روستا را بفروشد و در سند هم از سود سهام جلگه نامی نبرد، آیا اگر مشتری مدعی شود که سود سهام مقدار آبی را که خریداری کرده است مالك است، فروشنده، سود سهام را باید به او بدهد و از قبیل تبعیت است یا خیر؟

ج — در مثل عقد بیع، غیر از عین مبیع، اشیائی که عرفاً و شرعاً تابع مبیع است — به نحوی که برای فروش آن اشیا، قصد بیع جداگانه و حتی توجه به آنها هم در هنگام بیع لازم نیست — به حکم تبعیت، جزء مبیع است و به مشتری منتقل می شود، مانند در و پنجره و

میخ های ثابت دیوار و یا چاه های آب داخل منزل؛ و اما اشیای جداگانه ای که به بایع و فروشنده مربوط است — ولو به قدر سهمش در مثل بیع و غیر بیع، از عقود — تابع بیع نیست و مالکیت مشتری عین بیع، نسبت به آن اشیای، جداگانه احتیاج به انشا و قصد دارد و حکم بقیه اموال بایع، مانند خانه اش را دارد که قطعاً به مشتری آب، منتقل نمی شود. ۷۶/۷/۲۱

(س ۴۲۵) مالکیت عین ملکی در سال ۱۳۶۸ به چهار نفر انتقال قطعی یافته و در ضمن سند رسمی، انتقال حقّ عمری مادام العمر نیز برای شخص ثالثی در همین ملک، منظور گردیده است. چهار نفر مالک با وکالت دادن به شخص ثالث، عین ملک را در تاریخ مؤخر به دیگری فروخته اند، بدون اینکه در مبیعه نامه، ذکری از واگذاری و فروش حقّ عمری فرد ثالث شده باشد. اینک خریدار عین ملک، مدّعی است که چون دارنده حقّ عمری، وکیل مالکان در فروش عین ملک بوده، بنابراین، حقّ عمری خود را نیز با وجود عدم تصریح در مبیعه نامه، واگذار نموده است. آیا فروش عین ملک با واگذاری حقّ عمری، ملازمه دارد؟ یا حقّ عمری، مالکیت مستقلّی است که می تواند به صورت علی حده مورد بیع و شرا و واقع شود؟

ج — چون ظاهر و تعارف و عادت در هر فروش و بیعی، فروش عین با منافع است و فروش عین بدون منفعت، بر خلاف قاعده و تعارف و محتاج به ذکر در عقد می باشد، بنابراین، قول مشتری که مورد بیع، عین و منفعت، هر دو بوده و رضایت مالک های عین، بالوکاله و مالک منفعت هم بالاصاله حاصل شده، حسب ظاهر، مسموع است تا خلافش ثابت گردد، و نمی توان به محض دوئیت در مالک عین و منفعت، عادت و تعارف را از حجّیت ساقط نمود. ۷۷/۳/۲۹

### باب نهم: وجه التزام در بیع

(س ۴۲۶) در قراردادی آمده است که مورد معامله، ملک سرفقلی يك باب مغازه از مجتمع در دست احدائی است که ابعاد و توصیفات آن، طبق نقشه به رؤیت خریدار رسیده و کلّ وجه آن، نقداً به فروشنده پرداخت شده و ۲۴ ماه بعد از تاریخ قرارداد، مغازه تحویل خریدار داده شود. در شروط ضمن عقد بیع چنین آمده:

۱. کلیه هزینه های مغازه، اعم از مالیات، دارایی و... به عهده فروشنده است.
  ۲. خریدار، حقّ خیار فسخ دارد.
  ۳. فروشنده در صورت انصراف از معامله، می باید در تاریخ معین، مبلغ ده میلیون تومان طی چکی به تاریخ مقرر به خریدار بپردازد، و در صورتی که چک در تاریخ معین، محل نداشته باشد، فروشنده هیچ گونه حقّی به مورد معامله ندارد و مغازه در ملکیت خریدار است.
  ۴. کلیه اختیارات بیع، خصوصاً غبن، ولو بلغ ما بلغ، در ضمن عقد بیع، از فروشنده اسقاط شد. آیا این گونه معامله کردن، صحیح است؟
- ج — این گونه بیع ها و شراها، مانند بقیه معاملات و بیوع، صحیح و لازم است و شرط پرداخت مبلغی بر فروشنده، اضافه بر اصل ثمن با فرض انصراف او و تصمیم بر فسخ شرط، امر مشروع و صحیح است، چون برگشتش به پرداخت وجهی از طرف فاسخ است به مفسوخ علیه، به خاطر جبران فشارها و مشکل ها و ضررهایی که متوجه مفسوخ علیه می شود. آری، شرط فسخ مع الزیاده باطل است به خاطر منافات فسخ با زیاده ثمن؛ و اما بقیه شروط که در مبیعه نامه آمده، با داشتن مدّت و عدم ضرر، به خاطر معلوم بودن مخارج حسب متعارف و یا جهات دیگر نیز صحیح و نافذ است. ۷۶/۱۱/۱۶
- (س ۴۲۷) در قراردادی آمده است: فروشنده... خریدار... مورد معامله... بها... شرایط...
۵. هر يك از طرفین که از معامله منصرف شده و یا نکول نمودند، ده میلیون ریال به طرف دیگر به عنوان خسارت باید بپردازد.
  - ۷... اسقاط کافه اختیارات خصوصاً خیار غبن، از طرفین مورد معامله، شرعاً و قانوناً به عمل آمده است و جای هیچ گونه عذر و بهانه ای نبوده و نیست.

با توجه به بند ۵ و ۷ قرارداد، آیا مبیعه نامه مذکور نافذ است و طرفین، کافه اختیارات را اسقاط کرده اند یا خیر؟ آیا اصل معامله صحیح است؟ و بنا بر وجه صحّت، آیا فروشنده حقّ فسخ دارد یا خیر؟ و دو بند مذکور در قرارداد چگونه قابل جمع هستند؟

ج — آنچه در قولنامه ها و مبیعه ها شرط می شود که برگشت آن به جبران خسارت طرفی است که علیه او فسخ انجام گرفته، شرطی است نافذ و لازم العمل؛ و اسقاط کافه اختیارات منافاتی با شرط مرقوم نداشته و ندارد، چون موضوع اسقاط اختیارات، اختیارات معموله یا مشروطه است که با جعل شارع یا رضایت طرفین شرط، محقق شده باشد نه مانند شرط جبران خسارت که يك امر خاصّی است و يك قرارداد معتبر که برای جلوگیری از فسخ و ضرر و زیان، شرط شده است؛ و ناگفته نماند که اگر برای این گونه شرط ها مدّت، معین شده باشد، همان مدّت معتبر است و اگر معلوم نشده باشد، منصرف به متعارف یعنی حدود دو ماه و سه ماه است، و یا تا زمانی که مقدار معین شده به عنوان جبران خسارت، جبران کننده باشد، نه با گذشت چند ماه، چه رسد به يك سال که با تفاوت قیمت ها مقدار ذکر

شده در قرارداد، جبران کننده يك ششم خسارت ها نبوده، چه رسد به کل خسارت، بنابراین به نظر این جانب، قطعاً با گذشت شش ماه، آن شرط از اعتبار ساقط است و طرف نمی تواند با پرداخت خسارت چه رسد به خسارت معینه، عقد را فسخ نماید، و فسخش کان لم یکن می باشد. ۷۸/۴/۱

(س ۴۲۸) در قراردادهایی که امروزه مرسوم شده است، مبلغی را به عنوان پشیمانی یا وجه التزام در ضمن عقد، شرط می کنند. آیا اخذ این وجه از نظر شرعی حلال است یا خیر؟ به چه صورت باید عمل شود؟

ج — این گونه شرط ها در حقیقت همان جبران خسارت است و یا برای محکم تر نمودن عقد است و دارای غرض عقلائی است؛ چون خلاف شرع و خلاف مقتضای عقد نیست، در نتیجه صحیح و لازم الوفاست.

## باب دهم: قولنامه — وعده بیع

(س ۴۲۹) اعتبار قولنامه، شرعاً چگونه است و آیا کفایت از انجام معامله می نماید؟

ج — اگر در قولنامه معامله انجام شود و ثمن و ثمن، معلوم شود و سایر شرایط معامله را نیز دارا باشد و غرر و جهالت در بین نباشد، چون بیع و شراء انجام گرفته، عمل به قولنامه لازم است. ۷۳/۲/۲۳

(س ۴۳۰) این جانب متزلی مسکونی را به مبلغ معینی با قولنامه خریداری نموده ام و قرار بر این شده است که مقداری از پول را عندالمعامله و مقداری را زمان به نام کردن سند و مبلغ پنجاه هزار تومان را زمان تحویل خانه، پرداخت نمایم و قرار دیگر اینکه تا پنج روز حق فسخ، قرار داده شد که اگر کسی در این مدت پشیمان گردد، مبلغ دویست هزار تومان به دیگری بدهد. حال که مدت يك ماه از معامله گذشته، فروشنده ادعای انصراف و ضرر کرده است. با توجه به اینکه يك هفته قبل از فروش، کارشناس آورده و منزل را به همان قیمت مورد معامله، قیمت کرده است، آیا حق فسخ دارد؟

ج — هر معامله ای که قطعی شده است و طرفین، خيارات را اسقاط نموده اند و برای مابقی ثمن که نسیه است، مدت معین شده، فسخ بی فایده است و تصرف فروشنده از بعد از زمان مقرر برای تخلیه، غیر جایز و حرام است. ناگفته نماند که خیار غبن بر فرض که ساقط هم نشود، مخصوص جایی است که اهل خبره، قیمت ننموده باشند، و گرنه با قیمت نمودن و اطلاع از قیمت، خیار غبن تحقق پیدا نمی کند. ۷۵/۶/۱۵

(س ۴۳۱) آیه شریفه «یا ایها الذین آمنوا اوفوا بالعقود» آیا دلالت بر این معنا دارد که مسلمانان به تمام عهد و پیمان هایی که منعقد می کنند، باید وفادار باشند؟ اگر شخصی در مقابل دیگری قراردادی تنظیم کند و خود را متعهد کند که در روز معین با دریافت ثمن معین و با شرایط خاص، خانه خود را به دیگری بفروشد و خریدار تعهد کند که در همان روز با پرداخت همان ثمن، خانه را خریداری نماید، آیا چنین تعهدی لازم الوفاست یا خیر؟ اگر لازم الوفا نیست، آیا مسلمانان که به پیمان خود عمل نکرده، مرتکب معصیت شده یا خیر؟ و چنانچه مرتکب معصیت نشده است، دولت اسلامی به چه نحو می تواند عمل کند تا هم پیمان ها در جامعه اسلامی مورد عمل قرار گیرد و هم از ارتکاب معاصی جلوگیری شود؟

ج — آنچه در سؤال آمده، مقاوله و مواعده بر بیع و شراء است نه خود بیع و عقد آن، و لذا لازم الوفا نیست؛ لیکن وفا، نیکو و مرغوب و مطلوب است و عمل به وعده و وفای به آن، نشانه ایمان است و آیه شریفه مربوط به عقود و قراردادهایی می باشد که متضمن ادا و الزام به رد و بدل مال یا حقی است، نه محض قول و قرار. آری، در امثال قراردادهای مذکور در سؤال اگر در ضمن عقدی به عنوان شرط باشد، عمل به آن از باب وجوب وفای به شرط، لازم و واجب است، و آنچه که مربوط به دولت است — با قطع نظر از اینکه وظایف دولت با قانون، معلوم می شود و قانون باید معین نماید — راه حل، همان است که در فوق اشاره شد؛ یعنی در ضمن عقدی مثل اجاره یا بیع از عقود لازم، شرط نمایند، و امروز هم قولنامه ها معمولاً در بنگاه های معاملاتی به عنوان بیع و شراء انجام می شود، لیکن شرایط بیع باید مراعات شود. ۷۱/۳/۲۸

## یکم. دلالتی و حق کمیسیون

(س ۴۳۲) بعضی مواقع افرادی جهت تهیه منزل استیجاری یا خرید و فروش به بنگاه معاملات ملکی مراجعه می کنند و بنگاه بر حسب وظیفه شغلی آدرس متزلی را به شخص می دهد، اما طرفین بعد از آشنایی با هم توافق می کنند بدون مراجعه به بنگاه، معامله را انجام دهند، حکم معامله فوق چیست؟ و آیا طرفین نسبت به حق کمیسیون بنگاه ضامن هستند یا نه؟ در صورت ضامن بودن، کمیسیون بنگاه را به صورت کامل باید بدهند یا می توان کم تر از مبلغ تثبیت شده پرداخت؟

ج — همه اعمال مشروعه بنگاه های معاملاتی امثال مورد سؤال، به حکم حرمت عمل مسلم و تبرعی نبودن و ارزش داشتن و نتیجه سعی و عمل بنگاه بودن، موجب استحقاق اجرت المثل است و طرفین معامله ضامن حق بنگاه می باشند. ۷۷/۳/۱۰

(س ۴۳۳) بعد از عقد قرارداد و امضای طرفین — فروش یا اجاره — چنانچه قرارداد مذکور با اختیار طرفین به هم بخورد، در این حالت، آیا حق کمیسیون واسطه باید به طرفین بازگردانده شود یا حق کمیسیون واسطه به قوت خود باقی و حلال است؟

ج — اگر در عرف معاملات و بنگاه های معاملاتی، حق کمیسیون و اجرت مثلاً دایر مدار تمام شدن معامله و نوشته شدن قرارداد باشد، بعد از تمام شدن آن، اجرت المسمی به حکم اجاره معاطاتی ثابت است ولو طرفین هم معامله را به هم بزنند؛ و اما اگر چنین نبود و یا عرف معامله روشن نباشد، نسبت به کاری که انجام گرفته از باب حرمت عمل مسلم، بنگاه مستحق اجرت المثل می باشد، مگر بنا بر عدم استحقاق اجرت المثل باشد. ۷۶/۱۲/۲۱

### باب یازدهم: عقد معاوضه

(س ۴۳۴) این جانب قطعه زمینی را طبق توافق نامه ای با قطعه زمینی دیگر معاوضه نموده ام و پس از دو سال، متوجه شده ام زمینی که بابت معوض به من داده اند، از خودشان نبوده و دیگران، ادعای مالکیت زمین مذکور را دارند. تکلیف شرعی بنده چیست؟ آیا این معامله و معاوضه، شرعی است یا غیر شرعی؟ و آیا باید اصل زمین را به من برگردانند یا خیر؟

ج — هر چیزی که مورد معامله قرار گرفت، معامله کننده، ضامن همه خسارات وارد شده بر طرف مقابل است، هر چند طرف مقابل می تواند با تحویل گرفتن زمین مشابه و امثال آن، رضایت دهد و معامله را امضا نماید، همچنان که می تواند معامله را فسخ نماید و زمین خود را مسترد نماید. ۷۹/۳/۸

(س ۴۳۵) در جریان یک معاوضه، خانه ای با یک قطعه زمین، معاوضه شده و سپس خانه مذکور، یکی دو دست معامله شده است. در صورت کشف فساد و بطلان معاوضه اول، به خاطر اینکه زمین از آن غیر و غصبی بوده، آیا معامله دوم و سوم و.. که روی خانه صورت گرفته و در حالی که عین مال و اصل خانه موجود است، محکوم به بطلان است یا خیر؟

ج — معامله اول چون در ملک غیر بوده، باطل است و «لا بیع الا فی ملک»، و معاملات بعدی هم روی آن خانه، باطل و کسی که خانه را اختیارش بوده، ضامن منافع مستوفاة و غیر مستوفاة است و باید خانه را به صاحب قبلی تحویل دهد؛ و ناگفته نماند که معامله روی مال غیر، فضولی است و با اجازه مالک، صحیح می شود. ۷۱/۱۰/۲۶

(س ۴۳۶) این جانب جواز کسب معاملات ملکی دارم. چون مغازه نداشتم، شخصی چهار دانگ از مغازه خود را به نام بنده کرد و من نیز نصف جواز کسب خود را به نام او کردم و در حال حاضر با هم قراردادی به مدت سه سال منعقد کردیم که ایشان در مغازه مشغول کار شود و سر ماه اجرتی به عنوان اجرت کار در مغازه، برداشت کند و سود حاصل از مغازه نیز به صورت یک دوم، تقسیم شود. آیا این نحو قرارداد و معامله، شرعی است؟

ج — معامله نصف جواز کسب به چهاردانگ مغازه، عقلائی است و مانعی ندارد و نافذ است. ۷۱/۳/۳۱

### باب دوازدهم: بیعانه

(س ۴۳۷) آیا پرداخت مبلغی پول قبل از معامله به فروشنده، به منظور نگهداری کالا برای خریدار تا زمان انجام معامله، صحیح است؟ این کار برای هر یک از خریدار و فروشنده چه الزامی می آورد؟

ج — الزام، تابع قرارداد است، به هر نحو که در قرارداد نوشته شود عمل به آن، به حکم عمل به شرط و قراردادهایی که همانند مورد سؤال، وجهی رد و بدل شده، لازم است. ۷۸/۲/۵

(س ۴۳۸) مشتری ای مراجعه کرده و کالایی را خریداری کرده و حدود یک پنجم مبلغ آن را بیعانه می دهد که ظرف مدت یک هفته، مراجعه کند و الباقی وجه را پرداخت کرده، کالا را دریافت نماید. حال مدت دو هفته گذشته و مراجعه نکرده، آیا فروشنده می تواند معامله را فسخ کند و کالا را به فروش برساند؟

ج — چون ظاهر سؤال — یعنی دادن بیعانه و قرار تحویل جنس بعد از پرداخت چهار پنجم پول در یک هفته بعد — در عدم تحقق بیع است عرفاً، و تنها یک مقاوله است، بنابراین، فروشنده بعد از گذشت زمان معهود، می تواند کالا را که از خودش است، به غیر بفروشد.

## کتاب هفتم: خیارات

### باب اول: خیار مجلس

(س ۴۳۹) قولنامه ای در مورد فروش يك باب مغازه تجاری منعقد گردید. در همان لحظات تنظیم قولنامه منصرف شدم و اعلام انصراف نمودم که معامله در شرایط عادی نبوده و این جانب تسلط به اعصاب نداشته ام. مکرراً به خریدار مراجعه کرده ام تا مختصر بیعانه ای که از نصف ثمن معامله کم تر است و خسارات وارد شده به او را بپردازم، اما مورد قبول خریدار قرار نگرفته است. تکلیف چیست؟

ج — اگر در هنگام تنظیم قولنامه قبل از تفرق از مجلس پشیمان شوید، آن قولنامه بر فرض ابتناء بر عقد بیع و تحقّقش، چون بدون امضا است، ارزش ندارد و عقد بیع و معامله هم بر فرض تحقّق، به وسیله فسخ در مجلس، از بین می رود «البیعان بالخیار ما لم یفتراقا»؛ و اما ادعای عدم توجه و نبود سلطه بر اعصاب، اگر به غفلت برگردد که باعث بطلان معامله باشد و یا نحوه جنون بر فرض اثبات، موجب خیار و بطلان است؛ لیکن اثبات این گونه امور، مشکل، بلکه عادتاً محال است، مضافاً به اینکه در دادگاه باید ثابت شود. ۷۰/۷/۱۰

### باب دوم: خیار حیوان

(س ۴۴۰) حیوان در زمان خیار می زاید و مشتری، معامله حیوان را فسخ می کند یا حیوان بعد از وضع حمل می میرد و قیمت را بایع پس می دهد. آیا بجهت حیوان مال مشتری است یا بایع؟

ج — با فسخ، ثمن منفصل بر می گردد به بایع و من علیه الخیار، چون فسخ به معنای برگرداندن معامله می باشد. ۷۶/۸/۱۶

(س ۴۴۱) معامله ای در مورد حیوان و چیزهای دیگر از قبیل ساختمان و... انجام گرفته است. بایع، بعد از ۳۶ ساعت، اظهار پشیمانی نموده است. آیا می تواند معامله را به هم بزند یا نه؟

ج — اگر برای بایع، خیار فسخ قرار داده نشده است، پشیمانی ایشان در زمان ذکر شده، سبب خیار و حق فسخ نیست و چون حیوان در دست مشتری است، خیار حیوان هم اگر اسقاط نشده باشد، برای او که صاحب فعلی است، ثابت است نه بایع، لیکن به هر حال، اقاله مؤمن و برادر مسلمان، امری مطلوب است و کسی که معامله ای را اقاله نماید و رضایت به فسخ، به خاطر پشیمانی دیگری بدهد، خداوند هم روز قیامت، مشکلات او را رفع می نماید. ۷۷/۱۱/۸

## نهضت ترجمه

### باب سوم: خیار تأخیر ثمن

(س ۴۴۲) با توجه به ماده ۳۹۴ قانون مدنی که اشعار می دارد: «مشتری باید ثمن را در موعد و در محل و بر طبق شرایطی که در عقد بیع، مقرر شده است تأدیه نماید» و نیز ماده ۳۹۵ آن قانون که اعلام می دارد: «اگر مشتری، ثمن را در موعد مقرر تأدیه نکند، بایع حق خواهد داشت که بر طبق مقررات راجع به خیار تأخیر ثمن، معامله را فسخ کند یا از حاکم، اجبار مشتری را به تأدیه ثمن بخواهد» و بر اساس مستندات فقهی و شرعی، چنانچه خریدار تعهد نموده باشد که تنه ثمن معامله را در تاریخ تعیین شده، جهت تنظیم سند رسمی انتقال، باید در محضر بپردازد و در تاریخ و موعد مقرر، از تعهد خود به هر دلیل استنکاف ورزد، آیا شرعاً خیار فسخ معامله برای بایع ثابت می شود؟

ج — آنچه در ماده ۳۹۵ قانون مدنی آمده، مطابق با فتوای بعضی از فقهاست که در سببیت تأخیر در ادای ثمن برای خیار تخلف شرط، فرقی بین معامله نسیه و نقد قائل نبوده اند و در هر دو از باب خیار تخلف شرط و یا در نقد، از آن باب، و در نسیه از باب لاضرر، تخلف را موجب خیار بایع دانسته اند؛ لیکن برخی دیگر از فقها، قائل به فرق شده و فرموده اند که در نسیه، شرطی وجود ندارد؛ بلکه زمان ادا، رکن عقد است و تنها بایع، حق اجبار مشتری بر ادای ثمن را دارد؛ و ناگفته نماند که نظر قانونی ماده ۳۹۵ قانون مدنی که مرقوم شده، چون منطبق با فتوای بعضی از فقهاست، قانونی منطبق با موازین شرع و لازم العمل است و نیز به نظر این جانب، چون لزوم معامله علی البایع، با فرض تخلف مشتری از ادای ثمن نسیه در زمان معین و اینکه او فقط حق مراجعه به محکمه را داشته باشد برای اجبار مشتری به ادای ثمن، ضرری و حرجی برای بایع است، مخصوصاً در شرایط خاص محاکم و مراجعه به آنها، حق فسخ از باب لاضرر، ثابت است و اشکال به اینکه به هر حال، بایع، متحمل ضرر و حرج مراجعه به محاکم است؛ چون اگر هم فسخ نماید، برای گرفتن مبیع و قبض آن، نیاز به مرافعه شرعی و رجوع به محکمه وجود دارد، پس ترجیحی برای خیار فسخ نمی باشد، جوابش آن است که در مفروض در امثال مورد سؤال که هنوز بایع، مبیع را به طور رسمی به نام مشتری ننموده و تحویلش نداده، مراجعه به محکمه در این جهت، مورد

احتیاج نیست و بدون محکمه، مبیع را در اختیار قانونی و خارجی خود دارد. آری، جایی که برای برگرداندن بیع، احتیاج به محکمه باشد، ثبوت خیار فسخ برای بایع، مشکل به نظر می رسد؛ بلکه ممنوع است، چون به هر حال، بایع باید متحمل ضرر و حرج بشود، پس سبب لزوم برای آن از بین می رود و شرط همان طور که فرموده اند، تحقق ندارد؛ بلکه زمان نسیه به عنوان رکن عقد است. ۷۸/۷/۲۷

(س ۴۴۳) یک نفر قطعه زمینی را به صورت نقد و سفته خریداری کرده و در وقت مقرر از پرداخت سفته خودداری کرده و سفته و اخواست شده است، در حالی که در آن زمین، احداث بنا نموده و سند رسمی هم دارد. با توجه به اینکه از پرداخت سفته ها خودداری می کند و شماره سفته در قولنامه قید شده و سفته معادل یک سوم بهای زمین است، آیا این معامله صحیح است؟ فروشنده زمین می تواند به دلیل پرداخت نشدن یک سوم بهای زمین برابر سفته های و اخواست شده، از فروش زمین اعلام انصراف، و عین زمین را مطالبه نماید؟ در ضمن دو سال از تاریخ معامله گذشته است.

ج — اختیار داشتن فروشنده ای که جنس را به صورت نقد و نسیه فروخته برای فسخ — در صورتی که خریدار، ثمن را در موعد مقرر نپردازد و تخلف نماید — بعید به نظر نمی رسد؛ هر چند مقتضای احتیاط برای فروشنده، عدم فسخ و الزام به ادای ثمن می باشد. ۱۰/۵/

۷۷

(س ۴۴۴) شخصی در تاریخ معینی خانه ای را در قبال دریافت سه فقره چک مدت دار، به دیگری می فروشد. خریدار نیز همان خانه را در برابر مبلغ مشخصی به فرد ثالثی فروخته و وجه آن را دریافت کرده است، فروشنده اول با آگاهی از معامله دوم، در اداره دارایی حاضر شده و به انتقال رسمی سند به نام خریدار دوم موافقت نموده است. در عین حال چون چک های خریدار اول بلاهمل بوده، به دادگستری مراجعه کرده است، ولی پس از چندی با ادعای استفاده از خیار تأخیر ثمن، درخواست فسخ معامله را نموده است. آیا چنین حقی از نظر شرعی برای او وجود دارد یا خیر؟

ج — ظاهراً خیار فسخ تأخیر ثمن با حضور ذی الخیار و رضایت به انتقال رسمی سند به شخص ثالث، و خروج از ملک «من علیه الخیار»، دلیل بر رضایت به بیع دوم و اسقاط خیار است، اگر نگوییم مراجعه به دادگستری برای اخذ وجه چک، دلیل دیگری بر اسقاط خیار است. ۷۴/۷/۲۶

(س ۴۴۵) اگر مشتری در پرداخت بخش معین شده ثمن، در وقت مقرر تأخیر کند، لیکن بایع، با رد نکردن و دریافت رضایت مندانه ثمن، رضایت خود را به این تأخیر عملاً نشان داده باشد، آیا این تأخیر می تواند مجوز بایع برای نادیده گرفتن شروط فسخ معامله باشد یا خیر؟

ج — رضایت بایع به تأخیر، نمی تواند مجوزی برای نادیده گرفتن شرط های فسخ معامله باشد. ۷۵/۱۲/۱۶

## باب چهارم: خیار غبن

(س ۴۴۶) اگر دلال معامله که نقش واسطه بازی می کند، خود، شریک خریدار بوده؛ لیکن چون مسئولیت قیمت گذاری ملک را داشته، به فروشنده اطلاع نداده است و اتفاقاً قیمت خانه را حداقل سه میلیون زیر قیمت واقعی، کارشناسی کرده و فروخته است، حکم این نوع معامله چیست؟ آیا معامله صحیح است و دلال باید خسارت پرداخت کند یا اصلاً باطل است؟

ج — غبن از هر طریقی که حاصل شود، موجب خیار است. ۷۷/۳/۲۹

(س ۴۴۷) این جانب چند سال قبل، زمینی را فروخته ام. در آن زمان، یعنی در موقع معامله، فریب خورده و مغبون شده ام و عرف هم بر این مغبون شدنم صحه گذاشته که قیمت زمین، مساوی با خود زمین نبوده است. آیا این معامله، صحیح است یا خیر؟ آیا حق فسخ این معامله را دارم یا خیر؟

ج — هر زمین یا مبیع دیگر که به کم تر از ارزش و قیمت ساقیه آن فروخته شود و فروشنده، جاهل به قیمت باشد و تفاوت قیمت هم معتنا به باشد، خیار غبن ثابت می گردد. ۷۸/۷/۲۷

(س ۴۴۸) شخصی منزل خود را با شرط اسقاط کلیه اختیارات می فروشد؛ ولی پس از معامله، به علت جهل به قیمت واقعی خانه مذکور، می فهمد که غبن به قدری است که اگر می دانست، آن را قبول نمی کرد. مثلاً خانه ده میلیون تومانی خود را به مبلغ سه میلیون و دویست هزار تومان، یعنی با شش میلیون و هشتصد هزار تومان غبن فروخته است. آیا شرعاً خیار غبن برای فروشنده هست یا خیر؟

ج — چون اصل خیار غبن ساقط شده، نه فاحش و خارج از متعارف آن، بنابراین، خیار غبن فاحش، ثابت است و اطلاق غبن، مربوط به غبن های متعارف است و شامل فاحش و غبن فوق العاده زیاد که نادر است، نیست؛ یعنی کلمه غبن از آن انصراف دارد. ۷۸/۱۰/۸

(س ۴۴۹) بنده آپارتمانی را به وسیله یک بنگاه معاملاتی، خریداری کردم. فروشنده گان که زن و شوهری بودند، پس از چند روز با عنوان «غبن در معامله» از انجام آن منصرف شدند. با وساطت شخص ثالثی قرار شد با اضافه نمودن مبلغ بیست هزار تومان، معامله قطعی شود که علی رغم اکراه یکی از فروشنده گان، سرانجام قولنامه دوم را امضا کردند اما مجدداً پس از سه روز آنان به علت ضرر و زیان، اظهار پشیمانی کردند (زیرا قیمت آپارتمان در وقت معامله، مبلغ یک میلیون تومان کم تر از قیمت واقعی، ارزیابی شده بود)، ولی بنده از فسخ معامله استنکاف نموده و قضیه را به دادگاه کشاندم و هر چه

اصرار به فسخ کردند، فسخ نکردم و آما بعد از بیست روز، تمام پول را برگرداندند تا سرانجام پس از هشت ماه، با دریافت یک میلیون و پانصد هزار تومان، معامله را فسخ نمودم. با توجه به اینکه فروشندگان، این پول را با اکراه به بنده پرداخت کردند، آیا گرفتن آن، جایز است؟ آیا ادعای آنان مبنی بر غبن در معامله، صحیح بوده یا خیر؟ تکلیف ضرری که در مدت هشت ماه، متوجه بنده شده چیست؟

ج — با توجه به اینکه بیست روز بعد از معامله دوم، ثمن و پول گرفته شده به مشتری عودت داده شده و مشتری، ثمن را دریافت نموده، بعید نیست این مسئله، قبول فسخ معامله باشد، و اگر معامله از روی اکراه و اجبار فروشندگان نبوده، در صحت فسخ فروشندگان به تنهایی کافی است؛ بعلاوه که مسئله غبن، آن هم فاحش بلکه افحش، مطرح است و لذا لازم است که وجه دریافتی که به عنوان ضرر و زیان از فروشندگان دریافت نموده اید را به آنان برگردانید، و ضرر و زیان خود را به آنان تذکر دهید، تا اگر خواستند فروشندگان با رضایت، خسارت پرداخت نمایند؛ و ضرر و زیان حاصل از تورم با گذشت هشت ماه از ناحیه خود شما بوده که از اول فسخ را قبول نکرده اید، در نتیجه فروشندگان، ضامن ضرر شما نیستند. ۷۴/۹/۱۷

(س ۴۵۰) چنانچه در بیعی پس از انقضای قرارداد، ضرری صورت گرفته باشد که بدون آگاهی قبلی انجام شده و طرف دیگر معامله (خانواده طرفین) اعلام عدم رضایت نماید. آیا به فسخ این قرارداد، مجاز است یا خیر؟

ج — غبن حاصل در معامله، موجب خیار فسخ برای مغبون می گردد؛ اما ضرر دیدن بعد از تمام شدن عقد و قرارداد و تفرق از مجلس، سبب خیار نمی شود؛ هرچند اقاله، مطلقاً مستحب است و کسی که برای رضای برادر دینی خودش، معامله را فسخ نماید، خداوند هم در قیامت به او لطف خاص می نماید. ۷۶/۱/۳

(س ۴۵۱) شخصی جنسی را خریداری نموده و چون از قیمت روز آن آگاهی نداشته، بعد متوجه غبن خود شده و به فروشنده نیز تذکر داده، اما وی قبول نکرده و به نتیجه نرسیده است. آیا خریدار می تواند به مقدار همان مبلغ اضافی که فروشنده دریافت کرده، از جنس یا مال او بردارد یا خیر؟

ج — هرکسی که مغبون شده است، حق فسخ برای او وجود دارد؛ اما مسئله تقاص، منوط است به اینکه معامله را فسخ نماید، تا مالک قبلی، صاحب مال خود شود، بعد جنس طرف را به مقدار مقابل مالش، از جهت تقاص، مالک می شود و مقدار زیادتر را می تواند با رعایت شرایط از اموال او، تقاص نماید. ۷۵/۱۲/۲۵

(س ۴۵۲) طی قولنامه کتبی رایج در بنگاه های معاملات، متزی معامله شده است. در این قولنامه، کافه اختیارات، ساقط و مهلت پشیمانی را ۲۴ ساعت قرار داده اند، اما فروشنده بعد از ده روز اعلام غبن فاحش نموده و ادعا می کند، از مسئله اسقاط کافه اختیارات، غافل بوده است، مهم تر آنکه سه روز پس از ادعای غبن فاحش، فروشنده، چک الباقی ثمن معامله را از بانک وصول نموده و در مورد اخذ وجه، چنین وانمود می کند که من چک را قبل از اعلام غبن به حساب گذاشته ام، با این توضیحات بفرمایید:

۱. آیا فروشنده می تواند با ادعای غبن فاحش، با توجه به اسقاط اختیار، آن معامله را فسخ نماید؟
  ۲. آیا فروشنده می تواند پس از مهلت ۲۴ ساعت قید شده در قولنامه، پس از ده روز معامله را با ادعای غبن فاحش، فسخ نماید؟
  ۳. آیا فروشنده با توجه به وصول الباقی ثمن معامله پس از اعلام غبن فاحش، باز هم می تواند معامله را فسخ نماید؟
  ۴. در صورت جایز بودن غبن، اگر خریدار، حاضر به جبران غبن فروشنده شود، باز هم فروشنده می تواند معامله را فسخ نماید؟
- ج ۱ و ۲ و ۳ — بنا بر فرض داشتن خیار غبن، همین که بعد از غبن و توجه به اینکه حق اختیار دارد، الباقی پول را گرفته، حق خیار ساقط است؛ به خاطر آنکه گرفتن بقیه پول، دلیل عرفی بر اسقاط حق اختیار است، و گرنه می بایست بقیه را اخذ نکند و به دنبال حق اختیار و استفاده از آن باشد.
- ج ۴ — جبران خسارت که «ارش» نامیده می شود، مختص خیار عیب است و در بقیه اختیارات که از جمله آنها خیار غبن می باشد، فقط حق فسخ، ثابت است. آری، رضایت طرفین به هر امری نافذ و صحیح است. ۷۵/۱۱/۲۳

## باب پنجم: خیار عیب

(س ۴۵۳) شخص شماره یک، دو قطعه زمین به اضافه یک فقره چک به مبلغ پانصد هزار تومان به شخص شماره دو واگذار نموده و در ازای آن، شخص شماره دو، دو قطعه زمین دیگر به شخص شماره یک واگذار نموده است و هر کدام تعهد نموده اند که در این معاوضه، در صورت کشف فساد در زمین واگذاری مربوط به خود، مسئولیت آن را بپذیرد. پس از مدتی معلوم شده است که زمین های واگذاری از طرف شخص شماره دو در مسیر خیابان قرار داشته، لذا شخص شماره دو، عین چک را به شخص شماره یک پس داده، ولی با توجه به فرض فوق، شخص شماره یک خود را مغبون می داند و تقاضای فسخ کل معامله را دارد. صورت شرعی معامله چگونه است؟ آیا شخص شماره یک می تواند معامله را به هم بزند؟

ج — شخص شماره يك، حق فسخ معامله را دارد؛ مگر آنکه مراد از مسئولیت در کشف فساد، جبران خسارت باشد، در این صورت باید شخص شماره دو، همه ضررها و زیان های وارده به شخص شماره يك را جبران نماید، و برای شخص شماره يك، حق فسخ وجود ندارد. ۷۵/۷/۵

(س ۴۵۴) این جانب ده ماه قبل، يك باب خانه خود را با يك قطعه زمین معاوضه کردم و مبلغ يك میلیون و پنجاه هزار تومان پول نقد دادم. معامله به صورت قطعی و با اسقاط خيار غبن انجام شده است. پنج روز است که اطلاع یافته ایم که ساختمان بنده در طرح اجرای شهرداری است. طرف معامله، مدعی است که من معامله را قبول ندارم، آیا می توان معامله را فسخ کرد یا خیر؟

ج — اگر در طرح شهرداری بودن خانه مذکور، قبل از معامله و قبل از قطعی شدن معامله بوده است، به نظر می رسد خيار عیب ثابت است و اسقاط خيارات، ناظر به این نحو عیب نیست؛ و اگر بعد از قطعی شدن معامله، در طرح قرار گرفته باشد، حق فسخی برای دیگری وجود ندارد. ۷۳/۱/۱۹

(س ۴۵۵) خانه ای از متوقفاً باقی مانده است. یکی از ورثه قرار گذاشته با قیمت عادلانه، سهم بقیه ورثه را خریداری کند و حق السهم بعضی را هم به طور ناقص پرداخت نموده است، در هنگام انتقال سند مالکیت، شهرداری اعلام عقب نشینی نموده است و هیچ يك از ورثه اعم از خریدار و فروشنده از قبل، اطلاعی از این موضوع نداشته اند. با این توضیحات بفرمایید:

۱. آیا مبیع، معیوب حساب می شود؟

۲. در صورت معیوب بودن مبیع، ضرر و زیان را چه کسی باید بپردازد؟

۳. در صورتی که خریدار، شخص دیگری غیر از ورثه باشد، معامله چگونه است؟

ج ۱ — اگر این مقدار عقب نشینی در عرف معاملی در مورد خودش، عیب باشد و طرح عقب نشینی هم قبل از وقوع معامله و پرداخت حق السهم بوده، مبیع، معیوب محسوب می شود و خریدار، حق فسخ و یا گرفتن ارش دارد.

ج ۲ — چون حق فسخ و یا گرفتن ارش متعلق به خریدار است، اختیار با اوست و عیب هم عیب در کل مبیع است و اختصاصی به شخص ندارد؛ لیکن اگر خریدار نخواست فسخ کند و خواستار ارش و مابه التفاوت شد، فروشنندگان باید ارش که عبارت از مابه التفاوت قیمت صحیح و معیوب ثمن است را بپردازند.<sup>۲۱</sup>

ج ۳ — فرقی بین ارحام و غیر آن نیست و حق فسخ و ارش، تابع عیب است. ۸۱/۱۲/۱

(س ۴۵۶) در ضمن عقد بیعی که منعقد گردیده، طرفین، کافه خيارات از جمله خيار عیب را از خود ساقط نموده اند، با توجه به اینکه در هنگام معامله، فروشنده تری از عیوب نکرده است و در ضمن، خریدار نیز قصدش فقط اسقاط حق انحلال بیع بوده، نه اینکه در صورت وجود عیب در بیع، حق مطالبه ارش را نداشته باشد، با توجه به این مسئله، آیا اسقاط خيار عیب شامل اسقاط حق مطالبه ارش هم خواهد بود یا فقط انحلال بیع ساقط گردیده است؟

ج — با توجه به اینکه ارش را ساقط نکرده اند، ارش باقی است. ۷۴/۱۱/۵

(س ۴۵۷) مردی يك گوساله جوان از شخصی می خرد و در حین معامله، خریدار به فروشنده می گوید مگر گوساله مریض است که بی حال است؟ فروشنده می گوید: خیر، چون تازه به دنیا آمده، این طور است، و روز بعد خریدار به فروشنده اطلاع می دهد که حیوان، مریض است. روز چهارم فروشنده می آید و يك قرص به او می دهد و می گوید: به گاو بخورانید خوب می شود، و روز نهم حیوان می میرد. حال آیا مابه التفاوت در قیمت مبیع را خریدار می تواند بگیرد یا خیر؟

ج — با فرض احراز معیوب و مریض بودن مبیع و حیوان و اینکه مرگ حیوان ناشی از همان مرض بوده است، مشتری حق خيار عیب را دارد و می تواند کل معامله را فسخ کند؛ و یا اگر مرده آن حیوان برای خریدار نفع و غرضی دارد و دارای ارزش و قیمت است، می تواند ارش و مابه التفاوت حیوان زنده و مرده را بگیرد. ۸۳/۶/۴

(س ۴۵۸) زمینی با قولنامه معامله شده است. بعد از دو ماه از خرید زمین، خریدار می خواهد آن را بسازد؛ اما همسایه زمین، مانع شده و می گوید که این زمین، به خانه ما مشرف می شود. لذا خریدار می خواهد معامله را فسخ کند. حکم آن را از نظر شرعی بیان فرمایید.



ج — هر زمین فروخته شده که همسایگان، مانع ساختمان سازی در آن می شوند، اگر از نظر مردم این پیشگیری همسایگان در زمین، عیب شمرده شود، این عیب را زمین موقع معامله دارا بوده، خریدار، حق فسخ از باب خیار عیب را دارد؛ وگرنه، معامله قطعی می باشد. ۷۶/۵/۱۰

(س ۴۵۹) شخصی جنسی را از جایی می خرد و بعد آن را بر می گرداند، در حالی که فروشنده نمی داند که آیا آن جنس خراب بوده و آن را به خریدار داده یا اینکه خریدار، آن را خراب کرده است. حال پول جنس را چه کسی باید بدهد؟

ج — خیار عیب، تابع زمان عیب است؛ یعنی اگر محرز شود که عیب از همان زمان قبل و زمان فروش بوده، فروشنده ضامن است و اگر ثابت شود که در زمان بعد و هنگامی که در دست خریدار بوده، عیب حادث شده است، خریدار، ضامن است؛ و ناگفته نماند که خیار عیب، به هر حال، دائر مدار عدم تبری از آن است. این بود بیان حکم مسئله به حسب واقع که بر حسب اطمینان افراد و فیما بین خود و خدا برایشان حجت است؛ و اما با فرض اختلاف، مثل اینکه مشتری می گوید عیب از قبل بوده و با بیع مدعی است که در دست مشتری حادث شده است، بر مشتری است که مدعی خود را در محکمه ثابت نماید، و بر فرض عدم اثبات، با بیع مدعی او را با یمین در محکمه نفی می کند و حکم به نفع او داده می شود، و با فرض شك با بیع در اینکه نزد او عیب حادث شده یا نزد مشتری و نمی خواهند به محکمه بروند، ضمانی بر او نیست، البته چه نیکوست که نحوه مصالحه ای انجام گیرد. ۷۹/۱/۳۰

(س ۴۶۰) اگر در مبیعه نامه ای طرفین، اسقاط کافه خیارات نمایند، آیا خریدار می تواند به ادعای معیوب بودن مبیع مطالبه ارش نماید؟ به عبارت دیگر، آیا با اسقاط کافه خیارات، علاوه بر خیار عیب، مطالبه ارش نیز ساقط می شود؟

ج — اگر غرض از اسقاط خیارات که یکی از آنها خیار عیب است، اسقاط فسخ و انحلال معامله به وسیله خیارات بوده نه اسقاط خیار عیب حتی نسبت به ارش، در آن صورت، حق ارش باقی است؛ و اما اگر غرض متعلق به اسقاط ارش هم بوده، آن نیز ساقط است و با شك در غرض و اختلاف در آن، نیاز به مرافعه شرعیّه است. ۷۹/۲/۱۹

(س ۴۶۱) بیعی در مورد ۱۰۰ تن پنبه بین دو شخص منعقد می شود. بعد از مدت معتدلی که خریدار مقدار ۷۰ تن از پنبه ها را مصرف نموده است، مدعی می شود که پنبه ها معیوب بوده و به همین جهت از پرداخت مابقی ثمن معامله خودداری می کند، و مدعی است که معامله را تحت عنوان خیار عیب فسخ نموده است.

۱. آیا پنبه از اموال مثلی است یا قیمی؟

۲. آیا بر فرض سؤال، اگر پنبه ها معیوب باشد، خریدار ابتدائاً می تواند معامله را فسخ کند، یا اینکه در ابتدا بایستی به فروشنده اعلام نماید که از نوع مرغوب پنبه ایتباعتی به خریدار تسلیم کند، در غیر این صورت؛ یعنی زمانی که فروشنده از تحویل پنبه مرغوب عاجز بود، آن وقت خریدار می تواند معامله را فسخ کند؟

ج ۱ — ظاهراً مثلی می باشد.

ج ۲ — چون ظاهر سؤال این است که مبیع کلی بوده، بنابراین، مشتری وقتی آن را معیوب دید، باید به بیع اعلام نماید و مصداق بدون عیب از آن پنبه را دریافت نماید، و خیار عیب در امثال مورد که مبیع، کلی است و عیب در مصداق است، راه ندارد، چون مبیع معیوب نبوده، مبیع کلی است و تعقل عیب در او نمی شود. آری، اگر مبیع، شخصی باشد و خیار عیب برای مشتری پیدا شود، مشتری در زمان توجه به عیب می تواند بدون اعلام به بیع هم فسخ نماید، چون خیار عیب، حق اوست؛ لیکن بعد از توجه به عیب، اگر مشتری در مبیع تصرف نمود، تصرفش دلیل رضایت او و اسقاط حق خیار است. ۸۳/۶/۵

## باب ششم: خیار تدریس

(س ۴۶۲) کارگاهی اجناسی تولید می کند و برای اینکه بازار فروش خوبی داشته باشند، روی آنها مارک معروف خارجی، حک می نمایند و از طرف دیگر، جعبه های مقوایی هم، مشابه خارجی چاپ می کنند و در داخل آن می گذارند که مشتری متوجه نمی شود این کالا، ایرانی است و به نیت خارجی بودن خریداری می نماید.

۱. آیا درآمد حاصل از این کارگاه تولیدی، حرام است یا خیر؟

۲. درآمد چاپخانه ای که جعبه ها را با مارک خارجی چاپ می کند و اطلاع دارد که این سفارش برای کالاهای داخلی است، چه حکمی دارد؟

۳. درآمد عمده فروشی که اطلاع کامل از نوع جنس دارند و از تولیدکنندگان یادشده خریداری و توزیع می نمایند، چه حکمی دارد؟

ج — غشّ در معامله و حرام و باطل است، چون بین حرمت نفسی معامله مثل حرمت غش در معامله و بطلان، ملازمه عقلانیه است، بلکه به نظر این جانب، ادله و اطلاق عقود و معاملات از حرام آنها منصرف است؛ چون قانونگذار از قانون شکن حمایت نمی کند و حمایتش غیر مناسب با قانونگذاری است، بلکه خلاف حکمت می باشد و از اینجا پاسخ سؤال «يك» معلوم می گردد و جواب سؤال دوم آن است که هر عملی که حرام باشد، اجرت و ثمنش هم حرام است «ان الله اذا حرّم شيئاً حرّم ثمنه» و جواب سوم، حکم اصل مسئله را دارد. ۸۳/۶/۵

## باب هفتم: خيار تخلف از شرط

(س ۴۶۳) شخصی ۲۲ سال قبل، مقدار چهل متر زمین را به یکصد هزار ریال فروخته است و خریدار، متعهد شده ثمن آن را عندالمطالبه پرداخت نماید، ولی طی چند نوبت مطالبه فروشنده، خریدار از پرداخت آن، سر باز زده است و فروشنده معامله را فسخ کرده است. لطفاً بفرمایید آیا فروشنده، همچنان مالک زمین است، چون خریدار به شرط ضمن عقد، عمل نکرده است و فروشنده را حدود يك میلیون تومان متضرر ساخته؟ و خریدار چون در این مدّت، زمین را در اختیار داشته، آیا باید اجاره زمین را نیز بپردازد؟

ج — در معامله با فرض قرار بر پرداخت ثمن عندالمطالبه و فسخ فروشنده به خاطر عدم پرداخت ثمن از طرف مشتری، معامله قطعاً بعد از فسخ، محکوم به رجوع مبیع به بايع است؛ چون این نحو بیع، یا از اول به خاطر غرر باطل بوده و یا بعد از فسخ، بنا بر اینکه معامله نقدی بوده و شرط تأخیر در ادای ثمن تا زمان مطالبه فروشنده شده و عندالمطالبه، خریدار به شرط عمل نکرده و فروشنده معامله را فسخ نموده است، در نتیجه، متصرف مال غیر، هم ضامن اجرت است و هم ضامن خسارت. ۷۷/۱/۲۵

(س ۴۶۴) در يك مبیعه نامه عادی، ملکی که به صورت مغازه بوده، با اسقاط کافه خيارات، به دو نفر فروخته شده است. حدود ثلث از ثمن معامله به صورت نقد و الباقی به صورت اقساطی و با چك مدّت دار بوده و ضمن عقد، طرفین معامله به این شرط ملزم شده اند که در صورت عدم وصول هر يك از چك ها در تاریخ مقرر، این قرارداد، فسخ و کأن لم یکن باشد و ملک نیز به تصرف خریداران در آمده است؛ خریداران، از پرداخت باقی ثمن که دو سوم بمای ملک بوده، خودداری کرده اند و دو برگ از چك هایشان در تاریخ مقرر، به علت عدم موجودی در بانک، وصول نشده است. هشت سال است که با مراجعه مکرر به خریداران و اعلام اینکه فروشنده، معامله را به سبب تحقق نیافتن شرط، فسخ شده می داند، تقاضای خلع ید و گرفتن خسارات وارده را نموده، و خریداران، به بهانه اینکه در این ملک مخارجی کرده اند، از استرداد ملک، خودداری می کنند.

۱. آیا این شرط ضمن عقد، در صورت تحقق آن، نافذ و معتبر هست؟

۲. این ملک در حال حاضر به چه کسی تعلق دارد خریدار یا فروشنده؟

۳. در صورت فسخ معامله، بايع حق مطالبه اجرت المثل را دارد یا خیر؟

۴. در صورت فسخ معامله، تکلیف مخارجی که خریداران کرده اند، چیست؟

ج ۱ — شرط حق فسخ معامله و کأن لم یکن فرض شدن، با پرداخت نشدن بعضی از ثمن در تاریخ مقرر و معین در ضمن بیع، شرطی صحیح و نافذ است و مشمول عموماً و اطلاقات شروط، مثل «المؤمنون عند شروطهم» است و در نتیجه، فسخ بايع با عدم پرداخت، موجب از بین رفتن معامله و بیع است.

ج ۲ — هر مورد و موضوع معامله ای بعد الفسخ، به ملک مالک قبلی بر می گردد. بنابراین مبیع، بعد الفسخ، در ملک فروشنده و ثمن، در ملک خریدار قرار می گیرد.

ج ۳ — چون تصرف های مشتری در مبیع، در ملک خودش بوده، هر چند ملکی متزلزل، لذا بدهکار اجرت المثل آن نیست. آری، از زمان فسخ به بعد که منافع مبیع، ملک بايع و منافع ثمن، ملک مشتری می شود؛ اگر مبیع در ید مشتری بماند و ثمن در ید بايع، هر کدام بدهکار اجرت المثل می شوند، چون منافع استفاده شده، ملک غیر بوده، و به حکم محترم بودن مال باید اجرت المثلش پرداخت گردد.

ج ۴ — مخارجی که منّ علیه الخیار، مثل مشتری در مفروض سؤال می نماید، با اینکه خودش هم سبب فسخ را فراهم نموده، موجب ضمان و خسارت از طرف بايع نیست؛ چون خود، اقدام به ضرر و خرج و خسارت نموده است. ۷۸/۳/۲۵

(س ۴۶۵) زمینی به موجب سند رسمی و قطعی، مورد معامله قرار گرفته است و ثمن و ثمن به طرفین معامله، تسلیم گردیده است و شرط شرعی و قانونی در ضمن این عقد رسمی قید گردیده است. آیا عدول از این شرط شرعی و قانونی، توسط احد المتعاملین ممکن است؟

ج — عدول در شرط شرعی، یعنی شرطی که خلاف مقتضای عقد و شرع نباشد، غیر جایز است؛ کما اینکه موجب خيار فسخ هم برای مشروط له می باشد، چون یکی از حق الخیارها، خيار تخلف از شرط است. ۷۶/۱۱/۱۲

(س ۴۶۶) کسی خانه ای را به دیگری فروخته و قسمتی از ثمن آن را دریافت کرده است. خریدار متعهد می گردد که باقی مانده ثمن را در تاریخ معینی به فروشنده بپردازد. قبل از پرداخت باقی مانده ثمن، خریدار خانه مذکور را به شخص ثالثی می فروشد و خریدار جدید، در برابر فروشنده اول متعهد می گردد که باقی مانده ثمن را که تا کنون به وی پرداخت نشده، در تاریخ معینی به او بپردازد و در صورت تخلف از پرداخت، فروشنده اول، حق فسخ معامله با خریدار دوم را داشته باشد. خریدار دوم، در تاریخ مقرر به تعهد خویش عمل نکرده و در نتیجه، فروشنده اول اعلام فسخ معامله نموده است، آیا اعلام فسخ از ناحیه او صحیح است یا خیر؟

ج — حق فسخ فروشنده اول از باب شرط در معامله، حسب عموماً شروط، صحیح و نافذ و مضمی است. ۷۶/۱۱/۲۴

(س ۴۶۷) شخصی به موجب عقد بیع، خودروی خود را به دیگری منتقل می کند و ضمن آن عقد، شرط می کند که خریدار تا مدت سه سال حق انتقال خودروی مذکور و یا زمینی را که در فلان محل دارد، از خود اسقاط نموده است و یا خریدار متعهد می شود که تا سه سال، از انتقال خودرو و یا زمین زراعی به غیر، خودداری نماید. حال در صورت تخلف از شرط و انتقال خودرو (مبیع) و یا زمین زراعی به غیر، ضمانت اجرای تخلف از شرط در هر يك از دو حالت اسقاط حق و تعهد بر عدم انتقال چیست و حق فسخ، چگونه اعمال خواهد شد؟ آیا فرقی در ضمانت اجرای تخلف از هر کدام از دو حالت شرط وجود دارد؟ آیا مشروط له، حق فسخ معامله خریدار (مشروط علیه) با ثالث را دارد؟

ج — فرقی در ضمانت اجرای تخلف از این گونه شرط ها با بقیه شرط هایی که در معاملات می شود، وجود ندارد و تنها مشروط له، حق فسخ مورد معامله خود را دارد و مشتری اول، ضامن شیء فروخته شده و منتقل به غیر شده می باشد و مثل یا قیمت آن را باید به بایع بپردازد، و بایع، نسبت به معامله جدید حق فسخ ندارد؛ چون مشتری در ملک خودش تصرف کرده است. آری، اگر شرط عبارت از نفی سلطه مشروط علیه نسبت به بیع بعدی او مثلاً تا سه سال باشد که در حقیقت، مالی که به او منتقل شده، مالی است فاقد سلطه بر بیع آن، مثلاً تا سه سال، در این صورت، ظاهر بیع برخلاف شرط، به خاطر عدم قدرت و عدم ملکیت و اختیار نسبت به فروش آن، فضولی است و همانند بیع مال غیر است که صحت و نفوذش منوط به اجازه است. ۷۹/۴/۲۵

(س ۴۶۸) شخصی مالی را به کسی هبه و یا صلح کرده و یا فروخته با قید این شرط که خریدار، این مال را به زید نفروشد. آیا این شرط، ضمانت اجرایی دارد؟

ج — ضمانت اجرایی اش به حسب شرع برای کسی که شرط کرده، خیار تخلف شرط است بر مشروط علیه، کما اینکه حاکم هم می تواند به حکم امر به معروف، طرف را وادار به عمل به شرط نماید. ۷۸/۹/۹

(س ۴۶۹) شخصی به موجب بیع نامه عادی، ساختمانی را از شخص دیگری خریداری می کند. ثمن معامله به موجب چند فقره چک، به بایع تسلیم می شود. ضمن عقد بیع، شرط می گردد که چنانچه هر يك از چک های مربوط به ثمن معامله در سررسید مقرر پرداخت نگردد، فروشنده، حق فسخ معامله را داشته باشد. پس از انجام گرفتن معامله و قبض و اقباض مبیع و ثمن، خریدار متوجه می شود که ساختمان مورد معامله، به ادارات دارایی و شهرداری و نوسازی و... دیون معوقه بدهکار بوده که بایع در موقع انجام معامله و تنظیم بیع نامه، دیون مزبور را از خریدار، مخفی داشته است. خریدار، مبلغی برای پرداخت دیون، کسر می کند و نزد خود، نگه می دارد و باقی مانده ثمن معامله را به بایع، تأدیه می نماید. با توجه به مراتب فوق، آیا وجه مکسوره از بابت دیون ساختمان، شرعاً موجب تخلف خریدار از انجام شرط و موجب حق فسخ معامله برای بایع خواهد شد یا خیر؟

ج — ظاهراً موجب تخلف است، چون ثمن، در موقع مشروط پرداخت نشده، مگر آنکه فکر می کرده که حق پرداختن بدهی های معوقه را دارد و مشمول شرط نیست و بعد که متوجه مسئله شده، حاضر به پرداخت همه ثمن شده و اگر در این مورد هم به فروشنده ضرری رسیده، حاضر شده است که جبران نماید. ۷۶/۵/۷

(س ۴۷۰) يك باب خانه شش دانگ با دو طبقه بنا دارای آب، برق، گاز، تلفن، آب گرمکن، کولر با امتیاز فاضلاب و سایر منصوبات متعلقه، مورد بیع قرار گرفته است. در هنگام تحویل خانه، معلوم شده که فاقد امتیاز فاضلاب است، به شرکت آب و فاضلاب مراجعه شده وجه امتیاز را مبلغ دویست هزار تومان معین کرده است، لذا خریدار از پرداخت مبلغ فوق ابا می کند. آیا به عنوان وجه امتیاز چنین حقی دارد؟

ج — چنانچه خریدن خانه به قید امتیاز فاضلاب و سایر منصوبات بوده، بعد معلوم شود چنین نیست، ظاهراً برای مشتری خیار تخلف شرط، ثابت است و می تواند معامله را فسخ نموده یا مابه التفاوت را گرفته معامله را امضا نماید. ۸۱/۱/۲۹

(س ۴۷۱) در ضمن عقد بیعی که به صورت نقد و نسیه واقع شده، شرط گردیده در صورتی که خریدار در موعد مقرر، باقی مانده ثمن را پرداخت نکند، هیچ گونه حقی به مورد معامله نخواهد داشت، خریدار در موعد مقرر، باقی مانده ثمن را نپرداخته است. در این صورت اولاً، این شرط از شروط نتیجه است و به صرف تخلف خریدار، معامله فسخ می گردد یا خیر؟ ثانیاً، در صورت تحقق شرط، نیازی به اعمال فسخ از سوی فروشنده هست یا خیر؟ ثالثاً، فوریت در اعمال آن لازم است یا خیر؟

ج — به نظر می رسد که شرط نتیجه است و صحیح و نافذ، و عقد با تخلف مشتری، خود به خود منفسخ می شود و نیازی به فسخ هم ندارد. ۸۰/۱۱/۸

(س ۴۷۲) طبق قولنامه ای که در بنگاه تنظیم شده، معامله ای انجام گرفته و در بند شش آن آمده است: «معامله انجام شده قطعی است، کلیه اختیارات حتی اختیار غبن از طرفین ساقط گردید، و در ضمن شروط آمده که در تاریخ معینی همراه با تنظیم سند در محضر، مبلغ یک میلیون و یکصد و پنجاه هزار تومان باقی مانده، به فروشنده پرداخت خواهد شد». پس از مدتی خریدار تقاضای تنظیم سند می نماید و فروشنده ادعا می کند که چون خریدار در وقت معین مبلغ مذکور را نپرداخته است، ایشان معامله را فسخ کرده است و خریدار مدعی است که حق اختیار، ساقط شده است و نیز پس از انقضای مدت، از فروشنده ده روز مهلت خواسته و او هم مهلت داده است، و در ظرف این مدت پول را آماده کرده و به رابط فروشنده هم ابلاغ کرده، ولی فروشنده به مسافرت رفته و به وی دسترسی نداشته است. فروشنده ادعا می کند که چون شروط دیگر پس از ذکر اسقاط حق فسخ نوشته شده است، لذا اختیار شرط، مستثنی است و اسقاط نشده است، بعلاوه جریان مهلت را اگر هم بوده فراموش کرده، و بر فرض صحت آن و پس از انقضای ده روز دیگر هم باز خریدار، مبلغ مذکور را نپرداخته است، بنابراین، او نیز معامله را فسخ کرده است، با این توضیحات بفرمایید آیا اسقاط حق به شرح مذکور، شامل حال اختیار شرط هم می شود و یا اینکه به علت تأخیر ذکر مستثنی است؟ و در صورت دوم آیا با دادن مهلت ده روز پس از انقضا، حق اختیار شرط ساقط می شود یا نه؟ و در صورت عدم سقوط، خریدار مدعی است که در ضمن مهلت مذکور، پول را آماده کرده و فروشنده منکر آن شده است و بلکه منکر مهلت می باشد. اگر مدعی، بیینه نداشته باشد، آیا برای منکر قسم لازم است یا نه؟

ج — در مورد سؤال که مقداری از ثمن نسبه و مدت هم معلوم بوده است، هر چند سببیت تأخیر در ادای نسبه، برای اختیار فسخ از باب تخلف شرط، محل اختلاف است و برای عدمش هم به اینکه نسبه رکن عقد است، نه شرط اضافه، استدلال فرموده اند و بین تأخیر در ادای آن و تأخیر در شرط تأخیر در ادای ثمن در نقد، قائل به فرق شده اند، و مسئله محتاج به تأمل است؛ لیکن در امثال مورد به مراحل شرط دیگری وجود دارد و آن حضور طرفین در محضر و تنظیم سند است، این شرط هرچند برای پرداخت پول بوده، ولی تخلف از این شرط مثل بقیه شروط، موجب فسخ است. بنابراین، پاسخ جهت دوم سؤال روشن می شود، چون واضح است که ذکر شرط بعد از قرار اسقاط اختیار بوده و آن اسقاط ناظر به اختیاراتی است که به سبب عقد می آید، مثل اختیار غبن و عیب... و یا اختیارات دیگری که قبلاً به آن اشاره شده باشد نه اختیار مذکور که سبب آن بعد آمده و شاید طرفین متوجه سببیت آن نبوده، چه رسد که قبلاً اسقاط نموده باشند؛ اما نسبت به مهلت ده روز، چون امهال وعده بر عدم استفاده از حق در آن مدت است و ارفاق به طرف، نه اسقاط، لذا حق اختیار به قدرت خود باقی است و مدعی سقوط اختیار، به هر حال باید سبب سقوط را اثبات نماید و حرفش خلاف استصحاب و اصل است، و دیگری منکر است و حرفش مطابق با اصل است، و حسب موازین «الیبینه علی المدعی والیمین علی من انکر» عمل می شود.

۷۶/۳/۱۹

(س ۴۷۳) کسی که سرقفلی مغازه ای را می فروشد و در قرارداد هم شرط می کند که بدون اطلاع مالک اصلی، حق واگذار نمودن به غیر را ندارد؛ حال اگر خریدار بدون اجازه مالک، ملک را معامله نماید، آیا معامله او صحیح است؟

ج — معامله صحیح است؛ لیکن فروشنده اولی به عنوان تخلف خریدار از شرط، می تواند اصل فروش اول را به هم بزند و معامله را به عنوان اختیار شرط، فسخ نماید. ۶۹/۵/۲۷

## باب هشتم: اختیار رؤیت و تخلف از وصف

(س ۴۷۴) زمینی که ارث پدرم بود با شماره پلاک (الف) با متراژ مشخص فروخته و سند آن را در محضر به خریداران انتقال دادم. بعد از مدتی خریداران مراجعه کرده اند و می گویند پلاک (الف) کم تر از متراژ معین بوده است و باید متراژ مشخص شده را از جای دیگر، یعنی پلاک (ب) به آنها بدهم و حال اینکه پدرم این زمین را [پلاک (ب)] در جهتی که تعیین کرده باید به مصرف برسانم و نیز بنده اطلاعی نسبت به متراژ پلاک (الف) نداشتم. آیا بنده از جهت شرعی حق دارم کل معامله را فسخ نمایم؟ و آیا خریداران بدون اجازه بنده حق تصرف پلاک های (ب) و (ج) را دارند؟

ج — زمینی که به طور قطعه ای و مفروض فروخته می شود، اگر متراژ آن از مقدار معلوم در عقد، کم تر باشد، برای مشتری حق فسخ ثابت است و می تواند معامله را فسخ نماید، کما اینکه می تواند به همان مقدار راضی شود و نسبت به آنچه کم آمده، پول بگیرد. به هر حال، با رعایت الزام به تأمین زمین از جای دیگر را ندارد. ۷۷/۶/۳

(س ۴۷۵) این جانب يك باب خانه ای را بر حسب اینکه زمین آن، پنجاه متر مربع باشد، خریداری نمودم، حال آنکه اندازه زمین در سند ساختمان ۴۷ متر ذکر شده است. بفرمایید که آیا بنده، حق فسخ معامله را دارم یا نه؟ و آیا مبلغ پولی که بنده در دست ایشان دارم، ظرف چه مدت می توانم مطالبه نمایم؟

ج — در صورتی که متزلی را به شرط داشتن پنجاه متر زمین، فروخته و بعداً معلوم شده سه متر کم تر دارد، مشتری می تواند معامله را امضا کند و پول سه متر زمین را پس بگیرد یا اینکه معامله را فسخ نماید و همه پول خود را دریافت کند و در صورتی که معامله را فسخ نمود، می تواند تمام ثمن خود را يك جا پس بگیرد. ۷۶/۷/۱۲

(س ۴۷۶) شخصی چند طاقه پارچه عمامه ای را به خریدار نشان داده و بعد به وی فروخته است، خریدار سپس يك قواره از آن را به مشتری فروخته، اما وی به علت عدم مرغوبیت، پارچه را پس آورده است، اکنون مغازه دار می خواهد به بایع اول پس بدهد؛ ولی ایشان امتناع می کند و ادعا می کند چون جنس به رؤیت خریدار رسیده، لذا تحویل نمی گیرد. با توجه به گذشت سه ماه از معامله و تصرف خریدار در جنس، آیا این معامله صحیح بوده است و بایع می تواند از پس گرفتن آن امتناع نماید یا خیر؟

ج — مرغوب نبودن، فی حدّ نفسه موجب خیار نیست. آری، اگر مبیع به وصفی توصیف شود همانند درجه يك بودن پارچه و بعد معلوم شود چنین وصفی در مبیع نبوده، مشتری خیار تخلف وصف دارد. ۸۴/۲/۲۰

## باب نهم: شرط خیار

(س ۴۷۷) طرفین معامله، قراردادی را امضا نموده اند که به طرف، اجازه فسخ با پرداخت مبلغی (البته بدون ذکر مدتی معین) داده شده که بر اساس آن، هر کدام از طرفین که از معامله فوق صرف نظر نمایند، باید مبلغ دو میلیون تومان به طرف مقابل بپردازد. حال آیا این معامله باطل است یا خیر؟ و اگر باطل است، آیا از باب شرط فاسد یا شرط مجهولی است که به عوضین سرایت می کند؟

ج — اگر تصریح به خیار فسخ دائم کرده باشند، شرط فاسد است و به خاطر غرر در بیع، موجب فساد معامله است و در صورت قبض و اقباض، هر کدام، ضامن ضرر طرف مقابل است و در صورت عدم تصریح به خیار فسخ دائم، انتهای زمان خیار فسخ، منصرف به متداول و عرف و عادت است، مانند امضای طرفین، پرداخت آخرین قسط، به نام کردن سند در محضر و... و اگر متعارفی نباشد نیز به واسطه غرر، موجب بطلان است. ۷۷/۳/۲۹

(س ۴۷۸) این جانب متزلی را با شخصی معاوضه کرده و قرار فسخ نیز تا يك سال گذاشته شد. طرف مقابل که متزل بنده را تحویل گرفته، قبل از آنکه معامله قطعی شود مبالغی را در متزل خرج نموده است. در صورتی که معامله فسخ شود، تکلیف پولی که ایشان خرج کرده است، چه می شود؟

ج — در مقابل مخارجی مانند نقاشی ساختمان، که عین آن باقی نیست و نمی توان برگرداند، برای فسخ کننده ضمانتی نیست، چون خود شخص اقدام به این گونه مخارج کرده و در هنگام خرج کردن هم مالک مورد معامله بوده؛ و اما آنچه که عین آن قابل برگرداندن باشد، حق برگرداندن آن را دارد و مالکش می باشد، لیکن اگر برای استرداد، ضرری به طرف برسد مثل تخریب محل نصب در و پنجره، باید خسارت آن را بپردازد، چون در و پنجره نصب شده، هر چند ملک تعمیر کننده می باشد و حق بردن نیز دارد، اما ضامن ضرر غیر است. ۷۴/۱۲/۴

(س ۴۷۹) دو نفر معامله ای انجام داده اند و در ضمن معامله، خیار فسخ گذاشته اند؛ اما برای خیار فسخ، مدت تعیین نشده است و طرفین با همدیگر توافق نموده اند که هیچ کدام حق عدول از معامله را ندارند و چنانچه خریدار پس از امضای این قرارداد، از انجام معامله انصراف حاصل نماید، حق مطالبه مبلغ يك میلیون تومان بیعانه خود را ندارد و چنانچه فروشنده پس از امضای قرارداد، از انجام معامله انصراف حاصل نماید، علاوه بر استرداد مبلغ يك میلیون تومان بیعانه، مبلغ سیصد هزار تومان به عنوان ضرر و زیان به خریدار بپردازد. در صورتی که در خیار فسخ، مدت تعیین نشده باشد، آیا این معامله صحیح است یا خیر؟

ج — شرط خیار بدون مدت در بیع، چون موجب جهل و غرر در عوضین است، سبب بطلان معامله است و برگشت جهل در شرط، به جهل مطلق است؛ اما اگر در قرارداد و قولنامه ها به نحوی مدت شرط خیار فسخ معلوم گردد که از جهل مطلق خارج شود، شرط و عقد، هر دو صحیح است؛ مثلاً اگر تنظیم زمان سند رسمی که آخرین مدت آن معین شده باشد، به نظر می رسد که شرط حق فسخ و ضرر و زیان مدت دار و معلوم است؛ چون روشن است که حق فسخ، بعد از تنظیم سند رسمی قرار داده نمی شود و ناظر به قبل از زمان تنظیم سند است. ۷۱/۸/۲۸

## باب دهم: خیار تبعض ثمن

(س ۴۸۰) چنانچه قسمتی از ثمن معامله، مستحقّ للغير در آید، آیا معامله باطل است یا بایع، حقّ فسخ دارد؟

ج — برای بایع، از باب تبعض ثمن و نفی ضرر، حقّ الخیار، ثابت است. پس بایع می تواند معامله را به نحو سابق امضا کند و بقیه ثمن را دریافت نماید و می تواند به مقدار ثمن که ملک مشتری بوده، امضا نماید و می تواند به طور کلی فسخ نماید. آری، اگر مشتری توانست رضایت غیر را نسبت به بعضی ثمن جلب نماید، حقّی برای بایع بوجود نمی آید. ۷۷/۷/۴

## کتاب هشتم: عقد اجاره

## باب اول: اجاره اشیا

(س ۴۸۱) شخصی مقدار سه کیلوگرم طلاجات با حقّ هرگونه تصرّفی در ساخت و ساز و به مدت يك سال به جواهر فروشی، ماهیانه اجاره داده است تا پس از پایان به همان میزان طلاجات به مالك مسترد دارد؛ اولاً آیا اجاره طلا، نقره، جواهرات با تصرّف و تغییر در مورد اجاره (طلا و نقره) و عاریه در مورد سوم، ولو کراراً با قیمت گزاف و بیش از حدّ متعارف، جایز است یا خیر؟ همچنین به دلیل رواج اجاره طلا و نقره در بازار و با توجه به اینکه مالك علاوه بر رقم اجاره، مبلغی هم به عنوان نوسان بازار طلا از مستأجر طی چك تضمینی و احتمالی دریافت می دارد، این رقمی که بابت نوسان دریافت می دارد، و شبهه ربا دارد، آیا جایز است یا خیر؟

ج — چون شرط صحتّ اجاره، بقای عین مستأجره با فرض انتفاع از آن می باشد، بنابراین، اجاره دادن طلا و جواهرات و...، که با استفاده کسی از آن، عین مال اجاره داده شده، تغییر و تبدیل پیدا می کند، باطل و نادرست است. ۸۰/۹/۱۰

(س ۴۸۲) این جانب خانه ام را در قبال دریافت مبلغ دویست هزار تومان قرض الحسنه، ماهیانه یکهزار و ششصد تومان به مدت يك سال اجاره داده ام، ولی مستأجر چهار ماه قبل از پایان مدت اجاره، خانه را تخلیه کرده است. آیا می توانم اجاره مدت باقی مانده را از پول قرض الحسنه و دیعه برداشت کنم؟ ضمناً هیچ شرط فسخی هم در ضمن اجاره برای طرفین در کار نبوده است.

ج — در صورتی که چیزی به شخص طبق موازین، اجاره داده شده، موجر مستحقّ تمام مبلغ اجاره است، اگر چه مستأجر از آن عین در تمام زمان اجاره یا مقداری از آن هیچ گونه استفاده نکند؛ چون عقد اجاره از عقود لازمه است، مگر آنکه در حین عقد اجاره مثلاً خیار فسخ قرار داده باشند. ۷۸/۵/۲۹

(س ۴۸۳) اگر عقد اجاره ای میان دو طرف واقع شود و در آن، مبلغ اجاره ذکر نشود، بلکه به توافق طرفین، میزان اجاره، موکول به نظر کارشناس شود، در صورتی که بعداً کارشناس، مبلغ اجاره را مثلاً ماهی ده هزار تومان تعیین کند و موجر، به مستأجر ابلاغ کند و مستأجر هم موافق باشد، آیا عقد مذکور، لازم می شود یا خیر؟ و اگر کسی زمین مشخصی را همراه با اعیانی ای اجاره دهد که بعداً روی آن خواهد ساخت و تمامی مشخصات اعیانی را هم ذکر کند، آیا این اجاره صحیح است یا باطل یا متزلزل؟ و در صورت بطلان، آیا عقد اجاره کلاً باطل می شود یا فقط نسبت به اعیانی؟ و در صورت بطلان کلاً عقد، اگر طرفین پس از ساخته شدن اعیانی در طول این مدت، اباحه تصرّف در عوضین کرده باشند، زیرا هیچ کدام از آنها عوض خود را پس نگرفته و عملاً راضی به تصرّف دیگری باشد، پس از آن، اگر موجر قرارداد قبلی را فسخ نکند و عملی انجام دهد که دالّ بر اقرار عملی به قرارداد قبلی باشد (مانند همان تصرّف در عوض دیگری به مقتضای عقد سابق)، آیا این عقد در این زمان لازم می شود یا خیر؟ و اگر در عقد اجاره، مدتّ اجاره مشخص شود (مثلاً پنج سال)، ولی ابتدای آن متوقف بر احداث يك شیء مشخص که زمان احداث چنین بناهایی عرفاً مشخص باشد (مثلاً بگویم این زمین را به شما به مدتّ پنج سال اجاره می دهم، ولی از تاریخ تحویل این حجره ای که دارم روی آن را می سازم)، آیا چنین عقدی صحیح است یا باطل یا متزلزل؟ در صورتی که عقد اجاره ای به دلیل نامشخص بودن مدتّ اجاره یا قیمت اجاره، باطل باشد، ولی پس از مدتی موجر، قیمت اجاره را مشخص کند و یا مدتّ اجاره را تعیین کند و به مستأجر کتباً ابلاغ کند، در صورت قبول مستأجر، آیا عقد قبلی صحیح می شود و این ابلاغ به منزله اقرار عملی به عقد اجاره است یا خیر؟ و در صورتی که خود موجر، اجاره نامه ای را تنظیم کرده و همه مسائل را در آن ذکر کرده و به امضای طرفین هم رسیده است و عوضین هم به طور اجمال، به تصرّف یکدیگر در آمده است و پس از مدتی مشخص شود که در عقد مکتوب، میزان اجاره به طور مشخص، تعیین نشده است و مستأجر هم مبلغی کلی در اختیار موجر گذاشته بوده — که موجر هم در آن تصرّف کرده و مورد اجاره هم به تصرّف مستأجر در آمده است — حال در صورتی که مقصّر، خود موجر بوده است و ضرر هم متوجه مستأجر شده باشد، اگر فرض کنیم که مستأجر بگوید که

هر مبلغی را که تعیین کنید، من قبول دارم، در صورتی که موجر، اصل اجاره را منکر نباشد، آیا به بهانه نامشخص بودن قیمت اجاره می تواند عقد را ابطال کند یا خیر؟

ج — در عقد اجاره، مانند عقد بیع، غرر و جهالت در مدت و یا مبدأ و یا مال الاجاره و یا خصوصیات دیگر که دخیل در اجرت و منفعت و امور مرغوبه در اجاره باشد، موجب بطلان آن می گردد و تعیین مجهول در زمان بعد و رضایت به آن، موجب صحت نمی گردد و این گونه رضایت ها و ابلاغ ها و تعیین ها، انشای عقد محسوب نشده، و به هر حال، عقد اجاره که باطل باشد، استفاده کننده از عین، یعنی مستأجر، بدهکار اجرت المثل است، و ناگفته نماند هر ضرری را که شخصی متوجه شخص دیگر نماید، از باب اقوائت سبب از مباشر، ضامن آن خسارت است. ۷۷/۱۰/۳

(س ۴۸۴) ۱. اجاره يك ملك به صورت زمان بندی شده به افراد مختلف، بدین صورت که هر کدام، مدت معینی از سال (مثلاً يك ماه) آن را در اختیار داشته باشند، چه حکمی دارد؟

۲. آیا فرقی بین اجاره آن به صورت فوق برای يك سال یا بیشتر مثلاً تا پانزده سال وجود دارد؟

۳. در مسئله مذکور، آیا فرقی بین وقوع آن با يك عقد اجاره — به طوری که مثلاً يك عقد اجاره با دوازده مستأجر باشد و هر کدام ماه معینی از سال و اجاره های متعدد — و جدا با هر يك از مستأجرهای دیگر هست یا خیر؟

۴. آیا مشخص نمودن آیام استفاده، بدین معنا که مثلاً هفته اول فروردین هر سال باشد — با توجه به اختلاف مبلغ اجاره با اختلاف آیام — لازم است یا خیر؟

۵. تملیک منافع ملك به ترتیب فوق، به صورت صلح منافع، چه حکمی دارد؟

ج ۱ — با توافق مستأجران در تقدّم و تأخّر، استفاده مانعی ندارد.

ج ۲ — فرقی بین اجاره به مدت يك سال یا سالیان طولانی — اگر معلوم باشد — نیست.

ج ۳ — فرقی بین دو قسم اجاره نیست؛ لیکن در صورت اول، خود مستأجران، منافع را بین خود تقسیم می کنند و در صورت دوم، مالک منافع، ملك را به تك تك افراد، اجاره می دهد؛ و اگر مستأجر اول، ملك را به موقع در اختیار مستأجر بعدی قرار نداد، مستأجر بعدی حقّ فسخ اجاره را دارد.

ج ۴ — اگر زمان استفاده و قیمت اجاره معین باشد، به خاطر جلوگیری از غرر، مانعی ندارد.

ج ۵ — مانعی ندارد و صحیح است و ناگفته نماند که جهل به مدت و غیر آن، در صلح مضر نیست و انجام معامله با صلح، مطابق با احتیاط است. ۷۹/۶/۱۳

(س ۴۸۵) ماشین های بین شهری، کرایه مقصد را از مسافر دریافت می کنند و بعضی مواقع، مسافر در بین راه، پیاده می شود و راننده به جای آن مسافر پیاده شده، مسافر دیگری سوار می کند و از او کرایه می گیرد اگر راننده یقین نداشته باشد که مسافری که پیاده شده، راضی است که جای او را به کس دیگری بفروشند، از نظر شرعی چه حکمی دارد؟

ج — مانعی ندارد و جایز است و مسافر قبلی تا مقصدش زیادتر احق نداشته است. ۷۸/۷/۲۷

(س ۴۸۶) شخصی از ایران چند قطعه زمین خود در افغانستان را توسط نامه به چند نفر از اقارب خود واگذار کرده که هر کدامشان توانایی دارند، تحویل بگیرند و در سال، اجاره پرداخت کنند و اگر نمی توانند، به کس دیگری به صورت اجاره واگذار کنند. آنها هم زمین ها را به يك نفر اجاره داده اند و هیچ سندی دریافت نکرده اند و شخص گیرنده زمین هم گفته که زمین را به طور مساوی کشت و برداشت می کند. مالک زمین به این سهم مساوی راضی نیست. آیا او می تواند ادعا کند؟ اگر ادعا کند، نسبت به چه کسی باید مدعی شود؟ نسبت به گیرندگان زمین یا به اقارب خود که زمین را بدون مدرک شرعی به دست فرد دیگری داده اند؟

ج — از ظاهر سؤال استفاده می شود که صاحب زمین، اقارب خود را وکیل کرده است و آنچه وکلا انجام داده اند، صحیح است؛ چون خود موکل، مال الاجاره را معلوم نکرده و به وکیل واگذار نموده و موکل، فقط می تواند وکالت اقارب را باطل نماید. ۷۹/۱/۲۹

(س ۴۸۷) ۱. قطعه زمینی مشتمل بر علفزار، اشجار، مزرعه و غیر مزرعه را در پاکستان برای مدت پانصد سال اجاره داده اند و این قراردادنامه، طبق شرع مقدّس اسلام و قانون دولت پاکستان نوشته شده است و موجر، مدت اجاره و مقدار اجاره را مشخص کرده و زمین مزرعه و غیر مزرعه و غیر آباد را اگر مستأجر آباد کند، بر آن اجاره ندارد؛ ولی آن زمین و اشجار بین مالک و مستأجر، برابر تقسیم می شود و احیاناً اگر مستأجر خواست آن جا را ترك کند، سهم خودش را به مالک زمین بفروشد. الآن موجر فوت کرده، ولی بیوه ایشان ادعا کرده که یا اجاره را اضافه کند یا زمین برگردانده شود؛ حال آیا مدت اجاره پس از فوت موجر به مدت پانصد سال، ادامه خواهد یافت یا نه؟

۲. آیا وارث، حق دارد اجاره خود را اضافه کند یا زمین را پس بگیرد؟

ج ۱ — اجاره از عقود لازمه است و تا انقضای مدت، اجاره به حال خود، باقی است. آری، اگر امثال این گونه اجاره ها را مالک در حال بیماری متصل به موت انجام دهد و در زمان بیماری، به پانصد سال اجاره بدهد، بحث منجزات مریض مطرح می شود، هر چند به نظر این جانب، منجزات مریض هم از اصل مال است و اجاره، صحیح است.

ج ۲ — چون اجاره از عقود لازمه است، با فوت موجر یا مستأجر، باطل نمی شود و وراثت، حق پس گرفتن عین مستأجره را ندارند، مگر آنکه در عقد اجاره، شرط اضافه نمودن در حد معلوم و معین، ذکر شده باشد. ۷۸/۱۱/۱۶

(س ۴۸۸) در زمان جنگ، تحت پوشش بنیاد مهاجران بوم و بعد از پذیرش قطعنامه به آبادان آمدم و در پالایشگاه موقتاً استخدام شدم، لیکن چون منزل مسکونی نداشتم و از نظر آسایش در مضیقه و عُسر و حَرَج بودم و نیز بیشتر خانه ها در آبادان خالی از سکنه بود، خانه ای که مخزوبه بود پیدا کردم و در آن سکونت کردم، به این قصد که اگر صاحب خانه پیدا شد اجاره خانه را به او بدهم یا اینکه از او طلب رضایت نمایم. لیکن الآن مدت هشت سال از این قضیه گذشته و هیچ اثری از مالک آن نیست، برخی می گویند صاحب خانه فوت کرده، ولی وارث یا کسی برای تصرف خانه اقدام نکرده است. با توجه به تصرفات بنده در این مدت، تکلیف عبادات به جا آورده شده چگونه است؟

ج — با توجه به اینکه مالک خانه و یا ورثه تا به حال مراجعه ننموده اند، و اگر عدم مراجعه آنها اعراض نباشد، حداقل گویای رضایت است و سکونت شما در آنجا به آن نیت که در سؤال آمده و با خصوصیات محل مذکور در آنجا، جایز و تصرفتان در آن خانه، حلال و غیر غصبی است؛ و اما راجع به اجرت المثل خانه، هر زمان که مطمئن شدید که صاحبش دیگر پیدا نمی شود و مراجعه نمی کند، مجازید برای او به خانواده فقیر و مستمندی صدقه بدهید و هر زمان که مراجعه نمود، اگر راضی به صدقه نشد، باید اجرت را به او بپردازید و ثواب صدقه ها برای شما می باشد. ۷۸/۱/۲۵

(س ۴۸۹) ملکی را در جوار یک مسجد اجاره نموده و در آن مدرسه ای تأسیس کردم. پس از مدتی که این مدرسه احداث و راه اندازی شد، متوجه شدم که موجران، صاحبان اصلی نیستند، بلکه افراد دیگری که سند داشتند صاحبان اصلی ملک فوق هستند. با این توضیحات بفرمایید اصل اجاره بجا به کدام طرف (موجر یا صاحبان سند) قابل پرداخت است؟ و در صورت قابل پرداخت بودن به صاحبان سند، آیا اجاره بجا پرداختی طی چند ماه گذشته، قابل استرداد از موجر است یا خیر؟

ج — اجرت را باید به کسی پرداخت که مالکیت و صاحب اختیار بودنش محرز باشد، و اگر مالکیت هیچ یک از صاحب سند و موجر و صاحب اختیار بودن معلوم نشود، باید با مراجعه به محاکم قانونی حسب حکم آنها عمل شود، و در این جهت، فرقی بین اجرت پرداخت شده و اجرت های فعلی نیست. ۷۵/۷/۶

(س ۴۹۰) موجر هنگام عقد قرارداد اجاره بیمار بوده و چیزی از مفاد قرارداد را نشنیده و برای او قرائت نکرده اند؛ ولی قرارداد را امضا کرده است. ایشان در قرارداد قبلی، مدت اجاره را یک سال قید می کرده ولی در قرارداد جدید، مدت اجاره دو سال قید شده است. آیا پس از بهبود یافتن، موجر می تواند به مدت اجاره اعتراض نماید و یا پس از یک سال اجاره بجا خانه اش را بالا ببرد؟

ج — قراردادی را که موجر امضا کرده، اگر عاقل و به هوش بوده، امضای او نافذ است و باید به آن قرارداد عمل شود. ۷۵/۸/۲۶

(س ۴۹۱) در روستای ما زمین های موقوفه ای وجود دارد که هر قطعه توسط مستأجری کشت می شود و مبلغ معینی به صورت مال الاجاره به متولی مسجد یا حسینیه می پردازد. در گذشته قسمتی از زمین ها زیر کشت می رفت و قسمتی هم به صورت آیش گذاشته می شد. اما امروزه با استفاده از وسایل مکانیزه و ایجاد استخرها و آبگیرها و نهرها، هر ساله همه زمین ها کشت می گردد. با این توضیحات بفرمایید مال الاجاره این گونه زمین ها را باید بر طبق عرف محل پرداخت یا به گونه ای دیگر تعیین شود؟ از آنجا که فراهم کردن امکانات جهت کشت بهتر و بهره برداری بیشتر، نیازمند مخارجی است و در هر منطقه صاحبان زمین ها به حسب زمین، این مخارج را بین خودشان تقسیم می کنند، در مورد زمین های اوقافی، مخارج به عهده کیست؟ در این گونه زمین ها، چه نوع اجاره ای بهتر و مناسب تر است؟

ج — با توجه به اینکه مخارج فراهم آوردن امکانات به عهده مستأجر است و صاحب زمین هزینه ای را نمی پردازد، مستأجر بایستی آنچه را عرف محل و نظر کارشناس تعیین می کند، به عنوان اجاره بپردازد؛ و چنانچه متولی حاضر به پرداخت مخارج باشد، باز معیار، عرف محل است، به هر حال چون زمین هر سال کشت می شود، اجاره با نظر عرف محل و با توجه به خصوصیات مخارج فراهم آوردن امکانات، تعیین شده و باید پرداخت گردد. ۷۲/۱۲/۱۸

(س ۴۹۲) خانه ای را که اجاره کرده ام، اگر میخی برای آویزان کردن تابلو به دیوار بکوبیم، آیا جایز است یا خیر؟ و اگر خسارت به در و دیوارش وارد کنیم، چیست؟



- ج — جایز نیست و باید رضایت مالک جلب شود، مگر آنکه تصرف ناچیز باشد و عرف و عادت بر انجام آن باشد به نحوی که اگر مالک متوجه شود رضایت به آنها داشته باشد. ۷۷/۱۱/۱۵
- (س ۴۹۳) چنانچه محلی به صورت اجاره به شخص یا اشخاصی واگذار شود و مستأجر در موعد مقرر، از تخلیه محل مورد نظر، خودداری کند و همچنان با وجود عدم رضایت موجر، به کسب و کار یا سکونت خود ادامه دهد، در این صورت بفرمایید:
۱. درآمد حاصله از این محل و یا سکونت در آن و اقامه نماز و روزه از لحاظ شرع، چه حکمی دارد؟
  ۲. با توجه به مطلب فوق، افراد دیگری که در جریان عدم رضایت مالک محل مذکور هستند، تکلیف مراودات کاری و تجاری شان که در ارتباط با همین محل نیز هست، چگونه است؟
  ۳. چنانچه مستأجر مذکور در سؤال قبل، جهت تخلیه محل، وجهی از مالک خواستار شود و موجر هم به ناچار و بدون رضایت، این وجه را بپردازد، صورت شرعی این پول جهت آن مستأجر چیست؟
- ج ۱ — مدت اجاره که به سر رسید، حرام است بدون اجازه صاحب محل در آن جا اقامت کنند و نماز در آن جا باطل است و اگر تخلیه نکنند، غاصب و ضامن محل و ضامن مثل مال الاجاره آن هستند و اگر درآمد حاصله، مال الاجاره باشد، مال صاحب ملک است.
- ج ۲ — اگر مراودات آنها موجب تصرف در ملک غیر، بدون رضایت مالک باشد، جایز نیست.
- ج ۳ — برای مستأجر به هیچ وجه شرعاً حقی نیست؛ چه مدت اجاره کوتاه باشد یا طولانی، و چه بودن آنها در مدت اجاره، موجب زیادت ارزش محل شده باشد یا نه، و چه بیرون رفتن از محل، موجب نقص در تجارتشان باشد. ۷۸/۱۱/۱۱
- (س ۴۹۴) آیا مستأجر می تواند بدون اجازه مالک مغازه، تغییر شغل بدهد؟
- ج — اگر از اول، ملک را برای شغل مخصوصی اجاره داده است، مستأجر، حق ندارد تغییر شغل دهد؛ ولی اگر ملک را اجاره داده است، بدون هیچ شرطی تغییر شغل، جایز است. ۷۹/۸/۱۵
- (س ۴۹۵) اگر مستأجر پس از سر آمدن مهلت اجاره، بدون رضایت مالک در مغازه یا ساختمان مسکونی تصرف نماید (با توجه به اینکه در قانون مدنی نظام اسلامی اگر موجر نیاز شخصی نداشته باشد، حق را به مستأجر می دهند، گرچه مالک رضایت نداشته باشد)، چه حکمی دارد؟
- ج — مدت اجاره که تمام شد، اجاره او هم تمام می شود و تصرف مستأجر با عدم رضایت مالک، عدوانی است؛ لیکن مقررات خاص، اگر مطابق با موازین شرع باشد، متبع است. ۷۵/۱/۲۱
- (س ۴۹۶) حدود بیست سال قبل، فرد مسلمانی بدون رعایت ضوابط شهرداری، چند مغازه ساخت و در برابر دریافت سرقفلی، به مستأجرانی اجاره داد که پس از مدتی شهرداری مطالبه عوارض تخلف ساختمانی از مالک نمود که او بی توجه به اخطارهای شهرداری، از پرداخت عوارض، خودداری کرد و در نتیجه شهرداری هم مغازه ها را تیغه کرد که موجب بیکاری و خسارت و ضرر و زیان مستأجران گردیده؛ لطفاً بفرمایید:
۱. پرداخت عوارض، شرعاً به عهده مستأجران است یا متخلف؟
  ۲. خسارات وارد شده بر مستأجران به علت بسته شدن مغازه ها (عدم النفع)، شرعاً به عهده مالک است یا شهرداری و یا حقی برای مستأجر نیست؟
  ۳. اجاره مدتی که مغازه ها به علت عدم پرداخت عوارض تخلف به وسیله مالک، بر مستأجرین، دین است و باید بپردازند یا خیر؟
- ج ۱ — بر عهده مالک است چون عوارض، عوارض ملک است نه منافع.
- ج ۲ — به عهده مالک است و سبب اقوی از مباشر است.
- ج ۳ — مستأجر مغازه و یا جای دیگر در زمانی که نتواند از عین مستأجره استفاده نماید و سبب آن مالک باشد، بدهکار مال الاجاره آن مدت نیست؛ چون مالک، منافع را علیه مستأجر تفویض نموده پس به عهده خودش مستقر است. ۷۸/۴/۱۴
- (س ۴۹۷) آیا صاحب خانه، حق دارد بدون اجازه مستأجر، به هر جای خانه مستأجر وارد شود؟
- ج — حق تصرف و وارد شدن بدون اجازه مستأجر را ندارد، مگر اینکه در ضمن عقد، شرط نموده باشد. ۷۹/۸/۱۷

## باب دوم: اجاره اشخاص

- (س ۴۹۸) شخصی خواهرزاده یتیم خود را سرپرستی می کند و هزینه های نگهداری و پرورش او را تقبل می نماید و وی را بر زمین مزروعی خود به کار می گمارد. شخص یاد شده، سال ها بعد به بانه اینکه در کاشت و برداشت زمین، دایی خود را یاری داده است، مدعی مالکیت مشاع زمین و حاصل آن می شود. تکلیف چیست؟

ج — محض عمل برای مالک، سبب ملکیت نیست و عاملی که قصد تبرّع نداشته باشد، مستحقّ اجرت المثل عملش است. ۷۷/۵/۱۷ (س ۴۹۹) برادرم به مدّت شش سال در کارگاه من کار کرده است. هیچ شرطی برای حقّ و حقوق برادرم نکرده بودم و حالا می خواهم مزد او را بپردازم. وظیفه ام چیست؟

ج — با فرض اینکه با برادر قراردادی نداشته اید — همان گونه که در فرض سؤال آمده — تکلیف شما پرداخت اجرت المثل به ایشان است که می توانید مبلغ آن را از چند نفر همکاران خود که با سابقه و اهل فن و تجربه باشند، سؤال کنید که اجرت امثال افرادی که این گونه کارها را انجام داده اند، در این مدت چند سال، چه مقدار است؟ همان مقدار را به برادران بدهکار هستید و باید بپردازید. ۲۱ ۷۶/۵/

(س ۵۰۰) چند سال قبل، یک جفت کفش جهت قالب گیری به یک مغازه تعمیر کفش بردم، فروشنده بعد از قالب گیری مبلغ یک هزار و پانصد تومان درخواست کرد که مبلغ زیادی بود؛ بعد از اعتراض بنده و مقداری مشاجره، فروشنده پیشنهاد کرد به مغازه های مشابه مراجعه کنم و قیمت قالب گیری کفش را بپرسم و هر چه گفتند همان مبلغ را به او بپردازم. بنده به یکی از مغازه های تعمیر کفش در همان نزدیکی مراجعه و قیمت را سؤال کردم، قیمت را چهار صد تومان اعلام کرد. بنده نیز به مغازه اولی مراجعه و همان مبلغ را پرداخت و کفش را تحویل گرفتم، ولی صاحب مغازه اظهار نمود که راضی نیست، آیا بنده ضامن پرداخت بقیه مبلغ هستم یا خیر؟ ۷۶/۱۰/۲۴ (س ۵۰۱) درآمد کارفرمایم ارز خارجی است، ولی بازنشستگی مرا به ریال می پردازد. آیا با توجه به بی ارزشی ریال در برابر ارز خارجی نباید آن را به ارز خارجی بپردازد؟

ج — اجرت کارگر طبق قرارداد پرداخت می شود؛ اگر قرار بر ارز خارجی باشد، کارفرما ارز بدهکار می باشد و اگر بر نقد رایج و ریال باشد، بدهکار ریال است و ارز گرفتن صاحب کار و کارفرما از دیگران، سبب الزام کارفرما به پرداخت ارز به کارگر خودش که اجیر او می باشد نیست. ۷۷/۴/۲۴

(س ۵۰۲) صندوق قرض الحسنه ای قبل از انقلاب با اساس نامه قانونی توسط جمعی به عنوان هیئت مؤسس و هیئت مدیره تأسیس شده و به ثبت رسیده و با تعیین یک نفر از اعضای هیئت مدیره به عنوان مدیر عامل، کار خود را آغاز کرده است و در این مدّت، خدمات شایانی به اهالی منطقه و محل، ارائه نموده است. طبق معمول مجاز بوده که از پس اندازهای مردم برای اداره آن صندوق، کار اقتصادی انجام دهند. به همین دلیل، ملکی را برای ساختمان صندوق خریداری نموده اند. اکنون چون فعالیت صندوق کم تر شده و هزینه ها و اقساط وصول نشده و هدر رفته، زیاد شده، آن ملک را فروخته اند و از این طریق، کسری ها را جبران کرده اند، آیا اعضای هیئت مدیره می توانند مبلغی را به عنوان حقّ الزحمه چندین ساله خود برداشت کنند و یا مدیرعامل می تواند به هر یک از اعضای هیئت مدیره، مبلغی را به عنوان پاداش و تشویق بپردازد؟

ج — اگر برداشتن حقّ الزحمه، معمول باشد و یا آنکه از اول معلوم بوده که بنا بر مجانی و تبرّعی کار کردن افراد نبوده، برداشتن اجرت المثل به هر یک از دو نحو مرقوم، مانعی ندارد. ۷۷/۷/۱۸

(س ۵۰۳) اگر کارمندی خارج از وظیفه و مقررات اداری برای ارباب رجوع، کاری انجام دهد و حقّ الزحمه ای بابت انجام دادن کار، از طرف مقابل دریافت کند، آیا جایز به مصرف آن در امور زندگی هست یا خیر؟

ج — اگر در غیر زمان اداری باشد، مانعی ندارد؛ چون مربوط به خودش و در اختیارش بوده است؛ اما در زمان اداری اگر غیر از کاری باشد که برای آن استخدام شده است، با فرض عدم مزاحمت برای وظیفه اداری، ظاهراً مانعی ندارد. ۷۸/۱/۱۵

(س ۵۰۴) برخی نیروهای کادر سازمان نیروهای مسلح، در ساعات اداری و غیراداری جهت امور شخصی خود، از سربازان وظیفه استفاده می نمایند. خواهشمند است بفرمایید که آیا پرسنل کادر، در قبال استفاده از پرسنل وظیفه در ساعات غیراداری در کارها (مانند نقاشی ساختمان و...) باید هزینه ای را به دولت یا شخص کننده کار بپردازند یا خیر؟

ج — چون به کارگیری افراد باید با رضایت خودشان و عدم تخلّف از وظایف مقررّ انجام گیرد و قانون اساسی هم از به کارگیری آنها برای مسئولان، جلوگیری نموده، لذا اجرت از آن خودشان می باشد و خود، مستحقّ اجرت هستند. ۷۷/۸/۸

(س ۵۰۵) منظور از حدیث شریف «من قرأ القرآن يأكل به الناس جاء يوم القيامة و وجهه عظم لا لحم فيه» چیست؟ و آیا شامل شخصی که تصمیم به ایجاد محلّ تعلیم قرآن برای امرار معاش داشته باشد می شود یا خیر؟

ج — گرفتن اجرت بر مستحبات مانند تعلیم قرآن که مستحب و به سر حدّ واجب نرسیده قطعاً جایز است، بلکه اگر واجب هم باشد نیز مانعی ندارد، کما اینکه ساختن یک محل برای تعلیم مع الاجرة هم طبعاً جایز است و حدیث معنای ظریف و بلندی دارد و ارتباطی به این گونه امور مشروعه ندارد. ۷۷/۶/۲۵

(س ۵۰۶) این جانب طرح جدیدی برای ارائه فرهنگ اهل بیت (علیهم السلام) به شهرداری دادم. نماینده تام الاختیار شهردار برای اجرای طرح با بنده مذاکره و قرارداد شفاهی منعقد نمود و قرار شد هر گونه مخارجی که برای نقاش، خطاط، مصاح، وسایل صوتی و تصویری و... داشته باشد، شهرداری بپردازد. یکی از آن مخارج، پول نقاش و برق کار است که بنده با آنها قرارداد منعقد کردم؛ متأسفانه نماینده شهردار از کار برکنار شد. با مراجعات مکرر نقاش و برق کار، این جانب اگر چه با آنها به عنوان نماینده قرارداد بسته بودم، ولی به دلیل اینکه اولاً هزینه های کل طرح به عهده شهرداری بوده و ثانیاً مسئولین فعلی شهرداری و همچنین نماینده سابق شهرداری حضوراً به خود نقاش گفتند که ما این قرارداد شما را — که از نظر اداری و دولتی در برهه های رسمی شهرداری نیست — قبول نداریم و باید برای پرداخت حق الزحمه، با شما قرارداد رسمی تنظیم کنیم، اینک با گذشت بیش از هفت ماه، مبلغ چهار صد و پنجاه هزار تومان را از کل مبلغ (ششصد هزار تومان) قرارداد غیر رسمی که با من تنظیم شده بود، شهرداری پرداخت کرده است و باقی مانده را نمی پردازد و می گوید کیفیت کاری که انجام شده، بیشتر، ارزش ندارد لطفاً بفرمایید:

۱. آیا بنده مسئول پرداخت پول نقاش و برق کار هستم یا شهرداری؟

۲. اگر کیفیت کار از نظر صاحب کار مطلوب نباشد، آیا کارگر می تواند مبلغ قرارداد را مطالبه کند یا باید مجدداً کارشناسی شود؟

۳. اگر صاحب کار، کاری را با مبلغ معینی از کارگر خواست و او بدون اجازه صاحب کار، کار را به شخص دیگری تحویل داد، آیا می تواند

همچنان مزدش را از صاحب کار مطالبه نماید؟

ج ۱ و ۲ — عمل هر مسلمانی که با اجازه صاحب اختیار، هر چند وکیل و نماینده از صاحب عمل باشد، محترم و موجب اجرت است و با فرض اختلاف بدین صورت که شهرداری مدعی است کارهای انجام گرفته بیش از این ارزش ندارد و کارگر یا طرف قرارداد، مدعی است که بیش از این ارزش دارد، آنچه مهم است رفع این اختلاف با مرافعه شرعیه است و بعد از رفع اختلاف، روشن است که اجرت را باید شهرداری و یا کارفرما بپردازد.

ج ۳ — با فرض اینکه کار از کارگر خاص خواسته شده و خصوصیت کارگر دخالت داشته و یا شك در دخالت باشد، اجرت را طلبکار نیست؛ چون کار بدون اجازه موجد بوده، پس مستأجر بدهکار اجرتش نمی باشد. ۸۳/۶/۷

(س ۵۰۷) خانمی چهار سال پیش، فرزند خود را شیر داده و این کار به دستور شوهر نبوده است، بلکه از روی عاطفه مادری و تبرعاً بوده است؛

آیا اینک می تواند ادعای حق شیر کند؟

ج — قبل از شیر دادن می تواند قرار بگذارد و چیزی در مقابل آن بگیرد؛ اما وقتی شیر داد، بعداً حق ادعای اجرت را ندارد، چون به طور مجانی شیر را به کودک خورانده است. ۷۴/۹/۲۰

(س ۵۰۸) این جانب مدرک تحصیلی خود را جهت ترجمه به دو زبان خارجی، به يك مؤسسه دارالترجمه دادم. متصدی مؤسسه قیمت آن را حدود ده هزار تومان تعیین کرد؛ ولی مدتی بعد آن را به پانزده هزار تومان افزایش داد و پس از مدتی که برای گرفتن مدرک و ترجمه آن مراجعه کردم، حق ترجمه را سی و هشت هزار تومان تعیین کرد و در جواب اعتراض بنده اعلام کرد نمی دانستم که قیمت ترجمه این چنین بالا می رود. با توجه به اینکه برای او امکان تماس با بنده و اعلام نرخ جدید ترجمه وجود داشته، در حال حاضر آیا می توانم مبلغ توافق شده قبلی را بپردازم و یا حق خیار فسخ دارم؟

ج — قرارداد میان دو طرف برای انجام عمل، ولو ترجمه که جنبه منفعت و کار دارد، اجاره است و طرفین باید به آن عمل نمایند و عقد اجاره از عقود لازمه است؛ و اگر کسی قرارداد و عملی را با شخصی در مدت معین منعقد نماید که مثلاً در ظرف چند روز انجام دهد و اجرت هم معین شده باشد، ولی بعد به جهاتی قیمت حق العمل در بازار بالا رود، اجیر بیش از مقدار معین شده را طلبکار نیست، هر چند که نمی دانسته قیمت بازار افزایش می یابد؛ و اگر اجیر در مدت معین شده کار را تحویل مشتری ندهد، در صورتی که وی پولی را به اجیر داده باشد، حق دارد اجاره را فسخ نماید و پولش را تحویل بگیرد. ۷۵/۴/۳

(س ۵۰۹) کارفرمایی، شخصی را به کار گرفته و از بی اطلاعی او سوء استفاده کرده و حقوقی نصف حقوق کارگران هم ردیف او، به وی پرداخته

است. آیا کارفرما حقوق تعیین شده او را مدیون است یا نه؟

ج — چون خیار غبن در همه معاوضات، مانند بیع و اجاره و غیر آنها جریان دارد، بنابراین، اجیر مغبون که با جهل به اجرت به کم تر از آن اجیر شده، حق فسخ معامله را دارد و بعد از فسخ، مستحق اجرت المثل عمل در آن زمان خواهد بود؛ و ناگفته نماند که باقی مانده

اجرت المثل، تابع حکم ضمان آن اجرت است. ۷۵/۱۰/۱

## باب سوم: شرایط ضمن عقد اجاره

(س ۵۱۰) این جانب به عنوان مسئول یکی از ادارات دولتی، ملکی را برای اداره اجاره نمودم و اجاره بهای يك ماه را طبق قرارداد، قبلاً پرداخت نمودم. در یکی از بندهای قرارداد، موجر متعهد گردیده ملک را از تاریخ مقرر به مستأجر تحویل دهد که متأسفانه پس از گذشت چند روز از عقد قرارداد، موجر به اداره مراجعه می کند و در حضور کارکنان اعلام می دارد که به علت عدم تکمیل نواقص ساختمان، در تاریخ مقرر نمی تواند ملک را تحویل دهد. پس از مراجعه به محل مورد اجاره نواقصی را مشاهده نمودم تا اینکه به موجر اعلام کردم که به علت عدم تحویل ملک در تاریخ مقرر، دیگر خواهان ملک شما نیستم و قرارداد را به علت عدم اجرای به موقع از طرف شما، لغو می نمایم. با توجه به عدم تحویل ملک در تاریخ مقرر و عدم قبض و اقباض، آیا صورت این اجاره، شرعی می باشد؟ به دلیل عدم تحویل مورد اجاره در موعد مقرر با توجه به استشهاد موجود، آیا مستأجر، حق فسخ قرارداد را دارد؟ آیا موجر می تواند مبلغ پرداخت شده را تملیک نماید؟

ج — مستأجر برای عدم عمل موجر به تعهدش حق فسخ دارد و موجر هم اگر اجرتی را گرفته، مالک نیست و تصرف موجر در آن مال، تصرف در اموال دیگران است. ۷۸/۴/۲۵

(س ۵۱۱) اگر مغازه ای اجاره داده شود و مالک (موجر) در ابتدا مبلغی برای تقدّم در اجاره (به عنوان سرقلمی) از مستأجر دریافت کند، در صورتی که بعداً مستأجر از دادن اجاره به مالک (موجر) امتناع ورزد — در حالی که در اجاره نامه بین آنها، مستأجر قبول کرده که در صورت اجاره ندادن، مالک، حق فسخ اجاره نامه و تخلیه عین مستأجره را خواهد داشت — آیا تخلّف مستأجر از شرط ضمن عقد اجاره (نپرداختن اجاره بها)، باعث فسخ اجاره نامه و تخلیه عین مستأجره خواهد شد؟

ج — تخلّف از هر شرطی که در عقد لازم مثل عقد اجاره و بیع بشود، موجب خیار و حق الفسخ برای دیگری است و در این حکم، فرقی بین مفروض در مورد سؤال و غیر آن نیست. ۷۹/۵/۱۲

(س ۵۱۲) چنانچه در عقد اجاره اعیان با ذکر مدت اجاره، شرط شود که هرگونه تلف یا خسارت نسبت به عین مستأجره وارد شود، جبران خسارات آن بر عهده مستأجر باشد و این شرط، مقید به زمان اجاره نباشد، پس از تمام شدن مدت اجاره، با توافق طرفین، عین مستأجره فرضاً با همان میزان اجاره بها، مانند عاریه در تصرف و اختیار مستأجر قرار داشته باشد. با این توضیح بفرمایید چنین شرطی چه نوع شرط محسوب می شود (شرط نتیجه شرط فعل)، و آیا چنین شرطی در عقد اجاره، مشروعیت دارد یا خیر؟ همچنین به فرض صحّت چنین شرطی، در صورتی که در زمان عاریه، عین مستأجره تلف یا خسارتی وارد شود، برعهده مستعیر (مستأجر سابق) می باشد یا خیر؟

ج — به طور کلی هر شرط ضمان عین مستأجره — چه خانه و چه ماشین و ... — که در عقد اجاره شرط شده، شرطی لازم الوفا است، کما اینکه اگر چنین شرطی در ضمن عقد عاریه هم واقع شود نیز لازم الوفا است و شرط ضمان، شرط خلاف شرع نیست، و ناگفته نماند که اولاً سؤال ابهام دارد؛ چون جمع بین مدت دار بودن اجاره و بدون مدت بودن شرط، نامفهوم است و ثانیاً، مسئله از موارد مقسم شرط فعل و نتیجه نیست و ثالثاً، همان طور که بیان شد، شرط ضمان در عقد اجاره به نظر این جانب مشروع است و خلاف اطلاق ادله عدم ضمان امین است، نه اینکه مطلقاً حق با شرط هم، امین ضامن نباشد تا شرط خلاف شرع گردد؛ چون دلیلی بر این معنا نداریم و ادله عدم ضمان امین، اطلاقش با «المؤمنون عند شروطهم» تقیید می شود و المؤمنون بر او حاکم است. ۸۱/۶/۱۷

(س ۵۱۳) اجاره خانه ای بیست هزار تومان است، ولی مستأجر مقداری پول به صورت پول پیش به صاحبخانه می پردازد. با پرداخت این پول، اجاره بها نصف می شود، آیا این نوع اجاره، صحیح است؟

ج — اجاره به شرط قرض، یعنی چون صاحبخانه نیاز به پول دارد و یا به منظور پشتوانه اجاره و یا جهات دیگر، حاضر است خانه ای را به کم تر از مال الاجاره متعارف، اجاره بدهد به شرط آنکه مستأجر، مبلغ معینی پول به او قرض بدهد که اجاره به شرط قرض می شود، مانعی ندارد؛ و اما قرض به شرط زیاده، مثل قرض به شرط اجاره خانه به کم تر از مال الاجاره متعارف، اگر موجب رکود اقتصادی و ورشکستگی مالی و عرفاً منکر و باطل و ظلم بر صاحبخانه نباشد، مانعی ندارد. ۷۵/۲/۱۶

(س ۵۱۴) در برخی موارد توسط بانک ها، شرکت ها، اشخاص حقوقی و یا حقیقی، ملکی با مشارکت مدنی خریداری می شود و به شرط تملیک، آن را به دیگری اجاره می دهند که پس از پرداخت مبلغ مورد قرارداد که طبعاً بیش از پولی است که ملک با آن خریداری شده، به تملک مستأجر در می آید. آیا این کار جایز است؟

ج — مانعی ندارد؛ چون شرط خلاف شرع نیست و زیادتر بودن پول بعدی چون به صورت اقساط و نسیه است، سفهی نیست و معامله صحیح است.

(س ۵۱۵) این جانب کارمند دولت هستم. از طرف سازمان متبوع، ماهیانه مبلغی از حقوقم را به عنوان پس انداز، کسر می نمایند تا بعد از بازنشستگی به من برگردانند. آیا از نظر شرعی، دولت می تواند با توجه به نیاز کنونی من و بدون رضایت، این پول را کسر و پس انداز نماید؟

ج — پس انداز نمودن حقوق امثال شما و هر کارمند و کارگری که مستخدم دولت است، از سوی دولت جایز و بدون اشکال است، چون اولاً شرط پس انداز، جزء شرایط و مقررات استخدام است و در حقیقت شرط ضمن عقد اجاره است و نافذ و لازم العمل است، ثانیاً اگر هم فرض کنیم به عنوان شرط نباشد، از باب حکومت و حق ولایت دولت که همان حاکمیت مردم و قانون است، جایز است؛ و ناگفته نماند که، مسئله عدم رضایت و ناراحتی شخص را نباید مانع از اعمال حکومت و حق حاکمیت دولت دانست، که در همه جای دنیا حق حاکمیت حکومت، محفوظ است، و گرنه هرج و مرج لازم می آید. آری، اگر نارضایتی انسان از عملی، شخصی باشد، می تواند از کار استعفا نماید، ولی تا زمانی که مشغول کار است، مقررات و قوانین استخدام و قوانین کارگری، لازم الاتباع است، چه رسد به اینکه در برخی موارد، شرط ضمن عقد است و جنبه حقوق مدنی دارد. ۶۹/۸/۲۴

## باب چهارم: سرقتی

(س ۵۱۶) تعریف فقهی سرقتی چیست؟

ج — سرقتی تعریف فقهی خاصی ندارد و خرید سرقتی از مالک اصلی، اعتبار و قراردادی است که ظاهراً به معنای خرید حق السلطنه نسبت به مغازه و عین است و سرقتی اصطلاحی و معروف، تابع مقررات قانونی و شرعی آن است. ۷۸/۸/۱۷

(س ۵۱۷) شخصی در سال ۶۷ سرقتی محل کسبی را از مالک ملک، خریداری نموده و مبلغی نیز بابت اجاره هر ماهه پرداخته است. حال محل مذکور، به عللی می باید در سال جاری تخلیه شود. آیا به مستأجر (شخصی که سرقتی محل کسب را خریداری نموده) سرقتی به نرخ روز تعلق می گیرد؟

ج — ظاهراً خریداری سرقتی از مالک، خریداری و معامله روی حق السلطنه است، بدین معنا که مالک مغازه، حق سلطه از منافع مورد اجاره را از حیث انتفاع از آن، به مستأجر منتقل نموده است. لذا مالک در انتفاع از آن به اجاره دادن به غیر و یا خود و یا فروش آن، منضم با حق السلطنه، باید رضایت خریدار را جلب نماید و چون حق از آن مستأجر است، بحث اینکه آیا به نرخ روز یا دیروز که مربوط به مال غیر و ضمان است بدون محل است، بلکه چون خریدار صاحب حق است، باید رضایتش به قیمت متعارف یا با حسب توافق، جلب گردد. ۷۶/۹/۱۷

(س ۵۱۸) کلیه ساختمان ها و مغازه های شهرستانی در اثر جنگ تحمیلی و ورود ارتش عراق، خراب شده. حال مستأجران ادعای سرقتی دارند. بعضی از مستأجران به مالک، سرقتی داده اند و عده ای دیگر از مستأجران، سرقتی به مالک پرداخت نموده اند؛ ضمناً دولت برای هر مغازه، مبلغ یکصد و پنجاه هزار تومان به مالکان آنها پرداخته و مالک هم مختار بوده که تجدید بنا کند یا زمین مغازه خود را به بیع قطعی واگذار کند و مبلغ مأخوذ از دولت را برای خود بردارد و مبلغ دریافتی متعلق به مالک است. آیا با از بین رفتن مغازه که موضوع سرقتی است، موضوعی برای اخذ سرقتی باقی می ماند یا سرقتی هم منتفی است و مستأجر، حقی بابت سرقتی و حق کسب و پیشه ندارد؟

ج — به نظر این جانب، چون خرید سرقتی نزد عرف، به خرید حق السلطنه نسبت به محل کار و کسب است؛ یعنی حق انتفاع از محل کار بعد از خرید سرقتی، از آن مستأجر است و فرقی در این جهت، بین بقای محل کسب به وضع زمان خرید سرقتی و یا تغییر آن و یا خراب شدن — ولو خرابی به وسیله جنگ هم باشد که در سؤال آمده — نیست. لذا هرگونه تصرف مالک که مانع از حق الانتفاع خریدار، یعنی مستأجر باشد، منوط به اجازه مستأجر است. این نسبت به خرید سرقتی بود؛ و اما سرقتی به حسب قانون، همان طور که اصلش تابع قانون است، خصوصیاتش هم تابع قانون است. ۷۸/۱۲/۲۹

(س ۵۱۹) ۱. مغازه هایی که در بازارچه ها هستند، با پرداخت سرقتی و بدون شرط ضمن عقد، اجاره داده شده است. چنانچه مدت اجاره آنها تمام شود، آیا می توان اجرت المثل آنها را به میزان اجاره مغازه های مشابه که در همان مجموعه قرار دارد، مطالبه نمود؟

۲. با فرض این مسئله، آیا مستأجر می تواند اجاره خود را مثل سایر مغازه هایی که خارج از این مجموعه است، بدون رضایت مالک، بپردازد؟

۳. با توجه به این دو مورد، ادامه تصرف محل مورد اجاره از سوی مستأجر، بدون جلب رضایت مالک، چه صورتی دارد؟

ج ۱ — اجرت المثل را حق دارد؛ یعنی مطالبه اجرت امثال آن مغازه برای مالک، جایز است.

ج ۲ — در مفروض سؤال، چون اجرت المثل نیست و وجهه شرعی ندارد.

ج ۳ — تصرف جایز نیست، چون مستأجر نمی خواهد اجرت المثل متعارف را بدهد، بلکه می خواهد اجرت مغازه های خارج از مجموعه را بدهد که اجرت المثل نبوده، پس تصرفش غاصبانه است. ۸۴/۴/۱۲

(س ۵۲۰) این جانب در سال ۶۱ سرقفلی مغازه ای را از مالک اصلی، به نرخ روز و به مبلغ یکصد و هفتاد هزار تومان خریداری کردم و مبلغ زیادی نیز به منظور تأمین هزینه های آن از قبیل برق، گاز، موزائیک پیاده رو و مغازه، جواز کسب و... صرف کرده ام؛ اما اینک بعد از گذشت بیش از ده سال، ورثه مالک مزبور درصددند تا ملک مذکور را پس بگیرند. آیا مغازه، شرعاً حق این جانب است یا ورثه؟ اگر حق ورثه باشد، آیا مبلغ سرقفلی را باید به نرخ روز به بنده پرداخت کنند یا خیر؟

ج — چون خرید سرقفلی از مالک اصلی، ظاهراً به معنای خرید حق السلطنه نسبت به مغازه و عین است، برای مالک و ورثه او حقی نسبت به واگذاری مغازه به دیگری یا گرفتن آن برای خود، وجود ندارد و نمی توانند مستأجر را بدون رضای خاطرش از مغازه بیرون کنند. آری، نسبت به مال الاجاره باید برطبق متعارف و مقرر عمل شود. ۷۲/۲/۸

(س ۵۲۱) شخصی سرقفلی مغازه ای را خریداری نموده است و با آنکه در قرارداد، قید شده که مستأجر حق واگذاری آن را بدون اطلاع مالکین ندارد، آن را معامله کرده است. آیا این معامله صحیح است؟

ج — معامله صحیح است، اما در عین حال فروشنده اول (مالک ملک) به دلیل تخلف خریدار از شرط، می تواند معامله اول را با به کار بردن اختیار تخلف شرط، فسخ کند. ۶۹/۵/۲۷

(س ۵۲۲) سه نفر به طور مساوی در چند مغازه با هم شریک هستند. دو نفر از آنان سهم خود را به یکی از شرکا و فرد دیگری می فروشند. چنانچه یکی از این دو نفر بخواهد سرقفلی مغازه خود را بفروشد، آیا آن دو نفر شریک قبلی که سهم خویش را فروخته اند، می توانند ده در صد حق اربابی را از فروشنده سرقفلی بگیرند؟

ج — واضح است که بعد از فروش، چنین حقی ندارند، چون سهم اربابی قانوناً از آن مالک است؛ مگر آنکه آن دو شریک یاد شده هنگام فروش مغازه، این حق را برای خود به عنوان شرط ضمن عقد، محفوظ نگه داشته باشند. ۶۹/۵/۲۷

(س ۵۲۳) سرقفلی محل کسی متعلق به چند نفر بوده است، یکی از شرکا، به دلیل آنکه در آن محل کار می کرده و اطلاع کاملی از قیمت و شرایط محل داشته است، حق السهم سایر شرکا را به مقدار ناچیزی می پرداخته است تا آنجا که ناچار به واگذاری سهم خود به وی می شوند. آیا این معامله (و واگذاری سهم) صحیح است؟

ج — بیع سهام سرقفلی مانند بیع سایر سهام و امور است که هرگاه بایع، در آن مغبون شود؛ یعنی به خاطر ندانستن قیمت و ارزش سرقفلی، آن را به مقدار کمتری فروخته، اختیار غبن دارد، مگر آنکه خیار غبن را در هنگام معامله با توجه به مقدار آن، ساقط کرده باشد؛ و اما کم دادن حق السهم سایر شرکا که موجب فروش دیگران شده، گرچه این کار برای خریدار حرام بوده، لیکن سبب بطلان بیع نمی شود. ۸۳/۶/۸

(س ۵۲۴) دو نفر در سرقفلی مغازه ای با یکدیگر شریکند، یکی از شرکا اصرار دارد که سرقفلی را بفروشد، ولی شریک دیگر راضی به این امر نیست و شریک وی نیز از انجام هرگونه معامله و کسب در این مغازه اظهار ناخشنودی می کند، و از طرفی شهرداری هم اجازه تفکیک نمی دهد، تکلیف چیست؟

ج — شریک خواهان فروش می تواند سهم خود را بفروشد؛ ولی شریک دیگر با برخورداری از حق شفعه، نسبت به خرید سهم او، بر دیگران مقدم است (یعنی اگر شریک مخالف فروش، مایل به خرید باشد، شریک فروشنده نمی تواند سهم خود را به دیگران بفروشد). ۱۱/۶۹/۷/

## کتاب نهم: مساقات

(س ۵۲۵) حدود بیست و پنج سال قبل، باغی را به بنده واگذار نمودند که تعدادی درخت انگور و بادام داشت. در آن زمان درخت گردو نمی کاشتند ولی بعدها مرسوم شد و من نیز تعدادی درخت گردو در آن باغ غرس نمودم که سیزده اصله گردو است که نه اصله آن را خودم غرس نمودم و چهار اصله آن هم در باغ، روییده و یا صاحب ملک کاشته است. البته رسم مردم روستا بر این است که هم درآمد و هم باغ، نصف باشد. در حال حاضر، مالک باغ ادعا می کند که درخت های گردو را کلاغ کاشته، در حالی که نه اصله را خودم کاشته ام. لطفاً حکم شرعی را بیان فرمایید؟

ج — اشجار غرس شده که مورد رضایت صاحب باغ بوده و او شاهد غرس نهال بوده و مانند بقیه صاحبان باغ با باغبان عمل می نموده، باید حسب عرف محل عمل شود، و عرف محل به منزله عقد و قرارداد می باشد و لازم الاتباع است، و رضای کتبی یا لفظی صاحب باغ لازم نیست؛ بلکه همان دیدن و اطلاع و اعتراض نمودن در اوایل، گویای رضایت است و ناگفته نماند که، اشجار غرس شده، ملک

صاحب درختان و یا بذر آن می باشد، مانند زرع که ملك صاحب بذر است؛ مگر آنکه عرف معمول محل، برخلاف آن باشد. ۲/۲۰/

۷۳

(س ۵۲۶) پنجاه سال قبل، شخصی چند اصله درخت گردو را به شخص دیگری داد تا در ملك خودش غرس کند و قرار شد هم از درخت و هم از محصول گردو، به طور نصف با هم شریک باشند. پس از سی و پنج سال که طبق قرارداد عمل کردند، شخصی که درخت ها را در ملك خودش کاشته بود، فوت نمود. حال پسر متوفاً مدعی است که من غیر از نصف، حق مالکانه نیز می خواهم؛ چون ملك، حق اولاد ذکور است. صاحب درخت اولی می گوید من درخت های گردو را با این شرایط به پدرت دادم و با هم تقسیم می کردیم و اگر در حال حاضر قبول ندارید می توانید مانند بقیه مردم و حسب عرف، فقط حق مالکانه بردارید و از درخت حق ندارید، و اگر حق مالکانه می خواهید، از نصف من حقی ندارید. آیا قرارداد اولی بین صاحب درخت و مالك (متوفاً) صحیح است یا ادعای پسر متوفاً مبنی بر طلب حق مالکانه؟

ج — بنا بر فرض سؤال به نظر می رسد که پسر متوفاً، غیر از قراردادی که بین متوفاً و طرف مقابل بسته شده (نصف درخت، و نصف

گردو) چیز دیگری طلبکار نیست. ۷۳/۸/۱۵

## کتاب دهم: مضاربه

(س ۵۲۷) طبق فتوای مشهور در مضاربه، سرمایه باید درهم و دینار باشد. آیا اسکناس می تواند جایگزین درهم و دینار در سرمایه مضاربه شود؟

ج — آری، همه نقدهای رایج، قابل مضاربه است و برای توضیح بیشتر به عروة الوثقی<sup>۲۲</sup> و تعلیقه<sup>۲۳</sup> این جانب مراجعه فرمایید. ۸/۲۰/

۷۸

(س ۵۲۸) آیا عامل یا مضارب، قبل از دریافت سرمایه باید نوع عمل تجارتي را مشخص نماید و با مالك در میان گذارد یا به صورت کلی می توان سرمایه را در اختیار مشارالیه قرار داد تا نامبرده، مصداق عمل تجارتي مورد نظر را خود تعیین نماید، حتی بدون آگاهی مالك از نحوه و کم و کیف نوع عمل تجارتي؟

ج — تابع قرارداد است و به هر نحو که مالك در قرارداد راضی شود، درست و صحیح است. ۷۷/۶/۴

(س ۵۲۹) اگر صاحب پول به عامل، پولی پرداخت کند، اما هیچ گونه مطلبی در مورد پرداخت سود به زبان نیاورد — هر چند که در دل، نیت

گرفتن سود و عامل، نیت پرداخت سود داشته باشد و ماهیانه مبلغی بپردازد — آیا گرفتن این سود، اشکالی دارد؟

ج — پرداخت وجه از طرف عامل، مانعی ندارد، ولی چون قرارداد نشده، الزام به پرداخت ندارد همان طور که نسبت به اصل هم الزامی ندارد، مگر آنکه گفته شود چون صاحب مال، راضی به تصرف بدون پرداخت نیست، پس طرف، ملزم به پرداخت وجه است؛ لیکن ناگفته نماند که اگر وضع رضایت و عدم رضایت چنین باشد، تصرفات عامل چون بدون عقد است، باطل می باشد و محض رضایت در عقود، کفایت نمی کند. ۷۸/۴/۱۲

(س ۵۳۰) آیا جایز است که عامل، مخارج خود را در حضر و سفر از مال المضاربه صرف نماید؟

ج — بدون اجازه مالك نمی تواند از مال المضاربه برای مصارف خودش در حضر مصرف نماید، و در سفر، بنا بر قول مشهور، اشکال

ندارد و از اصل مال، مخارج خود را بردارد. آری، شأن و حال خودش را عادتاً، باید رعایت کند و زیاده روی نکند. ۷۹/۷/۹

(س ۵۳۱) اگر صاحب سرمایه، پول خود را جهت انجام معاملات (مضاربه) در اختیار عامل قرار دهد، اما عامل، آن را مثلاً به عنوان پیش پرداخت

اجاره منزل بپردازد و از جانب خود، ماهیانه سودی به صاحب پول بدهد، چه حکمی دارد؟

ج — خلاف عقد است و باطل، و تصرف عامل هم غیر جایز است. ۷۸/۴/۱۲

(س ۵۳۲) اگر شخصی در همان ابتدای پرداخت پول به عامل، از عامل بخواهد اصل سرمایه او را به طریقی تضمین کند. آیا می تواند با پرداخت

مبلغی به عنوان حق بیمه به عامل، سرمایه خود را بیمه کند که در صورت ضرر و زیان، بتواند اصل سرمایه خود را تحت عنوان بیمه، پس بگیرد؟

ج — اگر مالك مال و سرمایه در متن عقد، شرط جبران خسارت و ضرر بر عامل کند و او هم قبول کند، مانعی ندارد؛ چون در

حقیقت عامل، قبول جبران خسارت از مال خودش نموده و در این جهت فرقی بین پرداخت وجهی به عامل به عنوان بیمه و عدم پرداخت

آن نیست و مناط صحت و جواز، شرط ضمن عقد و تراضی طرفین است. ۷۸/۴/۱۲

۲۲. عروة الوثقی، کتاب المضاربه، الشرط الثاني من شرائط المضاربه.

۲۳. تعلیقه علی العروة الوثقی: ۳۴۸.

(س ۵۳۳) مبلغ پنجاه هزار تومان به عنوان مضاربه به شخصی سپردم به این نیت که در ضرر، شریک نباشم و فقط در سود، شریک باشم؛ اما چنین نیتی را به زبان نیاوردم. آیا با توجه به چکی که از وی در دست دارم، می توانم از ایشان شکایت کنم و اصل پول را وصول کنم؟

ج — چون اصل و اطلاق در مضاربه، توجه ضرر و زیان به صاحب مال است، مگر آنکه در ضمن عقد مضاربه، مالک، شرط ضرر و زیان را بر عامل نموده باشد. بنابراین، با اطمینان به ضرر عامل در مفروض سؤال که شرط ضمان بر او نشده، ضامن نیست و گرفتن خسارت، با اطمینان به ضرر نمودن و از بین رفتن سرمایه، جایز نیست. ۷۸/۲/۵

(س ۵۳۴) در جامعه، افراد غنی ای وجود دارند که سرمایه راکدی دارند و افرادی هستند که توانایی و قدرت کار را دارند. این دو چگونه می توانند فعالیت کنند که هر دو سود ببرند؟ شایان یادآوری است که افراد سرمایه دار، به هیچ وجه راضی نیستند که زیان های احتمالی را قبول کنند و فقط به سود مطمئن، رضایت دارند، تکلیف چیست؟

ج — صاحب پول راکد می تواند به صورت مشارکت و یا به صورت یک قرارداد، پول را به طرف بدهد، کار کند و سود معینی بپردازد؛ لیکن باید صاحب پول با او شرط کند که ضرر و زیان، چه به اصل سرمایه و چه به سود آن را باید عامل بپردازد که در حقیقت، شرط تحمل ضرر دیگری است، و ناگفته نماند که در امثال موارد ذکر شده — که مالک پول، از سود سهم می برد نه آنکه پول زیاده ای از طرف بگیرد و او را استثمار نماید — اگر قرارداد به صورت قرض هم باشد، ماهیتاً با شرکت و عقد مع شرط الضرر، یکی است و نمی توان گفت چنین قرضی حرام و ربوی است. ۷۶/۱۲/۲۴

(س ۵۳۵) چنانچه عامل در معاملات، دچار ضرر و زیان شود و اصل سرمایه از بین برود، اما بدون اینکه این مطلب را به صاحب پول بگوید، همچنان سود ثابت را بپردازد، این سود برای پرداخت کننده و همچنین دریافت کننده چه حکمی دارد؟

ج — مانعی ندارد؛ چون عامل برای گردش کارش از خودش چیزی به مالک می دهد و برای مالک هم حلال است، چون با رضایتش پرداخته؛ یعنی در حقیقت، عامل، ضرر مالک را از مال خودش، جبران نموده و مانعی ندارد. ۷۸/۴/۱۲

(س ۵۳۶) بازرگانی که دارای مجموعه های کاری متفاوتی بوده است و خود، مشغول به کار بوده و مورد وثوق افراد معتمد است، با نیت افزایش سرمایه طرفینی و نیز خیر رسانی به دوستان در فضایی کاملاً اعتقادی و با اطمینان طرفینی، مقداری سرمایه از چند نفر در قالب عقود اسلامی به این شکل اخذ کرده است که بابت تضمین اصل و نیز پرداخت علی الحساب سود، چک هایی را به صاحب سرمایه داده است و قرارداد با نسبت مشخص سهم طرفین در معاملات و قرار مصالحه، پس از رسیدن تاریخ چک های مذکور (یعنی پایان قرارداد) صورت گرفته است و سرمایه گذار، وکیل تام الاختیار در معامله بوده و معاملات نیز متعدّد بوده و دقیقاً وجه در معامله مشخصی به کار نرفته است (یعنی محاسبات بر سر جمع معاملات ممکن است). این کار تا ادامه، امکان پرداخت سود در حد چک های مذکور و در تاریخ مربوط، ممکن نیست.

۱. وظیفه طرفین معامله در این مورد چیست؟

۲. اگر سرمایه پذیر، درخواست مهلت کند تا به تعهدات خود (اصل پول و پرداخت سود مقدور) عمل کند، آیا سرمایه گذار می تواند چک های یاد شده را به اجرا بگذارد؟

۳. آیا سرمایه گذار می تواند بدون مصالحه نهایی، چک های مذکور را خرج کند؟

ج ۱ — چون شرط تضمین اصل سرمایه و سود علی الحساب، در ضمن عقد بوده لازم الوفاست، بنابراین صاحبان سرمایه، تا مدتی که مضاربه و قرارداد باقی است، طلبکار موارد تضمین هستند و اوضاع اقتصادی و مشکلات تجاری، محقق ضمان است نه رافع آن. غایة الامر، عامل نسبت به بدهی، مانند همه بدهکاران است که با فرض عدم قدرت بر ادا، محکوم به حکم «فنظرة الی میسرة» است و مسئله چک و کیفی بودن، حکم دیگری است.

ج ۲ — اگر درخواست مهلت از جهت عُسر در ادا باشد، به حکم «وان كان ذو عسرة فنظرة الی میسرة» طلبکار، موظف به امهال است.

ج ۳ — چون مصالحه، ظاهراً نسبت به زیاده، بنا بوده انجام بگیرد، مقدار چک ها را طلبکار است. ۷۷/۱۲/۱۸

(س ۵۳۷) مبلغ یک میلیون تومان را به پیمانکاری داده ام و قرارداد مضاربه امضا کردیم که ماهیانه ۴۵ هزار تومان علی الحساب به بنده بدهد، مشروط به اینکه در ضرر، شریک نباشم. قرارداد، یک ساله بود و قرار شد اگر طبق توافق طرفین، قرارداد تمدید شد، بنده هرگاه خواستم که قرارداد را فسخ نمایم، یک ماه زودتر به ایشان اطلاع دهم؛ اما پس از گذشت چهار ماه، چون ایشان نتوانست دقیقاً به مفاد قرارداد عمل کند، از او خواستم که قرارداد را فسخ کنیم؛ لیکن ایشان پول را پرداخت نکرد و از یک سال هم گذشت و وارد سال دوم شدیم و باز مجدداً بنده تقاضای فسخ قرارداد نمودم تا



پنج ماه از سال دوم هم گذشت و ایشان پول ماهیانه ای را که علی الحساب بنا بود پرداخت کند، پرداخت نکرد و گفت که این کار، ریاست و ربا نیز حرام است. اینک تکلیف چیست؟ و آیا ادامه یک طرفه این قرارداد، از وقتی که تقاضای فسخ آن را داشته ام، برای او مجاز بوده یا خیر؟ آیا سودهای ماهیانه ای که مطابق قرارداد مکتوب مضاربه بر عهده ایشان است نزول است؟ و آیا حبس تدریجی مبلغ ماهیانه معوقه، حکم افزایش سرمایه در هر ماه و ادامه قرارداد تا زمان تسویه حساب را ندارد؟ و آیا شرطی غیر از آنچه مورد توافق طرفین (کتبی، شفاهی) بوده، اعتبار دارد؟

ج — قرارداد کارکردن با پول — که بین صاحب پول و دیگری که عامل است و کار می کند برقرار می شود — چه به صورت مضاربه باشد، چه به صورت شرکت و یا غیر آن، با معین بودن مدت و مقدار سود، ولو علی الحساب، صحیح و نافذ است و ادعای عامل که برخلاف شرط ضمن عقد باشد، مسموع نیست و تا زمانی که فسخ حقیقی — که بر گرداندن پول یا استمهال در برگرداندن برای مدت معین است — حاصل نشود، عامل، ضامن سود است و آنچه از شرایط در عقود ذکر نشود و شرط خارج از عقد باشد، لزوم وفا ندارد.

۷۸/۵/۲۸

(س ۵۳۸) همان طور که بانک ها به سپرده های ثابت مردم، سود می دهند، اگر ما نیز این چنین عمل بکنیم و مثلاً پول را به دست یک کاسب بدهیم و قید کنیم که ماهیانه مبلغی به عنوان سود یا کارکرد به ما بپردازد، آیا جایز است؟ در غیر این صورت، به چه شکلی می توانیم پول را به دست کاسب بدهیم؟

ج — باید به صورت قرض استنتاجی یا مضاربه باشد و شرایط مضاربه عبارت است از ۱. معلوم بودن مدت؛ ۲. قرار تقسیم درآمد به صورت کسر مشاع؛ ۳. عامل و گیرنده پول، با آن تجارت کند (خرید و فروش). راهی که پیشنهاد می شود این است که در ضمن عقد مضاربه شرط کنند که اگر ضرری متوجه شد، عامل و گیرنده پول، ضرر صاحب پول را از مال خودش جبران کند و در ضمن، ماهیانه مبلغی علی الحساب بپردازد، تا آخر مدت که حساب کنند. ۲۴. ۶۹/۵/۱۴

(س ۵۳۹) با توجه به اینکه سود مضاربه باید با نسبت کسری مشخص باشد و بین اعضا تقسیم شود؛ و با عنایت به اینکه در بعضی از تجارت ها، تعیین مقدار دقیق سود، امکان ندارد، آیا می توان با رعایت تمام شرایط مضاربه در مورد سود، بدین صورت عمل کرد که اگر حداقل سود را بدانند که مثلاً پنج واحد است و قرار بگذارند که سه واحد از سود برای یکی و مابقی آن برای دیگری باشد؟

ج — این گونه قرارداد درست است، لیکن باید در قرارداد قید شود که دو واحد باقی مانده برای دیگری باشد؛ و چون در آخر هر سال، محاسبه مشکل است، یک مصالحه در همان زمان انجام گیرد، یعنی کسی که احتمال می دهد سهمش زیادتر باشد، سهم زیادی احتمالی خود را با دیگری صلح کند و او هم قبول نماید، مانعی ندارد. ۷۱/۶/۱۴

(س ۵۴۰) ولی قهری، تمام وجوه نقدی صغیر را به عنوان مال المضاربه، به شخصی داده و چون مضارب به تعهدات خود عمل ننموده، عقد مزبور را فسخ نموده است، اینک:

۱. مضارب بیش از یک سال است که از بازپرداخت سرمایه متعلق به صغیر خودداری نموده و در این مدت، ارزش حقیقی وجوه مذکور به نصف تنزل یافته است. آیا ولی قهری می تواند ضرر مذکور را — که به دلیل تعلل عمدی مضارب در تأدیه بوده است — از او بخواهد؟ و آیا این امر، مجوز شرعی دارد؟

۲. ارجاع امر ترافعی فوق به نزد مسئول قانونی، مطابق روال تشکیلات دادگستری، دو درصد از کل خواسته را به عنوان هزینه دادرسی طلب می نماید. آیا پس از محکومیت و وصول مبالغ مذکور، می توان هزینه دادرسی را از محکوم علیه دریافت نمود؟ و آیا قواعد لاضرر و تسبیب، مستمسک این عمل خواهد بود؟

ج ۱ — چون با فسخ مزبور، اعیان موجوده حق صغیر می باشد نه ثمن آنها، پس اگر عین آنها باقی است و یا به فروش رفته و معاملات دیگر روی آنها انجام گرفته، همه آن معامله ها چون با اجازه قیم، نافذ می گردد، از این رو، سودهای حاصله متعلق به صغیر است. به هر حال تا شرط خسارت تأخیر نشود و یا اینکه مضارب با قدرت بر ادا، تعلل در ادا نکرده باشد، نمی توان خسارت گرفت.

ج ۲ — می توان دریافت نمود و مستند، قواعد مرقومه است. ۷۹/۲/۱۰

(س ۵۴۱) قرارداد مضاربه ای بین عامل و صاحب سرمایه منعقد شده مبنی بر اینکه عامل، مبالغ ثابتی را ماهیانه به صورت قرض الحسنه به صاحب سرمایه پرداخت نماید تا در پایان مدت مضاربه، سود دقیق را محاسبه کرده، آن گاه سود واقعی را پرداخت کند؛ اما قبل از پایان مدت، صاحب سرمایه با توافق عامل، مضاربه را اقاله کرده و با اصل سرمایه، ملکی را از عامل خریداری می نماید. چنانچه بعداً عامل به خریدار مراجعه کند و اعلام نماید که در

محاسبات اشتباه کرده و در معاملات اصلاً سودی نبرده است و از صاحب سرمایه تقاضای استرداد مبالغی که به صورت قرض الحسنه پرداخت کرده را بنماید، آیا معامله ملك که با اصل سرمایه صورت گرفته، صحیح است؟ همچنین خریدار، تنها متعهد به پرداخت قرض الحسنه است یا اینکه چون در واقع سودی کسب نکرده است و سرمایه کم تر از مال خریداری شده بوده، معامله باطل است؟

ج — اصل معامله ظاهراً صحیح است و عامل باید ادعای خود را ثابت نماید. آری، اگر صاحب سرمایه قول عامل را قبول دارد، باید پول ها را پس بدهد. ۸۲/۷/۲۱

## کتاب یازدهم: جعاله

(س ۵۴۲) کشاورزی در زمین مزروعی خود قصد دارد که چاه عمیقی حفر کند، يك شرکت حفاری می پذیرد که در مقابل پرداخت جعل يك میلیون تومان نقد، ظرف يك ماه چاه را حفر و يك دستگاه موتور آب شش اینچ هم روی آن نصب کند، اما مشکل او این است که پول نقد ندارد. شخص دیگری اعلام آمادگی کرده که حفر چاه و نصب موتور آب را در قبال يك میلیون و دوست هزار تومان به طور اقساط بر عهده گیرد؛ اما خود او توانایی انجام مورد جعاله را بالمباشره و به طور مستقیم ندارد و می خواهد این کار را در قالب يك قرارداد جعاله ثانویه با جعل يك میلیون تومان نقد به همان شرکت حفاری واگذار کند. آیا این کشاورز می تواند با چنین شخصی قرارداد جعاله منعقد کند و به طور اقساط جعل آن را بپردازد؟

ج — اگر در جعاله اول، قید مباشرت نباشد، شخصی که عامل است می تواند به صورت اجاره یا استنباه یا جعاله، عمل را به غیر با قیمت کم تر یا بیشتر، نقد یا نسیه واگذار کند. ۷۷/۱/۲۴

(س ۵۴۳) در ماده ۱۷۴ قانون دریایی جمهوری اسلامی — اجرت كلك و نجات — به هر نوع عمل كلك و نجات دادی که دارای نتیجه مفید باشد، اجرت عادلانه تعلق خواهد گرفت. اگر عمل كلك یا نجات نتیجه نداشته باشد هیچ گونه اجرتی به آن تعلق نخواهد گرفت و در هیچ مورد، مبلغ پرداختی بیش از ارزش نجات یافته نخواهد بود. این ماده، در چه نوع عقدی از عقود اسلامی می گنجد؟

ج — مورد، از موارد جعاله است و جعاله، آن است که انسان قرار بگذارد در مقابل کاری که برای او انجام می دهند، مال معینی بدهد. ۷۸/۱۱/۱

(س ۵۴۴) آیا انجام شرط بندی، بدین صورت که مثلاً قرار شود، اگر فردی بتواند يك حرکت ورزشی را انجام دهد و یا جواب سؤالی را درست بگوید، مبلغی دریافت کند، آیا مجاز است؟

ج — چون به عنوان جعاله است، جایز است. ۷۹/۴/۸

(س ۵۴۵) شخصی در راه رسیدن به حق خود یا مانعی برخوردار می کند. به شخص دیگری می گوید: «اگر مانع را از مقابل من برطرف کردی، فلان مقدار وجه را به شما می دهم» بین این دو طرف، قراردادی منعقد می شود مبنی بر اینکه پس از رسیدن مدعی به حق خود و تثبیت آن، مبلغ مذکور به عامل پرداخت شود. پس از انعقاد قرارداد، کشف می شود که چند روز قبل از انعقاد قرارداد، مانع مذکور به خودی خود برطرف شده است، آیا از نظر شرع مقدس اسلام، عامل، استحقاق این وجه را دارد یا نه؟

ج — با توجه به اینکه عملی انجام نگرفته، راهی برای استحقاق وجه به نظر نمی رسد؛ چون قرارداد، چه اجاره باشد یا جعاله یا وکالت یا قرارداد خاص دیگری، به هر حال، وجه در مقابل عمل، قرارداد شده و با فرض کشف عدم مورد برای گرفتن جعل، اخذ مال به باطل است، آری، نسبت به آنچه از مقدمات که طرف در راه انجام مورد قرارداد عمل نموده، مستحق اجرت المثل آن است؛ چون هر عمل غیر تبرعی، موجب استحقاق اجرت و محترم است؛ و ناگفته نماند آنچه مرقوم شد حکم کلی مسئله است با فرض صحیح بودن عقد و اینکه موردش رفع مانع باشد. ۷۹/۹/۱۵

(س ۵۴۶) از منزل بنده سرقتی انجام گرفت و از پیدا کردن دزد نا امید شدم. به امام رضا (علیه السلام) متوسل شدم. در مشهد، شخصی ناشناس مرا راهنمایی کرد و با راهنمایی او دزد و اموالم را پیدا کردم. آن شخص ناشناس، مبلغی پول از من درخواست کرد و آن وقت پول نزد من نبود. چندین مرتبه به مشهد رفته ام و از یافتن او ناامید شده ام. وظیفه من چیست؟ آیا می توانم آن پول را به بیمار تالاسمی کمک کنم؟

ج — در صورتی که از یافتن شخص مذکور که طرف جعاله شماست، مأیوس هستید، مقداری که خود را مدیون ایشان می دانید، از طرف ایشان به فقرا صدقه بدهید. ۷۹/۷/۱۹

## کتاب دوازدهم: شرکت

(س ۵۴۷) حدود بیست سال قبل، شخصی نُهال گردویی خریداری می کند و در مزرعه شخص دیگری، به شرط شراکت می کارد و تازمانی که دو شریک در قید حیات بوده اند، نُهال گردو به ثمر نرسیده بوده و هیچ گونه اختلافی هم وجود نداشته است. بعد از به ثمر رسیدن درخت، همسر شریک صاحب نُهال، مدعی شده است که همسرش به او گفته بوده که شراکت شخص دیگر را در درخت گردو، قبول ندارد چون شاهدانی نیز وجود دارند که این دو نفر با هم درخت گردوی فوق را شریک بوده اند، اکنون هر دو طرف، راهنمایی حضرت عالی در رفع اختلاف را خواستارند.

ج — عقد شرکت با فسخ احد شرکا و میل او به عدم شرکت دیگری، منحل نمی شود و اعلام به عدم میل به شرکت، سبب تغییر شرکت قبلی نیست و هر یک از شرکا، مالک سهم خود، کما فی السابق است. ۸۳/۱۱/۲۵

(س ۵۴۸) چند نفر با همدیگر کار مشترکی را انجام می دهند، به این صورت که فردی ماشین آلات کار را فراهم می کند، شخصی بر کار مدیریت می کند و افرادی نیز به عنوان کارگر کار می کنند و نهایتاً محصول تولید می شود. بفرمایید محصول تولید شده به چه افرادی تعلق دارد؟

ج — تابع قرارداد است، و با فرض عدم قرارداد، محصول تولید شده مثل زراعت، ملک صاحب مواد خام است، و بقیه افراد، اجرت المثل طلبکار هستند، و چه نیکو بلکه لازم است قرارداد به صورت مصالحه انجام گیرد. ۷۸/۱/۳۰

(س ۵۴۹) یک حلقه چاه کشاورزی به مساحت پنجاه هکتار از زمین های آستان قدس را به مدت شش سال اجاره نموده ام و در این چاه، سه نفر شریک هستیم. در اصل، چاه را خودم اجاره کرده و چک های آن را پرداخت نموده ام و آن دو نفر دیگر هم به سهم خود، یکی چک های را بابت کارهای دیگر پرداخت می نماید و دیگری هم مسئولیت اداره چاه و رسیدگی به آن را بر عهده دارد. آیا نحوه شراکت ما شرعاً درست است؛ چون کل سرمایه به وسیله وام های بانکی تأمین می شود و هر سه نفر ما بدون سرمایه هستیم.

ج — این گونه قراردادهای که قرارداد به نحو مشارکت است، مثل بقیه مشارکت ها صحیح و جایز است و وام بودن سرمایه، مضر به صحت نیست؛ چون وام، ملک گیرنده است و مثل بقیه اموالش می باشد که حق هرگونه دخل و تصرفی در آن را دارد. ۷۹/۱/۳۱

(س ۵۵۰) اگر دو نفر یا بیشتر شرکتی را با سهم الشریکه مساوی تشکیل دهند، آیا یکی از شرکا می تواند شرط کند بیش از ربح خودش ربح و سود ببرد یا نه؟ آیا صرفاً به خاطر آن شرط، مستحق سود بیشتر می شود؟

ج — شرکت، صحیح است، به دلیل آنکه هرچند اطلاق شرکت، اقتضا می کند که سود حاصل به نسبت مال، تقسیم گردد، لیکن شرط سود بیشتر بردن یکی از شرکا به هر مقدار، تابع شرط و رضایت شرکا در عقد شرکت است. ۷۹/۳/۹

(س ۵۵۱) دو نفر با هم شریک می شوند و بدون اختلاف، هر دو مشغول داد و ستد می شوند. یکی از شرکا بعد از چند سال، همه سرمایه خود را تا دینار آخر از صندوق شرکت برداشت کرده است و بعد از تاریخ مزبور، بدون داشتن سرمایه، با سرمایه شریک خود به داد و ستد، ادامه داده است و سال ها از این تاریخ می گذرد. لطفاً بفرمایید که آیا ضرراً این شرکت در حال حاضر، به کدام یک از شرکا تعلق می گیرد؟

ج — اگر بعد از برداشتن سرمایه، نظر شریک این بوده که طبق قرار قبلی کار کنند و سود و زیان، مال هر دو باشد، هر دو در سود و زیان شریک اند و مقدار سود بدون سرمایه از طرف شریک صاحب سرمایه، هبه معوضه است در مقابل عمل شریک دیگر؛ و اگر چنین بنا و قصدی نبوده است، عامل، اجرت المثل عمل خود را طلبکار است و سود و زیان، مال صاحب سرمایه است. ۷۸/۱۱/۲۵

(س ۵۵۲) این جانب تولید کننده پوشاک هستم. بنا به پیشنهاد یکی از فامیل، وقتی که برای نیاز مالی خود در خصوص باز پرداخت حساب هایم در بازار، مجبور شدم مقداری سرمایه از او بگیرم و مقرر شد که ماهیانه، سود مقرری را به او بپردازم و نامبرده مسئولیتی در قبال ضرر و زیان من نداشته باشد و در پایان دوره مقرر، اصل سرمایه خود را نیز دریافت نماید. این نحو توافق آیا مصداق شراکت دارد یا ریاست؟

ج — اگر پول گرفته شده به عنوان شرکت در اختیار شما قرار گرفته و شما در ضمن عقد و قرارداد شرکت شرط کرده اید که مقدار معینی سود به شریک داده و در قبال ضرر و زیان هیچ مسئولیتی نداشته باشد، عمل به شرکت و شرط لازم است، و اگر پول را از صاحب پول گرفته اید که با آن پول، کار و فعالیت اقتصادی انجام دهید و سود ببرید و مقداری از آن سود را به صاحب پول بپردازید و بقیه را برای خود بردارید، این قرارداد، هر چند مضاربه نیست؛ اما یک قرارداد عقلایی و صحیح است و مشمول اطلاقات عقد و تجارت است؛ لیکن باید شرایط صحت عقود — که از آن جمله تعیین مدت قرارداد، ولو به نحو هر ماه و تعیین مقدار سود است که بناست به صاحب پول داده شود — مراعات گردد و به هر حال، قرارداد شما که جنبه اقتصادی داشته و شما هم توانسته اید به مدت دو سال انجام دهید، قطعاً مانعی برای شما نداشته، بلکه ظاهراً برای گیرنده هم درست بوده است. ۷۹/۶/۶

(س ۵۵۳) شخصی با سرمایه پانصد هزار تومان با شخص دیگری که پنجاه هزار تومان سرمایه داشته، برای مدت یک سال عقد شرکت می بندند، به گونه ای که نفر اول از هرگونه کاری معاف است و کار، فقط به عهده نفر دوم است و سود حاصل، بین آن دو به طور مساوی تقسیم می شود. حکم شرعی مسئله چیست؟ اگر فرد دوم از طرف سه نفر که پول روی هم گذاشته اند با نفر اول عقد شرکت ببندد، چطور؟

ج — شرکت در هر دو صورت صحیح است، به دلیل آنکه هر چند اطلاق شرکت اقتضا می کند که سود حاصل به نسبت مال تقسیم گردد، لیکن شرط سود بیشتر بردن عامل به هر مقدار، بلا اشکال و صحت آن جای خلاف نیست. خلاف در جایی است که سهم غیر عامل، بیشتر از سهم مالش باشد، هر چند این گونه شرط هم به نظر می رسد که صحیح باشد؛ چون شرط، نه خلاف شرع و نه خلاف مقتضای ذات عقد، بلکه خلاف اطلاق است. ۷۰/۴/۳

(س ۵۵۴) اگر انسان همسر خود را شریک اموالش قرار بدهد، آیا حضور دو شاهد، لازم است یا خیر؟

ج — در شرکت مثل وصیت، شاهد، شرط صحت آن نیست. ۷۳/۱/۳۱

(س ۵۵۵) یک شرکت خودرو سازی مبلغ بیست میلیون ریال بابت ثبت نام خودرو از افراد دریافت می کند و بر طبق قرارداد، ماهیانه به میزان ۲۴ درصد سود می پردازد و موقع تحویل اتومبیل مبلغ سه میلیون ریال از مبلغ کل خودرو را نیز کسر می کند. این مسئله چه حکمی دارد؟

ج — مشارکت است و جایز می باشد. ۷۹/۵/۱۸

(س ۵۵۶) مادر این جانب خانه ای را به مبلغ یکصد و هشتاد و دو هزار تومان خریداری نمود که بنده نیز مبلغ پنجاه هزار تومان از بانک وام گرفتم و برای خرید خانه به ایشان دادم و پس از ازدواج، به مدت دو سال در آنجا زندگی کردم و سپس نقل مکان کردم. آیا از خانه مذکور، سهمی به بنده تعلق می گیرد؟

ج — چنانچه معامله به عنوان شرکت انجام گرفته، شما هم به قدر پولتان سهم هستید؛ ولی اگر مادر، خانه را برای خودش مستقلاً خریداری نموده و شما در پول خانه به او کمک کرده اید، در خانه شریک (سهم) نمی باشید و مبلغ پولی را که داده اید، طلبکار هستید. ۷۴/۸/۳

(س ۵۵۷) آیا لازم است شرکا همدیگر را بشناسند؟

ج — باید شرایط شریک شدن را که مکلف و عاقل بودن و از روی قصد و اختیار، شرکت کردن می باشد دارا باشد، اگر چه ظاهراً او را نشناسد. ۸۱/۲/۱۱

## باب اول: شرکت های تجاری

(س ۵۵۸) با توجه به ماده ۷۷۴ قانون مدنی ایران که مقتضی از فقه امامیه است، مال مرهون باید عین معین باشد و رهن دین و منفعت، باطل است و بعلاوه، وفق ماده ۳۳۸ قانون مذکور، بیع عبارت است از تملیک عین به عوض معلوم. با توجه به مراتب فوق و با عنایت به اینکه عین یا حق عینی بودن سهام با نام و بی نام شرکت ها — که به شکل اوراق سهام صادر می شود — و سهم الشریکه شرکت های که به صورت ورقه سهم صادر نمی شود، محل تردید می باشد، خواهشمند است حکم و وقف، بیع، اجاره و رهن این سه دسته از سهام را بیان فرمایید؟

ج — به خاطر مالیت و ارزش داشتن سهام، بیع و رهن و وقف آنها به خاطر صدق عناوین مانعی ندارد و اعتبار عین در مقابل این گونه امور با فرض صدق عناوین، غیر موجه است؛ بعلاوه اگر این عناوین خاصه هم صدقش مشکوک باشد، صحت آنها به عنوان عقد و شرط، مشمول عموماً و اطلاقات عقود و شروط می باشد. ۷۷/۵/۲۷

(س ۵۵۹) تعدادی از کارکنان شاغل و باز نشسته یک مؤسسه، شرکتی را تأسیس کرده و به ثبت رسانده اند که سهام خریداری شده کارکنان، برابر نیست. چنانچه تعدادی از سهام داران تمایل داشته باشند که موقتاً وجهی در اختیار شرکت بگذارند و شرکت، موافقت نماید که علاوه بر سرمایه خود، از وجوه آنها نیز استفاده کند، آیا شرکت، مجاز خواهد بود بابت سود معاملاتی که از مبالغ پرداختی آنها به دست می آورد به طور مقطوع و تضمین شده، وجهی ماهیانه و یا پایان سال طبق توافقی که به عمل می آورند — با توجه به اینکه سرمایه گذاران رضایت داشته باشند بقیه تفاوت سودی که از سرمایه آنها عاید شرکت می شود بین کل سهام داران که خود آنها نیز جزء سهام داران می باشند تقسیم شود — پرداخت نماید و یا مجاز نخواهد بود؟

ج — وجهی که از طرف تعدادی از سهام داران به شرکت داده می شود، چون موجب شرکت با اموال سهام داران است، تابع رضایت کل صاحبان شرکت است؛ چه رضایت موردی باشد و چه به اعتبار مقررات اساس نامه شرکت، کما اینکه حکم تقسیم سود هم تابع همان رضایت است، مانعی ندارد. ۷۶/۴/۹

(س ۵۶۰) این جانب در سال ۱۳۶۵ به عضویت یک شرکت کشاورزی در آمدم و پس از چند ماه کار و فعالیت به علت پاره ای مشکلات استعفا دادم. طبق مقررات و اساس نامه شرکت، باید ارزش افزوده سهم این جانب، مطابق قیمت روز، کارشناسی و حداکثر یک سال پس از استعفا پرداخت شود. عده دیگری از اعضا، از طریق مراجع قانونی کشور، اخراج شده اند و پس از سال ها دوندگی، دوباره به شرکت برگشته اند و با اعضای فعال شرکت هم حاضر نیستند که کار کنند و همین طور حاضر به دریافت حق و حقوق خویش نیستند و اعلام کرده اند هر کس در شرکت تصرف نماید، غاصب است. در حالی که شرکت در روز خروج بنده، حدود پنجاه میلیون ریال و در حال حاضر هفتصد میلیون ریال ارزش دارد؛ چنانچه مجدداً به عضویت شرکت پذیرفته شوم، با توجه به مخالفت تعدادی از اعضای اخراجی و عدم رضایت آنان فعالیت مجدد بنده، شرعاً چه حکمی دارد؟

ج — چون بازگشت شما بازگشت شریک است و عدم رضایت عده ای از آنها با فرض اینکه اخراجشان حسب مقررات قانونی بوده، موجب حرمت تصرف کار کردن شما در آن ملک مشاع نیست، بعلاوه که عدم رضایت آنها، چون موجب ضرر و زیان شما نسبت به حق الشریکتان است، بی فایده و بی اثر است و مالکیت فرد، نمی تواند سبب ضرر برای دیگری شود. ۷۸/۴/۲

(س ۵۶۱) افرادی از شرکت های متفرقه طبق قرارداد همان شرکت که بر طبق قانون تجارت عمل می کنند، سهام خریداری می کنند، ولی شرکا و اصل عمل شرکت و نوع آن برای آنان نامعلوم است. آیا عرفاً کافی است غرری نباشد، ولو شرکای خود را نشناسند و نوع تجارت را ندانند؟

ج — کفایت می کند و رضایت در شرکت به عمل معلوم، ولو بر طبق قانون تجارت، کفایت می کند. این نوع غررها به شرکت ضرر نمی زند و ضرر زدن آن، مخصوص به بعضی از عقود و معاملات، مانند بیع است. ۷۶/۲/۲۸

(س ۵۶۲) در امور مربوط به شرکت های سهامی عام (با تعداد شرکا و سهام داران زیاد) و غیردولتی، آیا رأی اکثریت و بالای پنجاه درصد همان گونه که در مدیریت و اداره این شرکت ها نافذ است، در امور مرتبط با مالکیت، نظیر هبه، پاداش و دخل و تصرف در اموال نیز نافذ است، یا صرفاً در محدوده و حیطه اموال و حق السهم شرکا و سهام دارانی که نسبت به انجام چنین اموری اعلام رضایت نمایند، عملی است؟ و آیا استفاده از اموال، نظیر خودرو و منازل سازمانی که عملاً متعلق به کلیه سهام داران بوده و در رضایت تمامی اعضا تردید وجود دارد، مجاز است؟

ج — منوط به اجازه و رضایت شرکا و یا مطابق با اساس نامه منطبق با موازین شرع است. ۷۵/۶/۱۵ (س ۵۶۳) شرکت های سهامی تجاری، اوراق بهاداری را به نام اوراق سهام در اختیار سهام داران خود می گذارند و آنان اوراق مزبور را در قالب عقود مختلف به دیگران انتقال می دهند. البته بعضی از این اوراق با نام بوده و فقط متعلق به شخصی دانسته می شود که نام وی در ورقه قید شده و بعضی دیگر بی نام بوده و دارنده آن مالکش شناخته می شود. با توجه به مطلب یاد شده بفرمایید:

۱. آیا ورقه سهم، به خودی خود مالیت دارد؟ و در فرض مالیت، آیا مال منقول تلقی می شود؟

۲. آیا ورقه سهم می تواند سند مالکیت سهام دار و یا به عنوان طلب او محسوب شود؟

۳. با توجه به ماهیت سهم، آیا می توان ورقه سهم را موضوع معاملاتی نظیر بیع، صلح، هبه، وقف و وصیت قرار داد؟

۴. آیا می توان برگه سهام را موضوع عقد رهن قرار داد؟

Translation Management

ج ۱ — مالیت آن همانند مالیت اسناد مالکیت و حواله جات است.

ج ۲ — ورقه سهم که معتبر شناخته شده، حیثت و دلیل عقلایی و مضای شرعی می باشد و جمله لایعبره بالقرطاس، مربوط به مورد شك و عدم اعتبار است.

ج ۳ و ۴ — از پاسخ «یک» معلوم می شود، یعنی هر حکمی که بر سند رسمی مالکیت بار می شود و معلوم است که سند رسمی، خود به خود مورد معامله نیست، بلکه مدرک معامله است. ۸۲/۱/۱۶

## کتاب سیزدهم: ودیعه — عاریه

(س ۵۶۴) شخصی به مغازه پدرم مراجعه نموده و گردنبد طلائی را نزد ایشان به امانت گذاشته و در قبال آن، مبلغ پنج هزار تومان گرفته است، تا هر زمان که برگشت، پول را بپردازد و گردنبد را پس بگیرد. بعد از حدود دو سال که ایشان مراجعه می کند پدرم به وی می گوید که گردنبد را به کسی داده ام. می خواهم بدانم که آیا آن گردنبد، برای بنده حلال است یا حرام؟ اکنون که آن شخص در دسترس نیست، نگهداری آن گردنبد برای ما چه حکمی دارد؟

ج — اگر بعد از رجوع، آن شخص — که پدر گفته به کسی داده ام — راضی شده و صرف نظر نموده، همان رضایت که به اختیار بوده، موجب حلیت است چون در حقیقت معامله ای روی گردنبنده انجام گرفته، والا باید اگر می توانید، صاحبش را پیدا کنید و رضایتش را جلب نمایید، وگرنه پولش را به قیمت روز برایش صدقه بدهید. ۸۲/۱۱/۲

(س ۵۶۵) شخصی با اصرار زیاد اتومبیل بنده را به امانت تحویل گرفته و سپس تصادف کرده و از شرکت بیمه مبلغ یک میلیون و سیصد هزار ریال خسارت گرفته و به دروغ وانمود کرده که فقط مبلغ سیصد هزار ریال از بیمه دریافت کرده است و در حالی که ماشین را به صورت ناقص تعمیر کرده است به من تحویل داده. اما بعداً متوجه شدم که مبلغ واقعی، یک میلیون و سیصد هزار ریال بوده است. حال ایشان مدعی است که آن مبلغ، روزی ایشان بوده و حلال است. این کار چه حکمی دارد؟

ج — در صورتی که امین در نگهداری از مال، افراط و تفریط ننموده، ضامن نیست، و چنانچه مقصر بوده خسارات وارد شده را باید بپردازد و پول بیمه مربوط به ماشین و صاحب ماشین است؛ کما اینکه اگر کسی وقتی را با اجازه صاحب کار برای تعمیر مصرف نموده و قصد کار بی مزد نداشته باشد، مستحق اجرت المثل است. ۷۸/۱۰/۱۲

(س ۵۶۶) مال و یا وجه نقدی برای انجام امری در اختیار امینی قرار داده شده است. در فرض اینکه امین در مال و یا وجه مزبور و بدون اذن مودع تصرف کند و آن را به عنوان بدهی و دین خویش به طلبکار خود بپردازد، آیا گیرنده (طلبکار) می تواند به عنوان مال و طلب خویش در مال و وجه نقد مزبور تصرف و تملک نماید؟

ج — هر مالی که بدهکار بدون اذن مالک در اختیار طلبکار گذارد، ادای دین محسوب نشده و برای طلبکاری که عالم به قضیه است، تصرف حرام و غیر جایز است؛ چون تصرف در مال غیر بدون اذن مالک است. ۷۶/۲/۱۴

(س ۵۶۷) شخصی مبلغ ده میلیون تومان نزد شخص دیگری به عنوان ودیعه قرار داده و به مسافرت رفته و مستودع در مال مورد ودیعه تصرف نموده و آن را به مصرف رسانیده است و پس از بازگشت از مسافرت، چنانچه تحویل وی داده و یا در صورت ورشکستگی و با استتکاف از عودت و یا مفقودالایر بودن مودع لطفاً بفرماید:

۱. تصرف مستودع در مال مورد ودیعه، چه حکمی دارد؟

۲. آیا مستودع می تواند مال مورد ودیعه را در اختیار وراثت و یا غرماء (در صورت ورشکستگی وی) قرار دهد؟

۳. در صورت استتکاف مستودع، با مال مورد ودیعه چه باید کرد؟

۴. در صورت مفقودالایر و یا مجهول المکان بودن مودع و اختلاف وراثت در مال مورد ودیعه، تکلیف چیست؟

ج ۱ — تصرف در امانت بدون اذن مالک، جایز نیست و موجب ضمان است.

ج ۲ — باید در اختیار مالک یا وکیل وی قرار دهد و بدون اذن وی نمی تواند در اختیار غرماء یا کس دیگر قرار دهد.

ج ۳ — سؤال ابهام دارد، اگر مراد از سؤال این است که شخصی که مال نزد او به امانت گذاشته شده، او از برگرداندن مال به صاحبش استتکاف دارد، این عمل، حرام و ضامن مال ودیعه است، چون حق تصرف در مال امانت را بدون اذن مالک نداشته، و اگر مراد این است که امانت گیرنده بعد از قبول امانت می خواهد ودیعه را به هم بزند، باید مال را به مالک و یا وکیل وی برگرداند.

ج ۴ — تا مرگ او ثابت نشود، نمی تواند آن را به ورثه تحویل دهد، بلکه باید تحویل حاکم داده شود تا حاکم برای او نگهداری نماید.

۸۰/۹/۱۰

(س ۵۶۸) اگر ولی یا قیم محجور، مال متعلق به او را نزد کسی امانت گذارد و پس از مدتی، آن ولی یا قیم که اینک مقروض شده اند، از امین تقاضای مال محجور را بنمایند تا با آن، قرض خود را ادا کنند و یا حتی مراجعه آنان به قصد خیانت در امانت باشد و این امر از نظر امین احراز گردد، آیا امین می تواند از استرداد مال محجور به نماینده شرعی او خودداری کند و یا آن را به حاکم شرع تحویل دهد؟

ج — نمی تواند به آنان تحویل دهد، چون قیم و یا ولی با قصد خیانت محرز و یا تصرف بدون مصلحت، مانند ادای قرض های خود، از ولایت و قیمومت مطلقه خارج می شود؛ و باید مورد امانت را در اختیار مجتهد جامع الشرائط قرار دهد تا تعیین تکلیف نماید. ۴/۱۶/

۷۳

(س ۵۶۹) شخصی مقدار قابل ملاحظه ای جواهرات را نزد دفترخانه ای به عنوان ودیعه قرار داده و اکنون مدت پنج ماه است که در بیمارستان و به علت یک بیماری صعب العلاج در کمای کامل و مرگ مغزی بسر می برد و فرزندان مودع با مراجعه به مستودع، تقاضای ردّ ودیعه را بابت پرداخت بخشی از هزینه معالجات و نگهداری وی در C.C.U دارند، با این توضیح بفرمایید:

۱. آیا مستودع حق امتناع از دادن مال الودیعه به فرزندان مودع را دارد؟

۲. وظیفه مستودع و فرزندان مودع، درخصوص نحوه استفاده از مال الودیعه را بیان فرمایید؟

ج ۱ — به طور کلی، صرف اموال افراد در هزینه های پزشکی آنها، با فرض عدم درک و شعور و در حال کما بودنشان، اگر رضایت واقعی آنها برای مصرف کردن و هزینه نمودن احراز شود — که غالباً بلکه دائماً چنین است — هزینه نمودن مانعی ندارد؛ چون همان مقدار از رضایت واقعی همانند رضایت بالفحوی، برای جواز هزینه نمودن و عدم ضمان، کافی است، بنابراین، دادن مقدار مورد رضایت واقعی به فرزندان مودع برای هزینه بیمارستان او مانعی ندارد و جایز است؛ لیکن به حکم عقل و ارشاد شرع باید مدارک پرداخت پول را محکم نماید که — خدای ناخواسته — بعداً گرفتار انکار ورثه نشود.

ج ۲ — حکم بقیه امانت ها را دارد که باید امانت دار، آنها را تا ردّ به صاحبش حفظ نماید. ۸۰/۹/۱۰

(س ۵۷۰) شخصی طلایی به ارزش بیست هزار تومان را به زن خود می بخشد. همسر او بعد از دو ماه تصرف، طلا را به عنوان امانت نزد مادرش می گذارد که عنداللزوم آن را دریافت نماید. بعد از دو ماه صاحب طلا (زن) می میرد و مادرش آن طلا را به فرزند ذکورش می دهد و او هم جهت حلّ مشکلات زندگی خود می فروشد و خرج می کند. حال آن فرزند بعد از گذشت پانزده سال می خواهد قیمت آن طلا را به صاحبانش پرداخت نماید، آیا قیمت روز تصرف را باید پردازد یا قیمت روز ادا را؟

ج — قیمت فعلی (روز بازگرداندن) را باید پردازد. ۷۵/۷/۱۹

(س ۵۷۱) آیا امین می تواند شرط نماید که هرگاه مال مورد امانت با تعدی و تفریط او تلف شود، مسئولیتی نداشته باشد؟

ج — ظاهراً چنین شرطی منعی ندارد. ۷۵/۶/۱۷

(س ۵۷۲) این جانب وسیله نقلیه شخصی را به عاریه گرفتم و چند ماه بعد وی فوت کرد. بعد از مدتی فهمیدم استفاده از این وسیله اشکال شرعی دارد. در صورتی که بخواهم آن را به وارثان متوفای تحویل بدهم، آنان ناراحت می شوند و احتمالاً قبول نکنند. وظیفه و تکلیف بنده چیست؟

ج — آنچه عاریه گرفته اید به ملک مالک و ورثه او باقی است، و به هر نحو ممکن باید به آنها مسترد دارید، ولو مخفیانه در خانه آنها قرار

دهید و بعد به طور ناشناس به آنها بگویید ملک شماست. ۷۸/۱/۲۶

## کتاب چهاردهم: قرض و دین

### باب اول: شرایط و احکام قرض

(س ۵۷۳) با توجه به اینکه بسیاری از بدهکاران در موعد مقرر، دین خود را مسترد نمی نمایند و از این طریق موجبات خسارت به طلبکاران را فراهم می آورند، و با عنایت به رشد تورّم و کاهش روز افزون ارزش پول، نظر خویش را نسبت به دریافت خسارت تأخیر بیان فرمایید.

ج — ضامن بودن بدهکار، قدرت خرید دین را از روز مطالعه و تأخیر، بعید به نظر نمی رسد، کما اینکه می توان برای جلوگیری از ماطله و تأخیر در ادا، در ضمن عقد شرط نمود که هرگاه بدهکار در زمان ادا تأخیر در پرداخت نمود، برای هر روز مثلاً فلان مقدار به عنوان خسارت در تأخیر پردازد. ۷۷/۲/۱۰

(س ۵۷۴) این جانب به شخصی مبلغی بدهکار بوده ام. طلبکار، چندی قبل فوت کرده است. نامبرده تعدادی طلبکار دارد که بنده از بدهی خودم به ایشان (با توجه به اینکه ورثه، حاضر به پرداخت بدهی نیستند) مقداری از بدهکاری متوفای را پرداخت نمودم. آیا با پرداخت وجه به طلبکاران مرحوم، شرعاً برئ الذمه می شوم؟

ج — اگر ورثه آن مرحوم، این ادای دین را قبول کنند و یا آنکه بر فرض امتناع ورثه از قبول، طلبکارها بتوانند طلب خود را در محکمه صالحه شرعیّه اثبات نمایند و در عین حال، ورثه از ادای طلب آنها بدون عذر شرعی (مانند افلاس متوفای و کثرت طلبکاران و نرسیدن مال به همه طلب ها) امتناع نمایند، حاکم شرع و محکمه صالحه شرعیّه از باب ولایت بر ممتنع و اجرای عدالت و رسیدن افراد به حقّ خودشان، می تواند پرداخت بدهی های آن مرحوم توسط یکی از بدهکاران به او را قبول نماید و حکم به برائت ذمه بدهد. ۷۷/۱/۸

(س ۵۷۵) از دوستم مبلغ سه هزار تومان به عنوان قرض گرفتم و بعد دو هزار تومان آن را پرداختم، يك هزار تومان باقی ماند و حدود يك سال پیش او فوت کرد. تکلیف بنده چیست؟

ج — باید به ورثه او پرداخت شود. ۷۶/۸/۸

(س ۵۷۶) اگر قرضی داشته باشیم و یادمان نباشد که به چه کسانی مقروض هستیم و مبلغش چقدر است، حکمش چیست؟

ج — حداقلی که یقین دارید، برای صاحبانش صدقه بدهید. ۷۷/۱/۱۰

(س ۵۷۷) آیا دیون مدّت دار شخص، بعد از فوت او نقد می شود؟

ج — آری، نقد می شود و به مال میّت تعلق می گیرد؛ و اینکه بدهکار، جنس را به مدّت زیادتر، گران تر خریده و یا مهلت در قرض، معلوم و شرط شده و امثال این گونه اعتبارات رافع نقد شدن نیست، برای آنکه اگر نقد نشود، ورثه حقّ تصرّف ندارند و اگر به آنها حقّ تصرّف داده نشود، ممکن است به خاطر تصرّف ورثه، طلبکار به حقّ خود نرسد. آری، اگر وارث مالی است و دارای اعتبار به نحوی که عقلاً اعتبار و ذمه او را اگر بهتر از ذمه و اعتبار میّت ندانند، کم تر نمی دانند و مساوی می بینند و یا آنکه در مقابل دین چیزی به گروگان گذاشته شود تا ضرری به طلبکار نخورد، در امثال این موارد دینی که تأجیل در آن لازم است، طلبکار قبل از اجل، حقّ مطالبه ندارد، دین نقد و حال نمی شود، جمعاً بین الحقیقین و لحکم العقلاء بذلك، و اطلاق ادله حال شدن، ناظر به ضرر نرسیدن به طلبکار و ورثه است. ۷۸/۵/۱۰

(س ۵۷۸) شخصی از فرد دیگری پولی به عنوان قرض گرفته، ولی آن را نمی پردازد و به عنوان مثال با آن فرش می خرد. این کار چه حکمی دارد؟

ج — طلبکار، حقّ مطالبه پول و طلب خود را دارد، و بدهکار با مسامحه و تعلّش معصیت می نماید. ۷۷/۱۰/۱۴

(س ۵۷۹) آیا کسی که مبلغی را از کسی قرض می کند و بنایش بر اداسست و همیشه در حقوق الناس دقت دارد ولی بعضی اوقات یادش می رود،

آیا مدیون است یا خیر؟

ج — حق و طلب ثابت شرعی به وسیله فراموشی از بین نمی رود و هر وقت یادش بیاید، باید دین مردم را بپردازد؛ چون تأخیر در ادای

دین با توان بر ادا، حرام و معصیت است. ۷۹/۷/۱۴

(س ۵۸۰) شخصی مبلغی پول به دیگری بدهکار بوده و آن پول را به من داده تا به طلبکار برسانم. من نیز به برادرم دادم تا آن را به دستش برساند. پس از گذشت مدتی طلبکار از بدهکار، طلب خود را خواست و او هم به من رجوع کرد و من هم مطلب را به برادر خود گفتم، ایشان گفت مطمئن نیستم و شک دارم که آن پول را به طلبکار رسانده ام یا نه. اکنون آیا من که واسطه بوده ام، مسئولم؟

ج — همه کسانی که پول در اختیارشان قرار گرفته، ضامن آن هستند و طلبکار هم تا طلبش را وصول نکرده، حقّ مطالبه از بدهکار را

دارد. ۷۹/۳/۷

(س ۵۸۱) چنانچه شخصی از کسی مقداری طلب داشته باشد و به هیچ وجه نتواند طلب خود را بگیرد، آیا می تواند از امانتی که از آن شخص

دارد، به مقدار طلب بردارد یا خیر؟ با اجازه صاحب امانت چگونه؟

ج — هر چند بعضی از فقها تقاض نمودن و برداشتن از امانت را به عوض بدهکاری طرف، جایز دانسته اند؛ اما به نظر حقیر، مشکل

است؛ لیکن تقاض نمودن و برداشتن از اموال بدهکار به انحاء دیگر جایز است، کما اینکه به اجازه امانتگذار هم برداشتن، جایز است.

۷۸/۱۰/۱

(س ۵۸۲) این جانب هفت سال قبل، مبلغی پول از پدرم دریافت نمودم در مشاغل مختلف فعالیت می کردم و در کارها و معاملات و داد و ستدها،

مسئولیت شرعی و قانونی به عهده بنده بود و پدرم هیچ نقش و حضوری نداشت، و چون فردی متمکن بود می گفت من احتیاجی به درآمد و پول تو

ندارم. با این توضیح بفرمایید: اگر الآن پدرم بخواهد پولش را پس بگیرد، وظیفه شرعی بنده چیست؟ همچنین درآمدی که به علت کاردانی و یا بی انصافی

در انجام معاملات کسب کرده ام، به چه کسی تعلق دارد؟

ج — عمل هر کس و هر مسلمانی محترم است و سود آن عمل، چه مربوط به سرمایه و چه مربوط به زندگی و چه مربوط به دانش و فکر

(که در حقیقت همه آنها به مقدرات الهی برمی گردد)، از آن صاحب و عامل می باشد؛ و مبلغی را که پدر کمک نموده — چه به عنوان

هبه باشد و چه به عنوان قرض — اگر معامله های با آن مبلغ، سودی داشته، سود حاصل از آن فرزند است، و اگر به عنوان شرکت و یا

مضاربه داده است؛ لیکن سهم سود در آن معلوم نشده، از سود حاصل به مقداری که متعارفاً حقّ عامل، یعنی فرزند در مورد سؤال،

می باشد از آن فرزند است و بقیه از آن پدر، و ظاهراً این يك فرض است و بسیار بعید و دور نسبت به مفروض سؤال، بلکه ظاهر،

کمک نمودن پدر در بخشش و هبه است و یا غایه الامر در قرض. ۷۶/۵/۲۱

(س ۵۸۳) ۱. اسکناس، مثلی است یا قیمی؟

۲. اگر مثلی باشد، آیا کاهش قیمت مثل، به ذمه بدهکار است؟

۳. در مورد افزایش قیمت مثل، مطلب چگونه است؟

ج ۱ — مثلی است، چون امثالش فراوان و زیاد است.



ج ۲ — در ضمان های قراردادی، یعنی ضمان به مسمی، بدهکار اگر در زمان مقرر در قرارداد بدهی خود را بپردازد، ضامن نقصان ارزش نیست، چون عقد و قرارداد بر خود مثل و مسمی تعلق گرفته است. آری، در صورت تأخیر بدون عذر بدهکار و یا مواردی که ضمان مثل، به وسیله تلف یا اتلاف بوجود می آید، ضامن نقصان ارزش مثل است.

ج ۳ — افزایش قیمت مثل، مضرّ به افریبت در ضمان های غیر عقدی نیست، چه رسد به ضمان های عقدی که عمل به مقتضای عقد می باشد. ۸۳/۶/۱۰

(س ۵۸۴) شخصی از ۶۵ سال پیش، مقداری بدهی بر ذمه دارد، اکنون می خواهد دین خود را ادا کند، چقدر باید بدهد؟ مثلاً جنسی را به یک ریال خریده و پولش را به هر دلیل نداده است. در حال حاضر چقدر باید بپردازد، تا ذمه اش بری شود؟

ج — باید به مقدار قدرت خرید بدهی در روز ادا را بپردازد. مثلاً یکصد تومان در سال گذشته بدهکار بوده و تا امسال نپرداخته است، باید دید با همان یکصد تومان، امسال چه مقدار جنس می توان خرید، الآن همان مقدار باید پول بدهد. خلاصه مدیون، تورّم در زمان مسامحه و تعلّل و زمان ادا نکردن حقّ دیگران را ضامن است. ۷۸/۱۲/۲

(س ۵۸۵) شخص مدیون (بدهکار) با داشتن تمکّن مالی و در صورتی که معسر نیست، از پرداخت دین (بدهی) خود امتناع می کند. آیا داین (طلبکار) از نظر شرعی حق دارد با توسل به راه های قانونی تا روز ادا (زمانی که بدهی پرداخت شود) تقاضا کند مدیون (بدهکار) را محبوس و زندانی کنند؟

ج — با فرض توانایی پرداخت و ممانعت در پرداخت بدهی، طلبکار می تواند با تمسک به راه های قانونی — هر چند به زندان نمودن بدهکار برسد — طلب خود را وصول نماید و «لِيُالْوَاجِدِ يَجِلْ عَقُوبَتُهُ». ۸۱/۶/۱۷

(س ۵۸۶) ربا دهنده و همچنین ربا گیرنده مقصّرند و ضامن. چندی است که در اثر بدحسابی شریک ملک، به این کار زشت و ناپسند دست زده ام. چون بدهکار بوده ام و از طرفی شریک ملک، بدهی خود را به من نپرداخته، برای حفظ آبرو ناچار به دریافت پول ربوی شده ام. تکلیف بنده چیست؟ و آیا جبران خسارت سنگین ناشی از دادن سود ظرف مدتی که شریک ملک، طلب مرا نپرداخته، بر ذمه او نیست؟

ج — هر ضرری که به خاطر ممانعت و تأخیر بدهکار در ادا بدهی با قدرت بر ادا به طلبکار برسد، بدهکار، به خاطر سببیت و دخالتش و ضرر زدنش ضامن آنهاست. ۷۸/۸/۱۱

## باب دوم: مستثنیات دین

(س ۵۸۷) در بعضی از محکومیت های مالی، مثل مطالبه طلب، در مرحله اجرای حکم صادره محکوم له، ساختمان مسکونی محکوم علیه را جهت استیفای محکوم به معرفی و تقاضای توقیف و فروش آن را می نماید، با اینکه منزل مسکونی در فقه، جزو مستثنیات دین شناخته شده است؛ لیکن در مقررات جاریه جزو مستثنیات نیست. در چنین مواردی توقیف و فروش آن از نظر حضرت عالی چه حکمی دارد؟ و اگر جزو مستثنیات است، راه احراز اینکه ساختمان مسکونی در شأن و منزلت محکوم علیه هست یا نه فرض اینکه ساختمان، جزو مستثنیات دین باشد، به محض تقاضای محکوم له، باید اقدام به توقیف ساختمان معرفی شده نمود تا در صورت اعتراض محکوم علیه به توقیف ساختمان، مراتب بررسی شود و سپس حکم رفع توقیف، صادر گردد یا اینکه اصل توقیف از نظر شرعی اشکال دارد و نیاز به اعتراض محکوم علیه نیست؟

ج — چون قدر متیقّن از ادله و فتاوا، خانه، مورد ضرورت و نیاز زندگی است نه شئون و شخصیت، لذا با شكّ در زیاده بودن و درخواست توقیف از طرف طلبکار برای معلوم شدن قضیه، مانعی ندارد. ۸۴/۱/۲۰

(س ۵۸۸) آیا ودیعه اجاره و رهن مسکن در صورتی که مستأجر مدیون، مسکن دیگری نداشته باشد و تنها قدرت تهیه مسکن وی از طریق تودیع مبلغ مذکور است، جزء مستثنیات دین محسوب می شود یا خیر؟

ج — آری، به حکم عموم علّت و حکم عادت و عدل در مطالبه دین، جزء مستثنیات محسوب می شود. ۷۷/۴/۵

(س ۵۸۹) شخصی بنا بر حکم قاضی، ضامن شناخته شده است و دارای ضامن فقط یک دستگاه خودرو عمومی (تاکسی) است و مالی به جز این خودرو ندارد و مستأجر نیز هست و تاکسی هم وسیله عمومی و تأمین امرار معاش ضامن و خانواده اوست. آیا وسیله نقلیه از مستثنیات دین است یا خیر؟

ج — آنچه استثنا شده، خانه مسکونی و مرکب سواری شخص است؛ آن هم در دین و بدهکاری است، نه ضمانت های امروزی که تعهد بر ادای دین دیگران است. بعلاوه که مفروض در سؤال، یعنی ماشین تاکسی که با آن، زندگی اداره می شود، جزو مستثنیات نبوده

و باید توجه داشت مشکل پیش آمده مربوط به قانون شرع نیست، بلکه مربوط به مضمون له و خود انسان است که به عنوان کار خیر، دست به چنین ضمانت ها می زند، اما طرف طلبکار هم باید لحاظ شود که حق او هم از بین نرود. ۸۳/۵/۱

(س ۵۹۰) خودروی این جانب با خودروی دیگری تصادف نموده و طرف مقابل، متأسفانه فوت نمود. دیه او را بیمه پرداخت کرده، ولی خسارت ماشین او را از بنده می خواهند. از آن جا که بنده يك کارمند بازنشسته و دارای هشت سر عائله هستم و به جز يك منزل مسکونی کوچک، فعلاً چیز دیگری ندارم، با توجه به اینکه قبول خسارت نموده ام، آیا برای پرداخت دین باید خانه را بفروشم یا جزو مستثنیات دین است؟

ج — منزل مسکونی به قدر احتیاج و نیاز، جزو مستثنیات دین است که دیگری نمی تواند به فروش آن برای ادای دین، الزام نماید و نه بر خود شخص واجب است که آن را بفروشد و دینش را ادا نماید؛ و ضمان خسارت ها که ناشی از عمد نباشد، جزو دیون است و حکم استننا هم در آن جریان دارد. آری، نسبت به خسارت های عمدیه، مسئله، مورد تأمل است. ۷۸/۴/۶

(س ۵۹۱) چنانچه دارایی مدیون فقط ساختمان مسکونی باشد که از تناسب وی خارج باشد، آیا فروش ساختمان غیر متناسب مدیون، جایز است؟ و آیا مرجع قضایی باید مبادرت به خرید مسکن مناسب برای مدیون بکند یا پس از فروش، فقط معادل وجه مسکن مناسب را به مدیون عودت می دهد؟

ج — مازاد بر قیمت منزل مسکونی مناسب، از بابت ردّ دین، حقّ طلبکار است که حاکم به او می پردازد. ۷۷/۷/۴

## باب سوم: احکام ربا در قرض

(س ۵۹۲) در بعضی از کشورهای اسلامی قرض را به دو نوع تقسیم کرده اند: استهلاکی و استنتاجی، یا به تعبیر دیگر، مصرفی و تولیدی. به این معنا که شخص برای گذران زندگی و تهیه نان شب خود و یا ورشکستگی و بیچارگی قرض نمی کند؛ بلکه برای اینکه آن را استنتاج کند و با آن، کسب کند و یا خانه بسازد و امثال آنها (که برای استنتاج است)، یا برای اینکه سرمایه خود را زیادتر نماید، قرض می کند. آیا می توان گفت که ادله شرعی در باب ربا، تماماً متوجه قرض های استهلاکی (مصرفی) است و قرض های استنتاجی را دربر نمی گیرد؟ نظر حضرت عالی در این مورد چیست؟

ج — عدم حرمت قرض ربوی استنتاجی (که نه تنها باعث جلوگیری از معروف و تجارت و کسب و کار نمی شود، بلکه وسیله ای برای رونق بازار و اقتصاد سالم است)، خالی از قوت نیست، هر چند احتیاط در به کار بردن حیل در این قسم ربا و زیاده مطلوب است و ادله حرمت ربا، شامل این گونه زیاده های استنتاجی، همانند انواع دیگر از زیاده نیست و ربا لغةً و عرفاً و روایةً به معنای مطلق زیاده است که قطعاً آن معنا مقصود و مراد از ادله حرمت نیست، بلکه مراد، زیاده خاصی است که آن هم با کمک قرآن و شواهد و علل و حکم تحریم ربا — که در روایات و آیات آمده و به آن اشاره شده — مختصّ به همان ربای استهلاکی است که گاهی سبب می شده که بدهکاران، مجبور شوند برای ادای بدهی خود، نعوذبالله، مادران و خواهران و دختران خود را به اعمال ناروا برای تأمین بدهی وادار نمایند که حدیث معروف صحیح «درهم ربا اعظم عند الله من سبعین زنية کلها بذات محرم»،<sup>۲۵</sup> ظاهراً به همین مناسبت تاریخی است. خلاصه آنکه زیاده در قرض با شرط که حرام و رباست، آن ربای حرام است که مانع فعالیت اقتصادی گردد که در روایات، حرمت ربا به آن تعلیل شده، «والعلة تخصّص كما انها تعمّم»، و قرض به شرط زیاده که از جهت اقتصادی برای وام گیرنده، چرخاننده کار و فعالیت اقتصادی او و اقتصاد جامعه است، خارج از آن علت است، بر خلاف قرض ربوی برای نیاز و رفع احتیاج زندگی که راه جمع ثروت است برای رباخوار و بیچاره تر شدن ربا دهنده که انفاق و صدقه باید به ربا دهنده داده شود تا گرفتار ربا نشود که این ربا و قرض به شرط زیاده، حرام و در حکم جنگ با خدا و رسول اوست.

(س ۵۹۳) ۱. شخصی منزلی را با پول ربا درست می کند. حکم نماز خواندن در آن چیست؟ اگر کسی به آن منزل وارد شود یا ربا بودن پول را نداند، چه حکمی دارد؟

۲. همچنین اگر کسی چنین منزلی را بخرد، در صورت عالم بودن، نماز خواندن در آن چه حکمی دارد؟ و در صورت جاهل بودن چگونه؟

ج ۱ — انسان پولی را که ربوی است، مالک نمی شود و توسط آن نمی توان چیزی خرید و نماز در منزلی که از پول ربا تهیه شده، باطل است، و هرگونه تصرفی در آن، تصرف در مال غیر است.

ج ۲ — در صورت علم، حکمش از مسئله قبل روشن می شود و در صورت جهل به غصبت، عبادات محکوم به صحت است. ۵/۸

(س ۵۹۴) شخصی تعدادی از افراد فقیر را تحت پوشش خود دارد و روش کار او به این شکل است که از تعدادی افراد خیر، مقداری پول گرفته است و این پول ها را به افراد مختلفی به عنوان وام پرداخت می کند و از آنها می خواهد که ماهیانه، مبلغی به عنوان کمک به فقرا به او پرداخت نمایند. البته مبلغ را هم اصلاً معین نمی کند تا هر کس در حدّ وسع و تمایل خود به فقرا کمک کند و در آخر هم بعد از چند ماه، کلّ پول پرداختی را از طرف باز پس می گیرد. این جانب هم مقداری پول از ایشان به عنوان وام دریافت کردم. دفعه اول که مبلغ ماهیانه را به او دادم، با رفتارش به اشاره به من فهماند که پول کم است و فردی با شرایط من باید بیشتر کمک کند. با توجه این مطلب، خواهشمند است بفرمایید:

۱. هنگامی که مبلغ پرداختی ماهیانه مشخص نشده بوده، آیا این وام، حالت ربا پیدا می کند؟

۲. وقتی مبلغ پرداختی ماهیانه تا حدّی مشخص شده است، این وام چه حکمی دارد؟

ج ۱ — در هر قرض استهلاکی که قرارداد زیاده در آن نباشد، به نحوی که اگر طرف، زیاده را نپردازد، گفته نشود چرا به قول و قرار عمل نمی کنی و حتی اگر خواست، نتواند به محکمه مراجعه نماید و زیاده را بگیرد، پرداخت زیاده جایز است و ربا نیست، هر چند انگیزه قرض دهنده گرفتن زیاده باشد؛ و در مفروض سؤال که ظاهراً اگر قرض گیرنده، کمکی نکند؛ قرض دهنده، اصل پول را از او می گیرد و حقّ گرفتن زیاده را ندارد، هر چند قرض دهنده برای مرتبه بعد نمی دهد، نمی توان گفت حرام و غیر جایز است. گرچه گرفتن چنین زیاده ای خلاف انصاف است و اینگونه پولها برکت ندارد.

ج ۲ — اگر در ماه بعد بالفرض شما خواستید اصل مبلغ را بپردازید نه زیاده را، طرف مجبور است قبول کند و گفته می شود بد کردی کمک نمودی، نه اینکه چرا به قرارداد ولو نامشخص عمل نمودی. ظاهراً نیز نمی توان گفت حرام است ولی به هر حال تا می شود از این گونه اعمال باید دوری جست و راه های سالم تر را پیدا کرد. ۸۵/۱۱/۲۸

(س ۵۹۵) آیا می توان نرخ تورّم را به میزان قرض داده شده اضافه نمود و هنگام باز پس گرفتن اصل وام، نرخ تورّم را نیز دریافت نمود؟

ج — حکم به صحّت و ربوی بودن قرض با این گونه شرط ها، مشکل بلکه ظاهراً حرام است و آن زیاده، ملک گیرنده نمی شود، چون نرخ تورّم هنوز در بین مردم عنوان زیاده دارد. ۷۹/۱۱/۱۷

(س ۵۹۶) آیا صرفاً انجام دادن محاسبات ذهنی و یا مکتوب در مورد پول که حالت ربوی داشته باشد و مثلاً اینکه شخصی با خود بگوید: اگر این

پول را با احتساب فلان مقدار بهره قرض بدهم، در انتهای سال، فلان قدر باید پس بگیرم، اشکال دارد؟

ج — قرض بداعی زیاده جایز است و آنچه حرام است و ریاست، قرض با شرط و قرار زیاده در قرض های استهلاکی است. ۲۵/

۷۷/۱۰

(س ۵۹۷) آیا گرفتن پول ربا در حال اضطرار جایز است؟ همچنین رفت و آمد با شخصی که پول ربا می دهد، چطور؟

ج — اضطرار برای گیرنده، مجوز است؛ و اما رفت و آمد با کسی که ربا می گیرد، ترکش مطلوب بلکه به خاطر نمی از منکر با شرایطش، واجب است. ۷۶/۱۲/۱۵

(س ۵۹۸) آیا اگر در فرم وام نوشته شده باشد که مبلغ مازاد بر اصل وام، به صورت هبه از طرف وام گیرنده به صندوق قرض الحسنه واگذار

می گردد؟ آیا می توان از شبهه ربا خارج شد؟

ج — خارج نمی شود و ظاهراً ریاست. ۷۶/۴/۱۱

(س ۵۹۹) آیا ربا گرفتن مسلمان از ارامنه حرام است یا خیر؟

ج — به نظر اخیر این جانب، در رباهای حرام؛ یعنی رباهای استهلاکی که برای رفع بیچارگی و بدبختی گرفته می شود، فرقی بین مسلمان و غیر مسلمان از کسانی که اموالشان محترم است و نباید بیچاره و فقیرتر گردند، و با ربای استهلاکی حرام، جلوی معروف و تجارت بسته می شود، ندارد؛ و مقتضای اطلاق ادله حرمت ربا هم عدم فرق بین مسلمان و غیر مسلمان است «درهم ربا اعظم عند الله من سبعین زنیة کلهما بذات محرم فی بیت الله الحرام»<sup>۲۶</sup> و روایات وارده در استثنا — که فقیه یزدی (قدس سره) هم آنها را در ملحقات عروة در بحث ربا متعرض شده و نقل نموده<sup>۲۷</sup>، قطع نظر از آنچه که در ضعف اسناد آنها گفته شده، چون لسان ادله حرمت ربا من الكتاب والسنة مثل «فاذنوا بحرب من الله ورسوله» و یا همان روایت اشاره شده و امثال آنها که دارای تشدید و غلظت در حکم و حرمت است، آبی از تخصیص و تقیید می باشد، مخالف با کتاب و سنت محسوب می شود، چون تعارض بالعموم والخصوص بین آنها با ابای لسان

۲۶. وسائل الشیعة ۱۸: ۱۲۱، أبواب ربا، باب ۱، حدیث ۱۲.

۲۷. ملحقات عروة: ۴۵، مسئله ۵۰.

عمومات و اطلاعات از تقييد و تخصيص، بر می گردد به مخالفت حکمی بالتباین و خبر مخالف بالتباین با کتاب وسنت، حجت نیست؛ و ناگفته نماند که بنا بر این وجه حرمت ربا، چه به طور مطلق و چه به طور مختص به استهلاکی، قابل تخصيص و تقييد نیست، و روایات نقل شده را هم می توان بر بعضی از محامل حمل نمود تا طرح نشده باشد. ۸۴/۲/۲۰

(س ۶۰۰) آیا می توان پول آب، برق، اجاره و مواردی از این قبیل را مستقیماً عهده دار شد و با درصدی معین در اقساط معین از مشتری باز پس گرفت؟

ج — ظاهراً قرض به شرط زیاده است و قرض به شرط زیاده، اگر استهلاکی باشد، یعنی قرض گیرنده برای مخارج و معیشت زندگی و نان شیش قرض می کند، که مورد معمولاً از این قبیل است، مشمول ادله حرمت ریاست. ۷۸/۱۱/۲۶

(س ۶۰۱) چنانچه شخصی به دلیل بدهی و دیونی که دارد، منزل خود را در اختیار طلبکار بگذارد و با او قرار بگذارد تا مادام که طلب او را نپرداخته، منزل او را مجاناً و بدون پرداخت اجاره بها در اختیار خود بگیرد، آیا چنین معامله و قراردادی صحیح است یا اینکه در حکم معاملات شبهه ناک و حرام است؟

ج — اگر خود بدهکار چنین کاری را انجام بدهد، بدون قرارداد و بدون الزام طلبکار به چنین عملی حرام نیست؛ چون زیاده در قرض نیست، بلکه خود بدهکار، بعد از تمام شدن عقد قرض یا رسیدن موقع ادا، خواستار آن شده و مانند زیاده دادن قرض گیرنده در قرض الحسنه به هنگام پرداخت است که مستحب است؛ و اما اگر طلبکار، خواستار در اختیار قرار دادن خانه باشد — چه در عقد، قرض شرط شده، و چه بعداً بخواهد — زیاده و حرام و ربا و اکل مال به باطل است. ۷۶/۵/۲۴

(س ۶۰۲) شخصی مبلغی پول به شخص دیگری جهت تجارت، وام داده است و با مصالحه به او اجازه داده است تا از منافع آن به نحو دلخواه، استفاده کند. همچنین شخص گیرنده پول، خانه مسکونی اش را به عنوان وثیقه با وکالت بلاعزل محضری در رهن شخص دهنده پول قرار داده است. همچنین شخص دهنده پول، خانه مزبور را به شخص گیرنده اجاره داده است و او نیز اعلام نموده است که خانه را شخصاً در اختیار دارد. آیا تصرف در مال الاجاره برای شخص دهنده پول جایز است؟ و با فرض مسئله قبل، هر دو شرط نموده اند در صورتی که پول تا تاریخ معین بازپرداخت نشود، معامله به عنوان فروش قطعی خانه تلقی می شود و شخص قرض دهنده، طبق وکالت فوق حق دارد خانه را به نام خود و یا هر شخص حقیقی و یا حقوقی انتقال دهد. هر دو، قرارداد را تأیید و امضا نموده اند و عقد شرعی لفظی هم، هم زمان جاری شده است. آیا شرط فوق، شرعاً جایز بوده است؟ و در صورت تأخیر در پرداخت، آیا شخص قرض دهنده می تواند خانه را به نام شخص مورد نظر خود انتقال دهد یا خیر؟ و با فرض های فوق، اگر شخص گیرنده پول، خانه را بعد از انتقال قطعی، تخلیه ننماید و در اختیار قرض دهنده قرار ندهد، آیا او این حق را دارد که مال الاجاره معوقه خود را مطالبه نماید؟

ج — این گونه معامله ها ربوی و باطل است؛ چون به خاطر شرط استفاده رهن گیرنده که طلبکار است، قرض بر می گردد به قرض به شرط زیاده و حرام می باشد، چه رسد که قرض دهنده و طلبکار، دوباره منافع خانه را به مالک خانه منتقل کند و پول بگیرد و به طور کلی از این گونه حیل نباید استفاده نمود و اگر بناست که قرض گیرنده، پول را برای کسب بگیرد که هم چیزی از سود به دست بیاورد و هم قرض دهنده از سرمایه اش استفاده نماید، باید به سراغ راه هایی که درست باشد بروند، مانند فروش پول نقد به نسیه به طور گران تر و امثال آن. ۷۷/۸/۱۷

(س ۶۰۳) اگر کسی مثلاً يك ميليون تومان به فرد دیگری قرض بدهد و برای فرار از ربا، همراه آن جنسی به مقتضی بدهد. مثلاً فرش به او بدهد که او بعد از حدوداً يك سال دیگر يك ميليون و نیم یا بیشتر به مقروض بدهد؛ این نوع قرض دادن اشکال شرعی دارد یا خیر؟

ج — اگر قرض گیرنده قرضش برای رفع احتیاج و فقر و بدبختی نباشد، بلکه به خاطر سود بردن و معامله و تجارت باشد، حیل مانعی ندارد. ۷۹/۱/۲۴

(س ۶۰۴) در حسابداری يك شرکت تولیدی اشتغال دارم. مدیر عامل شرکت به علت مضيقه مالی مبالغی از اشخاص، پول نزول نموده و مصرّاً از بنده خواسته است تا حسابرسي افرادی را که پول به او نزول داده اند، انجام دهم و رأس چک های ناشی از فروش اجناس تولیدی را محاسبه کنم و بهره پول هر يك از نزولخواران را برآورد و تعیین نمایم و صورت چک های فروش، جهت استرداد بخشی از طلب نزولخواران را (اعم از اصل و بهره) تنظیم نمایم. با توجه به اینکه نه نزول دهنده هستم و نه نزول گیرنده، آیا مجاز به انجام دادن امور فوق هستم یا خیر؟ ضمناً تا کنون از انجام دادن درخواست مدیر شرکت، امتناع کرده و اظهار داشته ام حسب فتوی مرجع تقلید عمل خواهم کرد.

ج — اگر کار و عمل مدیر شرکت، جنبه اقتصادی دارد و بر حسب جریان های عادی سبب ورشکستگی شرکت و از بین رفتن اموال صاحبان آنها در اثر کار مدیر شرکت نگردد و سبب سقوط اقتصادی و بیچارگی شرکت نشود، کار شما در آن شرکت مانعی ندارد و عمل مورد سؤال، جایز است. ۷۹/۲/۹

## کتاب پانزدهم: احکام قمار و برد و باخت

(س ۶۰۵) آیا وسایلی مثل پاسور یا نخته نرد، جزو آلات قمار محسوب می شوند؟ آیا نگهداری و خرید و فروش آنها جایز است؟ بازی با آنها به قصد سرگرمی چه حکمی دارد؟

ج — به نظر اخیر این جانب تبعاً لبعض الاعلام من الفقهاء، بازی با آلات قمار همانند غیر آلات قمار، برای سرگرمی و بدون برد و باخت حرام نیست؛ اما اگر برای سرگرمی و همراه با برد و باخت باشد، مطلقاً حرام است و نگهداری و خرید و فروش آنها نیز اگر برای بازی حرام با آنها نباشد، اشکال ندارد؛ و ناگفته نماند اگر حضور در آن مکان ها صدق شرکت در جلسه قمار کند نیز حرام است، و انسان باید از زمینه های گناه و ترویج آن به هر نحو خودداری نماید. ۷۸/۳/۱

(س ۶۰۶) مسلمانی در يك کشور غیر اسلامی به قمارخانه می رود و با دستگاه های بازی قمار، بازی می کند و پولی برنده می شود. آیا این پول حلال است؟ همچنین آیا بازی کردن با آن وسایل در کشور غیر اسلامی برای مسلمان جایز است؟

ج — پولی که از قمار به دست می آید، حرام است و انسان برنده، مالک آن نمی شود و در این جهت، فرقی بین ممالک اسلامی و غیر آن نیست. ۷۸/۶/۱۵

(س ۶۰۷) شرط بستن در فوتبال و دیگر ورزش ها چه حکمی دارد؟

ج — در بازی های متداول، مانند فوتبال، والیبال، اسکی و مانند آن، چنانچه فرد ثالثی و یا مؤسسه ای که از هیچ طرف مسابقه نیست، جایزه طرف برنده را بپردازد، مانعی ندارد؛ بلکه بعید نیست که اگر خودشان هم جایزه را قرار دهند، باز مانعی نداشته باشد. ۷۷/۱۰/۱۸

(س ۶۰۸) در بعضی از مدارس، دبیران ورزش، مسابقات ورزشی برگزار می کنند و از تیم های تشکیل شده دانش آموزی، مبلغی برای اهدای جوایز می گیرند. پس از برگزاری مسابقه و اهدای جوایز، آیا اضافه پول باید به صاحبان آنها برگردانده شود یا خیر؟

ج — اگر فقط برای جوایز اخذ شده باشد، باید رضایت صاحبان در غیر مصرف مسابقه جلب شود، و اگر برای هر کار خیری بوده، نیاز به رضایت ندارد. ۷۷/۱۲/۱۰

(س ۶۰۹) با عنایت به نیاز جامعه در جهت بالا بردن روحیه قشر جوان و با توجه به تهاجم فرهنگی دشمن، در مورد جوانان در جهت جذب این قشر به سمت مسائل ورزشی و فرهنگی، اقدام به طرح سؤالاتی در مورد پیش بینی نتایج فوتبال جام های مختلف نموده ایم و به کسانی که به مسابقه، پاسخ صحیح بدهند، جوایزی اهدا می گردد؛ همچنین مبلغی از درآمد حاصل به مستمندان استان اختصاص داده می شود. لذا خواهشمندیم بفرمایید که از جهت شرعی چه حکمی دارد؟

ج — پول گرفته شده از افراد و کسانی که در مسابقه شرکت می نمایند، اگر برای جمع کردن پول و کسب ثروت باشد، اکل مال به باطل و حرام است؛ لیکن اگر برای تشویق افراد برای پاسخگویی و یا کمک به مستمندان به نحو معروف و خیر و یا برای هر دو جهت باشد، مانعی ندارد و به حکم اصل حلّ و عموم صحت عقود، جایز و نافذ است و عرفاً میسر و قمار هم نیست تا حرام و باطل باشد؛ بلکه ظاهراً پرداخت وجه از طرف پرداخت کنندگان که حتی به خاطر بردن جایزه هم باشد، هبه به داعی عوض است که در صحت آن، جای بحث نبوده و نیست، و ناگفته نماند که تا می توان باید فعالیت های تبلیغی و سیاسی و اقتصادی و... را بر اسباب های جایز و حلال متعارف جهان پیشرفته، از علم و صنعت و تولید قرار داد و کم تر از امثال راه هایی که به جمع سرمایه موجود و توزیع آن بر می گردد، متمسک شد. ۷۸/۱۱/۷

(س ۶۱۰) در مورد سازمان هایی (اعم از کشورهای اسلامی و غیر اسلامی) که مسابقاتی را تدارک می بینند و آن گاه شرط شرکت در آن مسابقه و پاسخ دادن به سؤالات را این می دانند که مبلغی مثلاً دویست تومان به حساب آن نهاد واریز شود تا در صورت برنده شدن، جایزه نفیسی، مثلاً ماشین یا خانه و... عاید آنان گردد. آیا از نظر شرع اسلام، دریافت چنین جوایزی صحیح است؟

ج — اگر کار اعانه ملّی و یا غیر آن، واقعاً برای خدمت به محرومان و رفع نیاز نیازمندان، مانند ساخوردگان و یا جدایی ها و امثال آنها باشد و شرکت کننده هم پول را می دهد که برای آنها صرف شود — ولو انگیزه بردن و برنده شدن هم دارد — ظاهراً اصل شرکت و برنده شدن، مانعی ندارد؛ چون در حقیقت، هبه به داعی است و صحیح می باشد. ۷۷/۴/۶

(س ۶۱۱) بعضی از مراکز خصوصی یا وابسته به سازمان های دولتی اقدام به برگزاری مسابقاتی می نمایند و در قبال شرکت و خرید برگه، مبلغی را دریافت می نمایند و بعد به صورت قرعه کشی به برندگان، جوایزی می دهند. در این زمینه، سؤالاتی مطرح است:

۱. خرید برگه های مذکور و شرکت در این مسابقات چه حکمی دارد؟

۲. در بعضی موارد، در این مسابقات، مشاهده می شود که سؤالاتی بسیار ساده و بدیهی مطرح می گردد که فقط انگیزه ای برای خرید بیشتر است و نهایتاً باز به صورت قرعه کشی به برندگان، جوایزی می دهند. در این فرض، چه حکمی مترتب است؟

۳. با مفروض داشتن قسمت دوم، وقتی که مکلف یقین کند که اوراق مربوط اصلاً ملاحظه نمی شوند و این مسابقه، فقط به صورت خرید تعدادی برگه شماره دار و نهایتاً قرعه کشی بین آن شماره هاست (مشابه بلیت های بخت آزمایی سابق)، تکلیف مکلف چیست؟

ج ۱ و ۲ — باید توجه داشت این گونه اعمال، بیع و شراء و خرید و فروش نیست؛ لذا مقررات آن را هم ندارد و در حقیقت، از طرف شرکت کننده، یک هبه و بخشش است که به فرض و داعی بردن جایزه بوده و این گونه هبه ها و بخشش ها، فی حدّ نفسه، جایز است؛ لیکن اگر برگزار کنندگان این گونه اعمال، هدفشان جمع آوری پول و تحصیل مال برای خودشان باشد که در نتیجه، مانع از کار و فعالیت آنان می گردد و آنها از این راه، پول و درآمد به دست می آورند نه با تولید و یا کسب و یا ابداع و اختراع و ابتکار و خلاقیت، به نظر می رسد که حرام و آکل مال به باطل است و نیز مانعی از عوامل رشد اقتصادی هم هست که در روایات حرمت ربا، علت حرمت، معرفی شده و نتیجتاً هم اصل پول حرام است و هم جایزه و هم شرکت در آن؛ اما اگر برای مصالح جامعه است که اگر از این راه هم نباشد، خود مردم حسب وظیفه شرعی و ملی کمک می نمایند، مانعی ندارد.

ج ۳ — از جواب ۱ و ۲ که مرقوم شد، معلوم می شود که معیار در حرمت، همان جهات خارجیّه است که تشخیصش با خود مکلف است. ۷۸/۷/۸

(س ۶۱۲) در یکی از انواع بازی ها با پرداخت مبلغی، کارتی از صاحب دستگاه به مشتری داده می شود که با قرار دادن آن کارت در دستگاه و یا با مجوّز آن کارت، با یک تکه، گردونه و دستگاه را می چرخاند و اگر مشتری با ضربه میله، یکی از اشیای تعبیه شده را به خارج مدار دستگاه انداخت، شیء خارج شده به صاحب پول تعلق می گیرد و به اصطلاح، برنده می شود و اگر نتوانست، پولی که داده بود از دستش رفته و به اصطلاح، دیگر بازنده است. در بازی دیگری پولی توسط مشتری به صاحب دستگاه داده می شود و دستگاه، زمان معینی در اختیار پول دهنده قرار می گیرد که با به حرکت درآوردن آن دستگاه و چنگک وسط آن، اگر عروسک و یا اشیای دیگری که در مسیر حرکت قرار دارد، به محفظه مخصوصی هدایت شد، صاحب پول، برنده می شود؛ و گرنه پولی را که داده بود، می بازد. آیا این گونه بازی ها اشکال دارند؟

ج — به نظر می رسد که همه انواع این گونه بازی ها به عنوان قمار و میسر، حرام باشد، چون همان طور که در سؤال هم اشاره شده، در این گونه بازی ها یا صاحب دستگاه برنده است و بازی کننده بازنده و یا بالعکس، و قمار و میسر هم غیر از این نیست؛ مگر آن که گفته شود که پول پرداخت شده، به عنوان اجرت برای بازی کردن و سرگرمی باشد، یعنی بازی کننده برنده، هم بازی کرده و سرگرم بوده و استعداد خودش را آزمایش کرده و اگر فرض شود کسی همان دستگاه را کنار خیابان قرار دهد و فقط پول بگیرد، افراد برای سرگرمی و برای اجرت بازی کردن، پول را می پردازند، با این فرض، نمی توان گفت قمار است؛ بلکه پول داده شده، شبه اجرت عمل است و صاحب دستگاه هم برای اینکه مشتری زیادتری پیدا کند، شبه جایزه ای قرار داده است و شبه اجرت و شبه جایزه، حرام نیست و میسر و قمار بر آن صدق نمی کند و تشخیص موضوع، با خود افراد است. آری، با شكّ در صدق قمار و یا صدق معامله و قرارداد، باید اجتناب نمود و اصل عدم مالکیت صاحب دستگاه نسبت به پول، حاکم است. ۷۸/۵/۲۱

(س ۶۱۳) احتراماً نظر خود را نسبت به شرعی بودن يك دستگاه بازی جهت راه اندازی در شهر بازی بزرگ تهران، به صورت کتبی اعلام نمایید. دستگاه مورد نظر که نامش را «مرغ دهکده» گذاشته ایم، به این صورت است که با پرداخت مبلغ مشخصی به متصدی دستگاه و با فشار دادن کلید مربوط به روشن شدن، دستگاه شروع به کار می کند و با بیرون انداختن تویی که با صدای «قُد قُد» مرغ همراه است جایزه را مشخص می کند و به فرد بازی کننده، جایزه می دهد، ضمناً بازی فوق، به همه افرادی که با دستگاه بازی می کنند، صد در صد جایزه می دهد.

ج — این گونه اعمال که عرفاً نزد توده مردم، قمار و بُرد و باخت و میسر نیست، گرچه مشمول عقود متعارف بازار کسب و کار که موجب صحت آن باشد نیز نبوده؛ لیکن چون يك قرارداد عقلایی است و آکل مال به باطل نزد آنها نیست و مشمول اطلاعات و عموماً عقود و شروط مانند «اوفو بالعقود» و «المؤمنون عند شروطهم» است. لذا ظاهراً صحیح و جایز است، بعلاوه که می توان گفت هبه بداعی بردن جایزه زیادتر است که خود، عقدی صحیح است. ۷۸/۴/۲

(س ۶۱۴) يك دستگاه بازی به نام «هدف متحرک» در مکانی مشغول به کار است و منبع درآمد عده ای است. دستگاه مذکور به این شرح کار می کند که آینه ای گرد که به صورت دوار می چرخد و بر روی آن، اشیائی نیز هست و در هر سمت آن، يك اهرم وجود دارد که سر اهرم بر روی آینه قرار دارد که با فشار دادن تکمه رو به روی هر بازیکن، اهرم مقابل آن به سمت راست حرکت می کند و بازیکن با محاسبه اندازه شیء و با پیدا کردن مرکز ثقل شیء مورد نظر با میله رو به روی خود، به مرکز جسم مورد نظر خود می زند و آن شیء را به بیرون آینه هدایت می کند که این بازی، يك نوع بازی ریاضی و محاسبه ای محسوب می شود که به دقت و سرعت عمل شخص بازیکن بستگی دارد. ضمناً هر فرد قبل از اینکه این کار را انجام بدهد، بابت بازی خود، مبلغی را به صاحب دستگاه می پردازد و کارتی را دریافت می کند و با آن کارت، این بازی را انجام می دهد و اگر کسی نتوانست اجسام روی آینه را به اطراف آینه هدایت کند، متصدی دستگاه، خود يك جایزه به بازیکن می دهد و اگر کسی نتوانست اجسام روی آینه را به بیرون هدایت کند، متصدی دستگاه با کمال رضایت، آن جسم را به بازیکن می دهد. استفاده از این دستگاه بازی در پارک ها و شهر بازی ها چه حکمی دارد؟

ج — این گونه اعمال چون میسر و قمار و بُرد و باخت نیست، به خاطر آنکه صاحب دستگاه، هیچ گاه بازنده نیست و عرفاً همان طور که در سؤال آمده یا يك هبه به داعی و یا شرط عوض است و یا يك قرارداد جدید که مشمول اطلاعات و عموماً عقود است، جایز و نافذ و صحیح است. ۷۸/۶/۵

(س ۶۱۵) قرعه کشی ای به این طریق انجام می شود که ۱۷۰ نفر در هر ماه سه هزار تومان می دهند که ۵۱۰ هزار تومان می شود و آن گاه، قرعه کشی می کنند و قرعه به نام هر کسی در بیاید، ۳۵۰ هزار تومان به طرف می دهند و می رود و دیگر قسط نمی دهد. ۱۵۰ هزار تومان از پول، پیش متصدی این کار می ماند که قسط طرف را می دهد تا هشتاد نفر اولی و تا شصت نفر بقیه، همان پانصد تومان را می گیرند و قسط هم می دهند که همان ماهی سه هزار تومان است آن سی نفر اول به آن ۱۵۰ هزار تومان دیگر حقی ندارند و به سی نفر آخر هدیه می کنند. حکم این گونه قرعه کشی ها چیست؟

ج — این گونه قرعه کشی ها ظاهراً بُرد و باخت به شکل خودش است و حرام و اگر هم میسر (قمار) نباشد، آکل مال به باطل و در حکم میسر و حرام است. ۷۷/۶/۳

(س ۶۱۶) اگر پنجاه نفر هر کدام یکصد تومان بگذارند و قرعه بکشند که به نام هر کسی اصابت کرد پنج هزار تومان جمع آوری را برد، آیا حلال است یا قمار و حرام است؟

ج — این گونه قرعه کشی ها ظاهراً بُرد و باخت به شکل خودش می باشد و حرام است و اگر قمار هم نباشد، آکل مال به باطل و در حکم قمار و نیز حرام است. ۷۸/۱۲/۲

(س ۶۱۷) شوهرم قمار باز است و جهیزیه من را در راه قمار، از دست داده است. آیا خرجی که به من می دهد، حرام است یا خیر؟

ج — اگر یقین حاصل شود که عین خرجی که به شما می دهد، از پول قمار است، خوردن غذایی که از پول قمار تهیه می شود، جایز نیست؛ ولی معمولاً چنین یقینی حاصل نمی شود و با شک، استفاده جایز است و مانعی ندارد و آنچه از جهیزیه شما را که فروخته، ضامن است و باید به شما برگرداند. ۷۹/۶/۹

(س ۶۱۸) شرکتی که مجری و صاحب امتیاز «کتاب اول» بانک اطلاعات یکی از استان هاست در نظر دارد طرح «کارت طلایی» را به مرحله اجرا درآورد که شیوه و نحوه عمل کارت مذکور، به شرح زیر است. کارت طلایی اول که بر مبنای ریاضیات استوار گردیده است، بدین شیوه عمل می نماید که واحدهای صنعتی و صنفی که در «کتاب اول» اطلاعات خود را منعکس و درج می نمایند، می توانند در این طرح با پرداخت هزینه موقت یکصد هزار ریال، دو عدد گواهی کارت طلایی از شرکت دریافت دارند و این دو کارت را به دو واحد صنفی دیگر که مایل به درج آگهی در کتاب اول هستند، ارائه نمایند و به عنوان کارمزد فروش، یکصد هزار ریال پرداختی خود را از این دو واحد، دریافت نمایند و باز واحدهای یاد شده نیز به همین ترتیب، عمل می کنند و هر کدام، دو واحد دیگر را جهت حضور در کتاب، معرفی می کنند و به همین دلیل، گواهی کارت طلایی را نیز در اختیار ایشان قرار می دهند بابت کارمزد فروش، یکصد هزار ریال پرداختی خود را دریافت می نمایند. بدین صورت، عموم صاحبان صنایع و مشاغل را می توان به صورت مستقیم در اجرای این طرح، مشارکت داد که البته شرکت نیز بابت هزینه های نظارتی، اجرایی و خدمات ارائه نموده (از جمله کتابچه و کارت نقره ای رایگان استفاده از شبکه اینترنت و...) و مبلغی حدود ۴۷/۵۰۰ ریال هزینه دریافت خواهند نمود که هر واحد، پس از شش مرحله گردش این عمل، از محل همان وجوهات در گردش، مبلغ سه میلیون و دویست هزار ریال وام بلا عوض دریافت خواهد نمود که بدین ترتیب، علاوه بر تکمیل اطلاعات «کتاب اول»، يك وفاق عمومی به وجود آورده که در آن، همه مردم برای رفع مشکلات مالی خود، به یکدیگر کمک خواهند نمود. خواهشمند است وجه شرعی این طرح را بیان نمایید.

ج — با قطع نظر از اینکه این گونه کارها شبهه قمار و بُرد و باخت پیشرفته در آن قوی است؛ بلکه ظاهراً چنین است، خودداری از آنها واجب و لازم است و گناه مفاسدش علاوه بر گناه بزرگ قمار بازی اش به گردن چرخانندگان و ساعیان و خریداران و فروشندگان می باشد؛ و باید دانست کمک به خیر، باید با راه خیر و حلال باشد، نه با راه حرام که آتش، آتش را خاموش نمی کند؛ بلکه شعله ورش می سازد و این آب است که آتش را خاموش می کند، انما يتقبل الله من المتقين! ۷۹/۹/۲۴

(س ۶۱۹) در صورتی که شخصی يك عدد از جنس مورد نظر (کتاب، سی دی، و...) را برای استفاده شخصی خریداری نماید، سپس تعداد بیشتری خریداری نموده (مثلاً سه عدد) و آن تعداد را به افراد طالب آن جنس فروخته و مبلغ اصلی قیمت جنس را دریافت نماید و از طرف تولید کننده جنس (شرکت) یا خریدار جدید جنس، مبلغی به عنوان پاداش فروش به حساب او و کلیه کسانی که در این روش توزیع، سهمیم بوده اند (فروشنده های قبلی)، واریز شود و خریدار بعدی به همین نحو به عنوان فروشنده بعدی عمل کند الی آخر، آیا از نظر شرعی اشکال دارد؟

ج — با قطع نظر از اینکه این گونه کارها اکلاً مال به باطل است و شبهه قمار و برد و باخت پیشرفته در آن قوی می باشد، بلکه ظاهراً چنین است، خودداری از آنها واجب و لازم می باشد. ۸۱/۱/۲۱

(س ۶۲۰) ۱. در حین برگزاری مسابقه اسب دوایی (کورس)، آیا تماشاچیان می توانند نفرات برنده را پیش بینی یا پیش گویی نموده و بر اساس آن، مبالغ نقدی یا اقلام جنسی را میان خود شرط بندی نمایند؟

۲. اگر شرط بندی مذکور به همان شکل توسط دولت یا مأموران سازمان ورزش کنترل و انجام شود، آیا شرط بندی تماشاچیان در پیش بینی نفرات برتر در مسابقه و دریافت جایزه از گیشه، جایز خواهد بود؟

۳. اگر مالکان اسب یا سوارکاران در مسابقه کورس، به طور عام یا خاص، به تماشاچیان وکالت دهند تا میان خود نفرات برتر را پیش بینی و شرط بندی نمایند، شرعاً مبالغ یا اجناس ردّ و بدل شده، حلال و مجاز خواهد بود یا خیر؟

ج — دادن جایزه و امور ذکر شده مربوط به آن از طرف دیگران برای اعمال ذکر شده که مباح می باشد، مانعی ندارد، و شرط بندی بین خود تماشاچیان هم چون برد و باخت و قمار نیست، ظاهراً حرام نمی باشد. ۸۰/۱۲/۵

## کتاب شانزدهم: وکالت

- (س ۶۲۱) ۱. آیا صغیر ممیز و سفیه می توانند موکل یا وکیل باشند؟
۲. آیا صرف اقدام به انجام موضوع وکالت توسط وکیل (بدون اعلام صریح قبول وکالت)، قبول وکالت تلقی می شود یا خیر؟
۳. در وکالت نامه های فضولی و یا اکراهی، آیا اثر اجازه مُکره، ناقل بوده و یا کاشف می باشد؟
۴. آیا اعطای وکالت به صورت مطلق و عام و بدون هیچ گونه قید و شرطی برای انجام همه امورات موکل به دیگری (به صورت عادی یا بلاعزل)، صحیح است یا خیر؟ و در فرض صحّت، حدود اختیارات وکیل، آیا محدود به انجام امور خاصی است یا هر نوع کاری را می تواند انجام دهد؟
۵. آیا اموری هم چون وصیت، اقرار، سوگند، شهادت، رجوع در طلاق رجعی، اثبات حدود، قابل توکیل می باشد یا خیر؟
۶. کسی که وکیل در وقف می باشد، آیا حقّ نصب متولّی و تعیین ناظر و قبض موقوفه را نیز دارد یا خیر؟
۷. آیا در وکالت انجام معامله مطلق، خود وکیل می تواند طرف معامله باشد؟
۸. در وکالت نامه هایی که وکیل حقّ توکیل به غیر دارد، اگر در نحوه اعطای وکالت به غیر، مبنی بر اینکه وکیل توکیلی، وکیل موکل محسوب شده و یا وکیل توکیلی، وکیل اول تلقی می گردد تصریح نشده باشد، آیا وکیل دوم، وکیل موکل محسوب می شود یا وکیل وکیل اول؟
۹. اگر در وکالت نامه، وکیل حقّ توکیل به غیر نداشته باشد، آیا می تواند اختیارات خود را به دیگری واگذار نموده و وکیل بگیرد یا خیر؟
۱۰. در مواردی که وکلا متعدّد باشند و نحوه اختیارات آنها (از حیث اجتماعی یا استقلالی بودن) در وکالتنامه قید نشده باشد، آیا وکالت آنها اجتماعی محسوب می شود یا استقلالی؟

۱۱. اگر موکل، وکلای متعدّدی را در زمان های مختلف انتخاب کند، نحوه اعمال اختیارات وکلا چگونه خواهد بود، اجتماعی یا استقلالی یا ترتیبی؟ یا با تنظیم هر وکالت جدید وکالت قبلی زایل می شود؟

۱۲. آیا موکل می تواند در خود عقد وکالت، حقّ عزل خود را ساقط نموده و یا وکیل حقّ استعفای خود را ساقط کند؟

۱۳. آیا شرط بقای وکالت حتی پس از فوت موکل یا جنون یا سفه طرفین در عقد وکالت، جایز و لازم الوفاست؟

۱۴. آیا اغما و یا بی هوشی طرفین وکالت، باعث انحلال وکالت می شود یا خیر؟



ج ۱ — در هر يك از وكيل و موكل، بلوغ و عقل شرط است، بنابراین، صغیر ممیز نمی تواند وكيل یا موكل باشد، مگر در مثل اجرای صیغه عقد اگر شرایط آن را رعایت کند و یا در غیر آن از اموری که عمل صبی به وکالت بما هو هو، تصرف در حدود و شئون صغیر — که محتاج به اجازه ولی باشد — محسوب نبوده و در غیر این صورت صحت وکالت، منوط به اجازه ولی است؛ چون صغیر استقلال در حدود و شئون خود را ندارد، و ناگفته نماند که مثل اجرای صیغه نمودن او، و وكيل نمودنش برای آن، جزء تصرفات ممنوعه در حدود و شئون صغیر نیست و ادله حرمت لفظی اش از آن گونه امور انصراف دارد، کما اینکه بنای عقلا و حکم عقل هم بر جواز و عدم احتیاج به اذن ولی است؛ و اما سفیه نسبت به آنچه که در او سفاهت ندارد و محجور نشده، هم می تواند وكيل باشد و هم موكل. آری، نسبت به آنچه که در آن سفاهت دارد، نه توکلش صحیح است نه وکیل نمودنش، چون هر دو عقد از سفیه می باشد و عمومات صحت عقود و وکالت از آن انصراف دارد، اگر نگوییم که عقلا این چنین عقدها را عقد نمی دانند و اعتبار عقد و شرط و وکالت برای آنها ندارند، پس عناوین عقود و شروط و وکالت از اول شامل آنها نشده و ظاهر لفظ، آنها را نگرفته است.

ج ۲ — انجام هر کاری که دلالت بر رضایت کند، کفایت در قبول می کند.

ج ۳ — چون اجازه، ناظر به عقد وکالت است پس کاشف از صحت آن می باشد، مگر آنکه قرینه ای برخلاف باشد.

ج ۴ — صحیح است و محدود به حدود اختیارات مفوضه می باشد که در مفروض سؤال، همه امور قابل توکیل است.

ج ۵ — وکیل گرفتن در وصیت و رجوع قولی در طلاق رجعی، صحیح و در بقیه موارد صحیح نیست.

ج ۶ — اگر عقد وکالت مطلق باشد، چنین حقی را دارد.

ج ۷ — مانعی ندارد.

ج ۸ — اگر موكل به وکیل گفته باشد که دیگری را وکیل بگیر، وکیل دوم وکیل موكل خواهد بود.

ج ۹ — نمی تواند.

ج ۱۰ — اگر با يك عقد وکالت، آنها را وکیل نموده وکالت آنها اجتماعی محسوب می شود، مگر آنکه تصریح به استقلال نماید.

ج ۱۱ — استقلالی خواهد بود و هیچ وکالتی وکالت دیگری را فی حد نفسه از بین نمی برد.

ج ۱۲ — هر دو می توانند.

ج ۱۳ — آری، جایز و لازم الوفاست و به نظر این جانب وکالت با موت موكل، باطل نمی شود.

ج ۱۴ — اقوی، عدم انحلال وکالت است، خصوصاً در صورتی که اغما کوتاه مدت باشد. ۸۱/۷/۱۶

(س ۶۲۲) آیا انسان می تواند سرمایه ای را به مدت معینی در اختیار کسی بگذارد و او را از طرف خود، وکیل کند که با آن کار کند و هر ماه مقداری سود علی الحساب بپردازد و در آخر مدت، سود قطعی آن را بدهد و ضمناً وکیل، اصل سرمایه را تضمین نماید. حال سؤال این است که آیا موكل، لازم است چگونگی عملکرد وکیل را بررسی کند؟ و آیا اصولاً چنین معامله ای جایز است یا نه؟

ج — اصل وکالت و شرط ضمانت سرمایه بلکه ضمانت ضرر و زیان، بر وکیل مانعی ندارد و مطابق با قواعد و عمومات عقود است.

۷۷/۲/۲۹

(س ۶۲۳) شخصی برای فروش اتومبیل خود، به دیگری وکالت با حق توکیل غیر، ولو کراراً می دهد و وکیل نیز به استناد و اعتبار حق توکیل، اختیارات خود را به شخص ثالثی به شرح زیر واگذار می نماید:

عمرو (وکیل اول) حاضر گردید و کلیه اختیاراتی را که از موكل با حق توکیل غیر، ولو کراراً از هر لحاظ داشت، عیناً و بدون کم و کاست، واگذار نمود به بکر (وکیل دوم) لذا بکر، دارای همان اختیاراتی است که عمرو دارا بوده و اقدام و امضای وکیل، به منزله اقدام و امضای موكل و موكل نافذ و معتبر و دارای آثار قانونی است و این وکالت، از هر لحاظ، تابع وکالت نامه وکیل اول است. حال موكل، مبادرت به عزل وکیل اول نموده است. آیا وکیل دوم نیز معزول است و یا تا زمانی که موكل، وکیل دوم را نیز عزل ننموده، وکالت وکیل دوم به قوت و اعتبار خود، باقی است؟

ج — هرگاه وکیل دوم از طرف موكل اول وکیل شده؛ یعنی در حقیقت، وکیل اول، مأذون بوده که برای او وکیل دیگری بگیرد، در این صورت، با عزل و انزال وکیل اول وکیل دوم از طرف موكل، وکالتش از بین نمی رود و عزلش محتاج به عزل از طرف موكل و رسیدن خبر عزل به او مانند همه وکیل هاست؛ چون وکالتش در عرض وکالت اول و نه در طول آن بوده است؛ و اما اگر از طرف وکیل دوم وکیل بوده که همان وکیل موكل مستقیمش باشد، در این صورت، با عزل وکیل اول و انزال او، وکیل دوم هم تبعاً معزول می شود؛ لیکن با بلوغ خبر و اطلاع یافتن از عزل اول. ۷۶/۱۰/۴

(س ۶۲۴) شخصی ضمن عقد خارج لازم با سلب حق عزل، به دیگری وکالت داد. آیا وکیل توکیلی نیز حق انتخاب وکیل را به صورت بلاعزل دارد یا خیر؟

ج — حق توکیل به غیر، تابع قرارداد و شرط وکالت است و باید به کیفیت و قرائن قرارداد توجه نمود، گرچه ظاهر، اختصاص عدم عزل نسبت به وکیل خودش، اختصاص شرط به خود اوست نه وکیلش، بلکه وکالت وکیل از طرف وکیل اول، تابع قوانین وکالت است. ۸۱/۷/۲۵

(س ۶۲۵) یک ناشر کتاب، مدعی وکالت از طرف مؤلف یک اثر علمی در چاپ و نشر آن اثر است، در حالی که از طرف مؤلف، این ادعا رد شده. اکنون که اختلاف در اصل وکالت است، تصرفات وکیل از لحاظ نشر و چاپ و فروش چه حکمی دارد؟

ج — با فرض اختلاف، تصرفات وکیل، به حسب ظاهر، محکوم به عدم اجازه و تصرف در مال غیر بدون رضایت است و برای رفع اختلاف، باید به مرافعه شرعی متمسک گردند و منکر وکالت، منکر محسوب می شود، بعلاوه که حرفش موافق استصحاب است. البینه علی المدعی و الیمین علی من أنکر. ۷۶/۹/۱۳

(س ۶۲۶) در سال ۱۳۴۷، مالک برای ملک خود به شخصی وکالت داده و وکیل در همان سال، آن ملک را به مبلغ پنج هزار تومان می فروشد. در فرض عدم استرداد ثمن معامله و کوتاهی از ناحیه وکیل، آیا ورثه مالک، به قیمت روز با توجه به تورم به وجود آمده و کاهش قدرت خرید پول، حق تقاضای ثمن را از وکیل دارند؟ و در این صورت، آیا قیمت روز زمین محاسبه می شود یا قدرت خرید پنج هزار تومان سال ۱۳۴۷؟

ج — وکیل، بدهکار ثمن به قدرت خرید روز اداسست؛ یعنی قدرت خرید پنج هزار تومان در مفروض سؤال را باید بپردازد، چون با تأخیر در ادا، سبب ضرر و زیان شده و ادای پنج هزار تومان با تفاوت قیمت مثل ثمن نیست. آری، معامله چون با وکالت بوده، صحیح است و وجهی برای تضمین قیمت زمین به قیمت روز، به نظر نمی رسد و اصل، عدم ضمان وکیل نسبت به آن است. ۷۷/۱۲/۱۰

(س ۶۲۷) این جانب مبلغی پول به شخصی به عنوان واسطه دادم به شرط آنکه صیغه شرعی خوانده شود و شخصی را که بنا بود با پول کار کند، اصلاً ندیدم. شخص واسطه، ابتدا چک خودش را به من داد و بعد از چند روز، چک خودش را گرفت و چک کسی که بنا بود با پول کار کند، به من داد. آن شخص در حال حاضر در زندان است. بفرمایید آیا واسطه، ضامن پول این جانب هست یا خیر؟

ج — وکیل در معاملات، ضامن نیست و امین است، مگر آنکه برخلاف مورد وکالت عمل نماید و یا شرط ضمانت، در متن عقد وکالت، آمده باشد و واسطه و مضارب ها هم یا وکیل اند و یا حکم وکیل را دارند؛ و آنچه مرقوم شد بیان حکم کلی مسئله است و تشخیص تخلف با طرفین و یا محکمه شرعی است و در احکام وکالت، چک تأثیری ندارد، مگر آنکه به عنوان نوشتن شرط ضمانت در متن عقد، به مضمون له داده شده باشد، و ناگفته نماند که مدت ضمانت، تابع مدت معتبر در شرط است. ۷۸/۶/۳۰

(س ۶۲۸) به دلیل اعتمادی که به وکیل خود داشتم طی وکالت رسمی، به او وکالت دادم که مغازه مرا به هر کس و به هر قیمت که مصلحت بدانند، مصالحه کند. اکنون ایشان با تکیه بر این وکالت نامه، مغازه مزبور را که هفتصد میلیون ریال ارزش داشته است، به مبلغ پنجاه میلیون ریال که پنج میلیون ریال آن نقدی می باشد، به خودش مصالحه کرده است. آیا مصالحه مزبور جایز است یا نه؟ و آیا رعایت غبطه و مصلحت موکل از طرف وکیل در این گونه موارد، واجب است یا خیر؟ و آیا اطلاق «به هر کس خواست مصالحه کند»، شامل حال خود وکیل نیز می شود؟ یا خیر؟

ج — صحت و نفوذ عمل و تصرفات وکیل، مشروط به رعایت مصلحت است و بدون آن، ولو مفسده هم بار نشود (چه رسد به خلاف مصلحت و ترتب مفسده)، معاملات و تصرفاتش باطل و غیرنافذ است و ظاهراً صلح و فروش مالی به قیمتی همانند یک دوم قیمت — چه رسد به یک چهاردهم آن — از مواردی است که رعایت مصلحت نشده و محکوم به بطلان است، مگر آنکه وکیل، رعایت مصلحت را از غیر جهت اقتصادی به نحوی که مورد رضایت موکل بوده، اثبات نماید. خلاصه، اصل بر رعایت مصلحت اقتصادی است و معامله به کم تر از قیمت عقلایی و بازاری آن، اثباتاً محکوم به بطلان است، مگر آنکه وکیل، خلافش را ثابت نماید؛ و ناگفته نماند که وکیل در معامله و یا صلح، همان طور که می تواند با دیگران با رعایت مصلحت موکل معامله نماید، می تواند با خود هم صلح و معامله نماید؛ لیکن با همان شرط رعایت مصلحت؛ چون عمده در جواز تصرف وکیل، مصلحت است و خصوصیتی در غیر وکیل با رعایت مصلحت دیده نمی شود. ۷۹/۴/۲۱

(س ۶۲۹) زوج و زوجه پس از دریافت گواهی عدم سازش، هر یک پدر خود را به عنوان وکیل معرفی نمودند تا با مراجعه به شخص ثالث (داور)، صیغه طلاق را جاری نمایند و همه مسائل از قبیل تعیین و پرداخت مهریه، نفقه و حضانت فرزند مشترک را به هر نحوی که مایلند، فیصله دهند و آنان نیز چنین کردند و پدر زوجه مقداری از مهریه و همچنین نفقه دخترش را نقداً دریافت کرده و به وکالت از موکل خود حضانت فرزند را به پدر طفل واگذار

نموده است و این مصوّبات به تأیید داور نیز رسیده است. حال پس از مدت دو سال که وکیل زوجه به مسافرت رفته و داور هم در دسترس نیست، زوجه ادّعا می کند که من به پدرم وکالت داده ام، اما پدرم نفقه را به من پرداخت نکرده است. آیا زوجه حق مطالبه نفقه از زوج را دارد؟

ج — سؤال گرچه تا حدّی اِهام دارد، اما به هر حال، اگر زوجه وکالت پدر را در گرفتن نفقه قبول دارد، لیکن مدّعی عدم پرداخت پدر هست، نسبت به زوج حقّی ندارد، و طرف حساب پدرش است؛ لیکن اگر زوجه مدّعی عدم وکالت پدر در اخذ و گرفتن نفقه هست، بر زوج است که وکالت پدر را اثبات نماید. ۸۱/۵/۲۳

س (۶۳۰) ۱. آیا خبر عزل وکیل از وکالت موکّل که در قبل و بعد از فسخ رسمی وکالت نامه در مرجع رسمی صادر کننده، مکرّر به اطلاع وکیل رسیده است، کفایت مسئله عزل از سمت در وکالت نامه را می کند یا خیر؟

۲. چنانچه وکیل معزول با توسل به انواع ترفند — بدون اطلاع موکّل سابق خود — به دادگاه مراجعه کند، آیا وظیفه اولیه دادگاه و قاضی واقف به امر قضا، این نیست که در موقع انشا و صدور رأی از جهت اطمینان به صحّت، اصالت و تنفیذ سند ابرازی (از سوی هر شخص مدعی)، نافذ بودن آن را از مرجع ذیصلاح — دفتر اسناد رسمی — استعلام نماید؟

ج ۱ — آنچه شرعاً سبب انزال وکیل می باشد، عزل موکّل است با اعلام آن، و ثبوتش برای وکیل، چه با یقین و اطمینان باشد — مثل آنکه موکّل مشافهتاً او را عزل نماید — و چه با حجت شرعیه و قرائن و شواهد. به هر حال، از نظر شرعی و فیما بین خود و خدا برای موکّل و وکیل، معیار همان ثابت شدن عزل برای وکیل و اعلام به اوست و اما نسبت به مقام اثبات و اختلاف که یکی مدّعی عزل و اعلام و دیگری منکر آن بوده، روشن است که نیاز به مرافعه شرعیه دارد و حکم کلی فقهی ذکر شده رافع آن نبوده و نیست.

ج ۲ — چون وکالت نامه رسمی، یک امر مقررّ و قانونی برای حفظ حقوق است، پس خصوصیات آن هم تابع همان مقرّرات است. ۲۲ ۸۰/۹/

س (۶۳۱) برای وکیل وارث، که خود ارث می برد مصالح جمع تقدّم دارد یا منافع خود؟

ج — وکیل در وکالت، چون در حکم امین است، مصالح جمع را باید رعایت نماید. ۷۵/۳/۲۹

س (۶۳۲) شخصی به فردی وکالت داده و عدم عزل آن را ضمن عقد لازم دیگری شرط نموده است، همچنین تصریح نمودند که وکالت با فوت طرفین از بین نرود. آیا این شرط، نافذ است یا در حکم انفساخ عقد وکالت است؟

ج — شرط عدم عزل، نافذ است و همچنین شرط عدم بطلان وکالت با موت موکّل نیز صحیح است؛ لیکن اگر وکالت وکیل در دادن مال به افراد نسبت به بعد از مرگ باشد، همانند وصیت، به مقدار ثلث، نافذ است نه نسبت به زاید آن؛ اما نسبت به بقیه امور مثل حال حیات موکّل، نافذ است و شرط خلاف شرع نیست، چون خلاف اطلاق عقد است نه خلاف مطلق العقد تا خلاف شرع باشد؛ اما شرط عدم بطلان وکالت با مرگ وکیل اگر برگشت به انتقال وکالت باشد؛ یعنی قصد موکّل در شرطش وکالت ورثه وکیل بعد از مرگ او باشد، شرط صحیح است و ورثه وکیل اگر خواستند می توانند وکالت نمایند، و اگر برگشت به چنین شرطی نباشد، از جهت لغویت باطل است. ۸۰/۹/۱۰

## کتاب هفدهم: عقد ضمان

س (۶۳۳) ماده ۵۵ قانون وکالت، مصوّب سال ۱۳۵۱ مقررّ می دارد: «وکلائی معلق و اشخاص ممنوع الوکالة و به طور کلی، هر شخصی که دارای پروانه وکالت نباشد، از هرگونه تظاهر و مداخله در عمل وکالت، ممنوع است؛ اعمّ از اینکه عناوین تدلیس از قبیل مشاور حقوق و غیره اختیار کند یا اینکه به وسیله شرکت و سایر عقود یا عضویت در مؤسسات، خود را اصیل دعوی قلمداد نماید. متخلّف از يك الی شش ماه به حبس تأدیبی محکوم خواهد شد». آیا ماده مذکور شرعی است یا خیر؟

ج — چون ماده قانون، مربوط به وکالت قانونی در محاکم رسمی و حکومتی است که در اختیار دولت و حکومت است، خلاف شرع بودن و یا نبودن آن، تابع مقرّرات است و حسب اصل چهارم قانون اساسی و از طریق دیوان عدالت اداری باید تعیین تکلیف شود؛ وگرنه واضح است که وکالت به طور کلی، تابع رضایت موکّل و وکیل و جزء عقود است و نمی توان حاکمیت اراده و تکلیف قانونی را از کسی سلب نمود و حکم الله، قابل تغییر نیست. ۷۸/۵/۲۹

س (۶۳۴) اگر شخصی با وکالت قانونی، ملک فردی را در دفاتر اسناد رسمی فروخته باشد و بعداً محقّق گردد که ملک فوق، از طریق نامشروع به دست آمده، آیا آن وکیل، مقصّر است؟ و در صورت دریافت حقّ الوکالة، آن حقّ الوکالة حرام است یا خیر؟

ج — وکیل که نمی دانسته، مقصر نیست و حق الوکاله اش به اعتبار عدم تقصیر او ثابت است و حرام نیست. ۷۷/۲/۲۱  
 (س ۶۳۵) نظر جناب عالی در مورد وکالت در دعاوی از طرف موکل نزد محاکم چیست؟ آیا وکالت در دعاوی و محاکم، شروط خاصی ملحوظ نظر است یا همانند سایر وکالت ها می توان با تراضی طرفین، اقدام نمود؟ تکلیف محکمه در پذیرفتن وکیل از سوی طرفین دعوا چیست؟ آیا شرایط بخصوصی لازم است یا خیر؟

ج — وکالت در دعاوی نزد محاکم، شرعاً مانند وکالت های دیگر است و شرط خاصی ندارد، آری، حلف منکر، قابل توکیل نیست؛ و اما قانوناً ممکن است مقررات خاصی برای پذیرش در محاکم، قرار داده شود. ۷۸/۷/۱۲  
 (س ۶۳۶) اگر فردی به زوجه شخصی دیگر بگوید اگر زوج تو نفقه شما را ندهد، من ضمانت می کنم که آن را بپردازم. این طور ضمانتی صحیح است یا نه؟

ج — به نظر این جانب، این گونه ضمانت ها که شرط تعهد است نه ضمّ ذمه به ذمه، صحیح و نافذ است و مشمول عموماً شروط و عقد است و هر زمانی که مرد نفقه نداد، زن می تواند نفقه خود را از ضامن بگیرد، گرچه احتیاطاً در ترك مطالبه از ضامن است، چون بعضی از فقها این گونه ضمانت ها را باطل دانسته اند. ۷۹/۳/۹  
 (س ۶۳۷) مؤسسه ای که به فعالیت اقتصادی اشتغال دارد و طبعاً نزد بسیاری از مراکز فروش و خدمات دارای اعتبار است، جهت کمک به کارکنان دولت و ایجاد تسهیلات، در نظر دارد با دادن کارتی به کارمندان و کارگران مراجعه کننده، آنان را از سوی خود وکیل نماید تا هنگام مراجعه به این مراکز فروش و خدمات در قبال خرید کالا یا اخذ خدمات به مبلغ معین، به جای پرداخت وجه، این مؤسسه را ضامن خود در قبال ثمن معامله نمایند و آن مراکز فروش نیز پس از ملاحظه کارت و احراز وکالت مراجعه کننده از این مؤسسه، این عقداالضمان را قبول نمایند و در نتیجه، ثمن معامله را از این مؤسسه مطالبه نمایند، آیا چنین کاری جایز است؟

ج — به نظر می رسد که این گونه کارها و دادن کارت، غیر از تعهد ادای ثمن به فروشنده از طرف صاحب کارت چیز دیگری نیست که در حقیقت، تعهد به دادن ثمن به نحو قرض به مشتری است، یعنی صاحب کارت، مبلغ ثمن را که فروشنده از مشتری طلبکار است، به عهده گرفته بپردازد و بعد، از مشتری بگیرد و تعهد به دادن قرض به افراد هم تعهدی صحیح و جایز است و تنها شبهه در آن شبهه ثبوتی، ضمانت ما لم یجب است و اشکال ندارد، چون باب احکام و عقود و ایقاعات، باب اعتبار است نه تکوین؛ و خلط بین باب تکوین و تشریح در فقه موجب مشکلاتی شده که سیدنا الاستاذ الامام الخمينی (سلام الله علیه) بهترین کس یا تنها کسی است که توانسته مشکل خلط را مرتفع سازد. ۸۴/۱/۱۵

(س ۶۳۸) اگر کسی ضامن پرداخت بدهی شخصی شود و مضمون له چکی را از بستگان مضمون عنه بابت همان بدهی دریافت کند، آیا ضامن برئ الذمه می شود؟

ج — با توجه به عدم ضمان صاحب چک و اینکه چک را به عنوان مدرکی برای ضامن داده، برائت ذمه حاصل نمی شود. ۱۲/۲۲/۷۴

(س ۶۳۹) بنده به اتفاق پنج کارگر خود در باغ مشغول قطع درختان بودیم. در حین جمع آوری چوب ها یکی از کارگران در رودخانه ای که کنار باغ بود افتاد و غرق شد و علت رفتن وی به داخل رودخانه کاملاً مشخص نیست که آیا برای شنا رفته یا برای بیرون آوردن چوبی که داخل رودخانه افتاده، البته این کار به دستور من نبوده، بلکه خودش رفته است. گرچه راه بهتری نیز وجود داشته که او از آن استفاده نکرده است. با این توضیح آیا بنده مسئول خون او هستم؟

ج — تا محرز نشود که رفتن به رودخانه، مستند به کار و کارگری است، و عمل به وظیفه کارگری و یا ترس از کارفرما بوده، ضمانت ثابت نیست و کارفرما ظاهراً ضامن نیست؛ هر چند احتیاطاً به مصالحه و تراضی، مخصوصاً با داشتن وارث صغیر، مطلوب است. ۱۴/۷۵/۱۲

(س ۶۴۰) اخیراً به دلیل بی اعتباری چک های صادر شده از سوی مردم، چند نفر اقدام به ظهورنویسی برگه هایی شبیه به برات نموده و چون این برگه به امضاء و تأیید چندین نفر به عنوان متعهد رسیده — که خود نشانه اعتبار معین است — از سوی افراد خریداری می شود و بابت بدهکاری خود به دیگر طلبکاران واگذار می کنند و یا پس از ظهورنویسی به فروش می رسانند، با این توضیح بفرمایید: آیا خرید و فروش این برگه ها بر اساس قیمت اسمی آنها، جایز است یا خیر؟ اگر چند نفر به پرداخت ذینی ملزم شوند، آیا اشتغال ذمه آنان به طور تضامنی، متصور خواهد بود یا نه؟

ج — گرچه سؤال ها روشن نیست، اما به طور کلی هر عقد و قرارداد، ولو عقد ضمانت نسبت به ذین که به نحو مشروط است، یعنی ضامن متعهد پرداخت ذین می شود اگر بدهکار پرداخت نکند — گرچه ضمانت اصطلاح فقهی و ضمّ ذمه بذمه نیست — لازم الوفا و

صحیح و نافذ است؛ و نسبت به مسئله عرضی و طولی بودن ضمان ها و ضامن ها تابع قرارداد است و عموماً صحت عقود، بر همه آنها حاکم است. ۸۰/۹/۱۰

## کتاب هجدهم: کفالت

(س ۶۴۱) فردی متعهد انجام پروژه ای می شود، متعهدله برای تضمین اجرای آن از متعهد، کفیلی را می خواهد. متعهد به بانک مراجعه می کند تا بانک، اسناد کفالتی صادر کند و طی آن، در صورت عدم اجرای تعهدات متعهد در مهلت مقرر و عدم پرداخت خسارت تعیین شده، بانک ضامن پرداخت خسارت گردد. این تعهد بانک که اصطلاحاً «کفالت مالی» نام دارد، جایز است یا خیر؟ آیا بانک می تواند به ازای کفالت مزبور، کارمزد معینی بگیرد؟ و آیا در صورت پرداخت خسارت توسط بانک، می تواند برای گرفتن مبالغ پرداختی به متعهد رجوع کند؟

ج — کفالت مالی از عقود صحیحه لازم است و کارمزد هم که در متن عقد شرط شود، مثل شرط پرداخت خسارت، همه و همه صحیح و لازم الوفاست و مشمول اطلاعات و عموماً ادله صحت و لزوم عقود و شروط است. ۷۸/۳/۳۱

(س ۶۴۲) شخصی به جرم صدور چک بلاحمل دستگیر شده است. پرونده به دادگاه ارسال گردیده و دادگاه، پرونده را به پاسگاه عودت داده است. مدت شانزده روز به صادر کننده چک، وقت داده اند که وجه چک را بپردازد و مقرر نموده اند که طی این مدت با معرفی کفیل، از پاسگاه آزاد بشود، در پاسگاه، شخصی کفیل وی شده، لیکن ظرف مدت یاد شده کفیل، مکفول خود را به پاسگاه معرفی نکرده است. مجدداً مدت شش ماه وقت به کفیل داده شد. باز هم مکفول را معرفی ننموده است. با توجه به اینکه کفالت، عقد لازم است و بر کفیل واجب است مکفول خود را معرفی نماید ولی معرفی ننموده است، آیا می توان از باب: «کل من ترك واجباً أو ارتكب حراماً فلإمام علیه السلام» او نائبه تعزیره<sup>۸</sup> کفیل را تعزیر نمود؟

ج — تعزیر کفیلی که عمل به عقد لازم را ترك نموده و به آن وفا نکرده — قطع نظر از اینکه وفای به عقد، از واجباتی است که ترکش از معاصی کبیره است — مانعی ندارد؛ چون این تخلفات، باعث تضییع حقوق مردم و سبب از بین رفتن عدالت در جامعه می شود، لذا قطعاً تعزیر، مانعی ندارد. ۷۶/۷/۲۲

(س ۶۴۳) آیا در عقد کفالت می توان شرط نمود که در صورت ناتوانی کفیل از احضار، کفالت کننده هیچ مسئولیتی نداشته باشد و در نتیجه، موظف نباشد که دین مکفول را پرداخت نماید؟

ج — شرط خلاف مقتضای عقد است و صحیح نیست. ۷۵/۶/۱۷

(س ۶۴۴) از جمله قرارهای تأمین در دادرها، قرار کفالت است که فردی کفیل متهم می شود و دادنامه را نیز امضا می کند. حال این شخص بعد از مدتی همراه متهم به دادرها مراجعه نموده و می گوید از این پس قادر به کفالت متهم نیستم. با توجه به شرط ضمن عقد کفالت (تا پایان دادرسی و اجرای دادنامه) آیا کفیل می تواند از کفالت خود اعلام انصراف نماید؟ و آیا دادگاه موظف به قبول آن است یا خیر؟

ج — کفالت در دادرها بر انواع و اقسامی است:

۱. کفالت از شخصی است که جنبه دین (مثل بدهکاری) و مال (مانند سرقت و دزدی) و یا حق (مثل حق قذف، افتراء، ادعای شرف و حق قصاص) دارد؛

۲. کفالت در اموری که هیچ يك از جنبه های فوق را ندارد، مانند اینکه شخصی مثلاً به شرب خمر، متهم باشد.

نسبت به نوع اول، همان کفالت معروف در کتب فقهی است و دادرها، ظاهراً از طرف صاحب حق و دین، نیابتاً کفالت می نماید و عقد کفالت هم از طرف کفیل، لازم است؛ یعنی نمی تواند فسخ نماید و بگوید من از این پس کفیل نیستم؛ و اما نسبت به نوع دوم نیز ظاهراً صحیح و لازم است و علاوه بر این، ظاهراً انواع کفالت ها در دادرها و دادگاه ها از باب احکام حکومتی و حفظ نظام می باشند، و بنابراین، برطبق مقررات و آنچه در قانون آمده، باید عمل کرد. ۷۰/۱۰/۲۷

## کتاب نوزدهم: صلح

(س ۶۴۵) پدر شوهر این جانب در زمان عقد ازدواج، به موجب صلح نامه ای چهار سهم از موتور تلمبه چاه عمیق ملکی خود را در برابر یک ریال وجه نقد و پنج گرم نبات به من صلح نمود و من نیز آن را گرفتم و بلافاصله تحویل خود پدرشوهرم که مورد اعتمادم بود، دادم. آیا شرعاً این مصالحه اجماع و اشکالی دارد یا خیر؟

ج — مصالحه اموال به هر مقدار، هر چند ناچیز باشد، صحیح و لازم است و سفیهانه نیست و طرفین، حق رجوع ندارند. ۷۶/۹/۱۶  
(س ۶۴۶) آیا فرزند می تواند با گرفتن وجه معینی از پدر، کلیه حقوق فرضی و ارث خود را با اجرای عقد، مصالحه نماید که از این به بعد، ادعای حق الارث در اموال و ماترک پدر ننماید و کلیه ماترک پدری برای دیگر فرزندان پدر باشد یا خیر؟

ج — صلح، درست است و مشمول اطلاقات ادله صحت عقود و شروط و صلح است. ۷۹/۱۲/۱۲  
(س ۶۴۷) مرحوم پدرم در زمان حیات خود، صلح نامه ای با مادر خود امضا نموده مبنی بر اینکه بعد از مرگ هر یک از طرفین، طرف زنده، ارثی از میت نخواهد و ارثیه خود را که از طرف مقابل می برده اند، با یکدیگر معامله و معاوضه نموده اند. حال با توجه به اینکه فرزند، زودتر از مادر فوت نموده، آیا از نظر شرعی مادر می تواند تقاضای ارث داشته باشد؟

ج — هر وارثی که قبل از فوت مورثش به نحو مصالحه از حق الارث خودش بگذرد، شرعاً بین خود و خدایش طلبکار ارث بعد از فوت مورث نمی باشد و عقد صلح هم عقد لازم است و قابل فسخ نیست. ۷۸/۴/۱۵

(س ۶۴۸) این جانب، فرزند کوچک خانواده ای هستم. از آن جا که تمام امور مربوط به کشاورزی و کارهای شخصی پدرم را انجام می دادم، پدرم منزل مسکونی خودش را به من مصالحه کرد و حتی در دفتر امام جمعه شهرستان نیز سندی برای این مصالحه تنظیم شد. اکنون پس از فوت پدرم، ورثه دیگر، وصیت نامه ای از پدرم در دست دارند که تاریخ آن پس از تاریخ سندی است که پدرم به من داده است. به دادگاه نیز مراجعه کرده ام و می گویند که تاریخ سند توقیل از تاریخ تنظیم وصیت نامه است و اعتباری ندارد. لطفاً بفرمایید که آیا سندی که به عنوان مصالحه نوشته شده، باطل می شود یا خیر؟ و آیا ملک یا منزلی که مصالحه شده باشد، از ارثیه جدا می شود یا جزء ارثیه است؟

ج — صلح، عقد لازم است. لذا بعد از تحقق، قابل فسخ نیست؛ اما اگر اختلاف، موضوعی است، با مرافعه شرعی حل می گردد و وصیت بعدی هم به آن ضرر نمی رساند، مگر آنکه وصیت از باب اعمال حق اختیار باشد که در عقد شرط شده. ۷۷/۷/۲۳

(س ۶۴۹) شخصی در حال حیات خود، در برگه ای نوشته که «هر کدام از فرزندانم در هر خانه ای از اموال زندگی می کند، مال اوست و هیچ کس حقی نسبت به آن ندارد؛ زیرا مادام العمر به ایشان داده ام و وجه آن را هم تحویل گرفته ام. همچنین باغی را هم که دارم، به سه پسر من منتقل نموده ام که مادام العمر در اختیارشان باشد و ملک طلق آنهاست. ضمناً از جمیع ماترک و اموال مبلغ سی هزار تومان پول نقد به هر یک از دخترهایم بدهند. زیر این برگه را هم چند نفر امضا کرده اند. حال پس از فوت او تکلیف چیست؟

ج — ظاهراً آنچه در سؤال آمده، صلح است و صلح هم لازم الوفاست و ورثه، حقی نسبت به آن ندارد؛ و آنچه بیان شد، حکم کلی مسئله است؛ و گرنه اگر کسی صلح بودن را قبول نداشته باشد و فکر کند که وصیت است، چون اختلاف در مورد است، نیاز به مرافعه شرعی دارد و به هر حال، آنچه در مورد دخترها وصیت نموده، لازم العمل است و باید مبلغ موقوفه به آنها پرداخت شود؛ و اما مسئله حق نداشتن به بقیه اموال، بر فرض بودن اموال دیگر برای میت، این وصیت، نسبت به ثلث، نافذ است؛ یعنی از ثلث اموال میت به دختران داده نمی شود و بقیه، به انضمام آنچه که برای پسرها وصیت نموده، بین همه ورثه، کما فرض الله، تقسیم می شود. ۷۸/۵/۲۱

(س ۶۵۰) شخصی فوت نموده و نسبتاً ماترکی هم دارد. همسر و فرزندان پسر او، مادر پیر متوقفاً را فریب داده اند و سهم او را طبق یک فقره صلح نامه عادی از او گرفته اند. قولاً گفته که من به این صلح، راضی نیستم. اکنون هم نامبرده بدون سرپرست است. تکلیف او در مورد ارث بردن از پسرش چیست؟

ج — چون صلح، عقد مستقل و لازم است، هرگاه با رضایت و اختیار طرفین محقق شود، قابل فسخ و رجوع نیست و آنچه در صحت عقود، معتبر است، رضایت هنگام عقد است و ادامه آن، معتبر نیست. لذا عدم رضایت بعدی مضر نیست. ۷۸/۱/۲۵

(س ۶۵۱) اگر در وسط ملکی که در مالکیت دو نفر است، دیوار مشترکی وجود داشته باشد که هر دو مالک، در آن دیوار، سهم و شریک باشند، اگر یکی از شرکا کلیه حق و حقوق خویش را در خصوص آن دیوار، طی قراردادی از راه بیع یا مصالحه، به شریک خود واگذار نماید و بعد از گذشت مدتی مالک مصالحه کننده دیوار، ملک خویش را به شخص ثالثی بفروشد، آیا آن مالک جدید، به عنوان قائم مقام مالک قبلی در خصوص دیوار و مالکیت آن دیوار می باشد یا خیر؟

ج — مالك دوم خانه که خانه را از مصالحه کننده گرفته است، حق او نسبت به خانه و لوازم و متعلقات و تبعات عرفی و شرعی که قبلاً به غیر، منتقل نموده باشد، ثابت است. بنابراین، حقوق دیوار مشترك، تابع صلح و قرارداد قبلی است که اگر در قرارداد قبلی، حقوق به دیگری به طور کلی منتقل شده، مالك بعدی واضح است که حقی به آن حقوق ندارد. ۷۸/۳/۱۱

(س ۶۵۲) شخصی مقداری از املاك خود را به صورت هبه به عده ای از فرزندان خویش مصالحه نموده است، همچنین بعد از گذشت چندین سال که اموال مصالحه شده در اختیار افراد اول بوده، این اموال را برای دیگران به صورت هبه مصالحه نموده و پس از فوت آن مرحوم، ادعای این املاك را دارند. آیا شرعاً می توانند چنین ادعایی داشته باشند؟

ج — چون صلح عقد لازم است، لذا بعد از تحقق، قابل فسخ نیست و تصرف صلح کننده، بعد از آن در مال مورد صلح، غیرنافذ و بی اثر است، و نسبت به مفروض سؤال، حکم شرعی معلوم است. ۷۵/۱۰/۳۰

(س ۶۵۳) اگر شخصی مال خود را در اختیار ارحام قرار دهد و صلح کند به شرط آنکه اگر خودش احتیاج پیدا کرد آن ملك را تحویل بگیرد. آیا حدیث «المؤمنون عند شروطهم» شامل او می شود و صحیح است یا نه؟

ج — صلح، درست است و مشمول اطلاقات صلح و عقد و شرط است. ۷۶/۲/۲۸

(س ۶۵۴) آیا در صلح، قبض لازم است؟

ج — در صلح، قبض شرط نیست. ۷۰/۴/۳۰

(س ۶۵۵) خواهشمند است حکم شرعی تصرف در ملكی را که طی سند عادی صلح قطعی توسط صلح کننده و مصالح له انجام گرفته، بیان فرمایید. آیا پس از تعیین کردن مال المصالحه و پرداخت بخشی از آن، صلح کننده می تواند از تصرف مصالح له منع کند؟

ج — صلح اگر قطعی باشد، یعنی همه خیارها را طرفین، ساقط کرده باشند، لازم است و قابل برگشت نیست و برای مصالح له تصرف در مورد مصالحه شرعاً جایز است؛ چون تصرف در ملك خودش است، کما اینکه ثمن و مال المصالحه هم ملك مصالحه کننده است؛ و اگر طرف در ادای همه یا مقداری از آن تأخیر کند، برای او الزام طرف به ادا و حق مطالبه، ثابت و تأخیر در ادا، غیرجایز و معصیت و گناه است. ۷۵/۳/۳

(س ۶۵۶) پدرم طی يك سند محضری، در سال ۱۳۴۹، مقدار ۷۵۰ متر زمین را به بنده صلح کرده ولی پس از فوت ایشان مشخص شد که این صلح فسخ گردیده است، بدون اینکه این جانب اطلاعی داشته باشم، بفرمایید آیا عقد صلح، قابل فسخ است یا خیر؟

ج — صلح از عقود لازمه است و قابل فسخ نیست؛ همچنان که اگر در مفروض سؤال هبه هم شده باشد، چون هبه به ارحام است، بعد از قبض نیز قابل فسخ نیست. ۷۴/۵/۱۱

(س ۶۵۷) پدری در حال حیات، زمین های خود را به تعدادی از فرزندان خود مصالحه کرده که بعد از مرگ به آنان واگذار شود و مقداری از آن را برای مخارج خود باقی گذاشته است. آیا این مصالحه جایز است یا خیر؟

ج — اگر مصالحه شرعیه انجام شده، لیکن حق انتفاع در زمان حیات را برای خود قرار داده، مصالحه صحیح است و بعد از مرگ، کسی به مال مورد مصالحه حقی ندارد. ۷۵/۱۱/۱۴

(س ۶۵۸) چنانچه از سوی عمو و عمه صغار، مالی به آنان صلح غیر معوض گردد و مال نیز توسط قیم تصرف شده باشد، آیا برای این اشخاص حق رجوع است یا خیر؟ در این صورت چنانچه صلح به طور معوض واقع شود، آیا حق رجوع برای افراد یادشده خواهد بود یا خیر؟

ج — در عقد صلح، فرقی بین معوض و غیر معوض نیست، و هر دو لازم است و حق رجوع ندارد. ۷۰/۴/۳

## کتاب بیستم: رهن

(س ۶۵۹) آیا در رهن، شخصی غیر از مدیون می تواند مالی را جهت دین مدیون در برابر داین به رهن بگذارد؟ و چنین رهنی آیا صحیح و نافذ است؟

ج — صحیح است و صحتش اجماعی علمای شیعه است، اگر نگوییم علمای اسلام و مطابق با قواعد و عمومات و اطلاقات عقود و شروط است. ۷۶/۶/۴

(س ۶۶۰) آیا عقد رهن از طرف راهن و مرهن، لازم است یا فقط از طرف راهن؟

ج — از طرف رهن گزار لازم است نه از طرف مرهّن و کسی که عین مرهونه را به عنوان وثیقه و پشتوانه دین گرفته است هر وقت خواست، می تواند وثیقه را پس بدهد، چون اخذ وثیقه مربوط به اوست. ۷۸/۸/۱۶

(س ۶۶۱) فروشنده ای ابتدا ملک خویش را که در رهن بانک بوده، بدون اجازه بانک، به شخصی با سند عادی و با شرط اینکه خریدار، بدهی بانک و سایر ادارات را بپردازد، می فروشد؛ ولی خریدار به این تعهد عمل نمی نماید؛ مضافاً بر اینکه خریدار، از بابت ثمن، تعدادی چک در اختیار فروشنده می گذارد که هیچ یک از آن چک ها در موعد خود وصول نمی شود. بانک بر اساس قانون برای مطالبه طلب خود، در صدد بر می آید که ملک موصوف را طی سند رسمی به خود منتقل نماید و در این زمینه، پیش نویس سند رسمی هم در یکی از دفاتر اسناد رسمی تنظیم می گردد. در این اثنا، فروشنده پس از ۳۳ ماه که خریدار اول به تعهد خود عمل نمی کند، ملک مذکور را طی سند رسمی با گرفتن اجازه بانک به یک مؤسسه دولتی منتقل می نماید و از آن جا که مبیعه با مؤسسه مذکور با تنظیم سند رسمی بوده، مؤسسه جهت نقل و انتقال می بایست رضایت بانک (مرهّن) را جلب می نمود و تمامی بدهی های ملک را می پرداخت. تمام این مقدمات، انجام گرفته و نهایتاً بانک (مرهّن) نیز طی سندی کتبی رضایت خویش را با این توضیح که اجازه در مبیعه را فقط به مؤسسه دولتی داده، بیان می دارد، حال سؤال این است: با توجه به اینکه تمام مقدمات انتقال از سوی مؤسسه دولتی ذکر شده انجام پذیرفته و به عبارتی تمامی بدهی ملک، پرداخت شده و رضایت بانک (مرهّن) اخذ گردیده، آیا بیع اول که با سند عادی انجام پذیرفته، صحیح است یا بیع دوم که با سند رسمی بوده؟ به عبارت دیگر، بیعی که موقوف و به اجازه مرهّن (بانک) و غیر نافذ بوده، بعد از اینکه خریدار دوم، تمامی بدهی بانک و ملک را تأدیه نموده و بانک نیز صراحتاً قید نموده که فقط اجازه به خریدار دوم داده است و با توجه به اینکه فروشنده، عملاً با انجام دادن بیع دوم، مبیعه اول را فسخ نموده است، آیا بیع اول مستقر و صحیح است یا بیع دوم؟

ج — بیع عین مرهونه که متعلق حق طلبکار و مرهّن است — چه مرهّن، بانک باشد یا غیر آن — بدون اجازه و رضایت مرهّن، فضولی است و صحّتش محتاج به اجازه مرهّن؛ یعنی من له الحق است و بایع راهن، هر چند مالک است، اما ملکش چون طلق نیست، بیعش نافذ و لازم نیست و از شرایط نفوذ بیع، طلق است؛ لیکن اگر بایع و راهن، ملکی را که رهن است، بفروشد، به شرط آنکه خریدار، طلب مرهّن را بپردازد و فک رهن نماید، گرچه این گونه بیع ها معلق است؛ ولی بعید نیست که اگر خریدار قبل از رسیدن موعد طلب، وجه مرهّن و طلبکار را بپردازد، بگوییم که بایع، ملزم به تحویل مبیع است و بیعش نافذ است؛ اما اگر خریدار طلب و وجهی که مالک برای او رهن گذاشته نپردازد تا فک رهن نماید و در نتیجه مرهّن، حق بیع عین مرهونه را پیدا کرد، خرید مشتری بی اثر و آن بیع و شراء کالعدم است و اختیار بیع در ید طلبکار و مرهّن است. ۷۸/۴/۲۸

(س ۶۶۲) آیا درج شرط ضمان یا عدم ضمان از طرف راهن بر مرهّن در عقد رهن صحیح است؟

ج — مرهّن یدش ید امانی است و ضامن نیست ولی شرط ضمان او نافذ است، چون خلاف شرع نیست؛ کما اینکه خلاف مقتضای عقد هم نیست. ۷۶/۶/۴

(س ۶۶۳) آیا مرهّن می تواند عین مرهونه را با رضایت به راهن اجاره دهد؟

ج — استفاده چیزی که آن را گرو می گذارند، مال کسی است که آن را گرو گذاشته، یعنی راهن. پس مرهّن حقی ندارد که بخواهد به راهن اجاره دهد و چنین اجاره ای باطل است. ۷۹/۷/۱

(س ۶۶۴) در هنگام اجاره خانه، آن چنان که مرسوم است یا پولی به عنوان پیش می گیرند و مبلغی اجاره ماهیانه، و یا مقدار پول داده شده بیشتر است و دیگر اجاره ای ماهیانه داده نمی شود (رهن کامل). نظر جناب عالی در این مورد چیست؟

ج — رهن های متعارف در امروز که به نفع طرفین است و گرفتن و دادن پول به دلیل بیچارگی و نابسامانی صاحب خانه نیست، به نظر اخیر این جانب، مانعی ندارد و جایز است. ۷۹/۴/۱۴

(س ۶۶۵) آیا در اخذ عین مرهونه (چیز رهن گذاشته شده) همین مقدار که اکنون مرسوم است، یعنی سند را از طریق اداره ثبت اسناد توقیف می کنند، کافی است؟

ج — توقیف سند، دلیل رهن بودن بر عین مرهونه است و صحیح است. ۷۵/۸/۲۴

(س ۶۶۶) آیا رهن گرفتن پول و اسکناس، صحیح است؟

ج — مانعی ندارد. ۷۵/۱۰/۴

(س ۶۶۷) اگر بدهکار، ملک خود را نزد طلبکار در ضمن قراردادی جهت تضمین در پرداخت قرض ربوی به گرو و رهن بگذارد و بدهکار، در موعد مقرر از عهده پرداخت بدهی خود بر نیاید، آیا طلبکار مجاز به تصرف در تمام ملک به صورت تملک و یا بیع است یا ملک در تملک بدهکار است، و فقط باید بدهی خود را بپردازد؟



ج — طلبکار می تواند به اندازه طلب خود نه ربای حرام آن، از عین مرهونه بردارد. ۲۹/۱۱/۹

(س ۶۶۸) شخصی مبلغی به دیگری دین واجب الوفا دارد. وثیقه دین، متزل مسکونی مدیون است. در موعد مقرر، مدیون به علت نداشتن بضاعت مالی قادر به تأدیه دین خود نمی باشد، دائن مصمم شده با فروش متزل مورد وثیقه، طلب خود را استیفا نماید. چنانچه مدیون جز متزل مزبور مال و ملک دیگری جهت ادای دین خود نداشته باشد، آیا دائن شرعاً مجاز به فروش متزل وثیقه دین و وصول طلب از محل فروش متزل خواهد بود، یا متزل از مستثنیات دین است و دائن شرعاً حق فروش متزل مدیون را نخواهد داشت؟

ج — رهن، خود یک عقد مستقل است و اثرش نیز جواز فروش چیزی است که به عنوان وثیقه نزد طلبکار قرار داده و معین شده، و متزل مسکونی در باب دین مستثنا است نه رهن بر دین، و آنچه مرقوم شد مسئله قانون و حکم کلی شرعی است، و اما احسان و انصاف، هر دو مطلوب می باشند نه واجب. ۸۰/۱۲/۹

(س ۶۶۹) اگر ملکی در رهن بانک باشد و راهن بابت سند رهنی، دینی به بانک نداشته باشد و بدهی خود را تسویه نموده، لیکن قبل از اینکه بانک، فک رهن کند، در اطراف آن بنای احداث شود یا مؤسسه فرهنگی برپا گردد و بر فرض محال، ارزش مورد وثیقه بدین علت کاهش یابد، اگر راهن ادعای خسارت به میزان مابه التفاوت قیمت قبلی و فعلی مورد وثیقه را بنماید — با اینکه موضوع از مصادیق عدم النفع به نظر می رسد — آیا بانک شرعاً مکلف به پرداخت خسارت مزبور است؟ و اگر به جهت اختلاف در میزان بدهی، بانک اسناد و مدارکی را که دارد، فک رهن ننماید، در نتیجه، راهن به مراجع قضایی رجوع نماید و حکم بر برائت ذمه وی بگیرد و در این مدت رسیدگی به اختلاف فیما بین، چنین موضوعی پیش آید، تکلیف چیست؟

ج — اگر بانک، در فک رهن مسامحه نموده به گونه ای که اگر به موقع فک می شد، راهن می توانست جلوی تزل قیمت را بگیرد، یعنی مانع از ساختمان سازی شود و یا در نقشه تغییر و تحوّل به وجود آورد که در حقیقت سبب تزل قیمت، بانک باشد، در این صورت حکم به عدم ضمان، مشکل، بلکه ظاهراً ممنوع است، چون ظاهراً بانک سبب ضرر رساندن به مالک شده، و در حکم ضمان به خاطر ضرر، معنای ضرر عام است و اوسع از ضرر لغوی، و برخی از موارد عدم النفع لغوی را هم شامل می شود؛ پس مسئله عدم النفع که در سؤال آمده تأثیری در حکم ندارد؛ و اما اگر چنین نباشد، یعنی بانک مسامحه ننموده و یا اگر مسامحه کرده، مسامحه اش تأثیری در تزل قیمت نداشته، چون به هر حال، ساختمان مضر ساخته می شده، قطعاً بانک ضامن نیست و وجهی برای ضمان او وجود ندارد. ۷۳/۸/۱

(س ۶۷۰) آیا بدهکار می تواند بابت وثیقه دین خود، چک یا سفته معتبری به دست طلبکار بدهد تا در صورتی که دین خود را ادا نمود، طلبکار به راحتی بتواند چک یا سفته را به جریان اندازد و طلب خود را از آن به دست آورد؟

ج — این گونه رهن ها، گرچه رهن به غیر عین است، لیکن صحتش خالی از قوت نیست؛ و اما در مورد چک های تضمینی، اگر فرض رهنش بشود چون در حکم پول و نقد رایج می باشد، عین محسوب شده، و رهنش بلا اشکال است. ۷۵/۹/۲۲

## Translation Movement

## کتاب بیست و یکم: هبه

(س ۶۷۱) اگر شخصی قبل از فوت در وصیت نامه خود اموالی را به یکی از ورثه ببخشد، در کدام يك از صورت های زیر نافذ است:

الف. اگر این اموال برابر یا کم تر از ثلث باشد؟

ب. اگر این اموال بیشتر از ثلث باشد؟

و در چه حالتی رضایت سایر ورثه شرط است؟

ج — هبه و بخشش — که حقیقت آن غیر از وصیت است — نسبت به کل اموال هم صحیح و درست است چه رسد به مقداری از آن، و باب ثلث و مازاد بر ثلث هم در آن دخالتی نداشته و ندارد. آری، در هبه، قبض موهوب له شرط صحت آن است، یعنی تنها بخشیدن و قبول طرف کافی نیست؛ بلکه باید به تصرف او داده شود تا صحیح باشد، و هبه مربوط به زمان حیات است و وصیت مربوط به بعد از مرگ. بنابراین، اگر پدری مالی را به فرزند خود ببخشد که در همان زمان حیات، از ملکش خارج شود و به قبض فرزند هم در آید، عقد صحیح و نافذ است و چون هبه به ارحام است لازم نیز هست، و اما اگر بگوید بعد از مرگم به او بخشیده یا ببخشید و بدهید، این وصیت نسبت به ثلث، نافذ و نسبت به مازاد بر آن منوط به اجازه ورثه است؛ و ناگفته نماند که در بخشش به اولاد باید رعایت انصاف و عدالت و پدر بودن نسبت به همه آنها بشود، و پدر سبب اختلاف نگردد که مذموم می باشد و مرتکب آن ملعون و دور از رحمت الهی است. ۷۸/۳/۲۶

(س ۶۷۲) شخصی دارای شش دختر بوده و برای هر کدام در حدّ توان جهیزیه تمهیه نموده و به آنها داده است. به یکی از دختران خود یک قطعه باغ و دو قطعه زمین به عنوان جهیزیه داده و در جهازنامه هم قید گردیده؛ ولی دختر در حال حیات پدر، آنها را تصاحب نکرده است و بعد از فوت پدر مدّعی است، و دختران دیگر مدّعی هستند که ترکه پدرشان است و همه از آن سهم می برند، آیا دختران دیگر از این باغ و دو قطعه زمین ارث می برند یا خیر؟

ج — اگر به صورت وصیت نبوده، یعنی نگفته بعد از فوت هم مال او باشد، ظاهراً هبه است و خود پدر هم به عنوان مال او در اختیار داشته و لذا قبض، حاصل شده و چون هبه به ارحام است، با حصول قبض، لازم می باشد و حقّ همان دختر است؛ و اگر بر فرض، هبه بودن هم ثابت نشود، ظاهراً وصیت است که اگر کم تر از ثلث باشد، نافذ است. ۷۸/۲/۱۴

(س ۶۷۳) مادری در هنگام عقد، مقداری طلا به عروسشان هدیه نموده است، بعد از فوت پسرش، وی آن طلاها را از عروسش مطالبه نموده و گفته من راضی نیستم و باید طلاها را به من برگردانی چون دیگر تو عروس من نیستی، با توجه به اینکه خانم ایشان قصد دارد طلاها و همچنین دیه و مهریه خود را صرف خیرات و مبرات برای همسرش نماید، آیا می تواند از دادن طلاها به مادر شوهرش خودداری نماید؟

ج — اگر مادر شوهر، خویشاوندی با عروس نداشته و از ارحام او نبوده و در طلاها هم تغییری داده نشده، حقّ برگردادن دارد، چون هدیه به او یعنی هبه به او بوده و هبه غیر معوّض که مفروض سؤال است، جزء عقود جایز است، مگر به ارحام بعدالقبض و یا آنکه موهوبّ له تصرف مغیری در او نموده باشد. ۸۳/۶/۱۴

(س ۶۷۴) از طرف بنیاد جانبازان، یک قطعه زمین به جانبازی داده شده که آن را ساخته است و قبل از فوت، سه دانگ آن را طی یک نامه کتبی به برادرش بخشیده و هیچ گونه خرید و فروشی صورت نگرفته و فقط مدرکی که هست همان نامه کتبی است. آیا سه دانگ خانه به برادر متوفّا تعلق می گیرد؟ و اگر همسرش مطالبه مهریه کند، آیا ابتدا باید از این شش دانگ خانه، مهریه اش محاسبه شود یا سوای آن سه دانگ که کتباً بخشیده، مهریه این خانم محاسبه می شود؟

ج — اگر بخشش و هبه ثابت شود و عین موهوبه هم به قبض کسی که به او بخشیده شده در آمده، از ملک واهب خارج می گردد و با شكّ در اصل هبه یا شكّ در قبض متّهب، به ملك مالك در سند ظاهراً باقی است، هر چند سند، سبب تملك نیست. ۸۰/۱۱/۲۸

(س ۶۷۵) اگر کسی یک دانگ از منزلش را به طور غیر معوّض به همسرش هبه کند، ولی بر حسب اتفاق پشیمان شود، آیا حقّ رجوع و برگشت از این نوع هبه را دارد؟

ج — نمی تواند رجوع نماید، چون هبه زوج به زوجه و بالعکس، در حکم هبه به رَحِم است و حقّ برگشت ندارد. ۷۹/۶/۱۶

(س ۶۷۶) شخصی با دختری ازدواج می کند و شیرها پرداخت می کند. پس از مراسم عروسی، والدین و سایر اقوام هدایایی را به آنان اهدا می کنند. پدر دختر نیز هدایایی از قبیل گاو و گوسفند به دخترش می دهد، که مقدار این هدایا به مبلغ شیرهای پرداخت شده بستگی دارد و چنین کاری در بین مردم مرسوم است. آیا هدایایی که پدر به دخترش می دهد جزو اموال زن محسوب می شود یا زن و شوهر؟

ج — تابع قصد و نظر هبه کننده و یا عرف محل است، به این نحو که اگر هبه به هر دو نفر باشد، جزء اموال زن و شوهر است؛ و اگر هبه به دختر یا پسر باشد، مال موهوبّ له است. ۸۰/۲/۱۸

(س ۶۷۷) زن و شوهری هر دو کارمند و حقوق بگیر هستند. آیا زن می تواند بدون اجازه از همسر خود، به بستگان دور و نزدیک و یا اشخاص دیگر، وجوهی را به عنوان کمک بلاعوض، پرداخت نماید؟

ج — پول هایی که متعلق به خود زن می باشد، مصرف نمودن آنها یا هبه به اقوام یا صدقه دادن، منوط به اجازه شوهر نیست، ولی در عین حال هماهنگی، مطلوب است. ۷۹/۷/۱۴

(س ۶۷۸) آیا می توان به بیچه در رَحِم مادر چیزی را هبه نمود؟ اگر هبه مزبور امکان پذیر است، چه کسی باید آن را قبول کند؟ آیا پدر یا جدّ پدری قبل از تولّد، بر عمل ولایت دارد؟ آیا اهلیت تملك حمل، منوط به زنده متولّد شدن آن است؟

ج — مقتضای اطلاعات و عموماً و اطلاقات هبه خصوصاً و قابلیت حمل برای مالکیت عندالعقلا، بل عندالشرع کما یظهر فی باب الارث و الوصیة، صحّت هبه به حمل می باشد و قبول آن نیز از طرف ولیّ، کافی است؛ آری اگر زنده به دنیا نیاید، ظاهراً هبه محقّق نشده و سبب ملکیت نمی شود و مال به ملك واهب، باقی است، کما اینکه در باب وصیت برای حمل نیز اگر زنده به دنیا نیاید وصیت نسبت به حمل، باطل است و در حقیقت، زنده به دنیا آمدن به نحو شرط متأخّر، در ملکیت حمل مؤثر است. ۷۸/۱۰/۴

(س ۶۷۹) اگر واهب بعد از اجرای عقد هبه و قبل از قبض، فوت کند، آیا مال موهوب در ملکیت واهب باقی می ماند یا خیر؟

ج — در ملکیت و اهب باقی می ماند؛ چون قبض، در صحت هبه شرط است و بدون قبض، شخص، مالک موهوب نمی شود. ۸/۲۷/

۷۹

(س ۶۸۰) این جانب خانه ای داشتم که مقدار ۴۸ درصد آن را بدون دریافت وجه یا چیزی به خائمی که هیچ گونه نسبت و قرابتی با او نداشتم، هبه نمودم؛ اما ایشان تمام خانه مورد هبه را عدواناً تصرف نموده و به شخص دیگری اجازه داده است. با توجه به اینکه هبه غیر معوض بوده، آیا حق رجوع و برگشت از این هبه را دارم؟

ج — اگر کسی چیزی را به غیر ذی رَحْم هبه کند، در صورتی که هبه قریباً الی الله نبوده یا در مقابلش عوض نگرفته باشد — ولو اندک — و عین موهوب نیز باقی باشد و موهوب له در چیزی که به او هبه شده تصرفی که عین را تغییر بدهد، نکرده باشد، هبه کننده می تواند به هبه خود رجوع کند و عین چیزی را که هبه نموده از شخص پس بگیرد. ۷۹/۵/۱۱

(س ۶۸۱) شخصی يك قطعه زمین خود را به شرط عوض به کسی هبه می کند؛ اما موهوب له در تأدیه عوض تأخیر می کند تا واهب فوت می کند؛ آیا ورثه واهب، خیار فسخ هبه مورث را دارند یا خیر؟

ج — حق خیار برای ورثه هست، چون عمل به شرط نشده است و حق الخیار و حق الرجوع به ورثه منتقل می شود. ۸۰/۲/۱۸  
(س ۶۸۲) شخصی از اموال منقول خود به پسرش که غایب بوده هبه نموده و فرد دیگری را وکیل گرفته که از جانب فرزند غایب، قبض کند. آیا این هبه نافذ است؟ چون واهب تا برگشت غایب فوت کرده، و این وکالت با اجازه حاکم شرع بوده که واهب برای غایب، وکیل گرفته است.

ج — هبه نافذ است و قبض وکیل، قبض متهب است، چه واهب او را وکیل کند یا حاکم که ولایت بر غایب دارد. ۸۰/۲/۱۸  
(س ۶۸۳) آیا چشم روشنی و هدیه ای که بعد از تولد بچه می آورند برای بچه است یا والدین؟ در صورتی که برای بچه باشد، آیا می توانیم در آن تصرف کنیم؟

ج — ظاهراً چشم روشنی تابع عرف خاص و خصوصیات محل و مورد است و تصرف در آن در صورتی که از آن بچه باشد، با اجازه و مصلحت اندیشی قیّم قهری، مانعی ندارد. ۷۵/۱۲/۱۷

(س ۶۸۴) اگر پدری تمام اموال خود را به دو پسر خود هبه کند و یکی از پسرها غایب بوده و پسر حاضر و مادر پسر غایب، به نیابت از پسر غایب، اموال هبه شده را فضولاً قبض کنند و قبل از اجازه پسر غایب، پدر از دنیا رفته و بعد از او قبض را اجازه کرده، آیا این هبه صحیح است یا خیر؟  
ج — در فرض سؤال، هبه نسبت به غایب، باطل است؛ چون قبض او در زمان پدر تحقق پیدا نکرده است. ۷۴/۶/۱۲

(س ۶۸۵) چنانچه شخصی ساختمانی را در پانزده سال قبل به کسی هبه کرده باشد، اما در سندی که بین آنها رد و بدل شده، کلمه «واگذاری» ذکر گردیده است و امروز بعد از پانزده سال خودش اقرار می کند که این واگذاری به صورت هبه و رایگان بوده است، آیا آثار هبه بر این عمل بار می شود یا خیر؟ و اگر عقد بیعی نسبت به این ساختمان واقع شود و خریدار از این موضوع مطلع باشد، آیا این بیع، فضولی است یا خیر؟

ج — جمله واگذاری با فرض اینکه عوضی برای او ذکر نشده، ظهور در هبه دارد و حتی اگر اقرار بعدی هم نیامده بود، کفایت می کرد؛ و با در اختیار قرار گرفتن مورد هبه، شرط صحت حاصل و با تحقق بیع، هبه اگر به غیر رَحْم هم بوده، لازم گشته و قابل رجوع نیست؛ و عقد بیع هم چون در ملک بایع (شخصی که به او هبه شده) است، بیع صحیح و لازم و غیر فضولی است. ۷۵/۸/۲۲

(س ۶۸۶) همسر شخصی پس از گذشت مدتی از عقد ازدواج فوت می کند. در زمان عقد، هدایایی به همسرش داده است، آیا پس از وفات همسرش می تواند آن هدایا را مطالبه کند یا نه؟ و اگر چنین مطالبه ای صورت گرفت، آیا پدر دختر می تواند نصف مهریه را مطالبه کند یا نه؟

ج — چون هدایای پرداخت شده به همسر در زمان عقد، ظاهراً هبه به زوجه است و هبه زوج به زوجه و بالعکس، در حکم هبه به رَحْم است، حق برگشت ندارد — چه قبل از فوت مطالبه کند و چه بعد از فوت — و نسبت به مهریه، زوج نصف مهریه را به ورثه زوجه بدهکار است، و خود زوج هم چون وارث است، از مهریه، مانند بقیه اموال زوجه، ارث می برد. ۷۵/۸/۸

(س ۶۸۷) اگر انسان بخواهد در حال حیات، اموال زیادی ببخشد یا بفروشد، آیا در این صورت فرزندان می توانند مانع او شوند یا خیر؟

ج — تصرف مالک در حال سلامتی و نبود بیماری ای که منجر به مرگ شود قطعاً جایز و نافذ است و شخص می تواند در اموال خود هرگونه تصرفی از قبیل بخشش و فروش بنماید و فرزند یا غیر فرزند، نمی توانند مانع او باشند؛ و ناگفته نماند بخششی که باعث شود فرزندان بعد از مرگ پدر دچار فقر و مشکلاتی شوند، نامطلوب است. ۸۳/۶/۱۴

(س ۶۸۸) شخصی زمینی را به يك هیئت عزاداری بخشیده و در این مورد، سندی تنظیم کرده که به امضای بیست نفر رسیده است، اعضای هیئت هم دور آن زمین دیوار کشیده و عملاً آن را تصرف نموده اند. پس از گذشت ده ماه، عده ای به نام کانون قرآن آن را تصرف نموده و مدعی هستند که مالک، زمین را به آنان واگذار کرده است. شخص مذکور هم می گوید من این زمین را برای امور خیریه بخشیده ام، حال آیا جایز است که شخص

مذکور، دوباره زمین مورد بخشش را به دیگری یا دیگران ببخشد؟ و اگر جایز است، آیا تصرف کنندگان بعدی، موظف به پرداخت خسارت تصرف کننده اول هستند یا خیر؟

ج — هر چیزی که برای خدا و صرف در امور خیریه داده شود، قابل برگشت نیست؛ چون شخص واگذار کننده، آن چیز را به واسطه وقف و امثال آن، از ملك خود خارج نموده و دیگر مالك آن محسوب نمی شود، بنابراین، حق تصرف در آن را ندارد؛ چنان که نسبت به هر جا و محلی که برای کار خیر باشد، رعایت حق السبق، لازم و قاعده «مَنْ سَبَقَ» حاکم است. ۷۶/۲/۸

## کتاب بیست و دوم: سایر قراردادها

### باب اول: عقد بیمه

(س ۶۸۹) اکثر اوقات پولی را که بیمه گذار به شرکت بیمه می دهد در مقابلش چیزی دریافت نمی کند، آیا در این صورت، عقد بیمه صحیح است و مصداق اکل مال به باطل نیست؟

ج — این گونه قراردادها عقد جدید می باشد، و مشمول «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» و مصداق «تجارة عن تراض» است، نه باطل. ۷۵/۱۰/۱۱  
(س ۶۹۰) بیمه های اجباری که دولت برای حفظ نظم اجتماعی، بیمه گذار را مجبور به پرداخت حق بیمه می کند، چه حکمی دارد؟ با توجه به اینکه داشتن اختیار، یکی از شرایط صحت عقد می باشد.

ج — این اجبار، اجباری نیست که باعث بطلان عقد گردد، بعلاوه در برخی از موارد، جزء اجباری که سلب اختیار نماید، نمی باشد. ۱۱  
۷۵/۱۰/

(س ۶۹۱) ۱. آیا قرارداد بیمه از نوع عقود متداول شرعی است یا قراردادی مستقل؟

۲. با توجه به اجباری بودن برخی از بیمه ها، آیا این اجبار، مشروعیت آن را مخدوش نمی کند؟

ج ۱ — عقدها و قراردادهای بیمه به طور کلی به عنوان عقد و قرارداد، شرعاً صحیح است و مشمول اطلاعات و عمومات عقود و شروط بوده و هست و آیا همه آنها عقد مستقل است یا جزء یکی از عقود متعارف، یا بعضی مستقل و یا بعضی جزء آن عقود، نیازمند به بررسی چگونگی آن قراردادها می باشد، که خود مکلف هم می تواند بررسی نموده و نظر بدهد و نیاز به نظر و بحث فقهی ندارد و بحث صغروی و موضوعی است، و به هر حال، آنچه به نظر می رسد اینکه بیشتر آنها بلکه همه آنها قراردادهای مستقل است.

ج ۲ — آنچه قرارداد را مخدوش می کند، اکراه و توعید افراد است نه اجبار قانونی. ۸۱/۵/۳

(س ۶۹۲) اگر انسان یقین کند که شرکت بیمه با پول های بیمه گذاران، ربا انجام می دهد، آیا جایز است در این نوع بیمه ها شرکت نماید؟

ج — اگر یقین داشته باشد که بیمه چنین کاری می کند، و بیمه گذار هم به قصد کمک و معاونت به ربا خواری، در بیمه شرکت نماید، حرام است. ۷۵/۱۰/۱۱

(س ۶۹۳) حق خسارت تأخیر که بیمه گر از بیمه گذار می گیرد، چه حکمی دارد؟

ج — اگر در ضمن عقد بیمه، شرط خسارت تأخیر شده باشد و بیمه گذار آن را تأخیر بیندازد، گرفتن حق خسارت تأخیر، مانعی ندارد.  
۷۵/۱۰/۱۱

(س ۶۹۴) تعهداتی که بیمه گر می کند، نه مبلغ آن مشخص است و نه وقت آن معین، و نه وقوع شرط بیمه، با این جهل ها — که مسلماً مستلزم خطر و تنازع می شود — چنانچه در بیع و اجاره اشکال دارد، در عقد بیمه چگونه است؟ بر فرض صحت عقد بیمه، به نظر حضرت عالی بیمه عمر چه حکمی دارد؟ (چه بیمه عمر به شرط حیات و یا به شرط موت و یا هر دوی آن).

ج — آنچه در عقود مضر است و موجب بطلان، غرر و خطری است که معامله و عقد را از عقلایی بودن بیرون برد و سفهی نماید و یا سبب عدم قدرت بر تسلیم و تسلّم گردد. آری، در بیع بالخصوص، مطلق غرر و جهل تعبداً مبطل است. ۷۵/۱۰/۱۱

### باب دوم: قراردادهای بانکی

(س ۶۹۵) آیا دریافت بهره از بانک های خارجی برای ایرانیان که خارج از کشور زندگی می کنند، حرام است؟

ج — با توجه به اینکه بانک در بهره دهی ضرر نمی کند و بهره دهی او سبب فقر و بیچارگی بهره دهنده نمی شود و برای طرفین، این گونه بهره ها سود دارد و معامله عقلایی محسوب می شود و اقتصاد دانان و عرف بازار، این بهره گرفتن را نزولخواری سرمایه دار و استثمار گر نمی بینند و بهره ای را که بهره گیرنده می گیرد و بانکی که بهره ای می دهد، مورد ترحم اقتصادی و انفاق به او نیست؛ و در آیات شریف قرآن، حرمت ربا برای رباگیرنده در کنار آیات انفاق آمده، یعنی در حقیقت، قرآن به رباخوار و بهره گیر می گوید: «چگونه بهره می گیری از کسی که باید به او کمک کنی و انفاق نمایی؟» و این، بدترین ذریله اخلاقی است که شخصی از کسی بهره بگیرد که مستحق کمک بوده و باید به او کمک می نمود تا بیچاره و فقیر، فقرش از بین برود؛ اما شخص رباخوار و بهره گیر در عوض این کار فقر او را اضافه می نماید، بنابراین، گرفتن بهره از بانک های خارجی که لیباً همان مشارکت و قراردادهای مضاربه ای است و معامله عقلایی اقتصادی برای طرفین است، حرام و مشمول آیات حرمت ربا نیست؛ بعلاوه که مسئله ربا گرفتن مسلمان از غیر مسلمان هم در بعضی از موارد آن مطرح است. ۷۹/۱/۳

(س ۶۹۶) اگر به قصد گرفتن سود، پول خود را در حساب های کوتاه مدت و یا دراز مدت بانک ها بگذاریم، چه حکمی دارد؟

ج — چون بانک ها با وکالتی که از صاحب پول دارند، مضاربه و یا معامله شرعی دیگری با پول انجام می دهند، سودی که از بانک به دست می آید، مثل سایر درآمدهای انسان است و مانعی ندارد. ۷۱/۷/۲۶

(س ۶۹۷) جوایز بانک ها تحت چه عنوان فقهی است؟

ج — تحت عنوان هبه و بخشش است. بعلاوه که تمليك مال مجاناً و بلاعوض به خاطر سلطه مردم بر اموال، نافذ و صحیح است، هر چند مشمول هیچ يك از عناوین عقود متعارفه نباشد. ۷۵/۱۱/۶

(س ۶۹۸) واریز نمودن پول به مقدار معین جهت قرعه کشی در بانک ها چه حکمی دارد؟ اگر شرط نکند که پول را به این جهت واریز می کند، بلکه داعی او این باشد، آیا تغییری در حکم ایجاد خواهد شد؟ اصولاً آیا بین شرط و داعی، فرقی هست یا نه؟

ج — مانعی ندارد، چون محض شرکت در قرعه کشی — با توجه به محدود نبودن و شرایط خاص قرعه کشی بانک ها — در نظر مردم و عرف، سودی با ارزش حساب نمی شود، و منفعت نیست تا واریز نمودن پول حتی با شرط مشترك شدن — تا چه رسد به داعی داشتن — قرض به شرط نفع باشد و حرام، و اما رسیدن به جایزه بانکی هم احتمالی زیادتر ندارد و بانک هم از اموال خود جایزه را می دهد و «التاس مسلطون علی اموالهم»؛ و ناگفته نماند که قرض به شرط نفع در قرض استهلاکی، حرام است و اما اگر جنبه داعی داشته باشد، هر چند طرفین هم عالم به آن باشند، جایز و حلال است. ۷۵/۱۱/۶

(س ۶۹۹) اگر وام گیرندگان، بخشی از مازاد اصل وام را به عنوان کارمزد و بخشی را به عنوان هبه به صندوق قرض الحسنه واگذار نمایند، حکم آن چیست؟

ج — اگر خودشان به میل و دخواه، بدون قرارداد و الزام بپردازند، مانعی ندارد. ۷۶/۴/۱۱

(س ۷۰۰) عده ای برای گره گشایی از نظر مادی اقدام به تشکیل قرض الحسنه خانوادگی نموده اند. لذا با همدیگر توافق کرده اند که هر ده هزار تومان را که به عنوان وام پرداخت می نمایند، مبلغ دویست تومان به عنوان کارمزد دریافت شود، لیکن از این مبلغ، مقداری جهت امورات صندوق هزینه می شود و مبلغ باقی مانده وام را — چون مسئول صندوق مزد دریافت نمی کند — با رضایت همه اعضا در راه خیر در ماه محرم و ماه مبارک رمضان و هر عمل خیر و شایسته دیگری خرج می شود. این کار از نظر شرعی چه صورتی دارد؟

ج — چون رضایت همه صاحبان پول وجود دارد، مانعی ندارد و عملی جایز است. ۷۷/۱/۲۴

(س ۷۰۱) آیا وام دادن به صورت امتیاز، بدین گونه که وام گیرنده مبلغی را نزد صندوق به حسابش واریز می کند تا پس از گذشتن مدتی، امتیاز مورد نیاز برای دریافت وام حاصل شود، از لحاظ شرعی صحیح است یا خیر؟

ج — مانعی ندارد، چون این گونه امتیازها که قرض گیرنده (یعنی صندوق) قرار می دهد و دهنده پول هم پول را با این شرط و قرار به صندوق می دهد، قرض به شرط قرض است و مشمول ادله ربا و حرمت آن نبوده و نیست. ۷۹/۹/۲۴

(س ۷۰۲) آیا اخذ بیمه از وام، بدین صورت که مثلاً يك درصد کل وام را به عنوان بیمه وام در نظر بگیرند که اگر وام گیرنده فوت نمود، پس از فوت، خود صندوق بقیه اقساط باقی مانده وام را از محل يك درصد بیمه وام پرداخت کند، صحیح است؟

ج — اگر مقدار بیمه قبل از پرداخت اقساط اخذ شود، ظاهراً مانعی ندارد، چون این نحو قرض دادن به شرط بیمه بر می گردد نه قرض به شرط زیاده تا حرام باشد؛ و قرض به شرط بیمه، مشمول اطلاقات و عموماً صحت عقود و شروط است. ۷۹/۴/۱۱

(س ۷۰۳) آیا صندوق قرض الحسنه که اکثر سرمایه آن از پول های مردم است، می تواند تحت شرایط عقود اسلامی مانند مضاربه یا فروش نقد و اقساط و... با افراد و اشخاص متقاضی، وارد عقد قراردادهای شرعی شود و سود حاصل از این قراردادها را در پایان هر سال به دارندگان حساب های پس انداز در صندوق واریز نماید و یا به عنوان جایزه و با قرعه کشی به پس انداز کنندگان پرداخت نماید؟ آیا رضایت یا عدم رضایت صاحبان پس انداز قرض الحسنه برای این گونه عقود اسلامی شرط است؟

ج — مانعی ندارد؛ چون صندوق، مالک سپرده های افراد است، لذا سودش هم در اختیار خود صندوق است که مالک سپرده ها شده و سپرده گذاران، تنها حق استرداد سپرده خود را دارند نه سود آن را؛ لیکن تصرف صندوق نمی تواند عذر در تأخیر ادا باشد. آری، اگر با سپرده گذاران شرطی شده باشد، آن شرط مثل بقیه شروط لازم الوفاست. بنابراین، حکم سودها و حکم رضایت صاحبان و عدم رضایت آنها معلوم می شود و نتیجتاً سودها از خود صندوق و در اختیار خود آن است، کما اینکه رضایت صاحبان هم در معاملات روی سپرده ها شرط نیست و دخالتی ندارد. ۷۹/۴/۲۵

(س ۷۰۴) بعضی از افراد دریافت کننده وام (مخصوصاً با مبلغ بالا) هنگام دریافت وام و یا هنگام پرداخت و تسویه حساب، با رضایت خود، مبلغی را به صندوق هبه می نمایند. آیا گرفتن این مبلغ که به عنوان هبه یا بخشش است، برای صندوق مجاز است؟

ج — چون خودشان به میل و دلخواه، بدون قرارداد و الزام می پردازند، مانعی ندارد و اگر به قرار باشد، ربا و حرام است. ۲۵ ۷۹/۴/

(س ۷۰۵) صندوقهای قرض الحسنه، تعاونی ها و یا بانک ها که در نقاط مختلف کشور هستند، آیا حق دارند کارمزد و دیرکرد وام بگیرند؟

ج — اگر کارمزد نسبت به همه قرض ها، چه مبلغ کم و چه زیاد، یکنواخت باشد و یا به نسبت زیادی و کمی کار (مانند زیاد شدن سفته ها و مدارک و مانند آنها)، کم و زیاد شود، مانعی ندارد؛ ولی اگر کارمزد با اختلاف در مقدار قرض، اختلاف پیدا کند؛ مانند اینکه کارمزد ده هزار تومان کم تر از کارمزد مبلغ یکصد هزار تومان باشد، حرام و اکل مال به باطل است، که نه کارمزد است و نه اجرت؛ و اگر نه اجرت، روشن است که با اختلاف در مبلغ قرض، تفاوت پیدا نمی کند؛ و اما دیرکرد و خسارت تأخیر تأدیه، اگر در متن عقد شرط بشود، به حکم شرط، مانعی ندارد. ۷۵/۴/۱۴

## کتاب بیست و سوم: وصیت

### باب اول: شرایط صحّت و احکام وصیت ترجمه

(س ۷۰۶) به نظر شما وصیت، عقد است یا ایقاع؟

ج — از ایقاعات است، لیکن تملك موسى له احتیاج به قبولش دارد، یعنی با وصیت احکام وصیت بر موصی به بار می شود مثل نفوذش در ثلث مال، اما موصی له قهراً مالک موصی به نمی شود و تملك موصی له متوقف بر قبول او می باشد. ۸۱/۲/۲۸

(س ۷۰۷) آیا نوشتن وصیت نامه، الزامی و واجب شرعی است؟

ج — وصیت فی حدّ نفسه مستحب است؛ ولی اگر کسی نشانه های مرگ را در خود دید، اگر به کسی بدهکار است و یا خمس، زکات و ردّ مظالم بدهکار است یا امانتی نزد اوست یا اینکه پیش کسی امانتی دارد و غیر آن از حقوق الناس و حقوق الله که نمی تواند فوراً ادا کند و برگرداند و یا قضا نماید یا امانت را بگیرد، واجب است وصیت کند. ۷۹/۶/۷

(س ۷۰۸) در باب وصیت، اگر کسی با کتابت وصیت کند معتبر است؟

ج — اگر قصد انشای وصیت محرز گردد، وصیت ثابت است و فرقی بین لفظ و کتابت در حجیت ظواهر نیست. ۷۷/۶/۳

(س ۷۰۹) آیا وصیت نامه باید کتبی باشد؟ در چه شرایطی، شفاهی پذیرفته می شود؟ در صورت شفاهی بودن، آیا شهود باید مستقیماً از خود متوفاً شنیده باشند و یا می توان نقل قول را قبول کرد؟

ج — آنچه مابین خود و خدا رعایتش لازم است، احراز وصیت می باشد، لذا کتبی و شفاهی بودن آن موضوعیت ندارد، بنابراین، به هر طریقی که احراز گردید، باید عمل شود، هر چند کتابت برای اثبات و اقامه دعوا اماره است و لازم نیست شهود کیفیت احراز وصیت را بیان کنند، بلکه می توانند بگویند ما شهادت می دهیم که فلانی این گونه وصیت نموده است. ۷۰/۹/۱۲

(س ۷۱۰) شخصی در زمان حیات وصیت کرده است که فلان ملک برای یکی از فرزندان ذکور (که مشخص کرده) می باشد، و یا اینکه گفته است فلان ملک در اختیار خودم است، اما بعد از فوت متعلق است به فلان پسر. البته اموال دیگرش را نیز تقسیم کرده، ولی بعد همان ملک مورد نظر را تصرف نموده و آن جا را آباد کرده است و سپس موصی در وصیت نامه بعدی ضمن تقسیم مجدد اموال بین ورثا، نسبت به همان ملک واگذار شده نوشته است که طبق شرع عمل شود و بعد از مرگ موصی، ورثا دیگر مدعی هستند که در آن ملک واگذار شده که سهم برادرمان هست، ما نیز سهم هستیم و به آخرین وصیت نامه موصی استناد می کنند که گفته است در مورد همان ملک، طبق شرع عمل شود. با این توضیحات بفرمایید:

۱. آیا وصیت به واگذاری منوط به بعد از مرگ، جایز است یا خیر؟

۲. آیا وصیت دوم، وصیت اول را مطلقاً نقض می کند یا خیر؟

۳. آیا جمله (طبق شرع عمل شود) با اینکه ابهام و اجمال دارد، به معنای عمل به وصیت نامه اول است یا تقسیم آن بین ورثا مانند همه اموال دیگر؟

۴. نسبت به هزینه هایی که روی آن ملک شده است، چه باید کرد؟ با فرض ملحق شدن آن ملک به ماترک میت؟

۵. همان فرزندی که ملک به او واگذار شده می گوید، موصی در نظر داشته است که وصیت نامه دوم را مجدداً اصلاح کند اما فرصت پیدا نکرده و فوت کرده، آیا این ادعا مسموع است یا خیر؟ و آیا تأیید ادعای همان پسر توسط مادرش (همسر میت) مسموع است یا خیر؟ و با وجود وصیت نامه میت، مطالب شفاهی و استناد آنها به میت بر له یا علیه یک یا چند نفر از ورثا، آیا درست است یا خیر؟

ج ۱ — درست است و وصیت می باشد.

ج ۲ — هر وصیتی که ناقض وصیت قبلی باشد، مبطل وصیت قبلی و وصیت دوم معتبر است.

ج ۳ — ظاهراً جمله «طبق شرع عمل شود» در وصیت نامه دوم آن است که همان ملک جزء اموال میت است و حسب قوانین شرع در ارث باید تقسیم شود و ورثه در آن سهم دارند؛ چون اگر می خواست وصیت قبلی را تأیید نماید می گفت بر حسب وصیت قبلی عمل شود.

ج ۴ — چون تصرفش با اذن بوده، لذا هزینه ها ضمان آور است، و دیگران که ملک را تصرف می کنند باید هزینه را جبران نمایند.

ج ۵ — بستگی به اطمینان بقیه ورثه دارد. ۸۳/۶/۱۴

(س ۷۱۱) شخصی وصیت کرده که بعد از فوت، وی را در قبر پدر یا مادرش دفن کنند (درحالی که آنان چهل سال پیش فوت کرده اند). آیا این نحو وصیت صحیح است؟ آیا جایز است که مرد را در قبر زن و یا بالعکس دفن نمود؟

ج — تنها جهتی که می تواند مانع از عمل به وصیت در مفروض سؤال باشد، مسئله حرمت نبش قبر و مسئله نحوه حقی است برای میت که قبرش زیارت شود و برای ورثه او که بخواهند زیارت نمایند؛ که مانع اول با اطمینان به از بین رفتن میت و پوسیده شدن حتی استخوان های او و یا حفر قبر و نیافتن جسد رفع می گردد؛ و مانع دوم نیز با باقی ماندن اثر قبر قبلی همراه قبر دوم و یا به زیارت نرفتن ورثه رفع می گردد. ۷۸/۱/۲۴

Translation Movement

(س ۷۱۲) پدری فوت نموده و از او دو نوشته به خط خودش باقی مانده است؛

نوشته اول شامل صلح نامه ای است که پدر با خط خود مکتوب فرموده که اموال و دارایی خود را به پسرش به مبلغ پنج هزار تومان مصالحه نمودم که تمامی مال المصالحه به این جانب رسید و چیزی در ذمه ایشان نیست. در نوشته دوم چنین آورده است: بر ناظرین این ورقه محجوب و مستور مانند بر اینکه مدرکی از طرف این جانب در نزد فرزندم می باشد به اسم قباله، البته آن قباله را بنده در سال ۱۳۴۷ نوشتم. آن موقع ایشان مشغول تحصیل بود. بعد از خدمت سربازی صاحب شغل معلمی شدند و صاحب پول شد و با ارائه قباله تقاضای وجه قباله نمودم، قبول نکرد و این قباله در نزد این جانب بوده و اموال و املاک در دست بنده بوده و هست، ولی بنده به قم رفتم و ایشان به ناریان منتقل شدند و بدون اجازه وارد خانه شد و آن قباله را به طور سرقت ربودند. تا بنده از قم آمدم، گفتم خانه تهیه کن. گفت خانه را از تو خریده ام. فهمیدم قباله را از میان نوشتجات برداشته و نتوانستم ایشان را بیرون کنم و به این لحاظ، آن قباله باطل است. من نه به او فروخته ام و نه بخشیده ام. نه ایشان به من پول دادند، نه من قباله را به ایشان دادم، شاهد و گواه بین ما، خداوند تبارک و تعالی است و هر کس بخواهد برای اخذ مال من به موجب آن قباله اصرار داشته باشد، مدیون من است و مسئول خدا و رسول خدا باشد. چون طبق قانون شرع خدا، آن قباله باطل است.

با توجه به اینکه اکثر این املاک همیشه در دست پدر بود و حتی بعضی از آنها را فروخته و با توجه به اینکه پسر ایشان قبل از فوت پدر در جنگ مفقود شده و با توجه به وصیت پدر به ثلث، تکلیف وصی چیست؟ مستدعی است حکم کلی مسئله را بیان فرمایید.

ج — اگر برای وصی اطمینان و یقین به صدق نوشته دوم پدر باشد؛ یعنی یقین دارد که پسر مدارک را بدون رضایت پدر برداشته و آنچه پدر نوشته صحیح است، حسب یقین خود باید عمل نماید، یعنی اموال مربوط به پدر است؛ و اما اگر شك در صدق نوشته دارد و احتمال

می دهد که نوشته دوم برخلاف واقع باشد، در این صورت آنچه از اموال در ید و تصرف فرزند بوده، محکوم به ملکیت برای او از باب امارت ید و تصرف می باشد، کما اینکه آنچه در ید پدر است نیز ملک پدر می باشد و نوشته اول هر چند نشانه ملکیت پسر است، لیکن چون در مقابلش ید و تصرف پدر بعلاوه از نوشته دوم که وجود دارد، از نشانه و دلیل بودن ساقط است. ۷۷/۹/۱۴

(س ۷۱۳) آیا از نظر اسلام و اصول انسانی، صحیح است که پدری فرزندان همسر دوم خود را علاوه بر تبعیض شدید عاطفی در دوران حیات، پس از مرگ نیز از ارث محروم نماید و همه اموال خود را به فرزندان همسر اول ببخشد؟

ج — خیر، اصل چنین عملی همان گونه که مرقوم داشته اید، اسلامی و انسانی نیست؛ اما چون از ناحیه پدر بوده باید از نظر عاطفی بیشتر ریشه یابی و جهت اصلاح اقدام نمود و نباید نسبت به پدر، حرکتی خلاف شئون فرزندی انجام داد، و در هر صورت، اگر فرض سؤال ذکر شده وصیت باشد، نسبت به بیش از ثلث نافذ نیست. ۸۱/۵/۱۴

(س ۷۱۴) پدرم قبل از فوت، شش دانگ مغازه و سه دانگ خانه داشت که مغازه خود را به دو برادر و مادرم (هر کدام دو دانگ) تقسیم نمود و سند آن را واگذار کرده است. سه دانگ منزل خودش را به طور شفاهی وصیت کرده که به برادر کوچک تر واگذار شود. سه دانگ دیگر منزل به نام مادرم می باشد. فعلاً این منزل در رهن بانک است. آیا هر شخص حق دارد همه اموالش را به هر کس می خواهد تقسیم کند و عده ای از فرزندان را از ارث محروم کند؟ و آیا وصیت شفاهی، معتبر است یا نه؟ بعد از اتمام رهن منزل، با سه دانگ پدرمان چه کار کنیم؟

ج — هر کس در حال حیات و زمان زنده بودنش صاحب اختیار اموالش می باشد و به هر کس خواست می تواند ببخشد و در اختیارش قرار دهد؛ و اما نسبت به بعد از مرگ، به قدر یک سوم اموال را حق وصیت نمودن درباره آن دارد و وصیت نسبت به مازاد بر ثلث، نافذ نیست. بنابراین، آنچه را که به مادر و دو برادر در زمان حیاتش بخشیده و تحویل آنها داده، ملک آنهاست؛ و اما نسبت به آنچه که وصیت نموده و گفته بعد از مرگش انجام دهند، نسبت به ثلث از اموالش نافذ و بقیه آن، مال ورثه است؛ و ناگفته نماند که محروم نمودن ورثه و تبعیض بین آنها کار نادرست و غیر مطلوب است و همچنین باید وصیت، محرز شود، یعنی اطمینان به وصیت موصی باشد، چه به صورت شفاهی وصیت کند و چه به صورت کتبی.

(س ۷۱۵) پدری فوت کرده است و در وصیت نامه خود به عنوان حق و حقوق و مهریه همسر مرحومه اول خود، خانه ای را به فرزندان که از آن زن دارد، داده است. پس از فوت پدر، فرزندان زن اول مدرکی ارائه داده اند که مادر ما در حال حیات، زمین همین خانه مذکور را از پدرمان خریده است و در نتیجه موقع وصیت، مال او نبوده تا به عنوان حق و حقوق و قبالة مادر ما وصیت کند و مدعی هستند که مهریه مادرمان را از مال الارث طلبکار هستیم و از وصی مطالبه می کنند. البته قابل ذکر است که همین مدرک و کاغذ را موقع نوشتن وصیت که جمعی هم حاضر بودند به پدرشان نشان دادند ولی او نپذیرفت و گفت: «من در این خانه زحمت زیادی کشیده ام و حق مادران را داده ام و همین خانه مال شما باشد و دیگر من به مادران چیزی بدهکار نیستم». لطفاً حکم مسئله را بیان فرمایید.

ج — نسبت به ساختمان مفروض در سؤال که موصی در زمان حیاتش از باب حق و حقوق صلح نموده، با فرض عدم قبول فرزندان طرف مصالحه، صلح، محقق نگشته و ساختمان، جزء ما ترک مییت می باشد و ادعای حق و حقوق نسبت به مییت، ادعای علیه مییت است و مسموع نیست. آری، مهریه ای که حسب مدرک، ثابت و محرز باشد به قیمت روز طلبکار می باشد؛ و ناگفته نماند قبول و عدم قبول این صلح ارتباطی به وصایا و اقرار دیگر موصی ندارد و آنها به قوت شرعی خود باقی است. ۷۷/۷/۶

(س ۷۱۶) پدر این جانب حدود شانزده سال پیش فوت نمود و وصیت کرد که اموال منقول و غیر منقول او بین شش اولاد ذکور و زوجه دائمی او تقسیم گردد و برای چهار دخترش وصیت کرده به هر کدام دو بیست و پنجاه تومان پرداخت گردد و اگر به هر نحوی از خانه شوهر محروم شدند، هزینه مسکن و معاش آنها به عهده برادران باشد. بعد از فوت پدر، فرزند ارشد که وصی متوقفاً بود وصیت نامه را برای خواهران قرائت کرد و آنها صحت آن را تأیید و قبول نمودند که به این وصیت عمل شود و امضا هم نمودند، حال بعد از شانزده سال مدعی هستند که حق ما از بین رفته و ما ناآگاه بودیم و ادعای حق نموده اند که در این مسئله با توجه به گذشت سال های زیاد و از بین رفتن اموال برای ما ایجاد مشکل نموده است. آیا با توجه به امضایی که کرده اند، اظهارات آنها مبنی بر اینکه وصیت نامه باطل بوده و ما امضا کرده ایم، صحیح است؟ و آیا بعد از امضا اصولاً حق رجوع دوباره دارند یا خیر؟ اگر حق رجوع دارند با توجه به اینکه اموال منقول کلاً از بین رفته است، پرداخت سهم آنان باید چگونه صورت گیرد، طبق قیمت زمان فوت یا حال حاضر؟

ج — اجازه و انفاذ وصیت بعد از مرگ موصی، صحیح و لازم است و ورثه حق رجوع ندارند، هر چند اجازه شان سبب محروم شدن به طور کلی از ارث باشد، و جمله ذیل وصیت نامه: «این جانبان امضاکنندگان تأیید می نمایم که وصیت نامه فوق پابرجا و به مرقومات آن عمل گردد» گویای اجازه وصیت است و باعث لزوم آن و سبب سقوط حق رجوع است. ۸۳/۳/۱



(س ۷۱۷) کسی که پدرش مسیحی است و خودش مسلمان، در صورتی که پدرش با آیین مسیحیت وصیت کند، آیا فرزندش می تواند به وصیت پدر، بر طبق آیین مسیحیت عمل نکند و مانند مسلمانان به وصیت پدرش عمل نماید یا خیر؟

ج — اگر وصیت به چیزی باشد که از نظر شرع مقدس اسلام، حرام است، عمل به آن جایز نیست، چون وصیت، حرام را حلال نمی کند؛ و اگر وصیت پدر مازاد بر ثلث باشد، وارث مسلمان نسبت به مازاد از ثلث، مخیر است بین قبول و رد آن؛ و اگر وصیت کرده که بر طبق مذهب مسیحیت، چیزی را به مسلمان بدهند، گرفتن آن برای مسلمان، هر چند مازاد بر ثلث باشد، حسب قاعده الزام، جایز است. ۷۵/۱۱/۲۳

(س ۷۱۸) آیا مسلمان هم، مانند پیروان ادیان الهی دیگر، می تواند وصیت کند که بعد از مرگ، جنازه اش را به جای تدفین، بسوزانند؟  
ج — چنین وصیتی حرام است، چون مسلمان محترم است و دفن او واجب است؛ و اگر کسی همچنین وصیتی نمود و مرتکب معصیت شد، بر مسلمانان است که آن مسلمان را دفن نمایند. ۷۵/۹/۱

(س ۷۱۹) آیا صغیر ممیز یا سفیه، می تواند با اذن ولی یا قیم خود، انشای وصیت نمایند؟ و آیا مشارالیهما می توانند رأساً وصیت را قبول و موصی به را تملک کنند؟

ج — وصیت صبی ممیز به معروف، مانعی ندارد، ولی سفیه، بدون اذن ولی نمی تواند وصیت کند و قبول وصیت در جایی که به نفع صبی ممیز و سفیه باشد، مانعی ندارد. ۸۳/۶/۱۵

(س ۷۲۰) آیا در وصیت اموال و بازماندگان، حضور دو شاهد یا يك شاهد لازم است یا خیر؟ اگر شاهد از فرزندان یا برادران و بستگان باشند، اشکال دارد یا خیر؟

ج — گرفتن شاهد، شرط صحت وصیت نیست و فقط به خاطر آن است که بتوان وصیت را اثبات نمود؛ پس هر کسی به وصیتی عالم شد، باید به آن عمل نماید. ۷۳/۱/۳۱

(س ۷۲۱) شخصی وصیت نموده که بعد از فوت او خانه اش را بفروشند، و اینک ورثه او که سخت محتاج پول هستند قصد فروش ملک را دارند، ضمناً فروش منزل به صلاح ورثه است، آیا ایشان می توانند چنین نمایند؟

ج — این گونه وصیت ها که نه وصیت تملیکیه است و نه عهدیه، و خواسته ای بیش نیست، لازم الوفا نیست و تنها يك نظر و خواسته در ملک ورثه است و نظر و خواسته در ملک غیر، به خاطر آنکه اموال میت به محض فوت به ورثه منتقل می شود، نفوذ ندارد. ۷۴/۱۱/۱۱

(س ۷۲۲) اگر شخصی به نفع دیگری وصیت کند، به این شرط که موصی له نیز مالی به او ببخشد، حکم قضیه چگونه است؟

ج — حکم بقیه وصیت ها را دارد. ۷۴/۲/۱۰

(س ۷۲۳) شخصی وصی میتی شده که ثلث ماترک او را که ۲۵۰ نخل است، جهت خیرات صرف نماید. نخل ها در هنگام جنگ از بین رفته است.

دولت یکصد و پنجاه هزار تومان خسارت داده است، حالا تکلیف چیست؟ آیا این پول را خرج احیای نخل ها کند یا خرج خیرات؟

ج — اگر وصیت به خیرات نخل ها به عنوان فروش آن و صرف پولش در امور خیریه بوده است، مبلغ فوق را باید صرف خیرات نمود، و اگر خیرات در ثمره و میوه نخل ها بوده، باید با آن پول دوباره نخل کاشت. ۷۴/۸/۱۸

## باب دوم: شرایط موصی به

یکم. وصیت به ثلث

(س ۷۲۴) زنی در زمان حیات خود، مقدار سه دانگ از خانه خود را که تمام دارایی وی بوده، طبق وصیت نامه ای به همسرش وصیت می نماید و کلیه ورثه نیز آن را قبول و امضا نموده اند. آیا وصیت نامه فوق نافذ است؟ آیا بعضی از وراثت بعد از فوت می توانند سهم الارث خود را از خانه مذکور ادعا نمایند؟

ج — وصیت نسبت به مازاد بر ثلث نافذ نیست، مگر آنکه ورثه در هنگام وصیت موصی، رضایت داده باشند، که در این صورت وصیت لازم و نافذ می گردد؛ و برگشت وارث از رضایت خودش بی فایده و بی اثر است. ۷۶/۱۰/۱۱

(س ۷۲۵) اگر شخصی در حال صحت کامل بگوید فلان چیز (مثلاً کتابخانه اش) را بعد از مرگم به فلانی یا فرزندم بخشیده ام و باید به او برسد، آیا بعد از مرگ او، باید این قسمت از ماترک او جدا شود و بقیه اموال تقسیم شود و یا آنکه این قسمت از وصیت نیز باید جزء يك سوم حق استفاده میت گذاشته شود و اگر بیشتر از يك سوم باشد، باید ورثه اجازه بدهند؟

ج — به جهت آنکه در زمان حیات مورث، هبه و بخشش تحقق پیدا نکرده، وصیت مورث تا يك سوم نافذ و اضافه بر آن منوط به اجازه ورثه است. ۷۶/۱۱/۲۰

(س ۷۲۶) پدرم این جانب را که فرزند بزرگتر هستم وصی خودش قرار داده و از جمله وصایای او این است که خانه مسکونی وی تا زمانی که همسرش ازدواج نکرده و در قید حیات است، کسی حق فروش آن را ندارد و اجاره های که از مغازه ها به دست می آید نیز برای تأمین زندگی همسرش در نظر گرفته است. آیا ما ملزم به رعایت این قسمت از وصیت نامه هستیم یا می توانیم خانه را بفروشیم و از فروش آن، سهم الارث وراثت را بپردازیم؟

ج — هر شخصی از دنیا می رود ماترک او به ورثه منتقل می شود و چنانچه وصیت نماید، وصیت او نسبت به ثلث ماترک او نافذ است و اگر وصیت به بیش از ثلث باشد، منوط به اجازه ورثه است؛ و نسبت به خانه مسکونی و اینکه در اختیار مادر باشد باید خانه را با فرض مسلوب المنفعة بودن در مدتی که مادر متعارفاً زنده می ماند قیمت نمود، و نیز با فرض داشتن همان منافع در آن مدت، قیمت نمود و مابه التفاوت را جزء وصایا محسوب کرد تا اگر کم تر از ثلث باشد نافذ، و اگر مازاد بر ثلث باشد، منوط به اجازه ورثه است. ۷۸/۱/۲۲

۷۸

(س ۷۲۷) آیا کسی می تواند به طور معین ثلث مالش را جدا کرده و وصیت نماید؟

ج — آری، می تواند، چون حق وصیت به ثلث را اعم از مشاع یا معین دارد و وصیتش در آن مطلقاً نافذ است. ۷۹/۱۱/۲۸

(س ۷۲۸) شخصی طی وصیت نامه ای وصایای به شرح ذیل نموده است:

پرداخت خمس و زکات از اصل مال وی و قضای دو سال نماز و روزه؛ همچنین با توجه به اینکه فرزند بزرگ نامبرده محجور و دارای دو فرزند می باشد تا زمان رفع حجر در خانه ای که در وصیت نامه به آن تصریح شده زندگی کند و در صورتی که نامبرده نیاز مالی پیدا کرد، قیم او (مادرش) می تواند به فروش خانه اقدام نماید؛ اثابیه منزل و امتیاز يك خط تلفن را نیز به همسر خود بخشیده است؛ لیکن اخیراً برخی از وراثت وصیت های مذکور را قبول نموده و خواهان تقسیم ارث و فروش منزل شده اند. بفرمایید آیا این وصیت نامه نافذ است یا خیر؟ در صورتی که نافذ نباشد برای پرداخت خمس و زکات و تدارک قضای نماز و روزه چگونه باید عمل نمود؟

ج — خمس و زکات که جنبه مالی دارد مانند دین از اصل مال، خارج می شود و رضایت و عدم رضایت ورثه در آن تأثیری ندارد؛ اما راجع به نماز و بقیه وصایای آن مرحوم اگر مجموع آنها از ثلث ماترک میت تجاوز ننماید، نافذ و صحیح است و باید به آن عمل شود و اگر مازاد بر آن باشد و ورثه هم اجازه ندهند، نسبت به مازاد نافذ نیست و مقدار مازاد به ترتیب کسر می شود؛ یعنی اگر در وصیت های مالی ترتیب ذکر شده، تا ثلث عمل می شود و هر شماره ای که مازاد به آن و ما بعد است، عمل نمی شود و اگر ترتیب نداشته، نقص به نسبت وارد می شود؛ ناگفته نماند که هر وارث کبیر که وصیت نامه را در حال حیات موصی و یا بعد از آن، قبول کرده حق اعتراض او ساقط شده است. ۷۷/۱/۲۶

(س ۷۲۹) شخصی فوت کرده و اولاد صغیر هم دارد، وصیت نکرده تا چه مقدار می توانیم از اموالش برای خودش خرج کنیم؟ تکلیف وراثت

چییست؟

ج — بدون وصیت متوفّا، غیر از کفن و دفن را نمی توان مصرف نمود، و همه اموال ارث است و صغیر در آنها شریک می باشد. ۲/۴

۷۷

(س ۷۳۰) فردی وصیت نموده بعد از فوتش مبلغی به عنوان کفّاره، و مبلغی از ثلث اموالش را به فقرا بدهند؛ اگر موصی، ورثه صغیر داشته باشد، آیا وصی می تواند کفّاره یا مقداری از ثلث را به آنان بدهد یا خیر؟

ج — مشکل است. آری، می توان به فقرا داد و وضع اولاد صغیر موصی را هم برای آنها توضیح داد، تا آنان بعد از مالک شدن با میل خودشان به صغیر برگردانند. ۷۹/۸/۲۷

(س ۷۳۱) شخصی وصیت کرده پس از مرگش ثلث اموالش را صرف مراسم تدفین و ترحیم کند. آیا وراثت که وصی هستند می توانند با کم کردن این گونه هزینه ها، بخشی از آن اموال را در احداث، تعمیر یا تجهیز مساجد و تکایا و یا سایر اموری که نفع آن برای عامّه مسلمین است، مصرف کنند؟

ج — اگر وصیت نموده که کلّ ثلث را در امور مراسم خرج نمایند، در غیر مراسم، جایز نیست؛ لیکن اگر وصیت کرده که از ثلث در مراسم مصرف نمایند، به طور متعارف در مراسم مصرف می کنند و اضافی آن برای ورثه است که اگر بخواهند می توانند در هر امر خیری مصرف نمایند که ثوابش برای میت باشد. ۷۷/۲/۲۵

(س ۷۳۲) زنی وصیت نموده که آنچه به عنوان بیمه عمر، بعد از فوت او پرداخت می شود، صرف قضای نماز و روزه و امور خیریه نمایند. آیا این نوع وصیت نافذ است؟

ج — وصیت نسبت به ثلث اموال نافذ است و بیش از آن بستگی به رضایت ورثه دارد، و پولی که توسط شرکت بیمه به عنوان بیمه عمر پرداخت می شود، جزء اموال میت است؛ لذا اگر وصیت به همه، کم تر از ثلث کلّ ماترک میت باشد، وصیت نافذ، وگرنه منوط به اجازه ورثه است. ۷۸/۹/۹

(س ۷۳۳) شخصی وصیت نموده قطعه زمینی را به قبرستان تبدیل کنند و در غیر آن صورت، وراثت را وکیل کرده تا پس از فروش آن برای قضای نماز، روزه و ختم قرآن اقدام نمایند. این وصیت نامه توسط همسر متوفّا پنهان گردیده و زمین فوق بین ورثه تقسیم گردیده است. لطفاً نحوه عمل به وصیت نامه را بیان فرمایید.

ج — هر وصیتی که مازاد بر ثلث اموال میت نباشد، نافذ و صحیح است و تصرف در آن برای غیر مورد ثلث، حرام است و در این حکم شرعی، فرقی بین قبل از تقسیم و بعد از آن نیست؛ بنابراین، در مفروض سؤال هر وارثی که یقین به وصیت نسبت به زمین دارد و زمین هم کم تر از ثلث اموال میت بوده، باید مقداری که از آن زمین به او رسیده، به وصیت عمل نماید و عمل نمودن دیگران به وصیت، سبب ترک عمل او به وصیت نسبت به سهم خود نمی شود. ۸۳/۶/۱۵

(س ۷۳۴) شخصی وصیت نموده که بعد از فوتش اموال او ثلث شود. با ثلث، مخارج ترحیم و سال او برگزار شده و نماز و روزه هم داده شده، ولی مبلغ قابل ملاحظه ای از ثلث، باقی مانده است. با توجه به اینکه متوفّا در این مورد خاص وصیت نموده است آیا می توان این مبلغ را صرف امور خیریه نمود؟

ج — اگر برای ثلث، مواردی معین نشده باشد و به طور مطلق وصیت به ثلث نموده، چون ظاهرش تعلق موصی به ثلث است، بنابراین باید وصی، باقی مانده را صرف امور بریه نماید تا موصی به ثواب آن برسد؛ آری اگر موارد ثلث را معین نموده، به نظر می رسد که مازاد بر موارد، حقّ ورثه است. ۸۳/۶/۱۵

(س ۷۳۵) شخصی در زمان حیات خود بنا به دلایلی قسمتی از املاک خود را با وکالت نامه رسمی به نام افراد خانواده اش نموده است. همچنین وی در وصیت نامه خود تصریح کرده تا ثلث دارایی اش را صرف امور خیریه (احداث درمانگاه، دبیرستان و...) نمایند. آیا آن قسمت از املاکی را که وی در زمان حیات خود، به نام فرزندان نموده، جزء دارایی متوفّا محسوب می شود و باید مقدار ثلث را برای مواردی که معین نموده هزینه نمایند یا خیر؟ شایان توجه است که اگر بخواهیم به وصیت متوفّا نسبت به ثلث عمل کنیم، از نظر مالی دچار کمبود خواهیم شد. ضمناً وی در نامه های جداگانه به تمام فرزندان نسبت به انجام وصیت در مورد ثلث اموال، تأکید کرده است.

ج — ثلث مورد وصیت از همه اموال موصی باید خارج شود، و ناگفته نماند که ثبت رسمی به نام ورثه، فیما بین خود و خدا، حجت شرعی نیست، و افرادی که سند به نام آنها ثبت شده، اگر مطمئن هستند که به آنان هبه شده و در قبض و تصرف آنها در زمان حیات پدرشان قرار گرفته، ملک آنهاست و متعلق ثلث نمی باشد، وگرنه مورد ثلث می باشد؛ و تکلیف بقیه ورثه آن است که به وصیت نسبت به ثلث از حقّ الارث خود عمل نمایند. ۷۸/۱۲/۴

(س ۷۳۶) شخصی در وصیت نامه خود قید کرده که وصی او، اول مراسم ترحیم برای او برگزار کند و سپس خمس و رده مظالم او را بپردازد. وصی، ملک مورد نظر متوفاً را فروخته و مقداری از پول آن را برای مجلس ترحیم و سایر مخارج هزینه نموده است. آیا وی می تواند قبل از برگزاری مراسم سالگرد به محاسبه خمس و پرداخت رده مظالم اقدام کند، یا باید تا آن موقع صبر کند؟

ج — نه تنها می تواند، بلکه لازم است، چون خمس و همانند آن مثل رده مظالم از واجبات مالی در حکم دین است که از اصل مال و قبل از وصیت خارج می شود. ۸۳/۶/۱۵

(س ۷۳۷) پدری فوت کرده است. طبق وصیت، بایستی از ثلث مالش که يك باب خانه مسکونی است، مخارج تدفین و ترحیم و استیجار پانزده سال نماز و روزه انجام شود و همچنین به مدت چهار سال، سالی یکصد تومان برای عزاداری حضرت سید الشهدا (علیه السلام) به مصرف برسد. تاکنون به وصیت متوفاً عمل نشده و توافقی هم بین ورثه جهت تقسیم ارث به عمل نیامده است. با این توضیح بفرمایید:

۱. عمل نکردن به وصیت پس از گذشت چندین سال، چه حکمی دارد؟

۲. یکی از ورثه از ۲۵ سال قبل در منزل موروثی سکونت دارد. آیا به صرف اینکه از مادر خانواده (در زمان حیات مادر) نگهداری می کرده است و نیز به صرف خرید سهم تعدادی از ورثه با توجه به عدم رضایت دیگر ورثه — تعدادی از ورثه در آن زمان صغیر بوده اند و اکنون به سن بلوغ رسیده اند — آیا مجاز به سکونت بوده است یا خیر؟ حکم انجام عبادات و سایر اعمال در این خانه چگونه است؟

ج ۱ — عمل به وصیت واجب است و وجوبش هم فوری است، یعنی مسامحه و تأخیر در عمل، حرام و معصیت و گناه است.

ج ۲ — چون وصیت به ثلث که نافذ می باشد، سبب شرکت موصی و میت در اموال به نحو اشاعه است، کما اینکه مالکیت ورثه نسبت به سهمشان هم قبل از تقسیم نیز علی الاشاعه است، پس هیچ يك از ورثه قبل از عمل به ثلث و تعیین تکلیف آن، به دلیل شریک بودن میت و قبل از تقسیم سهام، حق تصرف بدون جلب رضایت شرکا را ندارند و ضامن تصرف و خسارت می باشند، خلاصه اموال میت بین ورثه و ثلث میت، مشترک است و تصرف در مال مشترک بدون رضایت بقیه شرکا، هم حرام و هم موجب ضمان می باشد؛ و نماز و روزه در آن، حکم نماز و روزه در مال مشترک بدون رضایت شرکا را دارد. ۷۷/۹/۵

(س ۷۳۸) وصیتی شامل سه مورد بوده است. اگر ورثه، يك مورد را تقسیم کرده باشند و ثلث موصی را از دو مورد دیگر پرداخت نمایند، آیا تصرف آنها در سهم الارثی که از يك مورد بوده اند، جایز است یا نه؟

ج — تا وقتی که ثلث میت، افزاز نشده باشد و اطمینان به از بین رفتن و ضایع نشدنش نباشد، حق تصرف در اموال را ندارند، چون مال مشاع است. ۸۳/۶/۱۵

(س ۷۳۹) شخصی قبل از مردن، دختر بزرگش را وصی و شوهرش را نایب وصی قرار داده است. ثلث اموال متوفاً چگونه باید مصرف شود؟ آیا وصی می تواند ثلث را در امور خیریه، از جمله در ضروریات، صرف نماید یا خیر؟

ج — اگر وصیت به ثلث نموده است، باید طبق وصیت عمل شود؛ و اگر وصیت به ثلث نکرده، برداشتن اموال و صرف در خیرات، منوط به اجازه ورثه است. ۷۴/۱۱/۲۶

(س ۷۴۰) اگر ثلث مالی را که برای فرزند خوانده وصیت کرده اند، از ارثی که فرزندان اصلی می برند بیشتر باشد، چه حکمی دارد؟

ج — در صورتی که متوفاً وصیت به ثلث نموده باشد، مانعی ندارد. ۷۴/۱۰/۲۱

(س ۷۴۱) اگر پدر و مادری فرزندان داشته باشند و فرزندی را هم به عنوان فرزند خواندگی بگیرند و ثلث را برای فرزند خوانده قرار داده باشند، آیا يك سوم دارایی که باید در تصرف او قرار بگیرد، بعد از تقسیم ارث است یا قبل از آن؟

ج — در صورتی که وصیت به ثلث نموده باشند، باید اول به وصیت عمل شود؛ و در صورت عدم وصیت به ثلث، فرزند خوانده هیچ حقی نسبت به ثلث ندارد. ۷۴/۱۰/۲۱

(س ۷۴۲) در مورد فرزند خوانده که با وصیت، يك سوم از مال را به نام او کرده اند، آیا این ثلث مال از دارایی مرد است یا مرد و زن هر دو؟

ج — هرکسی نسبت به وصیت در ثلث دارایی اش، مختار و آزاد است. ۷۷/۲/۱۰

(س ۷۴۳) بعضی از شهدا در وصیت نامه های خود از ثلث ماترک وصیت به انجام کمک هایی به جبهه های جنگ نموده اند، با توجه به اینکه موضوع مورد وصیت فعلاً منتفی گردیده است، بفرمایید به چه شکل باید عمل شود؟

ج — وجوه و اموال وصیت شده برای جبهه های جنگ تمیمی، با فرض تمام شدن جنگ، به وارث تعلق ندارد، مخصوصاً اگر منتفی شدن مورد وصیت به واسطه مسامحه وصی در عمل باشد، بلکه جزو اموال متوفاست که طریق وصول و رسیدن مال به او هم منحصر در وجوه

بریه است و باید در آن راه مصرف گردد؛ لیکن اولی و احوط، صرف در امور متعلق به جنگ است، مانند صرف در رابطین و مزدداران و نیروهای رزمنده که در سرحلات، حافظ مملکت و مانع از حمله دشمن می باشند. ۷۰/۱۰/۲۰

(س ۷۴۴) پدرم در سال ۱۳۶۷ فوت نمود و در آن زمان دو همسر و از هر کدام دو فرزند ناخور در منزل داشتند که تنها منبع درآمدشان، فروشگاهی است که پدرم وصیت کرده اجازه بمایش در امور خیریه صرف گردد، اینک ما اجازه بها را صرف دو خانواده و مقداری از آن را صرف در امور خیریه می کنیم. ضمناً فروشگاه در زمان تقسیم ارث، دو و نیم میلیون تومان ارزش داشته و مابقی ماترک متوقفاً هفت و نیم میلیون تومان بوده است، آیا امرار معاش دو خانواده از اجازه بها — با اینکه پدرم آن را جزء ثلث ماترک خود قرار داده و وصیت به صرف اجازه بها می نمود و نماز و روزه نموده — جایز است یا خیر؟ شایان یادآوری است که آن مرحوم کلیه امور واجب، از قبیل نماز، روزه و... را قبل از فوت انجام داده است.

ج — باید به وصیت نامه عمل شود و وصیت در مفروض سؤال، هر چند ظاهرش در دوام و همیشگی است، لیکن چون وصیت به منفعت برای ابد هم صحیح است، لذا فرقی بین مفروض سؤال و غیر آن از وصایای موقته نیست، و وصیت هر چند باید به ثلث باشد و زاید بر آن محتاج به اجازه ورثه است، لیکن در مفروض سؤال کم تر از ثلث است، چون فروشگاه کلاً با تمام منافعش که دو و نیم میلیون تومان ارزش دارد، در حدود یک چهارم ماترک متوقفاًست که هفت و نیم میلیون تومان قیمت دارد، چه رسد به خود منافع که قطعاً کم تر است. ناگفته نماند که اگر معلوم باشد قصد دوام و همیشگی نداشته، بلکه می خواسته برای مدتی اجرت و منافع فروشگاه صرف در آن امور گردد، باید به حد اکثر مدت احتیاطاً عمل شود و مازاد بر آن مربوط به ورثه است و می تواند مقداری از اجازه بها را که به عنوان کمک به همسر و فرزندش می دهند، مظالم حساب نموده و احتیاطاً نسبت به آن مقدار، از مجتهد جامع الشرائط اجازه بگیرند، چون مظالم، مطلقاً علی الاحوط، محتاج به اجازه است و نسبت به نماز و روزه و بقیه موارد هم باید حسب وصیت عمل نمود و انجام عمل قبلی خودش، مسقط تکلیف در عمل به وصیت نامه نیست. ۷۵/۱۰/۲۴

(س ۷۴۵) مرحوم پدرم به این جانب که فرزند ارشد و وصی ایشان هستم در مورد نماز و روزه خود وصیت فرموده بودند که حسب وصیت، نماز و روزه اش را به افرادی دادم تا به جای آورند، ضمناً ایشان در مورد ثلث ماترک خود وصیت کرده اند و من تا آنجا که می توانستم به وصیت عمل کرده ام. ولی اگر بخواهم تمام باقی مانده ثلث ایشان را بپردازم، باید منزل مسکونی خود را که از ایشان به ارث رسیده و حق ورثه را پرداخت کرده ام و خود در آن ساکن هستم بفروشم و این کار موجب عُسر و حَرَج برای بنده است، بفرمایید چگونه باید عمل کنم تا در این مورد نیز، برئ الذمه شوم؟

ج — باید به وصیت عمل نمود، لیکن حَرَج و گرفتاری و از بین رفتن خانه مسکونی و حقوق دیگران هم باید رعایت شود و برخورد دو شریک باشد، یعنی کارهای لازم را مقدم و بقیه را به تدریج که مسامحه و بی مبالاتی نباشد، عمل نماید. ۷۵/۳/۲۷

(س ۷۴۶) شخصی به ثلث — که بیست نخل خرماست — وصیت کرده است تا ثمره آن در راه خیرات صرف شود. اکنون بعد از گذشته چند سال اداره این ثلث برای ورثه، مشکل است. آیا می توانند ثلث را بفروشند و یکجا خرج خیرات کنند؟

ج — جایز نیست، و فروش آن خلاف وصیت و تحبیس است، مگر اینکه مورد وصیت، از منفعت بیفتد. ۷۶/۳/۱۳

(س ۷۴۷) در صورتی که میت وصیت کرده باشد که نماز و روزه بدهکار است، آیا باید ثلث ماترک او را صرف نماز و روزه و سایر وصایا نمود یا خیر؟

ج — در صورت وصیت میت به استیجار، نماز و روزه، از ثلث، خارج می شود. ۷۵/۶/۱

## دوم. وصیت به اهدای اعضای بدن

(س ۷۴۸) ۱. آیا می توان وصیت کرد که پس از فوت، عضوی از او را خارج ساخته و به دیگری پیوند زند؟ (توضیح اینکه اکنون هزاران نفر نابینا در ایران وجود دارد که با پیوند قرنیه از چشم میت، بینا خواهند شد و ممکن است در آینده نیز اعضای دیگری مورد استفاده قرار گیرد).

۲. در صورت جایز بودن مسئله فوق، آیا وجهی به عنوان دیه یا عنوان دیگر باید پرداخت گردد؟

۳. با فرض عدم وصیت میت به اهدای اعضا، آیا اولیای میت می توانند اجازه بدهند؟

۴. اگر فردی وصیت کند که پس از فوت، عضوی از اعضایش را به دیگری پیوند زند، آیا اولیای میت می توانند به وصیت عمل نمایند؟

۵. اگر فردی به این نحو وصیت نمود و پزشک به وصیت عمل نموده، آیا اولیای میت می توانند علیه پزشک شکایت نمایند؟

ج ۱ — نمی توان گفت حرام است، بلکه چون بر و احسان است مطلوب می باشد.

ج ۲ — تابع وصیت است، یعنی اگر وصیت به مجانی نموده، مجانی باید باشد و اگر با پول، نمی توان مجانی داد؛ چون خلاف وصیت است.

ج ۳ — ظاهراً به عنوان برّ و احسان به میت به خاطر ثواب بردن می تواند چنین اجازه ای را بدهند؛ لیکن به شرط آنکه بی احترامی به میت مسلمان نباشد.

ج ۴ — نمی تواند، چون چنین سلطه ای نسبت به میت ندارند.

ج ۵ — احتیاط در گرفتن اجازه از اولیای میت است و چون جرم بودن به نظر این جانب غیر معلوم است، شکایت قابل سماع نیست.  
۷۸/۸/۱۶

(س ۷۴۹) اگر کسی وصیت نماید که بعد از مرگ، چشم یا ریه یا قلب یا سایر اعضای بدن او را خارج سازند و به افراد نیازمند پیوند بزنند، آیا چنین وصیتی درست و نافذ است؟

ج — آری، می تواند وصیت کند، چون وصیت به امری است که جایز است؛ لیکن احتیاطاً ورثه هم اجازه دهند. ۷۵/۹/۱

## باب سوم: شرایط موصی

(س ۷۵۰) آیا افراد کم توان ذهنی نیز همانند دیگران می توانند بعد از بلوغ وصیت کنند و در مورد اموال خود تصمیم بگیرند؟

ج — تصرفات مالی و عقود و ایقاعات این افراد، تابع بلوغ و رشد، با هم می باشد. ۷۹/۲/۱۴

(س ۷۵۱) شخصی زمین کشاورزی دارد که وقف امام حسین (علیه السلام) است، آیا می تواند به عنوان ثلث اموال، وصیت کند که بعد از او برایش خرج کنند؟

ج — در مورد ملک وقفی، نمی تواند وصیت به ثلث نماید. ۷۵/۴/۲۴

## باب چهارم: شرایط موصی له

(س ۷۵۲) آیا قاتل از وصیتی که توسط مقتول به نفع او شده نیز محروم می شود؟ (قتل عمد و غیر عمد).

ج — قتل مانع از وصیت نیست، بلکه مانع از ارث است. ۷۹/۹/۱۷

(س ۷۵۳) آیا موصی له باید در زمان وصیت حضور داشته باشد یا خیر؟

ج — وصیت برای حمل، به شرط وجودش، مانعی ندارد؛ اما برای معدوم و حملی که وجود ندارد و بعدها بوجود می آید، باطل و غیر نافذ است. ۷۱/۲/۱۳

(س ۷۵۴) پدرم از دنیا رفته و غیر از من فرزند دیگری ندارد. ایشان وصیت کرده که اگر همسرش (نامادری من) پس از مرگ او ازدواج نکند، علاوه بر یک هشتم، دو دانگ از خانه و فروشگاه های پدرم، ارث ببرد. چون همسر پدرم استناد به وصیت نامه کرد لذا طبق وصیت نامه اموال تقسیم شد. چند سال بعد از تقسیم، ایشان ازدواج کرد؛ در صورت فاسد بودن شرط، حکم اموال مازاد بر یک هشتم و منافع آنها در طول بیست سال گذشته چگونه است؟ آیا وی باید آن را به این جانب که تنها ورثه آن مرحوم هستم برگرداند یا خیر؟

ج — هرگاه وصیتی به عدم ازدواج زوجه و شوهر نکردن او مشروط شد، اگر زن به شرط عمل نکند، وصیت با انتفای شرط، منتفی است؛ و حتی اگر کسی که برای او وصیت شده است، اول بنا داشت بر عدم ازدواج به خاطر وصیت و رسیدن به مال و یا امر دیگری که مورد وصیت بوده است و بعد پشیمان شد، اموال را باید برگرداند و ضامن منافع نیز هست، کما اینکه ضامن خسارت هم هست؛ چون با ازدواجش عدم مالکیت او از اول و عدم تحقق وصیت نسبت به او کشف می شود، به خاطر آنکه غرض از شرط شوهر نکردن همیشه است نه چند روز. ناگفته نماند که چنین شرطی صحیح است، چون شرط ترك عمل امر جایز است، و اگر هم گفته شود شرط فاسد است، حکم همان است که در شرط صحیح گفته شده است. ۷۵/۷/۱۵

## باب پنجم: احکام وصی و ناظر

(س ۷۵۵) طبق وصیت میت، وصی معین شده و مدت سه سال است کارهای میت را انجام داده است. آیا بدون اجازه وصی، ورثه حق تصرف در اموال متوفی را دارند؟ آیا ورثه می توانند ادعا کنند که احتیاج به وصی ندارند و خودشان در اموال میت تصرف کنند و به دلخواه خود مصرف کنند؟ در این صورت، آیا وصی مسئولیت شرعی ندارد؟

ج — تَخَلُّف از وصیت مِیت — چه نسبت به وصی و چه نسبت به مورد وصایت — غیر جایز است، مگر نسبت به وصیت مازاد بر ثلث که نفوذش تابع نظر ورثه است؛ و صرف گفته ورثه، تغییر دهنده حکم وصیت نیست و تصرف ورثه قبل از عمل به ثلث و تقسیم آن، حکم تصرف در مال مشترک و مشاع را دارد که بدون رضایت همه شرکا که یکی از آنها خود متوفاست، جایز نیست. ۷۸/۱/۱۷ (س ۷۵۶) طبق وصیت پدرم یک قطعه زمین به عنوان ثلث، از اموال متوفاً مشخص شد و در اختیار وصی قرار گرفت و ایشان نیز مقداری از ثلث را پرداخت نموده است. در حال حاضر او قصد دارد زمین فوق را بفروشد با این توضیح بفرمایید:

۱. فروش زمین یاد شده از نظر شرعی چه حکمی دارد؟

۲. آیا پس از فروش، وراثت هم از این زمین حقی می برند؟

ج ۱ — تابع نظر وصی می باشد و صحیح است.

ج ۲ — با فرض وصیت مِیت به ثلث، ثلث حق مِیت است و حسب نظرش باید عمل شود؛ و وراثت از حیث ورثه بودن نسبت به ثلث حقی ندارند. ۸۰/۳/۲۳

(س ۷۵۷) با توجه به اینکه یکی از سه وصی ثلث اموال فوت کرده است، آیا بازماندگان وصی فوت شده می توانند در انجام ثلث جد خود، دخالت و یا نظارت نمایند؟

ج — وصایت، قابل انتقال به ورثه نیست؛ و ناگفته نماند که اگر موصی، سه نفر وصی را به قید استقلال وصی ننموده باشد، دو نفر وصی دیگر بدون حکم ثالث از طرف حاکم حق تصرف ندارند.<sup>۲۹</sup>

(س ۷۵۸) شخصی فرزند نداشته، بنابراین طی وصیت نامه ای که مورد قبول افراد ذی نفع بوده اموال خود را تقسیم کرده و کم تر از ثلث مالش، یعنی چهار هزار متر باغ را به عنوان خیرات برای خود معین کرده و خواهر زاده اش را ناظر قرار داده که درآمد باغ مذکور را پس از برداشت یک دهم آن به عنوان اجرت، بقیه را به مصرف نماز، روزه و خیرات برساند. فرد مذکور در پانزده سال گذشته چیزی از درآمد فوق را در این راه خرج نکرده و مدرکی ندارد و اخیراً اقدام به فروش قسمتی از ملک مزبور نموده است. با این توضیح بفرمایید:

۱. آیا ناظر حق فروش باغ فوق را دارد؟ (در صورتی که در متن وصیت نامه موارد مصرف درآمد قید شده باشد)؟

۲. اگر ناظر به وصیت عمل نکرد، آیا می توان او را عزل و شخصی امین که به وصیت عمل کند جایگزین او نمود.

۳. آیا بعضی افراد ذینفع می توانند بر خلاف متن وصیت نامه تصمیم بگیرند؟

۴. چه کسی باید حق ضایع شده را مطالبه کند و طبق وصیت نامه به مصرف برساند؟

ج ۱ و ۲ و ۳ — پاسخ روشن است و تصرف در مال دیگران، تابع کیفیت اذن و وصیت می باشد.

ج ۴ — حقوق ذوی الحقوق که خود ذوی الحقوق توانایی و قدرت اخذ حق را — ولو از باب سالبه به انتفاء موضوع — ندارد، مطالبه

کننده اش حاکم اسلامی است. ۷۷/۵/۱۴

(س ۷۵۹) اگر شخصی وصیت نماید که پس از مرگش او را در محل خاصی، مثلاً در محل تولدش دفن نمایند، چنانچه عمل به وصیت برای وصی سختی ای نداشته باشد، تخلف وصی از وصیت چه حکمی دارد؟

ج — در فرض مزبور، تخلف از وصیت، حرام است و وصی با اجازه مقامات قانونی، حق نبش دارد. ۷۵/۵/۲۸

(س ۷۶۰) اگر انجام وصیت توسط وصی، محتاج به عملی است که عرفاً اجرت دارد و وصی نیز قصد تجانیّت نکرده باشد، در این صورت، آیا وصی می تواند اجرت المثل عمل را مطالبه نماید؟

ج — آری، می تواند مطالبه نماید، چون عمل مسلم که تبرّع نباشد، دارای اجرت است. ۷۰/۴/۳

(س ۷۶۱) اگر شخصی چند نفر را وصی خود قرار دهد، آیا آنها بعد از مرگ موصی می توانند به وصیت متوفاً عمل نمایند؟

ج — در وصی شدن وصی، قبول او شرط نیست و به محض ایضای موصی، وصی موظف به عمل به وصیت است. آری، در حال حیات موصی، اگر وصیت را رد کردند و به موصی هم ابلاغ نمودند، عمل به آن لازم نمی باشد. ۸۴/۴/۲۰

(س ۷۶۲) چند نفر به عنوان وصی از طرف شخصی تعیین شده اند، چنانچه یکی از آنها فوت کند، آیا بقیه آن افراد، هر کاری را انجام دهند، صحیح است؟ یا اینکه هر کدام باید عهده دار امور وصیت بشوند و هر یک کنار رفت، شخص دیگری جایگزین او می گردد؟

ج — حاکم شرع، علی الأحوط یک نفر دیگر را جایگزین می نماید. ۷۴/۱۲/۲۵

۲۹. برای توضیح بیشتر به تحریر الوسیله، ج ۲، مسئله ۴۳، کتاب الوصیه مراجعه کنید.

(س ۷۶۳) بنده از طرف پدرم به عنوان وصی تعیین شدم. لذا بعد از فوت ایشان، ضمن انجام امور محوله و ارزیابی و احتساب ماترک ایشان، جهت جلوگیری از هرگونه اشتباهی، ساختمان مسکونی و قسمتی از وسایل منزل را، به عنوان ثلث متوقفاً منظور نمودم که طبق وصیت او با اجازه مجتهد وقت در هر راهی که صلاح بداند، مصرف نمایم. اکنون بعضی از وراثت ادعا می کنند که باید همه اموال بین ورثه تقسیم شود و سپس مقدار ثلث را به دلخواه خود از هر جنسی که خواستند کنار بگذارند. آیا ورثه حق دخالت دارند یا نه؟

ج — در عمل نمودن وصی به وصیت، رضایت و موافقت بقیه ورثه لازم نیست و حق دخالت هم ندارند، و در تعیین ثلث، وصی باید رضایت بقیه ورثه را جلب نماید، چون ثلث به عنوان اشاعه و شرکت است، مگر آنکه خود موصی ثلث را معین نموده باشد. ۷۴/۷/۲۸ (س ۷۶۴) شخصی طبق وصیت نامه، ثلث ماترک خود را به دو نفر به عنوان وصی، تملیک نموده است. یکی از اوصیا، قبل از موصی فوت نموده است. با این فرض، آیا به ورثه وصی فوت شده قبل از موصی، به موجب وصیت نامه تملیکی، حقی تعلق خواهد گرفت؟ و آیا وصی دیگر می تواند به مورد وصیت به تنهایی عمل نماید یا خیر؟

ج — در وصیت تملیکیه، فوت سبب بطلان نمی گردد، بلکه مالی موصی به، به ورثه او می رسد. آری، وصی دیگر می تواند شخصاً به مورد وصیت عمل نماید و فوت وصی سبب بطلان وصیت نسبت به وصایت او که وصیت عهدیه است، می گردد؛ و وصی بودن شخص، ارث برده نمی شود، و مانند وکالت وکیل است؛ و اما نسبت به عمل وصی دیگر، در صورتی که هر کدام را مستقلاً وصی خود قرار داده، وصی باقی مانده می تواند به تنهایی به وصیت عمل نماید و وصی می باشد، ولی اگر مستقلاً قرار نداده است و از کلام و وصیت او استقلال هر کدام ظاهر نباشد، وصی باقی مانده نمی تواند به تنهایی در مورد وصیت عمل نماید، بلکه باید حاکم شخصی را ضمّ به او نماید. ۷۵/۸/۲۴

(س ۷۶۵) شخصی در وصیت نامه اش چنین آورده است: «این جانب فرزندانم سید محمد را وصی شرعی و قائم مقام قانونی بعد از فوت خود قرار دادم تا با نظارت دو فرزند دیگرم سید اسماعیل و سید علی به خواسته هایم به شرح زیر جامه عمل پوشانده و به وظایف وصایت اقدام نمایند...».

۱. آیا عبارت مذکور در خصوص ناظر، ظهور در نظارت استصوابی دارد یا استصوابی؟  
 ۲. آیا قبول ناظر، در زمان حیات موصی یا بعد از مرگ او، شرط صحت نظارت است یا خیر؟  
 ۳. با فرض عدم اشتراط قبول و یا در صورت قبول ناظر، آیا نظارت فقط حق است تا قابل بازگشت باشد یا آنکه تکلیف نیز هست تا قابل بازگشت نباشد؟

۴. یکی از دو ناظر از اعمال نظارت، خوف فتنه خانوادگی دارد و در صورت مداخله، احتمال اختلاف و نزاع می رود؛ در این صورت آیا تکلیف به نظارت هم چنان باقی است.

ج ۱ — آنچه از ظاهر عبارت فهمیده می شود، نظر استصوابی بوده و در صورت اختلاف، نیاز به محاکم شرعی را می طلبد.

ج ۲ — آری، قبول، شرط صحت نظارت است.

ج ۳ — از جواب دوم روشن شد.

ج ۴ — در صورت خوف فتنه، تکلیفی برای ناظر نیست. ۸۱/۴/۳۱

(س ۷۶۶) بعد از فوت شخص، آیا ورثه می توانند فردی را به عنوان وصی او انتخاب نمایند یا نظر متوقفاً در زمان حیات شرط است؟

ج — چون اموال بعد از فوت متعلق به ورثه است، می توانند فردی را به عنوان وکیل در دخل و تصرفات قرار دهند، و وصی تنها به وسیله خود متوقفاً در زمان حیاتش معلوم می گردد. ۷۰/۹/۱۲

## باب ششم: وصایت بر صغار

(س ۷۶۷) اگر ولی قهری صغار برای اداره امور و سرپرستی آنان، شخصی را به عنوان وصی تعیین نماید، در این صورت آیا وصی منصوب از طرف ولی قهری، بر صغار ولایت دارد یا خیر؟

ج — با نبود پدر و مادر و جد پدری (ولی قهری) وصایت به قیمومیت، نافذ و وصی قیم، ولی صغار است. ۷۸/۴/۲۹

(س ۷۶۸) ولی قهری صغار، وصیت نامه ای تنظیم و شخصی را به عنوان وصی تعیین نموده است، ولی در وصیت نامه هیچ گونه اشاره ای به سرپرستی صغار توسط وصی ننموده است، تکلیف این وصی نسبت به صغار چیست؟ آیا در این صورت، بر صغار ولایت خواهد داشت؟

ج — در صورتی که وصیت نسبت به سرپرستی، مبهم باشد، ولایت وصی ثابت نمی گردد. ۷۰/۴/۳

(س ۷۶۹) آیا شوهر می تواند همسر خود را کفیل و سرپرست فرزندانش قرار بدهد یا خیر؟



ج - می تواند. ۷۳/۱/۳۱

## کتاب بیست و چهارم: ارث

### باب اول: شرایط تحقق ارث

(س ۷۷۰) پدری دارای همسر و شش فرزند (سه فرزند دختر و سه فرزند پسر) است و تنها منبع درآمد وی همای بوده که مورد استفاده عموم است و در آن زندگی می کرده، یکی از فرزندان ذکورش (فرزند چهارم) از بدو ازدواج در کنار پدر و مادر در همین ملک زندگی می کرده و بدون درخواست پدر در این ملک به عنوان کارگر مشغول به کار بوده و امرار معاش نموده است. دو سال قبل پدر فوت نموده و وصیت شفاهی نموده که همسرش در همین ملک زندگی کند و مخارجش در زمان حیات از درآمد این همای اداره شود. بعد از گذشت یک سال از فوت پدر یکی از فرزندان اناث هم فوت نموده و بعد از گذشت پنج ماه از فوت این فرزند، مادر ایشان (همسر متوفی) نیز فوت می کند، اکنون فرزندی که از ابتدا تاکنون در این ملک بوده، خود را صاحب همه چیز می داند و علاوه بر عدم پرداخت مبالغی از مخارج فوت مادر، با دیگر خواهران و برادران با تندی و خشونت برخورد می کند و آنان را فاقد هر گونه حقی در این ملک می داند و بدون اجازه دیگر ورثه، پسرش را هم در این ملک اسکان داده و به عنوان اینکه این ملک از آن من است مبالغی را هم در این ملک هزینه می کند، اما ورثه دیگر (خواهران و برادران) خواستار تعیین مقدار سهم خود هستند. خواهشمند است نحوه تعیین سهم الارث وراثت را بیان فرمایید؟

ج - اموال انسان بعد از فوتش به ورثه اش منتقل می شود و در این جهت فرقی بین دختر و پسر و یا کسی که از اولاد نزد پدر کار می کرده و غیر او نمی باشد، و هر وارثی که بعد از فوت مورث خود، زنده باشد، وارث محسوب، و سهم الارث خود را می برد. بنابراین، اگر دختری بعد از فوت مورث فوت نمود، در ارث بردن با بقیه دختران و پسران که هنوز زنده اند، تفاوتی ندارد و ارث می برد؛ البته واضح است که سهم پسر دو برابر سهم دختر می باشد و هر گاه وارثی قبل از گرفتن سهم الارث فوت نماید، سهم الارث او مانند بقیه اموالش بین ورثه اش تقسیم می شود و در مفروض سؤال، مادر هم یک وارث است و یک ششم از اموال او را می برد و با فوت مادر، سهم او مثل بقیه اموالش بین ورثه خودش تقسیم می شود. ۷۶/۹/۱

(س ۷۷۱) والدینی که تنها فرزند آنها، کم توان ذهنی است یا در بین فرزندان، یکی از آنها کم توان ذهنی است، ارث به این فرزندان چگونه تعلق می گیرد؟

ج - در ارث فرقی بین آنها و افراد سالم نمی باشد. ۷۹/۲/۱۴

(س ۷۷۲) دختری قبل از مدت حمل به دنیا آمده است. آیا از متوفی ارث می برد یا نه؟

ج - ارث می برد و کم بودن مدت حمل از نه ماه، مانع از ارث دختر نمی شود. ۷۴/۹/۲۳

(س ۷۷۳) چنانچه بنا باشد از طریق اسپرم شوهر، با لقاح خارج از رحم، فرزندی به دنیا بیاید و این لقاح صورت پذیرد، ولی قبل از انعقاد نطفه، شوهر بمیرد و یا در موردی که شوهر بلافاصله پس از آمیزش، مرده و نطفه منعقد شده است، آیا از نظر عدالت، صحیح است که طبق مبانی فقهی، این فرزند بعد از به دنیا آمدن ارث نبرد، ولی پسر عمومی او که در طبقه بعدی ارث قرار دارد، ارث ببرد؟

ج - اگر لقاح در خارج از رحم با اجازه و اراده خود شوهر بوده و می خواسته صاحب فرزند شود، فرزند به دنیا آمده، فرزند او محسوب می شود و جمیع احکام پدر و فرزندی از ارث و... بر او مترتب می گردد، و با زنده به دنیا آمدن فرزند، نوبت به طبقات دیگر وراثت (پسر عم) نمی رسد. ۸۳/۴/۲۰

### باب دوم: موانع ارث

(س ۷۷۴) اگر یکی از ورثه به نحو تسبیب یا معاونت، در قتل مورث دخالت داشته باشد، آیا از ارث محروم می گردد یا خیر؟ و آیا ولایت در دم برای وی باقی است یا خیر؟

ج - هر کجا که شرکت در قتل ثابت شد، محرومیت در ارث هم وجود دارد و ولایت هم ندارد، چون نمی شود که قاتل، چه فردی و چه بالاشترک، بر خودش ولایت داشته باشد. ۸۳/۶/۱۵

(س ۷۷۵) در قانون ارث آمده است که اگر زنی بمیرد و اولاد نداشته باشد، نصف همه اموال زن به شوهرش می رسد. حال اگر زنی بر اثر تهدید شوهر به مرگ و نزاع با یکدیگر مجروح شود و آثار آن بر بدن زن، قابل مشاهده باشد، به طوری که بعضی افراد بر این مطلب شهادت بدهند و در جریان این اختلافات زن خود کشتی کند. نصف همه اموال او به شوهرش می رسد یا خیر؟

ج — ارتکاب معصیت شوهر و اذیت نمودن همسرش، گرچه موجب تعزیر است، لیکن مجوز خودکشی زن نمی باشد، و شوهر نیز با فرض اذیت کردن، قاتل محسوب نمی شود؛ و شوهر با خودکشی زن، ارث مقرر را می برد. ۷۶/۶/۱۳

(س ۷۷۶) آیا ولد زنا بعد از عقد زانی و زانیه حلال زاده محسوب می شود و از مزایای ارث نسبت به یکدیگر برخوردار می شوند؟

ج — اگر زنا بودن ولد ثابت شود حکم ولد زنا بر او جاری است، هر چند زانی و زانیه بعداً با یکدیگر ازدواج شرعی نمایند. آری، ولد متولد شده از زنا، از هر دوی آنها و از بقیه ارحامش به وسیله آنها ارث می برد، چون همه عناوین ارحام، بر او و آنها صادق است و مشمول ادله ارث می باشد و «اولی الارحام بعضهم اولی ببعض» و دلیلی بر ارث نبردنش از آنها نداریم جز ادعای اجماع نسبت به پدر و مادر که آن هم بعلاوه از اینکه در کلمات متأخرین است و واضح می باشد که نمی تواند کاشف از اقوال قدماء اصحاب که قبل از غیبت صغری و بلکه قریب به غیبت صغری بوده اند، باشد — چگونه چنین اجماعی کاشف است با اینکه در مثل اجماع های شیخ هم همین شبهه را کشف القناع دارد — احتمال استناد آنها به کفر ولدالزنا و یا اینکه عنوان ولد بر او صادق نمی کند و امثال اینها از اجتهادات وجود دارد و معلوم است که این گونه اجماع ها کاشف از تعبد در مسئله و قول معصوم (علیه السلام) و رأی او نمی باشد تا حجّت و دلیل بر مذهب باشد؛ و ناگفته نماند که اخبار منع ارث در ولدالزنا، مربوط به عکس مسئله است، یعنی ارث نبردن پدر و مادر از او، نه ارث نبردن ولدالزنا از آنها. ۷۸/۱۰/۱۵

(س ۷۷۷) چنانچه زنی فرزندی داشته ولی فرزند از شیر مادر تغذیه نکرده باشد، آیا خوردن یا نخوردن شیر از سینه مادر، در ارث بردن از مادر دخالت دارد یا نه؟

ج — ملاک ارث بردن بین مادر و فرزند، همان رابطه مادر و فرزندی می باشد و خوردن و نخوردن شیر دخالتی در مسئله توارث ندارد، و نخوردن شیر جزو موانع ارث نمی باشد. ۷۸/۱۰/۲۳

(س ۷۷۸) شخصی بمای فوت می کند، وراثت او نیز بمای هستند، آیا چنین وراثتی ارث می برند یا متوقفاً بلا وارث تلقی می شود؟ به عبارت دیگر، آیا توارث بین بمایان مشروعیت دارد یا اموال متوفای بمای در فرض عدم وجود ورثه مسلم، در هر حال به امام (علیه السلام) می رسد؟

ج — حکم بقیه کفار را دارند، و اموال در مفروض سؤال بین ورثه تقسیم می شود. ۸۰/۱۰/۸

(س ۷۷۹) زن شوهرداری با سوء استفاده از بی اطلاعی مردی، با توسل به خدعه و نیرنگ به عنوان زن بیوه، با وی ازدواج کرده است. اگر آنان صاحب فرزندی شوند آیا ولدالزناست؟ آیا این ولد و پدر و مادر از یکدیگر ارث می برند؟ همچنین فرزند به زن ملحق می شود یا مرد؟

ج — نسبت به مرد که مطلع نبوده زن، شوهر دارد، وطی به شبهه است، و ولد نسبت به پدر در حکم ولد اصلی و متعلق به اوست و از یکدیگر ارث می برند؛ اما نسبت به مادر که می دانسته شوهر دارد، در حکم ولدالزناست. ۷۹/۶/۲۰

(س ۷۸۰) اگر شخص مسلمانی از دنیا برود و بعضی از ورثه او کافر باشند، آیا کسانی که کافر هستند، از فرد مسلمان، ارث می برند؟

ج — کافر — یعنی منکر و جاحد اصول اعتقادات با فرض علم به آنها — از مسلم ارث نمی برد؛ اگر نگوییم که از غیر مسلمان بدون انکار هم ارث نمی برد؛ چون همان طور که شیخ صدوق (قدس سره) در کتاب «من لایحضره الفقیه» فرموده، ارث نبردن کافر، عقوبتی است برای کفرش و در این جهت، فرقی بین مورث بودن مسلم و یا غیر مسلم که جاحد نباشد، نیست. به هر حال، در ارث نبردن کافر — که انکارش و عنادش با آگاهی به اصول عقاید است — از مسلم، جای هیچ گونه شك و شبهه ای نبوده و نیست و روایات متضافره مستفیضه بر آن دلالت دارد و قدر متیقن از اجماع در مسئله است و بالجملة، «الکفر من موانع الارث کالقتل کما علیه الاصحاب»؛ و اما غیر مسلم، یعنی توده غیر مسلمان قاصر و غافل، به خاطر غفلتشان نمی توان بر آنها تکلیف کرد و مؤاخذه شان نمود؛ چون تکلیف غافل، نه تنها تکلیف به محال است بلکه خود، تکلیف محال است، و یا آنکه گرچه تکلیف قانونی نسبت به آنها محال نیست و محال بودن، اختصاص به تکلیف شخصی و جزئی دارد؛ اما قطعاً معذور هستند. — کما علیه سیدنا الاستاذ الامام الخمینی سلام الله علیه — و مانعیت عدم اسلامشان از ارث نسبت به مسلم، خلاف اطلاقات و عمومات ارث است و در بین حدود سی روایت که شیخ در تهذیب — که اجماع فقهی از کتب روایی اربعه است — شاید دو روایت را بتوان به نحوی شامل این گونه غیر مسلمانان دانست؛ و گرچه بقیه اخبار، یا مربوط به کفار به معنایی که گذشت می باشد و یا در مقام بیان احکام فرعی مانعیت کفر و عدم اسلام است، نه در مقام بیان اصل مانعیت، و شمّ الحدیث، مانع از استدلال به آن دو و یا سه روایت در مقابل آن همه روایات و در مقابل علیّی که محدث متعبد، شیخ

صدوق (قدس سره) در کتاب من لایحضره الفقیه ذکر فرموده می باشد؛ و اگر گفته نشود که آنها هم ناظر و مختص به غیرمسلم کافر و غیرمسلمی است که مستحق عقوبت اخروی است، لا اقل از اینکه اعتماد به آنها برای چنین فتوایی مشکل، بلکه ممنوع است، به هر حال بر فرض دلالت آنها و بلکه دلالت بقیه روایات هم بر مانعیت مطلق عدم اسلام، نمی تواند حجت و قابل اعتماد باشد؛ چون به نظر این جانب به جهت تبعیض و ظالمانه بودن چنین قانونی، یعنی ارث نبردن غیرمسلمان از مسلمان دون العکس که ارث بردن مسلمان از غیرمسلمان باشد، این گونه روایات، به حکم مخالف با قرآن بودن باید ضرب بر جدار شود و زُخرف است. چگونه خلاف قرآن نباشد و حال آنکه در آیات فراوانی از قرآن، نمی از ظلم شده و چگونه چنین نباشد و حال آنکه قرآن می فرماید: «و تَمَّتْ کَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا...» و در آیه دیگر فرموده: «و ما رَبِّكَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ...» و در سوره یونس، آیه ۴۴ فرموده: «انَّ اللّٰهَ لَا یُظَلِّمُ النَّاسَ شَیْئًا وَّ لَکِنَّ النَّاسَ اَنْفُسَهُمْ یُظَلِّمُوْنَ» و مسئله، گرچه محتاج به بحث زیادتر است؛ اما به همین مقدار اکتفا می شود و اقوی آن است که کفر عن جحود، مانع است نه عدم اسلام. ۷۹/۴/۷

(س ۷۸۱) اگر مردی زوجه خود را با مرد اجنبی در یک فراش، یا در حالتی که به منزله یک فراش است، مشاهده کند و هر دوی آنها را بکشد، آیا زوج از زوجه خود ارث می برد یا نه؟

ج — آنچه معروف بین فقها است و در متن شرایع هم آمده و مستند آنها را هم صاحب جواهر بیان نموده، به نظر این جانب تمام نیست، چون یکی از وجوهی که به آن استناد نموده، روایاتی است که در باب امنیت مسکن و دفاع از ناموس و عورت در مقابل متجاوز و لصد آمده که اجنبی از مقام است، دوم روایتی است که فقیه بزرگوار و محقق متبّع صاحب جواهر — رضوان الله علیه — آن را مرسلاً از امیرالمؤمنین (علیه السلام) نقل کرده و فرموده و ما روی عن امیرالمؤمنین (علیه السلام) «فی رجل قتل رجلاً و ادعی انه راه مع امرأته فقال (علیه السلام): علیه القود إلا ان یأتیه بینه» و به آن استناد نموده است؛ این روایت گرچه دلالتش موجه است، لیکن در کتب معتبره روایتی نیامده است و احتمال دارد همان روایت سعید بن مسیب باشد که نقل به مضمون شده است و بسی جای تعجب است که صاحب جواهر از روایت سعید بن مسیب تعبیر به صحیح نموده است با آنکه صرف نظر از اشکالات دیگر در سند، راوی از امیرالمؤمنین (علیه السلام)، ابوموسی اشعری است و هو معلوم الحال، و چگونه می توان با روایت مثل ابوموسی اشعری حکم به جواز قتل نمود! و نا تمامی بقیه مستندات با مراجعه به جواهر و حاشیه تحریرالوسیله این جانب روشن می گردد. بنابراین، در عین آنکه زوجه و مرد اجنبی هر دو گناهکار و خائن می باشند و مرتکب زنا شده اند و مستحق حد می باشند و حد آن هم حسب قواعد باب احصان، رجم است و با عدمش جلد و در رجم، خون هدر است، اما دلیلی بر هدر مطلق دم اجنبی و زوجه — گرچه هر دو محصن هم باشند — نداریم و هدر دم آنها در محکمه و به حکم حاکم است نه برای هر کس؛ مانند زانی های محصن دیگر که فقط در محکمه مهدورالدم می باشند، پس بر هدر دشمنان نسبت به دیگران — ولو زوجی که حالت زنا اجنبی را ببیند — دلیلی نداریم، و حسب عموم ادله قصاص، قاتل محکوم به قصاص می باشد مطلقاً، ولو اینکه بتواند زناي مرد اجنبی را با زنش که دیده اثبات نماید، و روایت ابی مخلد — اگرچه برای نظر این جانب حجت نباشد — لا اقل مؤید هست، و چنین زوجی از زوجه ارث نمی برد، زیرا به نظر این جانب، قتلش عدوانی و به غیر حق بوده است. ۸۴/۴/۱۰

(س ۷۸۲) در قتل خطایی و شبه عمد، آیا قاتل از مورث ارث می برد یا نه؟

ج — قتل خطایی محض، بلکه شبه عمد، مانع از ارث نیست. ۷۵/۸/۱۴

(س ۷۸۳) شخصی از پدر و مادر مسلمان متولد شده ولی بعد از بلوغ، مارکسیست شده است، آیا از پدر ارث می برد یا نه؟

ج — اگر کافر، یعنی منکر و جاحد اصول اعتقادات با فرض علم به آنهاست، از مسلمان ارث نمی برد؛ بعلاوه، اگر مرتد هم باشد، بقیه احکام مرتد هم بر او بار می شود. ۷۹/۴/۱۲<sup>۳۰</sup>

(س ۷۸۴) همسر این جانب بر اثر یک حادثه آتش سوزی غیر عمدی که به وسیله بنده اتفاق افتاد فوت کرد. دیه او چقدر است و به چه کسانی از وارثین تعلق می گیرد؟ ورثه متوقفاً عبارت اند از مادر و چهار فرزند. آیا به بنده هم از دیه، ارث تعلق می گیرد یا نه؟

ج — دیه ده هزار درهم یا هزار مثقال طلا و چیزهای دیگری است که قیمت آن را به نقد رایج می توان پرداخت نمود و عین، موضوعیت ندارد، و جایی می تواند قیمت یکی از اعیان را انتخاب کند که امروزه معمولاً قیمت درهم انتخاب می شود و برای تفصیل

بیشتر مطلب به حاشیه تحریر این جانب در کتاب الديات، القول في مقادير الديات، مسئله ۲ مراجعه شود؛ و شوهر از ديه در مفروض سنوال، ارث نمی برد، ولی از سایر اموال زن مثل بقیه ورثه ارث می برد. ۸۴/۲/۲۵

## باب سوم: طبقات ارث

### یکم. ارث طبقه اول

(س ۷۸۵) چنانچه یکی از والدین وصیت کند که بعد از مرگش، به اولاد اناث (دختر) برابر اولاد ذکور (پسر) ارثیه بدهند، آیا این وصیت درست است؟

ج — اگر اضافی سهم الارث آنان از يك سوم دارایی زیادتیر نباشد، باید به وصیت عمل نمایند. همچنین اگر در زمان حیات، ورثه کبیر باشند و وصیت نامه را امضا نمایند، نافذ است، چون وصیت به امر جایز است. آری، اگر وصیت به ارث باشد، یعنی شخص وصیت کند که ارث دختر برخلاف نص کتاب الله، برابر با ارث پسر باشد، این گونه وصیت ها چون خلاف شرع و خلاف کتاب الله است، نافذ نیست. ۷۵/۹/۱

(س ۷۸۶) شخصی دارای همسر و دو دختر و یک پسر است، چنانچه فوت کند اموال او بین چه کسانی تقسیم می شود؟

ج — ارث به فرزندان و زن و پدر و مادر تعلق می گیرد و همه اینها در عرض هم به قدر سهام مقدره خودشان ارث می برند. ۱۹/۷۸/۱۱

(س ۷۸۷) شخصی سه فرزند پسر و دو فرزند دختر داشته است. پس از مرگ وی زمین هایی را که احیا کرده یا به ارث به او رسیده بود، فقط بین سه پسر تقسیم گردیده و به دختران سهمی داده نشده است. در حال حاضر همه دخترها و پسرها از دنیا رفته اند و زمین های متوقفاً که بین وراثت ذکور وی تقسیم شده بود به فرزندان پسری رسیده، حالا پسران دو دختر از فرزندان پسرها ادعای ارث مادرشان را کرده اند. آیا آنان می توانند چنین ادعایی از فرزندان پسر را داشته باشند؟

ج — ادعای ارث مادرانشان که وارث بوده اند فی حدّ نفسه مانعی ندارد، لیکن باید ارث نبردن مادرانشان و تضييع حق آنها ثابت شود تا بتوانند سهم خود را دریافت نمایند، و بالجمله حق وراثت با گذشت زمان و تغییر افراد از بین نمی رود. ۷۶/۵/۲۶

(س ۷۸۸) پدری قبل از فوت، مقداری از اموال و ائاثیه ضروری زندگی خود را به پسر بزرگش می دهد، خرج و مخارج ازدواج او را متقبل می شود، و یک زندگی ساده برایش فراهم می کند و به او می گوید اموالی را که به شما دادم از ارث پدری محسوب می شود و شما دیگر حقی بعد از مرگ من نسبت به ترکه ندارید. آیا شرعاً این گونه اعمال جایز است؟

ج — اگر خود وارث در زمان حیاتش با پدر و مورث قرار گذاشته و ارث نبردن از اموال پدر را قبول کرده، ظاهراً بعد از مرگ پدر حقی نسبت به اموال پدر ندارد، چون خود وارث در حقیقت به عدم ارث بردن بعد از موت مورث، رضایت داده است. ۷۷/۱/۳۱

(س ۷۸۹) پدر این جانب در زمان حیات خود به شخصی و کالت محضری داد که بین سه فرزند پسر و تنها دخترش زمین را به چهار قسمت مساوی تقسیم نماید. آن شخص زمین مذکور را به چهار قسمت تفکیک نمود و مخارج آن را سه پسر و دختر به طور مساوی پرداخت نمودند. ایشان بارها از فرزندان خود خواست که زمین را قرعه کشی نموده تا به نام آنها نماید، ولی این کار عملی نشد تا اینکه پدرم از دنیا رفت. پس از فوت پدر، یکی از برادرانم اظهار نمود چون پدر کتباً ننوشته، قانونی نیست و من سهم الارث خود را بر طبق آیه «لذکر مثل حظّ الانثیین» می خواهم. با توجه به اینکه مشارالیه در زمان حیات پدر، خواستار قرعه کشی بود تا سهم زمین خود را تصاحب کند و خواهر و برادران و شخص وکیل نیز شاهد بوده اند، لطفاً حکم کلی مسئله را بیان فرمایید.

ج — زمین به همان نحو که در زمان حیات پدر مقرر گشته ملک ورثه می باشد و قرعه کشی شدن یا نشدن مضرّ به ملکیت و یا مثبت آن نمی باشد؛ چون به هر حال سخن پدر چه تملیک منجز باشد چه وصیت، لازم الوفاست. اما اگر منجز بوده و زمان حیات بخشیده که امر، واضح است، و اما اگر وصیت هم بوده چون سهم اضافه ای که به دختر داده شده زاید بر ثلث نبوده، فلذا نافذ العمل و لازم می باشد و مسئله قرعه یک مسئله بعدی و جنبی است. ۸۱/۱۲/۵

(س ۷۹۰) فردی توسط پدر خود عمداً به قتل رسیده است. وراثت متوقفاً عبارت از پدر، مادر، و دو برادر هستند. در فرض فوق، آیا دو برادر، حاجب مادر می شوند یا خیر؟ همچنین سهم الارث مادر چگونه و به چه مقدار تعیین می شود؟

ج — چون پدر، قاتل است، از ارث محروم می باشد و نه تنها از دیه ارث نمی برد، بلکه از بقیه اموال مقتول هم ارث نمی برد؛ بنابراین، حجب معنا ندارد، چون حاجب شدن به خاطر آن است که پدر بیشتر برود؛ و همه اموال مقتول اگر اولاد و همسر ندارد، ارث مادر است که در طبقه اول می باشد و خواهر و برادر در طبقه بعد هستند و ارث نمی برند. ۷۷/۲/۱۱

(س ۷۹۱) شخصی بر اثر سانحه برق گرفتگی در یک کارخانه در خارج از کشور فوت کرده است. در این حادثه، کارفرما مقصر شناخته شده است، لذا مبلغ ۱۲/۰۶۱/۵۵۹ دلار به حساب همسر متوفاً واریز نموده است. ورثه متوفاً عبارت اند از: والدین، همسر و یک دختر. لطفاً نحوه تقسیم وجه یاد شده بین آنان را بیان فرمایید.

ج — یک هشتم از مبلغ تأدیه شده، حصه زوجه می باشد و الباقی آن را در نبود حاجب (یعنی «دو برادر یا چهار خواهر»، یا «یک برادر و دو خواهر پدری» برای متوفاً) پنج سهم می کنند. سه سهم برای دختر و دو سهم به صورت مساوی برای پدر و مادر، و در صورت وجود حاجب، یک ششم از کل اموال سهم مادر و مابقی از کل اموال چهار سهم می شود؛ سه سهم آن ارث دختر و یک سهم ارث پدر می شود. ۸۲/۷/۱۰

(س ۷۹۲) شخصی فوت نموده است، ورثه او عبارت اند از همسر و یک فرزند پسر و دختر. پس از مدتی دختر متوفاً که ازدواج کرده و صاحب یک فرزند پسر و دو دختر بوده فوت نموده و فرزند پسر متوفاً نیز فوت کرده است. حال نحوه تقسیم ماترک متوفاً بین ورثه را بیان فرمایید.

ج — از اموال شخص متوفاً چون اولاد داشته، زن یک هشتم می برد به نحوی که در رساله ها آمده و الباقی به سه قسمت تقسیم می شود، دو قسمت سهم پسر و یک قسمت سهم دختر می باشد و چون بعداً پسر فوت کرده، تمام سهم پسر به مادرش می رسد و پس از مرگ دختر، چون هم مادر و هم شوهر و هم فرزند دارد، یک چهارم کل ماترک او به شوهرش و یک ششم از آن به مادرش و مابقی آن بین پسر و دختر (للمذکر مثل حظ الانثیین) تقسیم می شود. در نتیجه باقی مانده ماترک، چهار سهم می شود، دو سهم از پسر و دو سهم دیگر از دو دختر بالسویه می باشد. ۸۳/۱۱/۱۴

(س ۷۹۳) زنی فوت کرده است. ورثه او عبارت اند از والدین، شوهر و یک فرزند دختر. ماترک متوفاً سه میلیون تومان مهریه و مقداری جهیزیه است. لطفاً چگونگی تقسیم آن بین ورثه را بیان فرمایید؟

ج — همه اموال متوفاً عم از جهیزیه و غیر آنها بین شوهر و پدر و مادر و فرزند تقسیم می شود و همه آنها نسبت به همه اموالشان وارث می باشند و سهم الارث شوهر، یک چهارم و سهم الارث مادر و پدر، هر کدام یک ششم می باشد و باقی، سهم یک بیجه است، یعنی اگر همه اموال را شش تومان فرض کنیم، پانزده ریال سهم شوهر، یک تومان سهم پدر، یک تومان سهم مادر و الباقی که بیست و پنج ریال می باشد به همان تنها اولاد، یعنی یک بیجه اش داده می شود. ۸۰/۷/۱۰

(س ۷۹۴) زنی سه دانگ از متری را مالک بوده و فوت نموده است. از آن جا که وی دارای سه فرزند صغیر (دو پسر و یک دختر) بوده، تقسیم ارث انجام نشده است. با انجام انحصار وراثت، وراثت ایشان به ترتیب، همسر، پدر، مادر و چهار دختر و سه پسر مشخص شده اند، هم اکنون پدر و مادر متوفاً نیز فوت کرده اند. حال با توجه به فوت پدر و مادر متوفاً آیا از آن مرحومه ارث می برند؟ در صورتی که به پدر و مادر متوفاً ارث تعلق بگیرد، چگونه بین دو دختر و یک پسر آنان تقسیم می شود؟

ج — کلیه اموال متوفاً بعد از ادای دیون به شش قسمت تقسیم می گردد: پدر و مادر متوفاً هر کدام یک ششم سهم الارث خود را می برند؛ زوج متوفاً یک چهارم؛ و الباقی اموال، ده قسمت می گردد و اولاد پسر متوفاً دو سهم و اولاد دختری، هر کدام یک سهم به عنوان سهم الارث می برند. چنانچه پدر و مادر متوفاً در حال حیات سهم الارث خود را به فرزندان متوفاً بخشیده اند، سهم الارث آنها هم به فرزندان متوفاً منتقل می گردد، و اگر نبخشیده اند و یا چیزی نگفته اند، سهم الارث آنها به ورثه خودشان منتقل می گردد، مثل بقیه اموالشان که حق ورثه خودشان می باشد. ۷۸/۳/۱

(س ۷۹۵) آیا فرزند خواندگان، چون والدینشان آنان را ترک نموده و افراد دیگری آنها را به فرزند قبول کرده اند، حکم ایتم را دارند یا خیر؟ با توجه به اینکه فرزند خوانده ارث نمی برد، اگر پدر و مادری که کودکی را به فرزند خواندگی قبول کرده اند، خودشان دارای فرزند باشند نیز حکم آن همین است؟ آیا پدر خوانده می تواند با وصیت، مقداری از دارایی خود را برای فرزند خوانده قرار دهد؟

ج — فرزند خوانده چون رحم نمی باشد، مطلقاً ارث نمی برد؛ لیکن هبه و بخشش در زمان حیات هبه کننده (فرضاً پدر خوانده) به او مانعی ندارد، و نافذ و صحیح می باشد و حدی هم ندارد، البته رعایت انصاف و حقوق بقیه ارحام و فرزندان مطلوب است؛ و اما نسبت به بعد از مرگ و وصیت تا حدّ ثلث نفوذ دارد، نه زیادت. ۷۶/۱۱/۲۴

(س ۷۹۶) فردی صاحب پنج فرزند بوده که در زمان حیات وی سه فرزند او ازدواج کرده اند. پس از فوت سرپرست خانواده، فرزندان که ازدواج نکرده اند، آیا علاوه بر ارث، نسبت به ازدواج حقی دارند یا خیر؟

ج — تا میت وصیت نکرده باشد چیزی طلبکار نیستند و حق شرعی ندارند؛ مگر آنکه ورثه مایل باشند چیزی بدهند که در اختیار خودشان می باشد و قطعاً جایز است. ۷۸/۹/۶

(س ۷۹۷) زنی به حمل نه ماهه ذکور باردار بوده که در اثر سانحه تصادف، هر دو فوت نموده اند — ابتدا حمل و پس از چند ساعت مادر — ورثه متوقفاً عبارت اند از همسر و پدر این خانم. لطفاً نحوه تقسیم ماترک از جمله جهیزیه و زیورآلات، مهریه و دیه متوقفاً را بیان فرمایید. آیا پدر متوقفاً از دیه طفل نیز ارث می برد یا خیر؟

ج — با توجه به اینکه وارث زن باردار، منحصر به پدر و همسر است، بنابراین، نصف مهریه و دیه متوقفاً (زن باردار) که در اثر تصادف فوت نموده و جهیزیه که مال زن بوده و زیورآلات — اگر محرز شود که شوهر به زن بخشیده — و غیر آنها از اموال آن زن، به شوهر می رسد، و بقیه به پدر متوقفاً داده می شود؛ اما در مورد دیه حمل که قبل از مادر فوت نموده، یک سوم دیه اش ملک آن زن و از اموال و ترکه او محسوب و دو سوم به پدرش یعنی شوهر متوقفاً داده می شود؛ ناگفته نماند که یک سوم دیه که به زن باردار فوت شده تعلق دارد، حکم بقیه اموال آن زن را دارد، یعنی نصف آن به شوهر و نصف باقی مانده آن به پدرش می رسد. ۷۹/۷/۲۶

(س ۷۹۸) آیا احتساب سهم الارث پدر و مادر متوقفاً از ترکه، پس از کسر سهم زوجه به عمل می آید، یا قبل از کسر ثمنیه و از تمام ماترک حساب می شود؟

ج — احتساب، قبل از کسر ثمنیه زوجه و از تمام ماترک می باشد. ۷۴/۴/۶

(س ۷۹۹) همسر برادرم به هنگام زایمان فوت نموده است، ورثه متوقفاً عبارت اند از شوهر، فرزند یک ماهه او، پدر و مادرش. لطفاً چگونگی تقسیم ماترک او از جمله مهریه، جهیزیه، وسایل شخصی — اعم از آنکه خودش خریده یا به او هدیه شده و یا شوهرش برای او خریده — سیسمونی نوزاد که توسط والدین متوقفاً تهیه شده را بیان فرمایید. چنانچه بچه فوت کند، در مورد او چگونه باید تقسیم شود. همچنین در مورد هزینه و مخارج تدفین و تحريم متوقفاً، در صورتی که شوهرش تمکن مالی نداشته باشد، به عهده چه کسی خواهد بود؟

ج — همه اموال متوقفاً از قبیل مهریه و جهیزیه و لوازم شخصی و غیر آنها باید بین شوهر و فرزند و پدر و مادر متوقفاً تقسیم شود. سهم زوج یک چهارم از کل و سهم پدر و مادر، هر کدام یک ششم و بقیه مربوط به کودکی است که به دنیا آمده که اگر زنده ماند برای خودش و گرنه به پدرش که وارث اوست، منتقل می شود. بنابراین، سه چهارم مهریه را به بقیه ورثه بدهد و یک چهارم نیز از آن زوج می باشد و سیسمونی ظاهراً جزو اموال خود بچه است؛ و مخارج مجلس تحريم به عهده کسی نیست، هر کسی تبرعاً خواست انجام دهد، مانعی ندارد، لیکن قیمت کفن و اجرت دفن و غسل، به عهده زوج است و دیگری هم تبرعاً می تواند بپردازد. ۷۳/۱۱/۳۰

(س ۸۰۰) اگر مادر متوقفاً از سهم الارث خویش صرف نظر نماید، سهم او به چه کسی می رسد؟

ج — مادر، سهم خود را به هر کسی ببخشد، مال اوست، و اگر به شخص خاصی ببخشد، بین تمام ورثه تقسیم می گردد. ۷۱/۸/۲

(س ۸۰۱) یکی از شهدا در وصیت نامه اش نوشته است: «یک دانگ خانه ام برای همسر و پنج دانگ آن بین فرزندانم تقسیم شود». با عنایت به اینکه ماترک شهید، منحصر به همین خانه بوده و ورثه شهید عبارت اند از والدین، همسر و دو فرزند دختر و یک فرزند پسر که چند ماه پس از شهادت پدر متولد شده است، با فرض اینکه شهید از وجود فرزند سوم بی اطلاع بوده، و یا اطلاع و عدم اطلاع برای ورثه معلوم نیست، استدعا دارد بفرمایید:

۱. آیا فرزند پسر هم جزء ورثه محسوب می شود؟

۲. اگر جزء ورثه است، با دخترها به طور مساوی سهیم است یا خیر؟

۳. با وجودی که والدین شهید وصیت نامه را به همین کیفیت قبول داشته اند و در نتیجه از حق خود گذشت کرده اند، چه مقدار از خانه به پسر و چه مقدار به دخترها و چه مقدار به همسر شهید تعلق دارد؟

ج ۱ — فرزندی که بعد از شهادت پدر به دنیا آمده مثل بقیه فرزندان، جزء ورثه است، و علم و جهل شهید و ورثه تأثیری در حکم الهی ندارد. ناگفته نماند که یک دانگ خانه — چون کم تر از ثلث است — وصیت شهید، در آن نافذ و حق زوجه است و زوجه، یک هشتم از منقول و قیمت یک هشتم از غیر منقول پنج دانگ باقی مانده را نیز می برد.

ج ۲ و ۳ — بقیه اموال شهید، یعنی بعد از دادن یک هشتم سهمیه همسر، بین سه فرزند تقسیم می شود، و سهم پسر دو برابر دختر است. ۷۲/۶/۳۰

## دوم. ارث طبقه دوم

(س ۸۰۲) پدرم در سال ۷۶ فوت نمود. آیا در تقسیم ارث، عموی بنده نیز ارث می برد؟

ج — در فرض سؤال با بودن ورثه طبقه اول، ارث به طبقه دوم و سوم نمی رسد، بنابراین با بودن فرزند که از طبقه اول است، برادر پدر که از طبقه دوم است ارث نمی برد. ۷۸/۶/۱۵

(س ۸۰۳) دو برادر یک قطعه زمین را به مساحت هشت سیر معیار محلی به نسبت مساوی خریداری می کنند. حکم میزان ارث به فرزندان دو برادر در هر یک از صور سه گانه ذیل را بیان فرمایید:

۱. ابتدا یکی از دو برادر فوت کند و بازماندگان شامل فرزندان متوفاً، پدر و مادرش، برادری که با وی شریک بوده، هستند.

۲. هرگاه بعد از مدتی ابتدا مادر و سپس پدر متوفاً نیز فوت کند و بازماندگان شامل فرزندان آنها (یعنی چهار خواهر و یک برادر) و فرزندان برادر اول که فوت نموده — چنانچه از ماترک پدر بزرگ خود سهم داشته باشند — هستند.

۳. هرگاه برادر دوم نیز فوت کند و بازماندگان، شامل فرزندان برادر اول (متوفاً اول) و فرزندان برادر دوم (متوفاً دوم) و چهار خواهر از همین دو برادر [که بنا بر فرض دوم] از پدر و مادر خود ارث برده اند، باشند، سهم الارث فرزندان برادر اول و فرزندان برادر دوم را چگونه باید حساب نمود.

ج ۱ — بازماندگان متوفاً که پدر و مادر و فرزندان می باشند، پدر و مادر هر کدام، یک ششم از کل ماترک ارث می برند و مابقی بین فرزندان تقسیم می شود و هر پسر دو برابر دختر ارث می برد و برادر میت ارث نمی برد.

ج ۲ — یک چهارم از کل اموال مادر — که از جمله آنها سهم الارثش از پسر متوفایش می باشد — به شوهر داده می شود و بقیه بین فرزندان متوفاً به میزان هر پسر دو برابر دختر تقسیم می شود و بعد از فوت پدر، کل اموال پدر به فرزندان متوفاً به میزان هر پسر دو برابر دختر تقسیم می شود؛ اما فرزندان برادر اول که پدرشان قبل از فوت پدر و مادر از دنیا رفته است، از پدر بزرگ و مادر بزرگ ارث نمی برند، چون نوه با بودن فرزند، وارث نیست.

ج ۳ — با فرض اینکه متوفاً فرزند دارد، خواهران او و فرزندان برادر او از ماترک او ارث نمی برند و کل ماترک میت بین فرزندانش تقسیم می شود؛ و ناگفته نماند برای حل مشکل و رعایت نسبت های تقسیمی می توانید به محکمه صالحه مراجعه فرمایید. ۸۱/۶/۳۱

(س ۸۰۴) اگر شخصی فوت کند و فرزندان برادر و خواهر وی وارث او باشند (فرزندان برادر و خواهر، چند پسر و دختر هستند)، نحوه تقسیم ارث را بیان فرمایید؟

ج — اگر میت خواهر و برادر نداشته باشد، سهم ارث آنان را به اولادشان می دهند، لیکن در تقسیم سهم برادرزاده و خواهرزاده مادری، به طور مساوی بین آنان تقسیم می شود و از سهمی که به برادرزاده و خواهرزاده پدری و مادری می رسد، هر پسری دو برابر دختر می برد؛ و ناگفته نماند که فرزندان خواهر و برادر ابی با وجود فرزندان خواهر و برادر ابویی، ارث نمی برد. ۸۳/۶/۱۶

(س ۸۰۵) ورثه متوفایی عبارت اند از سه برادرزاده تنی و یک خواهر ناتنی که فقط از مادر با متوفاً یکی هستند. نحوه تقسیم و سهم وراثت چگونه است؟

ج — با بودن برادر و خواهر مادری، ارث به فرزندان برادر و خواهر — چه ابویی و چه ابی به حکم «اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض»، و اقریبیت خویشاوندی — نمی رسد؛ بنابراین، در مفروض سؤال همه اموال به خواهر مادری داده می شود، و به فرزندان برادر ابویی، ارث نمی رسد. ۷۸/۱۲/۱۹

(س ۸۰۶) شخصی که دارای فرزند نبوده، فوت کرده است. دو خواهر وی فرضاً هاجر و جهان نیز قبل از او فوت کرده اند. وراثت قانونی متوفاً عبارت اند از فرزندان مرحومه هاجر که پنج پسر و چهار دختر هستند و دو فرزند پسر مرحومه جهان. ماترک متوفاً چگونه بین وراثت تقسیم می شود؟

ج — اموال متوفاً بین ورثه او بنا بر مفروض در سؤال که فرزندان دو خواهر می باشند، به دو قسمت مساوی تقسیم می شود؛ نصف آن به فرزندان یک خواهر، و نصف دوم به فرزندان خواهر دیگر داده می شود و زبایدی فرزندان یک خواهر که در مفروض سؤال، نه نفر و کمی فرزند دیگری که در مفروض سؤال، دو نفر ذکر شده، تأثیری در سهم الارث ندارد، چون فرزند هر کسی جانشین کسی است که به وسیله او با میت ارتباط پیدا کرده و سهم الارث او را می برد، نه خودش که سهم بی واسطه ندارد؛ ناگفته نماند که فرزندان هر خواهر ارث را پسر بر و دختر بر یعنی: (للدکر مثل حظ الأنثیین) بین خودشان تقسیم می نمایند، که در نتیجه نصف سهم الارث که به ورثه مرحومه جهان رسیده که دو پسر باشند بالسویه تقسیم، و نصف دیگر از اموال متوفاً که به فرزندان مرحومه هاجر رسیده به چهارده قسمت تقسیم می کنند، هر پسری دو سهم، و هر دختری یک سهم از چهارده سهم را ارث می برد، و در ضمن باید توجه داشت که

تقسیم بالمناصفه مربوط به جایی است که دو خواهر فوت شده، هر دو ابوینی یا ابی یا امی باشند، و اما اگر از جهت امی بودن یا ابوینی بودن و یا ابی بودن با هم مختلف باشند، محتاج به تفصیل است که در رساله عملیه بیان شده است. ۸۳/۶/۱۶

(س ۸۰۷) شخصی فوت کرده است و وارثش دو عمو و جدّه مادری هستند. ارث متوقفاً به کدام يك از وارثین می رسد؟

ج — ارث به جدّه مادری می رسد و عموها سهمی نمی برند. ۷۴/۵/۲۵

(س ۸۰۸) شخصی فوت کرده است و دو برادر و يك خواهر ابوینی داشته که در قید حیات نیستند. لطفاً نحوه تقسیم اموال متوقفاً را با توجه به اینکه ورثه متوقفاً فرزندان دو برادر و يك خواهر ابوینی می باشند، بیان فرمایید.

ج — اموال میت پنج قسمت می شود. دو قسمت از آن به وارثان و فرزندان يك برادر متوقفاً و دو قسمت از آن به فرزندان و وارثان برادر دیگر و يك سهم از پنج سهم به فرزندان خواهر متوقفاً و فرزندان هر سهم الارث را حسب «للدّكر مثل حظّ الانثیین»، یعنی پسر دو برابر دختر تقسیم می نمایند. ۷۵/۶/۲

## سوم. ارث طبقه سوم

(س ۸۰۹) ورثه متوقفاً عبارت اند از شوهر، عمّه ابی و دای ابوینی. نحوه تقسیم مائرک و سهم وراثت را بیان فرمایید.

ج — در مفروض سؤال، نصف اموال ارث شوهر است؛ چون زن، فرزند ندارد، و بقیه اموال سه قسمت می شود، دو سوم را عمّه ابی که متقرب به پدر است، و يك سوم را دای ابوینی که متقرب به مادر است می برد، و با وجود دای ابوینی، عمّه ابی ارث می برد و منع ابوینی نسبت به ابی در باره عموها و عمّه ها و یا دای ها و خاله هاست؛ اما در مفروض سؤال که یکی از ورثه مربوط به پدر میت است و یکی دیگر از ورثه مربوط به مادر میت ابوینی است، مانع از ارث یکدیگر نمی شوند. ۷۸/۱۰/۱۱

(س ۸۱۰) شخصی فوت کرده است، ورثه او عبارت اند از عمو، عمّه، خاله و دای. وراثت بدون حضور دای متوقفاً اموال را تقسیم کرده اند و ایشان نسبت به تقسیم ارث اعتراض دارد. آیا تقسیم ارث بدون حضور وی صحیح است و آنها می توانند اموال را تقسیم نمایند؟ ضمناً سهم ارث دای نسبت به بقیه وراثت چقدر است و چه نسبتی دارد؟

ج — تقسیم ارث که مال مشترک بین ورثه می باشد، باید با موافقت همه وراثت انجام گیرد، و چنانچه وراثت، شخص دای، خاله، عمو و عمّه باشند، يك سوم مال از آن دای و خاله که به جای مادر میت می باشند بالسویه باید بین آنها تقسیم شود و دو سوم مال از آن عمه و عمو که به جای پدر میت هستند می باشد و سهم عمو دو برابر سهم عمه است؛ و ناگفته نماند که اگر عمو و عمه ابوینی باشند، مانع از ارث عمو و عمه ابی هستند و همین طور در دای و خاله. ۸۳/۶/۱۶

## نهضت ترجمه

## چهارم. ارث زوجین

(س ۸۱۱) شخصی فوت نموده است، ورثه او عبارت اند از همسر، برادر و خواهر ابی. ماترک متوقفاً سه باب مغازه است. با توجه به اینکه فرض زوجه ربع اعیان است؛ آیا شامل منافع این مغازها (مال الاجاره) می شود یا خیر؟ همچنین با در نظر گرفتن اینکه در هیچ سند و مدرکی قید سرقفلی نشده، آیا فرض زوجه از اعیان غیر منقول شامل حق سرقفلی هم می شود یا خیر؟

ج — زوجه از سرقفلی و حق الاختصاص ارث می برد، و آنچه که معروف است ممنوعیت زن نسبت به ارث از زمین است فقط، اما به نظر این جانب از قیمت زمین هم ارث می برد. ۷۹/۸/۲۷

(س ۸۱۲) دارایی شخصی عبارت از قنات و تلمبه آب است. پس از فوت وی، ارثیه اش چگونه بین دو همسر تقسیم می شود؟

ج — اگر میت بیش از يك زن داشته باشد، چنانچه اولاد نداشته باشد، يك چهارم مال، و اگر اولاد داشته باشد، يك هشتم مال به طور مساوی بین زن های دائمی او قسمت می شود؛ لیکن مجرای آب قنات و مانند آن حکم زمین را دارد، و اجر و چیزهایی که در آن به کار رفته، در حکم ساختمان است؛ و به نظر این جانب زن از همه اموال شوهر کما فرض الله ارث می برد، لیکن از منقول از عین آن و از غیر منقول از قیمت آن می برد. ۷۷/۵/۲۹

(س ۸۱۳) شخصی فوت کرده و از طبقه اول، وارثی ندارد و وارث وی دو همسر است با تعدادی برادر و خواهر. نحوه تقسیم ارث بین همسران وی را بیان فرمایید.

ج — اگر مردی بمیرد و فرزندی نداشته باشد، يك چهارم اموال او بین همسر یا همسرانش تقسیم می شود و بقیه بین ورثه دیگر تقسیم می شود و سهم زوجه همان يك چهارم است — با فرض نبودن اولاد — چه واحد و چه متعدّد؛ و به نظر این جانب زن از همه اموال



- منقول ارث می برد، ولی از عین زمین و دیگر املاک غیر منقول ارث نمی برد؛ اما از قیمت هوایی مانند ساختمان و درخت ارث می برد، همچنین بعید نیست که زن از قیمت زمین نیز ارث ببرد. البته احتیاط کردن به مصالحه در خصوص زمین خانه و بالاخص نسبت به زنی که از شوهر خود صاحب فرزند نباشد، کاری مطلوب و نوعی عمل به فتوای فقهای شیعه خواهد بود. ۷۶/۱/۲۲
- (س ۸۱۴) شخصی فوت نموده و ورثه طبقه اول ندارد. تنها همسرش که بدون فرزند است و وارث طبقه دوم، یک خواهرزاده و دو برادرزاده است. ماترک متوقفاً عبارت اند از آب رودخانه، زمین کشاورزی، باغ و ساختمان. سهم الارث همسر متوقفاً چگونه و به چه مقدار تعیین می شود؟
- ج — زوجه از تمام اموال زوج ارث می برد؛ لیکن از منقولات از عین آنها و از غیر منقولات از قیمت آنها، و زمین و حق آب رودخانه، جزء غیر منقولات است که از قیمت آنها ارث می برد، هر چند احتیاط به مصالحه نسبت به غیر منقول، مطلوب و مطابق با احتیاط مستحبی می باشد. ۷۶/۲/۲۶
- (س ۸۱۵) اگر مردی که صاحب همسر و فرزند است و مجدداً با زنی دیگر ازدواج کند و نخواهد کسی مطلع شود، در مورد ارث آیا می تواند با یکدیگر قرار بگذارند که از همدیگر ارث نبرند؟ در غیر این صورت آیا می توانند وصیت کنند که فلان آقا یا فلان خانم، این مبلغ را از من طلب دارد که به جای ارث او محسوب شود؟
- ج — در عقد موقت ارث نمی برند و در عقد دائم هم می توانند شرط عدم ارث کنند و وصیت هم مانعی ندارد؛ چون به حسب واقع درست است، هر چند از نظر عبارت نادرست می باشد. ۷۷/۵/۱۱
- (س ۸۱۶) شخصی فوت کرده است. سه ماه قبل از فوت، همسری اختیار نموده که عقد ازدواج موقت آنها به ثبت رسمی رسیده است؛ ولی هیچ گونه تصرفی صورت نگرفته است. گواهی انحصار وراثت، ورثه متوقفاً را مادر و همسرش می داند. در این صورت بفرمایید دیه و ماترک ایشان چگونه بین وراثت تقسیم می شود؟ همچنین مهریه همسرشان چگونه پرداخت شود؟
- ج — یک چهارم از اموال و دیه برای همسرش و بقیه برای مادر است، و راجع به مهریه هم به نظر این جانب، در صورتی که زوج، قبل از دخول از دنیا برود، زوجه کل مهریه را طلبکار و مُحَق می باشد که قبل از تقسیم اموال به زوجه پرداخت می گردد. ۷۹/۱۲/۸
- (س ۸۱۷) اگر زنی فوت کند و مقداری ملک (آب چشمه و زمین دیم) از او به ارث بماند؛ نحوه تقسیم بین شوهر و فرزندان متوقفاً به چه صورت خواهد بود؟
- ج — اگر زنی بمیرد و اولاد نداشته باشد، نصف همه مال را شوهر او، بقیه را ورثه دیگر می برند، و اگر از آن شوهر یا از شوهر دیگر، اولاد داشته باشد، یک چهارم همه مال را شوهر و بقیه را ورثه دیگر می برند. ۷۸/۸/۱۴
- (س ۸۱۸) بر طبق ماده ۹۴۴ قانون مدنی مستنبت از فقه شیعه، زوجه از اموال منقول و از ابنیه و اشجار — که قیمت آن ارزش چوب آن است — ارث می برد. حال چنانچه پس از فوت مورث، اشجار از روی خاک بریده شود و سهم زوجه در صورت داشتن اولاد، به یک هشتم پرداخت گردد، سپس جوانه ها از ریشه زیر خاک روییده و رشد نماید، آیا مجدداً زوجه از جوانه های جدید ارث می برد، یا فقط از اشجار به هنگام فوت به میزان مذکور؟
- ج — بر طبق مبانی فقهی که قانون مدنی هم به استناد آن نوشته شده، جوانه های جدید بعد از فوت مورث که در سؤال آمده، مربوط به وارث های زمین است و زن از قیمت آنها چیزی نمی برد؛ اما به نظر این جانب — که زن از قیمت زمین هم ارث می برد — تا سهم زن داده نشده، از قیمت زمین و متعلقات آن، که جوانه ها هم جزء آن است، زن ارث می برد. ۷۸/۸/۲۰
- (س ۸۱۹) در طلاق رجعی است که اگر زنی در طول یک سال بعد از طلاق، شوهر نکند و شوهرش نیز به همان بیماری زمان طلاق فوت کند، از شوهر ارث می برد. فلسفه این حکم در بحث ارث چیست؟
- ج — چون شخص بیمار که به واسطه همان مرض فوت کرده و همسر خود را در همان بیماری طلاق داده، گویای این است که وی به قصد اضرار و محروم کردن همسرش از ارث، وی را طلاق داده است؛ لذا اسلام برای جلوگیری از این گونه اضراها، در بحث ارث آن حکم را وضع نموده است. ۷۸/۱۰/۱۵
- (س ۸۲۰) در باب ارث، مشهور این است که زوجه از اموال شوهرش، از غیر منقول و از زمین ارث نمی برد، نظر حضرت عالی چیست؟
- ج — زن از زمین و غیر منقول های دیگر از عین آنها ارث نمی برد و از قیمت هوایی مانند ساختمان و درخت، ارث می برد؛ و اما ارث بردن زن از قیمت زمین، مطلقاً، مانند هوایی بعید نیست، بلکه خالی از وجه و قوت نیست، هر چند احتیاط به مصالحه در خصوص زمین مخصوصاً زمین خانه و بالاخص نسبت به زنی که صاحب فرزند از زوج مورث نباشد، مطلوب و نوعی عمل به فتوای معروف بین فقهای شیعه است. ۷۶/۳/۲۰
- (س ۸۲۱) اگر مردی فوت کند و تنها وارثش همسرش باشد، چه مقدار از ماترک متوقفاً به وی می رسد؟

ج — در صورتی که زوج، وارث دیگری غیر از زوجه نداشته باشد، کل ماترکش به همسرش می رسد و این عمل، مطابق با احتیاط، بلکه خالی از قوت هم نیست. ۷۶/۲/۶

(س ۸۲۲) مادری در زمان حیات خود مبلغ یکصد هزار تومان وجه نقد و دو تخته قالیچه دستبافت را به یکی از فرزندانش بخشیده است؛ ولی آنها را به دست وی نداده بلکه در منزل از آن نگهداری کرده است. اکنون پس از فوت این مادر آیا وجه نقد و دو تخته قالیچه یاد شده متعلق به این فرزند است یا اینکه ارث محسوب می شود و به همه وراثت تعلق دارد؟

ج — اگر به قبض فرزند نداده، هبه صحیح نبوده و اموال هبه شده ارث می باشد؛ و اگر به قبض او داده و یا خودش نیابتاً یا مصلحتاً له قبض کرده و برایش کنار گذاشته است، هبه صحیح است و ارث برده نمی شود؛ و با شک در قبض نیز هبه محقق نشده و حکم عدم قبض را دارد. ۸۱/۱/۱۷

(س ۸۲۳) شخصی فوت نموده است. ورثه ادعا می کنند که زوجه آن مرد، متعه بوده است؛ لیکن زوجه انکار می کند و می گوید دایمه است و در این مورد سند نکاح یا شهود هم وجود ندارد، تکلیف چیست؟

ج — باب، باب تداعی است؛ چون هر کدام مدعی حقیقت جداگانه ای هستند نه این که یکی مدعی و دیگری نافی، و قواعد باب تداعی در باره آنها اجرا می شود. ۸۳/۶/۱۶

(س ۸۲۴) چنانچه زوج قبل از دخول فوت نماید، آیا زوجه اش از او ارث می برد یا خیر؟ چه مقدار؟

ج — چنانچه به عقد دائم باشد، ارث می برد؛ و از نظر مقدار، فرقی بین مدخوله و غیر مدخوله نیست. ۷۰/۴/۳

(س ۸۲۵) شخصی در حال بیماری منجر به فوت، همسری اختیار می کند، ولی دخول نکرده و از دنیا رفته است. آیا این زن ارث می برد یا خیر؟

ج — به نظر این جانب دخول بماهو، شرطیت ندارد، و آنچه در نکاح مریض شرط است عدم قصد اضرار به ورثه است که شرطیت آن اختصاص به عقد نکاح، چه رسد نکاح مریض ندارد، چون هر عقدی که به قصد ضرر زدن به غیر باشد به حکم لاضرر، محکوم به بطلان است، و ذکر دخول در روایات هم به عنوان بیان اماره بر قصد ازدواج و عدم قصد اضرار است، پس اگر بر قصد ازدواج اماره دیگری قائم شود، حکم به صحت ازدواج و ارث بردن زن می شود، هر چند دخول حاصل نشود، کما اینکه اگر معلوم شود که دخول، کاشفیت نداشته و به عنوان حیلّه بوده بی اثر است و عقد به خاطر قصد اضرار، باطل می باشد؛ و ناگفته نماند که آنچه در روایات و بلکه فتاوی فقها آمده، امری برخلاف قواعد نبوده و نیست. ۷۹/۴/۱۳

(س ۸۲۶) مردی فوت کرده و کشت او هنوز ثمر نداده است، سهم همسر وی چگونه باید داده شود؟ متوقفاً دارای فرزندان صغیر و کبیر است و چنانچه صبر کنند تا محصول برداشت شود، سهم همسر متوقفاً را چگونه باید داد؟ آیا در این صورت به فرزندان صغیر ظلم و اجحاف نشده؟ و چنانچه در حق آنان اجحاف می شود و راه دیگری هم نباشد — در آن منطقه محصول سبز را قیمت نمی کنند — چه باید کرد؟

ج — زرع موجود در زمین، یک هشتم حق همسر است که از عین آن ارث می برد، و چنانچه ورثه و ولی صغار اجازه دهند زرع در زمین بماند تا به ثمر برسد، زن یک هشتم آن را مالک است، لیکن اجرت زمین را باید به ولی صغار بدهد؛ و اگر ولی صغار و ورثه اجازه ندهند زرع در زمین بماند، زن قیمت یک هشتم روز فوت را طلبکار است. ۸۳/۷/۱۵

(س ۸۲۷) موارد ارث بردن زوجه از زوج را بیان فرمایید.

ج — اگر مردی بمیرد و اولاد نداشته باشد، یک چهارم مال او را زن و بقیه را ورثه دیگر می برند، و اگر از آن زن یا زن دیگر اولاد داشته باشد، یک هشتم مال را زن، و بقیه را ورثه دیگر می برند؛ و زن از عین همه اموال منقول، ارث می برد، ولی از اموال غیر منقول، مثل زمین و درخت و بنا و... از عین آنها ارث نمی برد، لیکن ارث بردنش از قیمت آنها مطلقاً، احوط، بلکه خالی از قوت نیست. ۱۰/۴/۱۰

۷۵

(س ۸۲۸) تقسیم ماترک میّتی مدتی به طول انجامیده است. حال زوجه، خواهان یک هشتم سهم خود از عین، بهره و ثمره و مال الاجاره مدتی که ترکه تقسیم نگردیده، شده است. نسبت به این درخواست همسر، چه اقدامی باید صورت گیرد؟

ج — گرچه زن از قیمت اشجار و ثوابت در زمین ارث می برد، نه از عین، لیکن تعلق حق زوجه به قیمت، به جهت تعلق حق او به خود عین است بالاصالة، لیکن به جهت تعبد و جهات دیگر منتقل به قیمت شده است، بنابراین زوجه از کل ثمرات و بهره و بهره و مال الاجاره و غیره تا زمان تقسیم، ارث می برد. ۸۴/۴/۱۰

(س ۸۲۹) آیا تا زمانی که تکلیف ارث روشن نشده است، زوجه متوقفاً از محصول یا قیمت محصول درختان باغ سهم می برد؟

- ج — گرچه گفته شده است که از محصول موجود در زمان فوت مورث ارث می برد نه از محصول های بعدی، لیکن به نظر اخیر این جانب، از کل آنها ارث می برد. ۸۳/۱۲/۱
- (س ۸۳۰) چنانچه ورثه مینی در نظر داشته باشند ثمنیه زوجه را از عین ماترك تحویل دهند، آیا زوجه مکلف به پذیرش آن می باشد یا مخیر است که آن را قبول نموده و یا قیمت آن را مطالبه نماید؟
- ج — اگر ثمنیه مانند ابنیه و اشجار است، می تواند قبول نکند و قیمت را مطالبه نماید، اما نسبت به منقول، چون از عین آنها ارث می برد، مکلف به قبول است. ۷۱/۲/۱۳
- (س ۸۳۱) آیا آب، اعم از آب لوله کشی شهری، آب قنات و آب تلمبه، منقول است یا غیر منقول؟ و آیا زوجه از آن سهم دارد؟
- ج — آنچه از آب قنات در حال وفات مورث موجود بوده، در حکم منقول است و از آن ارث می برد، اما آنچه بعداً از زمین جاری می شود، تابع خود زمین است. ۷۰/۷/۲
- (س ۸۳۲) آیا زوجه از آب، برق، تلفن، پروانه کسب، پروانه چاه آب و پروانه واحد تولیدی، در صورت اعتبار پس از فوت، يك هشتم ارث می برد؟
- ج — آب و برق، مال شخصی نیست، لذا قابل تورث هم نیست، لیکن از قیمت امتیاز آب و برق و از پروانه ها و نیز وسایل موجود مورد استفاده، هر يك سهم می برند. ۷۰/۷/۲
- (س ۸۳۳) برای پرداخت و تحویل سهم الارث زوجه از اشجار، آیا اشجار به قیمت زنده که در جای خود باقی است، تقویم می شود یا قطع شده آن تقویم می گردد؟
- ج — به قیمت زنده که در جای خود باقی است، باید پرداخت شود. ۷۵/۴/۳
- (س ۸۳۴) برای تعیین و پرداخت سهم الارث زوجه از اموال غیر منقول، قیمت روز فوت متوفاً در نظر گرفته شود یا روز تقسیم ماترك؟
- ج — قیمت روز تقسیم. ۷۵/۴/۳
- (س ۸۳۵) شخصی که فاقد فرزند است فوت نموده و از جمله ورثه او زوجه است. ماترك او يك خانه مسکونی است که ورثه بدون پرداخت ثمنیه، آن را تخریب و به فروشگاه تبدیل می نمایند و بر اثر این کار، قیمت آن افزایش فوق العاده ای می یابد. اینک همسر متوفاً خواهان سهم الارث خویش است، آیا قیمت ثمنیه اعیانی در هنگام فوت باید در نظر گرفته شود یا هنگام ادا؟ و آیا زوجه از قیمت سرقفلی فروشگاه فعلی ارث می برد یا از ساختمان تخریب شده؟
- ج — سهم زوجه، يك چهارم قیمت خانه هنگام فوت است، لیکن با فرض بقای آن تا زمان ادا، یعنی هر زمان که خواستند سهم الارث را بپردازند، قیمت همان زمان حساب می شود، و اگر تخریب شده، فرض می شود که اگر تا الآن بود چه مقدار قیمت داشت، و بدیهی است که خانه مسکونی که قابلیت تجاری شدن را دارد، قیمتش با خانه غیر قابل تجاری فرق می کند؛ و زن نسبت به مصالح مصرف شده و تغییر بنا و سرقفلی فعلی حقی ندارد. ۷۲/۱/۲۹
- (س ۸۳۶) طریقه تقویم در ثمنیه اعیانی باغ چگونه است؟ آیا در این تقویم، درختان به عنوان شجر مثمر محسوب می شوند یا درختان خشک و بدون حاصل؟ اگر درختان بدون حاصل معنی پیدا می کند، در تقویم، تفاوت بین درخت خشک و بی حاصل (اصطلاحاً نر) و انواع درخت مثمر، چون بادام، پسته و... که کارشناس بر اساس آن، درخت را قیمت نماید، چیست؟
- ج — به طور کلی از اشجار به چهار نحو می توان استفاده کرد:
۱. به عنوان چوب خشک که برای نجاری و... از آن استفاده می شود؛
  ۲. به نحو درخت زنده، لیکن باید اجاره زمین پرداخت شود، چرا که زمین مال دیگران است؛
  ۳. به صورت درخت زنده، مثل شمعانی ها که در گل فروشی ها فروخته و عرضه می شوند؛
  ۴. به عنوان درخت زنده، با حفظ شرایط و جهات ارزشی آن که در زمین مجازاً باقی می ماند؛ و میزان در تقویم برای پرداخت سهم زوجه، طریق چهارم است، وگرنه اگر درختی بی فایده شد، باید کنده شود؛ چون درخت خشک محسوب می گردد. ۷۰/۷/۲
- (س ۸۳۷) زنی از اوایل ازدواج با شوهرش کار کرده و اموالی را به دست آورده اند. حال شوهر او بدون وصیت فوت کرده است. آیا زن فقط سهم الارث خود را می برد؛ یا با توجه به اینکه در هتیه اموال از راه خیاطی و قالی بافی به شوهر خود کمک کرده است از اموال شوهر به او تعلق می گیرد؟

ج — اگر محرز شود که زن، کمک های خود را به زوج هبه نموده و اعمالش را تبرعاً انجام داده، چیزی از اموال ماترک شوهر، غیر از سهم الارث نمی برد؛ وگرنه مستحق اجرت المثل اعمال و کارهایش، و طلبکار چیزی است که به شوهر قرض داده و کمک نموده است؛ و ناگفته نماند که بعید نیست تعارف زندگی بر غفلت از مجتنبیت و کمک بلاعوض به شوهر و تبرع از اخذ عوض است و غفلت، مسقط اجرت نیست؛ چون به هر حال، اصل حرمت عمل زوجه و لزوم برائت ذمه زوج متوقفاً از ادای عوض نسبت به اموال و کمک ها، متبع است تا خلافش ثابت شود؛ مانند همه اعمالی که افراد برای یکدیگر انجام می دهند، چون اصل بر حرمت عمل است. ۷۸/۷/۲۵

## باب چهارم: اجزاء ترکه

(س ۸۳۸) آیا پس از فروش ثلث میت، وراثت هم از این ثلث حق می برند؟

ج — با فرض وصیت میت نسبت به ثلث، ثلث، حق میت است و حسب نظرش باید عمل شود؛ و اما اگر وصیت ننموده باشد، همه اموال حق ورثه است. ۷۷/۱۱/۲۴

(س ۸۳۹) اگر يك اثر علمی و هنری در جریان برگزاری مسابقات علمی — ادبی، مشمول دریافت جایزه گردد و مؤلف آن فوت نموده یا در دسترس نباشد، این جایزه به چه کسی تعلق دارد؟

ج — کسی که جایزه به او تعلق گرفته، برای رسیدن جایزه به او، باید به وارثش تحویل داده شود، همانند نذر برای اشخاص؛ و اگر در دسترس نباشد، با صدقه دادن از طرف او که ثوابش را می برد، برای رسیدن جایزه نیز کفایت می کند. ۷۶/۹/۱۳

(س ۸۴۰) پدر این جانب در سفر حج فوت کرده است و از آن جا که حجاج در طول سفر به مکه معظمه بیمه هستند، پس از پیگیری های لازم، موفق به دریافت حق بیمه شده ایم، که پس از وصول، به حساب برادر بزرگمان واریز نموده و ایشان تمام وجوه دریافت شده را بابت بدهی و مخارج هزینه کرده و باقی مانده آن را مقداری برنج خریداری کرده و فقط بین فرزندان تقسیم کرده است. شایان توجه اینکه از زمان فوت ایشان تا کنون هیچ گونه وجهی به همسر متوفاً پرداخت نشده است، و حتی در مقابل هدایایی که در جریان سفر آن مرحوم به بیت الله الحرام برای او هدیه آورده بودند، توسط همسر ایشان سوغات تهیه و به افراد اهدا شده است. لطفاً حکم کلی در رابطه با وراثت را بیان فرمایید.

ج — در صورتی که حسب قانون بیمه پولی که پرداخت می شود ملك متوفاً محسوب شود، با بقیه اموال متوفاً اعم از هدیه و غیر آن فرقی ندارد، و دیون میت بر فرض ثبوت، قبل از تقسیم از اصل ماترک پرداخت می گردد؛ اما اگر متوفاً در زمان حیات با شرکت بیمه قراردادی منعقد نموده که در آن سهم هر کدام از ورثه را تعیین کرده، به وصیت برمی گردد که نسبت به آن احکام وصیت بار می شود؛ و آنچه بعضی ورثه اعم از همسر یا فرزندان بدون اذن بقیه وراثت برای میت به عنوان عزاداری یا سوغات به هدیه دهندگان قبل از سفر حج خرج نمایند، اگر ورثه به آن راضی نباشند، از سهم الارث خودشان کسر می شود، و از اموال میت بابت مخارجی که بدون اذن قبلی و رضایت بعدی خرج می گردد به عهده ورثه و میت نمی باشد؛ و زوجه متوفاً در زمان عده به غیر از سهم الارث مستحق نفقه نیز می باشد؛ لیکن آنچه را که همسر به عنوان جهیزیه یا سهم الارث از پدر و یا اموال شخصی که در تملك دارد، مربوط به خودش است و جزو اموال میت محسوب نمی گردد. ۷۹/۳/۱۶

(س ۸۴۱) آیا حق قصاص یا دیه ای که اولیای دم اخذ می کنند ارث می باشد، یا اینکه حق و مال غیر ارث برای آنها است؟

ج — زوج و زوجه حق قصاص ندارند، اما دیه حتی در قتل عمد ارث است و همه افرادی که بقیه اموال را ارث می برند از دیه هم ارث می برند، مگر برادر و خواهر مادری. ۸۳/۶/۱۶

(س ۸۴۲) در خانواده ای یکی از فرزندان يك تخته فرش را برای حفظ آبروی خانواده اش، خریداری نموده است. پس از فوت والدین، فرش مزبور از نظر شرعی آیا جزو ترکه محسوب می شود یا متعلق به خریدار است؟

ج — اگر فرزند، فرش را به پدر و مادر بخشیده و هبه نموده باشد، جزء ماترک میت محسوب می شود؛ اما اگر به صورت امانت برای حفظ آبرو و شئون آنها گذاشته، به ملك فرزند باقی است و جزو ماترک نمی باشد؛ و اگر وی نمی داند با چه قصد و نیی تهیه کرده است، به حکم استصحاب، مالکیت آن به ملکیت فرزند باقی است. ۷۷/۶/۱۵

(س ۸۴۳) هر گاه مهریه زنی غیر از وجه نقد سفر حج، تعلیم کتابت و تعلیم قرآن مجید باشد و او قبل از سفر یا تعلیم فوت کند، آیا این حقوق به ورثه منتقل می شود و قابل مطالبه می باشد؟ در صورت انتقال به ورثه نحوه استیفای آن چگونه است؟ آیا بین تقبل هزینه سفر حج یا تعلیم ویا اقدام از طرف او فرقی هست یا نه؟

ج — ورثه زوجه، طلبکار اجرت المثل اعمالی مثل تعلیم، و متعارف از هزینه حج در مثل سفر حج می باشند، و فرقی بین موارد مذکوره در سؤال نیست که هزینه را قول داده باشد یا خود اقدام نماید، و هزینه هم بین ورثه تقسیم می شود و مثل بقیه اموال زوجه است. ۲۴  
۷۸/۲/

(س ۸۴۴) شخصی قبل از شهادت در اداره زمین شهری ثبت نام نموده و قطعه ملکی از زمین های موات که در اختیار آن اداره بوده، به قید قرعه در مورخه ۶۵/۳/۸ به نام ایشان در آمده ولی در تاریخ ۶۵/۵/۲۵ وی به شهادت رسیده است. پدر بزرگوار شهید مبلغ هشتصد و هشتاد تومان جهت فیش زمین واریز نموده است. لطفاً بفرمایید آیا شهید مالک آن زمین شده و زمین به وارث وی می رسد، یا اینکه به عنوان زمین موات، باقی و در اختیار اداره زمین شهری است؟

ج — زمین در مفروض سؤال، ملك کسی است که زمین شهری حسب مقررات به نام او می نماید و بین این گونه زمین ها و زمین های دیگری که روی آن ساختمان شده، فرقی نیست. چون اگر حتی بعد از واگذار کردن اداره زمین شهری، موات هم باشد، با تقسیم بر حسب قانون مصوب و تملیک او، ملکیت حاصل و از آن کسی می باشد که قرعه به نام او افتاده است. ۷۳/۳/۳

(س ۸۴۵) شخصی ملکی را فروخته و سپس فوت کرده است. اکنون ورثه متوقفاً قصد فسخ آن را دارند، آیا این حق به ارث می رسد؟

ج — اگر حق الخیاری برای متوقفاً ثابت بوده است، مانند مال، به ارث می رسد، «فان ما تركه المیت من حق او مال فلوارثه»، و گرنه عقد لازم را خود متوقفاً نیز نمی توانسته به هم بزند، چه رسد به وارث؛ و در مواردی که برای او خیار بوده، فرقی بین خیار فعلی و بالقوه نیست؛ یعنی اگر غبن و یا عیب بوده — هر چند متوقفاً متوجه نشده باشد — ورثه می توانند معامله را به خاطر همان عیب یا غبن، فسخ نمایند. ۷۴/۴/۲۲

(س ۸۴۶) در بیمه عمر، ضمن قرارداد تنظیمی، بیمه گر متعهد می شود مبلغی به عنوان بیمه عمر به شخص یا اشخاصی که بیمه شده اند، پس از فوت وی، پرداخت نماید. چنانچه بیمه شده، دارای دیونی باشد که ماترك آن تکافوی کل بدهی را ننماید، آیا طلبکاران حق دریافت طلب خود از مبلغ پرداختی از سوی شرکت بیمه را دارند یا خیر؟ و آیا این مبلغ جزو ماترك محسوب می گردد؟

ج — آنچه از سوی اداره بیمه، طبق قرارداد به اشخاص بیمه شده پرداخت می شود، ملك خود آنهاست و بعد از فوت جزء ماترك است و بدهکاری میت باید از اصل ماترك داده شود و بقیه ماترك، مال ورثه است. ۷۱/۲/۱۳

(س ۸۴۷) زنی در حال حیات، پول نقدی نداشته و ملکی داشته است که به واسطه آن مستطیع بوده است؛ لیکن آن ملك در اختیارش نبوده تا بفروشد و حج انجام دهد. پسر کوچک تر با پول خودش برای او ودیعه حج را واریز کرده است. حال آن زن فوت کرده است. با این توضیح بفرمایید:

۱. آیا این ودیعه به همان پسرش که ودیعه را واریز کرده تعلق دارد، یا جزء ماترك محسوب می شود؟

۲. آیا حج واجبی که بر ذمه متوقفاً بوده، به پسر بزرگش اختصاص دارد، یا پسر کوچک هم می تواند ادا نماید؟

۳. اگر متوقفاً وصیت مسلمی داشته باشد که وارث معینی حج او را ادا نماید، آیا این وصیت معتبر است؟

ج ۱ — پویی که فرزند برای حج مادر واریز نموده، اگر بخشیده باشد و به مادر هبه نموده، چون هبه به ذی رحم است، لازم و جزء اموال و ماترك مادر محسوب می شود و همه ورثه حق دارند.

ج ۲ — حج برای مستطیع، از اصل مال و ترکه خارج می شود و به عهده شخص معینی نیست.

ج ۳ — وصیت، لازم العمل است و باید به وصیت عمل کرد. ۷۵/۹/۲

(س ۸۴۸) آیا طلا و زیورآلاتی که زن در زمان حیات شوهر خریده، بعد از مرگ او جزء ماترك او محسوب می شود یا نه؟

ج — اگر محرز شود که شوهر نبخشیده و یا بخشیدن او مشکوک باشد، جزء اموال زن حساب نمی شود، «قضاء للعلم والأصل ای الإستصحاب»، و گرنه در صورت هبه مرد، جزء اموال زن محسوب می شود. ۷۱/۸/۲

(س ۸۴۹) ارثیه زوجه متوقفاً که از طرف خانواده پدرش به او رسیده و در حال حاضر به جا مانده و مقدار پویی که از سرمایه بنده — که شوهرش هستم و به نیت او در بانک گذاشته ام و اختیار برداشتن آن پولها را متوقفاً به این جانب واگذار نموده — آیا مال همه ورثه است یا اینکه به خودم تعلق دارد؟ همچنین مقداری جواهرات که در وقت خواستگاری و عقد برای متوقفاً خریده ام، آیا جزء ماترك او محسوب می شود یا نه؟

ج — آنچه متوقفاً از پدرش ارث برده یا جهیزیه از خانه پدر به خانه شوهر آورده، چون جهیزیه هبه است، جزء ماترك محسوب و بین ورثه، كما فرض الله تقسیم می شود. پول هایی که از سرمایه خودتان بوده اگر به او بخشیده اید که ظاهر عبارت (به نیت او در بانک پس انداز کرده اید) همین است، جزء ماترك او محسوب می شود، هر چند اجازه تصرف به شما داده باشد، و گرنه از اموال خودتان است؛ و همچنین

جواهراتی که در زمان خواستگاری و یا بعد از آن هبه شده، چون هبه بوده جزء ماترک محسوب می شود و باید بین ورثه تقسیم گردد.

۷۰/۱۰/۱

(س ۸۵۰) در برخی از مناطق، ارث زمینی دختر را به این دلیل که هزینه جهیزیه او زیاد بوده است، نمی دهند. آیا جهیزیه را می توان ارث حساب کرد یا نه؟

ج — جهیزیه ای را که در زمان حیات داده اند، نمی توان ارث قرار داد و دختر از اموال متوفاً ارث می برد. ۷۵/۱۱/۱۴

(س ۸۵۱) مادر این جانب قبل از فوت، اقدام به هبه جهیزیه برای خواهرم نموده است. البته هنوز وی ازدواج نکرده است. با توجه به اینکه مادرم جهیزیه را برای ایشان هبه کرده و به همه ما نیز گفته است، آیا جزء ترکه محسوب می شود یا به عنوان سهم حقیقی یا هبه به خواهر، متعلق به اوست؟

ج — اگر جهیزیه را به او بخشیده و تحویل داده و یا اینکه به او صلح کرده و او نیز قبول نموده است، از آن خواهر شماسست؛ لیکن اگر جهیزیه را خریده که بعداً تحویل او بدهد، جزء ماترک است، اما خوب است به ایشان مساعدت شود. ۷۵/۱۰/۳

(س ۸۵۲) آیا حساب های پس اندازی که مادر برای اولاد صغیر یا کبیر خود در بانک باز نموده، جزء ترکه محسوب می شود یا متعلق به همان صاحب حساب دفترچه است، با توجه به اینکه امارات و شواهد دلالت بر این دارد که مادر برای هر فرزند، حساب خصوصی باز کرده است؟

ج — در مورد اولاد صغیر اگر مادر، قیم شرعی آنهاست و حسابی را که برای آنها باز نموده و پول را به آنها بخشیده یا صلح نموده و خود به عنوان بخشش یا صلح قبول کرده است، از آن بچه هاست؛ لیکن اگر به عنوان صلح و هبه نبوده، جزء ماترک محسوب می شود، و در باره کبیر هم اگر به صورت هبه تحویل داده باشد و یا اینکه با آنها مصالحه کرده و آنها هم قبول نموده اند، متعلق به آنهاست. ۷۵/۱۰/۳

## باب پنجم: دیون ترکه

(س ۸۵۳) شخصی فوت نموده است و همسر او طبق یک رسم محلی در هنگام تدفین شوهرش، همه حق و حقوق و مهریه خود را بخشیده است. آیا دوباره می تواند مهر یا سایر حقوق خود را ادعا کند؟ در صورتی که متوفاً مالی نداشته باشد، بستگان وی چه مسئولیتی دارند؟ وسایل منزل از قبیل تلویزیون، یخچال و... مربوط به همسر است یا بستگان متوفاً؟

ج — هر کسی که حق و حقوقی بر دیگری دارد و او را حلال نماید و ذمه اش را بری کند و به او بخشش نماید، حق رجوع ندارد، این حکم کلی بخشش حق و حقوق بود؛ اما مسئله تعارف در محل و جریان عادت بر بخشیدن حق و حقوق خود توسط زوجه، صحیح و نافذ می باشد؛ و اما نسبت به مهر اگر تصریح به بخشش آن نموده و بخشیدنش هم با رضایت بوده نه صرف زبان و همانند تعارف و عمل به رسم و رسوم، حش نسبت به مهر هم ساقط می شود و گرنه ساقط نمی شود؛ و ناگفته نماند اختلاف در کیفیت بخشش و ابراء ذمه، رفعش با مرافعه شرعیه است نه با فتوی کلی، و زن اگر از شوهر خود چیزی طلبکار باشد و شوهر پس از فوت چیزی نداشته باشد، هیچ يك از اقوام متوفاً مسئول نیستند؛ و وسایل منزل اگر ملك زوج باشد ارث است که زن و بقیه ورثه هر کدام سهم خود را می برند، و سهم زن با نبود فرزند، يك چهارم و با وجود فرزند برای میت، يك هشتم است، و اگر ملك زن بوده و به عنوان جهیزیه به خانه شوهر آورده، ملك خود زن می باشد. ۸۴/۲/۲۵

(س ۸۵۴) پدر زوجه ای مقدار پنج دانگ خانه ای را خریداری می کند به شرط اینکه پدر زوج جهت اطمینان آن را به نام خود ثبت کند نه فرزندش (زوج). با گذشت چهار سال وی بدون اطلاع پدر زوجه خانه را تبدیل به احسن نموده و به نام پسرش (زوج) ثبت می نماید و با اعتراض پدر زوجه رو به رو می شود. پدر زوج بابت پنج دانگ خانه به قیمت روز، مبلغ بیست میلیون تومان طی يك فقره چك به پدر زوجه می دهد و موافقت او را جلب می نماید. پدر زوجه برای وصول چك از طریق شکایت به دادگاه اقدام و پدر زوج با وثیقه آزاد می شود و پس از يك سال از اقامه دعوا، پدر زوج (صاحب چك) سکنه می کند، آیا امکان دارد که وجه چك از ماترک متوفاً (پدر زوج) دریافت گردد یا نه؟

ج — بدهکاری میت باید از اصل ماترک داده شود و بقیه ماترک مال وراثت است، و بدهکاری متوفاً گرچه از بابت دادن چك برای تضمین عمل به شرط باشد — که ظاهراً مفروض در سؤال نیز چنین است — جزء دیون او محسوب می شود؛ لیکن اگر ورثه بتوانند زمینه عمل به شرط را فراهم نمایند به نحوی که مشروطه له راضی شود، خود به خود بدهکاری از بین می رود. ۷۸/۱/۱۷

(س ۸۵۵) افرادی مانند خواهر و عمه که حقوقی اعم از اموال منقول یا غیر منقول را برای خود ثابت فرض نموده اند، ولی در زمان حیات، ادعای آن حقوق را نکرده اند. آیا پس از فوت آنان، وراثت می توانند آن حقوق را مطالبه کنند؟

ج — در مفروض سؤال حق مطالبه برای وراثت خواهر و عمه باقی می ماند، مگر آنکه بخشش یا ابراء ذمه خواهر و عمه نسبت به مدیون، احراز گردد و صرف عدم مطالبه حق، فی حد نفسه دلیل بر بخشیدن، یا ابراء ذمه نیست. ۸۰/۲/۱۸

(س ۸۵۶) فردی از شخصی طلبکار بوده و بدهکار، فوت کرده است. در حال حاضر قطعه زمینی از بدهکار نزد وی موجود است. آیا طلبکار می تواند با توجه به رضایت ورثه متوفاً زمین را بفروشد و سپس بدون کسب اجازه از ورثه، ابتدا طلب خود را وصول کند و سپس باقی مانده را به ورثه بپردازد؟

ج — اگر ورثه به نحو دیگری حاضر به پرداخت پول طلبکار نیستند، وی می تواند طلب خود را به خاطر استیفای حَقِّش، آن هم حَقِّی که قبل از ارث و وصیت است، اخذ نماید. ۷۶/۵/۲۸

(س ۸۵۷) زنی هنگام ازدواج، مقداری از مهریه اش را شوهرش به عهده می گیرد و مقداری را هم پدر شوهرش. بعد از مدتی شوهر از دنیا می رود، در حالی که مهریه همسرش را پرداخت نکرده؛ بعد از مدتی هم پدر شوهرش فوت می کند، در حالی که مقدار مهریه ای را که برای عروس خود به عهده گرفته، پرداخت نکرده، اما از او ارثی هم باقی مانده است. آیا وی می تواند طبق شرع و قانون، از ماترک متوفاً مهریه خود را طلب نماید؟

ج — مقدار مهریه ای که پدر شوهر و شوهر به عهده گرفته اند، بر ذمه شان است و بعد از فوتشان جزء دیون آنهاست که بر ارث و وصیت، مقدم است و باید پرداخت شود. ۷۸/۸/۲۷

(س ۸۵۸) شخصی هنگام تشرف به حج، مال خود را محتمس و بدهی خود را دستگردان نموده ولی موفق به پرداخت نشده، تا از دنیا رفته است، آیا ورثه می توانند در ماترک او بدون ادای دین، تصرف کنند یا نه؟

ج — تا زمانی که بدهی او را نپردازند، تصرف در اموال او، جایز نیست.

(س ۸۵۹) این جانب قطعه زمینی به مساحت یکصد متر مربع به قیمت هشتصد هزار تومان فروختم و قرار شد خریدار، هر ماه یکصد هزار تومان به صورت قسط پرداخت نماید، و پس از پرداخت تمام مبلغ، زمین به صورت قطعی ملک او شود. وی پس از انجام معامله، طبقه زیرزمین را ساخته، ولی قبل از آنکه حتی اولین قسط را پرداخت کند، فوت نموده است با توجه به مراتب فوق بفرمایید:

۱. آیا ورثه قبل از تقسیم ارث، واجب است بدهکاری متوفاً را بابت زمین پرداخت نمایند، یا صبر کنند تا صغیرش به حد تکلیف برسد؟

۲. اگر فروشنده زمین (صاحب اولیه) رضایت نداشته باشد، وارثین می توانند از آن استفاده نمایند؟

۳. آیا یکی از وارثین (مثل پدر متوفاً) می تواند طلب صاحب زمین را شخصاً پرداخت کند و به تنهایی صاحب زمین شود، و وراثت دیگر از زمین

ارث نبرند؟

ج ۱ — پرداخت بدهکاری و دین، قبل از تقسیم ارث است و صغیر بودن ورثه، مانع از وجوب ادای آن نیست.

ج ۲ — چون زمین، مورد معامله و فروش قرار گرفته، رضایت و عدم رضایت فروشنده بی اثر است.

ج ۳ — نمی تواند، لذا زمین، ملک متوفاً است و به ورثه اش منتقل می شود. ۷۴/۲/۲۳

(س ۸۶۰) برادرم شهید شده و وراثت قانونی او عبارت اند از ابوین، همسر و یک پسر. نامبرده در زمان حیات سی و هفت هزار تومان بدهکاری داشت و برای برگزاری مراسم ترحیم هشتاد هزار تومان دیگر قرض و خرج شده است. از طرفی همسر ایشان مهریه خود را که صد هزار تومان می باشد مطالبه کرده است، ماترک شهید مقداری لوازم ضروری منزل و مبلغ نود هزار و نهصد تومان پول است. با توجه به بدهکاری ایشان و ماترک اندک، چگونه باید عمل کرد؟ آیا باید دیون و مهریه را پرداخت نمود؟ و با توجه به اینکه شهید نماز و روزه قضا دارد و فرزند مکلف هم ندارد، این نماز و روزه ها بر عهده چه کسی است؟ آیا می توان برای ادای نماز و روزه ها کسی را اجیر کرد؟

ج — دیون میت، چه مهر همسر و چه غیر آن، قبل از ارث و وصیت است و از اصل مال برداشته و ادا می شود و باقی مانده آن بین وراثت تقسیم می شود؛ و راجع به نماز و روزه چون وصیت به آنها ننموده است، از مال برداشته نمی شود، لیکن ورثه اگر بخواهند قضا نمایند، کار خوب و پسندیده ای است و بخارج بعد از فوت هر کسی از ماترک او برداشته نمی شود و از مال خرج کننده است، مگر امور لازمه در تجهیز میت که از اصل مال برداشته می شود؛ و ناگفته نماند که صغیر بعد از آنکه کبیر شد، باید نماز و روزه های که از پدرش از روی عذر — همانند بیماری و...، نه آنچه که از روی عمد و علم و طغیان نخوانده است — قضا شده، قضا نماید و در لزوم قضا بر ولد اکبر، فرقی بین بالغ بودن و نبودن او هنگام فوت میت نمی باشد. ۸۳/۶/۱۷

(س ۸۶۱) مهر زوجه ای در سند ازدواج به صورت اجناس بر ذمه زوج ثبت شده است. آیا بعد از فوت شوهر، وراثت باید قیمت اجناس را به قیمت زمان ثبت پرداخت نمایند یا به قیمت فعلی؟

ج — بعید نیست که زوجه، قیمت اجناس را به قیمت فعلی طلبکار باشد، و ورثه باید قیمت فعلی را به زوجه بپردازند، هر چند احتیاط در مصالحه، مطلوب و نیکوست. ۷۴/۶/۶

(س ۸۶۲) آیا مهریه زن که در زمان حیات، نه بخشیده و نه طلب کرده است، بعد از مرگ جزء ماترک او محسوب می گردد یا نه؟

ج — مَهْرِيَه، جزء مطالبات مَيّت است، مگر آنکه بخشیدن زن و ابراء ذمه مرد محرز گردد؛ و محض عدم مطالبه، دلیل بر ابراء ذمه نیست.

۷۱/۸/۲

### باب ششم: احکام حیوه

(س ۸۶۳) پدر خانم این جانب فوت نموده و سه عدد انگشتر داشته که پسر بزرگتر ایشان یکی از آنها را به من داده تا استفاده کنم، آیا بدون کسب اجازه از سایر ورثه، استفاده از آن جایز است یا خیر؟

ج — جواز تصرف در اموال متوفاً منوط به اجازه همه ورثه است، مگر «حیوه» که به پسر بزرگتر می رسد و از سهم الإرث کم می شود؛ و ناگفته نماند که انگشتر مورد استفاده فعلی یا بالقوه که برای ذخیره نبوده، حق پسر بزرگتر است و با کسب اجازه از او در تصرف، استفاده از آن مانعی ندارد. ۷۷/۳/۲۶

(س ۸۶۴) آیا غیر از قرآن و انگشتر، اسلحه پدر را نیز می توان به عنوان حیوه از مختصات پسر بزرگتر دانست، یا اینکه به عنوان ماترک، متعلق به همه ورثه است؟

ج — شمشیر جزء حیوه است نه مطلق اسلحه، و حیوه هم به ولد اکبر اختصاص دارد، یعنی اگر خواست بردارد سایر ورثه نمی توانند مانع شوند و از سهم الإرث کم می شود. ۷۹/۱۰/۱

(س ۸۶۵) امروزه، چه وسایلی از باب حیوه جزء مختصات پسر بزرگتر است؟ فرضاً زمان سابق اسب بود، الآن موتور و دوچرخه و ماشین باشد؟  
ج — آنچه در رساله به عنوان حیوه (قرآن، انگشتر، شمشیر و لباسی را که پوشیده و یا برای پوشیدن دوخته یا خریده) آمده است، با تغییر زمان تغییر نمی کند و آنها از مختصات پسر بزرگتر است که از سهم الإرث محسوب می شود نه اضافه، و فقط در تقسیم، حق اوست. ۷۵/۱۲/۲۵

### باب هفتم: تقسیم ترکه

(س ۸۶۶) جمعی از ورثه، مالی را به ارث برده اند و بین خود تقسیم نموده و هر يك حصه خود را تصرف کرده است (تراضی یا به قرعه). پس از آن یکی از ورثه، ادعای غبن کرده است. آیا این ادعا موجب به هم خوردن تقسیم می شود؟

ج — اگر بعد از تقسیم، یکی از شرکا ادعای غبن یا اشتباه در تقسیم نماید، در صورت انکار بقیه ورثه دعوی او مسموع نمی باشد، مگر آنکه اقامه بینه نماید که در این صورت، تقسیم جدید انجام می شود، و در صورت عدم اقامه بینه می تواند منکرین را به حلف وادار نماید. ۷۸/۱۰/۱۱

(س ۸۶۷) پدر این جانب در سال ۱۳۶۳ فوت نموده و یکی از فرزندان وی در سال ۱۳۶۱ در جبهه جنگ مفقودالاثراثر گردیده و تا کنون هیچ خبر موثقی در مورد شهادت یا حیات او واصل نگردیده است. لطفاً نحوه تقسیم و سهم ورثه را بیان فرمایید.

ج — در مفروض سؤال اگر یقین به شهادت وی ندارید، باید سهم الإرث او را کنار بگذارید و اگر بعداً معلوم شد که قبل از فوت پدر شهید شده، سهم الإرث او بین ورثه پدر تقسیم می گردد؛ و همین طور اگر مالی هم داشته، سهم الإرث پدر از اموال او نیز بین ورثه پدر تقسیم می گردد، چون پدر هم یکی از ورثه اوست. لازم به ذکر است که اگر به زودی خبری از او به دست نیامد، باید از زمان تولد به مقداری که یک نفر به طور طبیعی عمر می کند — که معمولاً حدود هشتاد سال است — صبر کنید، و بعد اموال او را تقسیم نمایید، و در عین حال اگر روزی آمد، ضامن سهم او هستید. ۷۹/۸/۱۷

(س ۸۶۸) شخصی که شناخت کافی به مسائل شرعی نداشته، اموال مَیّتی را تقسیم کرده است که مورد قبول شرع نیست. آیا تقسیم او با توجه به اینکه ورثه از او خواسته بودند که تقسیم کند، لازم الاجراست؟

ج — اگر به غیر از دستور شرعی تقسیم نموده باشد و ورثه به سهم خود راضی باشند، لازم العمل است و گرنه خیر. ۷۴/۱۱/۲۶

### باب هشتم: تصرف ورثه در ترکه

(س ۸۶۹) چنانچه ورثه بعضاً طالب سهم الإرث خود باشند و فرزند ذکور که اسناد مالکیت اموال پدر را در دست دارد، از دخالت آنان ممانعت به عمل آورد، در این صورت استفاده از منافع مورد دعوی برای پسر خانواده و دیگر افراد متشرع و مطلع از موضوع، از جمله ادای فرایض دینی، صحیح است یا خیر؟



ج — تصرف در اموال دیگران بدون رضایت و یا شک در رضایت آنها غیر جایز و حرام است. ۸۱/۹/۱۷

(س ۸۷۰) در صورت پرداخت دین متوقفاً، ملکی قابل انتقال و تفکیک در حق ورثه است، آیا یکی از ورثه که در ملک تصرف نموده، مجاز است با عدم پرداخت سهم دین خود، ورثه دیگر را از دستیابی به حق الارث محروم نماید؟

ج — جایز نیست. ۷۵/۳/۲۹

(س ۸۷۱) در صورتی که ورثه، قبل از پرداخت سهم الارث زوجه، اقدام به فروش ماترک نمایند و زوجه آن معامله را اجازه ندهد، آیا معامله صحیح است یا خیر؟

ج — اگر از منقولات باشد، اجازه زن در فروش آنها لازم است و در غیر منقول، زن مالک اصل مال نیست و سهم الارث او از قیمت مال است، پس اگر سایر ورثه اقدام به فروش اصل ماترک غیر منقول نمایند، معامله صحیح است و بعد از فروش باید سهم الارث او را بپردازند. ۷۱/۲/۱۳

(س ۸۷۲) آیا وکیل ورثه که در محل کسب، بین ورثه به کار اشتغال داشته و خود نیز ارث می برد، پس از عزل، علی رغم مخالفت سایرین، می تواند به کارش ادامه بدهد و از درآمدش امرار معاش نماید؟

ج — در صورت بلوغ عزل، بدون اجازه سایر ورثه، تصرف جایز نیست. ۷۵/۳/۲۹

(س ۸۷۳) سه برادر و یک خواهر ابویی، ماترک پدر را بدون اطلاع و رضایت خواهرشان بین خود تقسیم کرده اند. این تقسیم از نظر شرعی و قانونی چه حکمی دارد؟

ج — خواهر ابویی شریک ارث است و سهم الارث خود را می برد و تقسیم ارث از سوی ورثه، بدون پرداخت به خواهر و یا غیر آن، صحیح نیست و سبب تضییع حق است. ۷۵/۷/۲۶

(س ۸۷۴) پدرم فوت کرده است. ورثه قانونی او یک پسر و سه دختر هستند. برادرم بدون اجازه ما، اراضی دیم، آبی، باغ و احشامی که متعلق به پدرم بود را فروخته است و در مقابل درخواست سهم الارث ما می گوید شما هیچ گونه حقی ندارید. آیا زمین های باقی مانده که هنوز کشت نشده را می توانیم کشت کنیم؟

ج — تصرف بعضی از ورثه در ارثی که حق همه ورثه است، حرام و معامله با آن اموال هم باطل و فضولی است و نسبت به زمین های باقی مانده به عنوان تقاص می توانند تصرف نمایند، لیکن باید شرایط و خصوصیات تقاص رعایت گردد. ۸۳/۶/۱۷

(س ۸۷۵) شخصی فوت نموده و ورثه، اثاثیه منزل را به مادرشان داده اند که تمام ورثه از آن استفاده کنند، و پس از فوت، بین آنان کما فرض الله تقسیم شود، لیکن ایشان اثاثیه را در زمان حیات خود به یکی از ورثه داده است. آیا وی می تواند با چنین شرطی از سوی ورثه، اثاثیه را به دیگری انتقال دهد؟ آیا فردی که اثاثیه را تصرف نموده، مالک می شود؟

ج — از ظاهر سؤال استفاده می شود که اثاثیه به عنوان عاریه نزد مادر قرار داده شده، لذا حق انتقال به دیگری را ندارد، چون انتقال مال غیر است و کسی که به او داده شده، مالک نمی شود. ۷۶/۶/۶

(س ۸۷۶) خانه ای از مرحوم پدرم به ارث رسیده که هنوز تقسیم نشده است. دو تن از برادرانم از زمان حیات پدر در این خانه سکونت داشتند و پس از فوت پدرم، هم چنان در این خانه زندگی می کنند. با توجه به مخالفت بعضی از ورثه نسبت به زندگی آنان در این خانه، لطفاً حکم نماز خواندن و سایر تصرفات را بیان فرمایید؟

ج — کسی که در ملکی با دیگری شریک است اگر سهم او جدا نشده باشد، بدون اجازه شریکش نمی تواند در آن ملک تصرف کند و نماز بخواند. ۷۸/۵/۵

(س ۸۷۷) شخصی فوت نموده است. ورثه او عبارت اند از همسر و یک فرزند پسر. آیا همسر متوقفاً می تواند دو ظرف نقره که جزء ماترک بوده بفروشد و برای مخارج حج تمتع هزینه نماید؟

ج — این ظروف هم مانند اموال دیگر میت است که بعد از ادای دیون، مال ورثه می باشد نه شخص معین. ۷۷/۹/۴

## باب نهم: معلوم نبودن تقدم و تأخر مرگ

(س ۸۷۸) در يك تصادف، زن و شوهری به همراه فرزندشان کشته شده اند. این طور که معلوم است شوهر زودتر از بقیه فوت کرده است. در این صورت، آیا وارث زن از وارث مرد ارث می برد یا خیر؟ همچنین آیا وارث زن می تواند مهریه او را از ورثه مرد بگیرد؟

ج — ارث مرد به ورثه او می رسد که زن و فرزند جزء آنها هستند، اما نسبت به زن در صورتی که تقارن و تقدّم و تأخر معلوم نباشد، یک مرتبه فرض می کنیم مادر زودتر مرده، ارث او به وارثش می رسد که فرزند هم جزء آنهاست (از ماترك مادر در هنگام فوت) و یک مرتبه فرض می کنیم فرزند زودتر فوت کرده، مادر سهم الارث خود را از ماترك فرزند در هنگام فوت می برد، لیکن ارثی که با فرض فوت از یکدیگر می برند، چیزی از آن به مادر و فرزند تعلق نمی گیرد و بین بقیه ورثه هر یک تقسیم می شود؛ و مهریه زن را قبل از تقسیم مال باید جزء اموال زن حساب نمود و مانند بقیه اموال زن، بین ورثه اش تقسیم کرد. ۷۴/۱۱/۲۴

(س ۸۷۹) پدر و پسری بر اثر زلزله و فرار گرفتن زیر آوار فوت نموده اند. زوجه دائم و یک پسر دیگر باقی مانده اند. آیا زوجه فقط از اصل ماترك زوج، بدون در نظر گرفتن آنچه از فرزند متوفایش به او می رسد، ارث می برد یا اینکه از هر دو ارث می برد؟

ج — از هر دو ارث می برد، لیکن با فرض معلوم نبودن تاریخ هر یک و تقدّم و تأخر و تقارن آنها، باید اول ماترك هر یک از آن دو حسب قاعده غرقى و مهدوم عليهم، تقسیم شود و بعد زوجه و یا ورثه دیگر، سهم الارث می برند که نتیجتاً در مفروض سؤال، اول فرض حیات پدر بعد از پسر می شود و سهم او، یک ششم از مال پسر است و بعد، فرض حیات پسر بعد از پدر می شود و سهم پسر، نصف از کل اموال پدر است، چون در فرض سؤال، وارث او دو پسر بیش نبوده، لیکن به استثنای یک هشتم که سهم زوجه است؛ ناگفته نماند که هر یک از غرقى و مهدوم عليهم که از دیگری ارث می برد و فرض حیات و فوت در آنها می شود، فقط از اموال قبلی همدیگر ارث می برند، نه از آنچه با فرض فوت دیگری که جزء اموالشان شده است؛ و حکم غرقى و مهدوم عليهم، در هر جایی که تقدّم و تأخر موت در وارث، معلوم نباشد مثل تصادف و...، جاری است. ۷۴/۴/۲۲

(س ۸۸۰) خانمی که کارمند بانک کشاورزی بود در جریان حمله به بانک به اتفاق دو فرزندش پیمان و ایمان به شهادت رسیده است. قاتلین اقرار کرده اند که یک فرزند را قبل از مادر و دیگری را پس از مادر به قتل رسانده اند. مقتوله در زمان حیات، وصیت نموده تا مبلغ دو میلیون ریال وجه بیمه اش بین سه فرزندش به طور مساوی تقسیم شود. اینک فقط دختر او بنام خانم بیتا باقی مانده است و بقیه ورثه عبارت اند از والدین همسر شهیدش و والدین خودش. لطفاً چگونگی تقسیم مبلغ فوق را بیان فرمایید؟

ج — در فرض سؤال، یک سوم حق بیمه به فرزند باقی مانده یعنی خانم بیتا داده شود، یک سوم حق بیمه، که بنا بود به فرزند دیگر، یعنی پیمان برسد، با مرگ او قبل از مرگ مادر، در ملک خود مادر می ماند و بین ورثه مادر که عبارت بودند از دو فرزند دیگر — یعنی ایمان و بیتا و پدر و مادر متوفاً — کما فرض الله تقسیم می شود. یک سوم دیگر حق بیمه برای فرزندی است که بعد از مادر کشته شده است، یعنی ایمان که با بقیه ماترك این فرزند بین ورثه او که عبارت اند از بیتا و پدر و مادر پدر او، و پدر و مادر مادر او، کما فرض الله تقسیم می شود. ۷۳/۲/۴

## نهضت ترجمه

### کتاب بیست و پنجم: نکاح Translation Movement

.IMS

#### باب اول: خواستگاری — نامزدی (مقدمات نکاح)

(س ۸۸۱) آیا شخصی که نامزد کرده، می تواند بدون اجازه پدر و مادرش به دیدن همسرش برود؟

ج — بعد از عقد مانعی ندارد. ۷۸/۸/۱۴

(س ۸۸۲) آیا جایز است که پسر و دختر، مدتی را بدون اینکه صیغه عقد جاری کنند، نامزد باشند؟ محدوده روابط آنها تا چه حدی است؟

ج — مادام که صیغه عقد خوانده نشده، مانند بقیه افراد به یکدیگر نا محرم اند و باید رعایت حجاب و امثال آن را بنمایند و در یک محل خلوت با هم نباشند. ۷۶/۵/۴

(س ۸۸۳) آیا مرد می تواند به زنی که در شوهر داشتن یا نداشتن او شک دارد، پیشنهاد ازدواج بدهد؟

ج — پیشنهاد مشروط، مانعی ندارد و قول زن هم حجّت است. ۷۶/۱۲/۲

(س ۸۸۴) اگر مردی بخواهد با زنی ازدواج کند، آیا واجب است که از اعتقادات وی در مسائل اسلامی پرس و جو کند که مثلاً مرتد نباشد؟

ج — ظاهر حال کفایت می کند و لازم به تفحص نیست. ۷۷/۴/۱۴

(س ۸۸۵) آیا ازدواج مرد غیر سید با زن سیده مکروه است؟ و آیا روایتی در این زمینه وجود دارد؟

ج — کراهت ندارد. ۷۶/۵/۴

(س ۸۸۶) دختر بیست ساله ای هستم. موقعی که هفت ساله بودم، مرا به عنوان نامزد برای شخصی در نظر گرفتند. حال که به سن بلوغ رسیده ام، از این قضیه به شدت نگرانم و قلباً تمایلی به ازدواج با فرد مزبور ندارم و یقین دارم که اگر با او ازدواج کنم، منجر به جدایی می شود. حال با توجه به اینکه هیچ گونه عهدنامه قانونی در بین نیست، اگر بخواهم با فردی که مورد علاقه ام هست ازدواج کنم، تکلیف چیست؟

ج — ازدواج دائم شما با دیگری که مورد علاقه و رضایتان باشد، منع شرعی ندارد، بلکه منع اخلاقی هم ندارد، چون قول دهنده، شما نبوده اید. آری، هر ازدواجی باید در محضر، ثبت شود. ۷۱/۱۲/۶

(س ۸۸۷) این جانب حدود شش ماه با دختر دای ام نامزد کرده بودم ولی بعد از مدتی به خاطر اینکه پدر ایشان مشروبات الکلی مصرف می نمود و همین طور عدم توافق از نظر عقیده و اخلاق اسلامی با آنها، تصمیم به قطع نامزدی گرفته ام. اکنون تصمیم دارم با شخص دیگری ازدواج کنم، اما والدینم اصرار دارند که با دختر دای خودم ازدواج کنم. با توجه به مسئله شرب خمر دای ام که می تواند در وراثت و فرزندان تأثیر بگذارد و همچنین اختلاف عقیده و اخلاق که با آنها دارم، اینک دچار تردید در تصمیم گیری شده ام، با توجه به مطلب یاد شده لطفاً راه شرعی و منطقی که می توانم انتخاب کنم را بیان فرمایید.

ج — «لاتزر وازرة وزر اخری» (هیچ کس گناه دیگران را به دوش نمی گیرد)، با توجه به آیه شریفه و اینکه دلایل ذکر شده از طرف حضرت عالی همگی منتسب به خانواده دختر می باشد و شما با ایشان هیچ گونه اختلافی در زمینه اخلاقی و مذهبی ندارید و از طرفی به موارد ذکر شده واقف بوده اید، لذا گسستن علقه زوجیت خلاف انصاف است و بنای زندگی مجدد با دیگری بر روی خاکستر زندگی دیگران دارای اثرات وضعی مخرب خواهد بود؛ و باید توجه داشت که نه تنها ازدواج شما با آن دختر گناه و معصیت نیست، بلکه ثواب و حسنه است و آبروی يك خانواده حفظ شده، بعلاوه رضایت پدر و مادر هم جلب شده و از وسوسه تأثیر بدی دیگران در نسل و فرزند، خود را نجات بدهید و بدانید که ازدواج با دیگری هم ممکن است دارای مشکلات باشد، بعلاوه که چون سبب بی انصافی در باره اول شده قطعاً با مشکلات رو به رو خواهید شد. ۷۷/۲/۲۷

(س ۸۸۸) آیا به اصطلاح مرسوم، گرفتن «دلایلی» و یا واسطه گری در جهت ایجاد زمینه ازدواج بین زوجین و گرفتن وجهی بابت حق الزحمه در این مورد از طرفین، جایز و حلال است؟

ج — جایز است و اجرت بر امر حلال است. ۷۷/۱۰/۱۴

(س ۸۸۹) فردی حدود دو سال و نیم به عنوان نامزد دختری با خانواده ای رفت و آمد داشته و در این مدت هدایایی مانند پوشاک و طلا برای خانواده دختر آورده است و برای مراسم خواستگاری مخارجی را هزینه کرده است. خانواده دختر نیز متقابلاً در این مدت، مخارجی را در مورد میهمانی ها و پذیرایی از خانواده پسر و منسوبان او متحمل شده است. حال اگر بنا به دلایلی مراسم نامزدی به هم بخورد، آیا پسر می تواند هدایایی را که برای دختر آورده، مطالبه کند؟

ج — اگر خانواده دختر، ذی رحم نباشند و در مقابل، چیزی را به پسر نداده باشند و عین هدایا باقی باشد و تصرف مغیر در آن صورت نگرفته باشد، رجوع و پس گرفتن مانعی ندارد؛ چون هبه پسر و دختر به یکدیگر قبل از عقد در حکم هبه اجنبی است. ۷۹/۱۰/۲۲

(س ۸۹۰) شخصی به قصد ازدواج و اجرای صیغه عقد، مقداری زیورآلات طلا و پوشاک و... با انتخاب و میل نامزد خود خریداری می کند و این وسایل نیز طی مراسمی به دختر داده می شود که نتیجه این مراسم، نشانه عملی شدن این ازدواج است، اگرچه هنوز عقد خوانده نشده است؛ لیکن از طرف عروس (به خاطر بر هم زدن ازدواج) شروط و مواردی مطرح می شود که نشانه بارز کارشکنی در عقد است، در حالی که هیچ کدام از آنها، قبلاً مطرح نشده بود که پس از آن، دختر رسماً از ازدواج سرپیچی می کند. با این توضیحات بفرمایید تکلیف هزینه هایی که خانواده پسر انجام داده اند، چه می شود؟

ج — آنچه از عین وسایل و لوازم و غیر آن باقی است، پسر می تواند برگرداند، چون اگر هبه باشد، به خاطر رحم نبودن متهب، رجوع جایز و قابل فسخ است؛ و اگر تنها اباحه تصرف هم بوده که جواز رجوع در آن واضح است؛ و اما آنچه که از بین رفته و مصرف شده، کسی ضامن آن نیست، چون با تسلیط مجانی و اباحه از طرف شخص بوده است. ۷۳/۱۰/۲۴

## باب دوم: شرایط صحّت نکاح

یکم. قصد و رضای طرفین

(س ۸۹۱) در شرایط عقد، ذکر شده که زن و مرد باید قصد انشا داشته باشند، در این حالت، هر کدام چگونه می توانند از قصد یکدیگر مطلع شوند؟ مثلاً اگر مردی زنی را به مدت یک ماه عقد کند، چگونه می تواند از قصد واقعی زن مطلع شود که آیا واقعاً قصد زن این بوده که خود را همسر مرد قرار دهد یا نه؟

ج — در تمام عقود و ایقاعات که احتیاج به انشا دارند، ظاهر الفاظ کفایت می کند؛ مگر اینکه عدم قصد انشا به سبب اکراه و اجبار، محرز شود. ۷۷/۴/۱۴

(س ۸۹۲) دختری رضی نبوده است که به عقد ازدواج شوهر فعلی اش در آید و پدر و برادرانش وی را به زور و بر اساس کم رویی اش به عقد ازدواج شوهرش در آورده اند و هم اکنون نیز معلوم نیست که رضی است یا خیر؟ لطفاً بفرمایید آیا زندگی با ایشان اشکال دارد یا خیر؟ و آیا این گونه عقدها باطل نیست؟

ج — اگر در جلسه عقد حضور پیدا کرده و اجازه عقد را داده، عقد صحیح است. ۸۰/۱۰/۱۰

دوم. اجرای صیغه نکاح

(س ۸۹۳) اگر پسری به دختری که باکره نیست و شوهر ندارد، علاقه مند باشد و او نیز متقابلاً به پسر میل داشته باشد، آیا برای ارضای یکدیگر نیاز به ایراد خطبه است؟ آیا همین که دو طرف میل و رضای به این کار دارند، کافی نیست؟

ج — ازدواج بدون اجرای صیغه نکاح و رعایت شرایط لازمه، تحقق پیدا نمی کند. ۷۷/۸/۱۵

(س ۸۹۴) اخیراً در یکی از مناطق محروم کشور مشخص شد که صیغه عقد دائم زنی برای دو نفر منعقد گردیده است، و با بررسی های به عمل آمده، تا کنون محرز نشده که کدام یک از این دو نفر، ابتدا و کدام یک متأخراً صیغه عقد را جاری کرده اند؟ و هر کدام مدعی اند که صیغه عقد را مقدم بر دیگری جاری نموده است. یکی از افراد مزبور که متوجه اهام مسئله شده بود، صیغه طلاق را جاری نمود. حال با عنایت به اینکه یکی از این دو نفر صیغه طلاق را جاری نموده، آیا فرد دوم می تواند با این خانم ازدواج نماید؟

ج — شخصی که طلاق نداده، اگر بخواهد با آن زن ازدواج و زندگی نماید، باید از باب احتیاط لازم، مجدداً عقد نکاح را انجام دهد، چون ممکن است نکاح قبلی او متأخر از نکاح دیگری بوده نتیجتاً لغو و باطل انجام گرفته، کما اینکه دیگری هم اگر بخواهد دوباره عقد کند، باید آن دیگری، طلاق احتیاطی بدهد، چون ممکن است عقد آن دیگری قبل بوده و طلاق خودش بی فایده باشد. به هر حال، رعایت احتیاط، لازم است. ۷۸/۲/۲

(س ۸۹۵) گاهی پدر یا مادر دختر و پسر، بدون اینکه دختر و پسر حضور داشته باشند نزد عاقد حاضر می شوند و می گویند دختر و پسر رضی هستند، صیغه عقد آنها را بخوانید و عاقد هم صیغه را می خواند. آیا صحیح است یا خیر؟

ج — حضور طرفین در مجلس عقد، شرط نیست و آنچه لازم است رضایت آنها به عقد است. ۷۶/۵/۳۱

(س ۸۹۶) نظر حضرت عالی راجع به عقد معاطاتی در نکاح چیست؟ منظور این است که آیا معیار حلیت در نکاح، صرفاً گفتن لفظ «أَنْكَحْتُ» است یا فقط نیت و قصد انشا و رضایت قلبی طرفین کفایت می کند؟ در صورتی که معیار، شقّ اول باشد، آیا به صرف اینکه کلمه «أَنْكَحْتُ» را بر زبان بیاوریم، سبب حلیت می شود؟ و اگر ملاک، روح توافق و قصد انشای طرفین است، در این فرض چه لزومی به ادای لفظ مخصوص است؛ بعلاوه اینکه به جای آن الفاظ مخصوص، می توان به وسیله حرکات نیز از قصد و رضایت طرفین مطلع شد.

ج — در ازدواج، رضایت طرفین و اجرای صیغه عقد، شرط است و معاطات، صحیح نیست و عدم صحّتش اجماعی است؛ بلکه ارتکاز و اینبیه عقلائیّه نیز بر عدم صحّت است. ۷۵/۳/۱۶

(س ۸۹۷) آیا در خواندن صیغه عقد موقت یا دائم و یا صیغه طلاق، حروف باید همانند قرائت در نماز، از مخرج ادا شوند یا خیر؟

ج — آنچه معتبر است آن است که صحیح خوانده شود، و غلطی که مضرّ به معنا باشد، موجب عدم صحّت است؛ مانند اینکه به جای «زَوَّجْتُ» بگوید: «جَوَّزْتُ». ۷۴/۱/۱۱

(س ۸۹۸) خواندن خطبه عقد با تلفن چه حکمی دارد؟

ج — حضور طرفین عقد در صحت عقد، شرط نیست؛ اما باید متابعت عرفیه حفظ گردد و در این جهت فرقی بین تلفن و غیر آن نیست. ۷۵/۱۰/۱۵

سوم. بلوغ دختر و پسر — ازدواج صغار

(س ۸۹۹) تبصره ماده ۱۰۴۱ قانون مدنی جمهوری اسلامی ایران که مقرر می دارد: «عقد نکاح، قبل از بلوغ با اجازه ولی، به شرط رعایت مصلحت موئی علیه صحیح است»، با توجه به سؤالات زیر، مستدل و مستند بیان بفرمایید:

۱. با توجه به اینکه فرض ضرر برای موئی علیه وجود دارد، چون او را از حق انتخاب همسر محروم می سازد، نظر جناب عالی در مورد این قانون چیست؟

۲. آیا ولایت پدر و جد پدری با نقص در کمال و رشد وی معلق می گردد؟

۳. قانون، شرط نفوذ نکاح را مصلحت موئی علیه بیان کرده است. حال آیا در صورتی که مصلحت موئی علیه رعایت نشود، او می تواند بعد از رسیدن به سن بلوغ، نکاح را فسخ کند؟

۴. ولی باید مصلحت حال کودک را رعایت کند یا مصلحت آینده او را؟ و آیا پدر می تواند به بهانه اینکه عقد نکاح در حال حاضر به نفع صغیر است، او را به عقد کسی در بیاورد، در حالی که این عقد در آینده به مصلحت صغیر نباشد و بالعکس؟

۵. آیا صرف به بار نیامدن مفسده، برای صحت عقد، کافی است و یا حتماً باید مصلحت کودک رعایت شود؟ و همچنین در صورتی که احتمال مفسده داده شود، می توان عقد را غیر نافذ دانست؟

ج — آنچه رافع همه اشکالات می باشد، دو امر است؛ یکی آنکه در عقد موئی علیه، رعایت مصلحت او به طور دائم در عقد نکاح دائم

و رعایت مصلحت به طور موقت در عقد موقت، یعنی به قدر مدت عقد، لازم است و با نبود آن، عقد باطل است و صحیح و نافذ

نیست تا محتاج به فسخ باشد. دوم آنکه به نظر این جانب، عقد نکاحی که از طرف ولی انجام گرفته و رعایت مصلحت هم در او شده با

بلوغ و رشد موئی علیه قابل فسخ است و لزومش مربوط به زمان ولایت است، و ناگفته نماند که برخی از اشکال های مطرح شده در

مورد ماده قانون که مطابق با فتاوی معروف هم هست، وارد است نه در مورد نظر فقهی این جانب. ۷۹/۱/۱۴

(س ۹۰۰) مادری که قیم دختر نابالغ خود است، آیا می تواند او را به عقد موقت شخصی در آورد؟ و اگر نمی تواند، آیا صیغه جاری شده باطل

است یا خیر؟

ج — در صورت نبود پدر، مادر بر طفل ولایت دارد لاطلاق «اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض» و می تواند با رعایت مصلحت، دختر

نابالغ خود را شوهر دهد، و زنان ولایت مادر بر نکاح طفل همان زنان ولایتش بر اموال او می باشد. آری، اذن مادر در نکاح موقت

دختر بالغه باکره رشیده، مؤثر نیست و این اذن، مخصوص پدر و جد پدری می باشد؛ زیرا این ولایت از باب ولایت بر غیب و قصر

نیست بلکه ولایت خاصه ای است. ۸۴/۳/۴

(س ۹۰۱) مادری که سرپرستی دختر خود را به عهده دارد، اجازه داده است که دخترش به صیغه موقت کسی در آید، اما بی اطلاع است که از

دخترش از زاله بکارت شده است و او هم به خاطر حفظ آبروی خود چیزی نگفته است. آیا اذن مادر در عقد موقت، صحیح است یا خیر؟

ج — هر چند سؤال ابهام دارد و محتاج به توضیح است ولی به هر حال، غیر از اذن پدر و جد پدری — آن هم با رعایت مصلحت — اذن

دیگران مانند مادر و بقیه اقوام در موارد مشروطه مثل عقد موقت یا مطلق عقد نکاح باکره رشیده، شرط صحت نمی باشد و نبود

اذن آنها بالسویه است؛ و اما نسبت به ازدواج صغیره یا غیر رشیده ولایت برای مادر نیز ثابت است و با نبود پدر، مادر مقدم بر جد

پدری می باشد و با نبود پدر و مادر و جد پدری، قیم منصوب از طرف آنها با تصریح در وصیت نسبت به ازدواج آن هم با رعایت

مصلحت دختر، و ظاهراً با نبود آنها بر حکومت هم با رعایت مصلحت بلکه علاوه بر مصلحت، وجود مفسده در ترك، ثابت است. ۱۰

۸۴/۴/

(س ۹۰۲) مادری ولایتاً برای پسر صغیر خود دختری را صیغه موقت کرده تا دختر با شوهرش به عنوان عروس محرم باشد؛ و شوهر (پدر پسر) هم

در موقع جاری کردن صیغه حضور داشته و سکوت کرده، ولی قلباً راضی نبوده است، آیا ولایت مادر صحیح است یا خیر؟ و آیا سکوت شوهر بدون

رضایت قلبی، محرمیت می آورد یا خیر؟

ج — باید رضایت پدر، که ولی صغیر است، بعلاوه از وجود مصلحت در این صیغه موقت برای طفل هم محرز گردد تا صیغه نکاح موقت

صحیح باشد و محرمیت بیاورد، چون اعمال ولی نسبت به موئی علیه و صغیر صحتش مشروط به دو امر است؛ اول رضایت او، دوم

رعایت مصلحت صغیر نه مصلحت خودش، و رضایت و اذن مادر در حال زنده بودن پدر فایده ای ندارد هر چند مضر هم نمی باشد، لیکن شرط صحت نیست. ۷۷/۳/۳۱

(س ۹۰۳) شخصی که از حضرت عالی تقلید می کند، آیا می تواند دخترش را زودتر از بلوغ، یعنی مثلاً در یازده سالگی به عقد نکاح کسی در آورد؟

ج — در صورتی که آثار دیگر بلوغ آشکار نشده باشد، ازدواج ولانی (یعنی ازدواج به دستور پدر یا مادر در صورت مرگ پدر و یا جد پدری در صورت مرگ پدر و مادر) با فرض داشتن مصلحت برای دختر، مانعی ندارد، لیکن آمیزش قبل از بلوغ، قطعاً جایز نیست و باید توجه داشت که مولی علیه (دختر) بعد از بلوغ و رشد حق دارد ازدواج ولی را فسخ نماید. ۸۴/۴/۳

(س ۹۰۴) دختر و پسر نابالغی را با اذن ولی تزویج کردند، اما دختر بعد از بلوغ می گوید این ازدواج را قبول ندارم. آیا انکار دختر بالغ شده از نکاح و فسخ کردن بعد از بلوغ، مؤثر است یا خیر؟ و آیا نکاح فسخ شده احتیاج به طلاق هم دارد یا خیر؟ آیا در این صورت می توانیم عقد جدید دختر را با شخصی دیگر بخوانیم یا خیر؟

ج — ازدواج غیر بالغ چه پسر و چه دختر، اگر توسط ولی آنان انجام بگیرد و رعایت مصلحت صغیر هم بشود، آن عقد صحیح است هر چند به نظر این جانب بعد از بلوغ، حق فسخ برای شخص بالغ شده ثابت است؛ و نیز اگر زنی زندگی با شوهر برایش دارای عسر و حرج باشد، بر حاکم شرع است که مرد را نصیحت نماید و الا الزام به طلاق کند و اگر تمکن از الزام هم نبود، حاکم از باب ولایت بر ممتنع می تواند زن را مطلقه نماید و عسر و حرج غیر قابل تحمل یکی از مواردی است که مرد را ملزم به طلاق می کند؛ و به هر حال در همه مواردی که ازدواجی اگر صحیحاً هم انجام گرفته باشد و برای حاکم محرز شود که زندگی برای زن، دارای عسر و حرج و مشقت غیر قابل تحمل باشد — همان گونه که گذشت — حاکم می تواند بعد از نصیحت مرد را ملزم به طلاق کند و با عدم تمکن از آن، حاکم می تواند از باب ولایت بر ممتنع، زن را مطلقه نماید. ۷۶/۵/۲۵

#### چهارم. اجازه ولی در ازدواج دختر

(س ۹۰۵) ۱. متعارف است که در ازدواج دائم یا موقت دختر، اذن و رضایت پدر شرط است، گفته شده اگر پدر مخالفت غیر موجهی نماید این اجازه لازم نیست، حدّ و مرز مخالفت موجه و غیرموجه ولی چیست؟

۲. آیا دختر می تواند به اذن و رضایت ضمنی و مطلق پدر اکتفا نماید، مثلاً پدر بگوید: «دخترم شما هر کسی را کفو خود بدان من حرفی ندارم»، بدیهی است در چنین صورتی فرد خاصی به طور معین مطرح نشده است. آیا چنین رضایتی کافی و مشروع است؟

۳. اگر زوج مقلد مرجعی باشد که اذن والد را شرط نمی داند، ولی دختر مقلد مرجعی باشد که اذن را شرط می داند، آیا دختر می تواند در این مسئله خاص یا به طور کلی از مرجعش عدول نماید تا ازدواجش — چه در عقد دائم، چه موقت — محقق شود؟

۴. تأثیر سن و افزایش آگاهی و توانایی های فردی و اجتماعی دختران در کسب اجازه از پدر جهت ازدواج چگونه است، آیا می توان به استناد کبر سن و سایر شرایط از این اجازه چشم پوشید، یا در هر حال صحت عقد به کسب اجازه ولی، منوط است؟

۵. در صورتی که دختری تمایل قطعی به ازدواج با فردی خاص داشته باشد و بنا به دلایلی امکان طرح این مورد با پدرش نباشد، آیا وی می تواند بدون مراجعه به حاکم شرع خود را به عقد کسی در آورد؟

۶. در صورتی که دختری بدون توجه به حکم شرط صحت ازدواج، با مردی پیمان ازدواج ببندد، — در حالی که در این خصوص قاصر است — مسائل مترتب بر این پیمان، چه حکمی خواهد داشت؟

ج ۱ — در عقد دائم، دختری که به حدّ بلوغ رسیده و رشیده است، یعنی مصلحت خود را تشخیص می دهد، اگر بخواهد شوهر کند؛ چنانچه باکره باشد، باید بنا بر احتیاط از پدر یا جد پدری خود اجازه بگیرد، اگر چه عدم لزوم خالی از قوت نیست؛ ولی در عقد موقت، اگر دختر باکره باشد، اجازه پدر و ولی معتبر است و بدون اجازه او، خواندن و نخواندن صیغه همانند است، و به هر حال رشیده بودن باید محرز شود و نسبت به مخالفت غیر موجه — که عبارت است از جلوگیری از ازدواج با هم کفو و مسلمان با فرض نیاز به ازدواج و یا فرض اینکه کس دیگری عادتاً نخواهد آمد — به هر حال، چون ازدواج باید در دفاتر رسمی ثبت شود، آنها خود رعایت می نمایند.

ج ۲ — آری، کافی است.

ج ۳ — اولاً عدول به محض چنین خواسته ای جایز نیست و نمی تواند رجوع نماید و ثانیاً چون باید عقد در دفتر رسمی ثبت شود و مقررات هم اجازه والد را لازم می داند، فلذا بحث جواز عدول و عدم جواز آن بی فایده است.

ج ۴ — محض کمال و رشد تأثیری در مسئله لزوم اجازه و عدم آن ندارد.

ج ۵ — چون ثبت ازدواج در دفتر رسمی، لازم است و تخلف از آن معصیت و موجب ندامت است و عواقب خطرناک دارد و ازدواج بدون ثبت در دفاتر، حرام و غیر جایز است، لذا بعد از مراجعه به دفاتر رسمی، آنها به وظیفه قانونی خود عمل می نمایند؛ اما به هر حال قطع نظر از مسئله وجوب رسمی شدن، در بالغ رشیده به نظر این جانب همان طور که گذشت رضایت ولی در عقد دائم شرط نیست، اما در منقطع شرط است.

ج ۶ — تا وقتی که نمی دانسته، وطی به شبهه بوده و تمام آثار حلال بر آن مترتب است، ولی از وقتی که متوجه مسئله شده باید به شرایط صحت ازدواج عمل نماید. ۸۰/۵/۹

(س ۹۰۶) در مواردی که اذن ولی برای ازدواج دختر باکره لازم است، آیا عدم باکره بودن به دخول است یا ازاله پرده بکارت به غیر از دخول مانند انجام دادن بعضی از حرکات ورزشی، و یا معیار شوهر کردن است، ولو دخول صورت نگرفته باشد؟

ج — معیار در اعتبار اذن ولی در مواردی که نیاز به اذن می باشد، شوهر نرفتن دختر است — ولو دخول صورت نگرفته باشد — ، نه خود بکارت و نه ازاله آن. ۷۶/۱۰/۲۹

(س ۹۰۷) آیا شرط اذن پدر یا جد پدری در عقد دختر باکره، با ازاله بکارت دختر به دلیل پزشکی، تجاوز به عنف یا ارتکاب زنا، ساقط می شود؟ یعنی آیا ساقط شدن اذن، مترتب بر ازدواج رسمی و معتبر اجتماعی و همسر داری و متعاقباً طلاق یا فوت است یا معیار، ازاله بکارت است؟

ج — چون بکارت با ازدواج از بین نرفته، در حکم باکره است و شرطیت اذن پدر و ولی به حال خود باقی است. ۷۷/۷/۲۹

(س ۹۰۸) زنی دائم البکاره است و در مجامعت، زوال بکارت نمی شود. این زن بعد از مطلقه شدن، در صورتی که بخواهد با شخص دیگری ازدواج کند، باید از پدر یا جد پدری خود اجازه بگیرد یا اینکه در خصوص این زن اجازه لازم نیست؟

ج — محض شوهر کردن به وسیله نکاح برای ساقط شدن اجازه، کافی است. ۷۷/۱۲/۲۴

(س ۹۰۹) آیا اذن پدر در ازدواج دختر باکره شرط است؟ در صورت مثبت بودن پاسخ، دختری که با علم به حکم و موضوع، بدون اذن پدر ازدواج نماید و پدر یا جد پدری ازدواج مزبور را تنفیذ نکند، با فرض اینکه مقاربت بین زوجین صورت گرفته باشد، آیا از لحاظ شرعی، مستحق اجرای کیفر است؟

ج — در عقد دائم دختری که به حد بلوغ رسیده و رشیده است، یعنی مصلحت خود را تشخیص می دهد، اگر بخواهد شوهر کند چنانچه باکره باشد، باید بنا بر احتیاط از پدر یا جد پدری خود اجازه بگیرد — گرچه عدم لزوم اجازه خالی از قوت نیست — و اجازه مادر و برادر لازم نیست؛ و اما در عقد موقت، اجازه پدر یا جد پدری بنا بر اقوی لازم است؛ و اما از نظر کیفری که در سؤال مرقوم شده، چون آمیزش به عنوان عقد بوده — هر چند عقد هم باطل فرض شود — زنا و عمل منافی با عفت نمی باشد و حد زنا ندارد، و اما نسبت به تخلف از واجب و گرفتن اذن از پدر بر فرض لزوم اذن، کیفر آن از باب تعزیر است، بعلاوه که احتیاج به قانون نیز دارد و با شبهه عدم شرطیت اذن همانند حد، تعزیر هم درء می شود و قاضی دادگاه هم نمی تواند به حکم کلی تعزیر، بر هر ترک واجب و فعل حرام، او را تعزیر نماید. ۷۷/۹/۱۰

(س ۹۱۰) در ازدواج دختری که پدر ندارد، چه اشخاصی ولایت دارند؟

ج — در عقد دائم، اگر دختر باکره رشیده است و خود مصلح و مفسد ازدواجش را درک می کند، اذن ولی، شرط صحت ازدواج او نمی باشد؛ ولی اگر رشیده نیست، یعنی مصلح و مفسد ازدواج را درک نمی کند، بعد از پدر، ولایت قهری برای مادرش و اگر مادر هم ندارد برای جد پدرش ثابت است، و عقد موقت باکره بالغه رشیده صحتش تنها منوط به اذن پدر یا جد پدری است و غیر از اینها دیگر اقربا ولایت ندارد. ۷۷/۱۲/۲۴

(س ۹۱۱) آیا اذن پدر در عقد باکره در همه حال شرط صحت است، حتی اگر پدر نقایصی داشته باشد و مثلاً لایابالی یا معتاد یا بی فکر باشد؟

ج — اولاً به نظر این جانب در عقد دائم باکره رشیده، که مصلح و مفسد ازدواج را در حد متعارف تشخیص می دهد، از نظر اولی و شرعی لازم نمی باشد، گرچه پدر، فرد شایسته ای هم باشد چه رسد به مفروض در سؤال، لیکن باید عقد ازدواج حسب مقررات قانونی در دفتر رسمی ثبت شود و محاضر به تکالیف قانونی خود عمل می نمایند؛ و اما در عقد موقت در همان باکره رشیده، اذن پدر شرط صحت عقد است و اگر اذن ندهد عقد باطل است، لیکن در امثال مورد سؤال که پدر صلاحیت مصلحت اندیشی را ندارد، به نظر می رسد که اذن ساقط باشد؛ لیکن اگر جد پدری دارد ولایت او ثابت است و اگر جد پدری ندارد و خودش مصلح ازدواج موقت و مفسد آن را تشخیص می دهد، می تواند ازدواج نماید، لیکن باز رجوع به دفتر رسمی و رعایت مقررات قانونی لازم است. ۸۳/۶/۲۵

- (س ۹۱۲) زن و شوهری با هم متارکه کرده اند و مرد بنا به درخواست زن، نگهداری فرزندانشان را به وی واگذار کرده است. حال یکی از دخترهایشان می خواهد ازدواج کند و در عقد، اجازه پدر شرط است، تکلیف چیست؟
- ج — فرقی بین چنین پدری و بقیه پدرها که متارکه نکرده اند، نمی باشد و شرطیت اجازه و عدم آن نسبت به همه پدرها بالسویه است، یعنی نسبت به شرطیت و عدم شرطیت، متارکه و عدم آن دخالتی ندارد. ۷۸/۲/۲۷
- (س ۹۱۳) جوانی هستم که می خواهم با دختر مورد علاقه ام ازدواج کنم، اما والدینم بشدت مخالفت می کنند و اصرار دارند که با شخص دیگری ازدواج کنم. آیا بدون رضایت آنها می توانم ازدواج کنم؟
- ج — در ازدواج پسر رشید و بالغ، اجازه پدر شرط نیست چه رسد به اجازه مادر، اما جلب رضایت آنها از جهت اخلاقی و اجتماعی مطلوب است. ۷۶/۹/۱۳
- (س ۹۱۴) دختر یازده ساله ای پدر و جد پدری نداشته است. عمه اش او را از مادرش گرفته و به خانه خودش برده و برای پسر چهارده ساله اش عقد کرده است. و بعد از يك سال از عقد، بدون اینکه دخول صورت گرفته باشد، دختر اعلام می دارد که پسر عمه اش را نمی خواهد و در وقت عقد، چیزی را از ازدواج نمی دانسته و عمه اش او را فریب داده است. آیا ازدواج این دختر و پسر از نظر شرعی صحیح است؟
- ج — هیچ کس بر عقد نکاح دختر غیر رشیده، غیر از پدر و مادر و یا جد پدری، آن هم با رعایت مصلحت، ولایت ندارد و عقد باطل است؛ بعلاوه که به نظر این جانب، در عقد ولی با مصلحت هم بعد از رشد، حق فسخ برای مولی علیه ثابت است. ۷۸/۳/۸
- (س ۹۱۵) آیا اظهار شفاهی یا گواهی کتبی زن مبنی بر باکره نبودن، از نظر شرعی برای عقد موقت، کفایت می کند؟
- ج — ظاهراً کفایت می کند، چون اذن پدر در ازدواج دختر شرطی است برای تزویج خود دختر، پس احرازش بر او لازم است و وقتی اقرار نمود به اینکه مشمول شرط نمی باشد، حجّت است به حسب ظاهر، مگر آنکه متهمه باشد به اینکه ممکن است دروغ بگوید برای آنکه ازدواج، محقق بشود؛ و به هر حال، حجّت ظاهریه، تغییر دهنده واقع نمی باشد و با انکشاف خلاف، آثار خلاف مترتب می گردد؛ و ناگفته نماند که محض باکره نبودن سبب سقوط ولایت ولی، یعنی پدر یا جد پدری نمی شود بلکه آنچه سبب سقوط است ازدواج کردن دختر است، ولو اینکه دخول هم نشده باشد، یعنی معنای زندگی با مردی را فهمیده باشد. ۸۳/۶/۲۵
- (س ۹۱۶) آیا دختر باکره و دختر اهل کتاب، برای ازدواج به اذن پدر نیاز دارد یا خیر؟
- ج — در ازدواج دختر باکره غیر رشیده، اذن پدر به عنوان ولایت، قطعاً معتبر است. محلّ کلام، باکره رشیده است و در مسئله، فرقی بین کافر و دخترش و پدر مسلم و دخترش نیست؛ آری، پدر کافری که معاند دینی است بر دختر مسلمه باکره رشیده، در عقد ازدواج موقت به انصراف ادله ولایت، ولایت ندارد. ۷۶/۲/۲۸
- (س ۹۱۷) اگر پدر در زمان عقد دخترش حضور نداشته باشد، ولی از قرائن مشخص شود که به عقد دخترش راضی است، آیا عقد، صحیح است یا خیر؟ در صورتی که پدر، بیمار و غیر قابل جا به جا کردن باشد، چگونه؟
- ج — چنانچه از قرائن، اطمینان به رضایت پدر باشد، اجرای عقد مانعی ندارد؛ لیکن باید در حضور سردفتر و یا ثبت در دفتر ازدواج باشد، و در لزوم اخذ رضایت پدر، فرقی بین بیمار بودن و سالم بودن او نیست. ۷۳/۲/۱۳
- (س ۹۱۸) آیا با بودن پدر، جد هم ولایت دارد یا خیر؟
- ج — بلی، ولایت جد، مشروط به فوت پدر نیست و هر دو به نحو استقلال، ولایت دارند. ۸۳/۱۰/۳
- (س ۹۱۹) دختر و پسری که بالغ و رشید و کفو هم هستند قصد ازدواج دارند، اما پدر دختر به دلایلی مخالفت می کند. آن دو برای محرم شدن به یکدیگر، خطبه عقد خوانده اند، آیا این عقد صحیح است؟
- ج — در عقد دائم دختری که به حد بلوغ رسیده و رشیده است، یعنی مصلحت خود را تشخیص می دهد اگر بخواهد شوهر کند، چنانچه باکره باشد، باید بنا بر احتیاط از پدر یا جد پدری خود اجازه بگیرد، گرچه عدم لزوم اجازه خالی از قوت نیست، و اجازه مادر و برادر لازم نیست؛ و اما در عقد موقت، اجازه پدر یا جد پدری بنا بر اقوی لازم است. ۷۸/۶/۱۵
- (س ۹۲۰) پسر و دختری هستیم که می خواهیم صیغه عقد بخوانیم و می دانیم که در صیغه عقد، اذن ولی دختر شرط است ولی از این جهت با مانع مواجه هستیم. تکلیف چیست؟
- ج — اجازه پدر و ولی در عقد موقت و صیغه معتبر است و بدون اجازه او، خواندن و نخواندن صیغه همانند است؛ و در عقد دائم نیز چون رعایت مقررات ثبت ازدواج در محاضر به عنوان مقررات قانونی، لازم و واجب است و باید برای ثبت و اجرای صیغه عقد به دفتر رسمی مراجعه شود و عدم مراجعه، گناه و معصیت و موجب ندامت و پشیمانی است و عواقب خطرناکی در پی دارد. ۷۶/۳/۱



(س ۹۲۱) پدر این جانب در سال ۵۹ به درجه رفیع شهادت نائل آمد. يك سال قبل پسر خاله ام به خواستگاری من آمد و بنده نیز موافقت کردم و موضوع را به جد پدری ام اطلاع دادیم و او هم نظر مثبت داد؛ ولی حالا که يك سال از زمان خواستگاری و موافقت طرفین می گذرد ایشان برای اعلام رضایت و انجام صیغه عقد و ثبت قانونی آن حاضر نمی شود. آیا انجام این ازدواج بدون رضایت جد پدری ام از لحاظ شرعی بلا مانع است یا خیر؟ ضمناً از طریق دادگاه هم حکم رشد عقلی و فکری برایم صادر شده است.

ج — اذن پدر و جد پدری در ازدواج و عقد دائم باکره رشیده به نظر این جانب و برخی از فقهای دیگر، شرعاً شرط نمی باشد، مضافاً به اینکه در مفروض سؤال، رضایت جد در زمان قبل بوده و این هم خود عدم شرطیت اذن را نسبت به شما سهل تر می نماید، لیکن لازم است حتماً ازدواج را در دفتر رسمی به ثبت برسانید و به محض صیغه عقد اکتفا ننمایید که عملی نادرست می باشد و نباید انجام بگیرد.

۷۷/۱۱/۲۴

(س ۹۲۲) پدر دختری، حدود پانزده سال پیش مفقود شده و دادگاه به همین خاطر حضانت دختر را به مادر سپرده است. در مورد عقد نکاح دختر چه کسی ولایت دارد؟

ج — ولایت پدر در نکاح دائم بالغه رشیده، بنا بر قول مشهور، مشروط به حضور پدر است و با فرض مفقود شدن پدر — آن هم مخصوصاً به نحو مفروض در سؤال — ساقط می باشد، و اجازه شخص دیگری هم لازم نیست و رشد و بلوغ دختر برای صحت ازدواجش کفایت می کند. ۸۰/۴/۳۰

پنجم. سایر شرایط

(س ۹۲۳) کفو شرعی و عرفی یعنی چه؟

ج — کفو، عبارت از اسلام است و شخصیت های اجتماعی در کفو بودن دخالتی ندارد، و بر پدر است که اگر اخلاق و دین خواستگاری را پسندید، با ازدواج دخترش موافقت کند تا يك جریان خلافی در جامعه پدید نیاید. ۷۷/۱۰/۱۴

(س ۹۲۴) مدت سه سال است که خواستگار دارم و به علت اینکه خواهر بزرگترم ازدواج نکرده است خانواده ام به خواستگار بنده جواب رد می دهند، در حال حاضر ۲۷ سال سن دارم. آیا جایز است برای حفظ حرمت خواهرم ازدواج نکنم؟ و اگر ازدواج کنم، آیا در حق خواهرم خیانت کرده ام و دچار معصیت شده ام؟

ج — این گونه امور، مانع صحت ازدواج نیست و نباید انسان خود را به زحمت بیندازد، و با توکل به خداوند و دعای خیر در حق دیگران، باید مسیر سعادت خود را طی کند. ۷۶/۹/۴

(س ۹۲۵) با توجه به زیان های جبران ناپذیری که در اثر عدم آزمایش های قبل از ازدواج برای زوجین و در نتیجه برای جامعه اسلامی پدید می آید و قوانین و مقررات قانونی نیز زوجین را مکلف به انجام آزمایش قبل از ازدواج نموده است، آیا بدون انجام آزمایش، جایز است صیغه دائم جاری شود یا نه؟

ج — تخلف از این گونه مقررات که تخلفش موجب ضرر و زیان برای جامعه است، غیر جایز است و عقل، قبل از شرع، حکم به دفع ضرر محتمل می نماید. ۸۳/۴/۲۰

(س ۹۲۶) پزشکان می گویند که ازدواج فامیلی سبب بیماری های مختلف می شود، در حالی که در سیره معصومان (علیهم السلام) این کار انجام شده و بسیاری هم این گونه ازدواج کرده اند و هیچ مشکلی ندارند. آیا در شریعت، ممنوعیت وارد شده است؟

ج — ازدواج فامیلی، فی حدّ نفسه، منعی ندارد و جهات ذکر شده مانند بقیه موضوعات است که باید از اهل فن سؤال شود، و صلّه رَحِم تا جایی است که ضرر به وجود نیاید و مسئله ضرر و جهات ذکر شده، چون از موضوعات است، تابع نظر خود مکلف است. ۴/

۷۸/۱۲

(س ۹۲۷) آیا ازدواج افراد کم توان ذهنی با یکدیگر (با توجه به احتمال تولّد فرزندان کم توان ذهنی در آنان)، شرعاً صحیح است؟

ج — يك بحث در مورد صحت و فساد ازدواج افراد کم توان ذهنی — با فرض اینکه از رشد لازم در صحت عقود برخوردار نیستند — مطرح است و بحث دیگر راجع به تبعات ازدواج از حیث تولّد فرزندان ناتوان ذهنی است؛ از جهت اول، ولی آنها مثل پدر می تواند با رعایت مصلحت اقدام به ازدواج آنان نماید و مشکلی از این جهت وجود ندارد، چون اولیای آنها حق ازدواج آنان را با رعایت مصلحت دارند و خود، خدمتی به آنان است و نحوه ای سرپرستی و معروفی است که حق انجام آن را دارند و مشمول ادله احسان و برّ می باشد؛ لیکن عمده بحث و اشکال در جهت دوم است و جالب آنکه در روایات هم توجه به این جهت بوده و در روایت آمده «لاتزوّجوا

الحمقاء فانَّ صحتها بلاء وولدها ضیاع»، نبی اکرم (صلی الله علیه وآله) فرموده: با زنان نادان و احمق ازدواج نکنید چون با آنها بودن بلاست و فرزندانشان هم ضایع می شوند؛ و این بحث به دلیل عدم تعرض آن به طور تفصیل در فقه، گرچه بحث مشکلی است، اما ظاهراً جلوگیری از فرزندان شدن آنها به دلیل ضرر و حرج و مشکلاتی که برای فرزندان و جامعه دارد، لازم و واجب است؛ چون جلوگیری از این ضررهای بزرگ بر همگان لازم است و این گونه اضرارها و ایجاد زحمت ها، قطعاً حرام است و چگونه چنین نباشد و حال آنکه سدّ طریق و اضرار مردم در طریق و سایر اضرارها، حرام و گناه است و باعث ضمان هم می باشد، و «من اضرّ بشيء من طریق المسلمین فهو له ضامن». ۷۹/۳/۸

## باب سوم: موانع نکاح

یکم. قرابت نسبی

(س ۹۲۸) يك خانم آمريكايي چندی قبل به دين مبین اسلام مشرف شده و با يك مسلمان ایرانی ازدواج کرده است، مرد از ازدواج اولش دو دختر دارد که با او زندگی می کنند و خانم آمريكايي نیز از ازدواج اولش دو پسر دارد که با مادرشان زندگی می کنند و هم چنان مسیحي باقی مانده اند. با این توضیح بفرمایید:

۱. آیا پسران و دختران وقتی به سنّ بلوغ برسند، با همدیگر محرم و خواهر و برادر محسوب می شوند؟

۲. آیا يك نفر مسلمان می تواند بچه ای که مسیحي است را به عنوان فرزند خوانده بپذیرد و مخارج زندگی اش را تأمین کند؟

ج ۱ — با همدیگر محرم نمی شوند، چون خواهر و برادر نیستند.

ج ۲ — مانعی ندارد، خصوصاً اگر بخواهد پس از بلوغ او را به آیین اسلام هدایت کند. ۷۷/۱/۲۳

(س ۹۲۹) مردی زنش فوت کرده و ازدواج مجدد نموده است. این زن از شوهر اولش فرزند دختر و پسر دارد. آیا پس از فوت زن دومی، دخترهای زن و پسرهای طرفین با یکدیگر محرم هستند یا خیر؟

ج — هر چه از فرزندان از حیث پدر و یا مادر یکی باشند، با یکدیگر برادر و خواهرند و محرم می باشند. ۷۷/۱۰/۳

(س ۹۳۰) آیا ازدواج با دختر زن پدر، جایز است؟ و آیا فرقی وجود دارد بین اینکه دختر زن پدر، از شوهر سابق بوده یا از شوهر لاحق؟

ج — ازدواج با دختر زن — پدر که او را از شوهر دیگری داشته — چون نه خواهر پدری است و نه مادری، بلکه اجنبیه و نامحرم است،

بلامانع است؛ لیکن بچه هایی را که زن پدر از پدر شما دارد، چون خواهر و برادر مادری هستند، به آن دختر محرم اند و اگر زن پدر شما

از پدر شما جدا شده و با شوهر سومی ازدواج کرده، بچه هایی که از شوهر سوم خودش دارد، با بچه های شوهر قبل از پدر شما نسبت به

شما فرقی ندارند، چون با شما نه از مادر یکی هستند و نه از پدر. ۷۸/۱۲/۷

(س ۹۳۱) آیا زن و مرد مسلمان با مرتد شدن، به محارم خود نامحرم می شوند؟

ج — نامحرم نمی شوند، چون نسب از بین نمی رود و تنها علقه زوجیت است که بین زن و شوهر از بین می رود و به هم نامحرم می شوند.

۷۸/۷/۲۳

(س ۹۳۲) آیا دای و عموی پدر و مادر به دختر، و عمّه و خاله پدر و مادر به پسر، محرم اند؟

ج — به طور ضابطه کلیه، همه خویشان محرم اند، مگر فرزندان عمو و عمّه، و فرزندان دای و خاله که نامحرم اند. پس کسی که دای و یا

عموست، ولو با چند واسطه، محرم کسانی است که به نحوی عمو و دای آنها حساب می شود و عمّه و خاله هم در همین حکم هستند.

۷۹/۹/۲۸

دوم. قرابت سببی

(س ۹۳۳) چنانچه مردی به عنوان حلیت در روابط و رفت و آمد، دختر خردسالی (حدود پنج ساله) را صیغه نموده است. اینک در صورت بذل

وقت، آیا ازدواج با مادر این دختر، شرعاً امکان پذیر است یا حرمت، ایجاد شده و امکان ندارد؟

ج — ازدواج با مادر زن، حرام است و حرمت ازدواج، اعم از دائم و منقطع و مدخوله و غیر مدخوله است و همین معنا، مقتضای اطلاق آیه شریفه است که فرموده: «وَأُمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ».<sup>۳۱</sup> بنابراین، اگر نکاح منقطع دختر صحیح واقع شده باشد و رضایت پدر دختر با رعایت مصلحت دختر در عقد متعه اش مراعات شده باشد، مادر آن دختر به مرد صیغه کننده، حرام ابدی است. ۷۸/۳/۲

(س ۹۳۴) میزان محرم بودن مادر زن و خواهر زن نسبت به داماد چقدر است؟

ج — مادر زن به داماد محرم است و حکم مادر را دارد، ولی خواهر زن، نامحرم است مثل بقیه نامحرمان. ۷۷/۸/۱۰

(س ۹۳۵) آیا نامادری من به همسر محرم است یا خیر؟

ج — همسر شما به زن پدر شما محرم نیست و مادر زن به دامادش محرم است. ۷۷/۱/۲۷

(س ۹۳۶) آیا داماد پسر، با مادر پسر محرم است؟

ج — داماد پسر، به مادر پسر، محرم است. ۷۹/۹/۱۵

(س ۹۳۷) اگر فردی زنی را به ازدواج موقت در آورد، بعد از اتمام مدت، آیا می تواند دختر متارکه شده همان زن را به عقد دائم خود در آورد یا

خیر؟ در صورت منفی بودن پاسخ، آیا می تواند در این مسئله به مجتهد دیگری رجوع کند؟

ج — ربیبه، یعنی دختر زن — چه با عقد موقت و چه با عقد دائم — با فرض آمیزش با آن زن، برای مرد حرام ابدی است و در حکم دختر خود انسان است و مسئله هم اجماعی و اتفاقی است. آری، اگر آمیزش با مادر حاصل نشده باشد، بعد از تمام شدن مدت در عقد موقت و یا طلاق در عقد دائم، ازدواج با دختر آن زن، مانعی ندارد. ۷۷/۹/۱۶

(س ۹۳۸) اگر شخصی زنی را به مدت یک ساعت عقد کرده باشد و در طول زندگی حدود ده زن را نیز این گونه عقد کرده باشد، او با دخترهای

این زن ها تا چند پشت محرم است؟

ج — با همه آنها که دخترهای این زن ها هستند، چه با واسطه و چه بی واسطه، چه قبل از شوهر کردن با این مرد به دنیا آمده باشند یا بعد از آن به دنیا بیایند، و همه آنها به حکم ربائب، به مرد محرم هستند، لیکن به شرط آمیزش با آن زن ها یعنی مادر دخترها، چون ربیبه با آمیزش با مادرش به مرد محرم می شوند نه بدون آن. ۷۶/۵/۳۱

(س ۹۳۹) شخصی دختری را به مدت دو سال عقد موقت کرده است و در این مدت همه گونه استمتاع از یکدیگر داشته اند. بعد از انقضای

مدت، وی به عنوان دختر باکره با شخص دیگری ازدواج نموده و صاحب فرزند دختر شده است. آیا مشارالیه می تواند دختر او را صیغه کند یا به حکم ربیبه، با وی محرم است؟

ج — شرط حرمت ربیبه — ولو آنکه بعداً متولد شود — ، دخول و آمیزش با مادر است. ۷۷/۵/۱۱

(س ۹۴۰) مادر شوهرم بعد از فوت همسر اولش مجدداً ازدواج نموده است. آیا ایشان (نا پدیری شوهرم) به این جانب محرم است یا خیر؟

ج — همسر مادر شوهر که ناپدیری شوهر محسوب می شود، به عروس و زن ناپسری، محرم نیست. ۷۸/۸/۱۸

(س ۹۴۱) اگر شخصی دختری را صیغه نماید ولی هیچ گونه استمتاعی از او نبرده باشد، آیا پسرش می تواند او را برای خود عقد نماید یا خیر؟

ج — زن پدر برای فرزندان مرد، حرام ابدی می باشد و حرمت ازدواج، اعم از دائم، منقطع، مدخوله و غیر مدخوله است و همین معنا، مقتضای اطلاق آیه شریفه است که فرموده: «وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ».<sup>۳۲</sup> بنابراین، دختر در فرض سؤال به همه فرزندان و نواده های پدر محرم می باشد و زن پدر همه آنها محسوب می شود. ۷۵/۵/۱۰

(س ۹۴۲) با توجه به بطلان عقد موقت دختر نابالغ، آیا پسر آن شخص می تواند با آن دختر ازدواج نماید یا خیر؟

ج — می تواند، چون صیغه دختر به خاطر عدم اجازه ولی باطل بوده و لذا دختر، زن آن مرد نشده تا پسرش نتواند به خاطر زن پدر بودن با او ازدواج نماید. ۷۶/۶/۹

(س ۹۴۳) آیا زن پدر بزرگ به نوه محرم می باشد؟

ج — محرم می شود. ۷۷/۶/۸

(س ۹۴۴) مردی زنی را به همسری انتخاب می کند، بعد از مدت دو سال، دختر آن زن را برای فرزندش عقد می کند. آیا عقد دختر همسر برای

فرزند صحیح است؟

۳۱. نساء، آیه ۲۳.

۳۲. نساء، آیه ۲۲.

ج — مانعی ندارد و عقد صحیح است. ۷۷/۸/۱۰

(س ۹۴۵) اگر مردی بخواهد با خواهرزاده یا برادرزاده همسرش ازدواج کند، آیا باید با رضایت زنش باشد؟

ج — اجازه زن، شرط صحت عقد در مفروض سؤال است. ۷۷/۲/۳۰

(س ۹۴۶) آیا شوهر خواهر می تواند خواهر بیوه زنش را به صیغه خود درآورد؟

ج — اگر کسی زنی را برای خود عقد کند، دائم باشد یا موقت، تا وقتی که آن زن در عقد و یا عده رجعیه است، نمی تواند با خواهر او

ازدواج نماید، چه به صورت دائم و چه موقت. ۷۹/۹/۱۵

(س ۹۴۷) آیا خواهر زن نسبت به انسان محرم است یا نامحرم؟

ج — نامحرم است، لیکن نمی توان حسب نص قرآن با او ازدواج نمود و ازدواج با خواهر زن و جمع بین الاختین، حرام و باطل است. ۱۳

۷۷/۲/

(س ۹۴۸) آیا زوج بعد از طلاق بائن می تواند در ایام عده با خواهر همان مطلقه ازدواج کند؟ همچنین در باره متعه، پس از اتمام مدت یا بخشش بقیه

مدت، حکمش چیست؟

ج — اگر طلاق بائن باشد، جایز است؛ و بنا بر اقوی نکاح با خواهر متمتعه پس از انقضا یا بخشش مدت و قبل از اتمام عده، جایز

نیست، کما اینکه در طلاق رجعیه هم قبل از انقضای عده، جایز نیست. ۸۱/۳/۴

سوم. قرابت رضاعی

(س ۹۴۹) این جانب، مدت یک ماه، روزی یک بار از خانمی شیر خورده ام، البته به این صورت که شیر را در ظرف می دوشیده و با شیشه به من

می داده اند و در همان مدت یک هفته هم روزی یک بار از پستان ایشان مستقیماً شیر خورده ام. حال که به خواستگاری دختر ایشان رفته ام، از این قضیه

مطلع شده ام. اکنون تکلیف ازدواج ما چیست؟

ج — ازدواج شما مانعی ندارد و آن دختر به شما محرم نشده؛ چون یکی از شرایط مسالم رضاع، خوردن شیر از پستان است که نسبت به

مدت یک ماه، از ظرف و شیشه بوده نه از سینه و پستان؛ و اما نسبت به یک هفته هم که از پستان بوده، چون جمعاً به هفت بار رسیده،

موجب رضاع نیست و شرط در رضاع با عدد پانزده بار است که نسبت به این مورد هم شرط، محقق نشده است. ۷۷/۲/۴

(س ۹۵۰) اگر دختری از پدر و مادری، و پسری از پدر و مادر دیگری از زن سومی شیر بخورند و اکنون، نه پدر و مادر دختر و پسر و نه زن شیر

دهنده، هیچ کدام در قید حیات نباشند، آیا صرف شیاع مبنی بر شیر خوردن این دو از آن زن و فرض اثبات محرمیت، کفایت می کند؟ اگر پس از

ازدواج، مطلع گردیدند و متارکه نیز صورت گرفت، آیا زن — همان خواهر رضاعی — حق گرفتن مهر را دارد؟ و در صورت داشتن فرزند پس از

متارکه، اولاد حق ارث دارند یا خیر؟

ج — این گونه شیاع ها اگر مفید اطمینان و یقین به حصول رضاع با همه شرایطش باشد، برای کسی که مورد ابتلاش هست، حجت است؛ لیکن حصول چنین یقین و اطمینانی با گذشت زمان و فوت والدین و زن شیردهنده — اگر نگوییم محال عادی است — قطعاً نادر و

کمیاب است و مرد و زنی که مسئله رضاع، مورد ابتلا ایشان هست، نباید به این گونه شك ها اعتنا نمایند؛ چون استصحاب عدم رضاع،

مقتضی نبود و عدم آن می باشد، بعلاوه، نباید تحقیق هم بنمایند و نباید کار را بر خودشان مشکل سازند و زمینه مسائل پیچیده و مفصلی

را که مطرح شده، فراهم سازند و زندگی خود را با این گونه مسائل، گرفتار و سوسه و ناراحتی نمایند؛ چون در استصحاب موضوعی،

تحقیق لازم نیست و بلکه در امثال مورد که ممکن است موجب مشکلات بشود، مذموم و ناپسند هم می باشد، و در صورتی که حجتی بر

رضاع با شرایطش تمام شود و یقین به آن پیدا کنند، عقد باطل است؛ و اگر دخول حاصل شده، زن مستحق مهرالمثل است؛ چون وطی،

وطی به شبهه بوده و فرزندان هم در وطی به شبهه، احکام فرزندان حلال زاده بر آنها بار است، چون فرزند زنا و نامشروع نمی باشند و

اطلاق ادله احکام فرزندان، شامل آنها هم می شود. ۸۳/۸/۲۵

(س ۹۵۱) مادر این جانب مدعی است که بنده در اول تولد از زن عموم شیر خورده ام، ولی مقدارش را نمی داند. از زن عموم پرسیدم، ایشان هم

یادش نیست و می گوید بر فرض صحت، یکی دو بار بیشتر شیر نخورده ای. با توجه به اینکه بعضی احتیاط می کنند، آیا بنده می توانم با دختر عموم

ازدواج کنم یا اینکه خواهر رضاعی بنده محسوب می شود و ازدواج با او صحیح نیست؟

ج — در مفروض سؤال، محرمیت حاصل نشده و رضاع، محقق نگشته و احتیاط هم احتیاط ارشادی است به آینده که مبدا کشف خلاف

شود، و مورد مفروض هم با وضع مرقوم، کشف خلاف نخواهد شد. ۷۵/۱۰/۳

(س ۹۵۲) این جانب قصد دارم با دختری ازدواج نمایم، در حالی که دایی دختر، شیر مادر مرا خورده است. آیا ازدواج ما دو نفر جایز است؟ با توجه به اینکه مادرم اصرار دارد شیری که موجب محرم شدن گردد، به او نداده ام؟

ج — با شك در رضاع و شرایط آن — که در مفروض مسئله است — رضاع، شرعاً محقق نشده است و ازدواج بین آن پسر و دختر، بلامانع است؛ بعلاوه که اگر رضاع و شرایط آن هم در مفروض سؤال محقق شده باشد؛ چون ازدواج، ازدواج با دختر خواهر برادر رضاعی است، حتی بنا بر عموم منزلت هم محرمیت حاصل نمی شود، چه رسد که خود عموم منزلت هم ناقص است. ۷۵/۶/۲۷

(س ۹۵۳) دختری مدت سه ماه پراکنده، یعنی روزی يك یا دو بار از زنی شیرخورده و در این مدت، گاهی اتفاق افتاده که ده روز یا کم تر اصلاً از آن شیرنخورده. آیا این دختر با شوهر و پسرهای آن زن محرم است؟

ج — در مفروض سؤال، رضاعی که از خوردن شیر پدید می آید و سبب ایجاد حرمت می گردد، ظاهراً تحقق پیدا نکرده؛ چون نه منحصراً در يك شبانه روز از شیر آن زن خورده، نه پانزده مرتبه پشت سر هم و بدون فاصله شدن چیز دیگری؛ و نیز اطمینان نیست به اینکه شیرهایی را که خورده، در رویدن گوشت و محکم شدن استخوان، مستقلاً تأثیر داشته است. ۷۴/۷/۵

(س ۹۵۴) این جانب دختری را از بدو تولد به فرزندگی قبول نموده ام که اکنون هجده سال دارد. برای محرم شدن او با خود، شیر خواهرم را به مدت سه روز، بدون وقفه خورده و برای محرم شدن با خانم من، شیر خواهر خانم و دختر خواهر خانم مرا به مدت سه ماه، به طور منقطع (در هفته دو یا سه بار) مصرف نموده اکنون برای ازدواج این دختر مشکلی بدین صورت به وجود آمده که داماد، اظهار می دارد که می خواهم با مادر خانم خود، محرم شوم. آیا راهی برای محرم شدن داماد و همسر این جانب وجود دارد یا خیر؟

ج — در فرض مرقوم، راهی برای محرم شدن داماد وجود ندارد. آری، اگر همسر شما مرضعه آن دختر می بود که مادر رضاعی اش حساب می شده، محرم داماد می گردید، کما اینکه همه زنانی که به او (دختر) شیر داده اند، به عنوان مادر زن، محرم داماد هستند. ۸/۷۷/۷

(س ۹۵۵) مادربزرگی نوه دختری خود را دو سال شیر داده، آیا این نوه برای نوه پسری این مادر حلال است یا حرام؟ نسبت ایشان در صورت رضاعی بودن چگونه است؟ ۷۷/۹/۱۲

(س ۹۵۶) این جانب به علت بیماری، قادر نبودم به دخترم شیر بدهم، لذا خواهرم در پنج روز اول تولد به فرزندم شیر داده است — در طول شبانه روز حداکثر دو مرتبه و آب قند و یا داروی حل شده در آب نیز به فرزندم خورانده است — از روز ششم تا دهم (پنج روز دوم) فرزندم را خودم شیر داده ام، ولی به طور ضروری نیز خواهرم در شبانه روز يك الی دو مرتبه شیر داده است. وقتی پسر خواهرم سه ماهه شد، خواهرم جهت انجام عمل جراحی در بیمارستان بستری گردید و بنده علاوه بر دخترم، پسر خواهرم را نیز شیر داده ام (به مدت چهار شبانه روز کامل). با این توضیحات بفرمایید:

۱. آیا فرزندم با پسر خواهرم محرم اند؟

۲. اگر محرم اند، آیا با برادران و خواهران قبلی (بزرگتر از خود) و بعدی (کوچک تر) نیز محرم اند؟

۳. نسبت به فرزندان یکدیگر چه حکمی دارند؟

۴. نسبت به عمه و عموی یکدیگر چه حکمی دارند؟

ج ۱ — آری، محرم اند و برادر و خواهر رضاعی می باشند.

ج ۲ — همه فرزندان خواهر شما به فرزند شما که از آن زن شیر خورده، محرم می باشند، چون رضاع و شیر خوردن به منزله رحم زن شیر دهنده نسبت به فرزند رضاعی می باشد و همین طور همه فرزندان شما به پسر خواهرتان که از شما شیر خورده و رضاع حاصل شده، محرم می باشد.

ج ۳ — فرزندان دیگر طرفین — چه از شما و چه خواهرتان — به همدیگر محرم نیستند، یعنی برادر یا خواهر بچه ای که از شما شیر خورده با فرزندان شما محرم نمی باشند و تنها بچه ای که شیر خورده با فرزندان محرم است و همین امر راجع به فرزندان شما — که برادر و خواهر بچه ای می باشند که از خواهرتان شیر خورده — نسبت به فرزندان خواهر جاری می باشد و تنها بچه شما که از خواهرتان شیر خورده با بچه های خواهر محرم است.

ج ۴ — فرزندگی که فرزند رضاعی زنی می باشد، حکم فرزندگی را دارد که از رحمش خارج شده و همین طور نسبت به صاحب شیر، یعنی مرد در حکم فرزند صلبی او می باشد و با این قاعده، همه محارم فرزندان زن شیر دهنده به فرزند رضاعی آن زن، محرم هستند، کما اینکه همه محارم فرزندان پدر به همان فرزند رضاعی اش که صاحب شیرش بوده محرم می باشند. ۷۷/۱۰/۲۴

(س ۹۵۷) خواستگار دختری شده ام که پدر این دختر شیر مادرم را به مدت شش ماه خورده است. آیا اشکال شرعی یا مانعی در این ازدواج هست یا خیر؟ در ضمن، شرایط تحقق رضاع چیست؟ و در صورت انجام گرفتن این ازدواج، بدون اطلاع قبلی، حکم چیست و چه باید کرد؟

ج — اگر یقین حاصل شود که شرایط رضاع محقق شده، ازدواج با آن دختر، ازدواج با محارم و باطل است؛ زیرا آن دختر، دختر برادر شماس است، و اگر در رضاع و شرایط آن شك دارند، ازدواج صحیح است؛ چون رضاع با وجود شك، شرعاً محقق نشده و ثابت نیست و تفصیل شرایط رضاع در رساله توضیح المسائل این جانب آمده است. ازدواج با محارم رضاعی در حال جهل به رضاع هم باطل است و بعد از علم به رضاع، معلوم می شود که عقد، باطل بوده است. ۷۹/۲/۱۳

(س ۹۵۸) ارتباط محرمیت بنده (پدر نوزاد) با خانواده شیر دهنده (خانم شیر دهنده و دختر شیرخوارش) چگونه است؟

ج — اگر زنی بچه ای را با شرایطی که در رساله های عملیه ذکر شده شیر دهد، پدر آن بچه نمی تواند با دخترهایی که از آن زن هستند و از او به دنیا آمده اند، ازدواج کند و نیز نمی تواند دخترهای شوهری را که شیرمال اوست، برای خود عقد کند که «لا ینکح أبو المرئضع فی اولاد المرئضعة ولا فی اولاد صاحب اللبن»؛ بلکه احتیاط واجب آن است که دخترهای رضاعی او را هم برای خود عقد ننماید؛ ولی جایز است با دخترهای رضاعی آن زن ازدواج کند، گرچه احتیاط مستحب آن است که با آنان ازدواج نکند و نگاه محرمانه (یعنی نگاهی که انسان می تواند با آن به محرم های خود کند) به آنان ننماید. ۷۹/۷/۱۳

(س ۹۵۹) اگر مادری به فرزند دختر (نوه) خود طبق شرایط، شیر دهد و این کار بدون اجازه پدر و مادر بچه و بدون اطلاع آنها باشد، آیا باز هم پدر و مادر بچه به هم حرام می شوند؟

ج — در فرض سؤال، اگر مادر ولو با رعایت شرایط رضاع، بچه داماد خود را شیر دهد، عدم بطلان نکاح دخترش با داماد، خالی از قوت نیست، چه بچه از همان دختر یا از زن دیگر شوهر او باشد. ۷۷/۶/۳۰

(س ۹۶۰) آیا خواهر می تواند به برادر کوچک خود شیر بدهد؟ و اگر شیر بدهد، آیا زن بر شوهر خود حرام می شود؟

ج — حرام نمی شود، هر چند احتیاط و اولویت در ترك است. ۷۳/۱۰/۲۰

(س ۹۶۱) نوزاد دختری در بدو تولد به مدت چهار ماه شیر مادر پدرمان را خورده است، با توجه به این مطلب بفرمایید:

۱. آیا آن دختر به عموهایم که کوچک تر از پدرم هستند، محرم است یا خیر؟

۲. آیا خواهران آن دختر که با پدرم شیرخورده، بر پدر و عموهایم محرم اند؟

۳. آیا عمه ام به فرزندان آن دختر شیرخورده، محرم است؟

۴. آیا عمه ام به فرزندان خواهر آن دختر شیرخورده، محرم است؟

۵. آیا فرزندان پدرم به خواهران آن دختر شیرخورده، محرم اند؟

ج ۱ — دختر مذکور، در مفروض سؤال، به عموهای شما محرم است، کوچک تر از پدر شما باشند یا بزرگ تر.

ج ۲ — خواهر آن دختر به پدر و عموهای شما محرم نیست.

ج ۳ — عمه شما نیز به فرزندان آن دختر محرم اند.

ج ۴ — عمه شما به فرزندان خواهر آن دختر محرم نیست.

ج ۵ — فرزندان پدر شما به خواهر دختری که شیرخورده نیز محرم نیستند. ۷۰/۲/۹

چهارم. قرابت ناشی از زنا

(س ۹۶۲) اگر مردی با زنی زنا کند، آیا پسر همان مرد جایز است با آن زن ازدواج کند؟

ج — ازدواج مورد سؤال جایز می باشد. ۷۷/۶/۸

(س ۹۶۳) آیا متولد از زنا (زنازاده) به پدر و مادر زانی و زانیه محرم می باشد؟

ج — محرم می باشند و ازدواج آنها با یکدیگر جایز نیست. ۸۱/۳/۴

## پنجم. شوهر داشتن زن

(س ۹۶۴) شخصی بدون نیت سوء و به قصد ازدواج، زنی را که مدعی بوده مطلقه است به عقد موقت خود در آورده است، اما پس از يك ماه با شکایت خانواده آن زن، معلوم شده که وی هنوز از شوهرش طلاق نگرفته و ادعای وی کذب محض بوده است. اینک دادگاه صالحه زناي محصنه را محرز ندانسته و فقط حکم به تعزیر آن دو داده است. با این توضیح بفرمایید:

۱. با توجه به نیت و قصد مرد بر ازدواج، در حال حاضر وضعیت محرمیت بین آن دو چگونه است؟

۲. با توجه به نارضایتی این زن از همسرش که متقاضی طلاق از شوهرش می باشد، آیا پس از طلاق و نگه داشتن عده می تواند با مشارالیه مجدداً ازدواج نماید؟

ج ۱ — از زمان آگاه شدن مرد به اینکه زن دارای شوهر است، همه آثار اجنبیه بودن بر او بار می شود، چون متعه و یا عقد دائم بر آن زن به حساب شوهردار بودن، باطل و بی اثر است، هر چند مرد نسبت به اعمال گذشته به خاطر جهل، مؤاخذه نمی شود.

ج ۲ — نمی تواند ازدواج نماید و حرام ابدی می باشد، چون زن به شوهردار بودن خود آگاه بوده است. آری، اگر زن نسبت به حکم جاهل بوده، یعنی نمی دانسته که ازدواج دومش حرام است، ازدواج مجدد آنها حرام نمی باشد. ۸۳/۸/۱۴

(س ۹۶۵) اگر شخصی بخواهد زنی را به صیغه غیر دائم خود در آورد، آیا لازم است از او بپرسد که قبلاً به صیغه شخص دیگری در آمده بوده یا خیر و همچنین در مورد در عده بودن یا نبودن وی سؤال کند؟

ج — سؤال غیر لازم است، مگر آنکه بداند قبلاً شوهر داشته است. ۷۶/۵/۲۵

(س ۹۶۶) زنی که شوهرش هشت ماه است او را ترك کرده است، آیا می تواند به عقد موقت مرد دیگری در آید؟ در این صورت، آیا باید عده نگه دارد یا نه؟

ج — تا شوهر زن را طلاق ندهد، زن نمی تواند با مرد دیگری — چه به صورت موقت و چه دائم — ازدواج نماید و اگر شوهر اول، او را طلاق داد، در صورتی که بالغه باشد و شوهر هم با او نزدیکی کرده باشد، باید از زمان طلاق، عده نگه دارد؛ یعنی به قدری صبر کند که دو بار حیض ببیند و پاک شود و همین که حیض سوم را دید، عده او تمام می شود و بعد از اتمام عده، می تواند به عقد دیگری — چه به صورت موقت و چه به صورت دائم — در آید. آری، اگر زن یائسه باشد، بعد از طلاق می تواند ازدواج نماید و عده ندارد؛ و نسبت به مواردی که شوهر، زن را رها کرده و او را کالمعلقه قرار داده، یعنی نفقه نمی دهد و به سایر حقوق واجب هم عمل نمی کند، در امثال مورد سؤال، زن باید به محکمه شرعیه مراجعه نماید تا حاکم، ولایتاً او را طلاق بدهد، و اگر مدخوله است، عده نگه دارد و بعد می تواند شوهر کند. ۷۹/۶/۲۷

نهضت ترجمه  
Translation Movement

## ششم. در عده بودن زن

(س ۹۶۷) شوهر این جانب چند سال قبل فوت کرد. پس از مدتی، ابتدا به عقد موقت شخصی در آمدم تا چنانچه شرایط فراهم شد مجدداً ازدواج دائم انجام دهم. در همین زمان شخصی از من خواستگاری کرد، لذا شوهرم مدت را بذل نمود و بخشید و بعد از آن، يك بار عادت ماهیانه شدم و پاک شدم و تصور می کردم همان يك مرتبه کافی است و می توانم ازدواج کنم، لذا به عقد ازدواج دائم شخص مورد نظر در آمدم. اکنون متوجه شده ام که ازدواج بنده مشکل شرعی داشته، آیا عقد مجدد لازم است یا نه؟

ج — فقط يك عقد مجدد برای شوهری که با او زندگی می کنید لازم می باشد، منع دیگری در بین نمی باشد. ۷۸/۴/۲۵

(س ۹۶۸) زنی که از شوهر اولش حامله بوده، پس از طلاق بلافاصله با شخص دیگری ازدواج می کند، شوهر دوم نمی دانسته، ولی زن آگاه بوده، آیا عقد ازدواج صحیح است یا نه؟ در صورتی که الان صاحب فرزند شده باشند، حکم چیست؟

ج — اگر زن، به حرمت ابدیه چنین ازدواجی آگاه نبوده و نمی دانسته که ازدواج در عده غیر با دخول سبب حرمت ابدیه است، به حکم حدیث رفع و سعه در جهل و عذر بودن آن، عدم حرمت ابدیه خالی از قوت نمی باشد؛ لیکن عقد چون باطل بوده، باید مجدداً عقد نماید؛ و فرزندان هم به حکم وطی به شبهه حلال زاده می باشند و همه آثار فرزندی بر آنها مترتب است. ۷۷/۹/۲۱

(س ۹۶۹) زنی که پنجاه و پنج ساله است و ضمناً عادت ماهیانه اش قطع شده و خون نمی بیند با مردی ازدواج کرده و بعد معلوم شده که زوجه سیده می باشد و از طلاق زوج اول، سه ماه نگذشته است. آیا زوجه در حکم یائسه است و عده ندارد تا آنکه عقد صحیح باشد یا خیر؟

ج — در حکم یائسه است، و در مفروض سؤال، سن پنجاه سالگی، سن یائسگی است و فرقی بین سیده و غیر سیده نمی باشد. ۲۸/

۸۵/۱۱

(س ۹۷۰) زنی به علت ناراحتی دستگاہ رَحِم به پزشک مراجعه کرده و بعد از معاینه، پزشک معالج تجویز نموده که باید با مردی همبستر شود. لذا به مدت یک ساعت به عقد موقت شخصی در آمده و عمل مقاربت صورت گرفته است و بعد از دوازده روز با یک مرد دیگر ازدواج می کند. پس از گذشت یک سال، زن متوجه شده که عدّه نگه نداشته است. آیا وی به شوهرش حرام مؤید می شود یا بعد از عدّه می تواند مجدداً با مشارالیه ازدواج کند؟

ج — اگر مردی زنی را برای خود عقد کند و بعد معلوم شود که در عدّه بوده، چنانچه هیچ کدام نمی دانسته اند زن در عدّه است یا نمی دانسته اند که عقد کردن زن در عدّه حرام است، آن زن بر او حرام نمی شود هر چند با او نزدیکی کرده باشد، لیکن عقد به هر صورت باطل است. ۷۷/۱۱/۲۴

(س ۹۷۱) زنی به مدت یک سال متعه شده و از دُبر دخول شده و پس از انقضای مدت، به علت ندانستن مسئله و جاهل بودن به موضوع و حکم، قبل از انقضای عدّه به عقد مرد دیگری در آمده و مرد هم از این موضوع اطلاعی نداشته و ندارد. با توجه به مطلب فوق، آیا بر شخص آگاه لازم و واجب است که زن و مرد را مطلع نماید و یا لازم نیست؟

ج — به نظر این جانب، وطی در دُبر موجب عدّه نمی باشد و احکام عدّه و غیر آن منحصر به دخول از قُبُل است، و بر شخص آگاه لازم نیست مرد و زن را آگاه سازد، بلکه اگر آگاه ساختن مستلزم محذورات باشد، نباید اعلام نماید. ۷۶/۴/۳۰

(س ۹۷۲) این جانب از شوهر اولم طلاق گرفتم و در عدّه طلاق ازدواج کردم. در حالی که به علت بیماری، قسمتی از رَحِم را خارج کرده اند و به هیچ عنوان بچه دار نمی شوم، ولی عادت ماهیانه دارم و با علم به اینکه بچه دار نمی شوم تصور کردم نیازی به عدّه ندارم و ازدواج کردم و صیغه ما ۹۹ ساله است. آیا بعد از اتمام عدّه، می توانم با این شخص ازدواج کنم یا خیر؟

ج — ازدواج در عدّه با جهل، موجب حرمت ابدیه نمی گردد، هر چند آمیزش هم حاصل شده باشد و ناگفته نماند که عقد متعه ۹۹ ساله، فی حدّ نفسه باطل است؛ بنابراین، احتیاط در نگه داشتن عدّه از شوهر اول است و بعد از گذشتن عدّه، ازدواج با شخص دوم مانعی ندارد. ۷۸/۴/۲۴

هفتم. زنا با زن شوهردار

(س ۹۷۳) اگر شخصی با زن شوهردار زنا کند و پس از مدتی شوهر آن زن، او را طلاق دهد، آیا آن شخص که با او زنا نموده است، می تواند با وی ازدواج نماید یا خیر؟

ج — زنا با زن شوهردار — که از آن باید به خدا پناه برد — گرچه موجب رجم زن بعد از ثبوت نزد حاکم شرع از باب حد می گردد و موجب رجم مرد، اگر زن داشته و محصن بوده، و حد داشتن، یعنی صد ضربه شلاق و تازیانه، اگر غیر محصن باشد می گردد؛ لیکن به هر حال، اگر آن زن بعد از عدّه وفات یا طلاق — که از اعمال خود پشیمان شده و مرد هم پشیمان گشته — تصمیم به ازدواج گرفتند، و به سببیت زنا با زن شوهردار علم نداشته اند، نمی توان گفت ازدواج آنها حرام و آن زنا باعث حرمت ابدیه شده باشد، اگرچه حرمت ابدیه به مشهور نسبت داده شده، لیکن نظر این جانب به عدم سببیت برای حرمت ابدیه است. ۷۷/۸/۲۱

(س ۹۷۴) زنی قبل از طلاق از شوهر اول، با مردی ارتباط نامشروع برقرار می کند، پس از مدتی از شوهر اول طلاق گرفته و با شخص دوم ازدواج نموده است. اینک از شوهر دوم دارای سه فرزند است. با توجه به اینکه زن و مرد هر دو جاهل به حکم و موضوع بوده اند، و همچنین در هنگام علقه زوجیت ابتدایی زن با شوهر اولش، صرفاً رابطه دوستانه با شوهر فعلی اش داشته است، آیا حکم ازدواج آن دو صحیح است یا به یکدیگر حرام مؤید هستند؟

ج — به نظر این جانب زنا با زن شوهردار، گرچه حرام و معصیت کبیره است و باید به خدا پناه بُرد، لیکن موجب حرمت ابدیه نمی شود و در امثال مورد سؤال که با جهل و گذشت مدّت و صاحب فرزند شدن همراه است، نباید زوج و زوجه خود را گرفتار احتیاط و وسوسه نمایند. ۷۷/۸/۱۷



## هشتم. کفر

(س ۹۷۵) آیا ازدواج دائم با زنان اهل کتاب، جایز است یا نه؟ در صورت بطلان، ازدواج موقت کم تر از صد سال (مثلاً ۹۹ سال) چه حکمی دارد؟

ج — مشهور، عدم جواز عقد دائم با زنان اهل کتاب است و نظر این جانب گرچه بر جواز ازدواج با مطلق کفار غیر معاند است، لیکن احتیاط مستحب در ترك آن است؛ لیکن به نظر می رسد که برای پیشگیری از ارتباط خانوادگی با غیر مسلمان و مفساد جنسی آنها، مسلمانان در شرایط فعلی باید از چنین ازدواج هایی خودداری نمایند. آری، مسئله ضرورت و مصلحت موردی، مسئله دیگری است؛ و اما عقد انقطاعی به نحو مرقوم (۹۹ ساله)، باطل است و ادله عقد انقطاع، شامل چنین مواردی نسبت به زنان مسلمان نمی شود، چه رسد به اهل کتاب. ۷۸/۳/۳۰

(س ۹۷۶) يك مرد زرتشتی می خواهد با زن مسلمان ازدواج موقت نماید، آیا جایز است یا نه؟

ج — ازدواج زن مسلمان با غیر مسلمان مطلقاً — چه دائم و چه منقطع، چه اهل کتاب و چه غیر آن — غیر جایز و باطل و حرام و معصیت است. ۷۶/۹/۳۰

(س ۹۷۷) کار این جانب در حال حاضر بازرگانی خارجی است. به مقتضای شغل، به کشورهای خارجی مسافرت می کنم و همواره در این سفرها نسبت به روابط متقابل با زنان خارجی ابهاماتی برایم وجود دارد. لطفاً در مورد ازدواج موقت با زنان غیر مسلمان، مرا راهنمایی فرمایید.

ج — ازدواج موقت با زنان اهل کتاب، بلکه با مطلق غیر مسلمانان غیر از معاندین آنها، در مواقع و شرایط خاصی که به کانون خانوادگی و زندگی ازدواج دائم لطمه ای نزند، جایز است. ۷۸/۴/۸

(س ۹۷۸) مرد مسلمان نمی تواند با زن های کافر ازدواج کند. آیا ناصبی، بهایی و قادیانی — منکرین ختم نبوت حضرت محمد (صلی الله علیه وآله) و معتقدین به نبوت میرزا غلام احمد قادیانی — اهل کتاب محسوب می شوند؟ و ازدواج با زن های آنها چه حکمی دارد؟

ج — اهل کتاب عبارت اند از یهود، نصاری و مجوس ها و صائبه نیز ملحق به آنها هستند؛ لیکن منکرین ختم نبوت در شرایط فعلی در حکم معاند می باشند و ازدواج با آنها حرام و باطل است. ۷۶/۱۲/۱۶

(س ۹۷۹) ازدواج دختر و پسر بهایی با مسلمان چه حکمی دارد؟ و به فرض حرمت مسئله در صورت ازدواج آن دو آیا فقط مرتکب فعل حرام شده اند یا اصولاً این ازدواج، باطل است؟

ج — حرام و باطل است، چون در شرایط فعلی در حکم معاند دینی می باشند و باید به خدا پناه برد از شر این گونه گناهان بزرگ. ۶/۷۷/۱۲

(س ۹۸۰) عده ای از مسلمانان با اشخاص غیر مسلمان بدون اینکه از عدم جواز ازدواج با آنها اطلاع داشته باشند، ازدواج کرده اند و سال ها با هم زندگی کرده اند و دارای فرزند هستند، حال که متوجه حکم مسئله شده اند، زوج یا زوجه ای که غیر مسلمان است حاضر به اسلام آوردن نیست. در این صورت، مسئله ازدواج و فرزندان آنها چه حکمی دارد؟

ج — فرزندان متولد شده با فرزندان مشروع از حیث احکام و آثار تفاوتی ندارند؛ و اما نسبت به ازدواج هر چند ظاهر فتاوی اصحاب، جدا شدن می باشد، لیکن به نظر این جانب ازدواج با همه زن های غیر مسلمان اگر معاند دینی نباشند، جایز است. ۱/۱۷/۷۷

## نهم. لواط

(س ۹۸۱) در چه صورتی مادر، خواهر و دختر لواط دهنده به شخص لواط کننده حرام می شود؟

ج — مادر و خواهر و دختر شخصی که لواط داده، بر لواط کننده حرام است، به شرط آنکه لواط کننده مرد باشد و لواط دهنده خردسال و غیر بالغ، بلکه اگر لواط کننده بالغ هم باشد، احتیاط در حرمت است، به شرط علم لواط کننده در هنگام لواط به حرمت ابدیّه آنها بر او به سبب لواط؛ و اما اگر هنگام لواط عالم به مسئله نبوده و سببیت را نمی دانسته، حرمت ابدیّه غیر ثابت و به واسطه جهل عن قصور مرفوع می باشد و ازدواج با آنها مانعی ندارد. ۷۷/۸/۳

(س ۹۸۲) شخصی با پسر خاله خودش قبلاً عمل لواط انجام داده و سپس با خواهر وی ازدواج کرده است. با توجه به اینکه از عمل انجام شده توبه واقعی کرده و به حکم آن مسئله آگاه نبوده، حکم ازدواج آنها چگونه است؟

ج — اگر لواط قبل از ازدواج انجام گرفته باشد و لواط کننده، بزرگ سال و مرد، و لواط دهنده، خردسال و کوچک باشد و لواط کننده هم عالم به مسئله و اینکه این عمل موجب حرمت ابدی ازدواج با خواهرش می باشد، در این صورت لواط باعث حرمت ابدی است، و اما با جهل به مسئله ظاهراً حرمت نمی آورد و احکام در ما لایعلمون عن قصور، مرفوع و مردم در آن در سعه می باشند، و بعلاوه باید توجه داشت که حکم به حرمت در موردش هم منوط به یقین و اطمینان به دخول می باشد، و اما با شک و احتمال، حرمت نیست و تحقیق هم غیر لازم است، کما اینکه با فرض بالغ بودن لواط کننده و غیر بالغ بودن لواط شونده که صدق بزرگ و مرد بودن بر اول و خردسال و کوچک بودن بر دوم مشکوک است، حرمت با فرض بقیه شرایط، علی الاحوط است. ۷۷/۱/۲۹

(س ۹۸۳) شخصی با پسری نابالغ از روی نادانی و آگاه نبودن و ندانستن موضوع، لواط کرده و بعد از مطلع شدن از این موضوع از این عمل پشیمان شده و از این کار دوری جسته و توبه کرده است. آیا می تواند با خواهر آن شخص لواط دهنده، ازدواج کند یا خیر؟

ج — مورد سؤال جزء موارد حرمت ازدواج و مشمول حکم مسئله ۲۴۴۰ رساله نمی باشد، چون سببیت لواط برای حرمت با جهل و عدم علم لاطی به آن، مرفوع و مردم در ما لایعلمون در سعه می باشند، و ایجاب حرمت، مخصوص کسی است که هنگام عمل عالم به سببیت باشد و حتی علم به حرمت لواط که برای عامه هم وجود دارد، کفایت در سببیت نمی کند. ۷۷/۲/۶

(س ۹۸۴) در مسئله حرمت ازدواج لاطی با مادر، خواهر و دختر لواط دهنده، چنانچه هم لواط دهنده و هم لواط کننده هر دو بالغ باشند، چه حکمی دارد؟

ج — چون حکم به حرمت ذکر شده در سؤال، مخصوص جایی است که لواط کننده بزرگ سال، رجُل و مرد باشد و لواط دهنده غلام و خردسال، بنابراین، اگر هر دو بالغ باشند، موجب حرمت نمی شود، چون صدق رجل بر بالغ مشکوک است، پس یا هر دو مرد هستند و رجل — چنانچه رجل بر بالغ صادق باشد — و یا هر دو غلام و صغیر — چنانچه رجل بر بالغ صادق نباشد — ، پس شرط محقق نشده؛ و اما اگر فاعل بالغ باشد و مفعول غیر بالغ، همان احتمال صدق، موجب احتیاط است. ۷۶/۱۲/۱

(س ۹۸۵) شخصی با زنی ارتباط نامشروع داشته است. آیا بعداً می تواند با دختر آن زن عقد ازدواج جاری کند یا نه؟

ج — می تواند، اگرچه احتیاط مستحب در ترك است. ۸۳/۶/۲۸

(س ۹۸۶) اگر کسی را اکراه بر لواط نمایند، آیا حکم حرمت خواهر و مادر مفعول بر فاعل باز هم جاری می گردد؟

ج — ظاهراً بار نمی شود و اکراه، رافع آثار می باشد. ۷۷/۱۰/۲۱

(س ۹۸۷) آیا لواط با میت، موجب حرمت ازدواج لاطی با خواهر و دختر و مادر میت می شود؟

ج — موجب حرمت شدنش محل تأمل بلکه منع است، چون ادله حرمت اگر ظاهر در حی نباشد لاقلاً از میت انصراف دارد. ۳/۴

۸۱

## نهضت ترجمه

Translation Movement

.IMS

دهم. طلاق سوم

(س ۹۸۸) مسئله سه طلاقه را توضیح دهید؟

ج — اگر زنی را دو بار طلاق دهد و به او رجوع کند یا دوبار او را طلاق دهد و بعد از هر طلاق عقدش کند، بعد از طلاق سوم آن زن بر او حرام می شود و احتیاج به محلل دارد. ۷۷/۵/۳۱

یازدهم. ازدواج شیعه و سنی

(س ۹۸۹) ازدواج زوجه شیعه با زوج سنی چه حکمی دارد؟

ج — کراهت دارد. ۷۷/۱/۱۷

(س ۹۹۰) آیا ازدواج شیعه با سنی شرعاً مجاز است؟ در صورت وقوع ازدواج و تولد فرزند، مذهب او چگونه مشخص می شود؟

ج — ازدواج مرد شیعه با زن سنی مذهب و غیر ناصبی، جایز است و فرزندانی که از آنها متولد می شود، تا زمان بلوغ به حکم مسلم است و بعد، خود در انتخاب مذهب مخیر است؛ ولی نکاح زن شیعه با مرد سنی، مکروه و غیر مطلوب است، و نکاح با ناصبی، حرام است و باطل. ۷۹/۸/۱۷

## دوازدهم. ازدواج با بیرون مکاتب انحرافی

(س ۹۹۱) ازدواج با دخترانی که صوفی شده باشند و شرکت در مجالس آنها چه حکمی دارد؟

ج — تعدیل و اصلاح و ازدواج با دختران آنها، جایز است، لیکن انسان باید از آنها فاصله بگیرد و در مجالسشان شرکت نکند و برای اشتباه و انحراف آنها می توان به طیف خاص بودن و جدا بودن از عامه مسلمین اکتفا نموده و بحث با آنها و سؤال و جواب در جزئیات به جایی نمی رسد. ۷۶/۵/۶

(س ۹۹۲) دختری به ازدواج فردی در آمده و پس از يك ماه زندگی متوجه می شود همسرش از بیرون فرقه علی الهی می باشد، آیا عقد صحیح است؟ و ادامه زندگی چه صورتی دارد؟

ج — ازدواج با فرق اسلامی که اقرار به شهادتین دارند، جایز است و همه آنها محکوم به اسلام و حلیت ذبیحه و طهارت و پاکی و صحت ازدواج و نکاح می باشند؛ چون معیار در ترتب احکام مذکور، همان اقرار است و بس، و شک در عقاید آنان مضرّ به اسلامی بودنشان نمی باشد؛ بلکه تفتیش از عقاید آنان هم، نه تنها غیر لازم بلکه در مواردی هم چون مفروض در سؤال، نامطلوب و مذموم است. ۷۵/۱۱/۲۸

## سیزدهم. ازدواج با زن بدکاره

(س ۹۹۳) آیا ازدواج کردن با زنی که متهمه و بدکاره هستند حرام است؟ و اگر حرام نیست، آیا می توان به سخن آنان مبنی بر اینکه شوهردار یا در عده نیستند اعتماد کرد یا باید تحقیق نمود؟ همچنین در مورد زانی که زیاد صیغه می شوند و این احتمال وجود دارد که از آن دسته زن هایی باشند که عده نگه نمی دارند، در صورتی که خود آنان بگویند که در عده نیستیم، آیا تحقیق کردن واجب است یا می توان به سخن آنان اعتماد نمود؟

ج — تحقیق و تفحص لازم نمی باشد و قولشان حجت و معتبر است. آری، ازدواج زانی قبل از توبه خودش و زانیه حرام است. ۶/۲۸/۸۳

(س ۹۹۴) اگر مردی با زنی فاسد ازدواج کند و تنها به قول زن اعتماد کند و درباره صحت آن تحقیق نکند، این عقد در دو صورت زیر چه حکمی دارد:

۱. اگر توانسته باشد بدون تحقیق به صحت قول زن یقین پیدا کند؛

۲. اگر مرد نتوانسته باشد بدون تحقیق به صحت قول زن یقین پیدا کند، آیا عقد در این صورت باطل است؟

ج — در هیچ صورتی تحقیق لازم نیست و قول زن حجت است و عقد، صحیح می باشد. ۷۷/۴/۱۴

(س ۹۹۵) دختر باکره ای به دلیل اظهار علاقه پسری بالغ و وعده ازدواج وی، از راه نامشروع ازاله بکارت و سپس حامله گردیده و در زمانی که دارای حمل سه ماهه بوده در جلسه ای با حضور والد آن دو، صیغه عقد ازدواج دائم جاری گردیده و مهریه زن به دلیل اضطرار فقط مهرالسنه تعیین گردیده و مرد بعد از تولد فرزند، بلافاصله شناسنامه گرفته و اکنون که نوزاد چهار ساله شده، پدرش ترك انفاق می کند و به دلیل اعتیاد به مواد مخدرّ زوجه اش در عسر و حرج قرار گرفته و متقاضی طلاق می باشد، با این توضیحات بفرمایید:

۱. آیا عقد ازدواج بین آن دو در زمانی که دارای حمل سه ماهه بوده، صحیح است یا خیر؟

۲. با توجه به اینکه زن دارای تحصیلات دانشگاهی است و اضطراراً به مهرالسنه رضایت داده و اکنون که عسر و حرج وی ثابت گردیده، آیا

مستحقّ مهرالمثل می باشد یا خیر؟

۳. نفقه کودک بر عهده چه کسی می باشد؟

ج ۱ — عقد ازدواج صحیح بوده است.

ج ۲ — اگر قراردادی ولو شفاهی قبل از عقد بین دختر و پسر نبوده، اضافه بر مهرالسنه طلبکار نیست، و اضطرار بر فرض ثبوت، چون خود دختر نیز مقصرّ بوده، موجب اضافه بر آنچه راضی شده نمی باشد.

ج ۳ — بر عهده پدر می باشد و به هر حال یکی از مواردی که زن می تواند درخواست طلاق از محکمه بنماید، مورد عسر و حرج

زندگی است. ۷۸/۵/۹

## باب چهارم: وکالت در نکاح

(س ۹۹۶) آیا يك نفر می تواند از طرف دو نفر وکیل شود و عقد نکاح دائم جاری کند؟ لطفاً الفاظ ایجاب و قبول را مرقوم فرمایید.  
ج — آری، می تواند و تفاوت بلااعتبار کافی است؛ و باید دانست صرف الفاظ ایجاب و قبول و دانستن آنها و خواندنش کفایت نمی کند، و اجرای صیغه نکاح غیر از خواندن سوره حمد و قرآن است که همان خواندن الفاظ کفایت می کند. ۷۸/۲/۲۶  
(س ۹۹۷) آیا شرط عقل و بلوغ برای خواننده صیغه عقد ازدواج به طور مطلق کفایت می کند؟ و شرط شیعیه بودن و یا کسی که ولایت ائمه معصومین(علیهم السلام) و یا فقیه را ندارد و یا مشکل دارد، لازم نیست؟

ج — در وکیل مجری صیغه، فقط بلوغ و عقل معتبر است. ۷۶/۷/۱۴  
(س ۹۹۸) در اجرای صیغه عقد موقت، آیا مرد می تواند از طرف زن وکیل شود و زن را برای خود عقد نماید؟ و آیا زن و مرد با یکدیگر می توانند هر کدام صیغه مربوط به خود را بخوانند؟ و آیا زن و مرد می توانند شخص ثالث را وکیل در اجرای صیغه نمایند؟

ج — صیغه عقد موقت را يك نفر می تواند اصالةً و وكالةً مانند بقیه عقود بخواند و ذکر وکالت یا نام زن در صحت عقد، معتبر نیست؛ لیکن زن و شوهر باید معلوم و معین باشند و در بستن عقد هم ارتباطی به آنها پیدا کند و روشن است که خود زن و مرد هم می توانند صیغه عقد را بخوانند؛ و ناگفته نماند که مجری صیغه عقد باید با سواد و عالم به قواعد عربیت و زبان عربی برای اجرای صیغه عقد به طور عربی باشد، کما اینکه باید توجه داشت که عقد موقت باکره بدون اذن پدر باطل است. ۷۶/۵/۳۱

(س ۹۹۹) مرسوم است که در مراسم عقد، از دختر به طور فصیح و بلیغ سؤال می کنند که «آیا راضی هستید با فلان مبلغ مهریه شما را به عقد فلان شخص در آورم» و این سؤال سه بار تکرار می شود. لطفاً بفرمایید که اگر عاقد، بدو مطمئن باشد که دختر رضایت کامل دارد و این کارها صرفاً جنبه تشریفاتی دارد، آیا یقین به رضایت و اخذ وکالت توسط دیگری کفایت می کند یا خیر؟

ج — اخذ وکالت توسط دیگری با حصول اطمینان، در وکالت برای اجرای صیغه عقد کفایت می نماید، اما باید در دفتر ازدواج و با نامه سردفتر و یا حضور او انجام گیرد؛ و به طور کلی باید قانون ثبت ازدواج در محاضر، مراعات شود و تخلف از مقررات آن، با قطع نظر از مشکلات اجتماعی، تخلف از مقررات قانونی محسوب می گردد. ۷۳/۲/۱۳

(س ۱۰۰۰) خانمی، شخصی را وکیل می کند که او را با مهر معین به عقد دائمی خود در آورد. آن شخص از شرط تخلف کرده و زن را با مهر معین متعه می کند و به وی اطلاع نمی دهد. پس از انقضای مدت، زن را رها می کند و می گوید تو را متعه کرده بودم. در صورتی که زن از این مرد بیجه دار شده باشد، تکلیف چیست؟

ج — عقد فضولی می باشد و فرزند، ولد شبهه و در حکم ولد جلال است؛ آری، اگر فعلاً زن به متعه قبلی راضی باشد، تمام آثار عقد متعه نسبت به گذشته جاری می شود. ۷۴/۴/۱۰

Translation Movement

.M.S

## باب پنجم: شرایط ضمن عقد نکاح

(س ۱۰۰۱) اخیراً رسم بر این شده است که عاقد، برای قراردادهایی که در دفترچه های عقد نکاح ذکر شده، بدون اینکه آنها را برای داماد بخواند، به عنوان شروط ضمن عقد از ایشان امضا می گیرد و اگر هم بخواند به آن جنبه قانونی داده و او را ملزم به امضا می کند؛ آیا چنین تعهدی لازم الوفا است؟

ج — شروط ضمن عقد نکاح یا غیر آن اگر مورد انشای ذکری یا بنایی قرار نگیرد، لزوم اتباع ندارد و شرط صحیح نیست. ۹/۷

۷۴

(س ۱۰۰۲) شخصی در عقد نامه ازدواجشان علاوه بر شرایط مندرج در عقدنامه، شرط شده که هر موقع شوهر، خانه ملکی تهیه کرد، دو دانگ آن را به همسرش انتقال دهد که وصف خانه، عین، و ارزش آن مشخص نشده است و در نتیجه، موجب غرر یکی از طرفین می شود. آیا چنین شرطی قابل عمل هست یا خیر؟ اگر قابل عمل نیست، علت آن چیست؟

ج — غرر در شرط در عقد نکاح، موجب بطلان شرط نیست، چه رسد به عقد نکاح؛ و عمل به آن شرط هم به آن است که هر زمانی که زوج خانه مسکونی تهیه نمود، باید مقدار شرط شده را بلاعوض به همسرش منتقل نماید. ۷۹/۷/۵

(س ۱۰۰۳) پدر این جانب در سال ۱۳۲۳ همسر دوم اختیار کرده است و صدیقی را برای او مشخص کرده؛ لیکن در زمان عقد، شرط نموده که در مقابل صد هزار ریال در صدق، معادل يك و نیم حبه از ملك و سه دانگ خانه ای را تا مدت سه ماه بعد از عقد، به آن زن منتقل نماید. این تعهد

در زمان حیات ایشان صورت نگرفته و ملک، منتقل نشده است و ایشان و همسرش هر دو از دنیا رفته اند. اکنون برادر ناتنی بنده که از همسر قبلی پدرم است تقاضای يك و نیم حبه ملك و سه دانگ خانه را دارد، لذا مستدعی است بفرمایید که:

۱. آیا تعهد مرحوم پدر در قبال همسر قبلی شان به فرزند ایشان قابل انتقال هست یا خیر؟

۲. در صورتی که جواب سؤال مثبت باشد، با توجه به اینکه در زمان عقد، اراضی قید شده، گندم کاری بوده و سپس به باغ پسته تبدیل شده، آیا ورثه همسر دوم پدر فقط زمین را طلبکار هستند یا زمین و درخت های پسته؟ ضمناً آیا اجرت المثل نیز باید پرداخت شود یا خیر؟

ج — چون شرط در ضمن عقد لازم بوده، وفای به آن واجب، و چون جنبه مالی دارد، زن به آن يك و نیم حبه از ملك به عنوان کلی در معین، حقی پیدا نموده و با مرگ مشروط علیه یعنی شوهر، از بین نمی رود و نسبت به حق خود، استحقاقش ثابت است و بر ورثه است که حق زن را ادا کنند؛ لیکن حق آن زن به زمین یا قیمت آن قبل از درختکاری است و مستحق اجرت زمین نیز نیستند؛ چون ملك زن نبوده، بلکه شرط تملیک به او بوده و می توانسته مطالبه کند و مالک زمین گردد. ۷۶/۸/۲۱

یکم. شرط مربوط به روابط جنسی

(س ۱۰۰۴) آیا می توان ضمن عقد دائم و یا موقت با زوجه شرط نمود که با استفاده از وسایل جلوگیری از بارداری، وی صاحب فرزند نشود؟

ج — جلوگیری از حمل — که در ضمن عقد ازدواج، بر زن شرط شود تا مدتی یا به طور دائم جلوگیری کند و زوجه هم این شرط را قبول کرده باشد — مشروع و بلامانع است و همین طور مورد سؤال هم مشروع و جایز است. ۷۷/۱۰/۱۴

(س ۱۰۰۵) اگر در ازدواج دائم شرط شود که زوج و زوجه مدتی از بچه دار شدن جلوگیری کنند، آیا این شرط صحیح بوده و عمل به آن لازم است؟

ج — مانعی ندارد. ۸۰/۱۰/۱۲

دوم. شرط توکیل زن در طلاق

(س ۱۰۰۶) در عقدنامه ازدواج، زوج دو نوع وکالت ضمن عقد به زوجه می دهد: ۱. وکالت می دهد اگر شرایطی که در عقدنامه مذکور است از ناحیه مرد تحقق یافت، او را طلاق خلع بدهد. ۲. وکالت می دهد به زن که در مقام بذل، از ناحیه زوج وکالت قبول بذل کند، اما در وکالت این نیست که هر چه را زوجه بذل کند اشکال ندارد. با توجه به اینکه این، نوعی مصالحه است و در مصالحات و غیر آن، وکیل، مصلحت موکل را باید رعایت کند. با این توضیح آیا اقدام بعضی از زن ها که در مقابل بذل مقداری پول مثلاً یک هزار ریال یا کم تر یا بیشتر که ارزش آن در مقابل آنچه که قبول می کند خیلی فاحش است و بعد مهریه و سایر حقوق خود را از زوج درخواست می کند، درست است؟ یا اینکه زن باید با توجه به موارد مشابه طلاق خلع بذل کند بعد به وکالت از زوج قبول بذل کند؟

ج — همه شروط مرقوم شده در دفترچه های ازدواج — که در حقیقت به دو شرط برمی گردد؛ ۱. شرط زن بر مرد نسبت به دادن مقداری از اموال. ۲. وکیل کردن مرد، زن را و اذن در توکیل غیر با نداشتن حق عزل نسبت به طلاق — صحیح است؛ زیرا این شرایط، نه خلاف شرع هستند و نه خلاف مقتضای عقد؛ و از بحث مصالحه در عقدنامه اثری نیست و صراحت شروط بر آن است که زن هر مقدار را که می خواهد می تواند به شوهر ببخشد و وکالت از طرف او قبول کند تا طلاق را که زن خواستار آن است طلاق خلع باشد و با این صراحت، شك و شبهه نسبت به مقدار، راه ندارد. ۷۷/۸/۱۵

(س ۱۰۰۷) در عقد نامه های موجود، در یکی از شرایط آن آمده است: «چنانچه زوج همسر دیگری اختیار نماید و زوجه وکیل در طلاق باشد، می تواند خود را مطلقه کند». حال اگر زوج به دلیل عدم تمکین زوجه و ترك منزل از ناحیه او، با اجازه دادگاه همسر دوم اختیار نماید، آیا شرط وکالت در طلاق زن به قوت خود باقی است و زن می تواند خود را مطلقه نماید؟ یا اینکه زن به لحاظ عدم تمکین، باعث تخلف از شرط گردیده و نمی تواند خود را مطلقه نماید؟

ج — ظاهراً اجازه دادگاه و عدم اجازه، تأثیری در شرط وکالت ندارد و وکالت صورت اجازه دادگاه و عدم اجازه آن را شامل می شود. ۸۱/۸/۷

(س ۱۰۰۸) در عقدنامه های رسمی به عنوان شروط ضمن عقد، شوهر به زن وکالت می دهد در صورت تحقق شرایطی خاص، خود را مطلقه نماید از جمله «استنکاف شوهر از دادن نفقه زن به مدت شش ماه به هر عنوان و عدم امکان الزام او به تأدیه و همچنین در موردی که شوهر سایر حقوق واجبه زن را به مدت شش ماه ادا نکند و اجبار او به ایفا هم ممکن نباشد». اگر شوهر با موافقت زن برای تحصیل به مسافرت طولانی خارج از کشور برود و بنا

بر آن بوده که پس از چند هفته همسرش نیز به او ملحق شود، اما او پشیمان می شود و در ایران باقی می ماند و از شوهرش می خواهد که به ایران برگردد، اما شوهر خواسته زن را اجابت ننموده و در خارج از کشور باقی می ماند؛ در فرض اینکه شوهر به مدت شش ماه و بیشتر نفقه زن را ندهد و به جهت اقامت در خارج، سایر حقوق واجبه زن از جمله زناشویی را ادا نکند، آیا شرط ضمن عقد یاد شده برای اعمال وکالت در طلاق، محقق شده است؟

ج — چون از ابتدا با موافقت خود زن بوده است، لذا این حق از وی ساقط است؛ اما اگر ادامه زندگی و بقای ازدواج برای زن حرجی باشد و برای محکمه عسر و حرج وی ثابت شود، محکمه شوهر را الزام به طلاق می نماید و اگر الزام ممکن نبود — چه به خاطر عدم قدرت حاکم و چه به خاطر ملزم نشدن شوهر — محکمه شرعی می تواند ولایة زن را مطلقه نماید و با فرض اینکه زن مهریه را می بخشد، ولایة قبول بذل نموده و زن را طلاق خلعی بدهد. ۸۰/۱۱/۲۳

سوم. شرط مربوط به سکونت و شغل زن

(س ۱۰۰۹) در ضمن عقد ازدواج شرط شده که زن در شهر معینی زندگی کند و بعد از ازدواج نیز مدتی در آن شهر معین زندگی کرده اند و بعد از آن، زن موافقت نموده است که به شهر دیگری بروند و در آن شهر جدید نیز مدتی زندگی نموده اند. آیا با انتقال به شهر دیگر با موافقت زن و چشم پوشی ضمنی از شرط ضمن عقد، شرط مزبور کلاً منتفی است و یا اینکه این شرط به قوت خود باقی است و زن می تواند تقاضا نماید که به شهر اول باز گردند؟

ج — با شرط زن بر شوهر در عقد نکاح و یا عقد لازم دیگر، نسبت به اختیار در مسکن حق انتخاب با زن است، کما اینکه اسقاط آن حق هم علی الاطلاق یا هر نحو خاص هم با او می باشد، چون شرط باعث حق شده است. بنابراین، در مفروض سؤال، اگر زن از زندگی در آن شهر معین مورد شرط به طور کلی صرف نظر نموده، حقیقتاً به طور کلی ساقط شده و اگر به طور مقطعی و موقت — یعنی گفته مثلاً مدتی جای دیگر بروم — نسبت به آن مدت، ساقط و نسبت به بعد، ثابت می باشد. ۷۷/۵/۲۷

(س ۱۰۱۰) در موقع ازدواج، مرد با اشتغال خارج از منزل همسرش که معلم است، موافقت کرده و متعهد شده که مانع از ادامه کار همسرش نشود و حال بعد از گذشت چند سال از زندگی و اشتغال همسرش در این مدت، شوهر مانع از ادامه کار اوست و زن تقاضای طلاق خود را به علت تخلف شوهرش از شرط به دادگاه تقدیم نموده است. با توجه به اینکه ضمانتی برای تخلف نکردن از این گونه شرط ها در سند ازدواج نیامده، آیا این خواسته زن برای طلاق و جدایی از شوهر برای دادگاه قابل قبول هست؟

ج — تخلف از شرط در عقد نکاح، موجب حق فسخ نیست. آری، بر محکمه شرعی است که متخلف را وادار به عمل به شرط نماید، کما اینکه متخلف، ضامن خسارت های وارد شده به طرف در موارد سببیت و دخالت تامه در آن ضررها و اقوائت سبب از مباشر نیز می باشد. ۷۷/۱/۱۸

(س ۱۰۱۱) اگر مردی ابتدا با اشتغال همسر خود راضی بوده و اجازه داده، اما پس از طی مراحل اشتغال بگوید که راضی نیستم، آیا این حق را دارد و یا وقتی اجازه داد، باید نسبت به همه پیامدهای آن پایبند باشد؟ و آیا بین کار موقت و همیشگی تفاوتی هست؟ و آیا بین استخدام به وسیله اشخاص حقیقی و یا حقوقی، خصوصاً دولتی، تفاوتی وجود دارد؟ و بین کاری که حق شوهر را از بین می برد یا نه، فرقی هست؟

ج — منع زوج از اشتغال زوجه با فرض اجازه قبلی، مانعی ندارد؛ اما اگر مستلزم خسارتی در این زمینه است، در صورتی که زوج متوجه بوده که منع بعدی، مستلزم خسارت است، ضامن خسارت است، چون اوست که با اجازه قبلی خود، چنین خسارتی را به زوجه وارد ساخته است. ۷۵/۱۰/۲۸

چهارم. شرط مربوط به ازدواج مجدد مرد

(س ۱۰۱۲) چنانچه زوج در سند ازدواج شرط کند که ازدواج مجدد ننماید و این شرط، مطلق باشد و بعد از آن برای يك روز، يك زن دیگر را به عقد موقت خود درآورد، آیا در این مورد تخلف از شرط محقق شده است یا خیر؟

ج — اگر قرینه ای بر ازدواج دائم نباشد که ظاهراً هم نیست، و غرض زن از شرط هم در انحصار بودن شوهر برای خودش در تمام مدت زندگی بوده، تخلف محقق شده، هر چند مدت کوتاه و يك روز باشد — که مفروض سؤال است — و آثار تخلف از شرط در عقد نکاح بر آن مترتب است، بعلاوه که اگر چنین شرطی عقد موقت را مطلقاً یا جایی که زمان اندک و کم باشد، شامل نشود، نقض غرض لازم

می آید و هدف شرط از بین می رود و با این عدم شمول، مرد می تواند غرض خود را از ازدواج مجدد به وسیله عقد موقت و یا تکرر آن حسب مورد، استیفا نماید. ۷۷/۵/۱۲

(س ۱۰۱۳) آیا گرفتن زن دوم با وجود همسر اول، جایز است یا نه؟

ج — ازدواج مجدد با عدم رضایت زوجه و اذیت شدن او چون خلاف معاشرت به معروف است، جایز نیست و عقدش هم باطل است. آری، اگر زوجه عن طیب نفس و با اختیار، نه از راه اکراه و فشار راضی شود، مانعی ندارد؛ و همین طور اگر بتواند به نحوی مخفی نگه دارد که زوجه قبلی متوجه نشود، جایز است و صحیح می باشد و خلاف معاشرت به معروف نیست. ۸۳/۶/۲۸

پنجم. شرایط متفرقه

(س ۱۰۱۴) اگر زوجه در عقد نکاح شرط کند که زوج نباید ریش بترشد، آیا این شرط صحیح است؟

ج — چون شرط حرام نبوده و خلاف شرع نیست بلکه وفق شرع نیز هست، مانند بقیه شروط در ضمن عقد، لازم الوفاست. ۲/۸/

۷۷

(س ۱۰۱۵) ماده ۱۱۲۸ قانون مدنی، اشعار می دارد که هرگاه صفت خاصی در زوجین شرط شود و بعد از عقد، معلوم گردد که طرف، فاقد صفت مقصوده بوده، برای طرف مقابل، حق فسخ ایجاد می شود. با توجه به این ماده، حال اگر صفت ایمان و تقوا، یعنی انجام دادن فرایض دینی از قبیل به جا آوردن نماز و... شرط شود و بعد از عقد، معلوم گردد که زوجه، نه تنها نسبت به واجبات دینی بی توجه است، بلکه حتی نسبت به انجام دادن محرمات نیز ایجابی ندارد، آیا حق فسخ برای طرف دیگر ایجاد می شود یا خیر؟

ج — مورد سؤال جزو صفات کمالتیه است و مشمول حق الفسخ شرعی و قانونی که در ماده ۱۱۲۸ آمده، می شود. ۷۷/۱/۲۳

## باب ششم: ازدواج موقت (متعّه)

یکم. شرایط جواز متعّه — جایگاه متعّه در اسلام

(س ۱۰۱۶) نظر حضرت عالی در مورد ازدواج موقت چیست؟

ج — اساساً عقد موقت در اسلام، برای رفع ضرورت است، نه عیاشی مشروع و یا عدل ازدواج دائم قرار گرفتن. بنابراین، برای کسانی که همسرشان در اختیار آنهاست و می توانند گزینه جنسی را به وسیله همسر اطفال نمایند، عقد موقت، ولو نسبت به زن مسلمان، به نظر این جانب، محل اشکال، بلکه محکوم به منع و عدم جواز است، و وسیله خراب شدن و از بین رفتن کانون زندگی و محیط سکن و آرامش و صدها ضرر دیگر است؛ و برای رفع مشکل جوانان، باید به دنبال راه های دیگر بود که مشکل ازدواج دائم آنان را مرتفع سازد. ۲۷/۸۰/۴/

(س ۱۰۱۷) آیا متعّه برای مردان متأهل جایز است یا خیر؟ اگر مردی زنی را غیاباً متعّه کند و بعد وی اجازه دهد، آیا این نوع عقد صحیح است؟

ج — متعّه، يك عقد نکاح موقتی است نه در همه موارد و برای همه اشخاص، و برای اصل جوازش نیز در روایات حتی شرایطی ذکر شده، بلکه نسبت به بعضی از متعّه ها مذمت شده و حلیت آن مورد خدشه قرار گرفته که عمده آنها را کلینی (قدس سره) در کافی شریف و برخی از آنها را صدوق (قدس سره) در من لایحضره الفقیه آورده است؛<sup>۳۳</sup> اما نسبت به مورد دوم سؤال، عقد فضولی است و در موردی که متعّه صحیح باشد با اجازه بعدی زن صحیح می شود. ۷۶/۱۲/۱۴

(س ۱۰۱۸) تکلیف شرعی عملی برای تأمین نیازهای جنسی و آرامش روحی جوان هایی که به خاطر مشکلات نمی توانند ازدواج کنند چیست؟ ضمناً در ازدواج موقت برای دختر باکره، آیا اذن پدر شرعاً واجب است یا خیر؟

ج — وظیفه شرعی همگان، مخصوصاً قدرتمندان قانونی و تبلیغی و ارشادی و اقتصادی و بقیه دولتمردان جامعه، توجه به دلایل مختلفه اشاره شده در سؤال و ایجاد زمینه آمادگی آنها برای ازدواج است و راهی جز تکلیف به انجام آن متصور نمی باشد؛ و در ازدواج موقت باکره رشیده، قطع نظر از کراهتش اجازه و رضایت پدر و یا جد پدری لازم و شرط صحت می باشد، و ناگفته نماند که ازدواج موقت

مشروعیتش نباید در جامعه مانع ازدواج دائم و یا تأخیر فاحش در آن گردد، چون اساس زندگی در شرع مقدس اسلام و نزد همه عقلای عالم و جامعه شناسان بر ازدواج دائم است که هر يك از زوجین برای دیگری سکن و رحمت می باشند. ۷۸/۶/۶

دوم. شرایط صحت متعه

(س ۱۰۱۹) شخصی همسر یائسه خود را طلاق می دهد، ولی به وی غمی گوید و بعداً او را صیغه می کند. پس از دو ماه به وی می گوید که من شما را دو ماه پیش طلاق داده و بعداً صیغه کرده بودم، الآن وقت صیغه تمام شده است و حق ماندن در خانه را ندارید و باید بروید. او ناراحت می شود و می گوید چرا آن روز به من نگفتید. من اگر خبر داشتم که تو مرا طلاق داده ای، حاضر نبودم در خانه تو بمانم و به صیغه راضی نمی شدم. لطفاً حکم مسئله را بیان فرمایید.

ج — عقد متعه ای که بر مطلقه واقع شده، فضولی است و می بایست قبل از دخول به او گفته باشد؛ اما چون نگفته است، اگر دخول انجام گرفته و با اعتقاد به صحت بوده، وطی به شبهه محسوب می شود و زن، مهرالمثل طلبکار است. ۷۳/۸/۷

(س ۱۰۲۰) ازدواج موقت با زنان غیر مسلمان (مثلاً کاتولیک) یا فرقه های خاصی که مذهبشان معلوم نیست و نیز با چینی ها که معمولاً بودایی هستند، چگونه است؟

ج — با فرض ضرورت و احتیاج مرد مسلمان در آن سرزمین ها و نبود زن مسلمان و کتابیه برای عقد موقت و اطمینان فرد به حامله نشدن آنها و کوتاه بودن مدت، به نحوی که تحت تأثیر افکار و اندیشه های غیر الهی آنها — که باعث خسران و آتش و عذاب است — قرار نگیرد، ظاهراً مانعی ندارد و جایز است و به طور کلی باید توجه داشت که اساساً عقد موقت در اسلام برای ضرورت است نه عیاشی مشروع و عدل ازدواج دائم قرار گرفتن. بنابراین، برای کسانی که همسرشان در اختیار آنهاست و می توانند گزینه جنسی را به وسیله همسر اطفال نمایند، عقد موقت، ولو نسبت به زن مسلمان، به نظر این جانب محل اشکال، بلکه محکوم به منع و عدم جواز است و وسیله خراب شدن و از بین رفتن کانون زندگی و محیط سکن و آرامش و صدها ضرر دیگر است. ۷۸/۲/۴

(س ۱۰۲۱) آیا ازدواج موقت به مدت ۹۹ سال یا بالاتر، با عنایت به اینکه مدت عمر متوسط اشخاص، کم تر از این مقدار است و در واقع عملاً يك ازدواج دائم است، دارای احکام مربوط به ازدواج دائم می گردد یا خیر؟

ج — عدم صحت آن اگر حالی از قوت نباشد، مطابق با احتیاط است و نباید حداقل احتیاطاً آثار صحت بر آن بار شود. ۷۷/۵/۱۲

(س ۱۰۲۲) آیا صیغه عقد موقت را می توان به فارسی خواند؟

ج — صیغه عقد نکاح — چه دائم و چه موقت — بنا بر احتیاط واجب، باید با رعایت بقیه شرایط، به عربی خوانده شود. ۸۰/۱۰/۸

(س ۱۰۲۳) در ازدواج موقت آیا نهایت مدت باید شش ماه باشد و بیشتر نمی تواند باشد؟

ج — آنچه شرط صحت عقد موقت است، ذکر و تعیین مدت است و کم و زیادی مدت دخیل در صحت نیست. آری، زیاده خارج از متعارف در تمتع همانند نود سال یا هشتاد سال، صحیح نمی باشد. ۷۷/۴/۲

(س ۱۰۲۴) اگر مرد مسلمانی در خارج از کشور با زن خارجی که با زبان و خط او آشنا نیست، دین خود را با ایما و اشاره (با نشان دادن قرآنی که به زبان عربی است یا انگلیسی) و نیز مدت و مهر را (با نشان دادن تقویم و یا ساعت برای مدت و پول و یا هر آن چیزی که برای مهر در نظر گرفته می شود) معین کند و نزدیکی کند، چه حکمی دارد؟

ج — باطل است و عقد موقت نمی باشد. ۸۱/۲/۲۷

(س ۱۰۲۵) در رساله های عملیه آمده است که در ازدواج موقت، میزان مهریه مشخص شود، آیا این بدان معناست که اگر زنی بدون مهریه راضی به ازدواج موقت شد اشکال دارد؟

ج — تعیین مهر، رکن عقد متعه است مانند اجل، و عقد متعه بدون آن دو امر، صحیح نیست (المتعه بالمهر و الاجل). ۷۶/۱۰/۲۲

سوم. عقد ازدواج موقت صغار

(س ۱۰۲۶) عقد انقطاعی بین يك مرد با دختر صغیره رضیحه به مدت خیلی اندک مثلاً يك ساعت، آن هم فقط به قصد محرمیت با مادر معقودعلیها، با اذن پدر صغیره چیست؟ در چنین عقدی که علی القاعده قصد انشا و اراده و عنایت به مضمون عقد که انکحت یا زوجت باشد نیست و ولی صغیره حاضر به استمتاع معقودله از معقودعلیها نمی باشد (حتی در حد تقبیل) بلکه گاهی «لا تكون قابله للاستمتاع بحسب السن و الزمان ای زمان المتعه» حکم چیست؟ و آیا می توان گفت «ما وقع لم يقصد و ما قصد لم يقع» و اگر در عین مفروضات فوق چنین عقدی خوانده شده باشد، «هل یصح مثل هذا العقد



و هل یترتب آثار الحرمیة و المصاهرة علیها ام لا؟» نکته دیگر آنکه در ایقاع عقد به قصد محرمیت صرف، لازم، مقدم است یا ملزوم که آثار محرمیت است؟

ج — عقد انقطاعی بداعی محرمیت ام الزوجه، با فرض قابلیت معقوده برای استمتاع در زمان حال و یا مستقبل که جزء مدّت می باشد — مثل متعه دختر بچه يك ساله به مدّت ده سال مثلاً — هر چند تحقق پیدا می کند و قصد انشا هم متمشی می شود «فان الانشاء خفیف المؤنه و استلزام الداعی کاخرمیة فقط لعدم قصد ترتب الاستمتاع او قصد عدمه بل عدم الرضا به من الولی مثلاً غیر مناف بقصد وقوع العقد انقطاعاً لرجوع القصد كذلك الى قصد عدم الاستفاده من الاثار و اللوازم الغير القهریه و الى عدم الرضا بالعمل بتلك الاثار مع العلم بانها من الاثار و آئی ذلك بعدم القصد الانشائی»، لیکن اشکالی که در این گونه عقد بر صغیره ها وجود دارد — حتی با ضمّ مدّت قابل استمتاع — دو امر می باشد:

۱. آنچه مجوّز ولیّ در نکاح صغیره است، رعایت مصلحت صغیر است نه مصلحت کبیر، و در این گونه عقد تمتع ها معمولاً محرم شدن مادر زن و راحتی رفت و آمد خانوادگی مطرح است که ربطی به کودک ندارد. آری، در مثل متعه دختران آورده شده از مراکز نگهداری اطفال، متعارف است که برای محرم شدن به مرد خانواده عقد متعه خوانده می شود، در آنجا رعایت مصلحت صغیره در کار است؛

۲. شمول ادله متعه بر این گونه متعه ها، محلّ کلام و خدشه است، چون عقد متعه برای مواقع و موارد ضرورت است — همچون مردی که به سفر رفته و همسرش با او نمی باشد و نیاز به اطفای غریزه جنسی دارد — و چگونه می توان جازم به شمول شد با فرض اینکه هُنّ مستاجرات، ولی به هر حال تبعاً للاحباب نمی توان قائل به عدم صحّت شد، اما تا امکان دارد باید تلاش نمود تا این گونه متعه ها انجام نگیرد. آری، اگر مدّت متعه کودکی قابل استمتاع نباشد، قطعاً باطل است. ۷۷/۶/۱۹

(س ۱۰۲۷) هنگامی که يك ساله بوده ام، مرا به عقد موقت شوهر خاله ام — که سه پسر و سه دختر از همسر متوفایش داشت — در آورده اند. مدّت این صیغه يك ساعت و مقدار مَهْرِيَه بیست تومان بوده که ایشان آن را به پدرم داده است. البته خاله بنده بعداً صاحب يك فرزند پسر شده است و هدف از این صیغه، محرم شدن پسر خاله های ناتنی ام به مادرم بوده، ولی اکنون مشکلاتی را برای ما بوجود آورده است. مستدعی است بفرمایید که آیا این صیغه درست بوده است؟

ج — ازدواج موقت دختر يك ساله آن هم برای مدّت يك ساعت ظاهراً درست نباشد و موجب محرمیت نمی شود، چون ادله عقد متعه، قاصر است از شمول امثال مورد که قابلیت استمتاع وجود ندارد، بعلاوه که بر فرض صحّت باید مصلحت صغیره در عقد موقت ملحوظ گردد، و معمولاً این گونه عقدها برای مصلحت کبیره و محرمیت است؛ به هر حال باید مصلحت صغیره ملحوظ گردد. ۷۸/۵/۹

(س ۱۰۲۸) مادری که قیم دختر نابالغ خود است، آیا می تواند او را به عقد موقت شخصی در آورد؟ و اگر نمی تواند، آیا صیغه جاری شده باطل است یا خیر؟

ج — عقد موقت دختر نابالغ، با اجازه پدر و در صورتی که پدر ندارد با اجازه مادر و با نبود مادر، جدّ پدری و یا حاکم شرع — آن هم با فرض مصلحت — صحیح است؛ بلکه در حاکم، علاوه بر مصلحت، وجود مفسده در ترك نیز لازم است. ۸۴/۴/۱۰

چهارم. اجازه ولیّ در متعه

(س ۱۰۲۹) هل يجوز للفتاة البالغة العاقله الفاهمة ان تعقد نفسها علی رجل بالغ و رشید و فاهم بعقد زواج غیر دائم و بدون أخذ موافقة ولیّ أمرها بذلك مع مراعات عدم هتك البنت و افشاء الامر بین الناس؟

ج — یشرط فی عقد الغير الدائم للفتاة الباکرة الغير المزوجه — و ان کانت رشیده — اذن الولی مطلقاً و ان روعی عدم هتك ساحة البنت. ۷۷/۱/۲۸

(س ۱۰۳۰) اگر دختر و پسری بدون اذن ولیّ دختر به صورت موقت با یکدیگر ازدواج نمایند، آیا در مورد آنان حدّ زنا جاری می شود؟

ج — عقد، باطل است؛ ولی حد ندارد، چون آمیزش به عنوان نامشروع نبوده و عمل منافی عفت تحقق پیدا نکرده است. ۷۶/۱۲/۲

(س ۱۰۳۱) فلسفه اذن پدر و یا جدّ پدری در باب متعه برای دختر باکره چیست؟

ج — اصولاً عقد متعه و صیغه شدن دختر باکره رشیده — قطع نظر از نامطلوب بودن و مذموم بودنش — چون ممکن است با صیغه شدن و زندگی چند روزه، همه زندگی اش فنا شود و به نابودی کشیده شود، اعتبار اذن پدر برای این است که زندگی پدر به حکم پدر دختر

بودن، وابسته به زندگی اوست؛ یعنی گرفتاری دختر، گرفتاری پدر است و لذا باید پدر، صاحب نظر در قضیه باشد و به هر حال اذن پدر در صیغه دختر بالغه رشیده، شرط صحت آن می باشد. ۷۷/۸/۱۷

(س ۱۰۳۲) دختری بالغ بدون اطلاع اعضای خانواده اش بر اثر زنا ازاله بکارت شده است. اکنون وی تمایل به صیغه شدن دارد؛ ولی حاضر نیست اذن ولی خود را حاصل کند. آیا می توان بدون اذن پدر و یا جد پدری، وی را به عقد موقت در آورد یا خیر؟

ج — اذن ولی، شرط می باشد، پس متعه بدون اذن ولی چنین دختری، با عدم مساوی است، چرا که ازاله بکارتش از طریق شرعی نبوده است. ۷۷/۷/۲۹

(س ۱۰۳۳) اگر مرجع تقلید پسر، اجازه پدر برای دختر باکره را در متعه شرط بداند، ولی مرجع تقلید دختر لازم نداند، تکلیف چیست؟

ج — پسر نمی تواند بدون اجازه پدر، دختر را به عقد موقت خود در آورد و این گونه عقدها نباید انجام بگیرد. ۷۸/۱۲/۳

(س ۱۰۳۴) دختری که حدود سی و پنج سال دارد و خودش کار می کند و سرپرست خویش است، آیا می تواند به عقد موقت کسی درآید؟

ج — در عقد موقت، اجازه ولی، شرط است و اگر ولی نداشته باشد، با فرض اینکه رشیده است، مانعی ندارد؛ ولی باید برای ثبت و اجرای صیغه عقد موقت به محضر مراجعه شود و عدم مراجعه، گناه و موجب پشیمانی است. ۷۵/۷/۲۷

### پنجم. شرایط ضمن عقد موقت

(س ۱۰۳۵) حدود يك سال قبل زنی را به مدت پنج سال صیغه موقت نمودم و قرار شد ماهیانه پانزده هزار تومان خرجی از من بگیرد، بعلاوه طبقه اول منزل خود را تا آن موقع در اختیار ایشان قرار بدهم. ولی بعد از گذشت يك سال بنای ناسازگاری گذاشت. آیا با اینکه نمی خواهم از این تاریخ به بعد همسرم باشد، بر من واجب و لازم است تا چهار سال دیگر نفقه ایشان را بدهم و منزل هم در اختیار ایشان باشد یا خیر؟ همچنین در بحث طلاق آمده است که طلاق بدست مرد است، آیا این اختیار در عقد موقت نیز جریان دارد یا خیر؟

ج — عقد موقت هر چند با تمام شدن مدت یا بخشیده شدن مدت از طرف مرد تمام می شود و طلاق ندارد و مرد مسئولیتی به غیر از ادای مهر ندارد، لیکن به نظر می رسد که شرط ذکر شده در متن آن عقد، لازم الوفاست، گرچه خود عقد موقت از بین برود، مگر آنکه عمل به شرط، دایر مدار بقای عقد باشد. ۷۷/۱۱/۱۹

(س ۱۰۳۶) آیا زوجه می تواند با زوج در عقد موقت شرط کند که حق هیچ گونه استمتاعی از او نداشته باشد؟

ج — می تواند چنین شرطی بکند، ولی اگر بعداً راضی شد، می تواند بر خلاف شرط عمل نماید. ۷۸/۶/۱۲

(س ۱۰۳۷) اگر در عقد موقت شرط شود که زوج فقط می تواند از دُبر با زوجه جماع نماید، آیا این عقد و شرط صحیح است و عمل به شرط جایز می باشد؟ اگر زوجه بعداً به جماع از قُبل راضی شد، جایز است زوج با او از قُبل جماع نماید؟

ج — شرط صحیح است و عمل به آن لازم و با رضایت بعدی نسبت به قُبل هم جایز می باشد. ۷۶/۸/۱۴

(س ۱۰۳۸) بنده توانایی ازدواج دایم را ندارم و ازدواج موقت هم به علت محذورات اخلاقی برایم میسر نمی شود. روایتی را مرحوم علامه شعرانی از امام صادق (علیه السلام) در شرح تبصرة المتعلمین دارد مبنی بر اینکه در نکاح دختر بالغه رشیده متعه، اگر رعایت انصاف کند (دخول نکند) اجازه ولی ساقط است. مستدعی است بفرمایید که آیا نکاح بالغه رشیده به صورت متعه — به شرط عدم دخول — بدون اذن ولی، جایز است یا خیر؟ ۷۸/۱/۱۷

(س ۱۰۳۹) آیا ازدواج دایم می تواند به عنوان شرط ضمن عقد ازدواج موقت در آینده ذکر شود؟

ج — ظاهراً لازم الوفاست. ۷۲/۸/۲۵

### ششم. انحلال عقد موقت

(س ۱۰۴۰) اگر شخصی زنی را ابتدا عقد موقت کند و بعداً در محضر دیگری او را عقد دایم کند، آن زن، زن دایم او خواهد بود یا موقت؟ و آیا با توجه به انصراف عملی از عقد موقت در زمان انعقاد عقد دایم، می توان عقد دایم را باطل دانست؟

ج — به نظر اخیر این جانب، عقد نکاح دایم زوجین در مدت باقی مانده از زمان عقد موقت، حسب عموماً و اطلاقات عامه عقود و خاصه نکاح، صحیح و نافذ است و آنچه که در بعضی روایات و فتاوی اصحاب در مورد حکم به بطلان عقد دوم آمده، مربوط به زیاد نمودن مهر و مدت یا اعم از آن و عقد موقت دیگر در همان مدت باقی مانده برای مدت بعد از تمام شدن مدت اول است و شامل مورد سؤال نمی شود، کما یظهر من المراجعة الی الجواهر؛ و استدلال به مسئله حصول حاصل، قطع نظر از عدم تمامیتش — حتی نسبت به مورد روایات و فتاوا که بیان شد — نسبت به مورد سؤال نیز تمام نیست، چون هر يك از عقد نکاح دایم و منقطع، دارای آثار خاصه اند؛ و از

همه اینها گذشته، خود انصراف عملی از عقد موقت، اگر به منزله هبه و بخشش مدت از طرف زوج نباشد، موجب انصراف ادله بطلان

— بر فرض تمامیت آنها — از مورد سؤال است و به هر حال، عقد دائم در مفروض سؤال، صحیح و نافذ است. ۸۰/۴/۲۵

(س ۱۰۴۱) چنانچه زن و مردی به مدت پنج سال با مهریه معین به صورت عقد انقطاع با هم ازدواج کرده باشند، آیا قبل از انقضای عقد منته و یا بدون بذل مدت از طرف شوهر، زوجین می توانند به صورت دائم ازدواج نمایند یا خیر؟ و چنانچه قبل از انقضای مدت عقد انقطاع و یا بدون بذل مدت از طرف شوهر، عقد دائمی منعقد گردید، آیا عقد دوم (دائم) باطل است یا صحیح؟

ج — می توانند عقد دائم بخوانند و نیازی به بخشیدن مدت باقی مانده نیست و عقد دائم بعد از خوانده شدن، نافذ و صحیح است. ۲۹

۸۳/۶/

(س ۱۰۴۲) شخصی زنی را به مدت ده سال صیغه کرده است. بعد از گذشت پنج سال به خاطر بیماری وطن خود را ترک نموده است و به زن

گفته مدت باقی مانده را بخشیدم و شما می توانید ازدواج کنید. آیا صحیح است؟

ج — امثال جمله مرقوم که گویای گذشت از بقیه مدت و هبه آن به زوجه می باشد، برای جدا شدن زن از مرد در عقد موقت کفایت

می کند؛ و ناگفته نماند که عقد موقت هم عده دارد. ۷۶/۵/۳۱

(س ۱۰۴۳) در صیغه موقت قبل از تمام شدن مدت، آیا شوهر می تواند مدت باقی مانده را ببخشد؟ آیا این بخشش را باید به عربی بگوید یا فارسی

هم کافی است؟ آیا باید لفظاً بگوید یا نیت بخشش کفایت می کند؟ آیا نیازی به حضور زنی که صیغه شده هست یا خیر؟

ج — فارسی کفایت می کند و حضور زن شرط نیست. ۷۴/۷/۱۰

(س ۱۰۴۴) زوج در حال عصبانیت و ناراحتی، خطاب به زوجه انقطاعی خود می گوید مدت تو را بخشیدم و ابرای مدت می کند. آیا این ابراء

صحیح است و زن می تواند ازدواج نماید؟ چنانچه زوج بلافاصله پشیمان شود، آیا این ابراء باطل بوده و زوجیت باقی است؟

ج — ظاهراً هبه مدت و ابراء، حاصل شده است و این گونه عصبانیت ها موجب سلب اراده نمی گردد و با پشیمانی، زوجیت بر

نمی گردد و نیاز به عقد جدید با رضایت طرفین دارد؛ و زوجه منقطعه بعد از هبه مدت و یا تمام شدن آن، اگر بخواد با مرد دیگری

ازدواج کند، در صورت مدخوله بودن و یائسه نبودن، عده دارد. بخشش و ابرای مدت و یا تمام شدن آن در منقطعه، مانند طلاق در

دایمه می باشد و تنها فرق در مدت عده است که در دایمه، سه طهر و در منقطعه، دو طهر است. ۷۴/۸/۲۵

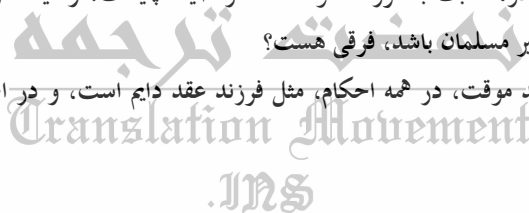
هفتم. وضعیت اولاد ناشی از منته

(س ۱۰۴۵) وظایف و تکالیف پدر و مادر، نسبت به فرزند متولد شده از صیغه چیست؟ و آیا حقوق این فرزند با فرزند متولد شده از عقد دائم

متفاوت است؟ و آیا در شرایطی که مادرزن، غیر مسلمان باشد، فرقی هست؟

ج — فرزند متولد شده از عقد موقت، در همه احکام، مثل فرزند عقد دائم است، و در احکام مادرزن، فرقی بین مسلمان یا کافر بودن

وی نیست. ۷۹/۴/۸



باب هفتم: مهریه

یکم. جایگاه مهریه در نکاح

(س ۱۰۴۶) آیا در عقد دائم، مهریه لازم هست و بدون آن، عقد باطل است؟

ج — ذکر مهر در عقد نکاح دائم، لازم نیست، کما اینکه جهل به مقدار مهر، در آن هم مضر نیست و زن با عدم ذکر مهر و فرض

آمیزش، مستحق مهرالمثل است؛ اما اگر زوج و زوجه در متن عقد نکاح، عدم مهر را شرط کنند، نکاح باطل است. آری، در عقد

موقت که مهریه جزء ارکان عقد است، با عدم ذکر مهر، باطل می گردد. ۷۵/۷/۴

دوم. تعیین مهرالمسمی — میزان مهریه

(س ۱۰۴۷) آیا از نظر شرعی جایز است که پدر زوجه (زن) و پدر زوج (شوهر) در تعیین مقدار مهریه دخالت کنند؟

ج — در صورتی که تراضی زوجین حاصل شود، مانعی ندارد. ۷۸/۲/۱۰

(س ۱۰۴۸) پدری از پسرش پولی درخواست کرد و در عوض آن، قطعه باغی را به درخواست وی در بیع او قرار داد و سایر فرزندان، از این امر بی اطلاع بودند. بعد از مدتی پدر، مقداری از همین باغ را مهریه همسر یکی از فرزندان خود قرار می دهد. اکنون بعد از فوت پدر، پسر که قطعه باغ را از پدر گرفته، ادعا می کند که باغ در بیع من است و بیع، لازم شده است و هیچ کدام از ورثه، حتی زن برادرش که مهریه اش از باغ مزبور می باشد، حقی ندارند. آیا عروس خانواده مهریه اش را از باغ، طلبکار است یا خیر؟

ج — اگر محرز شود قراردادی به صورت بیع شرط بوده، به این معنا که پدر، مثلاً باغ یا زمین را به آن پسرش یا غیر او فروخته، به شرط اینکه اگر تا مدت معینی پول او را پرداخت نمود، باغ و یا زمینش مال خودش باشد و چنانچه پول را پرداخت نکرد، معامله قطعی و آن باغ، ملک فرزند و مشتری باشد، — با فرض توجّه به بیع و عدم پرداخت پول از طرف بایع و توجّه به اینکه با نپرداختن پول، بیع لازم می شود — باغ و زمین، ملک مشتری و بیع، لازم می گردد؛ ولی اگر به صورت رهن بوده، طلبکار بیش از طلبکاری خود را نمی تواند از عین مرهونه بردارد و مهریه عروس، اگر به ذمه پدر شوهر بوده، از مال او باید پرداخت شود و اگر عین مالی مثل باغ یا زمین بوده، اگر به دیگری منتقل نموده و ملک دیگری نشده، زوجه از باب مهر، مالک آن است، و اگر قبلاً به دیگری منتقل شده، زوجه ثن آن را طلبکار است که باید از مال میت پرداخت شود. ۷۹/۵/۱۸

(س ۱۰۴۹) آیا پدر می تواند به جای فرزند ذکور مهریه را تعیین نماید؟

ج — در صورتی که پسر راضی باشد که در حقیقت به رضایت خود پسر و تعهدش برمی گردد، مانعی ندارد؛ و غالباً فرزندان راضی به امر پدر می باشند. ۷۵/۸/۲۶

(س ۱۰۵۰) آیا در شرع مقدس اسلام و احادیث و روایات وارد شده از حضرت رسول اکرم و ائمه معصومین (علیهم السلام) بر زیاد یا کم بودن مقدار مهریه تأکیدی زیاد شده است؟ و آیا جایز است مهریه دختر را مهریه حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) قرار داد؟ در فرض جواز، آیا مستحب نیز هست؟

ج — معیار در مهر، رضایت طرفین است و باید به مشکلاتی که ممکن است از راه کمی مهر بعداً بوجود بیاید، توجه داشت که مبادا خدای نخواست، بعد دختر پشیمان شود که چرا مهریه را کم قرار دادم. به هر حال، شرایط زمان و مکان و جامعه و فرد، همه و همه باید مورد توجه قرار گیرد و کمی مهر، به نظر این جانب استحبابش ثابت نیست و عمده، همان رضایت دختر و پسر و توجه به شرایط است. ۸۲/۶/۱۴

(س ۱۰۵۱) قرار دادن مهریه های سنگین و زیاد که مانع ازدواج جوانان می باشد از نظر شرعی و فقهی چه صورتی دارد؟

ج — بررسی موانع ازدواج، بحث و وقت و دقت زیادتری می طلبد و مهریه که به صورت ذمه است نه نقد، چگونه می تواند مانع باشد، ولی به هر حال مهر در اختیار زوج و زوجه است و آنها باید تصمیم بگیرند. ۷۸/۲/۱۰

## Translation Movement

سوم. مهرالسنه

(س ۱۰۵۲) مهرالسنه حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) چقدر است و اگر کسی بخواهد به نرخ رایج مملکت حساب کند، چقدر باید بپردازد؟

ج — پانصد درهم نقره است که وزن آن به مثقال صیرفی و رایج (یعنی مثقال ۲۴ نخودی) دوپست و شصت و پنج مثقال است و نرخ و ارزش آن با پول رایج مملکت، محاسبه می شود و طبیعی است که قیمت نقره در بازار، با اختلاف زمان و مکان، مختلف می گردد؛ یعنی در حقیقت، قیمت دوپست و شصت و پنج مثقال نقره خوب و عالی، مقدار مهریه حضرت زهرا (علیها السلام) است. ۷۸/۷/۱۱

چهارم. مطالبه مهریه و حقّ حبس

(س ۱۰۵۳) در صورتی که مهریه، حال باشد و زوج قدرت تأدیه کلّ مهریه را یکجا ندارد، و در صورت تقسیط مهریه می تواند آن را در طول چند سال پرداخت کند؛ آیا دادگاه می تواند بدون توافق زوجه با تقسیط مهریه با وصول اولین قسط — بدون رعایت حقّ حبس زوجه — وی را مجبور به تمکین از زوج نماید؟

ج — زن تا قبل از آمیزش و دخول، حقّ مطالبه مهریه و امتناع از دخول دارد و ناشزه هم نمی باشد و نفقه اش هم در صورتی که شوهر قدرت بر ادای مهریه را دارد و مهریه او را نمی پردازد، بر زوج واجب است، لیکن اگر شوهر قدرت ادای مهر را ندارد، زن با عدم تمکینش گرچه «عن حق» هست، طلبکار نفقه نیست؛ اما بعد از دخول — ولو از دُبر — حکم بقیه دیون و بدهکاری ها را پیدا می کند

و زن حق عدم تمکینش ساقط می باشد؛ و دادگاه نمی تواند بدون رضایت زوجه با تقسیط، زوجه را وادار به تمکین نماید و این گونه حکم ها بر خلاف موازین است و نافذ نمی باشد. ۸۴/۴/۱۲

(س ۱۰۵۴) اگر زوج با توجه به معسر بودنش و به تکلیف دادگاه، مهریه را به صورت قسطی بپردازد و با توجه به اینکه امروزه مهریه ها بالا است و پرداخت قسطی آن هم سال ها طول می کشد تا تمام شود، آیا با وجود این، زن با فرض باکره بودن و عدم موافقت حق دارد تا پایان قسط آخر تمکین نکند؟

ج — در تمام مدّت، حق امتناع ثابت است. ۷۷/۸/۱۵

(س ۱۰۵۵) چهار سال قبل با دختری ازدواج کردم. پس از شش ماه زندگی مشترک بر اثر اختلافاتی که به دلیل عدم رعایت حجاب کامل، بین من و ایشان پیش آمد، منزل را ترک نمود و پس از مدتی از من خواست که مهریه او را که شامل پانصد عدد سکه طلا و ۱۵۰ مثقال طلا می باشد به صورت کامل بدهم، وگرنه تمکین نخواهد کرد در غیر این صورت باید او را طلاق بدهم و بنده توان پرداخت چنین مهریه سنگینی را ندارم. با توجه به توضیحات یاد شده بفرمایید:

۱. آیا ایشان از نظر شرعی می تواند تمکین خود را موقوف به دریافت کامل مهریه بکند؟

۲. چنانچه همسر تمکین نکند، آیا از لحاظ شرع باید به او نفقه بپردازم؟

ج ۱ — اگر موقع خواندن عقد دایم برای دادن مهر مدّتی معین نکرده باشند، زن می تواند پیش از گرفتن مهر، از نزدیکی کردن شوهر جلوگیری کند، چه شوهر توانایی پرداخت مهر را داشته باشد چه نداشته باشد، ولی اگر پیش از گرفتن مهریه به نزدیکی راضی شود — ولو از دُبر — و شوهر با او نزدیکی کند، دیگر نمی تواند بدون عذر شرعی از نزدیکی کردن شوهر جلوگیری کند.

ج ۲ — در صورتی که تمکین بر او واجب باشد — که از جواب قبل روشن می شود — و تمکین ننماید، حق نفقه ندارد. ۷۷/۲/۲۷

(س ۱۰۵۶) با توجه به اینکه طبق فتوا اگر زنی مطلقه شود و غیر مدخول بها باشد، مالک نصف مهریه می باشد و اگر مدخول بها باشد، صاحب تمام مهریه می باشد. در صورتی که مهریه، حال باشد و زوجه، غیر مدخول بها باشد، آیا قبل از اجازه واقعه، حق مطالبه همه مهریه را دارد یا نصف آن را؟

ج — حق مطالبه همه مهریه را دارد و انتصاف مهر، مخصوص طلاق می باشد. ۷۷/۸/۱۵

(س ۱۰۵۷) در عرف، معمول است که در زمان خواستگاری، خانواده زن اظهاراتی را بیان می کنند دال بر اینکه فعلاً مهریه را نمی خواهند و می دانند اگر چنین تقاضایی را بکنند با وضعیت فعلی و بالا بودن مهریه عملاً ازدواجی صورت نمی گیرد؛ و از طرفی برای ادای آن زمانی را معین نمی کنند و اگر هم تقاضای مهریه کند و زوج، حاضر به ازدواج باشد باید تقسیط کند. با این وجود اگر زوجه تمکین خود را موقوف به پرداخت مهریه نماید، در این صورت مهریه، حال حساب می شود یا مؤجل؟ لازم به یادآوری است در عقدنامه ازدواج معمول است صاحب محضر بدون اینکه با زوج صحبت کند قید می کند مهریه باید عندالمطالبه پرداخت شود و زوج هم آن را امضا می کند. آیا امضای زوج دلیل بر حال بودن مهریه و پرداخت آن به صورت عندالمطالبه است؟

ج — این گونه امور و دواعی ذکر شده در سؤال، مانع از حق مطالبه زوجه نمی باشد و امضا هم طبق همان معمول است؛ یعنی مهر، مدّت دار نبوده و حکم به جواز مطالبه زوجه فقط با فرض تعیین مدّت پرداخت در عقد نکاح، از بین می رود نه با امثال موارد ذکر شده

در سؤال. ۷۷/۸/۱۵

(س ۱۰۵۸) در رساله های عملیه مراجع تقلید آمده است: «چنانچه مهریه حال باشد و زوجه آن را مطالبه نماید، زوج باید بپردازد و در غیر این صورت، زوجه حق دارد تمکین نکند». مستدعی است بفرمایید آیا منظور از تمکین، همان تمکین به نحو خاص (نزدیکی و واقعه) است و یا معنای دیگری از آن استنباط می شود؟

ج — منظور همان اجازه واقعه و آمیزش و دخول است. ۷۷/۸/۱۵

(س ۱۰۵۹) مرد جوانی دختری را به عقد خود درآورده است. پس از جاری شدن عقد، آن دختر از تمکین خودداری نموده و تمکین خود را موقوف به پرداخت مهریه نموده و به دلیل بالا بودن میزان مهریه، نزدیک به دو سال است که قسمتی از حقوق مرد را بابت مهریه می گیرد. ضمناً قسمت دیگری از حقوق را بابت نفقه می گیرد. از آن جا که پرداخت مهریه، مدّت طولانی (نزدیک به هفتاد سال) به طول خواهد انجامید و دوشیزه در طول این دو سال، راضی به حبس خود شده و تمکین به طور خاص نمی کند و از این جهت، مرد را در فشار شدید روحی قرار داده و در اختیار مرد نیست و مرد از او بی خبر است، آیا به ایشان نفقه تعلق می گیرد یا نه؟

ج — هر زنی قبل از دخول، حق مطالبه مهریه حال و غیر مؤجل خود را دارد و حق دارد که قبل از اخذ مهریه، تمکین ننماید و در این جهت، فرقی بین یُسّر و قدرت زوج بر ادای مهریه و عُسر و عدم قدرت او بر ادا نیست و عُسر او گرچه به حکم «فطرة الی میسرة»،

مجزؤ تأخیر در ادائش است؛ لیکن تأثیری در حقّ زوجه ندارد و زن، حق دارد تا شبه عوض، یعنی مهرش را نگرفته بضعش را که شبه معوض است، تحویل ندهد، و حکم معاوضه در نکاح و مهر، جاری است و اصولاً عمده دلیل بر حقّ زن به عدم تمکین قبل از اخذ مهر، همان رعایت جنبه معاوضه در نکاح و صداق است و فقیه بزرگ مرحوم فاضل هندی در کشف اللثام، برای این حق که مورد اتفاق علماست، چنین استدلال فرموده: «لأنّ النکاح مع الصداق معاوضة و لكل من المتعاضین الامتناع من التسليم حتى يقبض العوض الی أن قال و للحرّج و العسر و الضرر. انتهى»؛ لیکن همه این بحث ها در مورد مهر بود و در مورد نفقه، ظاهراً اگر شوهر، قدرت ادای مهر را ندارد، زن با عدم تمکینش — گرچه «عن حق» نیز هست — طلبکار نفقه نیست و ادله وجوب انفاق یا شامل چنین مواردی از اول نمی شود و به وجوب نفقه در زندگی متعارف، مختص است و یا انصراف به آن دارد و به هر حال، شامل این گونه زندگی های از هم جدا و دور از یکدیگر نمی شود. نتیجتاً اصل برائت محکم و شوهر، نفقه را بدهکار نیست. آری، جایی که شوهر با قدرت بر ادای مهریه، مهریه او را نمی پردازد، نفقه بر او واجب است، چون خود سبب عدم تمکین و جدایی است و در حقیقت، از جهت زن، زندگی و تمکین، محقق است و مانع، از طرف مرد است و قانون شکنی او نمی تواند به نفعش تمام شود و هیچ گاه قانونگذار از قانون شکن حمایت نمی کند و این زوج است که باید ضرر نفقه زوجه را متحمل شود و مورد، مشمول ادله وجوب انفاق است. ۷۹/۸/۲۶

(س ۱۰۶۰) اگر مهریه زوجه حال باشد، گفته می شود که زوجه می تواند از ایفای وظایفی که در مقابل شوهر دارد، خودداری نماید تا مهر به وی تسلیم شود. سؤال این است که آیا در صورتی که زوجه به خانه شوهر رفته و خود را تسلیم او نموده، ولی مرد نتوانسته با او نزدیکی نماید، باز زوجه می تواند مهریه را به شرحی که گفته شد، خواستار گردد و پیش از دریافت مهریه از ایفای وظایف همسری خودداری نماید، یا اینکه حقّ او بعد از تسلیم به تمکین از بین رفته و فقط حقّ مطالبه مهریه را دارد؟

ج — بعید نیست که تسلیم زوجه و تمکین خود — هر چند زوج مقاربت نکند — مخصوصاً با عدم قدرت، اسقاط حق باشد، و اصل «حقّ زوجه به عدم تسلیم، قبل از اخذ مهر حال» به جهت تقابضی است که مقتضای معاوضه است و دخول، بما هو دخول، ظاهراً خصوصیتی ندارد، و برای توضیح بیشتر، عبارت «جواهر» نقل می شود:

«وفیها ای فی المسالك ایضاً: انه فرق مع عدم الدخول بین کونها قد مکنت منه فلم یقع و عدمه، فلها العود الی الامتناع بعد التمكن الی أن تقبض المهر، و یعود الحکم الی ما قبله، لما تقرّر أنّ القبض لا یحقق فی النکاح بدون الوطی، قلت: قد یقال: انّ ذلك منها اسقاط لحقها، ولیس فی الأدلّة تعلیق الحکم علی الوطی».<sup>۳۴</sup> ۷۴/۱۱/۴

پنجم. پرداخت مهریه

(س ۱۰۶۱) اگر زن مهریه خود را طلب کند، آیا حاکم می تواند از طریق فروش منزل مسکونی متعارف زوج آن را استیفا نماید؟ اگر منزل از حدّ متعارف و شأن زوج بالاتر باشد، چگونه است؟

ج — مهریه زن، جزء دیون زوج است و نسبت به مستثنیات دین با بقیه دیون فرقی ندارد. ۷۷/۲/۲

(س ۱۰۶۲) مردی مهریه عندالمطالبه زن را پرداخت نمی کند، لازم به یادآوری است که مهر، شامل پانزده سکه طلاست و مرد نیز حداقل به صورت اقساط از عهده پرداخت آن بر می آید. مستدعی است حکم شرعی را بیان فرمایید.

ج — ادای مهر بر زوج مثل ادای بقیه دیون است بر افراد بدهکار که با مطالبه طلبکار، ادای در حدّ قدرت و خارج از مستثنیات دین بر آنها واجب است. آری، باید توجه داشت که زندگی مشترک با عدل و قانون تنها، با صفا نمی گردد، بلکه نیاز به احسان و صمیمیت و محبت و علاقه در آن فوق العاده مطلوب بلکه از نظر عقل اجتماعی، لازم است. ۷۷/۴/۷

(س ۱۰۶۳) آیا از نظر شرعی جایز است که زوج مهریه را به صورت قسطی به زوجه بپردازد؟

ج — منوط به رضایت زوج و زوجه است. ۷۸/۲/۱۰

(س ۱۰۶۴) شوهرم هیچ گونه برنامه ریزی برای آینده من و فرزندانم نداشت و بیشتر درآمد خود را صرف عیاشی می کرد، بنابراین، مقداری از درآمد را پس انداز نمودم که اکنون حدود سه میلیون تومان است. اگر شوهرم را از آن آگاه کنم، تمام آن را صرف خوشگذرانی خواهد نمود و اگر آگاه نسازم، نمی دادم تکلیف فرزندانم با این پول پس از فوت من چه خواهد شد. ضمناً بنده بیش از سی سال است که بدون رضایت و به واسطه اجبار و بدون حقوق در خانه او کار کرده ام و مهریه مرا نیز نپرداخته است. آیا می توانم مهریه ام را از آن اموال بردارم؟ آیا مطابق عرف امروزی است یا بر اساس زمان عقد باید حساب کنم؟

ج — نسبت به مهریه از باب تقاضا، می توانید از همان پول به مقدار مهریه بردارید، آن هم به مقدار قدرت خرید مهریه در سال عقد و اگر با قدرت خرید طلا در آن زمان محاسبه شود، مانعی ندارد. ۷۶/۹/۲۳

(س ۱۰۶۵) آیا از نظر شرعی جایز است که پدر مهریه عروسی را از مال خود به پدر او بپردازد؟

ج — مهریه، حق زن است که باید به او پرداخت شود. آری، زن بعد از مالکیتش می تواند در مهر که ملکش می باشد همانند بقیه اموالش تصرف نماید. ۷۸/۲/۱۰

(س ۱۰۶۶) در عقد نکاح، مهریه را خود داماد شخصاً بر ذمه گرفته است. بعد از چند روز، پدر عروس و پدر داماد برای امضای عقدنامه به محضر مراجعه کردند. پدر عروس از پدر داماد، درخواست کرد که یک مهریه هم پدر داماد امضا کند. پدر داماد هم تقاضای او را پذیرفت و مهریه ای را به عهده گرفت. آیا مهریه درومی را که پدر داماد امضا کرده صحیح است یا باطل؟

ج — آنچه بعداً اضافه گردیده، گرچه شرعاً جزء مهر نمی باشد؛ اما اگر اضافه نمودن برای رفع اختلاف و یا جلب رضایت طرف باشد و در حقیقت نحوه قرارداد و عقدی است که یک طرف آن نقود و اموال است و طرف دیگر، صرف نظر از اختلاف و نادیده گرفتن آن و یا جلب رضایت مورد نظرش باشد و یا امور مشابه آنها، در این صورت ادای مقدار اضافه شده به عنوان وفای به عقد، لازم است و مشمول عموماً و اطلاعات عقود و شروط می باشد، و مقدار اضافه دین است برعهده اضافه کننده؛ ولی اگر مقدار اضافه فقط جنبه وعده داشته؛ چون وعده تنها، لزوم وفا ندارد، پرداخت بر او لازم نیست. ۸۰/۱۰/۱

(س ۱۰۶۷) در موقع انعقاد عقد ازدواج، شوهرم مهریه این جانب را پانصد عدد سکه بهار آزادی با مراعات قیمت رسمی بانک در تاریخ وقوع عقد بر ذمه گرفته است. اکنون که قصد جدا شدن داریم آیا می توانند بنده را مجبور به گرفتن قیمت سکه بهار آزادی در تاریخ وقوع عقد نمایند؟

ج — قطع نظر از اینکه بین صدر — پانصد سکه بهار آزادی — و ذیل — با مراعات قیمت رسمی بانک در تاریخ وقوع عقد — تعارض وجود دارد و ظهور صدر بر ذیل، مقدم است؛ اگر ظهور ذیل را هم مقدم بدانیم و مهر را ریال بدانیم، باز مهر، قدرت خرید ریال در آن زمان می باشد که معادل همان سکه باید محاسبه شود، یعنی قیمت پانصد سکه در امروز مهر می باشد چون ریال آن روز معادل پانصد سکه بوده است. ۷۶/۷/۲۹

### ششم. مهرالمثل

(س ۱۰۶۸) مرد جوانی با اظهار علاقه و رضایت قلبی و با مهرالسنة حضرت زهرا(علیها السلام) زن جوانی را به عقد ازدواج دائم خودش در آورده است. در صورتی که به خاطر اعتیاد و سایر مسائل، عسر و حرج زن اثبات گردد، آیا زن می تواند از شوهرش مطالبه مهرالمثل نماید؟

ج — با فرض معین بودن مهر در عقد نکاح — که مهرالمسمی نامیده می شود — نوبت به مهرالمثل نمی رسد. ۷۸/۴/۱۳

(س ۱۰۶۹) مهرالمثل به چه معنی است؟

ج — مهرالمثل یعنی مهری که برای زنایی که مهر معین ندارند، همانند زنایی که در عقدشان مهر معین شده، تعیین می شود. ۷۸/۴/۱۳

(س ۱۰۷۰) در صورتی که شخصی با وعده دروغین ازدواج، با دختری یا کراهی زنا کند، با توجه به مکره نبودن دختر، آیا زانی ضامن مهرالمثل هست؟

ج — ضامن نیست؛ چون زنا که با تراضی طرفین به گناه است، اصولاً ضامن ندارد، و لامهر لبغی و ناگفته نماند که هیچ قانونی نمی تواند ضامن ضعف افراد و فریب خوردن آنها باشد، مخصوصاً در مورد گناه و تخلف و شکستن حریم قانون که قانونگذار اگر بتواند هم، نباید چنین قانونی را بگذارد. ۷۸/۹/۱۵

### هفتم. احتساب مهریه به نرخ روز

(س ۱۰۷۱) چون طرح الحاق یک تبصره به ماده ۱۰۸۲ قانون مدنی در خصوص مهریه، در کمیسیون امور قضایی و حقوقی مجلس شورای اسلامی مطرح است، به لحاظ اهمیت مطلب و جنبه های فقهی آن، تقاضا دارد نظر خود را تفصیلاً جهت بهره برداری مرقوم فرمایید.

ج — بعید نیست اگر نگوییم که ظاهر در مثل باب مهر و تمن مبیع و موارد کلی اشتغال ذمه به نقد رایج، مافی الذمه نقد است با مالیتش که همان قدرت خرید در آن زمان است؛ چون همان قدرت، عامل رغبت است و موجب مالیت، و آن هم به تبع عین مضمون است، و گرنه یک قطعه کاغذ منقوش، نه قیمتی دارد و نه مورد رغبت است؛ و واضح است که بر پایه قدرت خرید هم مالیت اسکناس ده تومانی از پنجاه تومانی جدا و ممتاز می گردد. بنابراین، در مفروض سؤال و باب مهر، آنچه را که زوجه طلبکار است و ذمه زوج به آن مشغول

است، همان مقدار از نقد رایج است که در عقد آمده با قدرت خرید در آن زمان و امروز هم باید از نقد رایج از باب مهر به قدری پرداخت گردد که همان قدرت خرید را تأمین نماید تا از عهده ضمانت به مثل عرفی که اصل در ضمان و برائت ذمه است، بیرون آمده باشد. بعلاوه که پرداخت مثل اصطلاحی و مابه التفاوت هم محقق گشته و به نظر معروف — که ضمان در مثلی به مثل و در قیسی به قیمت — هم عمل شده و ناگفته نماند که اگر مسئله تناسب با افزایش شاخص قیمت ها و تغییر قدرت خرید، عرفاً برگردد به همان مقدار بدهکاری و مقدار مضمون و مورد ذمه، مطلب تمام است، وگرنه کارشناسان و نمایندگان معظم باید راهی دیگر را پیدا نموده و تصویب نمایند و آنچه به نظر می رسد، این است که معیار و شاخص را مثل طلا قرار دهند که مردم هم معتقدند اختلاف قیمت ها را با آن می توان معلوم نمود؛ یعنی اگر با صد تومان در ده سال قبل ده متقال طلا می توان خرید و مهریه صد تومان بوده، امروز زوجه طلبکار مقدار پول و نقد رایجی است که بتوان آن مقدار طلا را خریداری نمود. ۷۵/۷/۳۰

(س ۱۰۷۲) شخصی مهریه زنش در سی سال قبل، دو هزار تومان بوده و الآن زن تقاضای مهر خود را دارد. چه مبلغی باید به او پرداخت نمود؟ آیا مبلغ را باید به قیمت روز پرداخت کرد یا همان پول زمان عقد را؟

ج — قدرت خرید دو هزار تومان آن روز را طلب دارد. ۷۶/۱۲/۱۸

(س ۱۰۷۳) زنی که شوهرش فوت کرده است، آیا می تواند مهریه خود را مطابق با ارزش روز، نسبت به زمان اجرای صیغه عقد مطالبه نماید؟  
ج — به نظر این جانب، قدرت خرید مهریه در آن زمان را امروز، زوجه طلبکار است و به نظر می رسد تعیین قدرت خرید به وسیله طلا هم کافی باشد، یعنی مثلاً با ده هزار تومان در آن زمان چه مقداری طلا می توانسته بخرد. ۷۶/۲/۳۰

#### هشتم. اثر فوت و طلاق در مهریه

(س ۱۰۷۴) دختر و پسری نامزد شده اند و عقد نکاح، خوانده شده است، منتها عروسی نکرده اند؛ اما در طول مدتی که نامزد بوده اند از راه دُبر دخول می کرده است. اکنون به علت عدم تفاهم اخلاقی از همدیگر جدا شده اند. با توجه به اینکه دخول از دُبر بوده است نه قُبُل و دختر هنوز باکره است، آیا شوهر، کل مهریه را باید بپردازد یا نصف مهریه را؟

ج — به نظر اخیر این جانب، زوجه کل مهر را طلبکار است. ۸۳/۶/۲۹

(س ۱۰۷۵) آیا در صورت فوت زوجه قبل از دخول، مهریه وی نصف می گردد یا خیر؟

ج — آری، با فوت زوجه قبل از دخول، نصف مهر را زوج بدهکار است. ۷۷/۸/۱۸

(س ۱۰۷۶) پسر و دختری با هم ازدواج کرده اند و پس از چهار ماه پسر بر اثر تصادف فوت کرده است. عروس ابتدا مهریه خودش را بخشیده، اما بعد از مدتی ادعای مهر می کند. در صورتی که پسر، دارایی نداشته باشد، در این صورت آیا چیزی بر ذمه متوفای یا شخص دیگری هست یا خیر؟

ج — مهریه زن به عهده زوج است نه به عهده دیگران. بنابراین، اگر زوج از دنیا برود، مهر به عنوان دین، قبل از وصیت و ارث از مالش پرداخت می شود و اگر مالی ندارد، چیزی بر عهده و ذمه دیگران نیست و خود زوج هم بریء می باشد، و اما در مورد هبه زوجه، اگر زوجه مهر را به شوهر هبه نماید — چه در حال حیات او و چه بعد از ممات — هبه اش درست است و قابل رجوع نیست. آری، ادعای زوجه به عدم هبه مرافعه شرعیه را می طلبد و فایده اش در صورت تمکن و دارایی شوهر است نه جایی که او چیزی ندارد.

۷۷/۴/۹

(س ۱۰۷۷) میزان مهریه ای که به زوجه ای که شوهرش قبل از دخول فوت می نماید تعلق می گیرد، نصف مَهْرالمسَمی است یا تمام آن؟

ج — اقوی این است که اگر زوج قبل از دخول فوت نماید، تمام مهر، ملک زوجه است و مستحق آن است و قبل از ارث است و از اصل مال خارج می شود؛ و اما اگر زوجه قبل از زوج و قبل از دخول بمیرد، نصف مهر، ملک زوجه است که به ورثه اش می رسد و چون خود زوج هم وارث سببی است، از همان نصف، مانند بقیه اموال زوجه ارث می برد. ۷۷/۳/۷

(س ۱۰۷۸) شخصی دختری را به عقد دائم خویش در آورده و صدق و مهر او را به ذمه می پذیرد. پدر دختر، اتومبیل خود را به دامادش امانت می دهد و در جریان رانندگی او به اتفاق برادرش در اثر سانحه رانندگی جان می سپارند؟ با توجه این مطلب بفرمایید:

۱. در حال حاضر آیا دختر حق مطالبه مهر و صدق خویش را دارد؟

۲. آیا خسارت وارد شده به اتومبیل را خانواده داماد باید بپردازند یا نه؟

۳. آیا دختر از شوهر متوفایش ارث می برد یا نه؟

ج ۱ — به نظر این جانب همه مهر را طلبکار است.



ج ۲ — کسی که مالی را بدون اجازه مالک تصرف نماید و تلف شود، ضامن خسارت می باشد.

ج ۳ — ارث می برد. ۷۷/۸/۱۵

(س ۱۰۷۹) در صورت اختلاف زوجین در مقدار و وصف مهریه و در صورتی که هیچ کدام جهت اثبات ادعای خود دلیلی ندارند؛ قول کدام يك از زوجین مقدم است؟

ج — قول مرد با یمنش — در فرض نبود بیّنه و حجّت شرعی — بر قول زن مقدم است، چون منکر است و زن مدّعیه است و کسی است که اذا ترک الدعوی ترک است. ۷۷/۸/۱۸

## باب هشتم: نفقه

یکم. مفهوم نفقه و اجزاء آن — وجوب پرداخت نفقه

(س ۱۰۸۰) مستدعی است بفرمایید که مطابق عرف امروز، میزان نفقه يك زن، در حدّ متوسط چقدر است؟ ۷۷/۴/۷

(س ۱۰۸۱) فردی که توان اداره امور خود و خانواده اش را به نحو شایسته از نظر اقتصادی ندارد، آیا جایز است برای بزرگداشت ائمه معصومین (علیهم السلام) و والدینش پول قرض نماید و مراسم برگزار نماید و از این طریق زن و فرزندان را در تنگنای اقتصادی قرار دهد؟ آیا خدا و رسول خدا و ائمه معصومین (علیهم السلام) از این کار خشنود خواهند بود؟ آیا این فرد در فردای قیامت مأجور خواهد بود؟

ج — اگر نفقه واجب را می دهد، مانعی ندارد و الاً نفقه واجب است، لیکن مراسم برای اهل بیت (علیهم السلام) مستحب است و روشن است که نمی توان برای عمل مستحب هر چند با اهمیت، ترك واجب نمود. ۷۷/۲/۲۵

(س ۱۰۸۲) مردی به اتهام مذنوبیت و یا محکومیت، مدّتی زندانی شده است. آیا همسر دائمی او پس از ترخیص شوهر از زندان و یا در حین زندانی بودن وی، حقّ مطالبه نفقه را دارد؟

ج — آری، نفقه زن بر شوهر واجب است و در حکم دین است و به ذمه شوهر است و زن می تواند بعد از زندان یا در حین زندان، مطالبه نماید و یا به محکمه صالحه مراجعه نماید و حاکم، از اموال شوهر، نفقه او را پرداخت نماید، مگر آنکه زن در ایام زندانی بودن شوهر، ناشزه باشد که در این صورت، به خاطر نشوز، نفقه اش ساقط است. ۷۹/۶/۲۰

(س ۱۰۸۳) در دادن نفقه و بخشش، اولویت با پدر و مادر انسان است یا همسر و فرزندان؟

ج — نفقه همسر بر بقیه اقارب، مقدم است، به خاطر اینکه نفقه همسر، دین است و نسبت به والدین و فرزندان يك تکلیف است و والدین و فرزندان، در يك رتبه هستند. ۷۹/۶/۸

(س ۱۰۸۴) آیا پرداختن نفقه همسر و افراد واجب النفقه محجور توسط ولی او (با توجه به تمکّن مالی محجور) مفسده نیست؟ و در صورت عدم پرداخت، آیا قابل مطالبه است؟

ج — بر ولی محجور است که نفقه واجب النفقات را با وجود تمکّن مالی محجور بپردازد و در صورت عدم پرداخت نفقه همسرش، حقّ مطالبه زن نسبت به گذشته ثابت است و نفقه زن به منزلت دین است و اما نفقه مابقی افراد واجب النفقه او قابل مطالبه نسبت به گذشته نیست و چون بیش از يك تکلیف نیست، و ناگفته نماند غیر از همسر او هم می توانند به محکمه مراجعه کنند و او را ملزم به ادای نفقه حال یا روزانه نمایند. ۷۸/۷/۲۶

(س ۱۰۸۵) آیا جایز است که زن از پولی که شوهرش برای مخارج خانه می دهد، در منزل، مجلس روضه یا ختم انعام و یا مانند این گونه مجالس برپا کند؟

ج — اگر پولی را که شوهر داده، معیناً به عنوان نفقه واجب زن بوده که ملک او شده، مصرف آن در موارد مفروض در سؤال، مانعی ندارد ولی اگر برای خرجی خانه داده، مصرفش منوط به اذن و اجازه شوهر است و معمولاً هم، چنین است و فرض قبل، يك فرض علمی فقهی بیشتر نیست و امروزه تقریباً وجود ندارد. ۷۹/۹/۱۵

(س ۱۰۸۶) ۱. آیا نفقه به محض ایجاد علقه زوجیت واجب می شود یا شرایط دیگری دارد؟ و آیا وسایل تنظیف و آرایش، مخارج مداوا، ولو در بیماری صعب العلاج، هزینه زایمان، هزینه تجهیز و... را نیز جزء نفقه می دانید؟

۲. ضابطه اصلی در اجزاء نفقه به نظر حضرت عالی چیست؟ آیا نفقه، ملاک خاصی دارد یا يك مسئله عرفی است؟

۳. میزان نفقه با توجه به وضعیت زن تعیین می شود یا رعایت حال شوهر معیار و ملاک است؟ و آیا زن، مالک نفقه می شود یا فقط حق انتفاع دارد؟

- ج ۱ — نفقه با زوجیت در صورت تمکین کردن زن به دخول، واجب است.
- ج ۲ — ضابطه در نفقه، تلاش زوج برای برآورده کردن حاجات زن — اعم از لباس و پوشاک و محل زندگی و وسایل آرایش و... — با رعایت شأن زن و توانایی زوج می باشد، که ملاک تشخیص آن با عرف است که خرج بیماری زن و تجهیز زن را نیز شامل می شود.
- ج ۳ — از جواب «دو» معلوم شد و اما در باره اصل نفقه، زن مالک نفقه می شود. ۸۰/۱۰/۱۸
- (س ۱۰۸۷) در صورتی که زوج برای مدت طولانی غایب شود و یا اینکه به درجه ای از سفاهت برسد که تصرف او در اموال و دارایی خود، غیر عقلایی باشد یا اینکه مجنون شود، تکلیف نفقه زوجه چه می شود و مسئول پرداخت آن کیست؟
- ج — در صورت غیبت زوج، اگر زن تمکین می کرده، نفقه واجب است و در صورت تمکن مالی داشتن با فرض سفاهت و یا جنون، ولی او از طرف او باید نفقه واجب را بپردازد. ۸۰/۱۰/۱۵
- (س ۱۰۸۸) در جایی که مرد از فراهم کردن نفقه زن ناتوان باشد، نفقه او بر عهده کیست؟
- ج — با عسر زوج، نفقه بر عهده شخص دیگری نمی آید، لیکن بر او واجب است که به قدر نفقه واجب النفقه کار و تلاش نماید، و حتی حاکم هم می تواند او را الزام به کار و کسب نماید، بلکه بعد از بی فایده بودن الزام، اجبار هم جایز است. ۷۵/۸/۱۴

دوم. رابطه نفقه و تمکین — نشوز زن

- (س ۱۰۸۹) ۱. تمکین چیست؟ اطاعت چیست؟
۲. خروج از تمکین چگونه تحقق می یابد؟ خروج از اطاعت چگونه؟
۳. حقوق شرعی هر یک از زن و شوهر چیست؟
۴. حد ممنوع استمتاع زن و شوهر از همدیگر چیست؟
- ج ۱ — آنچه از اطاعت، واجب است، تمکین زن برای شوهر در استمتاع و برطرف نمودن آنچه مانع از استمتاع یا کمال آن است، مانند از بین بردن هر چه که موجب تنفر شوهر شود و آرایش نمودن خود — با فرض درخواست شوهر — برای استمتاعش.
- ج ۲ — نشوز و خروج از تمکین به ترك اطاعت از زوج در موارد مذکور و یا خروج از منزل به صورت قهر، و یا آنکه مانع استمتاع زوج و یا منافی شئون خانوادگی شوهر باشد، مثل رفتن در مجالسی که با آبرو و حیثیت و شخصیت اجتماعی شوهر ناسازگار باشد، تحقق می یابد.
- ج ۳ — حقوق شرعی هر دو، خلاصه می شود به معاشرت به معروف و آنچه توده مردم مسلمان، آن را خوب می دانند و به خوبی آن آگاهی دارند و خلافش را بد و نادرست و منکر می دانند، و اسلام هم آن را حرام ندانسته است.
- ج ۴ — حد ممنوع جایی است که استمتاع خلاف معروف باشد و از نظر عقلا و عرف، منکر و ظلم و یا ایذا محسوب شود و آیه شریفه (وعاشروهن بالمعروف) ظاهراً برای مرد خصوصیت ندارد و معاشرت به غیر معروف و منکر از هر یک از زن و مرد حرام است و اینکه خطاب به شوهر شده، برای آن است که معاشرت به خلاف معروف، بیشتر، از ناحیه شوهر بوده است؛ و ناگفته نماند که وظی در برابر زن منوط به رضایت اوست. ۸۳/۶/۳۰

(س ۱۰۹۰) ۱. اگر طبق نظر پزشک، زوجه دایمی به مرضی مبتلا باشد که بایستی برای مدتی و یا برای همیشه با او نزدیکی نشود، و یا اینکه زوجه دایمی به علت ابتلای به جنون ادواری و یا دائم در بیمارستان و یا در منزل بستری و تحت درمان باشد، و در صورت دوم زوجه به هیچ وجه حاضر به نزدیکی با شوهر خود نباشد، آیا این چنین زنی در هر دو صورت مذکور حق نفقه دارد؟

۲. اگر مردی نخواهد همسر دایمی خود را در مفروض سؤال فوق طلاق دهد، آیا این چنین زنی حق نفقه دارد؟

ج ۱ — در هر دو صورت سبب نشوز نمی گردد و نفقه زوجه به عهده شوهرش می باشد، چون ممانعت وی از نزدیکی به علت عذر (مریضی) می باشد.

ج ۲ — تا زمانی که همسرش را طلاق نداده است، حق نفقه دارد. ۷۸/۳/۱

(س ۱۰۹۱) در صورتی که زوج تقاضای مباشرت نکرده باشد و زوجه از استمتاعات دیگر امتناع نکند، آیا زوجه مستحق نفقه می باشد یا خیر؟ چنان که معمول است بعد از عقد، زوجه مدتی در خانه پدر می ماند و مباشرت در زمان عروسی و زفاف صورت می گیرد، ولی استمتاعات دیگر قبل از

زفاف انجام می شود. در این صورت آیا تمکین از مباشرت که مصداق تمکین کامل است، در ایجاب نفقه مطلقاً مؤثر است یا اینکه در صورت مطالبه زوج، تأثیر دارد؟ و چنانچه زوج مطالبه نکند، آیا استمتاع دیگری، استحقاق نفقه را موجب می شود؟

ج — اگر محرز شود که شوهر می داند همسرش در زمان نامزدی در خانه پدر نیز تمکین کامل، یعنی تمکین حتی نسبت به مجامعت هم دارد و عدم تحقق آن، به سبب عدم درخواست زوج است، زوج بدهکار نفقه است؛ و اما اگر چنین علمی برای نامزد، یعنی زوج حاصل نشود، بدهکار نفقه نمی باشد، چون تمکین به بقیه استمتاع، کفایت در سببیت برای نفقه ندارد و تمکین از جماع هم در سببیت معتبر است. ۷۷/۱۰/۲۳

(س ۱۰۹۲) بیش از یک سال است که به عقد مردی در آمده ام که در شهر دیگری زندگی می کند و چند ماهی تا زمان عروسی ما باقی مانده است. ایشان طی این مدت، به طور نامرتب، مقداری خرجی برایم فرستاده است. آیا در طول دوران عقد، خرجی من به عهده پدرم است یا همسرم؟ و اگر به عهده پدرم بوده، آیا همسرم می تواند آن مقداری را که داده است، طلب کند؟

ج — چون در زمان نامزدی، زن حاضر به آمیزش نیست و از این جهت، تمکین ندارد و بناست که آمیزش بعد از عروسی انجام بگیرد، لذا به دلیل عدم تمکین، مستحق نفقه در آن زمان نبوده است؛ و اما آنچه را که مرد به عنوان مخارج فرستاده و مصرف شده، به خاطر آنکه خود او با رضایت فرستاده، زن نسبت به آنها بدهکار نیست. ۷۹/۳/۷

(س ۱۰۹۳) زنی که بدون رضایت و اذن شوهر از خانه خارج می شود و به شغل های مختلف از قبیل آرایشگری و تدریس خصوصی ... می پردازد، با توجه به اینکه دارای پنج فرزند است و از این بابت، خسارات مالی هم به شوهرش وارد می شود و در سند ازدواج هم تعهد به خانه داری نموده است، آیا مستحق نفقه می باشد یا خیر؟

ج — اگر اشتغال زن در خارج خانه به شغل های مختلف و بدون اجازه شوهر، مانع از استمتاع زوج باشد و یا آنکه بیرون رفتن ها سبب هتک حرمت زوج و حقوق خانوادگی باشد، موجب نشوز و سقوط نفقه است؛ و شرط تعهد خانه داری در متن عقد نکاح، هر چند عمل نمودن به آن غیر جایز و حرام می باشد، لیکن فی حدّ نفسه موجب نشوز و سقوط نفقه نمی گردد. ۷۶/۷/۳۰

(س ۱۰۹۴) زن ناشزه و ناسازگار در برابر شوهر خود چه تکلیفی دارد؟ آیا زن ناشزه حق و حقوقی به گردن شوهر خود دارد یا خیر؟ زنی که در فرمان و اطاعت شوهر نباشد، آیا نفقه و کسوت به او تعلق می گیرد یا خیر؟ ناشزه ای که سال ها با شوهرش حرف نمی زند و دائماً قهر است، تکلیف مرد در مقابل او چیست و باید چه عملی انجام دهد که مسئول نباشد؟

ج — زن ناشزه ای که مانع از استمتاع شوهر می شود و این حق را با قهر و ناسازگاری ترک می کند، این چنین زنی نفقه اش ساقط است، چون تمکین ندارد و راه حل هم صحبت دوستانه و یا حل آن با کمک بزرگترهای فامیل است. ۷۷/۶/۲

(س ۱۰۹۵) پس از عقد، در صورت دست تنگی زوج در پرداخت مهریه، آیا زن می تواند به این دلیل که مهریه را دریافت نکرده تمکین ننماید؟ و در صورت عدم تمکین، آیا زن ناشزه است؟

ج — در صورتی که مهر، مدت دار نباشد، زوجه می تواند تا قبل از اخذ مهر، تمکین ننماید و معسر بودن زوج، اثری در این حکم ندارد؛ کما اینکه فرقی بین تمکین بضع و غیربضع نیست؛ و چون تمکین نکردن به اعتبار حق شرعی است، نشوز صدق نمی کند؛ اما اگر پس از عقد، دخول و آمیزش — ولو برای یک مرتبه — محقق شده باشد، تمکین بر زوجه واجب و طلبکار مهر است، و تمکین نکردن بعد از آن، سبب نشوز می گردد. ۷۵/۹/۲

(س ۱۰۹۶) آیا زنی که در زندگی زناشویی خود با داشتن فرزند و با ادله و براهین موجود، مرتکب خیانت اخلاقی به شوهر خود شده است و بدون اذن همسر به همراه مرد اجنبی — که خود صاحب زن و فرزند است — به کشور خارجی سفر نماید، دادگاه حق دارد در حق چنین زنی زوج را ملزم به پرداخت مهریه، اجرت المثل و نفقه معوقه نماید؟

ج — مهریه ای را که در عقد ازدواج، مرد متعهد به پرداخت آن به زن گردیده است، زن طلبکار می باشد، کما اینکه نفقه زن هم بر مرد واجب است، مگر در مواردی مثل مسافرت بدون اجازه شوهر که مانع از حق استمتاع او گردد و یا با شئون خانوادگی نسازد و مخالف آن باشد، که در این گونه موارد حق نفقه زن ساقط است. ۸۰/۵/۱۲

(س ۱۰۹۷) آیا زوجه حامله ناشزه مستحق دریافت نفقه جنین می باشد؟

ج — مستحق نفقه جنین و طفل داخل رحم می باشد. ۸۱/۳/۴

(س ۱۰۹۸) زنی که با شوهر خود اختلاف داشته باشد و مخالف شوهرش باشد، آیا مستحق نفقه است یا خیر؟

ج — اگر مخالفت زن با شوهر به گونه ای است که از اطاعت زوج در مثل مسئله استمتاع و مواقعه — که بر زوجه واجب است — سرپیچی کند، چه در خانه باشد و سرپیچی نماید یا قهر کند و با بیرون رفتن سرپیچی نماید، زن ناشزه می باشد و نفقه او بر شوهر واجب نیست. ۸۰/۵/۹

سوم. نفقه زن در عده وفات

(س ۱۰۹۹) آیا زن در عده وفات مستحق نفقه از اموال شوهر می باشد؟

ج — نظر اخیر این جانب — جمعاً بین الأخبار المعتضدة بالاعتبار — آن است که اگرچه نفقه معتده در عده وفات به عهده شوهر به عنوان دین نمی باشد — همانند نفقه در حال حیات که آن هم يك تكلیف واجب است نه دین، تا دینی علیه او باشد و احکام دین بر آن مترتب گردد، مگر اینکه نفقه را پرداخت نکرده باشد که در این صورت در حکم دین است — لیکن واجب است که مخارج و نفقه اش از اموال شوهر در ایام عده وفات پرداخت شود؛ و در صحیحه ابن مسلم آمده است که امام صادق (علیه السلام) فرمودند: «ینفق علیها من مالها» و در صحیحه دیگرش از همان حضرت نقل شده که فرمود: «لاینفق علیها من مالها» یعنی مخارجش از مال خودش نمی باشد؛ و روایاتی که نفی نفقه را می نماید و می گوید: «لا نفقة لها»، ظاهر است در نفی به عنوان حق و دین همانند زمان حیات، یعنی لانیفقه لها علیه، پس منافاتی بین اخبار وجود ندارد و اینکه صاحب حدائق، صحیحه دوم را صریح دانسته در اینکه نفقه از مال خودش باشد — چون حرف «لا» در روایت را نفی جنس قرار داده و جمله بعد را، یعنی جمله «ینفق علیها من مالها» را مستقل و جمله اثباتی دانسته — قطع نظر از آنکه شاهد و دلیلی ندارد و بیش از يك احتمال نبوده، جمله تمام نمی باشد؛ چون اگر حرف «لا» را نافی جنس گرفتیم «ای لا نفقة لها» جمله اثباتی «ینفق علیها من مالها» توضیح و اوضحات و بیان امری است که نیازی به آن نبوده، بلکه لغو است، چون استفاده مالک از مال خودش مجوز نمی خواهد و احتیاج به مجوز نداشته و ندارد. ۷۸/۹/۱۳

(س ۱۱۰۰) آیا نفقه زوجه حاملی که زوجش فوت کرده و یا در عده وفات است از مال زوج پرداخت می شود یا خیر؟

ج — آری، نفقه دارد. ۸۰/۱۰/۱۸

## باب نهم: سایر روابط مالی زوجین

یکم. جهیزیه زن

(س ۱۱۰۱) در شهر ما رسم بر این است که معمولاً خانواده عروس برای خرید جهیزیه عروس، از خانواده داماد مقداری پول می گیرند و خانواده داماد هم راضی هستند. آیا خانواده عروس می توانند از این پول استفاده شخصی نمایند و یا از آن برای خرج رفت و آمد داماد و خانواده اش در دوران نامزدی استفاده نمایند؟

ج — ظاهراً مانعی ندارد، مگر آنکه عرف محل و بنای مردم بر مصرف نمودن در غیر جهیزیه باشد. ۷۸/۴/۲۵

(س ۱۱۰۲) آیا شوهر، ضامن جهیزیه همسرش که در وقت عروسی به خانه وی می آورد، هست؟

ج — اگر خود زن، جهیزیه را برای استفاده آورده و از بین رفته، ضامن برای کسی نمی آورد و هرکسی که با رضایت صاحبش مالی در اختیارش باشد، ضامن نیست. ۷۵/۱/۲۱

(س ۱۱۰۳) در بعضی مناطق و بر اساس عرف محل، در حین عقد، قید می گردد که اجناسی به عنوان جهیزیه از سوی زوج تهیه و تحویل خانواده زوجه گردد و پس از تحویل، به عنوان مال پدری حساب و همراه زوجه به خانه شوهر فرستاده می شود که بعداً در مالکیت آنها اختلاف پیدا می شود. با توجه به اینکه از نیت زوج در حین تهیه و تحویل اجناس، اطلاعی نیست، آیا اجناس قید شده، ملک زوجه است یا زوج؟

ج — در ملکیت زوج، باقی است، مگر اینکه عرف و متعارف محل بر هبه باشد که حکم هبه بر آن بار می شود. ۷۵/۱/۲۱

(س ۱۱۰۴) پس از جدا شدن زن و مرد، در زمینه اثاث خانه بین آن دو اختلاف است، تکلیف این نزاع چیست؟

ج — چیزهایی که از مختصات زوج و یا زوجه است، از صاحب اختصاص است و بقیه اموال، چون هر دو ذی الید هستند، نیاز به اثبات دارد و یا با قسم نزد حاکم، فیصله داده می شود. ۷۷/۱۰/۲۲

دوم. شیرها

(س ۱۱۰۵) شیرها (پولی که پدر و مادر دختر برای خودشان می گیرند) و پولی که برای تهیه جهیزیه می گیرند، چه حکمی دارد؟

ج — چون معمولاً در این گونه موارد، خانواده داماد با طیب خاطر و رضایت این پول ها را می پردازند، گرفتن و صرف کردنش برای خانواده عروس، مانعی ندارد؛ اما اگر زوج راضی به پرداخت پول نباشد، ولی اجباراً برای جلب رضایت دختر پول را بپردازد، حرام و آکل مال به باطل است. ۸۴/۴/۱۰

سوم. حق الزوجه و اجرت المثل خدمات زن در منزل

(س ۱۱۰۶) منظور از اجرت المثل در نکاح چیست و چه مواردی را شامل است؟

ج — اصولاً اجرت المثل به نکاح اختصاص ندارد، بلکه برای هر کاری که صاحب کار راضی بوده و کارگر هم قصد تبرع نداشته، ولی اجرت و مزد تعیین نشده، اجرت المثل مصداق پیدا می کند، و در نکاح بما هو نکاح، مسئله کار مطرح نیست. آری، چون کار کردن زن در خانه از وظایف او نیست و اگر در کارش قصد گرفتن اجرت داشته باشد و به شوهر هم تذکر دهد و شوهر راضی باشد و اجرت را تعیین ننموده باشد، اجرت المثل را طلبکار است، و اگر معین نموده باشند، همان اجرت معین را طلبکار است. ۷۱/۸/۲۸

(س ۱۱۰۷) اگر طلاق به درخواست زوجه باشد، آیا استحقاق دریافت حق الزوجه کارهایی که شرعاً به عهده او نبوده و قصد تبرع هم نداشته، دارد یا خیر؟ و اگر طلاق به درخواست زوجه نباشد چگونه؟

ج — طلبکار است و عمل مسلمان محترم است؛ و همان طور که اختیار طلاق به ید مرد است، اختیار عمل هر کسی هم به دست صاحبش می باشد. آری، در این گونه مواقع مرد می تواند در مقابل طلاق دادنش تقاضای صرف نظر از اجرت را بنماید و این گونه مصالحه ها و تراضی ها به حق می باشد و درست است. ۷۶/۵/۴

(س ۱۱۰۸) اگر بعد از طلاق زن یا مرجع قانونی، درخواست اجرت المثل کند با اینکه قبل از طلاق چنین ادعایی نداشته، آیا پرداخت اجرت المثل واجب است؟

ج — اجرت المثل اگر مربوط به کار زن در خانه برای شوهر باشد، تابع احکام اجرت المثل است و فرقی بین قبل از طلاق و بعد از آن نیست. ۷۸/۳/۲۰

(س ۱۱۰۹) در عقد ازدواج، یکی از شروطی که بر اساس تصویب شورای عالی قضایی گنجینه شده این است که زوج بعد از عقد ازدواج در کلیه دارایی خود با زوجه شریک خواهد بود و در صورت قبول زوج، زوجه حق خواهد داشت در صورت طلاق، نصف اموال شوهر را دریافت نماید، آیا زوجه با گرفتن نصف اموال باز هم استحقاق دریافت حق الزوجه کارهایی که بدون قصد تبرع در خانه شوهر انجام داده و شرعاً به عهده وی نبوده را دارد یا خیر؟

ج — اولاً آنچه مرقوم شده غیر از آن است که در دفترچه های ازدواج به عنوان شرطی از شرایط آمده و ثانیاً آنچه به عنوان شرط آمده موجب منع زوجه از حق عمل و حرمت عملش نمی شود و غرض در آن شرط، مسئله اجرت عمل نبوده است. ۸۳/۶/۳۱

(س ۱۱۱۰) مردی از دادگاه تقاضای طلاق همسرش را می نماید و بر اساس مقررات دولت جمهوری اسلامی در صورتی که طلاق به تقاضای مرد باشد، چنانچه زوجه کارهایی را که شرعاً در خانه شوهر به عهده وی نبوده است انجام داده باشد، دادگاه باید اجرت المثل کارهای انجام شده را محاسبه و حکم به پرداخت آن بدهد و یا مبلغی از بابت نخله به زوجه پرداخت شود. زوجه در جلسه دادگاه اظهار می دارد که من حاضر به طلاق نیستم و اگر شوهرم خواست طلاق بدهد باید مهریه، نفقه و اجرت المثل سال هائی که با هم زندگی کردیم را نقداً بپردازد. دادگاه اجرت المثل را طبق نظر کارشناس محاسبه و شوهر نیز رسماً قبول می کند که آن را بپردازد، ولی زوجه با قصد اینکه شوهرش او را طلاق ندهد و در فرض عدم طلاق و استمرار زندگی اظهار می دارد من اجرت المثل خود را نمی خواهم و به شوهرم بخشیدم و با طلاق موافق نیستم و حاضریم با شوهرم زندگی کنم. با وجود این، زوج اقدام به طلاق وی نموده است. لازم به یادآوری است که زوج و زوجه هر دو معلّم بوده و زوجه تمام حقوق خود را در طی سال های زندگی مشترک، صرف احداث منزلی که سند آن به نام زوج بوده نموده است. اکنون با توجه به توضیحات فوق بفرمایید:

۱. آیا زوجه می تواند با توجه به انجام طلاق و اتمام عده، اجرت المثل معین شده را از زوج تقاضا نماید؟

۲. با توجه به اینکه صرف حقوق معلّمی توسط زوجه، به امید استمرار زندگی در منزل زوج بوده است، آیا زوجه می تواند مبالغ هزینه شده از

ملك خود را مسترد داشته و از همسر سابق بگیرد؟

- ج ۱ — اجرت المثل که دین بوده و بر عهده زوج، با بخشش زوجه ذمه اش بری می شود و قابل رجوع نمی باشد.
- ج ۲ — حقوق مصرف شده که زوجه، خود با رضایت مصرف نموده، چون تسلیط مجانی می باشد، ضمنی برای زوج در مقابل آن نیست، هر چند به داعی و انگیزه استمرار زندگی باشد؛ چون قیود و شروط، موجب و منشأ اثر است نه انگیزه و میل و داعی، هر چند مقتضای انصاف آن است که زوج، زوجه را در امور مالی و غیره راضی نماید. ۷۶/۴/۱۱
- (س ۱۱۱۱) معمولاً زن هنگام طلاق، مخصوصاً در طلاق های پیشنهادی از سوی شوهر، اجرت خدمات خود در زمان زندگی مشترک را مطالبه می کند. مستدعی است بفرمایید که آیا در زندگی مشترک، اصل در ارائه خدمات، تبرعی و مجانی بودن است یا اصل عدم تبرع؟
- ج — اصل در عمل، مطلقاً چه در زندگی مشترک و چه غیر آن، احترام و عدم تبرع است و عمل، مال است و محترم «حرمة مال امرء مسلم کحرمة دمه» و تبرع، منوط به احراز قصد آن است و اصل عدم آن تا مرحله اثبات، محکم است. ۷۸/۱۱/۷
- (س ۱۱۱۲) در صورتی که زن به امید زندگی مشترک دایمی در منزل شوهر، خانه داری کند و بعداً بر خلاف انتظار وی طلاق روی دهد، آیا این امید به آینده می تواند راهی برای استحقاق زن نسبت به اجرت باشد؟
- ج — زن اگر با امید به زندگی مشترک داشتن، قصد تبرع در عمل داشته، مستحق اجرت نیست و امید به زندگی که جنبه داعی داشته باشد، تخلف از آن در عقود و یا استحقاق اجرت، مؤثر نیست و آنچه مؤثر است، شروط است نه اغراض و دواعی. ۷۸/۱۱/۷
- (س ۱۱۱۳) راه اثبات اینکه ارائه خدمات زن در زندگی مشترک زناشویی، تبرعی است یا غیر تبرعی چیست؟
- ج — برای دیگران، قراین و شواهد اطمینان آور و یا بینه شرعی همانند بقیه دعاوی، و برای خود طرف، داشتن قصد تبرع بین خود و خدا، و ناگفته نماند که غفلت و عدم توجه به قصد تبرع، مضر به استحقاق اجرت نیست؛ چون قصد تبرع، سبب سقوط اجرت است که با غفلت، وجود ندارد. ۷۸/۱۱/۷
- (س ۱۱۱۴) ۱. مبنای فقهی اخذ اجرت المثل زمان زندگی مشترک (عقد دائم)، توسط زوجه چیست؟
۲. فرق نفقه با اجرت المثل زوجه چیست؟
۳. اجرت المثل زمان زندگی مشترک (عقد دائم) در صورت عدم قصد تبرع به چه مواردی تعلق می گیرد؟
۴. آیا زوجه می تواند انجام کارهای منزل را منوط به اخذ اجرت المثل نماید یا فقط در فرض طلاق، حق مطالبه اجرت المثل را دارد؟
- ج ۱ — عمل هر کسی که کاری را انجام دهد و قصد تبرع نداشته باشد، محترم و مستحق اجرت است و چون کار کردن زن در خانه از وظایف او نیست، لذا اگر در مقابل کار زن در منزل، اجرت تعیین نشده باشد و زن هم قصد تبرع نداشته، اجرت المثل را طلبکار است.
- ج ۲ — نفقه نیازهای اولیه همسر دائم — اعم از لباس و پوشاک و غذا و منزل و... — می باشد که برآوردن آنها در صورت تمکین زن، بر مرد واجب است، ولی اجرت المثل، اجرت کارهایی است که زن — چه در عقد دائم و چه در عقد موقت — در منزل بدون قصد تبرع انجام داده و قبلاً اجرتی هم برای آن تعیین نشده است.
- ج ۳ — کارهایی که خدمت منزل محسوب شده و از وظایف زن نمی باشد.
- ج ۴ — آری می تواند. ۸۰/۱۰/۲۴

#### چهارم. تنصیف دارایی مشترک

- (س ۱۱۱۵) در موضوع انتقال نصف دارایی به دست آمده در دوران زندگی مشترک زوجین، این مسئله مطرح است که در عقد نامه های رسمی و متداول جمهوری اسلامی ایران، ضمن عقد، شرطی با این مضمون وجود دارد که هرگاه زن و مرد بخواهند از هم جدا شوند، مرد متعهد است که نصف دارایی به دست آمده در دوران زندگی مشترک را بلاعوض به زن انتقال دهد. حکم کلی شرعی قرار دادن این شرط در ضمن عقد دائم چیست؟
- ج — شرط تعهد مرد به اینکه اگر بخواهد زن را بدون جهت و بدون تقصیر طلاق دهد، باید تا نصف اموالی که بعد از ازدواج پیدا کرده، بلاعوض به حکم محکمه به همسرش منتقل نماید، صحیح و نافذ است و گویای حاکمیت اراده است و خلاف شرع و مقتضای عقد هم نیست و مشمول عموم مثل «المؤمنون عند شروطهم» است و نتیجتاً لازم الوفاست. ۷۹/۷/۱۳
- (س ۱۱۱۶) در سند ازدواج شرط شده اگر زوجه بدون تقصیر مطلقه شود، زوج باید نصف دارایی خود را — که از تاریخ ازدواج به دست آورده است — عیناً، یا قیمت آن را بلاعوض به زوجه مطلقه بدهد. بر فرض اینکه زوج، موقع ازدواج از نازایی زن اطلاع و آگاهی نداشته باشد، آیا نازایی زن، تقصیر حساب می شود تا زوجه از شرط مذکور در سند محروم شود — نصف دارایی زوج را نگیرد — یا نازایی زن تقصیر نیست و باید نصف دارایی زوج را بگیرد، یا مسئله دارای تفصیل دیگری می باشد؟ لطفاً فتاوی مبارک را مرقوم فرمایید.

ج — ظاهراً طلاق اگر به خاطر نازایی زن باشد، مشمول شرط در متن عقد — که در دفترچه های ازدواج آمده — نمی باشد و شرط، ناظر به طلاق بی جهت و از روی هوی و هوس می باشد. ۷۸/۳/۲۸

(س ۱۱۱۷) در صورت متارکه زن و مرد، آیا زن می تواند نصف دارایی مرد را که از زمان عقد به دست آورده است مطالبه کند؟ مطالبه اجرت المثل کارهایی که در منزل همسر انجام داده چگونه است؟ اگر نیت تبرع کرده باشد، چه حکمی دارد؟

ج — مسئله پرداخت نمودن تا نصف دارایی توسط شوهر به همسر که بعد از ازدواج به دست آورده است، مربوط به شرط ضمن عقد است — که در دفترچه های ازدواج بیان شده — و مربوط به حکم کلی شرعی نمی باشد، بلکه تابع شرط است؛ اما مسئله اجرت المثل، اصولاً اجرت المثل به نکاح اختصاص ندارد، بلکه عمل هر کسی که کاری را انجام دهد و قصد تبرع نداشته باشد، محترم و مستحق اجرت است، و در نکاح بما هو نکاح، مسئله کار مطرح نیست. آری، چون کار کردن زن در خانه از وظایف او نیست و اگر در کارش قصد گرفتن اجرت داشته باشد و به شوهر هم تذکر دهد و شوهر راضی باشد و اجرت را تعیین ننموده باشد، اجرت المثل را طلبکار می باشد، و اگر معین نموده باشد همان اجرت متعین را طلبکار است. ۷۸/۳/۳۱

(س ۱۱۱۸) ضمن عقد نکاح شرط شده در صورتی که زوج، زوجه را بدون سوء معاشرت، مطلق نماید، نصف اموالی که در زمان زندگی مشترک به دست آورده یا معادل آن را، طبق نظر دادگاه، بلاعوض به زوجه منتقل نماید و شرط نکرده اند که اموال تحصیل شده از چه راهی باشد. حال سؤال این است که در فرض فوق، زوج مدعی است اموالی که پدرش پس از ازدواج به او بخشیده نباید تقسیم شود. نظر حضرت عالی در این زمینه چیست؟

ج — ظاهراً فرقی ندارد و اطلاق شرط، همه اموال بعد از ازدواج را شامل می شود. ۷۷/۵/۱۵

#### پنجم. حکم تصرف زن در اموال شوهر

(س ۱۱۱۹) معمولاً مادر زن برای داماد خود در هنگام ازدواج هدیه ای تهیه می کند و گاهی اوقات مبلغ هدیه بدون اجازه شوهرش می باشد. آیا تصرف در این گونه هدایا برای داماد جایز است یا خیر؟

ج — برداشتن از مال شوهر بدون رضایت و اجازه او جایز نیست، لیکن زن می تواند در مقابل زحماتی که متحمل می شود، اجرت طلب نماید. آری، داماد، اگر بداند که هدیه ای که به او داده اند از مال دیگری بدون اجازه و رضایت تهیه شده است، نمی تواند در آن تصرف نماید. ۷۶/۱۱/۲

(س ۱۱۲۰) مردی مدت هشت سال است که به همسرش اجازه رفت و آمد با پدر و مادرش را نمی دهد. آیا زن می تواند بدون اجازه و اطلاع شوهر، پدر و مادر خود را به منزل دعوت نماید و از آنها پذیرایی نماید و یا به منزل پدر و مادرش رفت و آمد داشته باشد؟

ج — در فرض سؤال، بدون اجازه شوهر نمی تواند پدر و مادرش را به خانه شوهر دعوت کند و از اموال او از آنها پذیرایی نماید، چون تصرف در مال غیر، بدون طیب نفس و اجازه مالک، حرام است؛ لیکن رفتن زن به خانه پدر و مادر به عنوان صلّه رحم در حد رفع حرج و متعارف در زندگی ها با رعایت جهات صفا و شرایط خاص کانون خانوادگی، نمی توان گفت حرام است. ۷۶/۸/۲۵

(س ۱۱۲۱) زنی برای مصارف شخصی خود نیاز به وجوهی دارد و از طرف دیگر، شوهرش نیز حاضر نیست پولی در اختیار وی قرار دهد. آیا مشارالیه می تواند برای مصارف شخصی و امور زندگی بدون اطلاع شوهر مبالغی را از جیب وی بردارد یا نه؟

ج — وظایفی که زوج در باره نفقه زوجه باید انجام دهد، اگر زوج استنکاف نماید، برداشتن از مال شوهر، به اندازه رفع مشکلات در صورتی که اختلاف و مشکل پیش نیاید، نمی توان گفت غیر جایز است. ۷۶/۸/۲۵

#### ششم. مالکیت زن و تصرف وی در اموال خود

(س ۱۱۲۲) خانمی در سال ۷۲ يك باب مغازه را در زمینی که ارثیه پدری بوده، ساخته است و شوهرش از همان تاریخ در آن جا شروع به کار نموده، هنوز هم ادامه می دهد. طرفین اقرار می کنند که از ابتدا تا کنون، اجاره ای توسط شوهر به زن پرداخت نگردیده است. با توجه به مطلب یاد شده بفرمایید:

۱. آیا شوهر اجاره ماهیانه سنوات گذشته مغازه را به زن بدهکار است؟

۲. چنانچه زن بخواهد، آیا حق دارد مغازه را تخلیه نماید؟

ج ۱ — هر محلی را که مالک به دست کسی داده که در آن محل سکونت، کسب، تجارت و... نماید، تا ثابت نشود که مالک، آن محل را به طور مجانی در اختیار دیگری قرار داده، حق مطالبه اجرت المثل برای مالک، محفوظ است.

ج ۲ — در این جهت فرقی بین زن و شوهر و دیگران نمی باشد و هر کجا مالک حق تخلیه دارد، برای همه است و هر کجا ندارد نیز برای همه است. ۸۰/۱۲/۵

(س ۱۱۲۳) مردی با کار کردن همسرش به این شرط موافقت کرده که بخشی از مخارج زندگی را خودش بپردازد. آیا چنین شرطی صحیح است؟ و آیا زن با صرف بخشی از درآمد خود که شرط شده، مالک بقیه درآمد هست یا خیر؟ مثلاً می تواند به رَحِم فقیر بپردازد یا کمکی به نزدیکان فقیر خود بنماید یا رضایت شوهر در خرج درآمد، ضرورت دارد؟

ج — نفقه زوجه دائم به عهده زوج است، و شرط پرداخت نصف هزینه زندگی از طرف زن، اگر در ضمن عقد نکاح یا عقد لازم دیگر شرط شده باشد، لازم الوفاست؛ لیکن مانع از مالکیت زن نسبت به درآمدش نمی شود، کما اینکه نسبت به آنچه شرط نشده، یعنی نصف دیگر در اختیارش است و مالک است و هر مالکی بر مال خود، مسلط است و می تواند هر نوع تصرفی بنماید که «التاس مسلطون علی أموالهم» و احسان و کمک به دیگران، مخصوصاً ارحام، از همه کس مطلوب و مستحب است و تصرف زن در اموال خودش نیاز به اجازه شوهر ندارد. ۷۸/۱۲/۷

## باب دهم: حقوق زوجین

### یکم. مسائل کلی حقوق زن

(س ۱۱۲۴) با توجه به افزایش تعداد زنان تحصیل کرده که به دنبال آن، تعداد دختران ازدواج نکرده رو به فزونی خواهد گذاشت، این احتمال وجود دارد که در آینده ای نه چندان دور، دچار مشکلاتی شویم که زنان در کشورهای اروپایی و آمریکایی با آن مواجه هستند، لذا با توجه به تغییر ترکیب درآمد زنان و مردان، از مراجع عظام تقلید به ویژه حضرت عالی انتظار می رود که نسبت به طرح و بررسی مسائل زنان بذل توجه بیشتری فرمایید.

ج — باید زنان آگاه باشند که صفا در زندگی لازم است، اما بشر نیز کم تجربه است؛ و با توجه به موازین اسلامی و فقه سنتی شیخ و صاحب جواهر، برای رضایت خداوند و رفع اشکال هایی که نسبت به حقوق زنان در اسلام می شود، تلاش خود را نموده ایم و بحمدالله در زمینه های مختلفی هم موفق بوده ایم، مثل باب ارث زن از همه اموال شوهر، قضاوت زن، مرجع تقلید بودن و رهبری زن، طلاق ولایی به خاطر عسر و حرج و اینکه زن، برده مرد نمی باشد، نمی شوهر نسبت به خروج زن از منزل یا اشتغال و غیر آن، منوط به مزاحمت با حق شوهر یا خلاف شئون خانوادگی شوهر و...؛ و اما اینکه بتوان نص کتاب الله را راجع به ارث آن تغییر داد، خروج از دین است و اگر کسی دین را تا آنجا بخواد که به منافعتش ضرر نخورد، این دینداری بی فایده است. ۷۸/۳/۹

(س ۱۱۲۵) آیا در اسلام، دیدگاه برتری طلبی مرد بر زن دارای مبانی فقهی است و یا در عرف و فرهنگ تربیتی، چنین اعمال گردیده است؟ اگر برتری وجود ندارد، آیه شریفه (الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ) چگونه تفسیر می شود؟

ج — اختلاف در جنسیت از حیث مرد و یا زن بودن، حسب منطق عقل و شرع، سبب برتری نیست و چگونه سبب برتری گردد در حالی که چنین اختلافی غیر اختیاری و مربوط به خلقت و آفرینش می باشد و برتری ها باید مربوط به امور اختیاری باشد؟ و آیه، مربوط به قیام به امر است که در حقیقت همان وجوب نفقه و لوازم آن و نحوه مدیریتی که در خانه لازم است و در ذیل آیه هم (وَمَا انْفَقُوا مِنْ اَمْوَالِهِمْ اَمْدَةً اَسْتَمِي) آمده است می باشد. ۸۳/۶/۲۳

(س ۱۱۲۶) به نظر می رسد ماده قانونی ای که می گوید ریاست خانواده از خصایص ذاتی مرد است، با ماده دیگر که می گوید زن و مرد، باید در تشییع مبانی خانواده فعالیت کنند، همخوانی ندارد، این تعارض چگونه قابل حل است؟

ج — شرع مقدس از آن جهت که ساختمان جسمانی مرد، غالباً یا کلاً طوری آفریده شده که در مقابل شداید و مشکلات جسمی، توان مقاومت بیشتری دارد، سرپرستی خانواده را از جهت تأمین امنیت و فراهم کردن مسکن و وسایل آسایش و نفقه و پوشاک و... به عهده مرد قرار داده و حقوقی را به عهده او قرار داده است و از طرف دیگر، از زن خواسته که با فراهم کردن آسایش و آرامش محیط خانواده و اطاعت از شوهر، او را در تحمل مشکلات، کمک نماید. بنابراین، قانون برای اینکه زن و مرد را بهتر و بیشتر به یکدیگر پیوند دهد و کانون خانوادگی را که پایه اصلی سعادت بشر است، استوار سازد، زن و مرد را به وظایفی موظف کرده و این وظایف، هیچ گونه تضادی با هم ندارد. ۷۹/۵/۲۵



## دوم. اطاعت زن از شوهر

(س ۱۱۲۷) در کتاب من لایحضره الفقیه، سکونی از حضرت صادق (علیه السلام) از پدرش (علیه السلام) روایت کرده که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرموده است: «هر زنی که بدون اذن همسرش از منزل بیرون برود، نفقه و مخارج او با شوهر نیست تا زمانی که باز گردد». (ج ۵، ص ۸۷، کتاب النکاح) این دستور رسول خدا امروزه که زنان در کنفرانس های علمی و امور اجتماعی دیگر در جامعه حضور پیدا می کنند، چگونه اجرا می شود؟ و برای زنانی که امروز در دنیای تبادل اطلاعات زندگی می کنند، این دستور پیامبر (صلی الله علیه وآله) چگونه لازم الاجراست؟

ج — خروج زن بدون اجازه شوهر، منحصراً در صورتی که منافی شئون خانوادگی مرد باشد و یا به صورت اعتراض و بیرون رفتن از خانه، یا مزاحم حقوق واجب زوج باشد، حرام است و بیرون رفتن های دیگر، فی حدّ نفسه، حرام نیست و ازدواج، زندگی مشترک است و وسیله سکون و آرامش است و شوهر، مأمور به معاشرت به معروف است و ازدواج، بردگی و قیمومت و محجور شدن زن نبوده و نیست و روایت نقل شده در سؤال، ناظر به خارج شدن به انگیزه اعتراض است، نه بیرون رفتن از خانه، بعلاوه که حجیت حدیث از حیث متن و دلالت بر حرمت، خود جای بحث است. ۷۹/۳/۱۸

(س ۱۱۲۸) برای خارج شدن از خانه به قصد انجام کارهای ضروری مثل خرید لباس، مراجعه به پزشک یا رفتن به بانک، آیا هر بار باید از همسر اجازه گرفت؟

ج — جایز است و آنچه حرام است، خروج زن بدون اجازه شوهر است در صورتی که منافی شئون خانوادگی مرد باشد و یا به صورت اعتراض و بیرون از خانه و یا مزاحم حقوق واجبه زوج باشد و الاً ازدواج، زندگی مشترک است و وسیله سکون و آرامش و معاشرت به معروف، نه بردگی و قیمومت و محجور شدن زوجه. ۷۶/۱۰/۲۱

(س ۱۱۲۹) نزدیکان من مثل خواهر و برادر و دایی و عمو در شهر دیگری زندگی می کنند، آیا برای ارتباط برقرار کردن با آنها با استفاده از تلفن در حدّ نیاز، اجازه همسر لازم است؟

ج — اگر تلفن و هزینه آن مال شوهر باشد، اجازه او لازم است. ۷۶/۱۰/۲۱

(س ۱۱۳۰) آیا زن برای کسب درآمد اقتصادی خانواده می تواند بدون اجازه شوهر از خانه خارج شود؟

ج — اگر با حقوق واجبه شوهر و یا با شئون خانوادگی او منافات داشته باشد، حرام است. ۷۸/۵/۲۸

(س ۱۱۳۱) چرا اسلام، منافع و آزادی بیشتری را برای مردان در نظر گرفته و زن بدون اجازه شوهرش حق ندارد کاری انجام دهد؟

ج — زن هم مثل مرد در کارهایش آزاد است و کنیز شوهر نیست. آری، قهر کردن و بیرون رفتن از منزل یا بیرون رفتن از خانه که مانع حقّ استمتاع شوهر باشد و یا با شئون خانوادگی مرد مخالف باشد، حرام است؛ و این گونه احکام، تبعیض نیست، بلکه لازمه زندگی مشترک است. ۷۸/۱۱/۵

(س ۱۱۳۲) مردی که نفقه همسر و فرزندان را نمی دهد باید با او چگونه رفتار کرد؟ و آیا برای خارج شدن از خانه و رفتن به خانه پدر و اقوام باید از او اجازه گرفت؟

ج — بیرون رفتن از خانه در حدّ متعارف که خلاف شئون خانوادگی شوهر نباشد، ظاهراً منوط به اجازه نیست، اما رعایت اخلاق و حفظ صفا در زندگی، بسیار مطلوب است و نباید زن حالت لجبازی با مرد پیدا کند که مبادا اختلاف شدید بوجود آید؛ و راجع به نفقه به هر نحو که بتواند جایز است برای نفقه خود استفاده نماید. ۷۷/۲/۲۵

(س ۱۱۳۳) مردی که چند سال است که از زن و فرزندان خویش متارکه نموده و در گوشه ای از شهر به تنهایی زندگی می کند و توجهی هم به پرداخت نفقه زن و فرزندان ندارد، با مسجد رفتن همسرش و شرکت وی در نماز جماعت مخالفت می نماید، تکلیف و یا وظیفه شرعی همسرش چیست؟

ج — نفقه دادن بر مرد به شرط تمکین کامل زن، واجب است و می توان با مراجعه به دادگاه او را مجبور به انفاق نمود؛ و بیرون رفتن زن نسبت به امثال موارد ذکر شده، ظاهراً نیازی به اجازه شوهر از نظر شرعی ندارد، گرچه باید جهات جلب محبت را مورد توجه قرار داد.

۷۶/۸/۱۶

(س ۱۱۳۴) اگر مردی همسر عقد بسته خود را از رفتن به عمره منع کند، اما او با توجه به این نکته که هنوز در خانه پدرش است و عرفاً نفقه خور همسرش به حساب نمی آید، عازم سفر عمره شود، آیا سفر او معصیت است یا نه؟ و آیا احرام او صحیح است؟

ج — این گونه سفرها، یعنی سفر نامزدهایی که در عقد هستند و در خانه پدر زندگی می کنند و با نامزدشان توافق دارند، یعنی هنوز داماد، درخواست مراسم عروسی ننموده که دختر آن را رد کرده باشد تا يك نحو نشوز و تخلف در زندگی محسوب شود، حرام و معصیت نیست؛ چون بر فرض که ادله حرمت خروج زن از خانه شوهر، دارای اطلاق هم باشد و خروج را مطلقاً حرام کند — چه

خروجی که مانع از استمتاع شوهر باشد و چه نباشد — شامل این گونه موارد که دختر هنوز در خانه پدر است و ایام نامزدی را می گذراند، نمی شود، چون روایاتش مخصوص به خروج زن از خانه شوهر است، یعنی بعد از آنکه به خانه شوهر رفته است و زندگی خانوادگی تشکیل شده، نه مثل مورد سؤال که هنوز تشکیل زندگی رسمی و عروسی انجام نگرفته است. ۷۹/۹/۲۲

(س ۱۱۳۵) آیا مرد می تواند همسر دائم و یا غیر دائمی خود را از هرگونه آرایش و اصلاح منع کند؟

ج — آرایش و اصلاح زن و بقیه اموری که جنبه شخصی و فردی دارد، هیچ يك از آنها از حقوق شوهر نیست و حق منع از آنها را فی حدّ نفسه ندارد. چگونه چنین نباشد و حال آنکه مرد حسب نصّ قرآن، مأمور به معاشرت به معروف و نیکویی است (وعاشروهن بالمعروف) و چگونه چنین باشد، حال آنکه بر زن واجب است تمام مقدمات استمتاع مرد را در حدّ قدرت، از حیث آرایش و نظافت و... فراهم نماید (ومن آیاته ان خلق لکم من أنفسکم أزواجاً لتسکنوا الیها و جعل بینکم مودةً و رحمةً). ۷۸/۱۰/۱۵

(س ۱۱۳۶) در مقام تعارض بین امر پدر و همسر، اطاعت از کدام يك بر زن لازم است؟

ج — اولاً تعارضی بوجود نمی آید، چون آنچه نسبت به پدر است، وجوب ترك ایذا است و آنچه نسبت به شوهر است، وجوب تمکین می باشد؛ ثانیاً بر فرض تراحم، تمکین نسبت به شوهر، مقدم است، چون اطاعت از والدین بر فرض وجوب، مختص به موردی است که مزاحم با حقوق دیگران نباشد و حقوق الناس بر حقّ الله، مقدم است. ۷۷/۸/۱۵

(س ۱۱۳۷) آیا زن مجبور به انجام دادن کارهای منزل است؟

ج — گرچه شرعاً مجبور نیست که ترکش فی حدّ نفسه حرام باشد، اما از جهت بودن صفا در زندگی و سکونت و آرامش، مطلوب، بلکه در بعضی از موارد و نسبت به برخی از اماکن و عرف و عادت ها که ترکش معاشرت به منکر محسوب شود، ظاهراً واجب است و در نتیجه، زن در آن موارد، مجبور شرعی است. ۷۷/۴/۷

### سوم. تمکین زن

(س ۱۱۳۸) چنانچه زن از تمکین امتناع نماید و منزل زوج را ترك کند و دلیل موجهی نیز بر ترك منزل ارائه ننماید، و قاضی به ناچار حکم الزام به تمکین بر زوجه صادر نماید. حال اگر زوجه از اجرای حکم، امتناع نماید، آیا تنها نفقه وی ساقط و ناشزه محسوب می شود، یا اینکه مأمورین اجرا می باید زوجه را قهراً و علی رغم میل باطنی به منزل زوج هدایت نمایند. نظر به اینکه مواردی که زوجه علم ندارد که می تواند تمکین نکند و از اجرای حکم خودداری نماید و تصوّر می کند که مجبور است به منزل زوج برود و منجر به تالی فاسد و انتحار شده، آیا عمل قضاتی که این طور عمل نمایند صحیح است یا نه؟

ج — قهر در اجرا بدون جواز تهدید به آن، ظاهراً فایده ای بر آن مترتب نمی شود، لیکن به هر حال، چون تمکین بر زوجه واجب است، پس بر حاکم است از باب امر به معروف و نهی از منکر که او را نصیحت کرده و الزام به تمکین نماید، و در صورتی که نصیحت، مؤثر نباشد نمی توان او را تعزیر نمود، بلکه قاضی او را مجبور می کند بین تمکین و یا بذل مهر و طلاق خلع و در صورت امتناع از هر دو، حاکم از باب ولایت بر ممتنع، از طرف او بذل مهر می نماید و حکم به طلاق خلع می نماید. ۸۳/۷/۱

(س ۱۱۳۹) آیا همان گونه که اگر زن، ناشزه شود و تمکین ننماید، نفقه بر مرد واجب نیست و مرد می تواند نفقه را نپردازد، آیا عکسش هم چنین است، یعنی اگر مرد، حقوق واجب زن را ادا نمی نماید و نفقه واجبه را پرداخت نمی کند، زن می تواند تمکین نکند؟

ج — بعید نیست که عکس هم مثل اصل باشد و بر زن تمکین واجب نباشد، چون قول به فرق داشتن بین آن دو و وجوب تمکین زن در عکس، موجب ظلم و خلاف انصاف است، بلکه آیه شریفه (وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ) می باشد، و لذا التزام به آن مشکل، بلکه نادرست است. ۸۳/۱۲/۱۷

(س ۱۱۴۰) اگر مردی فاقد طهارت و نماز باشد و همسرش از این کار او ناراحت باشد و او را نصیحت کند، اما توجهی نکند، تکلیف چیست؟ اگر زن از همبستر شدن با او دوری کند، چه حکمی دارد؟

ج — وظیفه زن نسبت به شوهر در ترك واجبات، مانند نماز و روزه و... مانند دیگران، همان امر به معروف با رعایت شرایط است و کانون خانوادگی در اسلام، از اهمیت بالایی برخوردار است، و به نظر می رسد که با نصیحت و ارشاد و با هرچه که طرف مقابل را لجوج در ترك واجب نماید و باعث اختلاف نشود، باید اکتفا کرد، و نماز نخواندن مرد، موجب ترك تمکین زن از شوهر نیست. ۹/۱۵

چهارم. روابط جنسی زن و شوهر

س (۱۱۴۱) ۱. وطی در دُبر چه حکمی دارد؟

۲. آیا بین ازدواج دائم و موقت در این خصوص، فرقی هست یا خیر؟

۳. آیا وطی در دُبر موجب عدّه می شود یا خیر؟

ج ۱ — وطی در دُبر با رضایت زوجه مانعی ندارد.

ج ۲ — بین زن دائم و موقت در این حکم، فرقی نیست.

ج ۳ — وطی در دُبر موجب عدّه نیست، اگرچه احتیاط مستحب در نگه داشتن عدّه است. ۷۶/۲/۱۱

س (۱۱۴۲) امروزه مردان برای جلوگیری از انزال سریع، از قرص یا اسپری های مخصوصی استفاده می کنند، آیا استفاده از این وسایل، جایز

است؟ آیا رضایت زن نیز شرط است؟

ج — مانعی ندارد و بر فرض اینکه موجب اذیت و آزار زن و خلاف معاشرت با معروف نباشد، رضایت همسر، شرط نمی باشد. ۲۸/

۸۵/۱۱

پنجم. احکام بارداری و جلوگیری از آن

س (۱۱۴۳) آیا قطع اختیاری عصب و لوله تناسلی مرد یا زن، برای کنترل جمعیت جایز است یا خیر؟

ج — با داشتن چند فرزند، فی حدّ نفسه جایز است. ۷۷/۱/۱۷

س (۱۱۴۴) زن و شوهری دارای دو فرزند هستند. آیا زن می تواند برای جلوگیری از باروری و بچه دار شدن، اقدام به عمل توبکتومی کند؟

ج — با داشتن دو فرزند، عقیم دائم تحقق پیدا نمی کند و عقیم از آن زمان به بعد است و لذا مانعی ندارد. ۷۷/۲/۸

س (۱۱۴۵) اگر زنی به طریق عادی نتواند وضع حمل کند و بعد از چند مرتبه وضع حمل با عمل جراحی، خطر مرگ یا نقص عضو وجود داشته

باشد، و چنانچه احتمال عقلایی یا نظریه پزشکی مبنی بر فوت زن یا جنین و یا نقص عضو باشد، در این فرض، آیا بستن لوله های رَحِم برای جلوگیری از

باروری و بچه دار شدن جایز است؟

ج — مانعی ندارد. ۷۶/۱۲/۱۶

س (۱۱۴۶) آیا شوهر می تواند زن را مجبور به حامله شدن کند؟

ج — هر عملی که مانع استمتاع شوهر باشد، بر زن حرام است، کما اینکه نمی تواند نطفه مرد را که در رحمش وارد شده از بین ببرد و

یا بدون رضایت شوهر، آن را بیرون بریزد؛ چون نطفه مربوط به مرد است و در جایی که مشروع و حقّ او بوده قرار داده شده، و در

مفروض سؤال هم او خواستار فرزند شدن نطفه است. ۷۶/۵/۱۴

س (۱۱۴۷) آیا جلوگیری از بارداری قبل از انعقاد نطفه، به صورتی که پزشکان امروزه با روش های مختلف پیشنهاد می نمایند، جایز است؟

ج — جلوگیری از بارداری جایز است؛ لیکن عقیم کردن دائم، در صورت نداشتن فرزند، جایز نیست، ولی با داشتن فرزند، مانعی ندارد.

۷۵/۳/۳۰

س (۱۱۴۸) امروزه برای جلوگیری از ازدیاد فرزند، زنان را در بیمارستان تحت عمل جراحی قرار می دهند و آنان برای همیشه نازا می شوند. اگر

زن و شوهر هر دو مایل باشند و نخواهند بچه دار شوند، چه حکمی دارد؟

ج — عمل جراحی را به خاطر حَرَج در حامله شدن زن، بعد از داشتن چند فرزند، نمی توان گفت حرام است. ۷۳/۳/۱۱

س (۱۱۴۹) وسایلی مانند کاندوم که برای جلوگیری از بارداری مورد استفاده قرار می گیرد، چه حکمی دارد؟

ج — وسایلی که عموماً برای جلوگیری از بارداری، مورد استفاده قرار می گیرد، اگر موجب زیان و ضرر برای آنها نباشد، اشکال

ندارد. ۷۳/۲/۱۳

س (۱۱۵۰) در صورتی که بستن لوله های زن یا مرد اجازه داده شود، حقّ تقدم با کدام یکی است؟

ج — هرکس در انجام دادن اموری که شرعاً جایز است، بر نفس و جان خود مسلط است. آری، زن نمی تواند بدون اجازه شوهر کاری

کند که مانع از حقّ استمتاع کامل شوهر باشد، کما اینکه برای بستن لوله های رَحِم هم سزاوار است اجازه بگیرد. به هر حال تقدّم و

تأخیری در مسئله شناخته نشده است. ۷۴/۴/۱۵

(س ۱۱۵۱) چنانچه از سوی بیمارستان ها و بدون اطلاع اشخاص، لوله های آنان بسته شود، از نظر شرعی چه حکمی دارد؟ و اگر شخص دارای فرزند زیاد باشد، چطور؟

ج — عمل جراحی و بستن لوله های رحم و امثال آن و به طور کلی هرگونه دخالتی که با خواست خود شخص باشد، جایز است، و بدون رضایت شخص، حرام می باشد. ۷۶/۲/۱۷

ششم. تکالیف شوهر در مقابل زن — نشوز مرد

(س ۱۱۵۲) اگر زوجه از زوج بخواهد که در کم تر از چهار ماه با او نزدیکی کند، آیا دخول و نزدیکی بر زوج واجب است؟

ج — اگر انجامش معاشرت به معروف و خوبی باشد و ترکش، ترك چنین معاشرتی باشد به نظر اخیر این جانب، به حکم (وعاشروهن بالمعروف) بر مرد فعلش واجب و ترکش حرام است. ۷۷/۱۰/۱۴

(س ۱۱۵۳) آیا برای زوج شرعاً واجب است در شب زفاف زوجه باکره خود را ازله بکارت نماید؟ در فرض وجوب اگر زوجه از این کار جلوگیری کند، آیا این عمل باز هم واجب است؟

ج — مسئله وجوب یا الزام مرد به ازله بکارت در شب زفاف، وجود ندارد، ولی در صورت تمایل شوهر به انجام مقاربت در شب زفاف و یا بعد از آن، زن حق ممانعت ندارد و اگر ممانعت کرد، ناشزه می شود، مگر آنکه عذر شرعی داشته باشد یا اینکه جهت مطالبه مهریه مؤجل، ممانعت کرده باشد. ۷۷/۶/۸

(س ۱۱۵۴) اگر زنی از وظایف خود سر باز زند، ناشزه محسوب می شود و مستحق نفقه نیست؛ ولی اگر مرد از انجام دادن وظایف خود، خودداری کند، به طوری که زن معلّمه بماند، آیا می توان حکم به نشوز مرد نمود؟ اگر می توان، چه آثاری بر آن مترتب است؟ و در این صورت، آیا زن می تواند از دادگاه، تقاضای طلاق کند و دادگاه نیز بر همین اساس، حکم به طلاق زن را صادر کند؟

ج — آری، نشوز نسبت به مرد هم محقق می شود و اثرش حق داشتن زن برای مراجعه به دادگاه و تقاضای تکلیف و الزام شوهر از طرف دادگاه به انجام دادن حقوق واجبه است، و با فرض انجام ندادن، دادگاه می تواند او را تعزیر نماید؛ و ناگفته نماند که با فرض انحرار نشوز شوهر به عسر و حرج در ادامه زندگی برای زن، وی می تواند از باب عسر و حرج، از دادگاه تقاضای طلاق بنماید. ۷۸/۲/۲۴

(س ۱۱۵۵) اگر مردی بعد از ازدواج به وظایف شرعی و قانونی خود عمل نکند، در مورد ترك نفقه، مجازات زندان برای او از نظر قانونی قرار داده شده، اما در رابطه با وظایف خاص زناشویی که از نظر اسلام چهار ماه يك بار واجب شده، چنانچه مرد آن را ترك کند، آیا حاکم می تواند وی را تعزیر نماید؟

ج — گرچه در مسائل زناشویی به نظر این جانب چهار ماه يك بار خصوصیت ندارد و بر مرد واجب است که با زوجه خود معاشرت به معروف داشته باشد و در حد متعارف و معمول حتی در مورد زناشویی، ایفای وظیفه نماید؛ لیکن برای ترك وظایفش — که بر او واجب است — نمی توان او را تعزیر نمود؛ بلکه بر حاکم است که از باب امر به معروف و نهی از منکر ابتدا او را نصیحت کند و اگر نصیحت مؤثر نباشد، در صورتی که زوجه راضی به طلاق باشد، حاکم زوج را مخیر می کند بین عمل به وظیفه و یا پرداخت مهریه زوجه و طلاق او، و در صورتی که زوج از هر دو امتناع نماید، حاکم از باب ولایت بر ممتنع، زوجه را مطلقه می نماید. ۸۳/۷/۱

(س ۱۱۵۶) زندانیانی که به حکم قانون، مدت زیادی را باید در حبس باشند، البته علی رغم اینکه به طور ماهیانه ملاقات خصوصی با همسر خویش دارند، ولی بعضی از آنها — مرد یا زن — به خاطر مسائل مختلف از جمله، حیا، تعصب، خجالت و یا احیاناً باردار شدن و حاضر شدن با آن وضعیت در انظار مردم، چه بسا حتی بیش از يك سال هم می شود که این رابطه قطع می شود. در صورتی که چنین موردی در زندگی حاکم شود، تکلیف فرد زندانی پس از آزادی با همسرش چیست؟

ج — اگر مسائل مختلفه ذکر شده، مربوط به زن و یا هر دو باشد که نتیجتاً زن به ترك آمیزش راضی بوده، مرد مقصر نمی باشد، و اما اگر زن راضی نباشد و خواستار عمل زوج به وظیفه واجب خود باشد، بر مرد واجب است که وظیفه خود را انجام داده و امور یاد شده عذر سقوط تکلیف، مخصوصاً تکلیفی که در رابطه با دیگران نیز هست، نمی باشد. آری، اگر حرج و مشقت غیر قابل تحمل در کار باشد، تکلیف به وسیله حرج، مرتفع می گردد. ۷۶/۶/۱۳

(س ۱۱۵۷) چون همسر این جانب سیده است گفته می شود که نمی توان از او چیزی به صورت «امر» خواست. آیا این مسئله مبنا و حکم شرعی

دارد؟

ج — هیچ انسانی حقّ امر کردن به دیگری به صورت دستور ندارد و آنچه از حقوق زوج بر زوجه است، فرقی بین سیده و غیر سیده نمی باشد، لیکن احترام به سادات، مطلوب است از جهت انتساب به خاندان عصمت و طهارت، و درخواست و تقاضا، غیر از امر و فرمان است که اجابتش برای طرف مقابل مستحب می باشد. ۷۷/۴/۲

(س ۱۱۵۸) حکم توهین کردن زن به شوهر یا به عکس چیست؟

ج — توهین و اذیت کردن افراد، حرام و غیر جایز است و در حکم، فرقی بین زن و شوهر و غیر آنها نیست و آنها بخصوص، مأمور به معاشرت به معروف و خوبی کردن با یکدیگر هستند. ۷۹/۹/۱۵

### هفتم. احکام مربوط به اشتغال زنان

(س ۱۱۵۹) آیا در استخدام زنان برای فعالیت های اجتماعی، اجازه شوهر شرط است؟

ج — رضایت شوهر برای بقای زندگی مشترک لازم است؛ و اما از جهت شرعی اگر با حقوق واجبه شوهر منافات نداشته باشد و خلاف شئون خانوادگی شوهر نباشد، به نظر این جانب اجازه لازم نیست. ۷۸/۳/۵

(س ۱۱۶۰) ۱. حقوق خانوادگی زن هایی که شاغل هستند و بعضاً به خاطر پایین بودن درآمد مرد، قسمت عمده مخارج زندگی از درآمد زن تأمین می شود، نسبت به زنانی که خانه دار و فاقد درآمد می باشند، چگونه است؟

۲. مواردی وجود دارد که تمام مخارج زندگی از درآمد زن تأمین می شود، مرد یا بیکار است یا از کار اخراج شده است، یا معلول است، مثلاً در اثر سکت یا تصادف یا جنگ و... و به هر دلیل دیگری در حال حاضر و یا برای مدتی طولانی و حتی برای تمام عمر امکان اشتغال برای مرد میسر نمی باشد، در این صورت زن هم خارج از منزل کار می کند و هم خرید منزل و آشپزی و نگهداری و پرستاری نیز به عهده وی است. مرد بیکار هم همواره از حقوق شرعی خود گله مند و طلبکار است، در این صورت چگونه؟

ج — شاغل بودن و نبودن زن و کمک به شوهر نمودن و هزینه زندگی، موجب اختلاف در حقوق زوجین نمی گردد. آری، زن مثل مرد مالک درآمد خود می باشد و هر گونه تصرفی در آن برایش جایز است و نیازی به اجازه شوهر ندارد، بنابراین می تواند از درآمدش به نفع خود در حقوق با شوهر مصالحه و معامله نماید، کما اینکه با شرط ضمن عقد نکاح می تواند حقوقی را تغییر دهد. ۸۰/۱/۲۴

(س ۱۱۶۱) در موقع ازدواج، زوج کاملاً مطلع بوده که زوجه کارمند بوده و با علم و اطلاع از اینکه زن به کار خود علاقه مند است با وی ازدواج می نماید و در سند ازدواج نیز شغل مشارالیها، کارمند قید می گردد و ازدواج بر این مبنا صورت گرفته، ولی شرط اشتغال برای زوجه در سند ازدواج قید نشده است. آیا با توجه به این موضوع، زوج می تواند بعد از ازدواج، مانع ادامه اشتغال زوجه گردد؟

ج — بر فرض اینکه برای شوهر حق منع از اشتغال زن به اعتبار خروج از منزل باشد — هر چند خلاف شئون مرد نبوده و مانع از استمتاع وی هم نشده — اگر بنا گذاری عقد بر عدم منع شوهر به خاطر جهات ذکر شده در سؤال محرز گردد، به حکم شرط ضمن عقد لازم، زوج نمی تواند مانع شود و مخالفت زوجه باعث نشوز و عدم نفقه نمی گردد؛ و ناگفته نماند که به نظر این جانب زنی که عقد دائمی شده، نباید بدون اجازه شوهر در مواردی که مانع استمتاع و یا خلاف شئون مرد و یا خلاف سکن و آرامش باشد از خانه بیرون برود. ۷۷/۵/۱۰

### هشتم. لزوم عقد نکاح — اختلاف در نکاح

(س ۱۱۶۲) هل یحق لوالد الزوجة فسخ العقد بعد موافقته من خلال و کیله — ولده — و بعد مضي فترة (۱۴ شهر) علی العقد؟

ج — النکاح غیر قابل للفسخ الا فی موارد معدودة. ۷۷/۶/۲۴

(س ۱۱۶۳) زنی اقرار می نماید که در حباله نکاح فلان مرد است، و آن مرد نیز اقرار می نماید که مشارالیها در علقه زوجیت وی می باشد. بر فرض مسئله چنانچه زن مقرّه در زمان اقرار، هیچ نوع مانع شرعی نداشته، یعنی نه ذات البعل بوده و نه معتدّه از نظر شرع اقرارشان چه حکمی دارد؟ آیا چنین اقراری شرعاً صحیح و نافذ است یا فاسد و مردود؟ و آیا تکذیب قولش شرعاً جایز است یا خیر؟

ج — اقرار آنها به زوجیت، نافذ و مسموع است هم در حقّ خودشان و هم در حقّ دیگران، چون زوج و زوجه دو رکن ازدواج هستند و هر دو زوجیت را قبول داشته و مقرّه به آن بوده اند، کما اینکه دارء و دافع حدّ و تعزیر هم می باشد قطع نظر از آنکه «الحدود تدرء بالشبهات»، آری، اقرارشان برای کسی که یقین به دروغگویی و یا اشتباه آنها دارد، حجّت نیست. ۷۶/۱۱/۲۳

(س ۱۱۶۴) اگر مرد و زن مطلقه ای به توافق برسند که بین آنها صیغه موقت خوانده شود و پس از تعیین مدت (سه سال) و مهریه (نیم سکه بهار آزادی و یک جلد کلام الله مجید)، زن، قسمت ایجاب عقد و مرد، قسمت قبول عقد را بخواند و بعد از عمل زناشویی، پس از مدتی، زن ادعا کند صیغه ای را که خوانده داریم بوده است ولی مرد پس از اظهار زن، دایم بودن را قبول نکند و بگوید قرار بود که عقد موقت باشد نه دایم. این عقد از لحاظ شرعی چه حکمی دارد؟

ج — اگر اختلاف زن و مردی در دوام و انقطاع برگردد به اختلاف در عقد جاری شده، به این معنا که زن مثلاً می گوید دایم بوده و من ایجاب را به قصد دایم خواندم و مرد نیز همان را قبول کرده، لیکن می گوید چنین نبوده، بلکه ایجاب عقد موقت بوده و من هم موقت را قبول کردم که در حقیقت اختلاف در قضیه واقع شده، می باشد، مورد به نظر این جانب تبعاً لصاحب الحدائق از موارد تخالف است، چون هر کدام مدعی امری غیر از امر دیگری است، فکل منهما مدع و منکر و با قسم هر یک بر نفی مدعی دیگری حکم به انفساخ عقد می شود، و چون نسبت به مهر معین و مسمی هر دو اتفاق دارند، زن همان را طلبکار می باشد نه مهرالمثل را، و انفساخ، چون حکمی و ظاهری است، شامل اثر یقینی و متفق علیه نمی شود و اینکه بعضی از فقهاء — قدس الله اسرارهم — زن را منکر و مرد را مدعی دانسته به خاطر مقایسه مورد است با مسئله عدم ذکر مدت در عقد منقطع که معروف است متبدل به دایم می شود. بناءً علیه چون مرد، مدعی ذکر مدت است و اصل، عدم ذکر است پس قول زن مطابق با اصل عدم ذکر مدت می باشد و با قسم، حکم به دوام و نفع او داده می شود؛ لیکن هم مقایسه ناقص است و هم مسئله معروفه نیز به نظر این جانب ناقص است؛ و اما اگر اختلاف برگردد به اختلاف در ایجاب و قبول، به این معنا که زن، مدعی است من ایجاب را به طور دایم خواندم و قصدم دوام بوده، لیکن مرد به صورت منقطع قبول کرده، اما می گوید چنین نبوده و زن هم به صورت منقطع ایجاب را خوانده، پس با قبول من مطابق بوده لذا عقد صحیح است که در حقیقت اختلاف در صحت و بطلان عقد است نه در حقیقت عقد واقع شده، قول مدعی فساد مطابق با اصل و منکر محسوب می شود.

۷۷/۱۲/۱۸

(س ۱۱۶۵) شخصی بدون اطلاع همسر اولش و به طور مخفیانه با زنی ازدواج می نماید و بعد از فوت این شخص، همسر و فرزندان متوفاً منکر زوجیت این زن با پدرشان هستند. مستدعی است تکلیف شرعی این زن در ارتباط با اثبات زوجیت و کسب حیثیت و آبرویش — که در معرض خطر قرار دارد — را بیان فرمایید.

ج — وظیفه شرعی زنی که فیما بین خود و خدا، خود را زوجه متوفاً می داند، نگاه داشتن عدّه وفات است و مهریه و ارث هم طلبکار می باشد و به هر نحو که بتواند جایز است حقّ خود را اخذ و دریافت نماید، چه با مرافعه شرعیه و چه با تقاصّ از اموال شوهر، در صورت عدم امکان مرافعه شرعیه؛ و ناگفته نماند که زن باید تمام آثار زوجیت خود را مترتب نماید مثل اینکه خود را زن پدر فرزندان آن مرد و محرم آنها بداند. ۷۸/۵/۵

ترجمه  
Translation Movement  
IMS

باب یازدهم: فسخ نکاح

یکم. اقسام عیوب موجب فسخ نکاح  
الف. جنون

(س ۱۱۶۶) اگر زوج پس از عروسی دچار کسالت مغزی و روانی بشود، آیا می توان نکاح را فسخ کرد؟

ج — اگر زوج بعد از عقد به نحوی دیوانه شود که نتواند اوقات نماز را تشخیص دهد، زوجه می تواند عقد را به هم بزند، خواه جنون قبل از دخول باشد و یا بعد از دخول. ۸۳/۶/۳۰

(س ۱۱۶۷) اگر پدری برای پسر مجنون خود زن بگیرد و به وی نگوید که پسرش دیوانه است و بعد از عقد دایم مشخص بشود که پسر، دیوانه است — به شهادت دو عادل و کارشناس پزشکی — آیا زن می تواند طلاق خود را بگیرد؟ اگر قادر به عمل زناشویی نباشد، چطور؟ و خسارات وارد شده بر دختر، از قبیل مهریه و نفقه و... بر عهده کیست؟

ج — اگر زن، بعد از عقد بفهمد که شوهر او دیوانه است، می تواند عقد را به هم بزند و اگر به واسطه آنکه مرد عتین است و نمی تواند وطی و نزدیکی کند عقد را به هم بزند، شوهر باید نصف مهر او را بدهد؛ ولی اگر به واسطه یکی از عیب های دیگر، مثل دیوانگی، عقد را به هم بزند، چنانچه مرد با زن نزدیکی نکرده باشد، چیزی بر او نیست و اگر نزدیکی کرده، باید تمام مهر را بدهد و اگر تدلیس نموده باشد، زن می تواند برای اخذ مهریه به مدّلس مراجعه کند. ۷۹/۷/۱۷

(س ۱۱۶۸) کمیسیون پزشکی قانونی در باره زوج این چنین مرقوم کرده است: «نامبرده مبتلا به جنون مزمن می باشد که در حال حاضر با مصرف دارو کنترل شده است»، اما نامه اول همین کمیسیون پزشکی قبل از اینکه از مصرف داروی اعصاب او مطمئن شود این چنین برای دادگاه مرقوم داشته است: «نامبرده در حال حاضر جنون یا سفاقت ندارد و از نظر روانی، اختلالی در ایشان دیده نمی شود و اختلافات مورد ادعا، بین مشارالیه و همسرش ناشی از مشکلات اجتماعی فرهنگی می باشد». این در حالی است که معمولاً هر کس در مدّت کوتاه با او معاشرت داشته، نه تنها ادعای جنون در حقّ ایشان نداشته، بلکه از معاشرت با او لذت برده است، و در مورد رشد ایشان پزشکی قانونی این چنین مرقوم کرده است: «قدرت تشخیص مصالح و تصمیم گیری در امور زندگی شخصی خود را دارد، فلذا رشید محسوب می گردد» و این در حالی است که به علت بیماری افسردگی حدوداً یک الی دو سال قبل از این حکم رشد، داروی اعصاب مصرف می کرده است، و همچنین در دادنامه و حکم شعبه قبلی نسبت به درخواست طلاق از سوی زوجه — که قبل از حکم، پرونده را مسدود کرد — و دادخواست تمکین از طرف زوج، رأی دادگاه این چنین صادر شده است: «در خصوص دادخواست آقای فلان به طرفیت خانم فلان، مبنی بر صدور حکم تمکین، نظر به محتویات پرونده و دادخواست تقدیمی و اظهارات خوانده، مبنی بر اینکه همسر حالت های روانی دارد و گواهی پزشکی قانونی صادر گردیده و با ملاحظه گواهی های متعدّد و متفاوت که در دو گواهی اعلام شده، هیچ گونه حالت و علامتی از جنون ندارد و در دو گواهی دیگر اعلام شده دارای جنون می باشد و برای این دادگاه محرز نمی باشد، لذا دعوی خواهان مقرون به حق تشخیص و مستنداً به ماده ۱۱۰۲ قانون مدنی، خوانده محکوم به تمکین از شوهرش می باشد». با توجه به مطالب یاد شده، آیا شرعاً حقّ فسخ با زوجه می باشد یا خیر؟

ج — اگر کسی به مرض جنون دچار باشد و زنی را عقد نماید و بعد زن بفهمد مرد دیوانه بوده، می تواند عقد را فسخ نماید و اگر جنون بعد از عقد عارض شده، در صورتی زن می تواند عقد را به هم بزند که مرد اوقات نماز و امثال آن را نتواند تشخیص بدهد، و ضعف و ناراحتی اعصاب اگر به این حد نرسد و عرف، فرد را دیوانه نداند و با اینکه مصرف دارو برای همیشه یا مادامی که دارو مصرف می کند، حالت جنون مرتفع گردد و زوجه خوف از ادامه زندگی نداشته باشد، موجب فسخ نکاح نمی باشد، کما اینکه اگر زوج یا زوجه، فاقد صفت کمالی باشند که عقد مبیناً بر آن انجام گرفته، بعد از کشف خلاف، طرف مقابل از باب تدلیس حقّ فسخ نیز دارد. آری، به طور کلی در صورتی که زندگی برای زوجه عُسر و حَرَج داشته باشد، بعد از اثبات عُسر و حرج حاکم می تواند مرد را وادار به طلاق نماید و اگر امتناع کرد، خودش از باب ولایت بر مُنتنع، زوجه را طلاق دهد. ۸۰/۹/۱۰

ب. عنن

(س ۱۱۶۹) در دعوی عنن زوج، امهال یک ساله بعد الرفع الی الحاکم، آیا موضوعیت دارد یا طریقیّت؟ همچنین امهال برای معالجه است یا طریق برای اثبات عنن — علی اختلاف الاخبار فی التعبير — و اگر با طرق دیگر مثل نظریه پزشکی متخصص و آزمایشات پزشکی، عنن محرز شود — ولو قبل الرفع الی الحاکم — آیا باید همان مهلت رعایت شود؟

ج — مدّت یک سال در عنن بعد الرفع الی الحاکم، ظاهراً طریقیّت دارد و در روایات هم بعد از رفع به حاکم مطرح شده که گویای اختلاف بین زن و مرد است، و در بعضی از روایات هم آمده که هر زمان عنن دانسته شد و معلوم گشت که نمی تواند مجامعت نماید، بین آنها جدایی انداخته می شود و در این روایت، گرچه ضعف سنبل وجود دارد، اما مؤید برداشت و فهم عرفی از روایات به خاطر مناسبت بین حکم و موضوع می باشد، لیکن در صورتی نیاز به امهال مدّت یک سال نمی باشد که حجت شرعی و یقین به عنن غیر قابل معالجه در یک سال از طرق متعارفه معتبره اطمینان آور — که قانون آن را امضا و حجت قرار داده باشد — برای حاکم حاصل شود، و به هر حال بر فرض حصول از راه های مرقوم در سؤال رعایت مهلت، غیر لازم است، لیکن مراعات احتیاط به امهال باز مطلوب می باشد، چون احتمال تعبّد ولو بعید، وجود دارد هر چند تعبّدی بودن این گونه امور مخصوصاً با نبود طریق محصل یقین در ازمنه صدور روایات، محتاج به ادله ظاهره ای است که ظهور امهال را در طریقیّت، ساقط و آن را ظاهر در موضوعیت نماید و دون اثباته من هذه الاخبار خرط القنات. ۷۷/۱۰/۲۳

(س ۱۱۷۰) زنی برای مدّت یک سال یا بیشتر، متعه مردی شده است؛ اما بعد از عقد متوجه می شود که مرد، دچار عنن شده و یا معلوم گردیده که فاقد آلت رجولیت است و در نتیجه، قادر به نزدیکی کردن نیست. نحوه رهایی این زن قبل از اتمام مدّت عقد متعه چگونه است؟

ج — ظاهراً فرقی بین عقد دائم و موقت، در عیوبی که موجب فسخ است، نیست؛ چون فسخ از باب تدلیس و غرر و لاضرر است و در هر دو مورد، جاری است. آری، اگر عنن بعد از عقد و دخول اتفاق بیفتد، زن حقّ فسخ ندارد و زن با بخشش مدّت از طرف مرد، می تواند جدا شود. ۷۹/۱۰/۲۰

س ۱۱۷۱) مردی بعد از نزدیکی با زنش عنین شده است و قدرت جنسی خود را برای همیشه از دست داده است. آیا زن می تواند عقد را فسخ کند؟ آیا عُسْر و حَرَج زن در فسخ اثر دارد؟

ج — گرچه فسخ از راه عنن به خاطر آنکه عنن بعد از عقد و آمیزش آن هم به علت های عارضی حاصل شده، موجب فسخ نکاح برای زن نبوده، اما وی از راه عُسْر و حَرَج و مشقّت حاصل شده از عنن و عدم قدرت شوهر بر مجامعت، می تواند تقاضای طلاق نماید. ۴/ ۸۰/۱۰

ج. سایر عیوب و بیماری های موجب فسخ نکاح

س ۱۱۷۲) در صورت جهل احد زوجین نسبت به بیماری صرع یا بیماری های صعب العلاج طرف دیگر، آیا این امر موجب فسخ نکاح برای طرف مقابل خواهد بود یا خیر؟

ج — در صورتی که زوج یا زوجه اطلاع داشته باشد که یکی از آنها بیماری صرع دارد و با علم و آگاهی عقد خوانده شود، فسخ نکاح برای آنها نخواهد بود، اما بدون اطلاع و با جهل — که مورد سؤال است — تدلیس محسوب می شود و موجب حق فسخ برای جاهل و مُدَلِّس — «بافتح» — است. ۷۷/۱۱/۱۱

س ۱۱۷۳) این جانب با دختری ازدواج کرده ام که به طور ارثی دچار بیماری خونی صعب العلاج دیابت و چربی خون می باشد و خانواده وی آن را از بنده پنهان کرده بودند. اکنون که بنده به مراجع قانونی شکایت کرده ام، آنان می گویند این بیماری جزء عیوبی نیست که بتوان به استناد آن عقد را به هم زد در صورتی که مطابق ماده ۱۱۲۳ قانون مدنی از عیوب ۱، ۵ و ۶ که نایبانی کامل نیست ولی ضعیفی بیش از حد است و شامل بیماری دیابت و چربی خون نیز می گردد. مستدعی است نظر شرعی را در این خصوص بیان فرمایید؟

ج — این گونه نقص ها هر چند از عیوب موجب فسخ نکاح نمی باشد، اما اگر عدم آنها در متن عقد شرط شود یا محرز گردد که عقد منبیاً علی عدمها تحقق پیدا کرده، حقّ الفسخ از باب تدلیس وجود دارد. ۷۷/۵/۳۱

س ۱۱۷۴) آیا زنا یکی از زوجین قبل از عقد و یا قبل از دخول، به دلیل وجود روایاتی در این زمینه، موجب حقّ فسخ نکاح برای طرف مقابل می شود یا خیر؟

ج — زنا یکی از زوجین — حسب نظر متأخرین و ظاهر حصر عیوب در روایات و فتاوا — موجب فسخ به عنوان عیب نمی باشد، و بین قداما هم گرچه قول به سببیت زنا وجود داشته، اما نه مطلق آن بلکه «زوجه محدوده بالزنا» یا زنا «قبل الدخول بها»، و شیخ در نمایه، قائل به عدم رد در هر دو مورد شده و فرموده فقط زوج حقّ طلاق دارد، لیکن می تواند مطالبه مهریه را از ولی زن بنماید؛ لیکن خیار تدلیس به خاطر بنای عقد بر عدمش و عیب و عار بودن — که در سؤال و استدلال فقها آمده — ثابت می باشد، و بالجمله خیار تدلیس همان طور که گذشت تابع تحقق تدلیس و موضوع آن می باشد و در تمام عیوب و صفات کمالیه راه دارد و موجب فسخ است. آری، اگر کسی «تبعاً للروایات المشار إليها فی السؤال»، قائل شود که زنا یکی از زوجین قبل الدخول (یعنی مثلاً زنا نامزد عقد شده) باعث مطلوبیت استحقاق طلاق برای زوج و عدم استحقاق مهر برای زوجه است (فان الحدیث من قبلها) و زنا یکی از زوج قبل الدخول موجب حقّ درخواست طلاق از طرف زوجه با استحقاق نصف مهر می گردد، سخن جزائی نگفته و به روایات عمل شده؛ و اشکال صاحب حدائق<sup>۳۵</sup> به مخالفت و منافات روایات باب با روایات دالّه بر جواز تزویج مشهوره به «زنا مع العلم بالتوبه» و غیر مشهوره، ولو علم بر توبه نباشد و روایات دالّه بر جواز تزویج «مرأة منقّ بها» را به خاطر آنکه سهولت امر در مورد زنا یکی از زوج قبل از عقد با صعوبت آن نسبت به «بعد العقد و الزنا ولو مرّة واحدة»، از حیث حکم به وجوب تفریق و بطلان نکاح و حلق رأس و نفی از بلد به مدّت یک سال و امثال آنها، مندفع است؛ چون تفریق به عنوان حقّ زوجه است نه وجوب تکلیفی و جزائی «قضاءً للفهم العرفی و لمناسبة الحکم و الموضوع و کون وجوب الطلاق بعنوان الجزاء ضرر علی المرأة کما لا یخفی (و لاترر وازرة ووزر اخری)» و نکاح هم باطل نیست؛ بلکه برای زوجه، حقّ الزام زوج به طلاق ثابت است؛ و اما حلق رأس و نفی بلد برای چنین زانی ای که همسر و نامزد دارد، مطابق با اعتبار و مانع و جلوگیری و حدّی برای دیگران — که یکی از اهداف حدود و تعزیرات است — می باشد. آری، تنها اشکالی که در آن روایات وجود داشته معارضه آنها با «صحیحه رفاعه»<sup>۳۶</sup> است که وقتی از امام صادق (علیه السلام) راجع به تفریق بین زن و

۳۵. حدائق، ج ۲۳، ص ۴۹۸.

۳۶. وسائل الشیعة، ج ۲۸، ص ۷۶، کتاب الحدود و التعزیرات، باب ۷، حدیث ۱ و ۲.



مردی که قبل از دخول زنا نموده اند، سؤال می شود، حضرت جواب به نفی می دهد؛ لیکن این اشکال هم قابل ذب است و لذا نه تنها چنین قولی جزاف نیست؛ بلکه خالی از وجه — اگر نگوییم قوت — نیست. ۷۷/۵/۲۰

(س ۱۱۷۵) آیا می توان دختر مسلمانی را به عقد شخصی که بیماری ایدز دارد در آورد؟ اگر بعداً این موضوع برای زن او معلوم گردد، آیا حق فسخ نکاح را دارد؟

ج — با توجه به اینکه این گونه امراض مُسری خانمانسوز، باعث ضرر و حَرَج برای زوجه است، اگر قبل از عقد وجود داشته و مخفی نگه داشته و به دختر تذکر داده نشده، ظاهراً سبب فسخ است و زوجه، حق فسخ دارد و مشقت و حَرَج این گونه بیماری ها از عِنَن و خصی به مراتب بالاتر است. ۷۲/۳/۱

### دوم. اثر قابلیت درمان عیوب در حق فسخ

(س ۱۱۷۶) در بیماری قرن و افضا در صورتی که زن حاضر به درمان باشد و درمان نیز انجام پذیرد و در نتیجه هم آمیزش جنسی و هم حاملگی میسر گردد، آیا به خاطر روایاتی که علت فسخ را عدم امکان حاملگی و مجامعت ذکر کرده، باز هم مرد حق فسخ نکاح را دارد؟

ج — اگر معالجه قرن و افضا، قبل از عقد باشد و زن در حال عقد از آنها میرا است، حق فسخ برای زوج به خاطر عدم سبب و موضوع منفی است، چون قطعاً متفاهم عرفی موضوع حق رد نکاح به خاطر جهات متعدّد، وجود عیوب است در زمان نکاح نه وجود آنها در يك زمان، ولو بهبود پیدا کرده و هنگام عقد سالم است، یعنی بقای آنها تا زمان نکاح سبب است، نه حدوث فی الجملة و علی الاطلاق. آری، اگر محض وجود آنها در زمان های سابق، عیب و یا عدم کمال محسوب گردد، حق الفسخ از باب تدلیس با رعایت شرایطش ثابت می گردد، چون خیار بالتدلیس، خود خیار مستقلی است و منوط به عیوب منصوصه و مفتی بها نیست، بلکه ظاهراً — اگر نگوییم قطعاً — اگر معالجه بعد از عقد و قبل از اطلاع شوهر نیز تحقق پیدا کند، حکم معالجه قبل از عقد را نیز دارد؛ و اما معالجه و بهبودی بعد از اطلاع زوج اگر زمانش اندک باشد، به حیث که عدم قدرت بر مجامعت و یا عُسر و تنفر زوج دخیل در موضوع از آن انصراف داشته باشد؛ در این صورت هم عدم حق فسخ از راه عیب، اقوی و اشبه به قواعد می باشد، و اما اگر زمان اندک نباشد و مدتی طول بکشد، گرچه شمول ادله بر چنین موردی محلّ خدشه و مناقشه است، بلکه عدم شمول خالی از قوت نمی باشد، چون روایاتی که عدم القدره و انقباض زوج در آنها موضوع حکم قرار گرفته و مقید اطلاقات علی تسلیمها می باشد، منصرف است از مورد مفروض که موقت است و در زمان صدور روایات از اهل بیت، صلوات الله علیهم اجمعین، وجود نداشته و اسئله و اجوبه، منصرف به موجود و متعارف آن زمان است و مناسبت حکم و موضوع هم همین را اقتضا می نماید و سبب انصراف است و لزوم هم مقتضای قواعد می باشد؛ لیکن ضرر و حَرَج مشقت لزوم چنین نکاحی برای زوج موجب حق الفسخ و عدم لزوم آن می باشد و چنین حق الفسخی گرچه دائر مدار ضرر و حَرَج است، لیکن اعم از شخصی و نوعی می باشد؛ و لایحقی که مسئله تدلیس در این فرض هم مثل بقیه فروض بر فرض تحقق حکمش مترتب می گردد و ادله تدلیس شامل همه موارد و صور می شود و تقییدی در اطلاقش وجود ندارد، و لایحقی ایضاً آن عدم الرّحم و العقم لیساً من العیوب الموجهه للفسخ بالعیب و اما الفسخ بالتدلیس فتابع لموضوعه و سببه. ۷۷/۵/۱۸

(س ۱۱۷۷) مطابق ماده ۱۱۲۳ و ۱۱۲۴ قانون مدنی، عیوب قرن، جذام، برص، افضا، زمین گیری و نابینایی از هر دو چشم در زن، در صورتی که در زمان عقد وجود داشته باشد، برای مرد ایجاد حق فسخ نکاح می کند. از طرف دیگر، پیشرفت علوم و فن آوری پزشکی، بسیاری از این بیماری ها از جمله قرن و افضا را قابل درمان و علاج کرده است و نظر به اینکه در اسلام، بر استحکام زندگی مشترک و تشیید مبانی خانوادگی تأکید فراوان گردیده، خواهشمند است نظر خود را در خصوص سؤالات ذیل اعلام فرمایید:

۱. اگر با رفع عیوب قرن و افضا، استمتاع شوهر تفویت نگردد، آیا حق فسخ برای مرد به قوت خود باقی است؟

۲. آیا برای رفع این عیوب، می توان مدت درمان خاصی در نظر گرفت تا در صورت عدم درمان، فرد بتواند حق فسخ خویش را اعلام نماید؟

۳. از آن جا که بعضی از عیوب مذکور در ماده ۱۱۲۳ قانون مدنی ممکن است در مرد وجود داشته باشد و با عنایت به اینکه برای مرد، امکان رهایی از همسر بیمار از طریق طلاق وجود دارد و این امکان برای زن میسر نیست، آیا می توان عیوب جذام، برص، زمین گیری و نابینایی از هر دو چشم را با توجه به عموم و حاکمیت قاعده لاضرر، جزء عیوب مشترک به شمار آورد و برای زوجین، حق فسخ در نظر گرفت، چنان که عدّه ای از فقها چون شهید ثانی در مسالک الأفهام (ج ۱) و صاحب جواهر (جواهر الکلام، ج ۳۰) عیوب برص و جذام را جزء عیوب مشترک به حساب آورده اند؟

۴. از آن جا که عیوب ذکر شده در قانون، حصری است و خصوصیتی در موارد مذکور نیست و فقط از این طریق، امکان رهایی از همسر بیمار و ناتوان را در نظر گرفته است؛ و طبعاً بیماری های غیر قابل علاج مُسری که مخاطره جانی برای طرف مقابل دارد، واجد چنین خصوصیتی نیز خواهد بود، آیا امکان الحاق موارد دیگری مانند بیماری های غیر قابل علاج مُسری نیز وجود دارد؟

ج — باید توجه داشت که چون حقّ الفسخ در عیوب، حقّ است نه تکلیف و الزام و نه انفساخ عقد، و منافات آن با استحکام و تشدید، زمانی است که رضایت و میل و صفا و سکن و صدق در زندگی حاکم باشد، نه جبر و فشار و اکراه که «الفسر لایدوم» و روشن است که نبود حقّ الفسخ با عیوب — چه از طرف زن و چه از طرف مرد — و الزام زن و یا شوهر به دوام زندگی غیر مرضی و غیر مطلوب به خاطر عیب، نه تنها زندگی را محکم نمی کند؛ بلکه زندگی را يك زندگی ضنك و همراه با جنگ اعصاب و ناراحتی های فراوان می کند که نه تنها به ضرر خود آنها تمام می شود، بلکه موجب ضرر فرزندان و جامعه و حکومت هم می شود. به هر حال، به پاسخ سؤال بر می گردیم.

ج ۱ و ۲ — رفع عیب ها اگر در زمان کوتاه، بلکه زمان طولانی هم انجام گیرد، گرچه به نظر این جانب حقّ الفسخ از راه عیب، ساقط است و اطلاق ادله فسخ با آن عیوب انصراف از مورد قابل علاج و بهبود یافتن دارد، گرچه مرتبه ظهور انصراف، نسبت به علاج در کوتاه مدت و بلند مدت مختلف است؛ اما به هر حال، انصراف قابل اعتماد وجود دارد؛ لیکن زوج باز از باب حقّ التدلّیس، حقّ فسخ برایش هست؛ چون فسخ از باب تدلیس، غیر از فسخ از باب عیب است و هر کدام موضوعی و سببی مستقل هستند؛ بعلاوه که مسئله ضرر و حرج نیز سبب مستقل برای فسخ است؛ بلکه بنده معتقدم که عُسر و حرج حاصل برای زن نسبت به عیوب مرد و ناهنجاری ها و بیماری های مُسری او که بعد از عقد حاصل شود نیز موجب حقّ الفسخ است و لزوم نکاح از طرف زن، محکوم به قاعده لاجرح و لاضرر است و زن می تواند چنین نکاحی را فسخ نماید و نیازی به الزام شوهر از باب «ولایة علی الممتنع» نیست. به هر حال، قاعده نفی حرج، از قواعد محکم و متقن اسلامی است و آبی از تخصیص است و آنچه هم که سبب حرج و مشقتّ برای زوجه است، لزوم نکاح از طرف اوست و اختیار طلاق به دست مرد بودن، نه جواز نکاح (تقریباً) از طرف زوج، تا به مسئله الزام به طلاق و توابع آن متمسک شویم و برای توضیح زیادتیر می توان به مسئله گروگذار و راهن و لزوم رهن از طرف مُرهن توجه نمود. یعنی اگر راهن بقای عین مرهونه در رهن برایش حرجی است، منشأ این حرج، لزوم رهن از طرف خودش است نه اینکه منشأش اختیار داشتن مُرهن و جواز رهن از طرف او باشد، و روشن است که جواز رهن نسبت به او، منشئیتی برای حرج راهن نداشته است. آری، اینکه رهن مشمول لاجرح نمی شود، به خاطر تراحم با حقّ مُرهن است، برخلاف باب نکاح و مفروض در بحث، که حقّ شوهر به وسیله آنکه خود، سبب مشکل برای بقای نکاح شده، از بین می رود و قاعده نفی حرج، شامل حالتی نمی گردد تا حرج او و حرج همسرش با هم تعارض و تراحم پیدا کنند و بالجمله، گرچه حقّ الفسخ زوج در عیوب زوجه — که قابل معالجه است و معالجه شده — می توان گفت ساقط است؛ بلکه شیخ در مبسوط<sup>۳۷</sup> به سقوط خیار فسخ نسبت به رتقاء، تصریح نموده و فتوا به سقوط داده؛ بلکه مقتضای عموم استدلالش سقوط همه حقّ الفسخ ها با معالجه و بهبود یافتن است، چون برای سقوط خیار فسخ نسبت به رتقاء، فرموده حکم، وقتی که به خاطر علّت و بیماری باشد، با از بین رفتن علّت و بیماری از بین می رود. لیکن حقّ او از باب تدلیس و ضرر و حرج، ثابت است. البته ثبوت حقّی این چنینی، تابع تحقّق موضوعش حسب موارد است.

ج ۳ — آری، همه عیوبی که در مرد حسب متعارف، موجب حرج و ضرر برای همسرش باشد و زندگی زناشویی را با مشقتّ رو به رو سازد، به حکم نفی حرج و ضرر و به خاطر اولویت حقّ الفسخ برای زن نسبت به شوهر، چون حقّ طلاق دارد — یعنی وقتی شوهر با داشتن اختیار طلاق بتواند زن را به وسیله عیوبش رها سازد و نکاحش را فسخ نماید و در زن، مطلب به طریق اولویت ثابت است و به حکم تنقیح مناط و الغای خصوصیت و به خاطر صحیح حلّی که مسالك برای برص و جذام به آن استدلال فرموده — ثابت است و اختصاص به زن ندارد و استدلال بعضی از فقها برای حصر عیوب در مرد به موارد خاصّه، یعنی جنون و خصاء و عنین به آنچه در حدیث «عباد الضیّی یا غیاث الضیّی»<sup>۳۸</sup> از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که فرمود: «والرجل لایرد من عیب»، پاسخش را در مسالك<sup>۳۹</sup> داده و فرموده: «و أما الاستناد الی خبر غیاث الضیّی فی مثل هذه المطالب، كما اتفق لجماعة من المحقّقین فمن أعجب العجائب لقصوره فی

۳۷. المبسوط، ج ۴، ص ۲۵۰.

۳۸. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۲۹، أبواب عیوب و تدلیس، باب ۱۴، حدیث ۲.

۳۹. مسالك الافهام، ج ۱، ص ۵۲۵.

المتن و السند...». علاوه بر آن، صاحب وسائل هم برای جمله: «لایرد» توجیهی ذکر فرموده که توصیه به مراجعه می شود (همان، باب چهاردهم از العیوب و التدلّیس)، لیکن بعد از همه سخن ها زمینگیری شوهر و نابینایی در او را ظاهراً نتوان عیب او شمرد و مقایسه اش با زن، تمام نیست و اگر زن، خواستار طلاق به خاطر مثل آن دو عیب باشد، باید از راه عُسر و حَرَج و یا تدلّیس استفاده نماید و به نظر بنده، هر چند يك نظر موضوعی است؛ اما ظاهراً نابینایی و زمین گیر بودن در مرد عیب نیست، بر عکس که در زن عیب است.

ج ۴ — آری، وقتی که جذام جزء عیوب آمده به نکته حَرَج و ضرر به خاطر مُسری بودن، همه عیوب و امراض مُسریه موجب فسخ است و الغای خصوصیت و تنقیح مناط، علاوه بر لاضرر و لاجَرَج، حجت بر قضیه است؛ و ناگفته نماند که همه امور موجهه برای عُسر و حَرَج در زندگی — که از ناحیه مرد باشد، به نظر این جانب — همان طور که مفصلاً گذشت — موجب حقّ الفسخ است، گرچه از راه عیب و تدلّیس موجب نشده باشد و خارج از آنها باشد. ۷۸/۱۲/۱۷

(س ۱۱۷۸) با توجه به اینکه در حال حاضر بسیاری از عیوب موجب فسخ نکاح در زن و مرد قابلیت درمان را دارند، آیا صرف وجود عیب مذکور در هر يك از طرفین موجب ایجاد حقّ فسخ برای طرف دیگر خواهد بود یا اینکه درمان و عدم قابلیت درمان عیب موجود، مؤثر در ایجاد چنین حقّی است؟

ج — اگر رفع عیب در مدت متعارفی که حقّ زوجین از بین نرود صورت بگیرد، به نظر این جانب حقّ الفسخ از راه عیب، ساقط می شود و اطلاق ادله انصراف دارد از عیوبی که قابل علاج است؛ لیکن هر يك از زوجین از راه حقّ التدلّیس، حقّ فسخ برایش باقی می ماند چون فسخ از باب تدلّیس، غیر از فسخ از باب عیب است. ۸۰/۱۱/۸

سوم. فسخ نکاح به واسطه خیار تخلف از شرط

(س ۱۱۷۹) اگر مراد از باکره بودن، عدم ازاله بکارت یا وجود آن باشد، پس زنی که چه به صورت ازدواج شرعی و چه به صورت خلاف شرع، ازاله بکارت گردیده و سابقه نزدیکی با مرد دارد، در صورتی که به طریق پزشکی می تواند پرده بکارت را ترمیم یا برای خود ایجاد کند، آیا از نظر ازدواج، طلاق و مهریه، حکم باکره را دارد؟

ج — ترمیم بکارت، مانعی ندارد و جایز است، بلکه برای جلوگیری از تضعیف آبرو و فساد در فرض دوم، لازم می باشد و ترکش غیر جایز است و اما نسبت به عقد و مهر و فسخ، تابع شرط و قرارداد قولی و عملی می باشد، یعنی اگر شرط بکارت اولیه شده باشد، چون بکارت ترمیمی، بکارت ترمیمیّه و ثانویه است، تخلف شرط حاصل است و برای مرد حقّ فسخ، ثابت و اما اگر بکارت ترمیمی شرط شده و با علم زوج به ترمیمی بودن اقدام به ازدواج نموده، تخلف شرط نشده و مرد حقّ فسخ ندارد و ناگفته نماند که معمولاً و متعارفاً عنایت و نظر به بکارت اولیه است نه ترمیمیّه و نه اعم از آن. ۷۷/۷/۲۹

(س ۱۱۸۰) شخصی با دختری ازدواج کرده، سپس معلوم شده که این دختر، مدخوله است، ولی چون پرده بکارت حالت کششی داشته پاره نشده است، آیا زوج حقّ فسخ دارد؟

ج — آری، در مفروض سؤال حقّ فسخ باقی است، چون به نظر می رسد مدخوله نبودن دختر از اوصاف کمالیه است که یا در متن عقد به صورت وصف می آید و یا عقد مبنیاً علیها واقع می شود. ۷۷/۱۲/۲۵

(س ۱۱۸۱) اگر مراد از باکره بودن زن، عدم اختیار شوهر باشد، پس آیا زنی که شوهری اختیار نکرده ولی قبلاً ازاله بکارت شده است، در صورتی که به عقد مردی درآید و قبل از نزدیکی شوهر، طلاق بگیرد، آیا مشمول مهریه می باشد یا خیر؟

ج — منظور از شرط بکارت، تنها شوهر نرفتن نیست، بلکه اغراض دیگری وجود دارد که با اعلام نشدن در هنگام ازدواج از طرف زوجه موجب حقّ فسخ می گردد. بنابراین، اگر در عقد ازدواج شرط بکارت زن قولاً و یا عملاً شده باشد، با فرض تخلف، مرد می تواند نکاح را فسخ کند و با فرض عدم دخول، چیزی بدهکار نمی باشد. آری، اگر زوج فسخ نکرد و بعد او را قبل از دخول طلاق داد، نصف مهر را به او باید پردازد. ۸۴/۴/۱۲

(س ۱۱۸۲) در اثر اصابت جسم خارجی به پرده بکارت دختری، قسمتی از پرده مزبور پاره می شود و باقی آن سالم می ماند و این امر به تأیید پزشک متخصص رسیده است. این دختر به عقد مردی در می آید و در شب زفاف، زوج متوجه می شود که زوجه دارای پرده بکارت کامل نمی باشد. به فرض اینکه زوج از نقیصه مزبور ناآگاه بوده و دختر مراتب را به اطلاع او نرسانده باشد، بفرمایید:

۱. با فقدان قسمتی از پرده بکارت آن هم به سبب غیر از واقعه (حادثه خارجی) آیا عنوان باکره از دختر سلب می گردد یا خیر؟

۲. آیا عیب مزبور موجب حقّ فسخ نکاح برای زوج می باشد یا خیر؟

۳. به فرض وجود خیار فسخ، آیا نزدیکی زوج با زوجه در شب زفاف مسقط خیار می باشد یا خیر؟

ج ۱ — سلب نمی گردد، چون عمده غرض در شرط بکارت، آمیزش نمودن و شوهر نرفتن این دختر به دیگری است که آن هم در مفروض سؤال محقق است، بعلاوه از آنکه به نحوی نیست که موجب اتمام دختر و کسر شأن زوج باشد؛ آری اگر از ازاله تمام بکارت شده باشد، عنوان باکره از او سلب می گردد و موجب حق فسخ برای زوج است.

ج ۲ — بستگی به عرف محل و قضاوت مردم در ازدواج دخترها دارد، یعنی اگر توده مردم آن را عیب و نقص و تخلف از شرط دوشیزه بودن در شب زفاف می دانند، موجب حق فسخ است و الا فلا.

ج ۳ — اگر بعد از توجه باشد، ظاهراً مسقط حق فسخ است و اگر قبل از آن باشد و در حقیقت همراه با آمیزش متوجه شده، مسقط حق فسخ و خیار نیست. ۸۰/۹/۱۶

(س ۱۱۸۳) شخصی دختری را عقد نموده و قبل از زفاف و عروسی، معلوم شده که در اثر سوختگی هر دو پستانش از بین رفته به نحوی که سینه و شکمش به شکل نفرت انگیزی در آمده و پسر قبل از عقد از این وضعیت بی اطلاع بوده است. آیا پسر از بابت وجود این عیب قبل از عقد، می تواند فسخ عقد نماید؟ یا از باب اینکه کتمان این عیب را نموده اند و این خود یک نحو تدلیس است، می تواند عقد را فسخ نماید؟ و اگر بتواند عقد را فسخ نماید، آیا از مهریه چیزی مدیون می شود؟

ج — زوج در مفروض سؤال — که زن دارای عیبی است که بنای ازدواج بر عدم اوست و عدمش شرط منوی می باشد — حق فسخ از باب تدلیس و تخلف شرط را دارد و فسخ قبل از دخول، مسقط مهر است، چون فسخ حقیقتش به برگشت هر اعتباری به حال قبل از عقد می باشد، بعلاوه که سقوط مهر قبل از دخول، مطابق با اعتبار و شبه معاوضه بودن نکاح می باشد و حکم در طلاق به نصف مهر به دلیل خاص و مخصوص خودش می باشد و چنانچه فسخ بعد از دخول صورت بگیرد، اگر مدلس، خود زوجه نباشد، تمام مهر را طلبکار است و در این صورت زوج می تواند به مدلس رجوع نماید و مهر را از او بگیرد و اگر مدلس، خود زوجه باشد، چیزی طلبکار نیست. ۷۶/۵/۱۰

(س ۱۱۸۴) در عقد ازدواج و نکاح دائم، بنای طرفین بر سلامت متعارف طرفین است، چنانچه پس از عقد و قبل از عروسی و دخول، زن، شوهرش را آگاه کند که به علت بیماری چشم، عمل جراحی بر روی شبکیه چشم او انجام شده و جهت پنهان کاری از عینک نامرئی استفاده می کند و نمره چشم او یازده بوده — که به علت عدم تحمل چنین شماره سنگینی از عدسی هفت استفاده می کند — و این بیماری مادرزادی را از والدین به ارث برده و او نیز به فرزندان منتقل می کند و این بیماری، علاج قطعی ندارد و تا آخر عمر همراه زوجه است. با توجه به مطالب یاد شده بفرمایید که آیا زن از شرط ضمنی متعارف تخلف نموده است؟ آیا زوج می تواند عقد نکاح دائم با دوشیزه را فسخ نماید؟

ج — اوصاف کمالیه یا سلامت جسمی که عقد مبنیاً بر آنها واقع می شود یا در ضمن عقد شرط می شود، اگر در هر یک از زوجین نباشد، طرف دیگر حق فسخ عقد را از باب تدلیس دارد و اگر قبل از دخول، زوج نکاح را فسخ نماید، بدهکار مهر نیست و اگر بعد از دخول باشد، تمام مهر را به زوجه بدهکار است و باید بعد از توجه به عیب فوراً نکاح را فسخ نماید، مگر اینکه جاهل به حکم و یا موضوع باشد که حق فسخ با جهل به یکی از آن دو، ساقط نمی شود و مورد مفروض در سؤال جزء موارد فسخ و تدلیس با شرایطش می باشد. ۸۰/۷/۱۶

(س ۱۱۸۵) دختری با شخصی که از ناحیه یک چشم نابیناست ازدواج می کند. قبل از عقد، پدر دختر سلامتی چشم پسر را شرط می کند و پدر پسر نیز قول سلامتی چشم فرزندش را به خانواده دختر می دهد و عقد بر همین اساس جاری می گردد. مدتی که از عقد می گذرد و هنوز هم دخول صورت نگرفته، موضوع روشن می شود. با توجه به اینکه پدر داماد، تدلیس کرده و دروغ گفته است، آیا دختر حق فسخ عقد را دارد یا نه؟ و آیا مستحق مهریه هست؟

ج — در مفروض سؤال که بینایی زوج، شرط در نکاح بوده و عقد مبنیاً علیه انجام گرفته، زن حق فسخ دارد؛ لیکن چون قبل از دخول بوده، زن با فسخ، طلبکار مهریه نیست. ۷۴/۳/۳۰

چهارم. فسخ نکاح به واسطه خیار تدلیس

(س ۱۱۸۶) اگر مرد یا زن در امر ازدواج، یکدیگر را فریب دهند و یا آنچه را که باید در باره خودشان با طرف مقابل در میان بگذارند به او نگویند، آیا این کار هم حق فسخ به دنبال دارد؟

ج — این کار در اصطلاح «تدلیس» است. اگر زن و شوهر، هر کدام سر دیگری کلاه بگذارد، طرف مقابل، حق فسخ دارد؛ مثلاً مردی آمده و خودش را دارای فلان موقعیت اجتماعی یا اقتصادی یا خانوادگی و تحصیلی معرفی کرده است و بعد معلوم شده که این شرایط را ندارد و یا عیب هایی دارد که آنها را پنهان کرده است. در همه این موارد، طرف مقابل، طبق قاعده غرور و تدلیس — که همه فقها آن را قبول دارند — حق فسخ دارد؛ چه در ضمن عقد شرط بشود و چه نشود؛ و چه این غرور و فریب، در تندرستی و نداشتن عیب باشد و چه مربوط به داشتن یک صفت کمال باشد. این فسخ، هیچ نیازی هم به حضور عدلین ندارد، «طهر غیر واقعه» هم نمی خواهد و در هر حال، فرد می تواند نکاح را فسخ کند؛ زیرا فسخ نکاح، غیر از باب طلاق است و حق و اختیار زن و مرد هم در این مورد، با هم یکسان است. ۷۵/۶/۶

(س ۱۱۸۷) مردی که همسرش فوت کرده با زنی که شوهرش فوت کرده و ادعا نموده که پس از فوت شوهرش ازدواج نکرده، ازدواج نموده است و مهریه او را به طور کامل پرداخت کرده است. بعد معلوم شده که زن پس از فوت شوهرش با مرد دیگری ازدواج کرده لیکن در شناسنامه المثانی که گرفته بوده ازدواج دومش را ثبت کرده نه در شناسنامه اصلی که به همسر فعلی اش نشان داده حال سؤال این است که آیا زن در این ازدواج مرتکب تدلیس شده و مدلسه محسوب می گردد یا خیر؟ و چنانچه زن تدلیس کرده باشد، آیا موضوع از موارد فسخ نکاح است؟ و در این صورت، آیا زن، مستحق مهریه می باشد یا خیر و اگر مستحق نباشد و دریافت کرده باشد، آیا مرد حق استرداد مهریه ای که پرداخت کرده است را دارد یا خیر؟

ج — هر گونه تدلیس چه در صفات کمالیه و چه در صفات مربوط به صحت و عدم عیب و نقص اگر عقد نکاح مبنیاً علیه واقع شود — چه رسد که در متن عقد نکاح به صورت شرط بیاید — موجب فسخ است و طرف مقابل، چه مرد و چه زن، حق فسخ را دارد؛ و فاسخ اگر مرد باشد و مدلسه زن به خاطر تدلیس، زن مهرش ساقط است و چیزی طلبکار نیست، و مسئله شوهر نمودن زن بعد از شوهر اول به مردی، با صفاتی که اگر مرد و زوج سوم علی المفروض می دانسته با او ازدواج نمی کرده، چون مرد سوم این ازدواج دوم را برای خودش نسبت به زن، نقص و یا عدم کمال می داند، اگر شرایط تدلیس و وقوع عقد مبنیاً علیه ثابت باشد، جزو موارد تدلیس و موجب حق فسخ است. ۷۸/۳/۲۶

(س ۱۱۸۸) زنی قبلاً به موجب سند رسمی مدت یک سال و نیم با مردی ازدواج کرده و مدت چند ماه نیز با اجازه همسر خود، به تنهایی در خارج از کشور به سر برده است و پس از مدتی با توجه به اینکه در سند ازدواج آنها آمده که معقوده غیر مدخوله بوده، از مرد مذکور طلاق گرفته است. این زن سپس با تعویض شناسنامه اش به بمانه حذف یک پسوند، اقدام به کتمان ازدواج اولش کرده و با مرد دیگری ازدواج کرده است و تا مدتی نیز به بمانه های مختلف، از انجام دادن عمل زناشویی و دخول توسط همسر دوم، جلوگیری و ممانعت نموده است و نهایتاً به موجب اقرار صریح، ادعا نموده که بکارت وی از طریق طبی و به وسیله جراح متخصص زنان برداشته شده است. همچنین قبول دارد که همسر دومش با وی نزدیکی ننموده و مرد هم از ابتدا منکر دخول و نزدیکی بوده است.

۱. با توجه به ازدواج اول این خانم و کتمان آن از همسر دوم و عاقد ازدواج و ارائه شناسنامه ای که وقایع ازدواج اول و طلاق در آن ثبت نشده بوده، آیا برای ازدواج دوم، مرتکب تدلیس در امر ازدواج شده است یا خیر؟

۲. آیا مرد، بلافاصله بعد از اطلاع از این جریان و در مهلت شرعی و قانونی فوریت فسخ نکاح، حق فسخ این نکاح را دارد؟

۳. با توجه به مراتب فوق و با توجه به اقرار صریح زن بر عدم نزدیکی با همسر دوم و همچنین اقرار وی به اینکه بکارتش به وسیله عمل جراحی و توسط پزشک متخصص زنان برداشته شده و مرد هم هرگز دخول انجام نداده است، آیا در صورت فسخ نکاح، چنین زنی مستحق دریافت مهریه یا قسمتی از آن می باشد یا خیر؟

ج ۱ — با اظهار عملی و یا قولی به داشتن صفت کمالی، مانند بکارت و یا مدخوله نبودن و یا مطلقه نبودن، در حالی که فاقد آن بوده، به شرط آنکه بنای عقد قولاً یا عملاً و یا عرفاً و عادتاً بر وجود شرط باشد، تدلیس تحقق پیدا می کند.

ج ۲ — حق فسخ نکاح برای مدلس علیه، گرچه فوری است، لیکن اگر جاهل به موضوع یا به حکم شرعی باشد، تا زمان علم، حق فسخ باقی است.

ج ۳ — در تدلیس و فسخ آن اگر قبل از دخول باشد، زن چیزی از مهریه را طلبکار نیست و اگر بعد از دخول باشد، مقدار مهریه پرداخت شده به زن با فرض اینکه خود، مدلسه باشد، به زوج باید برگردانده شود و اگر هم به او چیزی از مهر داده نشده، نتیجتاً در حکم طلبکار نبودن است و مستحق چیزی از مهر نیست. ۷۷/۱/۲۶

(س ۱۱۸۹) اگر زوج از خانواده زردشتی باشد و هنگام عقد، خود را مسلمان معرفی نماید، ولی بعداً در عمل، مانع انجام دادن فرایض دینی توسط زوجه شود که مسلمان و متدین است، چه حکمی بر زوج وارد است؟

ج — امثال مفروض در سؤال، از موارد تدلیس است که زوجه به خاطر آنکه زوج با تدلیس، خود را مسلمان معرفی کرده و بعد معلوم شده که مسلمان نبوده، با فرض صحّت عقد، حقّ فسخ دارد و اگر مورد از موارد بطلان عقد نکاح زن مسلمان به غیر مسلمان باشد، عقد از اول باطل بوده است. ۷۹/۹/۳۰

(س ۱۱۹۰) زنی که فاقد یکی از اعضای بدن (پستان) بوده با پنهان کردن عییش به ازدواج مردی درآمده است. مرد، بدون اطلاع از عیب، ازدواج کرده و بعد از آن مطلع شده است. با فرض وقوع نزدیکی بفرمایید آیا مرد حقّ فسخ نکاح را دارد و در صورت فسخ، چیزی به زن بدهکار است یا خیر؟

ج — هر زوج و شوهری که بعد از دخول و اطلاع از مثل عیب ذکر شده در سؤال بین خود و خدا راضی به زندگی با آن زن بشود و بعد از رضایت، پشیمان گردد، حقّ فسخ ساقط است، چون با رضایت خودش حقّ فسخ از بین رفته؛ ولی اگر متوجه عیب نشود و یا اگر متوجه شده، جاهل به حکم مسئله و حقّ فسخ بوده و به این خاطر فسخ نکرده، حقّ فسخ از باب تدلیس باقی است؛ لیکن چون دخول انجام شده است، تمام مهر را به زن بدهکار است و باید به او بپردازد، و بعد رجوع کند به کسی که او را فریب داده و مهر و خسارات وارد شده را از او بگیرد و اگر خود زن، مرد را فریب داده، زوج بدهکار مهر به او نیست، چون اگر بپردازد باید پس بگیرد. ۸۰/۸/۷

(س ۱۱۹۱) دختری را بنا به اصرار بیش از حدّ مادر و بستگان نزدیک پسر، و جلب توافق والدین دختر، به عقد پسری که او را دارای موقعیت تحصیلی و اجتماعی معرفی می کردند در آورده اند، به مرور زمان، دختر که از این مرد شناختی نداشت، به این نتیجه رسیده است که نامزدش دارای صفات اخلاقی و روحی مناسب جهت زندگی با او نیست و تفاهمی بین آنان وجود ندارد و هم کفو او نیست، زیرا تمام ادعاهایش دروغ بوده و عیب هایش را پنهان کرده، در نتیجه، زندگی با این مرد دارای عسر و حرج و مشقّت غیر قابل تحمل می باشد. با توجه به مطالب یاد شده و شرط ضمن عقد آیا می تواند نکاح را فسخ کند؟

ج — اگر مرد خود را دارای موقعیت اجتماعی و یا اقتصادی و یا خانوادگی و یا تحصیلی معرفی کرده و عقد نکاح هم مبنیاً بر آن موقعیت انجام گرفته و بعد معلوم شود که این شرایط را ندارد، یا عیب هایی دارد که آنها را پنهان نموده است، زن از باب تدلیس حقّ فسخ دارد. آری، در عیوب مرد که در رساله ها آمده مانند جنون و غیره، خود به خود موجب حقّ فسخ است و نیازی به بنای عقد بر آن نبوده. ۸۱/۳/۲۲

#### پنجم. اثر فسخ نکاح در مهر

(س ۱۱۹۲) شخصی با این نیت که زوجه از لحاظ جسمانی، صحیح و سالم می باشد اقدام به انعقاد عقد دائم نکاح می نماید. هر چند در ضمن عقد با صراحت، سلامت زوجه شرط نگردیده، لیکن عقد مبنیاً بر سلامت زوجه منعقد می گردد، زوجه مبتلای به بیماری شدید بوده و تعمداً این وصف و نقص خود را هر چند از عیوب موجب خیار فسخ نیست با تدلیس از زوج مخفی نموده است. بلافاصله پس از وقوع عقد و نزدیکی و شروع زندگی مشترک، به تدلیس زوجه و بیماری وی پی برده است. حال سؤال این است که هر چند بیماری مذکور از عیوب موجب خیار فسخ نکاح نیست، آیا زوج می تواند به عنوان تخلف زوجه از شرطی که عقد مبنیاً بر آن واقع شده، اقدام به فسخ نکاح نماید؟ و با فرض اینکه تدلیس زوجه در مخفی نمودن ابتلای خود به بیماری صرع محرز باشد، آیا مدّلس استحقاق دریافت مهریه را علی رغم فریب زوج دارد یا خیر؟ و در صورت پرداخت مهریه، زوج حقّ رجوع به مدّلس (زوجه) را دارد یا خیر؟

ج — با فرض دخول، زن مستحقّ مهرالمسمّی می باشد، لیکن اگر تدلیس کننده خود زن باشد، حقّش به وسیله تدلیس ساقط شده و اگر تدلیس کننده، دیگری باشد و زوج بی تقصیر، زوج بعد از پرداخت مهر، به مدّلس رجوع می کند و مهریه پرداخت شده را از او می گیرد. ۷۷/۱۰/۱۵

(س ۱۱۹۳) در عیوب موجب فسخ نکاح، اگر عیب از جانب مرد باشد و زن قبل از دخول، نکاح را فسخ نماید، آیا نصف مهریه به زن تعلق می گیرد یا خیر؟

ج — تعلق نمی گیرد «قضاء للفسخ و جعل النکاح کان لم یکن»، لیکن اگر مرد تدلیس هم نموده باشد، به خاطر حرمت تدلیس می توان او را تعزیر نمود — ولو به پرداخت مبلغی به زوجه — و تعزیر، اختصاص به جلد و حبس و جریمه خاصّه ندارد، علی ما حقنانه فی محلّه. ۷۷/۵/۲۰

## کتاب بیست و ششم: طلاق

### باب اول: کلیات طلاق

(س ۱۱۹۴) اینکه در قانون آمده است که مرد هر موقع بخواهد، می تواند زن خود را طلاق دهد، آیا از نظر شرع اسلام صحیح است؟

ج — آری، صحیح است؛ اما بعد از حکم حکمین و بعد از ادای مهر و رعایت شرایط طلاق نسبت به مرد و زن؛ بلکه ظاهر اخبار، لزوم عمل کردن به نظریه حکمین است — چه نسبت به طلاق و چه نسبت به عدم طلاق و سازش — بنابراین، اگر حکمین خواستار سازش باشند، مرد نمی تواند طلاق بدهد و اختیارش محدود می شود و مسئله حکمین، ظاهراً اختصاص به خوف شقاق و اختلاف ندارد و از آیه شریفه (وان خفتم شقاق بینهما فابعثوا حکماً من اهله و حکماً من اهلها ان یریدا اصلاحاً...) استفاده می شود که شارع نحوسته قانون گرم خانواده به راحتی متلاشی شود و ممکن است با نصیحت حکمین، مرد از طلاق منصرف شود؛ و ناگفته نماند بعد اللتیا والقی که مرد هر موقع که بخواهد، می تواند زن خود را طلاق دهد، با فرض آنکه باید مهر را بپردازد؛ البته نمی تواند از پرداخت آن عمداً یا عن عذر سرپیچی نماید، وگرنه طلاقش از باب ضرر و حرج برای زن باطل است؛ و اینکه زن نه شوهر دارد و نه مهر و چه ظلمی از این بالاتر، و چگونگی اسلام چنین ظلمی را بر زن تجویز می کند؛ و فرض هم این است که زن هم تقصیر ندارد خلاف اعتبار و قواعد عقلاییه نبوده، چون زن هم مالک و صاحب اختیار بضع خود شده و هم مهر را گرفته و نمی توان مرد را مجبور به ادامه زندگی نمود، بعلاوه که محض عدم رضایت زوجه به طلاق و اراده زوج به آن، خود اختلاف است. ۸۳/۷/۴

(س ۱۱۹۵) با توجه به اطلاق ماده ۱۱۲۳ قانون مدنی که اشعار می دارد: «مرد هر وقت که بخواهد (حتی بدون دلیل) می تواند همسر خود را طلاق دهد»، بعضی از محاکم همان طوری که طلاق بی دلیل زن را رد می کنند، در مورد درخواست مرد نیز همین حکم را صادر می کنند. آیا این با اختیارات مطلق مرد طبق روایت مشهور نبوی «الطلاق بید من اخذ بالساق» منافات ندارد؟

ج — این گونه ردها رد حاکم و قاضی از حیث کار خودش، یعنی رسمی بودن طلاق می باشد که نفس عمل هم — که به انگیزه انجام نگرفتن طلاق است که ابغض الحلال است — خود مطلوب می باشد؛ و روایت نبوی، مربوط به زوج و همسر است بما هو زوج بعد از حکم حکمین، پس منافاتی وجود ندارد. ۷۸/۴/۱۵

(س ۱۱۹۶) اگر زنی بعد از عقد و قبل از دخول، مهریه خود را به شوهر بخشید و هبه نمود و بعد از آن، شوهر او را طلاق داد، آیا این حکمی که معروف است و در فتاوا آمده که زن باید نصف مهر را بپردازد با عدالت اسلامی و انصاف می سازد؟ و آیا این خلاف انصاف و خلاف عدالت نیست که زن، هم شوهر نداشته باشد و هم مهر و هم باید نصف مهر را به شوهر بدهد و آیا سزای نیکی بدی است؟ لطف فرموده پاسخ مسئله را با توجیه آن بیان فرماید.

ج — گرچه در روایات، حکم به پرداخت نصف مهر از طرف زوجه در مورد سؤال آمده و آن روایات هم حجت شرعی می باشد؛ لیکن از روایات استفاده می شود که لزوم رد نصف مهر به این دلیل است که هبه و بخشش مهر از طرف زن، قبض آن محسوب می شود «و اذا جعلته فی حل فقد قبضته منه» و معلوم است بعدالقبض باید نصف مهر را در صورت طلاق قبل الدخول برگرداند؛ اما باید دانست که این حکم به نظر این جانب اختصاص دارد به زنی که در هنگام هبه و بخشش، این ادعا و اعتبار شرعی یعنی ان هبه المهر قبض، را می دانسته و با علم هبه کرده و خود خطر را پذیرفته و در این صورت هیچ خلاف عدالت در آن تصور نمی شود که خود کرده را تدبیر نیست. آری، اگر بگوییم که حکم، مطلق است و شامل زنی هم که این اعتبار و ادعای شرعی را نمی دانسته می شود، چنین حکمی مخالف اصول مذهب و مخالف با عدل خداوند، بلکه مخالف با نص کتاب و سنت — که دلالت بر عدل در وضع احکام بر بندگان دارد (وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا) — می شود، بلکه مخالف با (مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ) می گردد و چه ظلمی بزرگتر از اینکه زوجه ای که به جهت صفا و سکن زندگی، احسان به زوج نموده و ذمه او را از مهر ابراء نموده، محکوم به پرداخت نصف مهر به زوج گردد، با اینکه جاهل به این حکم بوده است، و آیا این حکم، خود تشویقی برای زوج به طلاق که ابغض حلال عندالله است، نمی گردد؟ پس اطلاق آن به حکم مخالفت با اصول و ضوابط اسلامی و آیات قرآن باید تقیید شود به جایی که زن، مسئله و قانون را در حال هبه می دانسته است؛ بعلاوه که حدیث رفع مالا یعلمون هم بر عدم اعتبار قبض بودن هبه با فرض جهل به آن هم، همین اقتضا — یعنی اختصاصش به حال علم و رفع در حال جهل — را دارد. ۸۴/۴/۱۲

(س ۱۱۹۷) این جانب همسر خود را با حکم دادگاه مطلقه نمودم، صیغه طلاق به طور صحیح جاری گردید و ظرف مدت عدّه، رجوعی به عمل نیامد، دادگاه برای رسیدگی به شکایت زوجه، بنده را احضار نمود و گزارشی اصلاحی دالّ بر بازگشت به زندگی مشترک تهیه کرده و این جانب را با اکراه و داد و فریاد، مجبور به امضای ذیل آن نمود. خواهشمند است در فرض مذکور، تکلیف شرعی را بیان فرمایید:

۱. آیا امضای ذیل گزارش اصلاحی، هفت ماه بعد از طلاق و چهار ماه بعد از انقضای عده شرعی، رجوع محسوب می شود؟

۲. آیا گزارش اصلاحی فوق، عقد مجدد تلقی می شود در حالی که صیغه ای اجرا نشده است؟

۳. آیا زوج را می توان به علت امضای ذیل گزارش اصلاحی کذایی ملزم به اجرای صیغه عقد نمود، با علم به اینکه تجدید فراش شده و ملائت کافی ندارم؟

ج — در مفروض سؤال ها، امضای زوج در حکم رجوع و یا عقد نیست و زوجیت آنها احتیاج به عقد جدید دارد و در فرض سؤال سوم، اگر زوج در جلسه عقد حضور پیدا کرده و بدون اکراه اجازه عقد را داده، عقد صحیح است؛ و اما اختلاف در موضوع و تحقق موارد مفروض در سؤال از نظر خود انسان، خدا و وجدان است و از نظر دیگران محکمه صالحه، و رفعش احتیاج به مرافعه شرعیه دارد.

۷۷/۱۲/۱۱

(س ۱۱۹۸) اخیراً بعضی قصد دارند از طرق گوناگون، حق طلاق را که طبق قاعده اولیه، حق مرد است، متزلزل کنند و با گذراندن سیر قانونی، حق طلاق را قانوناً به زن هم بدهند. آیا حق طلاق را به زن و مرد هر دو بخشیدن، مجوز شرعی دارد یا مشروع نیست؟

ج — طلاق در اسلام به دست مرد است، مگر زندگی زن با او، حرجی را برایش به دنبال داشته باشد که حاکم، مرد را امر به طلاق می کند و اگر امتناع ورزید، حاکم به عنوان ولی ممتنع، طلاق می دهد. آری، می تواند قانونی وضع نمایند که مرد، هنگام عقد، وکالت به زن بدهد که اگر مرد، حقوق واجب او را مراعات نکرد، خودش را مطلقه نماید. ۷۹/۷/۱۲

(س ۱۱۹۹) چهار سال قبل شخصی را وکیل کردم تا همسرم را طلاق دهد. نمی دانم طلاق را با رعایت تمام شرایط و صحیح اجرا نموده است یا نه؟ اکنون همسر سابقم با مرد دیگری ازدواج کرده است. در صورتی که طلاق به طور اشتباه انجام شده باشد، آیا باید به ایشان اطلاع بدهم یا خیر؟

ج — طلاق، محکوم به صحت است و وسوسه نمودن نادرست، بلکه برخلاف اصول و موازین اسلامی و اصالة الصحة است؛ و در مفروض سؤال، حتی اگر بطلان طلاق هم مسلم شود، نه تنها وظیفه ندارید بلکه گفتن و اعلام نیز خلاف شرع و حرام و معصیت کبیره است؛ و باعث فساد در جامعه و زندگی دیگران به نام وظیفه شرعی نشوید که این گونه وظیفه ها شیطانی است نه شرعی. ۷۷/۴/۶

(س ۱۲۰۰) آیا قول مرد در اینکه همسر خود را طلاق داده است، بدون بیّنه، قابل قبول است یا نیاز به بیّنه دارد؟

ج — از نظر ظاهر، قابل قبول است، چون طلاق در اختیار مرد است مضافاً به اینکه اطلاق قاعده الزام هم به قبولی قول او اقتضا دارد.

۸۳/۷/۴

(س ۱۲۰۱) اگر زن با خانواده شوهر سازگار نباشد، آیا به صرف احترام پدر و مادر، می توان از زن، جدا شد یا شوهر زندگی اش را از خانواده خود جدا کند، بهتر است؟

ج — حفظ کانون خانوادگی و اساس زندگی، بر همه چیز مقدم است و محض ناراحتی پدر و مادر، مرجح برای کار مکروه ساده ای نمی باشد، چه رسد به طلاق که آن قدر مکروه و منفور است که حسب بعضی از روایات، سبب لرزش عرش ذات باری تعالی با همه عظمت و قدرتش می گردد. ۷۶/۱۱/۲۹

(س ۱۲۰۲) آیا زن می تواند بگوید مهریه ام را حلال می کنم تا از همسرم طلاق بگیرم، یا اینکه اختیار طلاق به عهده مرد است، و چنانچه از مرد تمکین نکند، حکم آن چیست؟

ج — طلاق به دست مرد است؛ و اگر زن مهر یا مال دیگر خود را به شوهر ببخشد تا او را طلاق دهد، مانعی ندارد، و این گونه طلاق را طلاق خلع می گویند؛ و با تمکین نکردن زن به دخول نفقه ساقط است و زوجه، ناشزه می باشد، هر چند تمکین به بقیه استماعات محقق باشد. ۷۷/۶/۳

(س ۱۲۰۳) اگر زوجین بدون هیچ گونه دعوائی تقاضای صدور گواهی عدم امکان سازش جهت اجرای صیغه طلاق نمایند و دادگاه هم بدون ورود به ماهیت دعوا، این گواهی را صادر نماید، در صورتی که شوهر قبل از اجرای صیغه طلاق، به عللی منصرف شود و اعلام نماید که حاضر به طلاق دادن نیست و زن، اصرار به طلاق گرفتن دارد — طبق گواهی صادر شده — آیا دادگاه با توجه به مراتب فوق و اینکه عسر و حرج زن محرز نشده است، می تواند به عنوان ولی ممتنع از طرف شوهر، صیغه طلاق را اجرا و دستور ثبت نماید، همانند مواردی که عسر و حرج زن، وفق ماده ۱۱۳۰ قانون مدنی



احراز گردیده است؟ یا اینکه استمرار توافقات حاصل، قبل از صدور گواهی به شرط اعتبار گواهی مذکور است و اگر در این فاصله از هم گسیخت، قابلیت اجرا ندارد؟ از لحاظ شرعی تکلیف چیست؟

ج — استمرار توافق و سازش طرفین، شرط اعتبار گواهی مذکور است؛ چون گواهی توافق، تنها یک مقرر و حجت قانونی برای رسمی شدن طلاق است و مغیر شرایط و احکام طلاق — که از آنهاست «الطَّلَاق بید من أخذ بالساق» که اختیار را به دست زوج می دهد و با پشیمانی او، طلاق باطل و تحقق پیدا نمی کند — نیست، کما اینکه عسر و حرج زن که مجوز طلاق ولایی است، منوط به احراز آن و عدم امکان الزام زوج به طلاق است و محض گواهی عدم سازش، هیچ یک از دو حکم را تغییر نمی دهد. ۷۸/۲/۴

(س ۱۲۰۴) کسی که در مورد او ظنّ درویش بودن و تصوّف می رود، بر فرض صحت مورد، در هر یک از فرق درویشی که باشد، آیا همسرش می تواند از او طلاق بگیرد؟

ج — محض تصوّف و یا وابستگی به سایر فرقی که شهادتین را می گویند، مجوز طلاق نیست و در میغوض بودن طلاق، اثری ندارد و زندگی و کانون خانوادگی را همیشه باید حفظ نمود، مگر در موارد خاصّه که ارتباط به مورد سؤال ندارد. ۷۸/۶/۱۴

(س ۱۲۰۵) زنی به صورت عادی و بدون تنظیم سند رسمی به عقد دائم مردی که ساکن خارج از کشور است در آمده و چهار ماه به خارج رفته و با هم در یک خانه زندگی کرده اند و سپس مجدداً در ایران با سند رسمی به عقد زوجیت مرد دیگری در می آید در حالی که به زوج دوم اعلام می دارد که دوشیزه است و این امر در سند ازدواج مشارالیها نیز منعکس می شود. پس از انجام مراسم عروسی، شوهر متوجه امر می شود و از او مطالبه طلاق نامه می کند. در حال حاضر وقوع دو عقد نکاح ثابت و مسلم و بالاترید است، ولی وقوع طلاق، مسلم نیست. حال سؤال این است که برای صحت ازدواج دوم، آیا وقوع طلاق با رعایت شرایط شرعی آن لازم است یا اینکه صرف اظهار زوجه مبنی بر مطلقه بودن او کافی است؟ به عبارت دیگر، آیا باید در واقع و نفس الامر، نکاح نخست با طلاق خاتمه یافته باشد تا ازدواج دوم صحیح تلقی گردد، یا اگر زوجه بگوید طلاق گرفته ام، نکاح دوم صحیح است؟ و همچنین با توجه به اقامت همسر اول در خارج از کشور و عدم اطلاع او از ازدواج مجدد همسرش، آیا صرف عدم ادّعی زوجیت توسط وی، می تواند مثبت صحت نکاح دوم باشد یا خیر؟

ج — هرگاه احتمال راست گفتن زن در مطلقه بودنش داده شود و معلوم نباشد که دروغ می گوید، گفته زن در باره مطلقه بودنش، پذیرفته است، و منعی برای ازدواج دومش وجود ندارد و فحص هم لازم نیست. ۸۱/۳/۲۸

## باب دوم: شرایط صحت طلاق

(س ۱۲۰۶) مردی که زنش را بدون داشتن نیت طلاق، به قصد اینکه وی بتواند از مطلقه بودنش به لحاظ قانونی از مزایای بهره مند شود و مثلاً از طرف اداره ای زمینی را به او بدهند، طلاق بدهد، آیا چنین طلاق شرعاً صحیح است؟

ج — در طلاق، شرط است که طلاق دهنده، قصد طلاق داشته باشد، و گرنه چنانچه بدون قصد جدّی (مثلاً به قصد شوخی و یا صوری) باشد، طلاق واقع نمی شود. ۷۵/۳/۱۱

(س ۱۲۰۷) اگر مردی را تهدید کنند و با او درگیر شوند و به دفترخانه ببرند و با اجبار صیغه طلاق را جاری کنند، به طوری که نه تنها وی راضی نبوده، بلکه شاهدهی نیز حضور نداشته است. حکم این طلاق چیست؟

ج — در طلاق، مانند بقیه ایقاع ها و عقدها اختیار، معتبر است. پس اگر مردی با اکراه و اجبار و بدون رضایت، زن خود را طلاق دهد، و یا (بدون اختیار) کسی را وکیل در طلاق نماید، چنین طلاق باطل است. ۷۱/۱/۹

(س ۱۲۰۸) این جانب پس از بیست و هفت سال زندگی مشترک با همسر، در نهایت صمیمیت، موافقت نمودیم برای معافیت تنها فرزند ذکورم از خدمت وظیفه عمومی، از یکدیگر جدا شویم. حال پس از انجام طلاق، همسر ادّعا می کند که طلاق شرعاً و قانوناً انجام گرفته و حاضر به ادامه زندگی مجدد با بنده نیست، در حالی که تاکنون ازدواج هم نکرده است. شایان یادآوری است تمام مهریه ایشان را به طور کامل پرداخت کرده ام. مستدعی است حکم کلی مسئله را بیان فرمایید.

ج — چنانچه شرایط طلاق، از حضور عدلین و در طهر غیر مواقعه بودن زوجه و غیر آن از شرایط طلاق، محقق بوده، طلاق واقع شده و دواعی در طلاق مثل اینکه برای رهایی از سربازی فرزند انجام گیرد، محلّ به صحت نیست، آری، اگر صورت طلاق را در محضر نوشته و انجام داده شود و قصد به طلاق نبوده، طلاق محقق نشده و به هر حال زن اگر بخواهد برگردد، مشکلی ندارد می تواند با عقد مجدد برگردد؛ و ناگفته نماند مهریه زن ها ملک آنهاست چه در ازدواج بمانند و چه طلاق داده شوند. ۷۸/۵/۲۹

(س ۱۲۰۹) اگر در شهری عادل پیدا نشود و زوجین هم توافق بر طلاق نموده اند و چاره ای جز طلاق ندارند، وظیفه چیست؟ حکم طلاقی که اهل سنت می دهند، به این نحو که مطلق به زوج به فارسی می گوید: «تو زوجه خود را مطلقه سه طلاقه کردی؟»، زوج هم به فارسی می گوید «بلی»، چه صورتی دارد؟

ج — چون در طلاق، علاوه بر شرایط دیگر، حضور دو مرد عادل، شرط است، باید به شهرهای دیگری که در آن عادل پیدا می شود، مراجعه نماید؛ و شیعه نمی تواند به طریق اهل سنت، طلاق بدهد. آری، با طلاقی که آنها به طریق خود، زن های خود را طلاق می دهند، ما با آن، معامله طلاق صحیح می کنیم. ۷۶/۴/۱۸

(س ۱۲۱۰) اینکه می گویند در طلاق، دو نفر شاهد عادل لازم است، چگونه عدالت آن دو ثابت می شود؟ آیا طلاق دهنده و دو شاهد باید یکدیگر را بشناسند یا خیر؟ آیا باید دو نفر عادل، روحانی باشند؟

ج — ثبوت عدالت به این است که با حسن ظاهر و یا معاشرت کردن با او، اطمینان به عدالت پیدا شود؛ و طلاق دهنده و دو شاهد، لازم نیست همدیگر را بشناسند، همین قدر که طلاق دهنده بداند در حضور عدلین طلاق می دهد، کافی است، هر چند دو عادل مشخص نباشند و در بین چند نفر باشند؛ و اینکه بعضی از مجریان، صیغه طلاق را در مجامع مذهبی و صفوف نماز جماعت اجرا می نمایند، به خاطر این است که علم دارند، حداقل دو نفر عادل در بین جمعیت هست و روحانی و یا غیرروحانی اگر عادل باشد، می تواند شاهد طلاق باشند. ۷۱/۸/۳۰

(س ۱۲۱۱) ۱. در طلاق آیا استماع صیغه لازم است یا سماع آن نیز کافی است؟

۲. در صورت لزوم استماع، آیا لازم است شهود به قصد استماع صیغه طلاق در مجلس حاضر شده باشند یا قصد حضور برای استماع لازم نیست؟

۳. در هر يك از صور پیشین، آیا باید بالمشافهه و بدون واسطه و با حضور در مجلس اجرای صیغه باشد یا به صورت با واسطه (مثل شنیدن از طریق ضبط صوت، بلندگو، تلفن و...) کافی است؟

ج ۱ — استماع، لازم است.

ج ۲ — قصد لازم ندارد.

ج ۳ — شنیدن شهود از طریق پخش زنده یا فرض اینکه اجرا کننده صیغه طلاق بداند که عدلین می شنوند، کفایت می کند، قضائاً لأطلاق الآیة و السنّة. آری، شنیدن صیغه طلاق از مثل نوار و ضبط صوت، کفایت نمی کند برای اینکه استماع حین اجرای صیغه طلاق و حین قصد انشای طلاق، معتبر است که در واسطه و ضبط صوت، وجود ندارد؛ و علاوه که عنوان طلاق و عناوین بقیه ایقاعات و عقود بر امثال این گونه اجراها صدق نمی کنند. هذا کله مضافاً الی انصراف الأدلة. ۷۸/۵/۲۹

(س ۱۲۱۲) پس از انقضای عدّه طلاق زنی و ازدواج بعدی او معلوم می گردد یکی از عدلین (شهود) فاسق بوده است. حکم ازدواج دوم او چیست؟

ج — اگر شك در عدالت آنها باشد، چون بعد از تحقق طلاق است و شك در امری است که گذشته و فرض هم بر این باشد که در موقع طلاق، عدالت آنها محرز و به حجت شرعیه ثابت بوده، به آن شك اعتنا نمی شود؛ و چنانچه یقین به عدم عدالت پیدا شود، هر چند در آلسنه، معروف است که عدالت، شرط واقعی است و ازدواج دوم، باطل و در حکم ازدواج با زن شوهردار است که با دخول، موجب حرمت ابدی می گردد؛ ولی شهید ثانی (قدس سره) در مسالك، عدالت را شرط علمی می داند و همین قدر که عدالت عدلین در هنگام طلاق، با حجت شرعی ثابت شده باشد، طلاق را صحیح می داند و این مبنا به نظر این جانب خالی از وجه، بلکه خالی از قوت نیست. بنابراین، نکاح دوم، صحیح و بلامانع است. ۷۶/۹/۴

(س ۱۲۱۳) برای اجرای صیغه طلاق در کشورهای غیر اسلامی نمی توان دو شاهد عادل پیدا کرد، وظیفه چیست؟

ج — مراد از دو شاهد عادل، ظاهراً دو شاهد معتدل، یعنی دارای اعتدال و مورد وثوق است؛ و اسلام و ایمان و یا عدالت که در امام جماعت معتبر است، در این دو شاهد ظاهراً معتبر نباشد، پس طلاق نزد دو نفر مورد وثوق محقق می شود، گرچه احتیاط این است که نزد دو نفر مسلمان مورد وثوق واقع شود. ۸۳/۷/۵

(س ۱۲۱۴) مردی هنگام خروج از خانه به همسرش می گوید: من می روم تا طلاق بگیری و بروی. زن بعد از شش ماه از رفتن شوهرش و طبق وکالتی که از او داشته است، توانسته طلاق بگیرد. این زن بعد از تمام شدن عدّه طلاق شرعی، به عقد موقت شخصی در آمده است. آیا این عقد، صحیح است؟ ۷۸/۶/۱۵

(س ۱۲۱۵) اگر کسی پس از نزدیکی، بلافاصله زن خود را طلاق داده باشد، حکم شرعی آن چیست؟

ج — طلاق باید در طهر غیر مواقعه؛ یعنی در زمان پاک شدن از حیض که هنوز دخول و آمیزش انجام نگرفته، باشد، پس طلاق بعد از آمیزش، قبل از حیض و طهارت دیگر، باطل است و صحیح نیست. ۷۱/۱/۹

(س ۱۲۱۶) شخصی زن خود را که حامله بوده، در حال عادت زنانگی طلاق داده است. آیا این طلاق صحیح است؟

ج — در صورتی که زن در زمان حاملگی خون حیض ببیند، طلاق او در این حالت صحیح است و مانعی ندارد. ۷۸/۱۲/۳

(س ۱۲۱۷) شخصی زن خود را در حال عادت زنانگی و در حال نفاس طلاق داده است. آیا این طلاق، صحیح است یا باطل؟ چرا؟

ج — طلاق زن در حال حیض یا نفاس، باطل است و نص و فتوا بر آن قائم است. ۷۸/۱۲/۳

(س ۱۲۱۸) شخصی در مسافرت بوده و در حال غیبت، زنش را در حال عادت زنانگی و در حال نفاس طلاق داده است. آیا این طلاق، صحیح

است یا باطل؟

ج — اگر مردی که غایب است، بخواهد زن خود را طلاق دهد، چنانچه بتواند اطلاع پیدا کند که زن او در حال حیض یا نفاس است یا

نه — اگرچه اطلاع او از روی عادت حیض زن یا نشانه های دیگری باشد که در شرع معین شده است — باید تا مدتی که معمولاً زن ها

از حیض یا نفاس پاک می شوند، صبر کند و اگر نتواند یا برایش مشکل باشد که پاک بودن زن را بفهمد، طلاقش صحیح است. ۷۸/۱۲/۳

۷۸

(س ۱۲۱۹) زن و مردی که در دوران نامزدی با یکدیگر سازگار نباشند و در محضر نیز ثبت نکرده اند. چنانچه مرد بخواهد وی را طلاق دهد، آیا

نیازی به حضور زن نیز هست یا مرد می تواند بدون حضور زن، او را طلاق دهد؟

ج — چون قبل از طلاق، حکمیت باید انجام بگیرد، لذا اطلاع دادن، لازم است و باید در هنگام طلاق، نصف مهر را هم بپردازد. ۲۵

۶۹/۷/

(س ۱۲۲۰) در محاضر طلاق اهل سنت، مراجعه کنندگان از شیعه را نیز مطلقه می نمایند، و روشن نیست که طلاق بر سبیل عقیده شیعه واقع شده،

یا بر طریق اهل سنت، تکلیف چیست؟

ج — اگر مرد شیعه زنش را که شیعه است، حسب مذهب اهل سنت طلاق دهد، مطلقه نشده و به زوجیت او باقی است؛ اما اگر زوج،

اهل سنت باشد زوجه اش هر چند شیعه باشد و بر مذهب اهل سنت طلاق داده شود، مطلقه و طلاقش نسبت به او محکوم به صحت

است. ۷۴/۸/۲۶

(س ۱۲۲۱) در بعضی از کشورها مردان، زنان خود را بدون طلاق دادن، رها کرده اند و حاکم شرع هم در دسترس نیست که حکم طلاق را

صادر کند و این عده از زنان، در عسر و حرج گرفتار هستند. وظیفه يك روحانی در این گونه موارد چیست؟

ج — اگر مردان، حسب عقیده و مرام خودشان این گونه رها نمودن ها را طلاق بدانند، زن حسب قاعده الزام، مطلقه است و ازدواجش

بعد از انقضای عده، جایز است؛ اما اگر چنین نباشد، روحانیون مجاز در امور حسبیه، بعد از نصیحت و ارشاد شوهر و الزام او به طلاق،

اگر ممکن باشد، و با فرض عدم طلاق او ولایتاً بر تمتع به خاطر عسر و حرج، می توانند زن را طلاق ولایه دهند و بعد از عده، زن حق

ازدواج دارد، کما اینکه اگر از اول ارشاد و الزام، غیر مقدور باشد نیز می توانند همان طلاق ولایه را انجام دهند. ۷۷/۱/۱۷

(س ۱۲۲۲) عقد ازدواج دایمی بین زن و مرد مسلمانی طبق ضوابط و مقررات قانون مدنی ایران واقع و ثبت شده است. زوجین به امریکا رفته و در

آنجا مقیم شده اند. در آن کشور، بین زوجین اختلاف پدید آمده و مرد برای جلوگیری از سوء استفاده همسرش از امتیاز ازدواج با او و اخذ کارت سبز

اقامت در امریکا، اقدام به طلاق دادن او طبق مقررات امریکا نموده است، بدون آنکه بر اساس مقررات شرع اسلام و قانون مدنی ایران عمل شود. آیا از

نظر شرع، زن مجاز است که ازدواج مجدد بنماید یا اینکه تا فسخ نکاح شرعی، زوجه شرعاً در زوجیت زوج باقی است و نمی تواند ازدواج مجدد نماید؟ و

اگر ازدواج مجدد کند، آیا این ازدواج باطل و نامشروع است؟

ج — به نظر این جانب، ازدواج زنی که شوهرش او را مطلقه می داند و ملتزم به طلاق او شده، بعد از آنکه عده اش سپری شده باشد،

مانعی ندارد، هر چند طلاق که مرد انجام داده، به نظر زن، واجد شرایط طلاق صحیح نباشد و حسب مذهب و ملت خودش آن طلاق

را باطل بداند؛ یعنی همان طور که در روایات و فتاوا آمده که مطلقه به طلاق از طرف زوج غیر شیعه که طلاقش واجد شرایط صحت

شیعه نباشد، محکوم به نداشتن شوهر و مطلقه شدن و جواز ازدواج بعد از عده است، به نظر این جانب، مورد روایات، خصوصیتی ندارد

و قاعده الزام نسبت به هر کسی که به کاری که مربوط به اوست و در اختیارش بوده، جریان دارد و اختصاص در مذهب تنها ندارد و

مناطق و معیار آن است که شخص، ملتزم شود به امری که خود اختیاردارش است و به ضرر او باشد، و این عمومیت، نه تنها

حسب فحوای آن روایات ثابت است؛ بلکه با الغای خصوصیت از اطلاق و بعض موارد دیگر که در روایات آمده نیز ثابت است؛ و از همه گذشته، در باب زن و طلاق در روایت، در جواب سؤال کسی که از زنی پرسیده که شوهرش او را به روش غیر صحیح و بر خلاف سنت طلاق داده، امام صادق (علیه السلام) فرموده است که آن زن می تواند تزویج کند و نمی توان او را موظف کرد که بدون شوهر بماند و به هر حال، آنچه از فتوا مرقوم شد، برای زنی که مقلد این جانب باشد و بخواهد شوهر کند و شوهری هم که می خواهد با او ازدواج نماید، مقلد این جانب باشد، مفید است؛ و گرنه حسب فتاوی دیگران، ظاهراً طلاق را صحیح نمی دانند و زن را زن شوهردار می دانند، و ناگفته نماند که به نظر این جانب، احتیاط در مسئله هم به آن است که این گونه زن ها که نمی توانند طلاق صحیح از شوهر خود بگیرند و مایل به ازدواج هستند و نداشتن شوهر در زندگی برایشان مشکل باشد، می توانند با مراجعه به مجتهد جامع الشرائط، طلاق ولایی داده شوند و بعد از عده طلاق، ازدواج نمایند. ۷۸/۱۰/۴

(س ۱۲۲۳) شوهر زنی تقریباً یازده سال است او را ترك کرده؛ ولی طلاق شرعی نداده — البته طلاق دولتی توسط دولت غیر مسلمان هندوستان داده شده — و بعد از این مدت، زن با مرد دیگری ازدواج می کند. مدتی که می گذرد، به شوهر دوم می گوید که طلاق شرعی نگرفته است، در حالی که از شوهر دوم يك پسر دارد. آیا این زن باید از شوهر اول طلاق بگیرد و دوباره با این مرد عقد بخواند یا خیر؟ و پسر به چه کسی تعلق دارد؟  
ج — به نظر می رسد که چون مرد، او را طلاق داده و خود را طلاق دهنده و زوجه را مطلقه می داند — هر چند این اعتقاد به خاطر عمل و التزام به قوانین غیر مذهب شیعه باشد و طلاق را با مقررات آنها انجام داده — ازدواج زوجه با شوهر دوم مانعی ندارد و او به تدین خود عمل کرده (ولو در مسئله طلاق باشد) و نباید زوجه بدون زوج بماند که: «لَا تُرْكُ الْمَرْأَةُ بَغَيْرَ زَوْجٍ وَلَا تَجْعَلُ مَعْلَقَةً». بنا بر این، تمام آثار ازدواج صحیح بر ازدواج دوم مترتب است و پسر، از آن شوهر دوم و حلال زاده است. ۷۳/۱۰/۷

## باب سوم: طلاق رجعی و رجوع در آن

(س ۱۲۲۴) هرگاه پس از اتمام عده در طلاق رجعی، زوج مدعی شود که در عده رجوع کرده، ولی زن اظهار کند که رجوع بعد از عده صورت گرفته است، تکلیف چیست؟  
ج — حکم هر کدام فیمابین خود و خدا، تابع اعتقاد و علم آنهاست، لیکن حسب موازین قضا و ظاهر شرع، اگر چنانچه رجوع و انقضای عده برای هر دو معلوم است و زوجین در تقدّم و تأخر آنها اختلاف دارند، زوج مدعی است که رجوع قبل از انقضای عده بوده و زن مدعی است که بعد از انقضای عده بوده و زمان انقضا معلوم است و زمان رجوع، نامعلوم، اینجا قول زن با قسمش مقدم است؛ و اگر زمان رجوع، معلوم است و زمان انقضا معلوم نیست، قول مرد با قسمش مقدم است. ۸۳/۷/۵

(س ۱۲۲۵) آیا مجامعت زوج در عده طلاق رجعی، رجوع به حساب می آید یا خیر؟  
ج — اگر آمیزش بعد از طلاق رجعی در عده باشد، رجوع است، گرچه قصد رجوع نداشته باشد و احکام زوجیت بر آن مترتب است. آری، اگر آمیزش بعد از انقضای عده رجعی بوده، طلاق به قوت خود باقی است. ۸۴/۴/۲۰  
(س ۱۲۲۶) مردی که به طور قانونی زنش را طلاق داده و بعد از طلاق رجوع کرده، آیا بعد از رجوع، آن زن می تواند با استناد به اینکه در محضر رسمی طلاق گرفته است، با مرد دیگری ازدواج کند؟ اگر با مرد دیگری ازدواج کرده باشد، حکمش چیست؟

ج — زن به همسری مرد نخست باقی است، هر چند طلاق در محضر رسمی ثبت شده باشد؛ و شوهر کردن چنین زنی، مثل ازدواج زن شوهردار است که ازدواجش باطل و به همسری مرد اول، باقی است و فرقی بین این زن و زنان شوهردار دیگر نیست. ۷۵/۳/۱۱  
(س ۱۲۲۷) رفتار زن مطلقه به طلاق رجعی، در برابر همسری که وی را طلاق داده، چگونه باید باشد؟ آیا زن و مرد می توانند با هم مصاحبت داشته، برابر هم بدون حجاب باشند یا با هم بخوابند؟ و اصولاً چه چیزی موجب باطل شدن طلاق می گردد؟

ج — رفتار او باید به نحوی باشد که توجه او را به خود جلب نماید، و برای رجوع در طلاقش با هم بودن و نگاه کردن مرد به زن که بدون ریبه باشد و همین طور با هم خوابیدن و امثال آنها که مستلزم تماس بدنی نباشد، برای جلب توجه شوهر و امید رجوع او در طلاق نه تنها جایز است، بلکه مطلوب می باشد؛ و رجوع به دو طریق محقق می شود: یکی آنکه مرد حرفی بزند که معنایش این باشد که او را دوباره زن خود قرار داده؛ و دیگر اینکه به قصد رجوع کاری کند که از آن بفهمند که رجوع کرده است، بلکه اگر قصد عدم رجوع هم داشته باشد و با او نزدیکی کند، رجوع محقق می شود. ۸۳/۷/۶

## باب چهارم: طلاق خلع

(س ۱۲۲۸) طلاق خلع چیست؟

ج — طلاق خلع آن است که تمام شرایط طلاق در آن جمع باشد، به اضافه فدیة از ناحیه زوجه که به زوج می بخشد تا اینکه او را طلاق بدهد؛ و در آنچه را که زن می دهد، بین عین یا دین یا منفعت که کم و زیاد — ولو اینکه از مهر معین هم زیادت — باشد، فرقی نیست.

۷۷/۵/۳۱

(س ۱۲۲۹) زنی که از شوهر خود کراهت دارد و حاضر است همه مهریه اش را که از او گرفته به او برگرداند و یا اگر مهر، دینی است که بر ذمه شوهر دارد، ابراء نماید تا شوهر او را طلاق خلع بدهد، آیا بر زوج واجب است که او را طلاق خلع بدهد یا خیر؟

ج — آری، واجب است، چون قول به جواز و عدم وجوب آن بر زوج، با فرض آنکه همه مهر به زوج برگردانده می شود و زوجه از همه آن می گذرد و با توجه به آنکه اختیار طلاق به دست زوج است و هر وقت که بخواهد می تواند و مجاز است که زوجه را مطلقه نماید، مستلزم ظلم و تبعیض و عدم عدالت عقلاً و عقلاً و عرفاً می باشد، پس قول به جواز، نادرست است و باید قائل به وجوب شد، تا این گونه امور که همه آنها عقلاً و نقلاً و کتاباً و سنتاً منفی و مردود است، لازم نیاید: (وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا) و چگونه می توان گفت دینی که همه احکامش بر عدل و نفی ظلم است، در يك قرارداد به نام نکاح دایم که عقدی لازم است، به زوج حق داده و می تواند که هر وقت بخواهد عقد را به هم بزند، اما بر زوج واجب نکرده باشد که با کراهت زوجه اش و اینکه حاضر است همه مهر را هم که از زوج در مقابل بضعش گرفته به او برگرداند و نتیجتاً راضی شده، نه شوهر داشته باشد و نه مهر، طلاق خلع بدهد؛ و اگر اسلام بگوید که شوهر در این مورد می تواند طلاق خلع ندهد و اختیار انتخاب بعلاوه از اصل طلاق به دست او باشد، آیا چنین حکمی تبعیض و ظلم و خلاف عدل نبوده، و آیا توجه به این لوازم باطله — که بطلانش ضروری و خلاف کتاب و سنت و عقل است — می توان قائل به عدم وجوب شد، یا آنکه به طور مسلم و قطعی باید قائل به وجوب شد؛ و ناگفته نماند که شیخ الطائفه و قاضی ابن براج و جماعتی، قائل به وجوب خلع بر زوج در موردی که خوف و احتمال وقوع زن در معصیت — ولو معصیت عدم تمکین و یا عدم اطاعت در موارد وجوب آن و یا غیر آنها از معاصی — وجود داشته باشد، می باشند و با تحقق این خوف و احتمال در مفروض سؤال که غالباً نیز هست، وجوب خلع از این جهت هم ثابت می شود؛ و ناگفته نماند که بنا بر وجوب با امتناع زوج، دادگاه از باب ولایت بر ممتنع از طرف زوج، زوجه را مطلقه به طلاق خلع می نماید، کما اینکه در مفروض سؤال، مسئله حکمین و بقیه امور مربوط به طلاق خلع باید مراعات شود و در این جهت با بقیه فرقی ندارد. ۸۳/۹/۲۵

(س ۱۲۳۰) شخصی با زنی ازدواج کرده است. وی شرط تمکین را گرفتن يك هکتار زمین از شوهر قرار داده است. شوهر مقدار یاد شده زمین را به زن داده، اما به علت بروز اختلاف بین آن دو و قبل از دخول، زن ادعا می کند که شوهرش را دوست ندارد و تقاضای طلاق نموده است. شخص ثالثی از طرف شوهر، اجازه اجرای صیغه طلاق گرفت و شوهر، اجازه داد به شرطی که زن زمین او را پس بدهد، صیغه طلاق را جاری کند. وقتی که صیغه طلاق جاری شد، مشارالیها از دادن زمین که در طلاق خلع، شرط شده بود، امتناع می کند. مستدعی است بفرمایید با اینکه شرط شوهر اجرا نشده است و صیغه طلاق جاری شده است، آیا طلاق درست است یا خیر؟

ج — اگر اجرا کننده صیغه طلاق، وکیل شده که طلاق خلع بدهد — که ظاهر شرط ذکر شده در سؤال نیز همین است — و زن هم حاضر به بذل شده و وکیل هم اجرای صیغه خلع نموده، طلاق صحیح است و زن هم حق رجوع در بذل را ندارد؛ چون علی المفروض غیر مدخوله است و غیر مدخوله هم عده ندارد تا زن، حق رجوع در بذل را در عده داشته باشد، و اما اگر وکیل، صیغه طلاق غیر خلعی خوانده، چون طلاق، علی المفروض (که وکالت به خلع بوده) فضولی است، باطل است و زن به زوجیت، باقی است. ۷۷/۵/۲۲

(س ۱۲۳۱) در صورتی که زوج به همسرش اعلام نماید اگر فلان مبلغ یا مال را پردازی، راضی به طلاق خلع هستم و در غیر این صورت خیر، و زوجه از پرداخت آن معسر و عاجز باشد یا در صورت پرداخت، مقروض و مدیون اشخاص دیگر شود، تکلیف چیست؟ آیا می توان زوج را مجبور کرد که به مبلغ متعارف مورد قبول دادگاه راضی شود یا نه؟

ج — اگر زندگی کردن زوجه با زوج حرجی نباشد و خواستار طلاق باشد و زوج بدون بذل، طلاق ندهد، باید به اندازه مهریه به زوج بذل نماید و در این فرض، فرقی بین اعسار و عدم اعسار زوجه به بذل نیست. آری، اگر زندگی برای زوجه با زوج حرجی باشد و حرج هم از ناحیه زوج باشد، حاکم زوج را وادار به طلاق می نماید و اگر امتناع کرد، ولایه بر ممتنع، زوجه را طلاق می دهد. ۸۳/۷/۶

(س ۱۲۳۲) برخی معتقدند که صرف ادعای کراهت، برای الزام زوج به طلاق، کافی نیست، هر چند که بر قاضی علم حاصل شود که زن، واقعاً از شوهر متنفر است؛ بلکه کراهت، منوط به این است که زن، یکی از حالاتی را که منجر به عُسر و حُرَج می گردد، اثبات نماید و مثلاً ثابت نماید که

شوهر، نفقه وی را پرداخت نمی کند یا سوء معاشرت دارد یا غایب است. با توجه به اینکه عواملی که موجب عُسر و حَرَج اند، مستقلاً برای زن، ایجاد حقّ طلاق می نماید، پس وضع طلاق خُلَع و اینکه کراهت، شرط صَحّت آن باشد، به چه معنایی است و کدام دردی از زن را درمان می نماید؟ و آیا خود کراهت، به شرطی که اوضاع و احوال و قراین و امارات موجود (فی المثل اینکه زن، سال هاست به علت کراهت، عملاً از شوهر خود جداست) بر قاضی، علم حاصل شود که زن کراهت دارد، آیا نفس این عارضه و کراهت، خود مستقلاً از موارد عُسر و حَرَج است یا نه؟

ج — آنچه در ماهیت طلاق خُلَع، فی حدّ نفسه، معتبر است، همان کراهت زن است؛ یعنی اگر شوهر بخواهد زنش را طلاق دهد، در حالی که زن هم کراهت دارد و حاضر به بذل است، این گونه طلاق، خُلَع محسوب می شود؛ اما در مواردی که طلاق شوهر به اختیار خودش نیست، بلکه ملزم به طلاق می شود، در این گونه موارد، عُسر و حَرَج زن، مسوِّغ الزام است و کراهت زن، مسوِّغ خُلَع شدن طلاق است. پس هر يك از کراهت و حَرَج، در حکم خاصی دخیل اند و واضح است که هر کجا حَرَج بود، کراهت زن هم هست و نسبت بین حرج و کراهت، مصداقاً اعم و اخصّ مطلق است. ۷۷/۴/۲۴

(س ۱۲۳۳) طلاق های خلع و مبارات از احکام اولیه هستند یا ثانویه؟

ج — طلاق خلع و مبارات مانند بقیه طلاق ها از احکام اولیه می باشند، لیکن در موضوعشان کراهت اخذ شده و مانند بقیه احکام اولیه در بعضی از مواقع هم مورد حکم ثانوی و عسر و حرج و اضطرار قرار می گیرد. ۷۷/۴/۲۴

(س ۱۲۳۴) با توجه به اینکه مبنای فقهی طلاق خُلَع آیه شریفه (فان خفتم الایقینما حدود الله فلا جناح علیهما...) <sup>۱</sup> است، در صورتی که زن ادعای کراهت نماید، اعم از اینکه کراهت ذاتی مثل تندخویی، یا عارضی مثل عدم ایفای تکالیف زناشویی باشد، و به همین علت مدت ها از تمکین از شوهر خودداری و یا منزل مشترک را ترک نماید، و بیم آن رود که در صورت ادامه روند و روال موجود و باقی ماندن بر عزیمت، منجر به خروج از طاعت حق تعالی و سرپیچی از فرمان خداوند و ارتکاب معاصی در گفتار و کردار، اعم از صغیره یا کبیره شود و زن نیز به هیچ وجهی حاضر به تمکین نباشد و نصایح دادگاه مؤثر نباشد، در حالی که وی نتواند با ادله شرعیه مثل تندخویی یا عدم ایفای زناشویی از طرف شوهر را اثبات نماید، یا اعلام نماید که به علت تعدد زوجات از شوهرش کراهت دارد. آیا قاضی می تواند شوهر را ملزم به قبول مابذل و انشای طلاق خُلعی نماید یا خیر؟

ج — بعد از اطمینان محکمه به کراهت زوجه و بذل تمام مهر، مرد موظف است او را طلاق دهد، و اگر طلاق نداد، محکمه او را به طلاق الزام می کند و اگر الزام مؤثر نشد، خود از باب ولایت بر ممتنع او را طلاق می دهد. ۸۴/۴/۱۴

(س ۱۲۳۵) زنی خود را به طلاق خُلَع با بذل مهریه ما فی القبالة، مطلقه نموده است و در ایام عدّه به «مابذل» رجوع نموده است؛ لیکن خیر رجوع به شوهر نرسیده است و شوهر، پس از انقضای مدّت ایام عدّه (حدود دو ماه) از رجوع زن به مابذل مطلع شده است. سؤال آن است با توجه به آنکه خیر رجوع زن به مابذل پس از انقضای مدّت ایام عدّه به شوهر رسیده است و با امکان نظر به آنکه از نظر حقوقی در واقع، طلاق خُلَع، عقد معاوضه ای است و طلاق، در مقابل عوض قرار گرفته و باید امکان رجوع شوهر به طلاق باشد که در ما نحن فیه نبوده است، آیا رجوع به مابذل به لحاظ نرسیدن خیر رجوع در ایام عدّه به شوهر، منتفی و بلا اثر است یا خیر؟ و آیا طلاق خُلَع، به لحاظ بلا اثر بودن رجوع، به قوت خود باقی است؟

ج — رجوع زن بدون علم و اطلاع شوهر تا بتواند از مقابل آن، یعنی رجوع استفاده نماید، بی اثر است. بنابراین، رجوع زن در عدّه و عدم علم و اطلاع در آن تا زمانی که عدّه منقضی شود، موجب طلبکاری زوجه از مهر نمی شود و مهرش به وسیله همان بذل و خُلَع، ساقط شده و مرد، ذمه اش از آن بری شده است. ۷۸/۶/۱۴

(س ۱۲۳۶) با توجه به اینکه فلسفه و مبنای مهر، ناشی از الزام قانونی است و در طلاق خُلَع و مبارات، مهریه حذف می گردد، بدین ترتیب که در طلاق خُلَع، زن به واسطه اکراهی که دارد، باید چیزی معادل یا کم تر یا بیشتر از مهر، و در مبارات هم به واسطه اکراه طرفین، چیزی معادل یا کم تر از مهر تحت عنوان «فدیّه» به مرد بپردازد، این تضاد چگونه قابل حل است؟

ج — در اسلام، به ازدواج و تشکیل بنای مستحکم خانواده، اهمیت زیادی داده شده است تا جایی که جدایی زن و مرد از ابغض حلال ها (أبغض الحلال الی الله الطلاق) دانسته شده و اسلام، برای زنی که خودش را در اختیار شوهر قرار می دهد، مهر و نفقه تعیین کرده که مرد، باید پرداخت نماید و شاید علاوه بر ارزش دادن به زن در باب مهر، کمک به همان استحکام خانوادگی باشد که مرد نخواهد هر روز از روی هوا و هوس همسرش را رها کند و دیگری را بگیرد و در مقابل، طلاق را هم در اختیار مرد که مهر و نفقه می دهد، قرار داده که زن نتواند هرگاه خواست، طلاق گرفته با مرد دیگری ازدواج کند و از او مطالبه مهر نماید. با توجه به این مطالب، اگر در موردی زن به دلیلی که به خودش مربوط است، خواست از شوهرش جدا شود و او را تمکین نکرد یا او را تهدید به

آبروریزی و امثال آن کرد، اسلام، زن را تحت فشار بذل «فدیه» قرار داده تا هم جلوی سودجویی او را بگیرد و هم جلوی ضرر مرد را بگیرد که باید بعد از آن همه خرج کردن برای زن و دادن مهر، دوباره همان خرج های سابق را برای زن دوم بنماید. اسلام، زن را در صورتی که مشکل از ناحیه خودش باشد و از مرد بخواهد که او را طلاق دهد، ملزم به بذل فدیة کرده تا بدین وسیله، جلو از هم پاشیدن کانون گرم خانواده را بگیرد و هم نگذارد که حقی از مرد، تضییع شود. بنابراین، هیچ گونه تضادی بین الزام قانونی مهر و بخشش یا بذل فدیة در مورد سؤال، دیده نمی شود. ۷۹/۵/۲۵

(س ۱۲۳۷) مردی، زنی را طلاق مُبارات داده است. بعد از چند روز، زن رجوع کرده و مرد نیز قبول کرده است. بعد از این، زن و شوهر، چند روز در يك خانه مانده اند. آیا زن می تواند دوباره اعتراض نماید؟

ج — بعد از رجوع زن و قبول کردن شوهر و رجوع شوهر و با هم بودن، جدا شدن، احتیاج به طلاق جدید دارد. ۷۸/۱۰/۱۱

(س ۱۲۳۸) زنی با طلاق خُلَع از همسرش جدا شده است. بعد از جدایی، شوهرش با او نزدیکی می کند و حاصل نزدیکی، تولد فرزند دختری است. حال آن مرد، منکر زوجیت با زن است. مشارالیه نیز پس از به دنیا آمدن فرزندش، بدون علم و آگاهی نسبت به حکم موضوع، با مرد دیگری ازدواج کرده است. با توجه به مطالب یاد شده، بفرمایید:

۱. آیا رجوع، محقق شده یا خیر؟

۲. فرزند دختر ملحق به کیست؟

۳. رابطه زن با همسر قبلی اش که منکر زوجیت است چگونه است؟

۴. رابطه زن با همسر دومش چگونه است؟

ج ۱ — به نظر می رسد که اگر جماع حاصل شده به قصد طرفین به عنوان رجوع انجام گرفته، رجوع حاصل شده است و اگر در این رجوع، زن هم در بذل رجوع کرده، هیچ اشکالی در مسئله نیست؛ و اما در فرض اینکه در بذل رجوع نکرده، اگر چه رجوع در بذل، شرط جواز رجوع مرد می باشد و رجوع مرد بدون رجوع زن در بذل در طلاق خلع صحیح نیست، لیکن به نظر می رسد شرطیت رجوع زن در بذل، ارفاقاً به حال زن است و رعایة لُحَال او می باشد نه رَغماً لِأَنفِهَا و بر نحوه عزیمت، بنابراین اگر چه زن رجوع نکرده، اما رجوع مرد با رضایت زن، صحیح است و زن هم زن اوست و گفته نشود که این زوجیت برمی گردد به زوجیت بدون مهر و زوجیت به شرط عدم مهر حسب مذهب امامیه، باطل است، چون جواب داده می شود که بطلان نکاح به شرط عدم مهر، مخصوص اول نکاح و آغاز عقد نکاح است نه در بقای آن به صورت رجوع و دلیلی بر شرطیت مطلق مهر نداریم و مقتضای اطلاق عموماً هم صحت چنین نکاحی است و مورد هم جایی است که زن مهریه خود را به شوهر می بخشد که در نتیجه در مدت باقی مانده، ازدواجشان بدون مهر است؛ و اما اگر جماع به قصد رجوع نبوده و یا زن راضی به رجوع نبوده، رجوع حاصل نشده و زن و مرد نسبت به هم بیگانه اند.

ج ۲ — فرزند متولد شده با فرض صحت زوجیت، متعلق به زن و شوهر است، و با فرض عدم زوجیت و جهل به مسئله، وطی به شبهه بوده و باز هم متعلق به این زن و شوهر می باشد.

ج ۳ و ۴ — با توجه به جواب «یک» اگر رجوع محقق شده است، زن همسر شوهر اول می باشد و رابطه اش با شوهر دوم صحیح نیست، و اگر رجوع محقق نشده است، زن همسر شوهر دوم می باشد؛ ناگفته نماند که انکار زوج و انکار قصد رجوع است، اگر زن یقین به دروغگویی او نداشته باشد، محکوم به درست بودن است و رجوع حاصل نشده و زن هم زن او نگشته و در نتیجه ازدواج بعدی هم صحیح است. ۸۰/۶/۵

(س ۱۲۳۹) همان طور که مستحضر هستید در طلاق خلع، زن مهریه و یا گاهی بیش از آن را می بخشد تا طلاق خود را از شوهر به دست آورد. آیا بذل مهریه یا بیش از آن، در چارچوب عقد هبه ضمن طلاق خلع صورت می گیرد؟ و اصولاً تملیک زن برای مرد در طلاق خلع، از لحاظ فقهی تحت چه عنوانی از عناوین عقود است؟ در صورتی که زن در طلاق خلع و در زمان عدّه به میزول خود رجوع نماید، آیا به محض رجوع وی، مهریه یا مال دیگری که به وسیله او بخشیده شده، قهراً به ملکیت زن بر می گردد، یا برگشت مال میزول به ملکیت وی، مستلزم رجوع شوهر در طلاق است و تا زمانی که شوهر رجوع نکرده، مال میزول در ملکیت شوهر باقی است و تنها اثر رجوع زن به بذل خود، این است که طلاق خلع که بائن است آن را به طلاق رجعی تبدیل می کند؟

ج — بذل در طلاق خلع، خود به گونه ای عقد می باشد و به طور کلی باید توجه داشت که اصل در عقود و قراردادهای صحت است و عموم امثال آیه شریفه «اوفوا بالعقود» و حدیث «المؤمنون عند شروطهم» شامل همه آنها می شود؛ پس عدم صحت هر عقدی منوط به

دلیل است، نه صحت آن عقد. پس عدم صدق عناوین معروفه، مضر نمی باشد و نیازی به صدق آنها نیست و می بینید که حکم به صحت عقد بیمه، مع شرایط معتبره می شود، با اینکه مشمول هیچ يك از عناوین عقود نمی باشد. و در بذل مهر عیناً یا ذمّه به محض رجوع، زن مالک و طلبکار آن می شود و ملکیت و «کأن لم یکن» شدن بذل، منوط به رجوع شوهر نمی باشد و صرف حق رجوع برای شوهر، سبب مالکیت و طلبکار شدن زن است. ۷۶/۲/۳۱

(س ۱۲۴۰) بعد از خوانده شدن صیغه طلاق خلع، بین من و زخم آشتی محقق شد. چند روز بعد از آن همسرم گفت که طلاق خلع رجوع ندارد و بایستی من می گفتم: «مهرم را می خواهم» و تو هم می گفتی: «زخم را می خواهم» گفتم که تو عملاً چنین کاری کرده ای، ولی او گفت که باید این گونه بگوییم. سپس گفت: «من مهرم را می خواهم» و من هم گفتم به شرطی زخم را می خواهم که با من همه جا بیاید، ولی او قبول نکرد. حدود یک ماه این گونه با هم زندگی کردیم و بعد از آن از یکدیگر جدا شدیم. آیا ایشان همچنان، همسر شرعی بنده هست یا خیر؟

ج — در رجوع زن به مهر و رجوع مرد، لفظ لازم نیست، بلکه هرگاه رجوع با فعل و عمل هم محقق شود، کفایت می کند؛ لیکن احراز رجوع و اطمینان به تحقق آن، به هر حال لازم است و با شک در رجوع، طلاق محکوم به بقاست. ۷۰/۳/۱۸

## باب پنجم: طلاق قضایی

یکم. ماهیت، تشریفات و شرایط طلاق قضایی

(س ۱۲۴۱) آیا طلاق قضایی رجعی است یا بائن؟

ج — مقتضای قواعد، بائن بودن طلاق است، چون ادله رجوع، شامل طلاق که اکراهاً علی الزوج من قبل المحکمه قرار گرفته، نمی باشد و جواز رجوع محتاج به دلیل است، چون خلاف استصحاب عدم زوجیت و استصحاب بقای احکام طلاق است. ۸۱/۲/۲۷

(س ۱۲۴۲) در مورد درخواست زوجه مبنی بر طلاق به لحاظ عدم تأدیه نفقه به مدت شش ماه و عدم امکان الزام زوج به دادن نفقه و یا مواردی که دوام زوجیت به تشخیص دادگاه، موجب عسر و حرج باشد و زوج نیز با طلاق موافق نباشد، اولاً طلاق مذکور تحت چه عنوانی است؟ ثانیاً آیا زوجه در این صورت موظف به بذل کلیه حقوق خود در قبال طلاق است یا حق مطالبه کل مهریه و حتی حق نخله را دارد؟ و در صورتی که آن را طلاق خلع بدانیم، آیا برای تحقق آن می تواند مثلاً ده درصد از مهریه را بذل نماید؟

ج — طلاق که در مورد شرط های آخر دفترچه های ازدواج انجام می گیرد، با طلاق های دیگر از حیث بائن و رجعی بودن و از حیث بقیه احکام، تفاوتی ندارد، لیکن در طلاق های مورد شرط به خاطر آنکه انتخاب نوع طلاق به دست زن است که وکیل شده، همان گونه که در سؤال آمده زن می تواند مقداری ولو ناچیز از مهریه خود را به شوهر و کالتاً ببخشد تا طلاق به صورت خلع، محقق گردد. آری، طلاق که حاکم به خاطر عسر و حرج زوجه که از ناحیه زوج ایجاد شده و زوج هم از طلاق، امتناع می کند و حاکم هم ولایه بر ممتنع، زوجه را مطلقه می نماید، ظاهراً در حکم بائن است و برای زوج هم حق رجوع نیست «قضائاً لما فی الأخبار من التبعیر بالمفارقة ولما فی جواز الرجوع له الکر علی مافر، فقاعده نفی الحرج کما کانت مقتضیه للطلاق فکذلك تكون مقتضیه لعدم جواز الرجوع له»، و ناگفته نماند که در مفروض سؤال نیازی به بذل مهر هم نیست، چون عسر و حرج زوجه از ناحیه زوج شده و خود او سبب ضرر به خودش شده است. ۸۳/۷/۶

(س ۱۲۴۳) آیا با محرز شدن عسر و حرج زن برای قاضی دادگاه و در اجرای قاعده مسلم فقهی «الحاکم ولی الممتنع»، مجاز به صدور حکم طلاق وفق قاعده فوق و بدون کسب نظریه داورهای انتخاب شده از ناحیه زوجین هست؟

ج — وجود داور از طرف زوجین، شرط صحت طلاق می باشد، چه در طلاق ولایی — که مفروض در سؤال است — و چه در طلاق اختیاری. لذا اگر مرد و زن، توافق بر طلاق نمودند، طلاقشان بدون نظر حکمین، صحیح نیست. ۸۳/۷/۵

## دوم. طلاق به سبب عسر و حرج

(س ۱۲۴۴) زنی به علت بیماری پیسی (برص) شوهرش از ناحیه هر دو پا و هر دو دست و دستگاه تناسلی، از تناول غذا با وی کراهت دارد و در انجام وظایف زناشویی نیز همین طور، حال با توجه به اینکه بیماری پیسی شوهر، مسلم و مبتنی بر گواهی پزشکی قانونی است و با عنایت به اینکه اقوام و خویشاوندان زن نیز به لحاظ بیماری شوهرش، محدودیت شدیدی در رفت و آمد خود قایل شده و تقریباً قطع رابطه نموده اند و حتی مردان آنها حاضر به دست دادن با وی نیستند، آیا چنین وضعیتی برای زن «عسر و حرج» محسوب می شود یا خیر؟



- ج — برص و جذام در مرد اگر باعث حرج و مشقت غیر قابل تحمل برای زن باشد، حاکم می تواند بعد از ثبوت عسر و حرج و درخواست طلاق از طرف زن، شوهر را بعد از نصیحت الزام به طلاق نماید و اگر نتوانست الزام کند، خود می تواند ولایتاً او را طلاق دهد و آنچه گفته شد مطابق با احتیاط است، وگرنه به نظر این جانب، همه عیوبی که اگر قبل از عقد در زن وجود داشت مرد می توانست فسخ کند، اگر در مرد هم یکی از آنها قبل از عقد وجود داشته، زن نیز حق فسخ دارد. ۷۶/۴/۱
- (س ۱۲۴۵) هرگاه مردی سنی یا شیعی با زنی ازدواج نماید و بعد از مدتی که با هم زندگی کردند، ادامه زندگی برای زن به خاطر اختلاف، مخصوصاً در رابطه با مذهب، تشدید شود و زندگی را مشکل نماید و مرد به هیچ وجه حاضر به طلاق زن نباشد، آیا مجتهد جامع الشرایط می تواند از باب ولایت بر مردی که از طلاق دادن زنش امتناع می کند، همسر وی را مطلقه نماید یا خیر؟
- ج — به خاطر عسر و حرج مفروض در سؤال همان طور که مرقوم شده، می توان زن را مطلقه نمود؛ و رضایت شوهر به طلاق هم در این گونه طلاق های ولایی، معتبر نیست، و با اجازه مجتهد جامع الشرایط، طلاق صحیح است؛ و بر زن است که اگر مدخوله است عده نگه دارد و بعد از عده می تواند شوهر نماید. ۷۷/۵/۲۲
- (س ۱۲۴۶) اگر شوهر اصرار به نزدیکی از دُبر با زنش داشته باشد و همسر وی مخالفت کند. آیا مشارالیهها می تواند به لحاظ اصرار شوهر، خود را در عسر و حرج بداند و تقاضای طلاق نماید؟
- ج — بنا بر حرمت چنین عملی بدون رضایت زن — کما اینکه بنا بر عدم حرمت این کار بر زن نیز صدق حرج و ترتب احکامش واضح است — مورد از موارد حرج است و حکم طلاق حرجی بر او بار می شود. ۷۷/۱/۱۸
- (س ۱۲۴۷) زنی به علت اینکه شوهرش وی را مجبور می نماید که حجاب اسلامی را رعایت ننماید و بعضاً در جلوی میهمانان نامحرم، بدون پوشش اسلامی حاضر شود و یا اینکه در خارج از منزل با آرایش و بدون رعایت کامل حجاب اسلامی بیرون رود، از دادگاه تقاضای طلاق نموده است. آیا عسر و حرج همسر وی در این مورد، قابل قبول است یا خیر؟
- ج — اجبار نمودن زن از طرف شوهر به اموری که معصیت و گناه است، همانند مفروض در سؤال، از باب «لا طاعة لمخلوق فی معصیة الخالق»، موجب حرج بر زن است و حکم طلاق حرجی بر او بار می شود. ۷۷/۶/۱۷
- (س ۱۲۴۸) زنی به علت عدم قدرت باروری شوهر و علاقه شدید به داشتن فرزند، خود را در حال عسر و حرج می داند. آیا با وجود این موضوع، می توان حکم به طلاق وی را صادر کرد؟
- ج — آری، حاکم می تواند به خاطر حرج، طلاق بدهد و در طلاق، فرقی بین موارد و اسباب آن نیست. ۷۷/۱/۱۸
- (س ۱۲۴۹) زنی حدود شش سال با شوهرش زندگی مشترک داشته که حاصل این ازدواج يك فرزند است. اکنون وی شدیداً از شوهرش متنفر شده است به طوری که به صورت شوهر خود با کراهت نظر می کند و حتی هنگام تمکین خاص نیز حالت هُوع به نامبرده دست می دهد. آیا این مورد از موارد عسر و حرج محسوب می گردد و زن می تواند تقاضای طلاق خلع نماید؟
- ج — تقاضای طلاق در امثال موارد به خاطر عسر و حرج، مانعی ندارد و تشخیص تحقق آن به خاطر جهات ذکر شده، منوط به تشخیص محکمه صالحه و قانون است. ۷۷/۱/۱۸
- (س ۱۲۵۰) دختری از خانواده مذهبی با مردی ازدواج نموده است و بعد از ازدواج شوهرش وی را وادار نموده که با مانتو و روسری حجاب خود را حفظ کند و از چادر استفاده نکند. زن این موضوع را مغایر با شئون خانوادگی خود می داند و به این علت تقاضای طلاق نموده است. آیا تقاضای وی برای دادگاه قابل قبول است یا خیر؟ و آیا مشارالیهها موظف به اجرای دستور شوهر در این مورد می باشد یا خیر؟
- ج — به هر حال، در هر جا که بر قاضی محکمه شرعی، حرجی بودن زندگی زن با شوهرش محرز گردد، قاضی در مرحله اول شوهر را نصیحت می کند و اگر نصیحت مؤثر نباشد، او را مجبور به طلاق می نماید، و با فرض طلاق ندادن شوهر، حاکم ولایتاً بر ممتنع، زن را مطلقه می نماید؛ و باید توجه داشت که طلاق گرچه مذموم است (أبغض الحلال الی الله الطلاق)، لیکن حرج و مشکل زن را هم باید مورد نظر قرار داد و به جنبه سهل و سبب بودن دین اسلام هم توجه داشت. ۷۷/۱/۱۸
- (س ۱۲۵۱) حدود ده سال قبل، علی رغم میل باطنی، در يك تصمیم خانوادگی، بی اراده و بدون تشریفات قانونی به عقد شرعی مردی که از بستگانم هست، در آمدم. به دلیل تنفر شدید قلبی، از زمان انعقاد عقد شرعی تا کنون، هیچ گونه ارتباطی — اعم از تماس بدنی و حتی ملاقات حضوری — با وی نداشته ام. چندین بار به محل سکونت مراجع کرده و اقدام به فحاشی و شکستن شیشه های منزل نموده است و به دلیل حفظ آبروی خود و خانواده، مجبور شده ام از منزل والدین، رحل اقامت نمایم و به شهری دیگر کوچ نمایم و نامبرده، به هیچ وجه حاضر به طلاق دادن من نیست و بنده به

لحاظ مسائل جنسی نیاز شدید به همسر دارم و خدای ناخواسته در معرض واقع شدن در گناه هستم. با توجه به مطالب فوق، آیا به نظر شما مورد از موارد عسر و حرج محسوب می شود؟

ج — هر زنی که زندگی با شوهرش حرجی و مشقتی باشد، گرچه به مراتب پایین تر از مشقت ذکر شده در سؤال — که به آوارگی و خدای ناخواسته به گناه افتادن بر می گردد — و یا به خاطر مشکلات اخلاقی نمی تواند با شوهرش زندگی کند، اگر بعد از نصیحت شوهر به طلاق، زن نتواند او را ملزم به طلاق نماید، به نظر این جانب، حاکم شرع می تواند ولایتاً زن را مطلقه نماید و زن شرعاً مطلقه است و حکم به طلاق برای حاکم، منوط به احراز عسر و حرج است، و آنچه مرقوم شد، بیان حکم شرعی است، نه اجازه و نه بیان قانونی. ۷۹/۵/۱۸

(س ۱۲۵۲) زنی ۲۴ سال قبل با مردی ازدواج کرده که حاصل آن، تولد سه فرزند است. مدت سیزده سال است که به خارج از کشور فرار کرده و فقط تا مدت سه سال مقداری پول و لباس برای فرزندانش فرستاده، ولی الآن ده سال است که اصلاً خبری از وی نیست. اکنون همسر وی قصد دارد برای امرار معاش بچه ها و رفع نیازهای خود به صورت موقت یا دائم به هر شکل شرعی که میسر شود، ازدواج نماید. مستدعی است بفرمایید این کار از نظر شرعی چگونه باید انجام شود؟

ج — اگر زنی به اندازه چهار سال یا بیشتر شوهرش مفقود شود و مالی نداشته باشد که نفقه همسرش را بردارند و کسی هم نباشد که نفقه او را بدهد، می تواند به حاکم مراجعه نماید و حاکم ولایتاً علی الغائب او را طلاق می دهد، و زن بعد از طلاق باید به اندازه عده وفات — چهار ماه و ده روز — عده نگه دارد، و اگر در این مدت شوهر بیاید، حق رجوع به زن را دارد، و اگر چنانچه کسی باشد نفقه او را بپردازد، گرچه گفته شده باید صبر کند، لیکن به نظر این جانب، اگر صبر برای زن حرج و مشقت داشته باشد، حاکم بعد از ثبوت عسر و حرج می تواند زن را طلاق دهد و زن به اندازه عده وفات باید عده نگه دارد و پس از آن می تواند ازدواج نماید. ۷/۵/۸۳

(س ۱۲۵۳) چنانچه زنی به صرف عدم تمایل، از ایفای وظایف و تمکین خودداری نماید، آیا گذشت مدت سه الی چهار سال می تواند عسر و حرج تلقی شود یا خیر؟ و اگر طلاق بر این اساس صادر گردد، آیا منطبق بر موازین شرع مقدس اسلام است یا خیر؟

ج — در مواردی که بقای ازدواج برای زن، حرجی باشد و برای حاکم، عسر و حرج وی ثابت شود — هر چند از این راه که زن بگوید «مهرم حلال و جانم آزاد»، یعنی همه حقوق خود را می بخشد تا زوج او را طلاق دهد — حاکم شرع شوهر را نصیحت کرده و تشویق به طلاق می کند و اگر نصیحت فایده ای نداشت، الزام به طلاق می نماید و اگر الزام نیز ممکن نبود — چه به خاطر عدم قدرت حاکم و چه به خاطر ملزم نشدن شوهر — وی می تواند ولایتاً زن را مطلقه نماید و با فرض اینکه زن مهریه را می بخشد، ولایتاً قبول بذل نموده و زن را طلاق خلعی بدهد. ۸۰/۶/۱۱

(س ۱۲۵۴) من به اصرار بیش از حد والدین و اقوام، برخلاف میل باطنی خود، مجبور به ازدواج با مردی شدم. اکنون گذشته از بی میلی باطنی خود و خوی زشت و غیر قابل تحمل او، یقین دارم که زندگی مشترک با او برایم عسر و حرج می آورد. به همین جهت برای درخواست طلاق به دادگاه مراجعه کردم؛ اما دادگاه می گوید که عسر و حرج برای ما ثابت نیست؛ یعنی باید با شوهرت عروسی کنی و بعد از آن، معلوم می شود که عسر و حرج هست یا خیر. حال تکلیف من چیست؟

ج — مسئله عسر و حرج — که باعث طلاق می شود و محکمه شرعی به عنوان ولایت بر ممتنع، می تواند طلاق دهد و یا زوج را به حکم ولایت، مجبور به طلاق نماید — باید بر آن محکمه محرز گردد؛ و در تحقق عسر و حرج و احراز آن، فرقی بین زمان قبل از عروسی و بعد از آن نیست؛ چون وضعیت یک خانواده قبل از عروسی و به خانه شوهر رفتن، ممکن است آشکار باشد؛ و با توجه به اینکه مطلقه بودن دختر از نظر اجتماعی عیب محسوب می گردد، با این حال، اگر دختری حاضر به بخشیدن مهر به زوج باشد و به قول معروف بگوید: «مهرم حلال، جانم آزاد»، در این گونه موارد، به نظر می رسد که عسر، محقق و ثبوتش هم برای قاضی امری متعارف است و علمش چون از راه متعارف است، حجت است، هر چند مطلق علم قاضی، حجت نیست. ۷۸/۶/۲۴

(س ۱۲۵۵) در نکاح منقطع چنانچه ادامه زندگی زناشویی، موجب عسر و حرج برای زن باشد، آیا الزام شوهر به بذل مدت و در صورت امتناع وی، بذل مدت توسط حاکم شرع جایز است؟

ج — در مناط و دلیل حکم که عسر و حرج است، فرقی بین دائم و منقطع نمی باشد، و اطلاق ادله حرج بر همه ادله احکام — که از جمله آنهاست بودن بذل مدت در منقطع به ید شوهر — حاکم می باشد و اختیارش تا جایی است که باعث عسر و حرج نشود. بنابراین،

در مورد حرج نسبت به عقد منقطع بر حاکم است که شوهر را به هبه مدت مجبور کند، و با فرض امتناع از بخشش مدت، حاکم ولایه علی الممتنع مدت را هبه می کند و آثار بخشش بر آن همانند ترتب آثار بر طلاق ولایه بار می شود. ۸۰/۶/۱۱

سوم. طلاق زنی که شوهرش غایب و مفقودالأثر است

(س ۱۲۵۶) پسر این جانب چهار سال قبل به منظور یافتن کار به بندر بوشهر رفته و از آن تاریخ تا به حال هیچ گونه خبر و اثری از وی ندارم و در این مدت برای جستجوی وی به تعداد زیادی از شهرهای کشور هم رفته ام که بی نتیجه بوده است. نامبرده همسر و فرزند دارد. اکنون ادامه زندگی با این وضعیت برای همسرش مشکل است. آیا می تواند با شخص دیگری ازدواج نماید یا خیر؟

ج — هر چند حاکم شرع «مجتهد جامع الشرایط» می تواند با حرجی بودن زندگی برای زن به خاطر مفقودالأثر شدن شوهر، زن را ولایه مطلقه نماید؛ لیکن برای آنکه در ازدواج مجدد بعد از طلاق مشکلی پیش نیاید، باید به محکمه صالحه مراجعه شود و آنها طلاق بدهند و نباید بدون مراجعه به دادگاه کاری انجام دهید و برای خودتان مشکل بسازید. ۷۸/۱/۲۹

(س ۱۲۵۷) چنانچه برابر مقررات شرع و قانون، برای غایب مفقودالأثر، حکم طلاق صادر گردد، زن باید به میزان عده وفات، عده نگه داشته باشد و هر گاه شوهر قبل از انقضای عده، مراجعت نماید، حق رجوع دارد. حال اگر زن مطلقه غایب مفقودالأثر، یائسه و یا غیر مدخول بها باشد و در حین عده، شوهر غایب، مراجعت نماید، آیا باز برای شوهر، حق رجوع هست و یا چون طلاق یائسه و غیر مدخول بها، باین است، دیگر حق رجوع برای شوهر نیست؟ به عبارت دیگر، طلاق غایب مفقودالأثر، مطلقاً رجعی است، ولو در زن یائسه و غیر مدخول بها، یا بینوئیت طلاق یائسه و غیر مدخول بها، موجب تقید رجعیّت طلاق غایب مفقودالأثر در غیر موارد یاد شده است؟

ج — فرقی در رجوع شوهر مفقودالأثر پس از مراجعت در زمان عده وفات، بین زن یائسه و غیر یائسه نیست، چون حکم به رجوع در مورد حکم خاص است که مخصوص طلاق حاکم از طرف شوهر مفقود می باشد. ۸۳/۷/۵

(س ۱۲۵۸) فرزندم در سال ۶۷ در یکی از جبهه های جنگ مفقود گشته است. همسر وی پس از گذشت حدود هفت سال، از طریق بنیاد شهید طلاق گرفته و مجدداً با شخص دیگری ازدواج نموده است. اکنون وی ادعای مطالبه مهریه و سهم الارث خود را دارد. مستدعی است بفرمایید آیا از نظر شرعی، بنده در قبال مهریه که به ذمه شوهرش بوده و یا سهم الارث مشارالیه، وظیفه و تکلیفی دارم یا خیر؟

ج — اگر زن در موقع طلاق، مهریه خود را نبخشیده یا از بنیاد شهید نگرفته، آن را طلبکار است و اگر شوهر مفقود، مال دارد، باید مهریه را از آن برداخت نمود، وگرنه به عهده کسی نمی باشد و کسی هم ضامن نیست؛ و اما راجع به ارث هر زمان که ثابت شد مفقود شهید شده، اگر شهادت بعد از زمان طلاق و سپری شدن عده بوده، وارث نمی باشد و اگر قبل از آن در زمانی که هنوز طلاق نگرفته یا در عده رجعی بوده، شهید شده، وارث است و اگر شهید اموالی داشته، زوجه سهم الارث خود را می برد، اما به هر حال تا ثابت نشده، هیچ حقی ندارد. ۷۶/۸/۱۶

(س ۱۲۵۹) مردی مفقود گشته است و نفقه همسر او را نیز دولت پرداخت می نماید. زن پس از گذشت چهار سال، ضمن مراجعه به حاکم شرع به علت عُسر و حرج، تقاضای طلاق غیابی می نماید، وظیفه حاکم چیست؟

ج — حاکم شرع که ولی غایب و ممتنع است، وقتی که عُسر و حرج زنی را تشخیص داد، ولایه از طرف مفقود طلاق می دهد. ۲۱/۷۱/۱۱

(س ۱۲۶۰) در صورتی که حیات مفقودالأثر احراز گردد، تکلیف ازدواج مجدد زن، از حیث صحت یا بطلان چگونه است؟

ج — چون طلاق حاکم به عنوان ولایت بر غایب، نافذ است، طلاق صحیح بوده و شوهر [مفقودالأثر]، حقی نسبت به همسر سابقش ندارد و ازدواج مجدد آن زن به حکم خود باقی است. ۷۱/۱۱/۲۱

(س ۱۲۶۱) شخصی به منظور اشتغال و در راه سفر به کویت توسط نیروهای عراقی اسیر می شود. زنش بی اطلاع از او جهت تعیین تکلیف و درخواست طلاق به دادگاه مراجعه کرده و پس از شش سال از سوی دادگاه، مطلقه اعلام می گردد و پس از عده با شخص دیگری ازدواج می کند که صاحب يك فرزند نیز می شود. شوهر سابق این خانم همراه اسرا به کشور باز می گردد و وقتی می فهمد که زنش ازدواج کرده به دادگاه مراجعه و احقاق حق نموده و نتیجتاً طلاق و ازدواج بعدی همسرش باطل می گردد و زن مزبور مجدداً تقاضای طلاق نموده و دادگاه حکم طلاق صادر کرده و زن در دفترخانه مطلقه می گردد. آیا این زن می تواند با شوهر دومش که از او فرزند نیز دارد ازدواج کند؟

ج — اگر زن و مرد که با استناد طلاق به وسیله دادگاه اول ازدواج نموده اند، معتقد به صحت طلاق و رعایت موازین شرعی در طلاق مفقودالأثر باشند — که صحت، مقتضی اصالة الصّحة است — ازدواجشان به حال خود باقی است و نیازی به عقد مجدد ندارد. آری،

اگر طلاق دوم و نظر دادگاه دوم سبب اعتقاد به بطلان طلاق اول گردد، این زن بعد از طلاق مجدد و پایان عده می تواند با شوهر دومش ازدواج کند، چون ازدواج قبلی آنها بدون علم به شوهر داشتن و با جهل به حکم بوده که عدم حرمت ابدی آن خالی از وجه و قوت نیست. ۷۸/۴/۱۵

(س ۱۲۶۲) مردی بیش از چهار سال است که ناپدید گردیده و همسرش به لحاظ جهل به «لزوم الرفع الی الحاکم»، شخصاً اقدام به تفحص وی نموده است و حداقل پس از چهار سال یا زمانی که از پیدا شدن وی ناامید شده، از دادگاه درخواست طلاق نموده است. در این مدت، هیچ کس، وجوباً یا تبرعاً، متکفل مخارج و نفقه زن نگردیده و زن، ادعای عسر و حرج کرده و دادگاه هم از پیدا شدن شوهر، ناامید گردیده و در عسر و حرج بودن زن هم برایش ثابت گردیده است. با توجه به این مسائل، آیا می توان حکم به طلاق این زن داد یا نه؟

ج — دادگاه صالحه فقط با استناد به عسر و حرج محرز شده در مورد سؤال یا سایر موارد، می تواند طلاق بدهد و گذشت چهار سال — بعد از مراجعه به دادگاه و حاکم، در صورت ناپدید شدن شوهر — لازم نیست و ادله حرج بر همه ادله احکام، مقدم و آبی از هرگونه تقیید و تخصیص است. ۷۵/۷/۲۸

(س ۱۲۶۳) عده زنی که حاکم، ولایتاً از طرف مفقود طلاق می دهد، عده طلاق است یا عده وفات؟ همچنین در زمان عده، آیا زن می تواند نفقه خود را از اموال مفقود برداشت نماید؟

ج — اگر حاکم او را طلاق داد، احتیاطاً باید عده طلاق نگه دارد، لیکن عده این طلاق به مقدار عده وفات است؛ و مخارج زن در ایام عده، از ماترک شوهر پرداخت می شود. ۸۳/۱۰/۲۰

## باب ششم: احکام عده

(س ۱۲۶۴) در بعضی نوشته ها و اظهار نظرها در باره «عده» مخصوصاً «عده» در ازدواج موقت مطالبی عنوان می شود به این صورت که نگهداری عده صرفاً به خاطر اطمینان از عدم وجود جنین در رحم است و چون با وسایل پزشکی (از قبیل کاندوم، قرص ضدبارداری، و نهایتاً آزمایش خون و ادرار و سونوگرافی و بعضاً اخراج رحم از بدن) می توان از عدم وجود جنین در رحم مطلع شد، لذا نیازی به نگهداری عده نیست و نتیجه می گیریم که يك زن می تواند با استفاده از این وسایل در يك روز به ازدواج چند مرد در آید. لطفاً نظر خود را در این مورد بیان فرمایید.

ج — عده برای تمام زن ها به غیر از یائسه از آنها — که آن هم با رسیدن به پنجاه سال قمری در همه زنان، چه سیده و چه غیر سیده، با فرض قطع خون حیض و یا شك در حیض بودن خوئی که بعد از پنجاه سالگی می بیند — حسب اطلاق ادله، ثابت است و فتاوی اصحاب نیز همین را اقتضا می نماید، و در این جهت فرقی بین زنی که شبهه حمل دارد و زنی که قطع به عدم حمل او هست، نمی باشد، حتی مثل زنی که رهش در آورده شده هم نیز عده دارد؛ و باید توجه داشت که مسئله استبرای رحم یکی از حکم و فلسفه های عده است کما اینکه مسئله احتمال ازدواج مجدد زوج و یا رجوع او و امثال آنها هم از حکم و فلسفه های عده می باشد. به هر حال نظر این جانب بر لزوم عده است، حتی با قطع به عدم حمل همانند موردی که ذکر شد چه رسد به امثال موارد ذکر شده در سؤال. ۳/۱۹/۷۸

(س ۱۲۶۵) آیا زن یائسه می تواند در هر ماهی صیغه بشود و بعد از مهلت صیغه اش، صیغه دیگری بشود یا خیر؟

ج — زن یائسه عده ندارد. ۷۶/۳/۳۱

(س ۱۲۶۶) آیا زنی که مرتب به صیغه اشخاص مختلف در می آید، نیاز به نگه داشتن عده دارد؟ در صورت نیاز داشتن به عده، برای چه مدتی باید عده نگه دارد؟ همچنین زنی که رحم او را طی عمل جراحی خارج نموده اند و او نیز به صیغه اشخاص مختلف در می آید، آیا او هم باید عده نگه دارد؟ و یا زنی که لوله های او را بسته اند و دیگر نمی تواند باردار شود، آیا او نیز باید عده نگه دارد؟

ج — عده برای همه زنانی که به عقد موقت یا دائم در آیند، ثابت است، به شرط آنکه یائسه نباشند و دخول هم حاصل شده باشد — چه دارای رحم باشند، چه رحم را خارج نموده و چه لوله های رحم را بسته باشند یا نبسته باشند — و عده فقط برای استبرای رحم و عدم خلط نطفه نمی باشد، بلکه آن یکی از حکمت ها است و حکم دیگری هم دارد؛ و باید توجه داشت در تبعیت از قانون، قانون را باید عمل نمود نه آنچه انسان، خود درک می کند و گرنه اطاعت از شرع نمی باشد، بلکه از خواست و علم خود است. ۷۶/۵/۲۵

(س ۱۲۶۷) زنی که با عمل جراحی رهش را خارج کرده اند اگر با شخصی ازدواج کند، و بعد از دخول، شوهرش او را طلاق بدهد، آیا بر این زن واجب است عده نگه دارد یا خیر؟ و در صورتی که عده دارد، مدت آن را بیان فرمایید؟

ج — عده دارد و عده او مثل زن هایی است که حیض نمی بینند ولی در سنّ منّ تحیض هستند و عده آنها سه ماه تمام است. ۱۲/۲۴/

۷۶

(س ۱۲۶۸) امروزه از نظر پزشکی، امکانات آزمایشگاهی و تجهیزاتی نظیر سونوگرافی وجود دارد که در کوتاه ترین زمان می توان به طور قطع، یقین حاصل نمود که زنی در اثر همبستری و نزدیکی باردار شده است یا خیر؟ حال با چنین فرضی، آیا مدت عده همان است که قبلاً آورده شده یا قابل تغییر است؟

ج — از نظر فقهی زنی که رجم ندارد، عده دارد، چه رسد به زنی که خالی بودن رجمش از حمل هر چند با حجت شرعی ثابت گردد، تا چه رسد به دستگاه های امروز که حجیتش تابع علم و یقین صد در صد یا انطباق با حجت شرعی است و خود به تنهایی، حجت شرعی نمی باشد. ۷۷/۷/۲۹

(س ۱۲۶۹) شخصی مدت سه سال است به مسافرت رفته است. بعد از گذشت این مدت برادر خود را وکیل نموده تا همسرش را که یائسه نمی باشد طلاق دهد، در صورت وقوع طلاق، آیا این زن باید عده طلاق نگه دارد یا احتیاج به عده نیست و می تواند بعد از اجرای طلاق ازدواج نماید؟  
ج — زن طلاق داده شده اگر مدخوله باشد، عده طلاق دارد، هر چند برای مدتی ولو طولانی از یکدیگر دور باشند و ظاهراً منشأ سؤال، مسافرت سه ساله شوهر است. بنابراین، باید بعد از طلاق عده نگه دارد، مگر آنکه فقط در عقد آن مرد بوده و آمیزش تحقق پیدا نکرده که چون غیر مدخوله است، عده ندارد. ۷۷/۸/۱۵

(س ۱۲۷۰) ۱. آیا زنان بدون رجم، فاقد تخمدان یا با تخمدان معیوب یا دو جنسی ها و مردانی که قبلاً زن بوده اند و با تغییر جنسیت به مرد تبدیل شده اند — که همگی آنها حامله شدنشان محال است — در نگه داشتن عده، آیا به دختران قبل از بلوغ (غیر مدخوله) و یائسه ملحق می شوند؟

۲. آیا چنین زنانی می توانند به عقد نکاح کسی در آیند؟

۳. آیا نفقه سپری شدن عده به آنها تعلق می گیرد؟ و آیا طلاق چنین زن هایی بائن است یا رجعی؟ آیا اصل در طلاق بائن است یا رجعی؟ یا اینکه اصلاً جای تأسیس اصل نیست؟

ج ۱ — ملحق به یائسه و غیر بالغه و غیر مدخوله نمی باشند و عده دارند، چون عده برای تمام زن ها به غیر از زنی که بالغه نشده و یا اینکه شوهر با او نزدیکی نکرده و یا اینکه یائسه شده، حسب اطلاق ادله، ثابت است و فتاوی اصحاب نیز همین را اقتضا می کند، و در این جهت فرقی بین زنی که رجمش را در آورده اند و یا غیر آن نمی باشد.

ج ۲ — بعد از تمام شدن عده، ازدواج مانعی ندارد و همانند بقیه زنان هستند.

ج ۳ — در نفقه ایام عده همانند بقیه زن های مطلقه می باشند که در عده رجعی و یا آنکه حامله باشند نفقه دارند و اصل در طلاق مدخوله، رجعی بودن است. ۸۰/۵/۲۶

(س ۱۲۷۱) زنی منی شوهر خود را در ایام نامزدی قبل از دخول در حال ملاعبه، جذب کرده است. حال شوهرش او را قبل از دخول، طلاق داده است. آیا این زن، عده طلاق دارد یا خیر؟

ج — عده او به وضع حمل است. ۷۶/۱۲/۲۴

(س ۱۲۷۲) اگر زنی که حامله است مطلقه شود، چنانچه حملش از راه دخول نبوده، بلکه از راه تلقیح مصنوعی از اسپرم شوهرش حامله شده و قبل از وضع حمل، طلاق گرفته باشد، آیا عده او به وضع حمل است یا اصلاً عده ندارد؟

ج — عده ندارد؛ چون غیر مدخوله است و اطلاق ادله عده بر غیر مدخوله، شامل امثال چنین موردی می شود و آیه شریفه (وَأُولَاتُ الْأَحْمَالِ أَجَلُهُنَّ...) <sup>۴۲</sup> در مقام بیان مقدار عده است نه خود عده، و هر اطلاقی محتاج به مقام بیان در اطلاق است. ۸۴/۳/۲۴

(س ۱۲۷۳) همان طور که مستحضر هستید مدت شرعی عده، چهار ماه می باشد در حالی که چهار ماه کم است و حداقل باید هجده ماه باشد، زیرا بنا بر تحقیقات مستدل محموله پزشکی، مدت فعلی (چهار ماه) باعث ایجاد بیماری جنسی و احیاناً ایدز خواهد شد که برای پیشگیری از بروز این بیماری ها مدت هجده ماه را پیشنهاد می کنند. آیا شرع مقدس اجازه افزایش مدت عده را از چهار ماه به هجده ماه می دهد؟

ج — عده، دارای احکام خاصه است و به همان مقداری است که در شرع معین گردیده، و برای کسانی که احتمال چنین بیماری هایی را می دهند، خوب است از ازدواج در آن مدت پرهیز نمایند. ۸۳/۷/۵

(س ۱۲۷۴) اگر زن مطلقه ای که در عده طلاق است، با خوردن قرص، کاری کند که زودتر از موعد همیشگی قاعده شود، آیا باز هم پس از سه طهر، عده اش تمام می شود؟

ج — آری، تمام می شود و معیار در تمام شدن عده، دیدن خون حیض سوم است. ۷۸/۸/۲۱

### یکم. عده وفات

(س ۱۲۷۵) مطلقه رجعیه پس از انقضای مدّت عده با شخص دیگری ازدواج نموده است، سپس مطلع شده که شوهر اول او در اثنای عده مزبور فوت نموده است. ازدواج دوم او چه صورتی دارد؟ آیا زن وظیفه دارد عده وفات نگه دارد؟ و در صورت لزوم، آیا نکاح بعد از عده مزبور، موجب حرمت ابدیه است؟ و در غیر این صورت، آیا دوام زوجیت آنها مستلزم عقد جدید است یا موضوع شبیه اعتداء در وطی به شبهه است؟

ج — چون نظر این جانب اخیراً بر آن است که عده وفات هم مثل عده طلاق از زمان فوت است نه از زمان بلوغ خبر، بنابراین اگر ازدواج بعد از گذشتن مدّت عده وفات (یعنی چهار ماه و ده روز) از زمان وفات بوده، پس عقد در خارج از عده وفات واقع شده و صحیح است، و اما اگر قبل از گذشتن مدّت بوده که در حقیقت عقد نکاح در عده وفات بوده، باز هر چند عقد باطل است، اما موجب حرمت ابدیه به خاطر جهل به عده — هر چند دخول هم محقق شده باشد — نمی باشد، و فرزندان هم به حکم شبهه محکوم به حکم ولد حلال می باشند، و تنها مجدداً باید عقد نکاح بین آن زن و مرد محقق شود و صیغه نکاح جاری گردد. آری، کما اینکه بر مبنای کسانی که عده وفات را از زمان بلوغ خبر می دانند نیز حرمت ابدیه محقق نشده، چون ازدواج بعد از عده طلاق و قبل از عده وفات بوده است. ۸۲/۱۰/۳۰

(س ۱۲۷۶) آیا زنی که در عده باین یا وفات است، می تواند به مسافرت برود؟

ج — اشکال ندارد. ۷۶/۴/۱۸

### دوم. عده طلاق

(س ۱۲۷۷) شخصی زن خود را به طلاق بائن، مطلقه نموده و در ایام عده، با عقد جدید با او ازدواج می کند و قبل از دخول، او را طلاق می دهد. آیا لازم است زن، عده طلاق اول را تکمیل کند یا باید برای طلاق دوم، عده نگه دارد؟

ج — باید عده طلاق اول را تکمیل نماید و طلاق دوم، چون قبل از دخول است، عده ندارد. ۷۷/۱۲/۲۴

(س ۱۲۷۸) مدّت عده در عقد دائم چند روز است و با توجه به اینکه ایام عادت در زن ها متفاوت است، آیا سه طهر است یا زمان مشخصی دارد؟

ج — مدّت عده اگر زن حیض می بیند، سه بار حیض دیدن بعد از طهر غیر موقوفه ای است که طلاق در آن واقع شده است، یعنی با دیدن حیض سوم، عده تمام است، و فاصله حیض ها هر چند روز باشد، اشکال ندارد؛ و اگر حیض نمی بیند، باید سه ماه عده نگه دارد.

۷۱/۸/۳۰

(س ۱۲۷۹) در صورتی که وظیفه زن مطلقه رجعیه، ماندن در خانه باشد، اگر بدون اجازه شوهر از خانه خارج شده و در جایی دیگر سکونت نماید، وظیفه مرد چیست؟ و آیا می توان چنین زنی را ملزم به بازگشت نمود؟

ج — می توان؛ بلکه واجب است، از باب نمی از منکر و امر به معروف، با وجود شرایط، او را برگرداند. ۷۸/۹/۱۸

(س ۱۲۸۰) بر فرض مسئله قبل، بنا بر اینکه زن، مکلف به ماندن در خانه مرد بوده و خروجش بدون اجازه مرد، حرام باشد، آیا این تکلیف در مورد حقّ مرد است تا با تراضی بتوان آن را اسقاط نمود یا اینکه يك وظیفه شرعی برای زن است و ارتباطی به حقّ مرد ندارد؟

ج — به نظر می رسد که زاید از حقّ شوهر، حکم شرعی هم وجود دارد؛ یعنی اگر مرد، راضی به بیرون رفتن زن از خانه و سکونت او در خانه دیگری هم باشد که تنها زندگی کند، زندگی برای زن، حرام است و اجازه دادن در بیرون رفتن هم برای مرد حرام است؛ و لیکن مستحقّ نفقه است؛ چون بیرون رفتنش گرچه حرام شرعی بوده، لیکن با رضایت شوهر بوده و ناشزه نیست. ۷۸/۹/۱۸

(س ۱۲۸۱) نظر به اینکه مسئله خروج مطلقه رجعیه، قبل یا بعد از طلاق، از خانه شوهر و بدون اجازه وی و عدم بازگشت به خانه مرد، در عمل مشکلاتی برای محاکم به بار آورده و احياناً نفقه زن در این صورت و نیز اعتراض مرد به سکونت زن در خارج از خانه وی هم مطرح می شود؛ سؤال این است که خروج مطلقه رجعیه از خانه شوهر به هنگام عده و سکنا گزیدن در محلی غیر از خانه مرد، بدون اجازه وی، چه حکمی دارد؟ آیا خروج زنی که

قبل از طلاق رجعی از همسرش جدا شده و در خانه ای دیگر سکنا گزیده و در همان حال، طلاق گرفته است، همان حکم را دارد؟ حکم اخراج زن توسط مرد در این دو صورت — قبل و بعد از طلاق — چیست؟

ج — نفقه آن مطلقه رجعیه، همانند زن ناشزه، ساقط است و نفقه معتده به عده رجعیه، همانند زن نابالغ، عدم نشوز از جهت عدم خروج از خانه و عدم تمکین و غیر آنهاست، چون رجعیه به حکم زن است، مخصوصاً که قرآن، او را بالخصوص از خروج از خانه نمی فرموده است و در این جهت، فرقی بین آنکه زن قبل از طلاق از خانه شوهر بیرون رفته و در زمان عده به خانه برنگردد و یا بعد از طلاق از خانه خارج شود، نیست؛ لیکن مرد به هر حال، حق اخراج مطلقه رجعیه را از خانه ندارد و در این صورت نفقه اش ساقط نمی شود. ۱۸/۷۸/۹/

(س ۱۲۸۲) دختری را برای پسری عقد کرده اند و در زمان عقد، پسر از دُبر با او نزدیکی می کند و بعد او را طلاق می دهد و پیش از آنکه عده او تمام شود، او را شوهر می دهند. حکمش چیست؟

ج — به نظر این جانب، دخول در دُبر، موجب عده نمی شود؛ اگر چه احتیاط مستحب این است که عده نگه دارد، بعلاوه که بر فرض وجوب عده و حرمت تزویج، اعلام هم غیر لازم، بلکه در بعضی از موارد، حرام است. ۷۴/۷/۱۵

سوم. عده متعه

(س ۱۲۸۳) با توجه به اینکه زن غیر مدخوله عده ندارد، اگر زنی را برای يك ساعت به عقد موقت در آورد و پس از دخول و نیز اتمام يك ساعت، مدت عقد تمام شود و بعداً در زمان عده، مجدداً او را به عقد موقت خود برای يك ساعت در آورد، لیکن بدون دخول، مدت تمام شود، آیا می توان با این زن با استدلال غیر مدخوله بودن در عقد دومی، بلافاصله عقد موقت جدیدی برای شخص ثالثی منعقد کرد؟

ج — قطعاً جایز نمی باشد و طریق مرقوم از حیل ممنوعه و غیر صحیح است و ادله ای که دلالت می کند که غیر مدخول بها عده ندارد، از مثل مورد، انصراف دارد و شامل آن نمی شود. ۸۳/۷/۷

(س ۱۲۸۴) زنی به مدت يك شب صیغه موقت گردیده و در همان شب نیز، نزدیکی و دخول انجام گرفته و زن نیز با خوردن قرص ضدحاملگی اطمینان به نبودن حمل یافته و پس از دیدن حیض اول و يك هفته مانده به حیض دوم، اقدام به ازدواج دائم با شخص دیگری نموده است. در این مورد، تکلیف چیست؟ آیا ازدواج دوم (دائم) صحیح است؟ آیا زن می تواند پس از دیدن دو حیض دیگر، مجدداً با همین شخص صیغه عقد دائم بخواند (اعاده نماید)؟ با توجه به اینکه مرد، از در عده بودن زن بی اطلاع بوده، آیا فرد دیگری که از این موضوع اطلاع دارد، در صورتی که می داند آن زندگی متلاشی می شود، بر او واجب است شوهر را مطلع کند؟

ج — عده متعه در زنی که حیض می بیند، دو حیض است که بعد از تمام شدن یا بخشیده شدن مدت، تحقق پیدا می کند، و حیض در همان زمان و یا بخشیده شدن مدت، جزء عده محسوب نمی گردد؛ و عده زنی که حیض نمی بیند و در سنّ منّ تحيض است، چهل و پنج روز است و ازدواج در عده غیر، ولو عده متعه، باطل است؛ و چنانچه زنی را برای خود عقد کرده و بعد معلوم شده که در عده بوده، چنانچه هیچ کدام نمی دانسته اند که زن در عده است یا نمی دانسته اند که عقد کردن زن در عده، حرام است، آن زن بر او حرام نمی شود، هر چند با او نزدیکی کرده باشد؛ لیکن عقد به هر صورت، باطل است و اعلام به زوج و آگاه نمودن او به اینکه زن در عده است، نه تنها واجب نیست — چون اعلام آن حقوق الله است — بلکه با فرض متلاشی شدن زندگی و آبروریزی و مفاسد دیگری که مترتب بر آن است حرام و غیر جایز است و مسلمان باید از آن اجتناب نماید. ۷۸/۴/۲۴

(س ۱۲۸۵) زنان متهمه که عده نگه نمی دارند، صیغه کردن آنها چه حکمی دارد؟

ج — متعه نمودن آنها جایز است، لیکن بعد از متعه باید عده نگه دارند، و تنها زنا است که عده ندارد. ۷۱/۱۲/۶

چهارم. عده زنا

(س ۱۲۸۶) آیا زن زانیه عده دارد یا خیر؟ و اگر ندارد با علم به اینکه زانیه است، آیا می توان او را بلافاصله به عقد موقت در آورد؟

ج — زانیه بجهت زانیه، عده ندارد، چون عده مربوط به طلاق و وفات شوهر و وطی به شبهه و متعه است. ۸۱/۱/۱۱

پنجم. عده وطی به شبهه

(س ۱۲۸۷) — اگر مردی، زن خود را به طلاق باین، مطلقه نماید و در ایام عده با او وطی به شبهه نماید، حکم مسئله چیست؟

ج — حرمی بر او مترتب نیست؛ چون شبهه است، اما عدّه شبهه دارد و آن هم مثل عدّه طلاق است که از زمان وطی، به اندازه یک عدّه طلاق، عدّه نگه می دارد و کامل کردن عدّه طلاق لازم نیست. ۷۸/۸/۱۶

## کتاب بیست و هفتم: احکام اولاد

### باب اول: ولایت قهری

(س ۱۲۸۸) به نظر حضرت عالی که ولایت مادر را در طول ولایت پدر و مقدم بر ولایت جد می دانید، آیا این ولایت در موارد خاصی برای مادر ثابت است یا در تمام مواردی که پدر ولایت قهری بر فرزند دارد، مادر نیز ولایت دارد؟

ج — در تمام مواردی که پدر ولایت قهری به اعتبار صغیر بودن و قاصر بودن فرزند دارد، مادر هم ولایت دارد، و ناگفته نماند که ولایت پدر و جدّ پدری در باب نکاح باکره رشیده، بنا بر قول به آن، ولایت دیگری است که از باب قصور فرزند نمی باشد و مختص به خود آنهاست، حتی حکومت هم آن ولایت را ندارد چه رسد به مادر. ۸۴/۴/۱۴

(س ۱۲۸۹) جوانی ۲۶ ساله هستم. وقتی هشت ساله بودم پدرم فوت کرد. جدّ پدری، ولایت من و سه برادر و یک خواهرم را به عهده گرفت. ما به اتفاق مادرمان زندگی می کردیم. جدّ پدری، عموم را به عنوان کارگزار ما انتخاب نموده و اموال و دارایی پدرم را به وی سپرده است. ولی قهری مدّعی است که پدرم در هنگام فوت هشتصد هزار تومان بدهی داشته که عموم با سعی و تلاش بیوقفه، بدهی یاد شده را پرداخته و سه دانگ موزائیک سازی، یک دستگاه خودروی پیکان، یک باب خانه نیمه ساز، دو قطعه زمین، مقداری پول و اموال منقول و غیر منقول دیگر از کار ایشان با سرمایه پدرم من حاصل شده است. همچنین مخارج خانواده ما و عموم در این مدت از درآمد حاصله تأمین گردیده است، اکنون هیچ یک از ما صغیر نمی باشد و تصمیم گرفته ایم که ارث پدری را تقسیم نماییم، اما ولی شرعی می گوید که عموم را بر سود حاصله شریک نموده است و باید سود حاصله به صورت نصف بین ما و ایشان تقسیم شود. با توجه به مطلب یاد شده، آیا ولی شرعی می تواند کسی را به عنوان کارگزار تعیین نماید؟ و آیا ولی شرعی می تواند کارگزار را در مال یتیم شریک نماید؟ آیا عمومی من در سود حاصله شریک است و به صورت نصف سهم می برد، و یا اینکه وی حقوق بگیر محسوب می شود و از سود حاصله می تواند حقوق قانونی خود را طلب نماید؟

ج — چنانچه ولی و قیم قهری صغار، کسی را به عنوان شریک در مال صغار بگمارد، اگر این شریک قرار دادن به مصلحت صغار باشد، نافذ است و مقدار شرکت از نصف سود یا کم تر یا زیادتر، تابع قرارداد قیم با آن عامل و شریک می باشد و اگر مصلحت نبوده، قرارداد و مشارکت باطل است و عامل و مدّعی شرکت، اجرت المثل را می برد، چون عملش محترم است و مجانی نبوده است. ۶/۱۴/۷۸

(س ۱۲۹۰) آیا ولایت قهری پدر و جدّ بر فرزند و نوه، فقط در امور مالی است یا در امور غیر مالی مثل تربیت، نگهداری و... نیز هست؟

ج — ولایت قهری پدر و جدّ بر صغیر، عمومیت دارد و مالی و غیر مالی را در بر می گیرد. آری، مسئله حضانت، مسئله دیگری است. ۷۷/۸/۱۷

(س ۱۲۹۱) آیا ولایت قهری پدر و جدّ بر فرزند و نوه تا هنگام بلوغ است یا رشد؟

ج — تا رشد است. ۷۷/۸/۱۷

(س ۱۲۹۲) پدری مغازه فرزند نابالغ خود را به قیمت روز، سرقفلی داده است. حالا که فرزند بالغ شده، آیا می تواند ادّعی و یا درخواست تجدید نظری نسبت به معامله پدر داشته باشد یا اینکه معامله پدر به عنوان ولی، تمام است؟

ج — معاملات و تصرف های ولی قهری یا قیم شرعی، با رعایت مصلحت صغیر، لازم و مانند تصرف های خود مالک است. ۲/۱۱/۷۷

(س ۱۲۹۳) آیا پدر در امور حسبی، بر محجور ولایت دارد یا ولایت در برخورداری و استیفای منفعت به نفع خود را نیز دارد؟

ج — پدر، ولایت در امور محجور با رعایت مصلحت محجور را دارد و برخورداری اموال به نفع خود، مصلحت محجور نیست، بلکه مفسده محجور در آن است و بر آن، ولایت ندارد. ۷۸/۷/۲۶

(س ۱۲۹۴) پدری ملکی را ولایتاً برای دو دختر صغیر خود خریداری می کند و چندی بعد ملک مزبور را می فروشد، آیا آنان پس از رشیده شدن می توانند نسبت به این معامله ولی خود معترض شوند و ابطال معامله و اسناد رسمی انتقال را درخواست نمایند؟



- ج — تصرفات ولی در اموال مؤلفی علیه و صغیر، با فرض رعایت مصلحت، نافذ و صحیح است و مؤلفی علیه و صاحبان حق باید از طرق شرعی و قانونی، عدم رعایت ولی را در تصرفاتش اثبات نمایند، وگرنه قول ولی با قسم خوردنش پذیرفته می شود. ۸۳/۷/۷
- (س ۱۲۹۵) در صورتی که ولی قهری بدون رعایت غبطه، مالی را برای مؤلفی علیه بخرد و یا مال او را به غیر، واگذار کند، آیا معامله باطل است؟
- ج — اگر معامله را ولی قهری، بعداً با رعایت مصلحت، اجازه دهد، یعنی در معامله مصلحتی در کار باشد، هر چند این مصلحت بعداً پدید آمده باشد، معامله اش صحیح است؛ به عبارت دیگر، نفوذ معامله، منوط به احراز مصلحت و اعمال ولایت، با فرض مصلحت است. ۷۲/۱۱/۱۹
- (س ۱۲۹۶) منظور از رعایت غبطه، آیا غبطه واقعی است و یا آنچه که ولی تصور می کند، هر چند در حقیقت بر خلاف غبطه باشد؟
- ج — مکلف به رعایت غبطه، ولی است و او بین خود و خدا، باید غبطه را رعایت نماید. آری، اگر برای خودش احراز عدم غبطه شد، ضامن ضرر و زیان است، و طرف هم باید معامله را فسخ کند و ضررش جبران شود. ۷۲/۱۱/۱۹
- (س ۱۲۹۷) آیا صغیر بعد از رشد می تواند حسابرسی اموال خود را از ولی قهری بخواهد، یا اعمال وی حمل بر صحت می گردد؟
- ج — صغیر پس از رشد، حق حسابرسی مال خود را از ولی دارد، لیکن به حکم «اصالة الصحة» و جهات دیگر، بر صغیر است که تخلف ولی را با قسم و حلف اثبات نماید، چون منکر است، پس موازین قسم و قضا، دعوا را فیصله می دهد. ۷۱/۱۱/۲۴
- (س ۱۲۹۸) آیا حاکم می تواند ولی قهری طفل صغیر را پس از ثبوت اضرار به اموال او عزل کند؟
- ج — اگر با ضمّ امین نتواند جلوی اضرار را بگیرد، می تواند از باب حسبه و ولایت، او را عزل نماید. ۷۱/۶/۲۹
- (س ۱۲۹۹) چنانچه دولت، زمین یا اموال دیگری برای اطفال شهدا در نظر گرفته و قصد انتقال آنها را به ایشان داشته باشد و ولی قهری، حاضر به امضای اسناد نباشد. آیا حاکم می تواند به نیابت از طرف او، به انجام چنین کاری اقدام نماید؟
- ج — آری، می تواند. ۷۱/۶/۲۹
- (س ۱۳۰۰) آیا ولی می تواند ضمن عقد لازمی، وکالت فروش مال صغیر را به شخصی دهد و این امر را حتی به بعد از بلوغ وی نیز سرایت دهد؟
- ج — گرفتن وکیل از طرف ولی نسبت به قبل از بلوغ مؤلفی علیه، که در باره او اختیار دارد با رعایت مصلحت، مانعی ندارد. ۷۴/۱۱/۱۱
- (س ۱۳۰۱) آیا عدم قبول هبه و صلح بلاعوض به نفع طفل، از جانب ولی، عدم رعایت صلاح و صرفه طفل محسوب می شود؟
- ج — آری، مگر آنکه جنبه های دیگری باشد که ضرر مالی ناشی از عدم قبول هبه و صلح را جبران نماید. ۷۱/۶/۲۹
- (س ۱۳۰۲) تشخیص غبطه صغیر به عهده ولی است. حال اگر ولی با سوء نیت، مال صغیر را به خود یا نزدیکانش منتقل کند و علی رغم غبن مؤلفی علیه، اصرار به غبطه او در این میان دارد، آیا حاکم حق دخالت دارد؟
- ج — نه تنها حق دخالت دارد، بلکه دخالت، بر حاکم لازم و واجب است و باید برای اعمال آینده ولی، ضمّ امین نماید و از آن به بعد، عمل ولی، بدون نظر و موافقت امین، غیر جایز و باطل است، حتی اگر رعایت غبطه را نیز بنماید. ۷۴/۱۱/۱۱
- (س ۱۳۰۳) آیا عدالت در ولی طفل شرط است؟ اگر ولی فاسق باشد و بیم فساد طفل یا اموالش برود، حاکم چه می تواند بکند؟
- ج — عدالت به معنای اعتدال، بنا به نظر این جانب شرط است، لیکن با بیم عدم رعایت مصالح طفل، حاکم باید مراقبت نماید، و اگر نمی تواند، برای حفظ اموال صغیر باید ولی را عزل نماید. ۷۱/۶/۲۹
- (س ۱۳۰۴) شخص مفقودی دارای چند فرزند بوده و برای اداره اموال او امینی معین گردیده است، لیکن بنیاد شهید نیز اموالی را به فرزندان او مصالحه نموده و مخارجی را به نام آنان در منزل مسکونی ایشان متحمل گردیده است. در صورت فقدان ولی قهری (جد پدری)، مسئولیت اداره اموال متعلق به صغار، به عهده چه کسی است؟ وی با چه عنوان و سمتی حق نظارت و دخالت بر اموال آنان را دارد؟ و آیا امین اموال مفقود، حق تصرف در اموال مفقود یا صغار او را دارد؟ و آیا شخص ذی صلاح در اداره اموال صغار، می تواند با رعایت غبطه و مصلحت ایشان، به قصد تبدیل به احسن نمودن، در اموال آنان تصرف و دخالت نماید؟
- ج — چون ولایت بر اموال مفقود، که محکوم به حیات است، به عنوان ولایت بر غایب، به عهده حاکم شرع است و همین طور ولایت بر اموال صغیر، بعد از فوت قیم قهری (یعنی مادر و جد پدری) نیز به عهده حاکم است، پس هر کسی را حاکم معین نمود، حسب اختیاراتی که به او داده شده، عمل می نماید و تصرف در اموال صغار — که تبدیل به احسن نمودن است، و در سؤال هم آمده — جایز است. ۷۸/۴/۲۹
- (س ۱۳۰۵) آیا ولی قهری صغار می تواند اجازه تفیذ و صیت زاید بر ثلث موصی را از طرف صغار صادر نماید یا خیر؟

ج — ولی قهری صغار نمی تواند از طرف صغار، وصیت زاید بر ثلث را امضا نماید. ۷۱/۲/۱۳

(س ۱۳۰۶) شخصی بر اثر سانحه تصادف فوت نموده است. در حال حاضر از وی همسر و سه فرزند باقی مانده است و همسر متوفا هم قصد ازدواج مجدد را ندارد. بفرمایید که قیمومت اطفال برعهده چه کسی است؟

ج — به نظر این جانب با فوت پدر، قیم قهری صغار، مادر است، و با نبود مادر، قیم قهری، جد پدری است. ۷۸/۴/۱

## باب دوم: حضانت

(س ۱۳۰۷) زنی هستم که از شوهرم جدا شده ام و از او پسری دارم که نه سال دارد. زمانی که بچه دو ماهه در رحمم بوده، از شوهرم جدا شده ام و به خانه پدرم رفته ام و بچه ام آنجا متولد و بزرگ شده است. قبلاً شوهرم بارها اقرار کرده است که بچه را نمی خواهد و بچه نیز هیچ گونه علاقه ای به پدرش ندارد. با توجه به این مسائل و اینکه شوهر سابقم مردی بی بند و بار است، آیا حق دارم بچه ام را با خودم به خارج از کشور ببرم؟ و آیا حق حضانت دایمی او به من می رسد یا پدرش که ولی قانونی و شرعی اوست؟

ج — به نظر این جانب، حضانت فرزند، چه پسر و چه دختر تا هفت سالگی با مادر است؛ لیکن ولی قهری، شرعاً پدر و یا مادر و یا جد پدری است، و با نبود پدر به حکم آیه شریفه «وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ»<sup>۴</sup>، مادر بر پدر بزرگ، اولویت دارد و با نبود مادر، ولی او پدر بزرگ است و ولایت او ثابت است، و در مفروض سؤال اگر حاکم شرع تشخیص دهد که پدر رعایت مصلحت و غبطه طفل را نمی نماید و باعث فساد فکری و مالی و یا جانی طفل می گردد، در این صورت او را از ولایت عزل می نماید و مادر، ولی شرعی او می باشد. ۷۸/۴/۲۴

(س ۱۳۰۸) بعد از فوت شوهرم جهت سرپرستی دختر پنج ساله ام به دادگاه عمومی مراجعه کردم و از سوی دادگاه، برگ قیمومت به نام این جانب صادر شد. شوهر متوفایم قبل از ازدواج با من دارای دو همسر مطلقه بوده که به موجب وصیت نامه اش، قیمومت فرزندانش در آن ایام، به عهده فرزند ارشد از همسر اولش سپرده شده بود. فرزند ارشدش به امریکا مهاجرت کرد و با احراز تابعیت، مقیم آن دیار شد. حال به ایران برگشته و به موجب وصیت نامه، درصدد سلب قیمومت من نسبت به فرزندم بر آمده که می ترسم اگر دادگاه موافقت کند فرزندم را از من جدا کند و با خود به آمریکا ببرد. با توجه به مراتب فوق، نظر خود را مورد قیمومت فرزندم مرقوم فرمایید.

ج — در فرض سؤال که پدر از دنیا رفته و مادر در حال حیات است، حق حضانت و نگهداری فرزند با مادر است و هیچ کس، حق گرفتن و جدا کردن فرزند از مادر را ندارد، چون به نظر اخیر این جانب مادر ولی قهری طفل است و با بودن ولی قهری، نوبت به وصی نمی رسد. ۸۳/۷/۷

(س ۱۳۰۹) آیا ولایت و حضانت ولد زنا با زانی است یا خیر؟

ج — آنچه از حقوق فرزند که زحمت و ضرر برای والدین دارد مانند حضانت و نفقه، به عهده آتماست؛ و آنچه به نفع آتماست، مترتب نمی شود. ۷۷/۸/۱۸

(س ۱۳۱۰) مخارج حضانت فرزندان، در حالی که مادرشان حضانت آنها را به عهده گرفته و حاضر به واگذاری به شخص دیگری نیست، با کیست؟

ج — حق حضانت فرزند — چه پسر و چه دختر — تا هفت سال با مادر است، و بعد از آن با پدر است و جدا شدن مادر از پدر به فسخ یا طلاق قبل از هفت سال موجب سقوط حق الحضانة اش نمی باشد؛ و نفقه فرزندان بر عهده پدر می باشد و مادر برای کارهایی که در ایام حضانت انجام می دهد، حق مطالبه اجرت ندارد. ۸۳/۷/۷

(س ۱۳۱۱) زنی شوهرش بر اثر تصادف فوت کرده است و پنج فرزند از او باقی مانده است که بعضی کبیر و بعضی صغیرند. این زن، با رضایت خودش حق حضانت فرزندانش را به جد پدری بچه ها واگذار کرده و کلاً حق حضانت را از خود، اسقاط نموده است؛ اما بعد از يك سال، ادعای رجوع به حق حضانت می کند. حکم شرعی مسئله چیست؟

ج — در صورتی که مادر فقط رضایت به حضانت جد پدری داده باشد، مثل اباحه در تصرف اموال می تواند دوباره رجوع در حق خود بنماید؛ ولی اگر محض رضایت نبوده بلکه حق خود را اسقاط نموده باشد، نمی تواند رجوع نماید. ۸۳/۷/۷

(س ۱۳۱۲) در مواردی که بین زوجین مفارقت حاصل شود و فرزند مشترکی داشته باشند، در خصوص حق حضانت پدر یا مادر نسبت به فرزند مشترک، فتوای مشهور بین متأخرین این است که مادر در مورد فرزند دختر تا هفت سالگی و در مورد فرزند پسر تا دو سالگی اولویت در حضانت دارد و پس از آن اولویت در حضانت با پدر است.

۱. تعلق عاطفی فرزندان اعم از پسر و دختر در سنین پایین به مادر بیشتر است، و گرفتن پسر بچه ها در سنین دو تا هفت سالگی از مادر، در موارد زیادی موجب اخلال در مسائل تربیتی و عاطفی آنان می شود.

۲. غالباً پدرهای ازدواج نکرده در نگهداری این گونه کودکان، دچار مشکلات حاد می شوند و بیشتر بر مبنای لجاجت، اصرار در گرفتن کودک دارند، و بعد از تحویل نیز غالباً کودک را به عمه یا مادر بزرگ می سپارند و خود مباشرت در حضانت ندارند.

۳. به دلیل تعلق عاطفی شدید در اغلب موارد، گرفتن پسر بچه سه یا چهار ساله از مادر، موجب عُسر و حَرَج بر مادر است در صورتی که در صورت حضانت مادر، پدر نیز از طریق اعمال ولایت و نظارت کلی، ارتباط با بچه های خود دارد و فشاری بر وی وارد نمی شود. با توجه به مطالب یاد شده خواهشمند است نظر خود را در مورد حضانت بیان فرمایید.

ج — حضانت فرزند چه پسر و چه دختر — علی الاصح — تا هفت سالگی با مادر است. بنابراین، در حق الحضانة و اولویت آن برای مادر تا هفت سالگی، فرقی بین آن دو نمی باشد؛ و ناگفته نماند که برای رفع نهای امثال مشکل یاد شده در سؤال، باید به فکر راه حل قانونی آن بود. ۷۷/۵/۱۷

(س ۱۳۱۳) انتهای حضانت فرزند، چه زمانی است؟

ج — انتهای حضانت به رشد اوست و در این حکم، بین پسر و دختر فرقی نیست. ۷۷/۵/۳۱

(س ۱۳۱۴) با در نظر گرفتن این مطلب که بنا بر مشهور حق حضانت فرزند پسر تا دو سالگی و دختر تا هفت سالگی بر عهده مادر و بعد از آن با پدر است و تعدادی از زندانیان — خصوصاً زندانیان زن — افرادی بوده اند که توسط کسی غیر از مادر — پدر یا عمو یا مادر بزرگ و... — تربیت شده اند، آیا به نظر نمی رسد که قانون باید در این زمینه اصلاحاتی داشته باشد؟

ج — از نظر فقهی و حکم شرعی، صلاحیت حضانت، شرط اصلی و حقیقی حضانت است و بدیهی است که با عدم آن، حق الحضانة، خود به خود ساقط است و این سقوط و رسیدن حق الحضانة به دیگری، اگر در قانون مطرح نشده باشد، باید از نظر قانونی مورد توجه قانونگذاران قرار گیرد و همان پاسخ شرعی، قانونی گردد. ۷۹/۵/۲۵

(س ۱۳۱۵) ۱. طبق ماده ۱۱۷۴ قانون مدنی «در صورتی که به علت طلاق یا به هر جهتی دیگر، ابوین طفل در يك منزل سکونت نداشته باشند، هر يك از ابوین که طفل تحت حضانت او نمی باشد، حق ملاقات طفل خود را دارد. تعیین زمان و مکان ملاقات و سایر جزئیات مربوط به آن، در صورت اختلاف بین ابوین با محکمه است.» در صورتی مصداق پیدا می نماید که ابوین، در حال حیات باشند؛ اما آنچه در خصوص این ماده قابل بحث است، اینکه آیا در صورتی که هر يك از ابوین فوت نمایند؛ مثلاً پدر فوت نماید و ولی قهری هم نداشته باشند، آیا هر يك از طبقات مختلف ارث و درجات آن، می توانند با طفلی که حضانت او با مادر است، در صورت استنکاف و ممانعت مادر اطفال از ملاقات اقربای نسبی و سببی، ملاقات نمایند یا خیر؟ و در صورتی که مادر طفل ممانعت به عمل آورد، آیا مستند شرعی و قانونی وجود دارد که او را ملزم به رفع ممانعت و تمکین نسبت به ملاقات با طفل نماید یا خیر؟

۲. در صورتی که همسر متوفاً زوجه دوم او باشد و برای متوفاً يك فرزند دختر از زوجه اولش باشد، آیا این دختر، در صورت ممانعت مادر صغار و طفل تحت حضانت او — که این طفل برادر و خواهر ابي دختر زوجه اول متوفاست — حق ملاقات با این اطفال را دارد یا خیر؟

۳. در صورتی که برای قیم صغار، ناظر استصوابی از سوی محکمه تعیین شده باشد و این ناظر همچنین برادر ابوین متوفاً باشد، آیا مادر طفل که حضانت و قیمومت طفل به او انتقال یافته، می تواند شرعاً و قانوناً مانع ملاقات ناظر استصوابی تعیین شده که عموی صغار نیز هست بشود یا خیر؟ به عبارت دیگر، آیا می تواند مانع دستور و تکلیف شرعی صلح ارحام که وظیفه انسانی و شرعی هر مسلمانی است، بشود یا خیر؟

ج — پاسخ قانونی سؤال ها را از مراجع قانونی باید استفسار نمود و قانون، پاسخگوی آن است؛ اما از جهت شرعی، ولی و یا قیم طفل، حق منع از صلح رَحِم و اظهار عواطف اقربا و انسان ها نسبت به کودک چه رسد به دیگران را نداشته و ندارند. آری، اگر قیم و یا ولی قهری، ملاقاتی را بر خلاف مصلحت و دارای مفسده بداند، می تواند جلوگیری موردی بنماید. ۷۹/۸/۹

(س ۱۳۱۶) در صورتی که زن و شوهری به هنگام طلاق دارای فرزند کم توان ذهنی باشند، آیا حضانت فرزند به پدر واگذار می شود؟ با توجه به اینکه این کودکان به مراقبت شدید مادر احتیاج دارند؟

ج — حضانت در اختیار مادر می باشد و پدر حق گرفتن چنین فرزندی را که از حیث نیاز به مادر مانند طفل در دوران شیرخوارگی می باشد، ندارد، اگرچه ادله حضانت پدر، دلالت بر حق داشتن هم بنماید و نگوییم مسئله حضانت يك تکلیف کفایی برای حفظ و مراقبت از کودک بین پدر و مادر است، نتیجتاً با درخواست یکی از آنها برای حضانت، تکلیف از دیگری ساقط می شود و در صورت درخواست هر دو، باید ببینیم کدام يك از آن دو بهتر حضانت می نماید؛ همچنین حضانت در امثال مورد سؤال با مادر است، به دلیل انصراف ادله حضانت از چنین موردی که کودک همانند دوران کودکی و شیرخوارگی قبل از دو سالگی می باشد، و چگونه انصراف نداشته باشد و حال آنکه نیاز چنین کودکی به مادر اگر بیشتر از نیاز کودک به مادر قبل از دو سالگی — که حضانتش با مادر است نه پدر — نباشد، قطعاً مساوی می باشد؛ و باب حضانت باب عبادت نیست که ثناء الله باشد و نتوان از او تعدی و تجاوز نمود، بلکه باب امر اجتماعی و عقلایی و معامله بالمعنی الأعم است که باب فهم و تعدی در آن واسع است و مورد اجتهاد و فقه می باشد. ۷۹/۳/۸

(س ۱۳۱۷) پسر بچه ای دو سال دوران حضانت خود را نزد مادرش سپری نموده است. اکنون با انقضای مدّت حضانت مادر، پدر قصد استرداد طفل را دارد. اما طفل و مادر آن چنان به یکدیگر وابسته و علاقه مند هستند که جدا کردن آنها حتی هفته ای يك روز با مشقت صورت می گیرد. در صورتی که متخصصین روانشناسی نظر دهند که جدا کردن طفل از مادر موجب صدمه به سلامت روحی و روانی و همچنین جسمانی کودک و موجب مشقت و فشار شدید روحی و روانی به مادر خواهد بود، تکلیف چیست؟ خاصه اینکه پدر به دلیل اشتغال خارج از منزل و بلکه خارج از شهر محل سکونت، می خواهد طفل را نزد دیگری بسپارد.

ج — اگر چه به نظر این جانب، حقّ الحضانة مادر در فرزند — چه دختر و چه پسر — هفت سال است، لیکن به هر حال اگر جدا کردن فرزند از مادر دارای حرج و مشقت برای فرزند یا مادر باشد، حقّ الحضانة پدر به خاطر قاعده نفی حرج ساقط می گردد، مگر آنکه نبود فرزند نزد پدر نیز حرجی باشد که در اینجا باید اکثر حرجاً مراعات شود، یعنی هر يك از پدر یا مادر، چنانچه فرزند به او داده نشود، بیشتر در مشقت واقع می شود و بیشتر صدمه می بیند؛ و تعارض حرجین در مورد سؤال که مربوط به دو نفر می باشد، مانند تعارض ضررین مربوط به دو نفر می باشد که در آنجا شیخ اعظم (قدس سره) در رساله لا ضرر<sup>۴۴</sup> همین مبنا را اختیار نموده و مطابق با تحقیق هم می باشد، چون شارع تعالی که نخواست بنده گانش در حرج قرار بگیرند، قطعاً خواستار حکمی است که حرجش کم تر است — چه در دو حرج نسبت به يك شخص و چه نسبت به دو شخص؛ چون همه بندگان در نظر او به منزله شخص واحد می باشند — و اما اگر حرج ها مساوی باشند، به نظر می رسد که حقّ الحضانة پدر مقدم بر مادر باشد، چون حکم به اینکه پدر از حقّ خودش استفاده نکند، خود این حکم برای او حرجی می باشد، بعلاوه که اطلاق دلیل حقّ الحضانة پدر هم محکم است. ۸۴/۴/۱۵

(س ۱۳۱۸) قانون مدنی در ماده ۱۱۶۹ به تبعیت از نظر مشهور فقهای عظام، برای نگاهداری طفل ذکور تا دو سال و برای نگاهداری طفل اناث تا سال هفتم، حضانت به وسیله مادر را مقدم دانسته است. در فرضی که زن با استفاده از حقّ شرعی و قانونی فوق، پس از متارکه با شوهر عهده دار حضانت فرزند بوده و به خوبی از عهده آن بر آمده، و مرد بعد از متارکه و بر خلاف زن به ازدواج مجدد مبادرت نموده و در موعد مقرر، متقاضی حضانت و استرداد فرزند از مادر شده، و اوضاع به گونه ای است که مفارقت مادر و فرزند به ویژه در مواردی که طفل اناث باشد باعث مشقت غیر قابل تحمل برای مادر و یا طفل است، استرداد طفل از مادر و تحویل وی به پدر که عملاً به معنی تحت تربیت قرار دادن طفل به وسیله نامادری است — آن هم راجع به دختری که به احتمال زیاد به فاصله دو سال با رسیدن به سنّ بلوغ، مجدداً زندگی با مادرش را بر خواهد گزید — جایز است یا خیر؟

ج — در مفروض سؤال که مفارقت فرزند از مادر و عدم حضانت او سبب حرج و مشقت غیر قابل تحمل برای مادر خواهد بود، و معارض با حرج پدر نسبت به مفارقتش از کودک و عدم حضانتش نسبت به طفل نباشد، حقّ حضانت به حکم لاجرم مربوط به مادر است؛ و ناگفته نماند آنچه مرقوم شد بیان حکم کلی مسئله است و اثبات حرج و عدم حرج، نیاز به محکمه شرعیه دارد؛ و در ضمن به نظر این جانب حقّ الحضانة فی حدّ نفسه تا هفت سال — ولو در پسر — با مادر است. ۸۰/۹/۱۱

(س ۱۳۱۹) زنی که منحرف است و به علت داشتن رابطه نامشروع به خوردن شلاق محکوم شده، در صورت جدایی از شوهرش، آیا می تواند حضانت دختر سه ساله اش را به عهده بگیرد؟

ج — مادری که صلاحیت حضانت کودک را ندارد — چه از جهت جسمی و چه از جهت فکری و اخلاقی — نمی تواند متکفل حضانت و سرپرستی باشد. ۷۵/۱۰/۱۴

(س ۱۳۲۰) همسر مفقودی بعد از طلاق حاکم، ازدواج کرده است. نامبرده به علت مخالفت شوهرش، از حضانت اطفال شوهر سابقش خودداری می کند. آیا حاکم می تواند او را ملزم به انجام این امر کند و یا اینکه دیگر اقربای مفقود باید متکفل این مهم شوند؟

ج — در صورتی که مادر بتواند اطفال را بدون حرج و مشقت حضانت کند، بر او واجب است و چنانچه امتناع نماید، حاکم او را به خاطر ترك واجب، ملزم به حضانت می نماید، و اما اگر حضانت برایش حرجی باشد، مخصوصاً بعد از ازدواج و مخالفت شوهر، سرپرستی بر عهده اقربا و خویشاوندان آنها حسب مراتب ارث می باشد. ۸۳/۷/۷

(س ۱۳۲۱) آیا پدر شرعاً مجاز است که همسر سابق و مطلقه اش را از دیدار فرزندش — که تحت حضانت پدر است — محروم نماید؟

ج — جلوگیری از صلح رحم، گناه و معصیت است و پدر چنین حقی ندارد. ۷۴/۴/۸

(س ۱۳۲۲) آیا با موافقت پدر و مادر مبنی بر اینکه طفل، نزد یکی از آن دو باشد، حق حضانت واگذارنده از میان خواهد رفت؟

ج — آری، اگر اسقاط حق نموده باشد، حقی ساقط می گردد؛ ولی اگر محض رضایت به حضانت غیر باشد، حق باقی است و ساقط نمی گردد. ۸۳/۷/۷

(س ۱۳۲۳) شوهرم فوت کرده است و از او دو فرزند دارم. حال قصد ازدواج دارم و به هیچ وجه قصد رهاکردن فرزندان خود را ندارم، اما

خانواده شوهرم قصد دارند با زور فرزندانم را از من بگیرند. آیا آنان چنین حقی دارند؟

ج — حسب شرع و قانون، حق نگهداری طفل بعد از فوت پدر، مطلقاً با مادر است. ۶۹/۳/۷

## باب سوم: نفقه اولاد

(س ۱۳۲۴) با توجه به وجوب پرداخت نفقه اولاد توسط پدر بفرمایید:

۱. آیا در این حکم بین فرزند صغیر و کبیر تفاوت هست؟ (اعم از متمکن و غیر متمکن).
۲. آیا مراد از متمکن، قدرت فعلی است یا توانایی بالقوه تحصیل مال را نیز شامل می شود؟
۳. در صورت تخلف فرزند واجب النفقه از دستورات شرعی پدر، آیا نفقه وی ساقط می شود؟ مثلاً نوجوان صغیری که پدر را اذیت نموده و او از ورود پدر به خانه شخصی اش جلوگیری می کند.

ج ۱ — در وجوب نفقه اولاد توسط پدر، بین صغیر و کبیر آنها تفاوتی نیست، ولی شرط وجوب، نیاز فعلی و عدم متمکن است.

ج ۲ — کسی که مخارج يك سال خود را نه بالفعل دارد نه بالقوه، فقیر و غیر متمکن محسوب می شود.

ج ۳ — در وجوب انفاق پدر و غیر او از خویشانی که باید نفقه خویشان را بپردازند، اطاعت کردن و عدم تخلف از وظایف فرزندی و خویشاوندی شرط نمی باشد، و وجوب اطاعت، در نفقه زن شرط می باشد نه نفقه ارحام، چون نفقه ارحام يك تکلیف است به خلاف

نفقه زن که شبه معاوضه است. ۸۳/۵/۳۱

(س ۱۳۲۵) زن و شوهری دارای سه فرزند هستند و زن به وسیله طلاق خلع از همسرش طلاق گرفته است، و پدر برای فرزندان مسکنی مناسب

تهیه کرده و نفقه آنان را می پردازد؛ اما فرزندان، حاضر به بازگشت به منزل پدر نیستند و با مادرشان در شهر دیگری زندگی می کنند و پدر، رضایت به این امر ندارد. در این صورت، آیا پدر باز هم شرعاً موظف به پرداخت نفقه است یا خیر؟ و آیا فرزندان باید امر پدر را اطاعت کنند؟ و در صورت عدم اطاعت فرزندان از پدر، وظیفه پدر در این مورد چیست؟ اگر پدر به فرزندان امر کند که لزوماً در منزل انتخابی او و نزد خودش زندگی کنند و فرزندان اطاعت نکنند، آیا موجب سقوط نفقه از سوی پدر می شود یا خیر؟

ج — آنچه بر پدر واجب است، نفقه فرزندان است که اعم است از غذا و مسکن؛ لیکن اگر فرزندان بخواهند در غیر مسکنی که پدر تهیه نموده و مخالف با شئون آنها هم نبوده، زندگی نمایند، حقیقتاً نسبت به مسکن ساقط است و خود آنها سبب آن شده اند و پدر، معصیتی ننموده؛ و اما امور دیگر نفقه، مانند غذا و لباس، به عهده پدر و بر او واجب است. ۷۸/۸/۲۰

(س ۱۳۲۶) هل يجوز للشخص ان یجبر ذریته للعمل حتی یرسو به معاشه؟

ج — غیر جائز لعدم کونهم عبیداً و اماءً للشخص. ۷۷/۲/۲۴

(س ۱۳۲۷) آیا دعوای فرزندان علیه پدر مبنی بر مطالبه نفقه معوقه، قابل قبول است یا خیر؟ و چنانچه زوجه مطلقه اثبات نماید که نفقه فرزندان

مشترک را پرداخت نموده است، آیا دعوای وی علیه شوهر سابقش، قابل قبول است؟

ج — دعوای فرزندان علیه پدر برای مطالبه نفقه معوقه، قابل قبول نیست، چون تکلیف است نه دین تا تخلف از آن مستلزم ضمان و قابل مطالبه باشد، و اما آنچه که زن علیه شوهر ادعا می کند قابل سماع نیست، چون خود زن تسلیط مجانی کرده است. ۸۳/۷/۷

- (س ۱۳۲۸) در ارتباط با کمک [نفقه] پدر و مادر به فرزند، چه معیاری در مقدار و زمان آن وجود دارد؟
- ج — در نفقه واجب تا فرزند، فقیر و پدر غنی باشد، نفقه اش به عهده پدر است و در غیر آن، کمک مطلوب می باشد. ۷۶/۷/۱۲
- (س ۱۳۲۹) اگر پسر، مخارج ازدواج و عروسی را نداشته باشد و پدر از نظر مالی بتواند مخارج عروسی پسر را فراهم کند، آیا تأمین مخارج ازدواج و عروسی پسر بر پدر واجب است؟
- ج — مخارج ازدواج فرزند بر پدر واجب نیست. آنچه بر پدر واجب است، نفقه فرزند به نحو متعارف در جامعه است که مخارج ازدواج، خارج از آن است. ۷۹/۸/۲۷
- (س ۱۳۳۰) بنده بزودی دارای فرزند خواهم شد، اما همسرم قبل از تولد فرزندم دادخواست طلاق داده است و حاضر به حضانت از طفل نیست، با توجه به اینکه خودم نمی توانم حضانت او را به عهده بگیرم، آیا می توانم فرزندم را به خانواده ای که از سادات متدین می باشند و سال هاست بیچه دار نشده اند و علاقه مند به حضانت او هستند، بدهم؟ ضمناً آنان مایل اند به نام خودشان برای نوزاد، شناسنامه بگیرند.
- ج — دادن طفل به دیگران برای حضانت و سرپرستی و بزرگ شدن آن طفل نزد آنها، هر چند فی حدّ نفسه مانعی ندارد، لیکن از نظر عاطفی و حفظ علایق خانوادگی تا اضطراب و ناچاری نباشد، نباید انسان دست به چنین کاری بزند؛ لیکن به هر حال فرزند خوانده، فرزند نیست و گرفتن شناسنامه هم باعث بار شدن احکام فرزندنی نبوده و نیست، و به هر حال مسئله سید بودن و نبودن، رعایتش واجب است، و در گرفتن شناسنامه واجب است که رعایت شود مبدا فرزند غیر سید فردا به عنوان سید مطرح گردد. ۷۸/۱/۱۰
- (س ۱۳۳۱) افرادی که اقدام به سرپرستی اطفال بی سرپرست می نمایند، برای ایجاد محرمیت، اقدام به جاری ساختن صیغه محرمیت می نمایند، با توجه به اینکه طبق مشهور فتاوی موجود، اجرای صیغه محرمیت را منوط به اذن پدر یا جدّ پدری می دانند مستدعی است بفرمایید:
۱. آیا اذن والدین قانونی که صلاحیت آنها برای سرپرستی طفل مورد نظر، محرز شده، می تواند جایگزین اذن پدر یا جدّ پدری برای اجرای صیغه محرمیت شود؟
۲. در صورت منفی بودن جواب در فرض اول، آیا حاکم شرع، خود می تواند اجازه جاری شدن صیغه محرمیت را بدهد؟
۳. در صورت مثبت بودن فرض دوم، آیا اذن دادگاه صالح می تواند جایگزین حکم حاکم شرع بشود یا نه؟
- ج ۱ — جایگزین نمی شود و فرزند خوانده در حکم فرزند نیست و فرزند پدر حقیقی خود می باشد «ما جعل ادعیانکم ابنائکم ذلکم قولکم بافواکم».<sup>۴۵</sup>
- ج ۲ و ۳ — با فرض وجود مصلحت که ظاهراً در امثال مورد سؤال با خصوصیات مرقومه وجود دارد، حاکم شرع می تواند اجازه دهد (السلطان ولی من لا ولی له)، لیکن مهریه معتدبه قرار دهند تا اطمینان زیاده تر به مصلحت باشد، و نمی توان گفت که اذن آنها جایگزین حاکم شرع باشد و باید از مجتهد جامع الشرائط و یا مجاز از قبیل او در این گونه امور اجازه گرفت. ۷۶/۱۰/۱۲

## Translation Movement

### باب چهارم: فرزند خواندگی

- (س ۱۳۳۲) این جانب کودک شیر خوار دختری به عنوان فرزند خوانده از سازمان بزیستی پذیرفته ام، با توجه به اینکه پدرم هفتاد سال و پدر همسرم نیز در همین حدود سن دارند، بهترین روش برای محرم شدن چگونه خواهد بود؟
- ج — راه محرم شدن دختر بیچه به شما و همه برادران و فرزندان آنها و فرزندان خواهرانتان آن است که به شما اجازه داده می شود پدرتان او را به عقد موقت (به مدت حدود ده سال) در آورده تا به حکم زن پدر شما به همه فرزندان پدر محرم شود و بعد مدت را بیخشد و با همین راه می توان به عقد موقت پدر همسرتان در آورد، تا به همه برادرانش و فرزندان خواهرانش به همان نحو محرم شود، و برای آسان شدن کارتان از پدر خود اجازه عقد موقت به مدت ده سال و مبلغی مثلاً ده هزار تومان مهریه برای دختر بیچه — که آن را هم خود شما تعهد پرداخت بنمایید — و بعد از آن، صیغه عقد موقت را جاری کنید. ۷۷/۴/۲
- (س ۱۳۳۳) خانواده ای پسر بیچه نوزادی که مادر ندارد را با رضایت کامل پدر طفل از وی تحویل گرفته و به فرزندنی قبول کرده اند، با توجه به اینکه بنوّت رضاعی ممکن نیست، زیرا مادر خوانده شیر ندارد، مادر خوانده و پدر خوانده فاقد فرزند دیگری هستند و خواهر مادر خوانده نیز فاقد شیر و مسن است. آیا راهی برای محرم شدن طفل به مادر خوانده اش وجود دارد؟

ج — در صورتی که به وسیله شیر خوردن امکان محرمیت نباشد، راه دیگری برای محرمیت پسر خوانده به زن وجود ندارد، چون ازدواج با مادرِ مادر خوانده وقتی سبب محرمیت (ربیبه) یعنی مادر خوانده می شود که آمیزش با مادر که عقد موقت شده حاصل بشود، و چنین امری در مورد فرزند خردسال محقق نمی شود، چون او آمیزش ندارد. ۷۶/۱۱/۱

(س ۱۳۳۴) شخصی پسر بچه ای را از طریق سازمان بیزیستی به فرزندی قبول کرده است و در آغاز، کاری که باعث محرم شدن آن بچه با مادر خوانده شود، انجام نداده است و اکنون بچه، شش یا هفت ساله است. آیا راهی برای محرم شدن نامبرده با مادر خوانده وجود دارد؟ ۸۰/۱۰/۸

### باب پنجم: تلقیح مصنوعی

(س ۱۳۳۵) جوانی متأهل و مقید به انجام دادن فرایض دینی هستم که با آزمایشاتی که روی من انجام شده، به این نتیجه رسیده اند که بیضه هام اسپرم تولید نمی کنند و دلیل آن هم نقایص مادرزادی است و به همین دلیل، از داشتن فرزند به شکل طبیعی محروم می باشم. پزشکان معالج، راهی را برای بارور کردن همسرم پیشنهاد کرده اند که به وسیله نطفه شخص دیگری و از طریق تزریق اسپرم صورت می گیرد. برای این کار و برای رفع مشکل شرعی، بنا به توصیه پزشکان، ابتدا من باید همسر خود را برای مدتی طلاق بدهم و پس از گذشت مدّت عده همسر، بدون دیدن شخصی که قرار است نطفه او تزریق گردد، صیغه محرمیت به مدّت نیم الی يك ساعت برای تزریق اسپرم خوانده می شود و بعد از آن، من می توانم به همسر خود رجوع کنم و دوباره صیغه عقد بخوانیم. آیا این کار جایز است؟

ج — طلاق دادن زن توسط مرد، ولو به انگیزه اینکه زن بعد از تمام شدن عده، صیغه دیگری شود و از او حامله گردد، مانعی ندارد و این گونه طلاق ها، مثل طلاق های دیگر، درست و صحیح است؛ لیکن باید از آن مرد صاحب اسپرم، وکالت گرفته شود، یعنی او اجازه داده باشد که زنی را برایش به مدّت نیم ساعت یا زیادتر یا کم تر، صیغه کند و همین قدر که اجازه داده باشد، هر چند الآن شناخته شده نباشد، اجرای صیغه به وکالت از او مانعی ندارد؛ چون صیغه برای صاحب اسپرم خوانده می شود. لیکن در صیغه، همان طور که مدّت باید معلوم باشد، مهر هم لازم است و باید معلوم باشد و مهر را هر چند دیگری هم بپردازد، صحیح و نافذ است؛ و ناگفته نماند که چون دخول و آمیزش انجام نگرفته، بلکه اسپرم از غیر راه دخول، وارد رحم زن شده، به نظر بنده، نگه داشتن عده از صاحب اسپرم برای او لازم نیست و با تمام شدن مدّت صیغه، شوهر می تواند او را همان لحظه دوباره برای خودش عقد نماید و بچه به دنیا آمده از راه اسپرم، بچه زن محسوب می شود و زن، حقیقتاً و قطعاً مادر اوست؛ چون از راه مشروع و حلال، اسپرم وارد رحمش شده؛ و اما نسبت به مرد، یعنی شوهر زن، گرچه فرزند صلبی او نیست؛ لیکن اگر دختر باشد، به حکم دختر زوجه و ربیبه بودن، محرم است و از این جهت هم اشکالی در کار نیست. ۷۹/۷/۲۵

(س ۱۳۳۶) مرد و زنی که خویشاوند بوده اند، با هم ازدواج کرده اند؛ اما فرزندان متولد شده از آنها ناسالم اند. پزشکان می گویند در صورتی که نطفه مرد را با تخمک زن دیگری در خارج از رحم، مخلوط کنند و در رحم همسر او قرار دهند، فرزندان سالم متولد خواهند شد. در این صورت بفرمایید:

۱. آیا اصل عمل، اشکال دارد یا خیر؟
۲. در صورت اشکال نداشتن، همسر مرد — که نطفه دیگری در رحم او قرار گرفته — حکم مادر پیدا می کند یا خیر؟
۳. زنی که از او تخمک گرفته شده، نسبت به فرزند متولد یافته، چه حالتی خواهد داشت؟
۴. آیا این فرزند، از مادری که به صورت نطفه در رحمش قرار گرفته، ارث می برد یا خیر؟ از زنی که از او تخمک گرفته شده چگونه؟
۵. در صورتی که زنی که تخمک از او گرفته می شود، غیر مسلمان باشد، چه صورتی دارد؟
۶. آیا گرفتن تخمک از زن نامحرم یا زن محرم مثل خواهر، مانعی دارد یا خیر؟

ج ۱ — امتزاج اسپرم زوج با تخمک زن دیگر در خارج و تلقیح آن به زوجه، یا زن مذکور یا زن ثالث، ظاهراً مانعی ندارد، چون نه زناست و نه وارد نمودن منی در رحم زن اجنبیه.

ج ۲ — زن صاحب رحم که تخمک (منشأ نطفه امشاج) متعلق به او نیست، مادر محسوب نمی شود. آری، با شیر دادن و تحقق بقیه شرایط رضاع، مادر رضاعی می شود.

ج ۳ — اگر صاحب نطفه اعراض نموده و عرفاً آن زن را صاحب تخمک می دانند، مادر محسوب می شود.

ج ۴ — فرزند به دنیا آمده، از شوهری که صاحب اسپرم است، ارث می برد و مادر بودن زنی که تخمک به او تعلق دارد، در صورتی که اختلاط نطفه و تخمک با خواست آن زن بوده و اعراض نموده (مانند قرار دادن در بانک اسپرم تا هر شخصی که خواست از آن استفاده کند)، ظاهراً ثابت است و ارث می برد.

ج ۵ — مانعی ندارد و فرزند، تابع اشرف ابوبین است.

ج ۶ — گرفتن تخمک از محارم مردی که صاحب اسپرم است، نمی توان گفت که جایز، بلکه حرام است و باید از این گونه اعمال که بر خلاف اصول اخلاقی توالد و تناسل است، جداً پرهیز نمود و در مفروض سؤال، نسبت به گرفتن تخمک از غیر محارم، فی حدّ نفسه، مانعی ندارد. ۷۷/۵/۲۳

(س ۱۳۳۷) با توجه به پیشرفت علم پزشکی در لقاح خارج رحمی، چنانچه این امکان — که کلّ دوره نه ماهه قبل از تولّد در محیط آزمایشگاهی طی شود — فراهم گردد، اولاً حلول روح به این جنین در چه مرحله ای خواهد بود؟ ثانیاً چنانچه سلول های مورد نیاز متعلق به زن یا مرد یا هر دو، جهت تشکیل نطفه از «بانک اسپرم» که از افراد ناشناس تهیه شده باشد، تأمین گردد، جنین، حلال زاده است یا خیر؟ مسئله محرمیت او به زن و شوهر چگونه خواهد بود؟

ج — زمان حلول روح را با حکم شرعی و فقهی نمی توان معین نمود و حکم فقهی مسئله، آن است که هر زمان جنین آزمایشگاهی به سر حدّ رشد و تمامیت خلقت و حرکت همانند جنین چهار ماه در رحم رسید، محکوم به احکام حلول روح است و تشخیص آن هم با اهل خبره و اطلاع مورد وثوق است؛ و اما بقیه احکام جنین آزمایشگاهی، اگر نطفه زن و مرد هر دو از بانک اسپرم گرفته شده و فرض هم بر این است صاحبان نطفه ها اعراض نموده اند، اگر بعداً ثابت شد و یا از اول معلوم بود که صاحبان نطفه چه افرادی هستند، ازدواج آنها با چنین فرزند آزمایشگاهی، اگر نگوییم جایز نیست، قطعاً احتیاط در ترك آن است، چون از اجزای آنهاست؛ و اما نسبت به ارث، احتیاط در ترك توارث است، اگر نگوییم به صورت فتواست و نسبت به غیر آنها، نسبت رحمی ندارد و در حکم فرزندی است که تمام نطفه، مأخوذ از گیاه و پرورش یافته در آزمایشگاه است. ۷۷/۷/۲۹

(س ۱۳۳۸) زن و شوهری مدتی از ازدواج آنان گذشته و صاحب فرزند نشده اند. پزشک متخصص، تشخیص داده که نطفه آنان ضعیف است و اگر بخواهند بچه دار شوند باید نطفه آنان را در رحم مصنوعی تقویت کنند و بعد از تقویت، آن را به رحم زن، تلقیح نمایند. آیا اصل این عمل جایز است یا خیر؟ و در صورت جواز، آیا بچه ای که با این کیفیت به دنیا می آید، به زن و شوهر ملحق می شود و از آنان ارث می برد یا خیر؟

ج — هم عمل جایز است و هم بچه به صاحب نطفه، یعنی همان زن و شوهر ملحق می شود و حکم بچه ای را دارد که از اول در رحم طبیعی مادر رشد کرده و به دنیا آمده است. ۷۷/۱۲/۸

(س ۱۳۳۹) ۱. وارد نمودن اسپرم مرد اجنبی که در «بانک اسپرم»<sup>۴۶</sup> نگهداری می شود، از طریق تلقیح مصنوعی در رحم زن مسلمانی که شوهرش عقیم است، با رضایت شوهرش، چه حکمی دارد؟

۲. آیا لازم است فرزند، صاحب اسپرم را بشناسد یا خیر؟

۳. اگر صاحب اسپرم را نشناسد و بین فرزندان این مرد و این فرزند در آینده ازدواجی صورت بگیرد، چه صورتی دارد؟

ج ۱ — وارد نمودن اسپرم مرد اجنبی به رحم زن، فی حدّ نفسه حرام است و برای رفع مشکل نداشتن فرزند، می توان اسپرم مرد اجنبی و تخمک همسر را در خارج (شرایط آزمایشگاه) مخلوط کرد و سپس جنین حاصل را به رحم زن انتقال داد که در این صورت، همسر که صاحب تخمک منشأ است، مادر محسوب می شود، و صاحب اسپرم نیز در صورتی که از نطفه خود اعراض نکرده باشد، پدر محسوب می شود. آری، در صورتی که مرد اجنبی از نطفه خود اعراض کرده باشد (مثلاً نطفه را در بانک اسپرم قرار داده تا هر کس خواست، از آن استفاده کند)، پدر محسوب نمی شود؛ اما در صورتی که صاحب اسپرم شناخته شود، نسبت به امر ازدواج، احتیاط، امری لازم است، بلکه خالی از وجه نیست. به هر حال، شوهر، پدر محسوب نمی شود، چون صاحب اسپرم نیست؛ اما همه آثار فرزند بودن آن بچه برای شوهر و اقوام — ولو صاحب نطفه نباشد — به خاطر حرّج و مشقّتی که در نداشتن فرزند و ترتیب آثار اجنبی بر فرزندخوانده در شرایط فعلی وجود دارد، مترتب است بجز آثار ارث که در این جهت حکم اجنبی را دارد که با هبه و تصرفات منجزه و یا وصیت به ثلث می توان او را در حکم وارث قرار داد و علاوه بر حکم ذکر شده، بچه به حکم ربیبه بودنش نیز به آن شوهر محرم است، به شرط حصول آمیزش شوهر با همسر خودش که در محرمیت مرد با ربیبه، فقط صدق ربیبه و دختر زن بودن مناط است نه انعقاد نطفه اش در رحم زن، قبل از ازدواج با شوهر. هر چند متعارف چنین بوده، لیکن محض تعارف و تقارن است و دلیلی بر شرطیت این تقارن وجود ندارد. پس اطلاق ادله محرمیت ربیبه، محکم است؛ و علاوه که الغای خصوصیت بر فرض قصور ادله و عدم اطلاق، خالی از قوت نیست. بنابراین، تنها صورت تلقیح اسپرم مرد در خارج رحم و بعد وارد رحم نمودن، راه درستی است، لیکن ناگفته نماند اگر پیمودن این راه و



راه های دیگر دارای حَرَج و مشقّت باشد، وارد کردن نطفه اجنبی به رَحِم زن از طریق تلقیح مصنوعی به حکم لَحْرَج مانعی ندارد، و همان گونه که حَرَج، نافی و رافع بعضی از حرام هاست، رافع این گونه حرام ها نیز خواهد بود.

ج ۲ — در صورتی که مرد اجنبی از نطفه خود اعراض کرده باشد (که فرض نیز همین است) ظاهراً و عرفاً پدر محسوب نمی شود و هیچ یک از آثار پدر و فرزندی را ندارد و لازم نیست که فرزند، صاحب اسپرم را بشناسد، ولی در صورتی که صاحب اسپرم شناخته شود، نسبت به امر ازدواج، احتیاط امری لازم بلکه خالی از قوت نیست.

ج ۳ — علاوه بر اینکه لازم است صاحب اسپرم از نطفه و اسپرم خود اعراض کند، باید از اسپرمی هم که صاحبش مجهول می باشد استفاده شود تا مشکل ازدواج با محارم دیگر پیش نیاید، لیکن به هر حال، اگر صاحب اسپرم و محارم شناخته شوند ازدواج با آنها بنا بر احتیاط واجب — اگر نگوییم اقوی — باید ترك شود همچنان که صحت بقای چنین ازدواجی هم که قبلاً با جهل انجام گرفته نیز مشکل است، و بنا بر احتیاط — اگر نگوییم اقوی — جدا شدن آنها از همدیگر و ترتیب آثار وطی به شبهه نسبت به وطی ها و... گذشته آنها بار می شود؛ و ناگفته نماند که نه تنها مجهول بودن صاحب نطفه برای جلوگیری از مشکلات آینده لازم است، بلکه تحقیق برای شناخت صاحب اسپرم مجهول با حجت شرعی بسیار مشکل است و مشکل بودن اثبات، امر ازدواج و ترتب آثار را آسان می کند.

### باب ششم: سقط جنین

(س ۱۳۴۰) این جانب ماهیانه مبلغ چهل هزار تومان حقوق دریافت می نمایم و دارای چهار فرزند هستم و با این حال، همسرم که هم بیماری گواتر دارد و هم دچار ناراحتی اعصاب است و به طور مداوم، تحت نظر پزشک است، به طور ناخواسته، باردار شده است. لذا با وضعیت اقتصادیمان و با توجه به اینکه همسرم از زمان اطلاع از باردار شدنش ناراحتی اعصابش تشدید شده، سقط جنین مذکور جایز است یا خیر؟

ج — با توجه به حَرَج و مشقّت روحی و روانی حاصل از اطلاع به حاملگی ناخواسته همسران علاوه بر مشکل و حَرَج اقتصادی و حَرَج از ناحیه بیماری همسر، این چنین سقطی را قبل از چهار ماهگی و ولوج روح نمی توان گفت حرام است؛ بلکه حَرَج و مشقّت، رافع حرمت است و با موافقت پزشک، جایز است. ۷۷/۱/۵

(س ۱۳۴۱) اگر جنین به خاطر جهات مربوط به خودش مانند ناقصی و معلولیت و غیر آن، سبب مشکل تنفسی برای مادر گردد و احتمال خطر مرگ برای او وجود داشته باشد و پزشکان هم معالجه مادر و رفع خطر مرگ مادر و یا احتمال آن را منوط به سقط جنین بدانند، با فرض اینکه سقطش سبب مرگ او نخواهد شد، بلکه چون شش ماهه است در دستگاه نگهداری می شود و ممکن است زنده بماند، آیا چنین معالجه ای جایز است یا حرام؟

ج — در مفروض سؤال با توجه به اینکه فرزند و جنین را بناست زنده به دنیا بیاورند و بیرون آوردنش بر حسب موازین علمی موجب مرگ قطعی او نمی شود و حفظ جان مادر و جلوگیری از احتمال خطر مرگ مادر بر بیرون آوردن طفل از رَحِم است، ظاهراً چنین معالجه ای که پزشکان نظر داده اند، جایز است و مانعی ندارد و بر مادر لازم نیست که خود را فدای ماندن او در رَحِم نماید؛ بلکه در خارج از رَحِم نگهداری می شود، و محکوم به مرگ نشده است. ۷۶/۶/۱۹

(س ۱۳۴۲) همسر این جانب مدت شش سال است که به بیماری دیابت مبتلاست و طبق نظر پزشکان، باردار شدن برای ایشان بسیار مضر بوده است؛ اما بنده و همسرم از این مسئله آگاهی نداشته ایم و ایشان، دو ماه است که باردار شده است، برای نگاه داشتن جنین، باید به مدت نه ماه انسولین تزریق نماید. داروی یاد شده به مدت پانزده روز تزریق شده؛ اما برای همسرمان ناهنجاری های بسیاری را به همراه داشته به طوری که وقتی این دارو را تزریق می نماید، اگر کسی در کنار او نباشد، به حالت اغما می رود. از طرفی پزشکان گفته اند اگر این دارو را مصرف نکنند، بچه ناقص می شود. لذا خواهشمندم حکم شرعی را بیان فرمایید؟

ج — سقط جنین، مطلقاً حرام است؛ لیکن برای رفع خطر و حَرَج و مشقّت غیر قابل تحمل برای مادر، با توجه به نظر کارشناس، تا قبل از چهار ماهگی ظاهراً مانعی ندارد؛ ولی بعد از چهار ماهگی به هیچ وجه جایز نیست، بلکه حرام است و رضایت شوهر در مواردی که سقط جایز است، باید جلب گردد. ۷۷/۱۲/۹

(س ۱۳۴۳) در صورتی که در جنین، روح دمیده نشده باشد، آیا سقط آن جایز است؟

ج — سقط جنین، مطلقاً حرام است؛ بلکه حتی در صورت شك هم جایز نیست؛ یعنی با احتمال انعقاد نطفه و یا قطع شدن حیض هم نمی توان با خوردن دارو و یا غیر آن، چنین کاری کرد. این حکم، هر چند برخلاف قواعد است؛ لیکن منصوص است و «صحیحه

- رفاعة»<sup>۴۷</sup> بر آن دلالت دارد. اما برای رفع خطر از مادر، با توجه به نظر کارشناسی و حَرَج غیرقابل تحمل، در فرض عدم ولوج روح (قبل از چهار ماهگی)، نمی توان گفت حرام است و قاعده «نفی حَرَج» رافع حرمت است. ۷۵/۲/۳۰
- (س ۱۳۴۴) خانمی سه ماه است که باردار شده و به بیماری آسم و برونشکنازی ریه ها مبتلاست که با بررسی های تخصصی و مشاوره های پزشکی به اثبات رسیده که ادامه بارداری برای ایشان خطر جانی در بر دارد. در این صورت، آیا سقط جنین برای او جایز است؟
- ج — با توجه به خطر جانی مرقوم و بودن جنین قبل از چهار ماهگی و فرض عدم ولوج روح، چنین سقطی را نمی توان گفت حرام است، بلکه ظاهراً به خاطر حَرَج و حفظ نفس محترمه ذی روح، جایز است. ۷۴/۸/۲۳
- (س ۱۳۴۵) اگر زنی به طور نامشروع حامله شده باشد، خواه پدر طفل معلوم باشد یا نه، فرزند وی در آینده در اجتماع مشکلات عاطفی و اجتماعی بسیار زیاد خواهد داشت، همچنین حیثیت اجتماعی خانواده وی به شدت لکه دار خواهد شد. در این مورد آیا با تقاضای وی، اقدام به سقط جنین از سوی پزشک مجاز است؟ آیا جواز در تمام دوران حاملگی وجود دارد یا نه؟
- ج — تا قبل از چهار ماهگی، قطعاً به حکم لا حَرَج کودک، بلکه لا حَرَج زن و مرد و خانواده، مانعی ندارد؛ اما بعد از چهار ماهگی که اعضای جنین کامل شده و به نحوی دارای حیات است، که عرفاً قتل نفس صدق می کند، قطعاً سقط جایز نیست «قضائاً لإطلاق و عموم ادلة حرمت قتل نفس»، و حرمت آن عقلاً و نقلاً و عقلاً شامل همه قتل نفس ها، ولو قتل نفس زنزاده می باشد. ۸۴/۴/۲۰
- (س ۱۳۴۶) در صورتی که روح در جنین، دمیده شده باشد، حکم سقط کردن آن چیست؟
- ج — حکم به جواز کشتن و از بین بردن جنین، بعد از ولوج روح (چهارماهگی) — که قتل نفس، صدق می کند و دیه اش دیه کامل است — مشکل، بلکه ممنوع است؛ ولو با تردید امر بین مُردن مادر و یا از بین رفتن فرزند، در هیچ يك از آن دو، مزیت و ترجیحی به نظر نمی رسد. آری، در صورت بیماری مادر، وی می تواند خود را معالجه نماید، هر چند منجر به سقط جنین گردد. ۷۸/۶/۳۰
- (س ۱۳۴۷) در بین اقلیت های مذهبی، برای انجام عمل سقط جنین، منعی وجود ندارد. تکلیف ما در برخورد با این گونه بیماران چگونه است؟
- ج — پزشک مسلمان نباید خود را در معرض کمک به سقط جنینی که از نظر اسلام حرام است، قرار دهد. ۷۸/۷/۱
- (س ۱۳۴۸) برای خانواده هایی که به هیچ عنوان امکان اداره کردن فرزندان بیشتر را ندارند، بعد از مشاهده احتمال حاملگی، مثلاً چند روز از عادت ماهیانه اش گذشته، برای رهایی از شك و شبهه، آمپولی تزریق می کنند که با آن، اگر واقعاً هم حامله باشد، حمل از بین می رود. با عنایت به گذشت فقط چند روز از عادت ماهیانه و اینکه قطع بر حاملگی وجود ندارد، حکم شرعی چیست؟
- ج — با احتمال حمل، تزریق آمپول مانند صورت یقین به حمل می باشد، و از نظر حکم و مورد با وجود نصّ، از موارد اصالة البرائة خارج است. ۷۳/۲/۱۳

## نهضت ترجمه

### Translation Movement

#### باب هفتم: اثبات نسب

- (س ۱۳۴۹) ۱. آیا با استفاده از آزمایش های پزشکی و مطالعات طبی مانند آزمایش تجزیه خون و آزمایش عقیم بودن و... که نوعاً مفید ظن قوی هستند، در فرض تعارض دو اماره فراش، می توان یکی از آنها را بر دیگری ترجیح داد یا ترجیح فقط با امارات قطعی و یقینی، شرعاً ممکن است؟
۲. در صورتی که میان اماره فراش زوج سابق با اماره فراش زوج جدید، تعارض ایجاد شود، کدام مقدم است؟ مثلاً زن پس از انحلال نکاح و انقضای عده که حدود سه ماه است، مجدداً ازدواج کند و مثلاً بعد از شش ماه و نیم، کودکی از وی متولد شود، در این صورت احتمال اینکه طفل، منسوب به هر يك از این دو زوج باشد وجود دارد. زیرا شرط حداقل شش ماه و حداکثر ده ماه در هر دو مورد وجود دارد. لذا اماره فراش شوهر سابق با اماره فراش شوهر جدید تعارض می کند.
- ج ۱ — جزء مؤیدها و امارات می تواند قرار گیرد، لیکن حجّت شرعی نمی باشد و مقدم بر «الولد للفرش» و قواعد دیگر نیست.
- ج ۲ — طفل، ملحق به زوج دوم است و اماره ای برای فراش شوهر اول وجود ندارد.<sup>۴۸</sup> ۸۱/۳/۴
- (س ۱۳۵۰) ۱. اگر فرزند صغیر که اقار به نسب او شده است بالغ شود، آیا تصدیق او اثری در ثبوت و عدم ثبوت نسب حاصل از اقرار دارد یا تصدیق و تکذیب وی در ثبوت و عدم ثبوت نسبی که قبلاً با اقرار ثابت شده است، هیچ اثری ندارد؟
۲. در فرض فوق، آیا بین صورتی که مقررله در حین اقرار صغیر باشد ولی تحت ید مقرر نباشد و صورتی که وی تحت ید مقرر باشد تفاوتی هست؟

۴۷. وسائل الشیعه، ج ۲، باب ۳۳ من أبواب الحیض، حدیث ۱.

۴۸. برای توضیح بیشتر به کتاب تحریرالوسیله، فصل فی احکام الاولاد، مسئله ۶، مراجعه فرمایید.

ج ۱ — تکذیب مقرّله راجع به اقراری که به نسبش شده، نسبت به آنچه که به ضرر خودش می باشد با فرض تمامیت شرایط اقرار در او نافذ است، چون «اقرار العقلاء علی انفسهم جائز»، و اما نسبت به آنچه که در رابطه با منافع دیگران است، غیر نافذ یعنی بی تاثیر است و نسبت به آنها حسب ضوابط باید عمل شود.

ج ۲ — اصولاً باید دانست محض اقرار افراد به نسب، سبب اثبات آن نمی باشد، و تنها حسب قاعده اقرار هرچه از اقرار به ضرر مقرّ باشد، ثابت می گردد و اثبات نسب، محتاج به حجّت و دلیل است. ۸۰/۱۱/۱۳

یکم. حکم مسلمان بودن فرزندان ناشی از زنا

(س ۱۳۵۱) آیا طفل ناشی از زنا که والدین تکوینی وی مسلمان هستند، به تبعیت از پدر یا مادر تکوینی، حکم مسلمان را دارد؟

ج — احکام مسلمان را دارد لیکن احکامی که به نفع پدر و مادر باشد، مثل ارث بردن پدر و مادر از فرزند، مخصوص فرزند حلال زاده می باشد و مسئله تبعیت، حکم دیگری دارد که جای خود را می طلبد. ۸۳/۷/۱۱

## کتاب بیست و هشتم: حقوق فردی

### باب اول: مرگ مغزی

(س ۱۳۵۲) شخصی در اثر آسیب مغزی، درک، شعور، شنوایی، بینایی و حسّ خود را از دست داده و فقط دارای ضربان خودکار قلب است. در

این صورت بفرمایید:

۱. چنین شخصی از نظر احکام اسلام زنده است یا خیر؟
۲. اگر کسی او را در این شرایط بکشد، آیا باید دیه کامل بپردازد؟
۳. اگر برداشتن عضوی از اعضای وی در حال و شرایطی که جایز است، به پس از مرگ وی منوط باشد، در چنین وضعی آیا می توان اقدام به عضو برداری از او نمود؟

۴. در صورتی که با صرف هزینه های بسیار سنگین، چنین بیمارانی را بتوان برای مدتی زنده نگاه داشت، آیا انجام دادن این کار واجب است؟

۵. در صورت واجب بودن، تا چه مقدار از اموال وی را باید صرف این کار نمود؟ و آیا اجازه وارث این شخص شرط است یا خیر؟ در صورت داشتن وارث صغار چه باید کرد؟

۶. در صورتی که اموال این بیمار برای چنین هزینه ای کافی نباشد، چه باید کرد؟

۷. آیا می توان این بیمار را به همان حال باقی نهاد تا قلب او هم از کار بیفتد؟

ج — اگر حرکت قلب او و زنده بودنش، مانند حرکت حیوان بعد از ذبح و یا حرکت جنین مُرده ای است که سقط می شود و امید بازگشت، قطع شده و چنین مرگ مغزی مسلّم شد — هر چند گفته می شود تشخیص آن مشکل است — در تمام احکام ذکر شده در سؤال، در حکم میّت است و حفظ حرکت قلب هم واجب نیست و اموال او هم متعلّق به ورثه است، و گرنه محکوم به حیات و زنده بودن است. آری، با علم به اینکه بهبود نمی یابد و از نظر پزشکی معالجه بی فایده است، معالجه او بر کسی واجب نیست، اگر نگوییم صرف مال در معالجه اش عرفاً تئذیر است. ۸۱/۶/۱۴

(س ۱۳۵۳) چه زمانی احکام میّت (مانند ارث، وصیّت، عده وفات برای زوجه و...) بر میّت بار می شود؟ از زمان مرگ مغزی یا از زمان جدا

کردن دستگاه های تنفسی و توقف ضربان قلب؟

ج — از زمانی که عرفاً بگویند شخص، مرده است و ضربان قلب و جریان خون، به طور کلی متوقف شود، احکام میّت بار می شود؛ و

زمان مرگ مغزی، زمان بار شدن احکام میّت نیست، هر چند در مورد برداشتن عضو، مانند قلب، منشأ اثر باشد. ۷۳/۹/۲۰

### باب دوم: تغییر جنسیت

(س ۱۳۵۴) برای زنان و مردان و اشخاص خنثا که تغییر جنسیت در عمل برای آنان ممکن است تا آنان را به احداالجنسین ملحق کنند و همچنین

زنان و مردانی که آثار مرد یا زن بودن به روشنی در آنها دیده می شود، لیکن تمایل به تغییر جنسیت و به عبارت روشن تر، تنقیص جنسیت دارند. (برای

اینکه در خود، بعضی از آثار جنس مخالف، از جمله حرکات و رفتار و سکنات جنس مخالف را مشاهده می کنند، آیا تغییر جنسیت و تنقیص آن جایز است؟

ج — تغییر جنسیت، فی حدّ نفسه، با قطع نظر از مفاصد مترتب بر آن را، نمی توان گفت که حرام است و یک تکامل علمی، مانند بقیه تکامل های علمی است و بعد از تحقّق و حصول تغییر، همه احکام و آثار و تکالیف و حقوق، تابع حالت بعدی است؛ یعنی اگر قبل از تغییر، مرد بوده و بعداً واقعاً زن شده، آثار زن بودن بر او بار می شود؛ لیکن قبل از عمل و اجرای آن به سایر جهات مسئله — مسائل اخلاقی و شخصیت انسانی و حقوقی، چه حقوق خود شخص و چه حقوق دیگران و امور دیگر — باید توجه داشت، و معمولاً، اگر نگوییم دائماً، تغییر جنسیت به جهت مسائل حقوقی و مفاصد خارجی، حرام و موجب مشکلات و نابسامانی هایی از جهات مختلف است. به هر حال، حکم قضیه از حیث خود مسئله و از حیث جهات دیگر آن، باید مورد توجه قرار گیرد که به حسب جهات و دلایل اولیه، هر چند جایز و تصرف در مخلوق است نه در خلقت؛ لیکن به دلیل تبعات و مفاصد عظیم آن نمی توان گفت جایز است؛ و اما تغییر اثباتی، به این معنا که شخصی ویژگی های مرد را دارد، ولی طبق تشخیص پزشکان، واقعاً زن است و یا بالعکس، مانعی ندارد و جایز است؛ بلکه برای حفظ حقوق و احکام و آثار، تغییر، لازم و واجب است که این کار را در حقیقت نمی توان دگرگونی نامید که اثبات یک واقعیت و یک امر حقیقی است. ناگفته نماند که این گونه تغییر جنسیت ها که به مشخص شدن جنس واقعی برای خنثا منجر می شود، چون ظاهراً مفسده خارجی ندارد، نمی توان گفت حرام است. ۷۳/۵/۴

## باب سوم: کالبد شکافی، نبش قبر و ...

(س ۱۳۵۵) کالبد شکافی میت در چه مواردی جایز است؟ و آیا اجازه ورثه هم لازم است یا خیر؟

ج — به طور کلی تشریح میت و کالبد شکافی که بدون وصیت خود میت باشد، احتیاج به رضایت ورثه دارد. آری، در بعضی از موارد فی الجمله ممکن است رضایت آنها معتبر نباشد. ۸۰/۸/۱۲

(س ۱۳۵۶) آیا می توان از شخص میت خون گرفت و به شخص بیماری که نیاز به خون دارد تزریق کرد؟ و بر فرض جواز آیا دیه هم دارد؟

ج — در مفروض سؤال، اگر با اجازه اولیای میت باشد، مانعی ندارد و در هر صورت دیه ندارد، ولی آنان می توانند در مقابل اجازه، پولی گرفته و صرف در امور خیریه برای میت بنمایند. ۸۰/۵/۲۶

(س ۱۳۵۷) نبش قبر تا چند روز بعد از دفن حرام است؟

ج — تا زمانی که اطمینان به از بین رفتن میت و حتی استخوان، حاصل نشده است. آری، قبوری که مزار مردم است مثل قبور ائمه (علیهم السلام) و صلحا و شهدا و ... نبش و تخریب آنها جایز نیست. ۸۳/۷/۱۱

(س ۱۳۵۸) آیا نبش قبر به منظور تشریح بدن میت برای نجات فرد متهم به قتل یا شناخت قاتل و اصولاً اموری که مربوط به هتك حرمت است،

جایز است؟

ج — اگر برای ثابت شدن حقی بخوانند بدن میت را تشریح نمایند، با رضایت ولی نمی توان گفت حرام است. ۷۹/۱/۴

## کتاب بیست و نهم : حجر

### باب اول: اسباب حجر

یکم. صغر (کودکی)

(س ۱۳۵۹) آیا در بلوغ، سنّ خاصی را معتبر می دانید یا خیر؟ بر فرض اعتبار سنّ خاص، آیا معیار، سن سجلی افراد است یا از طریق دیگری

می توان آن را احراز کرد؟

ج — اعتبار سن در بلوغ فی الجمله ظاهراً جای خلاف بین اصحاب نباشد و به نظر این جانب سنّ بلوغ در دختران سیزده سال و در پسران پانزده سال تمام قمری است و علائم و نشانه های دیگری هم وجود دارد که در رساله های عملیه ذکر شده؛ اما غالباً باز آنها نشانه و راه هایی است که برای غیر خود مکلف عادتاً معلوم نمی گردد؛ و ناگفته نماند که بحث از اینکه سند سجلی معتبر است یا خیر تا

حدی اِهام دارد، ولی به هر حال بلوغ و عدم آن در تعزیر و عدم تعزیر، بی اثر است، چون معیار در تعزیر و تأدیب، تمیز است نه بلوغ، کما اینکه در رابطه با مسائل حقوقی مدنی بعلاوه از بلوغ، رشد هم معتبر است و بلوغ تنها بی اثر است و تنها در باب حدود است که بلوغ، کفایت می کند که در آنجا هم به حکم درء حدّ به شبهه اگر مجرم ادعای عدم بلوغ نماید، حد دفع می شود و تحقیق هم لازم نیست، بلکه ممنوع و مذموم است، و به طور کلی اگر موجب حد مثل زنا یا سرقت مثلاً ثابت شد، اما بلوغ مشکوک بود باید به تعزیر اکتفا نمود. ۷۸/۱۱/۱۹

(س ۱۳۶۰) در رساله توضیح المسائل می فرمایید: «دختر در سیزده سالگی به تکلیف می رسد». آیا این سن، سنّ تکلیف برای تمام احکام مانند نماز و حجاب است، یا فقط برای روزه؟

ج — در تمام احکام مکلف است و اختصاص به روزه ندارد. آری، در مسئله حجاب خصوصیت عفت و حیای اجتماعی و مقررات آنها مسئله ای خاص و با اهمیت است که برای دختران غیر بالغ هم رعایتش لازم است. ۷۹/۷/۳

(س ۱۳۶۱) در احکام وضعی و تکلیفی، چه رابطه ای می تواند بین بلوغ و رشد وجود داشته باشد؟ در صورت وجود رابطه، به تفکیک بیان فرمایید.

ج — واجبات، تابع تکلیف و بلوغ است و گناهان و مجازات آنها تابع تمیز می باشد، لیکن مجازات بالغ با ممیز متفاوت است؛ اما نفوذ عقود، ایقاعات و تصرفات مالی و جائی، تابع بلوغ و رشد با هم است، با عنایت به این نکته که بلوغ و رشد در برخی از افراد همزمان با هم به وجود می آید، و در برخی دیگر با تقدّم و تأخر زمانی. ۷۵/۱۲/۲۷

(س ۱۳۶۲) فی أيّ سنة یصبح الصبیّ ممیزاً فی الأعمّ الأغلب؟ و فی أيّ سنة یصبح الیتیم راشداً فی الأعمّ الأغلب؟

ج — حیث إنّ الرشد و التمییز من الأمور التکوینیة لا من الأمور التبعدیة مثل البلوغ، یختلفان باختلاف الأفراد و المناطق و الثقافة الحاكمة. ۷۵/۱/۵

(س ۱۳۶۳) آیا صغیر پس از رسیدن به سنّ بلوغ، رشید محسوب می شود؟

ج — رشد، غیر از بلوغ است و باید رشید بودن شخص، ثابت گردد. ۷۱/۱۱/۲۴

(س ۱۳۶۴) آیا سنّ تکلیف آن دسته از دانش آموزان استثنایی که کم توان ذهنی هستند، بر اساس سنّ عقلی آنان محاسبه می شود؟ یا توجّه به اینکه از لحاظ فکری و عقلی نسبت به مسائل و مفاهیم دینی با سایر افراد تفاوت دارند، ملاک تشخیص برای اولیای آنان چیست؟ برای مثال فرد کم توان ذهنی که از لحاظ سنی هفده ساله است ولی از لحاظ عقلی ده یا دوازده ساله است، آیا شرعاً مکلف است یا خیر؟

ج — تا خود آنان متوجّه به مکلف شدن خود نشده اند و درک ننموده اند که در زمان معین و شرایط معین، از طرف خداوند، احکام و واجبات و محرّمات برای آنها قرار داده شده، مکلف نیستند؛ پس باید دقت کنند و بیسند که چه زمانی مکلف می شوند، و تا آن هنگام چیزی بر آنان نیست، چون غافلند و بر غافل مطلقاً تکلیف نیست و تکلیف نمودن غافل و غیر متوجّه — گرچه از افراد عادی و با توان بالای ذهنی باشند — محال و غیرمعمول است، چه رسد به ناتوان ذهنی؛ و اما نسبت به دیگران، آنان هم تکلیفی ندارند، یعنی توجّه دادن کم توان های ذهنی به مسئله بلوغ و تکلیف، لازم نیست، بلکه مطلوب هم نیست، چون سبب زحمت هم برای آنها و هم برای دیگران می شود. آری، از اعمال آنها که ضرر فاحش برای خود آنها و یا دیگران دارد، فرضاً خوردن مشروبات الکلی باید جلوگیری نمود، چون این نحو جلوگیری ها، دائر مدار تکلیف عامل نمی باشد، و به هر حال به نظر این جانب، افراد مورد سؤال گرچه از نظر سنی از سنّ بلوغ گذشته اند، لیکن بالغ نمی باشند، چون بلوغ به معنای خروج از دوران صباوت و کودکی است و رسیدن به تصمیم غیر کودکانه، و سن با تحقّق آن مقدار از درک، علامت بلوغ است نه محض سن، ولو درک در حدّ متعارف نسبت به پانزده سال نباشد، بعلاوه می توان گفت ادلّه بلوغ از امثال آنها، انصراف دارد. ۷۹/۳/۱۵

(س ۱۳۶۵) حدّ بلوغ و حدّ رشد چیست؟ و چرا سنّ دختران و پسران در تکلیف، فرق می کند؟ و آیا رابطه ای بین بلوغ و رشد هست؟ و اگر کسی بالغ شد، رشید هم هست؟ و آیا کسی که حکم رشد او از طرف دادگاه صادر شده است، لزوماً بالغ نیز هست یا خیر؟

ج — رشد، غیر از بلوغ است؛ لیکن رشید کسی است که بتواند مصلحت خود را تشخیص دهد و علایم رشد نسبت به موارد، مختلف است. مثلاً فردی که اموال خود را در کارهای بیهوده مصرف می کند رشید نیست، و اگر گفته می شود دختر، رشیده باشد، یعنی مسائل زندگی را درک کند و تا حدّی هم بفهمد با چه مردی و با چه خصوصّیاتی باید ازدواج کرد و زندگی نمود. همین اندازه، رشدش محقّق شده است و بین بلوغ و رشد، رابطه ای نیست. هر يك ممکن است از دیگری جدا باشد و حکم به رشد، حکم به بلوغ نیست، مگر آنکه بلوغ، مسلم باشد. ۷۹/۸/۱۷

دوم. سفته

(س ۱۳۶۶) آیا افراد کم توان ذهنی نیز همانند دیگران می توانند بعد از بلوغ وصیت کنند و اموال خود را ببخشند؟

ج — نمی توانند، مگر وقتی که مانند دیگران باشند. ۷۹/۲/۱۴

(س ۱۳۶۷) آیا برای ممیز و غیر ممیز بودن کودکان، سن خاصی قائل هستید یا تشخیص آن، معیار دیگری دارد؟ و آیا برای بچه های ممیز، احکام جزایی مثل بالغ اجرا می شود یا نحوه آن فرق دارد؟

ج — معیار در ممیز بودن و ممیز نبودن، درك حُسن و قُبْح عمل و زشتی و زیبایی و خلاف بودن عمل و نبودن آن است، چون آنچه معیار است در عدم ترتیب اثری بر فعل غیر ممیز، عدم درك حسن و قبح آن می باشد که نتیجتاً عملش با عمل غیر انسان از موجودات زنده و ذی روح، یا اصلاً تفاوت نداشته یا تفاوت چندانی که مورد اعتنا باشد نداشته است. بنابراین، ممکن است کودکی در عملی ممیز باشد، مانند آنکه تشخیص حسن و قبح آن ساده باشد به خلاف عمل دیگر، کما اینکه به حسب امکان و ازمنه و محیط ها و سایر عوامل ممکن است در تحقیق تمیز و عدم آن مؤثر باشد و بر این مبنا روشن است که نمی توان سن خاصی را میزان قرار داد، لیکن چون اصل جزاء در باره کودکان به خاطر جنبه تربیتی و جلوگیری از بدی ها و ساختن کودک و جامعه سالم وجود دارد، می توان يك سن میانگین که غلبه تمیز با آن می باشد معیار قانون قرار داد، لیکن باید غلبه در حدّ بالا و تقریباً صد در صد باشد و در الزام حکومت به تربیت و تأدیب، باید قدر متیقن را به خاطر اصالة البرائة حکومت از الزام به تأدیب مناط قرار داد و با عبارتی ساده اگر مثلاً نمی دانیم میانگین سن تمیز، شش سال است یا هفت، باید هفت سال را سن قانونی تمیز قرار دهیم و از آنچه بیان شد، پاسخ «و آیا برای بچه های... الخ» معلوم می گردد چون جزاء نسبت به کودکان، جزای حقیقی و کیفر جرم بر بنای معروف بین اصحاب — که حدیث رفع قلم اطلاقش شامل واجبات و محرمات هر دو می شود — نمی باشد، چون کودک قبل از بلوغ، قلم تکلیف و جوب و حرمت بر آن مبنا از او برداشته شده، پس حرامی مرتکب نشده تا کیفر و جزای حرام در حَقّش جاری شود، بلکه همان طور که بیان شد جنبه تربیت و هدایت و اصلاح فرد و جامعه را دارد نه جنبه کیفر و جزاء. نتیجتاً اجرائش تابع قانون و مقرراتی است که مجلس قانونگذاری با هماهنگی کارشناسان تربیتی تصویب نمایند؛ و ناگفته نماند که بر حسب مبنای اخیر این جانب که حدیث رفع قلم شامل محرمات نسبت به ممیز نمی شود و مقتضای لطف هم جعل حرمت بر آنها نیز می باشد تا از طرف ذات باری تعالی هم ردع محقق گردد و لطفش شامل آنها هم بشود که «ان الأحكام الشرعية الطاف في الأحكام العقلية»، و روایات وارد شده در جزای صبیان هم ظهور دارد که جزاء بر جرم است. آری، جزا و کیفر آنها با بالغ ها و بزرگ سالان — همان گونه که در روایات آمده و اعتبار هم با آن مساعد است — تفاوت دارد. ۸۰/۷/۳۰

(س ۱۳۶۸) در احکام معامله و اجاره و... که یکی از شرایط آن عاقل بودن و سقیه نبودن می باشد، حکم افراد کم توان ذهنی در این زمینه چگونه است؟ آیا می توان با آنها معامله کرد یا چیزی اجاره نمود؟

ج — اگر کسی عاقل و بالغ و رشید باشد، یعنی اموال خود را در راه ها و کارهای بیهوده مصرف نمی کند، می تواند در مال خود تصرف نماید، و معامله با او و یا اجاره نمودن از او بلامانع است. بنابراین، در هنگام معامله و داد و ستد با ناتوان های ذهنی باید رشد آنها احراز شود و با شكّ در رشد معاملی — چه رسد به یقین به عدم رشد — نمی توان با آنها معامله نمود، مگر آنکه احراز شود که ولّیش اجازه داده و به عنوان واسطه، داد و ستد می نماید که در این صورت معامله درست است، همانند معامله در اشیای جزئی که اولیایشان به آنها پول داده اند تا خودشان خرید کنند. ۷۸/۸/۱۴

سوم. اعسار و افلاس

(س ۱۳۶۹) به نظر حضرت عالی آیا «اعسار» يك عنوان کلی قابل انطباق بر مجموعه فقه است؟

ج — قانون و قاعده اعسار، عنوانی است کلی که در جمیع دیونی که به عهده مدیون باشد، در جمیع ابواب فقه جاری می شود، مثل مهر. مثلاً در باب نکاح که اگر شوهر نتواند این دین را ادا کند، مهلت داده می شود، از باب (فَنْظَرَةُ الی مِيسِرَةَ). ۷۹/۵/۱۶<sup>۴۹</sup>

(س ۱۳۷۰) «معسر» به چه کسی گفته می شود. آیا به صرف نداشتن مال، به کسی معسر گفته می شود یا اینکه باید امکان تحصیل مال نیز نداشته باشد تا به او معسر اطلاق شود؟

ج — مشهور علما که حق هم همین است فرموده اند کسی که مالی در وقت حلول دین و رجوع غرماء ندارد، معسر است، ولو توان کسب و کار را داشته باشد و حاکم نمی تواند او را از تصرف در اموالش منع نماید یا او را در اختیار غرماء قرار دهد تا برای آنها اجیر باشد، لیکن جهت ادای دین باید تلاش کند به دلالت روایات و وجوب ادای دین؛ گرچه عده ای از فقها فرموده اند که معسر، کسی است که نه مال دارد و نه توان کسب و کار و فرموده اند که آیه شریفه، ناظر به این مورد است و از باب قاعده لاضرر و لا ضرار، عدم حجر او در صورت توان کسب، اضرار به غرماء است. ۷۹/۵/۱۶

(س ۱۳۷۱) شخص معسری که معامله، هبه و صلح معوض و غیر معوضی را قبل از صدور حکم اعسار انجام داده و مشخص نیست که به قصد فرار از پرداخت دین بوده یا قصد تبرع و خیرخواهانه یا بیع حقیقی داشته که نهایتاً این معاملات در حال حاضر، اضرار طلبکاران را به دنبال داشته است، حکم آن معاملات از نظر نفوذ و عدم نفوذ، و صحت و عدم صحت چگونه است؟

ج — اگر صلح و هبه و عقود دیگر برای فرار از دین و خود را در زمان ادا، مفلس معرفی کردن باشد و یا معلوم شود که معامله اضرار به طلبکاران بوده، نفوذ ندارد و اطلاقات عقود و ایقاعات، محکوم قاعده لا ضرر و لا حرج است، اگر نگوئیم اطلاق از اول، از سوء استفاده منصرف است. ۸۳/۷/۱۱

(س ۱۳۷۲) کسی طی درخواستی از دادگاه تقاضای گرفتن طلب خود را از دیگری نموده و او نیز متقابلاً با مراجعه به دادگاه، ادعای اعسار نموده است. اگر اعسار این فرد، بر حاکم ثابت شد، تکلیف دادگاه نسبت به مطالبات فرد اول چیست و نسبت به تقاضای او چگونه باید عمل نماید؟

ج — اگر ثابت شد که مدیون، معسر است، غرماء باید صبر کنند تا اعسارش برطرف گردد، و یا می توانند دین خود را ببخشند یا دیگری اگر حاضر شد دین او را پرداخت کند، بپردازد و اگر اینها محقق نشد، حاکم بابت زکات می تواند دین او را ادا نماید، چون ادای دین بدهکار غیر قادر بر ادا، یکی از موارد مصرف زکات است. ۷۹/۵/۱۶

(س ۱۳۷۳) اگر کسی در دادگاه معسر شناخته شد، آیا نسبت به دیگر دیون نیز هست؟

ج — اگر کسی بین خود و خدای خود پول یا اموالی که بتواند با آن، دیون خود را به طلبکارها بپردازد، ندارد، معسر است و اگر طلبکارها قبول ندارند و برای حاکم، اعسار او ثابت شد، فرقی بین دیون نمی باشد و باید در جهت ادای دیونش تلاش نماید. آری، نسبت به دیونی که هنوز وقت ادایش نرسیده، حکم به اعسار فعلی او بی نتیجه و بی اثر است. ۸۱/۲/۳

(س ۱۳۷۴) آیا معسر و مفلس دارای یک حکم اند؟ آیا جمیع تصرفات معسر حین الاعسار، حتی در مستثنیات دین، نافذ و صحیح است یا خیر؟ در این مورد بین قبل و بعد از حکم حاکم به اعسار، فرقی هست یا خیر؟

ج — معسر تا وقتی که مالی کسب نکرده، محجور نیست؛ ولی مفلس، محجور می باشد تا زمانی که اموالش را حاکم بین غرماء تقسیم نماید؛ و تصرفات محجور و مفلس در مستثنیات دین، جایز است و در این مورد فرقی بین قبل و بعد از حکم به اعسار نیست. ۷۹/۵/۱۶

(س ۱۳۷۵) آیا حجر معسر، مطلق است یا محدود به تصرفات مالی است؟ و آیا سایر اقدامات غیر مالی معسر، مثل ازدواج، قبول هدایا، استیفای قصاص و عفو آن و... نافذ است یا خیر؟ و آیا حاکم می تواند اضافه بر حجر مالی، او را از جمیع تصرفات منع نماید یا خیر؟

ج — محدود به تصرفات مالی است، و مدیون در سایر تصرفات و اقداماتی که به امور مالی و به ضرر غرماء بر نگردد، محجور و ممنوع نیست، مثل اینکه بخواهد ازدواج نماید و مهر را نقداً پرداخت نماید، چون این جا به ضرر غرماءست، حاکم او را از تصرف منع می کند. ۷۹/۵/۱۶

(س ۱۳۷۶) زید از دادگاه تقاضای گرفتن طلب خود از عمرو را نموده و عمرو با مراجعه به دادگاه، ادعای اعسار نموده است. بفرمایید محدوده تحقیق و تفحص دادگاه، در اصل دعوی اعسار چقدر است؟ آیا صرفاً دارایی عمرو را بررسی می کند یا اینکه حق فحوص در نحوه صرف اموال و... را نیز دارد؟

ج — محدوده تحقیق و تفحص تا جایی لازم است که برای حاکم، علم به اعسار پیدا شود و اگر معسر بودن مدیون، ثابت نشد، او را از تصرف در اموالش منع می کند و آن اموال را بین غرماء تقسیم می نماید؛ و اگر اعسارش ثابت شد، حق محجور کردن او را ندارد؛ لیکن بنا به نظر بعضی فقها، می تواند او را وادار به کسب نماید یا به عنوان اجیر در اختیار غرماء قرار دهد. ۷۹/۵/۱۶

(س ۱۳۷۷) آیا برای صدور حکم اعسار، شرایطی از قبیل ثبوت دین نزد حاکم و عدم کفاف دارایی مدیون جهت ادای دین و حال بودن دین و درخواست غرماء مبنی بر صدور حکم حجر مدیون را شرط می دانید یا خیر؟

ج — آری، شرایط ذکر شده در سؤال، شرایط جواز صدور حکم حجر برای مدیون است و ظاهر مراد از حکم به اعسار که در سؤال آمده، همان حکم به حجر است و حاکم با تحقق این شرایط می تواند حکم به منع تصرف مدیون در اموال خودش بدهد یا اینکه خود

مدیون، از حاکم تقاضای حجر نماید؛ وگرنه حاکم نمی تواند او را محجور نماید، چون حجر بر خلاف اصل است و ناگفته نماند که اگر برای حاکم، اعیان مدیون ثابت شد، نمی تواند او را محجور یا حبس نماید؛ بلکه مهلت می دهند تا وقتی که توان ادای دین خود را پیدا نماید. ۷۹/۵/۱۶

(س ۱۳۷۸) آیا معاملات معسر در حکم احتیال (کلاهبرداری) است؟ و آیا می توان بر آن آثار حقوقی، اعم از اینکه مال به مالکیت محال نیاید و منافع مدت تصرف را ضامن باشد، و در معامله با اموال محیله، حکم معامله با مال غیر را کرد یا خیر؟

ج — اگر برای طلبکاران ضرر دارد، از نظر حقوقی محکوم به بطلان است و حکم معامله باطل بر آن بار می شود. ۸۳/۹/۲۵  
(س ۱۳۷۹) با توجه به اینکه احکام ظاهریه در شبهات موضوعیه، احتیاج به فحص و کشف ندارد، آیا در ثبوت اعیان اشخاص، فحص و تحقیق مبنای شرعی دارد یا خیر؟ آیا در این مورد نیز فقط باید از قاعده «البینه للمدعی و الیمین علی من أنکر»، استفاده نمود، یا راه های دیگری از قبیل علم قاضی، استظهار از حال معسر، و تحقیق از افراد و توجه به مستندات و ادله ارائه شده نیز طرق شرعی هستند؟

ج — برای حاکم لازم است که تفحص و تحقیق کند تا اعیان معسر، معلوم گردد و استفاده از بینه یکی از راه های ثبوت اعیان است؛ و بعضی از علما مثل علامه، شروطی را برای بینه ذکر کرده اند، که حاکی از این است که اگر بینه اطمینان نیاورد، می تواند فحص نماید، قال فی التذکره: «وان شهدت البینه بالاعسار و قد کان له مالٌ لم تسمع الا ان یكون البینه من اهل الخبرة الباطنة لان الاعسار امرٌ خفی فافتقرت الشهادة به الى العشرة الطويلة و الاختیار فی اکثر الاوقات»؛ و علم قاضی در حقوق مدنی و اجتماعی که از حقوق الناس است، اگر مستند به امارات و قرائنی باشد که معمولاً موجب علم است، و می توان آن قرائن را ارائه داد تا مورد از مظان قهمت نباشد و قاضی متهم نگردد، حجت است. ۷۹/۵/۱۶

#### چهارم. مرض متصل به موت

(س ۱۳۸۰) شخص بیماری که مدت ها گرفتار بیماری صعب العلاج سرطان بوده است و به دلایل متقن، از جمله گواهی پزشک معالج و گواهی عده ای از محترمین، حدود چهل روز قبل از فوت در حال اغما بوده، آیا چنین شخصی می تواند معاملاتی انجام دهد؟ و در صورتی که ادعا شود چنین بیماری ساعتی قبل از فوتش معاملاتی انجام داده، از نظر شرعی درست است یا خیر؟

ج — در بیماری و مرضی که متصل به مرگ است، اگر شخص بیمار معاملاتی انجام دهد، در صورتی که با اختیار و سلامتی عقل انجام داده باشد، عقود معاوضی او با مال خودش مثل بیع به ثمن المثل و یا اجاره دادن خانه و مغازه و امثال آنها هم به اجرت المثل نافذ است؛ اما عقود دیگر او مثل هبه و وقف و صدقه و ابراء و صلح بدون عوض و غیر اینها از تصرفات تبرعی که در مقابل آنها عوض دریافت نمی شود و ضرر به ورثه می باشد، در ثلث مال نافذ است مثل وصیت، و مازاد بر ثلث نفوذ ندارد. ۸۳/۷/۱۱

## Translation Movement

### باب دوم: قیومت

(س ۱۳۸۱) ۱. شخصی به قتل رسیده و اموال مشترک مقتول و همسرش را به کسی که قیوم بوده سپرده اند، آیا نگهداری و تصرف قیوم در اموال شخصی همسر مقتول که جهیزیه او بوده است، بدون رضایت او جایز است یا نه؟ و آیا قیوم شرعاً ملزم به تحویل اموال شخصی همسر مقتول می باشد یا خیر؟

۲. اگر قیوم، مورد وثوق نبوده و فاقد امانت و صلاحیت باشد و در مورد اموال و مصالح و منافع صغار تحت قیومت خود با سوء نیت عمل کرده باشد، آیا ابقا و نصب مجدد او به قیومت جایز است یا خیر؟

ج ۱ و ۲ — پاسخ فقهی کلی هر دو سؤال واضح است، چون تصرف در مال غیر بدون رضایت و بدون ولایت و قیومت حرام است، کما اینکه در قیوم هم مطلقاً هر چند عدالت شرط نیست، اما امانت و وثاقت و عدم خیانت حدوداً و بقاء قضاء حقیقة القیومیة، لازم و شرط می باشد. ۸۲/۵/۳۱

(س ۱۳۸۲) میهمانی دادن قیوم از اموال موالی علیه تا چه مقداری و با رعایت چه اموری جایز است؟

ج — رفت و آمد به منزل صغار و استفاده از غذاهای آنها به عنوان دوستی و میهمانی — که جزء لوازم زندگی اسلامی و انسانی و عاطفی است — مانعی ندارد؛ چون مصلحت عاطفی و عظمت اجتماعی صغار در آن است؛ لیکن اجازه قیوم و ولی، معتبر می باشد و طبیعی است



که از جهات مادی هم جبران می شود، چون رفت و آمد و میهمانی، طرفینی است. آری، اگر رفت و آمد به قصد خیانت و سوء استفاده باشد حرام است. ۸۰/۷/۲۸

(س ۱۳۸۳) قیم صغیری هستیم، خانه ای برای وسایل و اثاثیه او اجاره کردم، قفل آن خانه را دزد شکست و تمام اموال را برد. آیا من ضامن هستم؟

ج — اگر همانند اموال خودش حفظ نموده، ضامن نیست، چون قیم امین است و امین بدون افراط و تفریط ضامن نمی باشد و «ماعلی الأمین إلا الیمین». ۸۳/۷/۱۱

(س ۱۳۸۴) آیا قیم صغیر نسبت به مصرف مال او هر طور که بخواهد، می تواند انجام دهد؟ و آیا وصی می تواند نظارت داشته باشد و به امور مخارج رسیدگی کند؟

ج — قیم باید رعایت مصلحت را بنماید و وصی هم اگر برایش جعل نظارت از طرف موصی شده باشد، نظارتش نافذ است و کیفیت اعمال نظارت، تابع نظر موصی است. ۷۷/۱۱/۲۴

(س ۱۳۸۵) آیا شوهر دایمی در رابطه با قیمومت همسرش که دچار جنون ادواری و یا دایم شده باشد، نسبت به پدر، جد پدری، مادر و یا سایر اقارب وی، اولویت دارد؟

ج — اولیای قهری، پدر و مادر و جد پدری هستند که با بودن آنها، نوبت به غیر آنها نمی رسد چون از طرف شارع مقدس معین شده اند. آری، با نبود آنها اختیار به دست حاکم است که بر او هم لازم است اولویت ها را از جهت حفظ مصالح مولی علیه رعایت بنماید و هر کس را که تشخیص داد، اولی است که او را قیم قرار دهد و معمولاً شوهر، اولی است و ناگفته نماند که قیم قهری می تواند به شوهر یا دیگری با رعایت مصلحت، نیابت در اداره امور مولی علیه را بدهد. ۷۸/۳/۱

(س ۱۳۸۶) شخصی با زنی که همسرش شهید شده و دارای یک فرزند پسر است ازدواج نموده که حضانت طفل به عهده مادرش واگذار شده و بنیاد شهید ماهانه حقوق فرزند را می پردازد. با توجه به اینکه سرپرستی فرزند شهید و مادرش به عهده این شخص می باشد، آیا وی می تواند در حقوق فرزند دخالت نماید؟

ج — تصرف در اموال صغیر با اجازه قیم نسبت به اموال صغیر و با اجازه پرداخت کننده (بنیاد شهید) با رعایت مصلحت صغیر، مانعی ندارد. ۸۱/۲/۱۲

(س ۱۳۸۷) آیا حاکم می تواند بستگان محجور را، الأقرب فالأقرب، به قبول قیمومت مجبور نماید؟

ج — اگر حجر به خاطر جنون و صغیر بودن باشد، ولایت بر او از آن پدر است و با نبود پدر، مادر که به حکم آیه شریفه «و أولوا الأرحام بعضهم أولى ببعض» بر پدر بزرگ، اولویت دارد و با نبود مادر، پدر بزرگ، و با نبود پدر بزرگ وصی از طرف آنها و با نبود وصی، حاکم ولایت دارد و اگر حجر به دلیل سفاهت و مفلس بودن باشد، ولایت در اموالشان برای حاکم است نه غیر، و حاکم نمی تواند کسی را مجبور به پذیرفتن ولایت آنها نماید؛ لیکن می تواند يك نفر را از طرف خود، ولی برای آنها قرار دهد. ۷۹/۱/۲۵

(س ۱۳۸۸) این جانب با زنی که شوهر خود را از دست داده، ازدواج کرده ام که يك فرزند صغیر دارد و در حال حاضر به اتفاق همسر و این فرزند و چند فرزند خودم در منزل متعلق به این صغیر که از ارث پدرش است، زندگی می کنیم — البته يك دانگ از منزل به نام همسر است — در این صورت، آیا بنده باید مبلغی به عنوان اجاره پرداخت تمام یا خیر؟ در صورتی که باید اجاره پرداخت تمام، آیا می توانم به امید اینکه بعد از بلوغ این صغیر از ایشان رضایت بگیرم، از دادن اجاره صرف نظر تمام یا اگر رضایت نداد، در آن زمان اجاره اش را پرداخت تمام؟ نماز در این منزل با اجازه قیم فرزند که همسر من می باشد، در صورتی که اجاره پرداخت نشود، چه صورتی دارد؟

ج — بودن شما در منزل صغیر با اجازه قیم و صلاحدید او، مانعی ندارد و قیم باید همیشه رعایت مصلحت صغیر را بنماید و مصلحت هم منحصر به امور مادی نیست، بلکه مسائل تربیتی و زندگی خانوادگی، خود از اهم مصالح است و نسبت به اجاره هم باید طبق مصلحت عمل شود. ۷۳/۸/۲۱

(س ۱۳۸۹) زنی هستم که شوهرم فوت کرده است و از او چهار فرزند — دو پسر و دو دختر — دارم و از متوقاً يك باب خانه، يك دستگاہ خودروی سواری، دو باب مغازه و مقداری دارایی باقی مانده است و بنده قیم قانونی آنان هستم، لطفاً با توجه به مطالب مزبور، حکم سؤالات ذیل را بیان فرمایید:

۱. آیا می توانم برای تمام امور بچه ها که به نفع آنهاست از ماشین استفاده کنم یا خیر؟

۲. آیا می توانم از درآمد مغازه برای آنان صدقه و کفاره روزه بدهم یا خیر؟

۳. میهمانی های متعارف که به خویشان و دوستان داده می شود، آیا جایز است یا خیر؟
۴. آیا از درآمد مغازه می توانم بچه ها را به مسافرت و زیارت برم یا خیر؟
۵. آیا بنده به عنوان مادر و قیم می توانم از درآمد مغازه، برای خوراک و پوشاک خودم استفاده نمایم؟
۶. آیا از درآمد مغازه می توانم برای پدرشان خیرات کنم و کفاره روزه بپردازم یا خیر؟
۷. همه بچه های یتیم مشغول تحصیل هستند، آیا هزینه های خوراک و پوشاک، تحصیل و درمان آنها را می توانم از درآمد مغازه بردارم و یکجا به نحو همگانی خرج نمایم، یا اینکه مخارج هر يك، به طور جداگانه حساب شود؟ (با توجه به اینکه بچه های بزرگ تر خرجشان بیشتر است).

ج ۱ — هر چند استفاده از خودروی سواری از جهتی به نفع بچه هاست، اما باید توجه داشت در مواردی که معمولاً افراد از ماشین شخصی استفاده نمی کنند، استفاده ننمایید و در غیر آنها، مانعی ندارد.

ج ۲ — از درآمد و سهم هر کدام که کبیر هستند با اجازه و رضایت خودشان که بعد در سهم الارثشان محاسبه شود، مانعی ندارد؛ اما اگر صغیرند، نمی توان چنین کاری انجام داد، چون بر صغیر، نه کفاره واجب است و نه صدقه.

ج ۳ — مانعی ندارد.

ج ۴ — مانعی ندارد، چون عواطف و احساسات آنان باید مورد توجه قرار گیرد.

ج ۵ — در حدّ زندگی معمولی و متعارف، اشکالی ندارد.

ج ۶ — خیرات و صدقات مستحب، برای پدر در صورتی که وصیت نموده، نمی توان داد، چون مغازه و درآمد آن بعد از فوت، حق و ملک صغار است. آری، کفاره روزه واجب، یعنی کفاره تأخیر — نه کفاره افطار عمدی — چون از واجبات مالی است می توان پرداخت.

ج ۷ — با توجه به اینکه سهم پسر از ارث، دو برابر ارث دختر است، در آخر هر سال باید مخارج به طور تقریبی یادداشت شود، و وقتی که بزرگ شدند، مخارج هر کدام در سهم الارثشان محاسبه گردد، و محاسبه خرج بیشتر دختر و پسر بزرگتر، آن هم به صورت تقریبی لازم نیست، و همین قدر که قصد خیانت به اموال صغار نباشد و نفع و صلاح آنها در نظر گرفته شود، کافی است. ۷۱/۱/۱۰

(س ۱۳۹۰) پدرم فوت کرده و ملکی از وی باقی مانده است. مادرم که به سمت قیمومت انتخاب شده، چند سال بعد از فوت پدرم، بدون اجازه دادگاه و بدون اینکه انحصار وراثت شود، ملک را به مبلغ ناچیزی فروخته است. الان که صغار به سن بلوغ رسیده اند متوجه ضرر شده اند. آیا می توانند ملک را از خریدار پس بگیرند؟

ج — اگر فروختن ملک به وسیله مادر با رعایت مصلحت صغار واقع شده، معامله صحیح است و اگر ثابت شود مادر رعایت مصلحت صغار را ننموده، معامله فضولی است؛ و اگر بعد از اینکه صغار بالغ شدند معامله را اجازه دادند، معامله صحیح می شود و الاً باطل است

و ملک به صغار برمی گردد، و مادر، ضامن خسارات وارد شده بر مشتری می باشد. ۸۰/۱۱/۴

## کتاب سی ام: حقوق متقابل مردم و حکومت و روابط بین الملل

### باب اول: حقوق و آزادی عمومی

یکم. مصونیت افراد در زندگی خصوصی

(س ۱۳۹۱) آیا فرد یا افرادی که خود را با عناوین مختلف به عنوان مأمور دولت معرفی می کنند، می توانند در زندگی خصوصی دیگران مداخله و تحقیق و تجسس نمایند؟

ج — هیچ کس حق تجسس و تحقیق در امور شخصی و زندگی دیگران را نداشته و ندارد و شرعاً حرام و موجب تعزیر است. ۶/۱۶/۷۹

(س ۱۳۹۲) لطفاً حکم شرعی شنودگذاری و استراق سمع را بیان فرمایید. آیا این حکم، قابل استثناست یا خیر؟

ج — حکم شرعی موارد ذکر شده از باب دخالت در سلطه دیگران و خیانت در امانت و ایذا، حرمت است، و استثناً، تابع اموری است، همانند ضرورت داشتن که مجوز حرام با فرض حق غیر بودن است. ۷۸/۶/۱۱

(س ۱۳۹۳) با توجه به اینکه برخی گزارش های رسیده به گزینش، حراست و دفاتر بازرسی، ناشی از حبّ و بغض های دنیایی افراد است و برخی نیز ناشی از دلسوزی آنها نسبت به نظام اسلامی است، علاوه بر اینکه احمای محتویات پرونده پس از ثبت در آن، قانوناً جرم محسوب می شود، در صورتی که گزارشگر، مجهول الهویه باشد، آیا ثبت گزارش سوء تأیید نشده (کتبی، تلفنی و...) در پرونده جایز است؟ این حکم در مواردی که گزارشگر، فردی موثق باشد، چگونه است؟

ج — باید توجه داشت که نظر اسلام عزیز بر غمض عین از گناهان عرضی مردم و ستر و پوشیده نگه داشتن آن است و به قول معروف: «دیده را نگو، ندیده را که قطعاً نباید گفت». بنابراین، تا حدّ توان باید از نوشتن و ثبت اسرار مردم در حقوق الله — چه عرضی و چه غیر عرضی، چه گزارشگر ثقه باشد و چه غیر ثقه — خودداری نمود. آری، در حقوق الناس بعد از درخواست صاحب حق باید ثبت و گزارش شود. ۷۸/۴/۱۳

### دوم. آزادی افراد در زندگی خصوصی

(س ۱۳۹۴) بعضی از افراد در جامعه با لباس های ظاهر می شوند که بسیار تنگ و زننده و مدل غربی است، در حدّی که ران ها و باسن های آنان کاملاً نمایان است و در صورت امر به معروف و تذکر، اظهار می دارند که بر مرد، ستر عورتین واجب است نه سرین (باسن) و اگر مرد با این حال در ملاً عام ظاهر شود، هیچ حرجی بر او نیست، حتی اگر برخی زن ها به حرام بیفتند؛ و در خصوص پوشیدن لباس های مدل غربی می گویند که تشبیه به کفار حرام است؛ اما اگر در جامعه اسلامی گروهی آن لباس را بپوشند که گفته شود در جامعه وجود دارد، ولو در اقلیت باشند و اهل فسق باشند، پوشیدن آن حرام نیست. خواهشمند است نظراتان را در این زمینه بیان فرمایید.

ج — هر لباس و مدی که موجب فساد در جامعه شود و افراد را به گناه و معصیت بیندازد و توده جامعه و فرهنگ آنها را فرهنگ گناه و معصیت نماید، حرام و اجتناب از آن، واجب است و این حیثیت غیر از حیثیت پوشش بدن برای مردان است که حسب فتوای معروف فقها غیر واجب است؛ بعلاوه که مسئله حیا و عفت عمومی هم مطرح است، و ناگفته نماند که تشبیه به کفار که حرام است، به خاطر تأثیر تشبیه، ظاهراً در تشبیه فکری و از دست دادن هویت اسلامی و ملی و مفاصل زیادی است که بر آن بار می گردد. ۷۷/۱۰/۴

(س ۱۳۹۵) بلند نگاه داشتن موی سر، به شرط رعایت نظافت و آراستگی، برای مرد چه حکمی دارد؟

ج — این گونه عمل ها مانند بقیه اعمالی است که در شرع از آنها نهی نشده و به اباحه اولیه، باقی مانده است و آنچه باید در مورد این گونه عمل ها مورد عنایت قرار گیرد، عدم ترویج فرهنگ غرب و عدم انحراف و فساد و ابتذال جامعه است. ۷۷/۳/۲۳

(س ۱۳۹۶) پوشیدن لباس و آرایش به نحوی که شبیه یکی از گروه های منحرف غیر مسلمان باشد، چه صورتی دارد؟

ج — چون ترویج فرهنگ معاندان و محاربان و دشمنان اسلام است، حرام و غیر جایز است بعلاوه که تری به زی آنها هم محتمل است که خود، فی حدّ نفسه، حرام باشد. ۷۹/۴/۲۵

(س ۱۳۹۷) آیا استفاده از موهای مدل غرب برای جوانان حرام است و مرتکب گناه شده اند؟

ج — اگر ترویج فرهنگ معاندان و محاربان و دشمنان اسلام باشد، حرام و غیر جایز است. ۷۹/۷/۱۰

(س ۱۳۹۸) آیا استفاده از رنگ های جذاب و خیره کننده برای لباس (توسط خواهران) جزء منکرات محسوب می شود؟

ج — منکر بودن، به تحریک کردن و جذب نظر جوانان و اجنبی بستگی دارد که زمینه آلوده شدن آنان را به گناه فراهم می کند. بنابراین، رنگ ها، زن ها، مردها، زمان ها و مکان های مختلف، باعث اختلاف در منکر بودن آن می شود؛ یعنی ممکن است لباس زنی در جایی تحریک کننده نباشد و برای زن دیگری، تحت شرایط دیگر، تحریک کننده باشد. ۶۹/۲/۲۴

(س ۱۳۹۹) پوشیدن لباس آستین کوتاه برای مردان چه حکمی دارد؟

ج — از کارهایی که باعث ضربه زدن به حیای عمومی است و گویای عدم شخصیت انسان است، اجتناب لازم است. ۷۱/۹/۱۸

### سوم. آزادی تعلیم و تعلم

(س ۱۴۰۰) تحصیل علم نجوم چه حکمی دارد؟

ج — جایز است. ۷۹/۶/۱۵

(س ۱۴۰۱) آیا یاد گرفتن و یاد دادن علم جفر و زمل و اُسطلاب، جایز است؟

ج — نباید عمر را صرف این گونه علوم نمود، بلکه اگر اعمال حرامی را در پی دارد، حرام است. ۷۵/۱/۵

(س ۱۴۰۲) تعلیم و تعلّم علمی مانند سحر و جادو چه حکمی دارد؟

ج — حرام است، مگر برای دفع و یا رفع ضرر مشابه، با انحصار طریق به آن. ۷/۴/۷

چهارم. حقوق اقلیت ها

(س ۱۴۰۳) حکم ارتباط با غیر مسلمان — کافر مرتد، دارای مذهبی دیگر و... — از قبیل مصافحه و روبوسی، رفتن به خانه او مثلاً برای میهمانی متعارف، عیادت، بازدید، صحبت کردنی که به نظر لازم می آید، میهمان کردن او، به تفریح رفتن با او، گفتن و خندیدن دوستانه، برقراری ارتباط برای تعلیم و تعلّم و... را بیان فرمایید. اگر او به منزل ما بیاید، چگونه باید با او رفتار نمود؟ در مورد مسلمانی که به برخی احکام (مثلاً حجاب) معتقد نیست و نیز از اهل سنت است چطور؟

ج — ارتباط با انسان ها چه مسلم و چه غیر مسلم، مانند موارد ذکر شده در سؤال، فی حدّ نفسه مانعی ندارد؛ اما اگر احتمال تأثیر عقاید باطل و غیر اسلامی آنها در کار باشد، به خاطر احتمال فساد عقیده، ترك ارتباط با آنها لازم و واجب است. ۸۰/۸/۴

(س ۱۴۰۴) حکم برخورد با اقلیت های مذهبی چگونه است؟ آیا آنها پاك هستند؟ آیا می توان دعوت آنها را پذیرفت؟

ج — غیر معاندان از آنان — که غالباً این چنین هستند — پاك می باشند؛ و به هر حال برخورد فرد مسلمان باید خوب و سازنده باشد، و نیز پذیرش دعوت آنها اگر منجر به اكل و شرب نجس نشود، اشکال ندارد. ۷۸/۶/۱۸

(س ۱۴۰۵) آیا اموال کافران — صرف نظر از عناوین ثانوی همانند بدنامی و اتهام — احترام دارد یا نه؟

ج — همه غیر مسلمان ها که عرضشان محترم است مالشان نیز محترم است، چون اصل در مالکیت، احترام است هم چنان که در عرض هم اصل بر احترام است و الا هرج و مرج لازم می آید و مالکیت ارزش خود را از دست می دهد، و اگر در روایات به مال مؤمن و مسلم اشاره شده، این اشاره به خاطر تعارف و تأثیر بیشتر آن سخنان در مؤمنین و مسلمین بوده، و کلمه ایمان و اسلام را آورده تا از درون آنها ضمانت اجرایی بهتر بوجود بیاورد الا تری إلى قوله تعالى (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ)<sup>۵۱</sup> با اینکه همه، وفای به عقود را برای همگان لازم دانسته و قید «الذین آمنوا» را احترازی نگرفته اند. ۸۳/۷/۱۲

(س ۱۴۰۶) دلیل جزیه نگرفتن از اهل کتاب در جمهوری اسلامی چیست؟

ج — هر چند دادن جزیه و وجوب آن، همان طور که مقتضای ظاهر کلام اصحاب و قواعد است، اختصاص به حال حضور ندارد، لیکن نگرفتن آن در حال حاضر به خاطر عدم قدرت و رعایت مصالح عالییه اسلام است. ۷۶/۸/۲

(س ۱۴۰۷) رفتن به مساجد دیگر مذاهب با توجه به نبودن مسجد شیعیان و همچنین رفتن به کلیسا فقط از نظر اینکه آنجا نیز قابل احترام است، چگونه می باشد؟

ج — رفتن به مساجد مسلمانان از هر فرقه ای که باشند، سفارش می شود و رفتن به کلیسا در صورتی که موجب گرمی بازار آن و یا تشویق و تقویت روحی اهل آن شود، جایز نیست. ۷۸/۱۱/۱۶

(س ۱۴۰۸) آیا حضور اهل کتاب و شرکت آنان در مراسمی که در مساجد برگزار می شود، هتک مقام مسجد محسوب می شود یا خیر؟

ج — هتک، محسوب نمی شود. ۷۴/۷/۲۵

(س ۱۴۰۹) طهارت و نجاست اهل کتاب، کافر حربی، مشرک، لامذهب و کسی که مسلمان است ولی احکام اولیه طهارت و نجاست را رعایت نمی کند را بیان فرمایید.

ج — کفار معاند دینی مطلقاً نجس اند، اما غیر معاندان از آنها که عامه کفار هستند، اظهر، عدم نجاست آنان است، بلکه عامه کفار حتی حربی آنان که به خاطر اسلام و اعتقاد مسلمانان با آنان نمی جنگند، بلکه برای جهات دیگری می جنگند، معاند دینی نمی باشند و محکوم به نجاست نیستند؛ اما معاشرت با مسلمان بی مبالا — ولو در مثل غذا خوردن — مانعی ندارد، چون نجس شدن غذا یا غیر آن، منوط به علم و یقین صد در صد است که معمولاً حاصل نمی شود. ۷۸/۶/۱۲

(س ۱۴۱۰) آیا زرتشتی ها جزء اهل کتاب و پاك محسوب می شوند؟

ج — اهل کتاب بودن زرتشتی ها ثابت نیست؛ اما غیر معاندان از آنها (که اکثر این چنین هستند) پاك و طاهرند. ۷۸/۶/۱۱

(س ۱۴۱۱) آیا خرید مواد غذایی از اغذیه فروشی های متعلّق به اقلیت های مذهبی، جایز است؟

ج — در صورتی که مواد غذایی آنان از گوشت حیوان و مشتقات آن نباشد، محکوم به طهارت می باشد و خوردنش حلال است. آری، در جاهایی که فروشنده، مواد گوشتی را از بازار و کشتارگاه های مسلمین تهیه می نماید، در آنجا هم خرید آن مانعی ندارد و خوردنش هم جایز می باشد، و اگر چنین نباشد مسئله دارای تفصیل است. ۸۳/۷/۱۲

(س ۱۴۱۲) در حال حاضر، کافر حربی بر چه کسی صادق است؟

ج — کفاری که در حال جنگ یا ضرر زدن به مسلمانان و نیز مشغول جاسوسی، فساد و تبلیغ علیه مسلمین اند، کافر حربی محسوب می شوند. ۷۴/۷/۲۲

## باب دوم: وظایف مردم در نظام اسلامی

یکم. امر به معروف و نهی از منکر

(س ۱۴۱۳) آیا فقه شیعه، اجازه برخورد های فیزیکی با فردی که یکی از نمادهای رفتار دینی، مانند حجاب را که از مسلمات حکم قرآن است رعایت نکرده باشد، می دهد؟ و آیا در سنت معصومین (علیهم السلام)، سیره ای که دال بر برخورد با نوع رفتار های دینی که مورد غفلت واقع شود، وجود دارد؟

ج — آنچه وظیفه مسلم مسلمانان در مقابله با ارتکاب این گونه معاصی و منکرها — که یا جنبه حق الله دارد و یا منکرهای دیگر که جنبه حق الناس هم دارد، مثل تضییع اموال مردم و بیت المال و یا خیانت به حقوق جامعه و افراد و... — می باشد همان نهی از منکر است که وجوبش جای هیچ گونه بحث و شبهه ای نیست و اسلام، آن را واجب نموده تا محرمات الهیه در جامعه ترك شود و خیانت به افراد و حقوق آنها تحقق پیدا نکند؛ لیکن بحثی که بین فقها مطرح است، آن است که آیا رفتار و برخوردهای فیزیکی، یعنی ضرب بآئید که موجب جرح نشود، جزء مراتب نهی از منکر است یا خیر، که در این مورد، شیخ الطائفه در نهایه و بعضی دیگر، جزء منکران آن هستند که به نظر این جانب، هم اقوی است و بعضی دیگر از فقها و محققان قائل اند که جزء مراتب است؛ یعنی در مرتبه چهارم قرار دارد؛ ولی به هر حال، به نظر قائلان به جواز هم همه آنها جواز را مشروط به عدم فساد و هرج و مرج و کریه شدن چهره اسلام و بدین شدن به اسلام و مسلمین می دانند و ظاهراً در جامعه باز امروز و ارتباطات وسیع، ضرب و برخورد فیزیکی، اگر مطمئناً مستلزم همه آن تبعات و مفساد و یا بعضی از آنها نباشد، احتمالش وجود دارد و همان احتمال هم برای اهمیت محتمل، سبب عدم جواز و حرمت نهی از منکر به مرتبه ایذا و ضرب و هتک افراد است؛ و ناگفته نماند که برخورد فیزیکی با منکر به وسیله حکومت و قانون (یعنی قانون مصوب نمایندگان مجلس شورای اسلامی که حدود و ثغور و مجریان آن را معین نماید) به فتوای همه فقها جایز است و قطعاً در تصویب قانون، نمایندگان محترم، رعایت همه جهات و جوانب را می نمایند. بنابراین، همه آنچه مرقوم شد، مربوط به غیر از برخورد قانونی و مصوب مجلس شورای اسلامی است. ۷۸/۶/۶

(س ۱۴۱۴) اگر زن ها و دختران مسلمان، کشف حجاب نمایند و بدون پوشش اسلامی در کوچه و بازار مسلمانان حضور پیدا کنند، آیا بر مسلمانان دیگر، اعم از مرد و زن، لازم است که آنها را وادار به حفظ حجاب کنند و یا احیاناً آنان را مورد ضرب و شتم قرار دهند تا اجباراً حجاب بپوشند؟

ج — اگر شرایط امر به معروف و نهی از منکر وجود داشته باشد، باید نهی از منکر نمود، و اگر شرایط وجود نداشته باشد، لازم نیست؛ یعنی اگر می داند تأثیر ندارد یا اینکه ضرر جانی یا عرضی برای او دارد ولو احتمالاً، نهی از منکر واجب نیست؛ اما اگر جلوگیری از منکرات و اقامه واجبات، موقوف بر جرح و ضرب باشد، جایز نیست، مگر به حکم قانون مصوب نمایندگان مردم. ۷۹/۷/۲

(س ۱۴۱۵) وظیفه تک تک افراد جامعه در قبال امر به معروف و نهی از منکر در حال حاضر که ارگان هایی، از جمله نیروهای انتظامی، مسئولیت امر به معروف و نهی از منکر را به عهده دارند، چیست؟

ج — نصیحت و ارشاد نمودن، آن هم در صورتی که احتمال تأثیر می دهید. ۷۰/۹/۲۴

(س ۱۴۱۶) از آن جا که در دین اسلام، زنا، مشربخواری، قمار و... حرام است، آیا شرعاً می توان در صورت مشاهده به مراجع ذی صلاح گزارش نمود؟

ج — گزارش دادن لازم نیست، اگر نگوییم مذموم است، چون در حدود، بنا بر تخفیف و درء به شبهه است، مگر از باب نهی از منکر که منوط به شرایطش می باشد و یا آنکه منشأ فساد و سرایت به دیگران گردد که در این صورت، گزارش لازم است. ۷۸/۷/۲۹

## دوم. پرداخت مالیات

(س ۱۴۱۷) چنانچه مستحضر هستید امروزه دولت برای تأمین هزینه های جاری خود از جمله احداث مدرسه، ساخت جاده، امور بهداشتی، رسیدگی به امور فقرا و... به صورت های مختلف از مردم مالیات دریافت می کند. آیا گرفتن چنین مالیات هایی برای دولت، شرعاً جایز است؟

ج — تشریح مالیات و گرفتن آن اولاً از باب مقدمه واجب، جایز بلکه واجب است به دلیل آنکه ایجاد و حفظ حکومت مشروعه اسلامی یعنی حکومت عدل و قانون الهی، بر همه مکلفان عقلاً و شرعاً واجب است، تا مردم در ظل آن به کمال و سعادت انسانی — که همان عبودیت الهی و قیام بالقسط است — رسیده، و از استبداد، ظلم، بردگی، محرومیت از حقوق اجتماعی و استعمار رهایی یابند؛ لذا طبیعی است که حکومت و اجرای مقاصد آن و رسیدن به اهداف و اجرای احکامش، در طول تاریخ مستلزم معونه و مخارج بوده؛ و چون مالیات هم برای همان معونه ها وضع می شود و حفظ و ابقای حکومت علی المفروض بل عین الماخوذ فی حقیقه الضرائب، موقوف بر وضع و پرداخت آن می باشد، به حکم مقدمیت برای واجب (یعنی حفظ نظام و جمهوری اسلامی که از اوجب واجبات است)، واجب و لازم عقلی است و حکم مقدمه واجب را دارد، پس پرداخت، مالیات بر مکلفان لازم است و بر مسئولین و اداره کنندگان امور حکومت نیز اخذ آن نه تنها جایز، بلکه واجب است؛ و اگر خودشان نپردازند از باب امر به معروف (با رعایت شرایط آن) الزام به پرداخت، جایز بلکه واجب است؛ و ناگفته نماند که احکام مرقومه، در مورد مالیاتی است که همه جهات دخیل در زیاد شدن بودجه از طریق مالیات مانند کار کارشناسانه اقتصادی از اهل خبره و ایجاد امنیت همه جانبه قضایی، جزایی و سیاسی — که ارزش پول داخلی را بالا می برد و منشأ توسعه اقتصادی می شود — و کم کردن هزینه های غیر ضروری و جلوگیری از تشتت بودجه ها و واریز نشدن همه آنها به خزانه و جلوگیری از خیانت و به کارگیری افراد غیر متعهد و با نظر صحیح و مردمی، ملحوظ و مراعات شده باشد، و گرنه یا توقف و مقدمیت حاصل نمی شود و یا مشروعیت آن از بین می رود؛ ثانیاً از باب حرمت عمل و شبهه معاوضه و عقود و شروط می توان حکم به جواز نمود، چون انسان به حکم عقل و نقل برای زندگی اجتماعی نیاز به حکومت دارد و حکومت خدمات و اعمالی را که توسط وزارت خانه ها و سازمان ها — که همان حکومت است با فرق اعتباری و کثرت در ملت — برای مردم انجام می دهد و این اعمال به حکم حرمت عمل چون تبرعی نمی باشد و نمی تواند تبرعاً انجام دهد، لذا موجب استحقاق اجرت و عوض است و مالیات ها وقتی صحیحاً وضع شود — همان طور که مرقوم شد — اگر کم تر از عوض و اجرت المثل و ارزش آن نباشد، قطعاً اضافه بر آن نیست، نتیجتاً حکومت مستحق آن مالیات است و اعمال حکومت هم قطع نظر از لزوم و جواز شرعی، حسب خواسته و رضایت خود مردم می باشد، بدین جهت شبهه معاوضه و عقدی هم انجام گرفته است؛ و گفته نشود که بعضی از مکلفان راضی به حکومتی که مالیات اخذ نماید نیستند «و لا یحل مال امرء مسلم الا بطیب نفسه»، چون جوابش با قاعده نفی ضرر و حرج، بلکه قاعده قبح هرج و مرج و وجوب حفظ نظم داده می شود، یعنی سلطه بر مالش به وسیله آن قواعد، منفی است، مضافاً که حق دیگران و حکومت از عین و دین باید ادا گردد، و الا من له الحق به حکم حقش اخذ می نماید، هرچند طرف راضی نباشد و در ادای حق الناس، قصد قربت معتبر نیست. ۵/۱۹/

۷۷

۱. مالیات چیست و چه جایگاهی در نظام اسلامی دارد؟

۲. چگونه و از چه افرادی باید اخذ شود؟

۳. از چه طریقی و در چه مواردی باید هزینه شود؟

۴. آیا پرداخت خمس و زکات کفایت از پرداخت مالیات و بالعکس، پرداخت مالیات کفایت از خمس و زکات می کند؟

۵. فرار از پرداخت مالیات چه حکمی دارد؟

ج ۱ و ۲ و ۳ — مالیات و مقدار آن و کیفیت اخذ آن تابع مقررات و نظامات هر کشوری است و طریقه هزینه آن هم با قانون است؛ و مالیات مشروع مالیاتی است که برای حفظ حقوق مردم و امنیت به حکم ناچاری قرار داده می شود.

ج ۴ — خیر، بلکه مالیات جزء معونه است، لذا به عنوان خمس و به جای آن محسوب نمی شود.

ج ۵ — تخلف از مقررات جایز نیست. ۸۱/۶/۱۳

## سوم. رعایت مقررات دولتی

(س ۱۴۱۹) خواهشمند است نظر مبارکتان را در مورد کسانی که از قوانین و مقررات شهرداری ها سرپیچی می نمایند مرقوم فرمایید.

ج — تخلف از مقررات و نظام های حکومتی که برای مصالح و منافع جامعه و حفظ امنیت آنها و جلوگیری از هرج و مرج مقرر گشته، حرام و غیر جایز است؛ و در این جهت فرقی بین مقررات شهرداری و غیر آن نیست. ۷۹/۷/۱۷ (س ۱۴۲۰) نوشتن نسخه در دفترچه بیمه کسانی که دفترچه متعلق به خود آنها نیست، چه حکمی دارد؟ کسانی که مراجعه می کنند و درخواست نوشتن یکسری دارو در دفترچه خود می کنند، در صورتی که بیمار حضور ندارد و یا اصلاً ویزیت نشده است، جدا کردن نسخه پزشک و گرفتن پول آن از بیمار چه حکمی دارد؟

ج — حرام می باشد و استفاده از آن، تصرف در مال و حق دیگران است. ۸۰/۴/۱۹ (س ۱۴۲۱) گاهی از طرف برخی مسئولین، مسئله ای تحت عنوان ولایت اداری مطرح می شود، یعنی اطاعت از مسئولین بالا بدون حق اعتراض، آیا از نظر شرعی چنین ولایتی درست است؟

ج — در شرع مقدس اسلام چیزی به عنوان ولایت اداری مطرح نیست، آنچه بر افراد لازم است اطاعت از مقررات و قوانین و آیین نامه های اداری می باشد که از طریق مجلس شورای اسلامی به تصویب رسیده و قانونی باشد. ۷۹/۸/۲۲ (س ۱۴۲۲) اطاعت از رؤسای خانم در ادارات و سازمان های دولتی برای زیردستان مرد، چه حکمی دارد؟ ج — در اطاعت از مسئولین بالاتر در حیطه مقررات، فرقی بین مسئول زن و مرد نیست. ۸۰/۱۰/۱۸ (س ۱۴۲۳) عدم رعایت مقررات جمهوری اسلامی، حکمش چیست؟ برای مثال عبور از چراغ قرمز و یا خیابان يك طرفه و یا وارد کردن اجناس قاچاق و ...

ج — تخلف از مقررات که برای حفظ جان و مال و حقوق دیگران وضع شده، حرام است، و بین مقررات و کشورها فرقی نیست. ۵/۷۶/۹

(س ۱۴۲۴) طبق بخشنامه اداره ای که در آن مشغول به کار هستم استفاده اختصاصی از وسایل نقلیه اداره متبوع برای کارکنان بجز سرپرستان، ممنوع است. خواهشمند است چنانچه موارد استثنا بلاشکال بوده و توجیهی دارد، نظر شریف را مرقوم فرمایید.

ج — بخشنامه های مسئولین، مخصوصاً در رابطه با امور مالی که صاحب اختیار آن می باشند، لازم الرعایه است؛ و باید توجه داشت که تفاوت، غیر از تبعیض است و تفاوت، مذموم نیست. ۶۹/۹/۱۰

(س ۱۴۲۵) کسی که گواهینامه رانندگی ندارد، آیا والدین می توانند وی را وادار به رانندگی کنند و اگر امر کردند، وظیفه او چیست؟ ج — اطاعت از آنها، مانند اطاعت در امر به گناهان و معاصی، نه تنها غیر واجب، بلکه حرام می باشد، و تخلف از امر آنان در چنین مواردی لازم است. ۷۹/۳/۲۸

(س ۱۴۲۶) آیا می توان مفاد آیین نامه یا بخشنامه های دولتی را به این دلیل که مخالف مباحث فقهی اسلام یا شرع است، انجام نداد؟ اگر جایز نیست، تکلیف چیست؟

ج — هیچ آیین نامه یا بخشنامه ای نمی تواند مجوز امر خلاف شرع باشد که «لا طاعة لمخلوق فی معصية الخالق»<sup>۵۲</sup> ۷۴/۱۲/۱۴

(س ۱۴۲۷) آیا شرعاً می توان برای گرفتن مزایایی از دولت، به دروغ، سن واقعی شناسنامه ای خود را پایین آورد؟

ج — جایز نیست. ۷۵/۲/۱۱

(س ۱۴۲۸) همان گونه که حضرت عالی مستحضر هستید، با توجه به اهمیت میراث فرهنگی در کشور، قانون تعزیرات، تخریب و غارت این میراث را ممنوع اعلام کرده است. آثار تاریخی و فرهنگی و همچنین اماکن تاریخی و مذهبی که در فهرست اموال ملی نیز ثبت می شوند، زمینه های عبرت انسان را فراهم می سازند، در حالی که طی سالیان گذشته، برخی از افراد سودجو و جاهل، با استناد غیرموجه به مشروعیت حفاری های غیرمجاز به منظور دست یابی به گنج، اماکن باستانی را مورد هجوم قرار می دهند، ضمن اینکه اماکن مذهبی نظیر امامزاده ها، قبور مطهر سادات علوی و قبرستان ها نیز از این تخریب مصون نمانده اند. با توجه به دستورات آکید مسئولین نظام جمهوری اسلامی مبنی بر حفظ و احیای اماکن مذهبی و تاریخی، تخریبات و حفاری های غیرمجاز اماکن تاریخی به لحاظ شرعی، چه حکمی دارد؟

ج — عمل به مقررات و قوانین میراث فرهنگی، لازم و تخلف از آن و تخریب و از بین بردن آنها — قطع نظر از اینکه تخلف از قوانین و مقررات جاریه ای می باشد که برای حفظ ارزش ها قرار داده می شود همانند تخلف از مقرراتی که برای حفظ امنیت و اجرای عدالت و رعایت حقوق انسانی اسلامی قرار داده شده — حرام و غیر جایز است، و از جهت تصرف در اموال ملی و عمومی نیز هم حرام است و

مشمول قاعده حرمت تصرف در مال غیر بدون رضایت است. آری، ناگفته نماند در اختیار قرار دادن میراث های فرهنگی که مربوط به افراد حقیقی یا حقوقی است، بعلاوه از احتیاج داشتن به مجوز قانونی باید حتماً رضایت مالک از جهت قیمت و مالیت آن جلب شود، چون هر خرید و فروش و معامله ای روی اموال دیگران باید همراه با رضایت انجام گیرد تا تصرف و در اختیار قرار دادن آنها جایز و حلال باشد، و الاً آکل مال به باطل و حرام و ظلم و معصیت کبیره و تصرف در حقوق دیگران است. ۸۱/۲/۱

(س ۱۴۲۹) اگر رئیس اداره ای پرسنل زیر مجموعه خود را وادار به ارتکاب عمل خلاف نماید، یا به سکوت در برابر آن عمل دعوت نماید با فرض اینکه مافوق است، پرسنل زیر مجموعه چه تکلیفی دارند؟

ج — هیچ آئین نامه یا دستوری نمی تواند مجوز امر خلاف شرع باشد که «لا طاعة لمخلوق فی معصیة الخالق» و انسان، نباید برای اطاعت از افراد و مخلوق، عمل گناه انجام دهد، مگر در مورد ضرورت و حرج و مشقت فوق العاده؛ یعنی اگر مخالفت کند، از خدمت منصرف می کند یا گرفتاری های دیگر همانند آن پیش می آید که به حکم ضرورت، مانعی ندارد؛ لیکن باید به حد اقل از معصیت اکتفا نمود، چون «الضرورات تنقذ بقدرها». ۷۹/۱۱/۶

## باب سوم: مالکیت دولت

(س ۱۴۳۰) ۱. آیا دولت می تواند مالک باشد؟

۲. اگر دولت مالک شود، آیا مانند مالکیت شخصی است یا نظیر وقف بر جهت است؟

۳. آیا در این جهت، فرقی بین دولت اسلامی و غیر اسلامی وجود دارد؟

ج ۱ — آری، می تواند و مالکیت به صاحب اختیاری و اجازه در تصرف است نه مانند مالکیت معروفه.

ج ۲ — به هیچ یک از دو نحو نیست؛ بلکه شبیه مالکیت متولی وقف است که باید بر عین موقوفه نظارت نماید و آن را از خراب شدن محافظت نماید و منافعش را حسب نظر واقف به مصرف برساند.

ج ۳ — نسبت به آنچه از اموال که حسب مقررات حکومت های مردمی — که آرای آنها در مصالح عامه معتبر است — در اختیار دولت است فرقی بین آن دو نیست؛ اما نسبت به اخذ مالیات و عوارض شهرداری و غیر آن از اموالی که از اشخاص گرفته می شود، اگر عادلانه باشد و شورا و نمایندگان آنها آن را تصویب نموده و مردم هم به آن حکومت معتقد باشند، مانند غیر مسلمانان و یا مسلمانانی که حکومت هر صاحب اختیار و اولی الامر را پذیرفته اند نیز مالکیت دولت بر آنها ثابت است؛ و اما اگر مردم، حکومت را قبول نداشته باشند یا به خاطر ظالمانه بودن آن یا به خاطر اعتقاد به اینکه در رأس حکومت و در بُعد اجرا باید اجازه فقیه عادل باشد و تصویب و اجرا مثل مالیات را بدون موافقت او مشروع ندانند، دولت به حسب حکم اولی، مالک نیست؛ لیکن به خاطر عدم هرج و مرج و حفظ نظم نمی توان از اموال آن دولت برداشت نمود، کما اینکه معامله و تجارت با او هم به همان خاطر، مانعی ندارد؛ و گفته نشود که بر حسب عقیده به ولایت فقیه، چه فرقی بین این صورت و صور سابقه است، چون جوابش آن است که به خاطر عدم تمامیت حجت برای آن مردم، آثار عدم ولایت، مانند عدم جواز دخالت، تنجز پیدا نکرده و حجت تمام نشده و لذا چون اصل بر براءت است، معذور هستند. ۷۹/۹/۲۱

یکم. استفاده از اموال دولتی و بیت المال

(س ۱۴۳۱) برخی از اقلام داروها در داروخانه درمانگاه ارتش وجود دارد که مصرف زیادی در درمانگاه ندارد، آیا می توان به جای آن به اندازه ارزش پولی آن، داروی دیگر به جای آنها گذاشته و آن داروها را در خارج از درمانگاه استفاده کرد؟ همچنین یک سری وسایل اضافی از قبیل دارو و وسایل پانسمان که مصرف زیاد ندارد در درمانگاه وجود دارد، آیا می توان آن را برای افراد غیر نظامی که مستحق و نیازمند می باشند، بدون دریافت وجه و به صورت رایگان بکار برد؟

ج — جایز نیست. ۷۸/۹/۱۰

(س ۱۴۳۲) بنده هنگام تحصیل در دانشگاه، اجازه استفاده از رایانه جهت تایپ پایان نامه ام را داشتم، لیکن به جای این کار، خواهرم که کارمندی یکی از ادارات بود، با استفاده از امکانات محل کارش و در زمان بیکاری اش اقدام به تایپ و چاپ آن نمود. اینک آیا بنده باید به بیت المال، غرامتی بپردازم؟ اگر جواب مثبت باشد، آیا باید به حساب آن اداره باشد یا اینکه می توان به حساب کمک های مردمی دولت واریز نمود؟



ج — باید به مسئول مربوط مراجعه نمود و در صورت مشکلات، به مقداری که یقین دارید، به حساب اداره واریز نمایید تا برئ الذمه شوید. ۷۶/۱۱/۲

(س ۱۴۳۳) نرم افزار دانشگاه، دارای قفلی است که بدون آن امکان استفاده از نرم افزار وجود ندارد. بنده آن قفل را برای استفاده موقت به خانه بردم. سپس یکی از دوستان، آن قفل را گرفت و مدتی نزدیک شش ماه از آن استفاده نمود و در حقیقت، درآمد کسب کرد. حال تکلیف بنده و ایشان چیست؟

ج — به مقدار اجرت المثل آن، بدهکارید و باید استغفار و توبه هم بنمایید. ۷۶/۱۱/۲

(س ۱۴۳۴) مستدعی است نظر شرعی در مورد استفاده غیر قانونی از شبکه برق در منازل و اماکن تجاری و ارگان های دولتی و مؤسسات امور خیریه را بیان فرمایید؟ و آیا نماز خواندن در چنین جاهایی که با برق غیر مجاز سرد و گرم می شوند، اشکال دارد یا خیر؟ و همچنین غسل کردن با آب آبگرم کنی که از این نوع برق استفاده می شود، باطل است یا صحیح؟ و آیا فرقی بین فقیر و غنی وجود دارد؟

ج — مقررات و تعهدات جمهوری اسلامی، لازم الاتباع است و رعایت حقوق آن به عنوان حقوق بیت المال و مسلمین واجب می باشد و تزیین آن، تزیین حقوق همه است؛ و اما نماز خواندن، همین که مکان، مباح و جایزالتصرف باشد، در صحت نماز کافی است و نسبت به غسل و وضو هم باید تصرف در آب جایز باشد، گرچه برای گرم شدن آب از راه غیر جایز، اشتغال ذمه به ضمان و عدم جواز برای تصرف را به دنبال دارد. ۷۸/۹/۵

(س ۱۴۳۵) بنده در خانه ای مستأجر هستم، موجر کنتور آب منزل را دستکاری کرده، به گونه ای که خیلی کم تر از حد معمول شماره می اندازد و در نتیجه، هزینه آب منزل کاهش می یابد. اینک تکلیف ما چیست؟

ج — حتماً باید عیب مرتفع گردد؛ وگرنه استفاده از آن کنتور، حرام و غیر جایز و موجب ضمان است. ۷۹/۹/۲۰

(س ۱۴۳۶) از آنجا که سازمان اتوبوسرانی در خدمت مردم است و بخشی از هزینه حمل و نقل این سازمان از طریق فروش بلیط تأمین می شود، چنانچه شخصی از تحویل بلیط خودداری نماید، از نظر شرعی چه حکمی دارد؟

ج — مرتکب حرام و معصیت شده و ذمه اش به حق الناس مشغول شده و ضامن است. ۷۵/۱۱/۲

(س ۱۴۳۷) در بعضی ادارات و مؤسسات دولتی در ساعات اداری به مناسبت های مختلف مراسم های برگزار می کنند و یا در طول سال هر هفته یک ساعت درس اخلاق یا زیارت عاشورا یا دعای توسل برگزار می کنند. آیا از نظر شرعی، جایز است؟ (لازم به یادآوری است مراسم در ساعاتی برگزار می گردد که ارباب رجوع کم تر مراجعه می کنند).

ج — وقت مسئولین و افرادی که از بودجه دولت تأمین می شوند، باید در اختیار مردم و صرف کاری که به آنها محول شده، بشود، و صرف آن در غیر خدمت و کار آنها، خلاف شرع و خلاف مقررات است، مگر با تصویب مجلس و یا آئین نامه و بخشنامه، آن هم باید در حد اختیارات دولت و افراد باشد. ۸۰/۱۰/۷

## Translation Movement

IMS

## باب چهارم: رعایت مقررات بین الملل

(س ۱۴۳۸) تعهداتی که مسلمانان در زمینه مسائل اقتصادی، فرهنگی و سیاسی از طرف حکومت یا اشخاص حقیقی و حقوقی با کشورهای غیر اسلامی و یا افراد غیر مسلمان منعقد می نمایند، و همچنین قانون های بین المللی که دولت های مختلف آن را امضا کرده اند، آیا شرعاً تعهدآور بوده و التزام به آنها واجب و تکلیف آور است یا خیر؟ و قانون های بین المللی که دولت های مختلف آن را امضا کرده اند، آیا عمل به آنها واجب و تکلیف آور است یا نه؟

ج — آری، واجب است و وجوب عمل به تعهدات، قطع نظر از مسئله وجوب حفظ نظام و انتظام ها، خود فی حد نفسه به عنوان يك حق انسانی، واجب است و در اخبار به انسانی بودن این حق تصریح شده، و در روایت آمده: «ثلاث لا عذر لأحد فیها أداء الأمانة إلى البرّ والفاجر، والوفاء بالعهد للبرّ والفاجر، وبرّ الوالدین برین كانا او فاجرین»<sup>۵۳</sup> که نیکی به پدر و مادر، وفای به عهد و ادای امانت. ۲۸/۷۹/۲/

(س ۱۴۳۹) آیا کشتن اسرا در هنگام جنگ جایز است یا خیر؟ در صورت جواز، موارد آن را بیان فرمایید.

ج — امروزه کشتن اسیر جنگی، در حالی که قدرت بر حفظ اسیر و منع از پیوستنش به دشمن وجود دارد، غیر جایز و حرام است و قتل نفس محسوب می شود. بعلاوه که با وجود شرایط و مقررات و قوانین بین المللی که کشتن اسیر را ممنوع می داند، باعث وارد شدن ضربه به اسلام است؛ و مخصوصاً در جنگ های دفاعی که در زمان غیبت حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) تحقق پیدا می کند که با اسیر شدن دشمن، موضوع کشتن که برای دفع مجوز بوده، از بین می رود. آری، در شرایط خاصی که حکومت اسلامی با مشورت دیگران و رأی اکثریت، دفاع را در قتل ببینند و فرمان به قتل بدهند، از باب دفاع، حسب آنچه حکم کنند، جایز می شود و بالاتر از مسلمانانی نیستند که اگر دشمن به عنوان تُرس و سپر بخواهد از آنها استفاده نماید، قتلشان به حکم دفاع، جایز است. ۷۷/۶/۲۵

(س ۱۴۴۰) آنچه امروزه به عنوان ویزا، گذرنامه و دعوت نامه از طرف دولت برای افراد غیر مسلمان و مشرک صادر می شود، از لحاظ حقوق اسلامی، آیا حکم امان نامه را دارد و حکومت اسلامی و آحاد مسلمانان باید به توابع و لوازم پذیرفتن آن — که حفظ مال و جان و سایر حقوق اساسی انسانی است — شرعاً پایبند و ملتزم باشند یا خیر؟

ج — ائتمان است و رعایتش لازم؛ علاوه بر آنکه همه افراد در همه ممالک، حسب مقررات بین المللی مؤتمن هستند؛ چون حکومت اسلامی آن مقررات را پذیرفته است. بنابراین، افراد ذکر شده در سؤال از دو جهت در امان هستند: از جهت خاصه، یعنی موارد ذکر شده در سؤال، و از جهت عامه، یعنی قراردادها و معاهده های بین المللی و احترام های متقابل؛ و همه آنها و مسلمانان، از جهت حرمت مال و جان و عرض و ناموس و حقوق اجتماعی و انسانی همانند و مساوی هستند. ۷۹/۱۰/۱

(س ۱۴۴۱) در زمان غیبت حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) اگر شخصی با اجازه فقیه جامع الشرائط یا بدون اجازه او در بلاد کفر که با ایران در حال جنگ یا شبه جنگ هستند، زن یا دختری را بدزدد و به ایران بیاورد، در صورتی که آن زن یا دختر اسلام آورد یا اسلام نیاورد، آیا حکم کنیز بر او بار می شود یا خیر؟ و به طور کلی در حال حاضر آیا صدق کنیز بر آنان می شود یا خیر؟

ج — استرقاق و کنیز و عبد گرفتن، فقط مخصوص زمان جنگ است؛ و اما در زمان صلح و قرارداد امن و معاهده امنیت، ولو با معاهده های بین المللی، سرقت و حمله، همان طور که نسبت به اموال مسلمانان حرام است، نسبت به غیر آنها هم به همین نحو، حرام است؛ و تخلف از عهد، قطع نظر از حرمت عهدشکنی و تخلف از واجب، در شرایط فعلی به خاطر مفاسد و ضربه خوردن به آبروی اسلام و مسلمین، دارای حرمت شدید و از اعظم معاصی است. ۷۹/۷/۱۸

یکم. زندگی مسلمانان در کشورهای غیر اسلامی

(س ۱۴۴۲) عده ای از ایرانی های شیعه به آمریکا و یا کانادا مهاجرت نموده اند و بعضاً تبعه آن کشورها می شوند تا بتوانند از مزایای آنها استفاده نمایند. آیا تبعه شدن مسلمان از نظر اسلام، جایز است؟

ج — در صورتی که زیر سلطه و تحت سیطره آنها نباشند، اقامت، فی حدّ نفسه مانعی ندارد. ۷۵/۱۰/۲۹

(س ۱۴۴۳) افراد مسلمان که ویزای کشورهای غیر اسلامی را اخذ می نمایند تا مدتی را در آن کشور ساکن باشند، همچنین افرادی که به دلایلی تابعیت کشوری را برمی گزینند، آیا باید به تمامی مقررات آن کشور (به شرطی که با اصول و ضروریات اسلام در تضاد روشن نباشد) احترام گذارده و بدان پایبند باشند و اگر فرد مسلمان در آن بلاد، جرایم مالی مرتکب شد، شرعاً ضمان دارد یا اینکه چنانچه جرم، نسبت به غیر مسلمان واقع شده باشد، شرعاً ضمانتی ندارد ولو اینکه فرضاً حکومت آن کشور هم بازخواست ننماید؟

ج — باید به تمام مقررات آن کشورها که در ضدیت آشکار با اصول و ضروریات اسلام نباشند، عمل نمود و آن مقررات به حکم حفظ نظام و نظم در جامعه — که واجب شرعی و عقلی است — لازم الرعایه می باشند و نتیجتاً مقررات همان مملکت نسبت به ضمان و ضمانت، لازم الرعایه بوده و هست. ۷۹/۱۰/۱